BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

New Series, Nos. 484, 485.

THE

AKBARNÂMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBÂRAK I 'ALLÂMÎ.

EDITED BY

MAULAWÎ 'ABD-UR-RAHÎM,

PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. III., [illegible]

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. [illegible], AT THE [illegible]

[illegible].

بسم الله الرحمن الرحیم

نظم

سخن تازه سازم بنامِ خدای • که نامش بمعنی بود رهنمای
بنامش توان زیبِ گفتار داد • که ما را زبان بهرِ این کار داد
نگوید سخن تا گران تر سپاس • چه(۲) وزنش نهد عقلِ یزدان‌شناس
ولیکن درین دشتِ محمل‌کشی • نرفتند(۳) مردان بپای سخن
سخنور که بر آسمان کوس زد • درین مرزمین بانگِ افسوس زد

هیهات هیهات ذرّهٔ امکان را (که سرگردانِ بادیهٔ حیرت و هیمان است) چه یارا که از دریافتِ کُنهِ وجوب دم زند - و کدام نیرو که از نشیبِ گمگشتگی بفرازگاهِ شناسائی برآید - و سفالِ خیالِ و زیفِ معارفِ خود را (که دست‌فرسودِ روزگار است) از نفائسِ گنجینهٔ وجوب و شرائفِ خزینهٔ وجود برشمارد • بیت •

نه در ما گنجد اسرارِ الهی • نه دریا گنجد اندر گوشِ ماهی
نه قطّا زو خبر دارد نه لیلش • که عنقا نیز کور آمد چو خفّاش

آنان خیالانِ ساده‌لوح هرچه (از حروفِ کمال‌نامهٔ(۴) خویش برگیرند - و از رقومِ دفترِ آگهی برخوانند) آنرا سرمایهٔ سپاسِ الهی گردانند - و هرچند ذاتِ بی‌همتا از اندیشهٔ اینان منزّه بود آنرا مناسبِ ایزدی انگارند - (هرکه بنظرِ(۵) حالِ ستایشِ خود را به شیوا زبانی ابداع می‌سراید

---

(۱) نسخهٔ [د] [illegible] (۲) نسخهٔ [[illegible]] برفتند (۳) در [بعضی] نسخه [illegible]
[illegible] نسخهٔ [د] [illegible]

[illegible] منشای [illegible] بر [illegible] گردد (صورت آسمان پیمای ستایش(۲) الهي [illegible] (فر ها) [illegible] که [illegible] از چشم و گوش(۳)) هست بازداشته [illegible] خود [illegible] - و از [illegible] سرِ [illegible] بر ندارد - و همگي برگزیدگانِ الهي [illegible] پیمانه‌های باطنی اخلاق - و پرده گشایانِ اسرارِ انفس و آفاق اند) آفرینِ ازل و ابد بر ایشان [illegible] بارگاهِ جلال دفترِ دانائی خود را باب [illegible] نامه خط بخداداني سپهر [illegible] - و ورق در [illegible] زبانِ بی‌زباني گشاده - پس همان بهتر که این بادیهٔ پی سحری صوانحِ دولتِ جاوید طراز روی دل آورد(۵) - و بیک شغلِ والا دو کارِ دشوار را [illegible] بر سازد • • رباعي •

سبحان‌الله خدای بی‌شبه و مثال • [illegible] چو شاه آینهٔ حسن و جمال
گنجش ز حدِ فکر برون عزّ و جلّ • حرفش ز خطِ عقل فزون جلّ جلال

[illegible] باریک‌بینش اُصطرلابِ آفتابِ ذات - و دلِ حق‌گزینش رصدخانهٔ سماواتِ صفات - نژادِ بزرگ روی خوش - خوی نیک - پیشانیِ گشاده - قامتِ معتدل - فطرتِ عالي - همّتِ والا - نیّتِ عالي - توکّلِ بر دوام - دانش بر کمال - گرد آمدنِ گوناگون هنر - حوصلهٔ فراخ - آزرمِ سترگ شجاعتِ شگرف - رای درست - تدبیرِ گزین - بخششِ بی‌حساب - بخشایشِ بیکران - افزایشِ عاطفت - صُلحِ کل - انبوهیِ ملک - فراوانیِ اربابِ اخلاص - بسیاریِ مبارزانِ یکجهت توفیقِ حال - فراهم شدنِ نفائسِ عالم - صفای ضمیر - پاکي از آلایشِ تعلّق - پیشوائیِ جهانِ معني - آگهیِ دایمي - چگونه در یک جای فراهم آید - و چسان یک‌تن بر دوشِ همّت بر دارد • • قطعه •

سپهرِ دانش و بینش یگانه اکبر شاه • که همچو صبح بروی جهان گشاده جبین
شهی که دیده ز آموزگارِ دل تعلیم • شهی که یافته از مُرشدِ خرد تلقین

تبارک‌الله آفریدگاری که طرازندهٔ اورنگِ شاهي را مظهرِ اسمای جمالي و جلالي گردانید - و دارندهٔ لوای ظلّ اللّهي را مصدرِ نعوتِ مکارم و معالي ساخت • • نظم •

خضرِ سکندر منشِ چشمه زای • قطبِ رصد بندِ مُجسطي(۶) گشای
مایهٔ(۷) درویشي و شاهي درو • مخزنِ اسرارِ الٰهي درو
سرورِ(۸) شاهان به توانائي • ناصرِ دهر به دانائي

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] ثنایش (۳) در[اکثر نسخه] بازنداشته (۴) نسخهٔ [ز] پروازه (۵) نسخهٔ [ز] آورده (۶) نسخهٔ [ل] مجسطي نمای (۷) نسخهٔ [ل] پایهٔ (۸) نسخهٔ [ز] خسرو شاهان •

[illegible] شب افروز باد

[illegible] را [illegible] را سعادت نه بخشیده باشد

[illegible] را [illegible] و اگر بدست [illegible] و خامهٔ شکافته زبان بسرآغاز آن

[illegible] می‌درآید - و حتی[۲] تا خاطرِ [illegible] نمی‌ماند - شرائف

[illegible] را (که محلِ صدر نشینانِ انجمن است) چگونه در بیانِ آلودگانِ خاک

[illegible] که از مرحلهٔ شناسائی قدم فراتر نهد - سزاوارِ آگهی آنست که دل ازین برگرفته

[illegible] بازوی توکل به همتِ شگرف‌کاری برداشته - و بپذیرائیِ پیامِ غیبیِ شده دل را از وسوسهٔ

[illegible] باز دارد - و بارگاهِ مروت و صفوتکدهٔ باطن را جبینِ جادوی خیال نظرفریبِ ژرف نگاهانِ

[illegible] کرداند - و سپاسِ سوانحِ گوناگونِ حقیقی را شیوه بگذارد - و همانِ شغلِ دولت آرائی را

[illegible] نهد - و افسونِ بیداریِ خفتگان و طلسمِ هُشیاریِ مستان بر پیشطاقِ هستی آویزد　　• نظم •

خیالی درین نامه کردم نگار • که ماند ز من در جهان یادگار

مگر کز تماشای این بوستان • دروده رسد بر من از دوستان

بدروزهٔ همّتِ باستان • من و گفتگوی همان داستان

([illegible] بر من نهی دست بخشودند - و درِ مقصود گشادند) چنان بر خاطرِ صافی پرتو انداخت

که هر سی ساله سوانحِ کشورِ خدای را جداگانه دفترے نگاشته سعادتنامهٔ خود را تازه فروغ

بخشد - و سخن پژوهانِ روزگار را از بارِ گرانِ انتظار قدرے سبکدوش گرداند - و لختے از نیرنگیِ

اقبالِ گیتی خدیو[۳] نشاط افزای جهانیان آید - و فیضِ الٰهی بر دور و نزدیک صلای عام در دهد

ازین رو سلسلهٔ قرنِ نامتناهی را از عنفوانِ هستیِ خدیوِ خدا آگهان سرآغاز گردانید - و بدین

جهتِ آسمانی پیوند کرسیِ شادمانی را بلند پایگی بخشید •　　• رباعی •

امّید که این نامه گرامی گردد • مطبوعِ جهان بدوستکامی گردد

از یُمنِ قبولِ شاهِ دانش پرور • نامے یابد[۴] چنانکه نامی گردد

(اگرچه از اورنگ نشینیِ آن سالارِ فرمان‌دهانِ دادگر اواسطِ سالِ هفدهمِ الٰهی ست) لیکن

از هنگامِ چهره افروزیِ شاهدِ آفرینش آغازِ قرنِ ثانی پیامِ جاوید دولت آورد •　　• نظم •

فرخنده باد یا رب بر مملکت‌ستانی • از مبدأِ ولادت آغازِ قرنِ ثانی

تا هشت[۵] پایمردش افشرده پای دولت • ماننده ملکِ باقی نامِ جهانِ فانی

---

(۲) نسخهٔ [ز] و این شغلهای دنیا تو نمی‌ماند (۳) نسخهٔ [ب] خدیوانه (۴) نسخهٔ [ب ز] ماند

(۵) نسخهٔ [ل] لفظ نامه‌ای ندارد

مهر جهانتاب نشست این بروز طالع ❊ تا باختر بگیرد این نور خاورانی
بس دیربا نشیند گرمی اسب فرش ❊ آنزانکه برکنند تالیف آسمانی

از سوانح (که درین[2] هنگام بظهور آمده) آن بود که سلیمان کرانی (که در اُرتیسه و بنگاله و بهار هم استقلال میبود) رخت هستی بربست - اعتضاد خرد و اولیای تعلق نظر بر آسایش جهانیان را که وابسته بیکسلی - و بیکحالی - و یک رائی[3] - و یکجهتی - و یک انبساطی ست) اتفقد ظهور این معنی را در چنین وقت از تائیدات اقبال دانستند - و معامله ناتهمان (که هجوم افغانان سیه بخت ممالک شرقی را دست آویز خود ساخته از یورش گجرات مانع آمده) از منبع این سانحه درگو ناکامی فرو شدند - و طبقه (که رفتن گجرات و تسخیر آن ملک در انگشتان حوصله آنها نمی گنجید - و بالنسبه و المساله حرف سرا گشتی) این سانحه را وسیله ارشادی خود ساخته ترغیب نهضت دیار شرقی معروض داشتند - خدیو خدا پرست را چون نظر بیلی افتاده بود (که ستم رسیدهای گجرات را درمهد عافیت درآرند) گوش بر ترّهات مردم نمی انداختند و بر زبان اقدس گذشت خوب شد که خبر درگذشتن سلیمان در راه گجرات رسید - اگر در دارالخلافه رسیدی هرآینه (مراعات احوال بیشتری از ملازمان درگاه فرموده) یورش ممالک شرقیه پیشنهاد همت والا میساختیم - و چه لایق بود که توجه جهانگشای شاهنشاهی بآنصوب بعد از گذشتن او صورت بستی - اکنون فتح آن نواحی بتدبیر و شجاعت اولیای دولت روی خواهدداد - و منشور والا بمنعم خان خانخانان در تسخیر بهار و بنگاله و اُرتیسه شرف ارتفاع گرفت که باتفاق امرای آنصوب این خدمت بانصرام رساند ❊

و از سوانح زخمی شدن خان کلان است - و شرح این سانحه آنکه خان کلان و دیگر امرای عظام (که برسم منقلا تعین شده بودند) در قصبه بهادرلجی[4] (که نزدیک سروهی ست) رسیده روزگار میگذرانیدند - رای مانسنگه دیوهره (که کلانتر سروهی بود) درمقام گربزت درآمد - چندی از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده دم اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند در هنگام وداع خان برسم هندوستان هریکی را طلبیده پان میداد - و رخصت میکرد - یکی ازان متهوران خنجر مابین ترقوا خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت از زیر شانه سر بیرون کرد - بهادر خان قربتی[5] از نوکران او دویده آن راجپوت را برزمین زد - و صادق خان و محمد قلی خان نیز دستی نموده او را از هم گذرانیدند - و دیگران نیز بشومی[6] آن بی اعتدال بخاک و خون برابر شدند - و چون حقیقت

(۲) نسخهٔ [ل] درین ایام (۳) در [بعضی نسخه] رائی (۴) نسخهٔ [ب] بهار و راجن - و در نسخهٔ [ده] بهار و راجن (۵) در [بعضی نسخه] قربتی (۶) نسخهٔ [ا] بشومی ❊

جبال بمخيّمِ اقبال رسيده برخلافِ مبهماي ناقصِ زمانيان و كنكاشهاي كوته‌حوصلهاي روزكار بتسخيرِ كهونه كرهلي كشتند - و روزِ تير سيزدهمِ آبان ماهِ الٰهي در جائے (كه امراي پيش بودند) نزولِ راياتِ اقبال شد - و امراي بزرگ و سايرِ ملازمانِ عتبهٔ دولت لوازمِ استقبال بجاي‌آورده بسجدهٔ درگاه والاي پيشاني شدند - و (چون از مردمِ سروهي چنين غدرے بظهور آمده بود) حكمِ معلّي از مكمنِ سياست و معدلت صادر(۲) شد كه افواجِ گيتي‌كشاي بسروهي رفته سركشانِ آن‌ناحيت را برخاكِ هلاك اندازند - و خود نيز بقايدِ اقبال عزيمتِ آنصوب فرمودند - روزِ سروش هفدهمِ آبان ماهِ الٰهي حدودِ سروهي مخيّمِ راياتِ فيروزمندي گشت - نخوتمندانِ آن سرزمين در شعابِ جبال پناه بردند و بمقتضاي رسمے كه در متهوّرانِ راجپوت معمول‌است (كه جمعے در گردِ منازلِ صاحبِ خويش و طايفهٔ در حواليِ بتخانه پاي جرأت افشرده جان‌نثاري ميكنند) گروهے انبوه در نزديكِ معبدِ مهاديو (كه بيك كوهيِ سروهي بود) جمع آمده بودند - خديوِ عالم بهادرانِ نيزدست را از جنگِ اين اسافل بازداشته بشمشيربازان و تيراندازانِ پياده رو اشارتِ عالي شد كه كارِ اين دليرانِ خون‌گرفته بانجام رسانيدند - و از ملازمانِ عتبهٔ اقبال دوست‌محمّد پسرِ تاتارخان درين روز غافل از گردِ راه رسيده شربتِ واپسين دركشيد ٭

و از سوانح آنكه يارعلي بيگ تركمان با جمعے از قزلباشيه از جانبِ سلطان محمّد خدابنده پسرِ بزرگِ فرمان‌فرماي ايران شاه طهماسپ (كه از جانبِ پدر ايالتِ خراسان داشت) با نفائسِ امتعهٔ آن‌ديار برسمِ رسالت آمد - و مصحوبِ عواطفِ ظلّ‌اللّهي گشت - درين‌منزل راي(۳) رايسنگهه و جمعے كثير از ملتزمانِ عتبهٔ اقبال را حكمِ مقدّس شد كه در حدودِ جودهپور و سروهي بوده نگهبانِ احوال باشند - كه اگر گروهے از باغيانِ بدنهاد هيبتِ سطوتِ پادشاهي را شنيده خواهند (كه از گجرات برآمده بممالكِ محروسه تفرقه اندازند) نتوانند - و (چون خاطرِ مقدّسِ شاهنشاهي از مهمّاتِ اين‌حدود فراغ يافت) پيشتر نهضت فرمودند - و از حدودِ پتن از راهِ خيراندیشي شاه‌فخرالدين را با مناشيرِ عظمت پيشِ اعتمادخان (كه پيوسته عرضداشت فرستادے - و استدعاي آمدنِ موكبِ معلّي نمودے) رخصت فرمودند كه بنصائحِ هوش‌افزا رهنمونِ مسالكِ سعادت شود و چون در حواليِ قصبهٔ ديسه نزولِ اجلال اتّفاق افتاد خبرگذاران بعرضِ مقدّس رسانيدند كه از هيبتِ توجّهِ افواجِ جهانگشا شيرخانِ فولادي (كه احمدآباد را در قبل داشت) فرار گزيده بولايتِ سورت(۴) و حدودِ جونه‌گڈهه شتافت - و محمّدخان و بدر(۵)خان پسرانِ خود را به پتن فرستاد - كه

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] بصدور پيوست (۳) در [بعضى نسخه] راجه مانسنكهه - و نسخه [ح] راى مانسنكه
(۴) در [اكثر نسخه] سورتهه (۵) نسخه [ح ل] نذرخان ٭

عيال و اطفال و اسباب او را از آنجا برآورده بمحكمها رسانند - و الحال پسران او بنه و بار برآورده بجانب پدر ميروند - و ابراهيم‌حسين ميرزا (كه بكمكِ اعتماد خان آمده بود) برگشته بمحلِّ خود رفته - و اعتمادخان عزيمتِ ملازمت دارد - حضرتِ شاهنشاهي راجه مانسنگهه و جمعي را فرستادند كه فرزندان شيرخان را بدست آورند - آن جماعت گريخته خود را به‌تنگناها كشيدند - و فرستادها باسباب و اشيائي ايشان رسيده دستبرد نمودند - و روزِ اشتاد بيست‌وششمِ آبان ماهِ الٰهي موافقِ شنبه غرّهٔ رجب عرصهٔ دلگشاي شهرِ پتن (كه در سابق به‌نهرواله شهرت داشت) مخيّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - و طبقاتِ انام از اشراف تا محترفه جوق جوق اعتماد بر معدلت و رافتِ شاهنشاهي نموده بدولتِ زمين‌بوس سعادت‌پذير گشتند - و بميرزاخان توجّهِ عالي فرموده از شهادتِ بيرام‌خان پرسيدند - و از روي عاطفت بر زبانِ مقدّس گذشت كه پتن‌را باو مرحمت فرموديم - و بالفعل او چون سامانِ نگاهداشت ندارد سيّد احمدخان بحراستِ اينجا مقرّر باشد - و ازين مقامِ دلگشاي حكيم عين‌الملك‌را نيز تعين فرمودند كه اعتماد خان و ميرابوتراب را بدرگاهِ والا آرد - و ميرزا مقيم (كه بميرزا شرف‌الدّين حسين خويشي داشت) از پيشقدمانِ راهِ سعادت گشته شرفِ آستان‌بوس دريافت - و هم درينجا يادِ نيكو خدمتيِ مظفّرخان فرمودند - چون بميزانِ قدرداني هنر بر عيبِ او چيره‌دستي نمود منشورِ مقدّس شرفِ صدور يافت كه عزيمتِ سفرِ حجاز را برطرف كرده رو بقبلهٔ درگاه آرد - و روزِ آردي‌بهشت سيومِ آذر ماهِ الٰهي هفتمِ رجب بصوبِ احمدآباد نهضتِ معلّي فرمودند ●

و چون موضعِ جوتانه[۲] موردِ اعلامِ ظفرقرين شد بتحقيق پيوست كه مظفّرِ گجراتي (كه دست‌آويزِ تسلّطِ گجراتيان بود) از شيرخان فولادي جدا شده درين نواحي سراسيمه ميگردد ميرخان[۳] يساول و فريد قراول را فرستادند - و از عقبِ اينها ابوالقاسم نمكين[۴] و كرم‌علي را رخصت فرمودند كه تفحّص نموده آن سرگردانِ باديهٔ حيراني را بدرگاهِ والا آرند - ميرخان چون قدرے راه آمده چتر و سايبانِ او بدست افتاد - ميرابوالقاسم و كرم‌علي (كه از عقب رسيده بودند) گرفته پيشتر روان شدند - آخر ميرخان او را (كه در غلّه‌زارے پنهان شده بود) بدست آورده بحضورِ اقدس آورد - آنحضرت ترحّم فرموده او را به كرم‌علي سپردند - و در شبِ همين روز مير سيّد حامد بخاري و الغ‌خان حبشي با لشكرِ خود آمده سجداتِ[۵] عبوديت بتقديم رسانيدند و مصعوفِ عناياتِ خسرواني شدند - و زمانے ازين نگذشته بود كه شاه فخرالدّين و حكيم

---

(۲) نسخهٔ [ا] چورباته (۳) نسخهٔ [ا] ميرخان قراول و فريد يساول (۴) نسخهٔ [ا ب ج] نمكي - يا نمكين باشد (۵) در [بعضي نسخه] سجدهٔ عبوديت ●

[illegible] میر ابوتراب را (که عُمدهٔ اصحابِ مشورتِ گجرات بود) بدرگاهِ مقدّس آورده بعرضِ اقدس رسانیدند که اعتمادخان متوجّهِ ملازمت است - و پیشتر ازانکه شاه فخرالدّین همه میر ابوتراب و وجیه‌الملک و مجاهد خان را روانهٔ درگاه ساخته بود که بتازگی خاطر را مطمئن ساخته معاودت نمایند - چون شاه فخرالدّین باین پیش‌آمدها رسید تسلّی این‌جماعه نموده پیشِ اعتمادخان رفت - و حکیم عین‌الملک رسیده میر ابوتراب را برگردانیده باحمدآباد برد و بعد از درازیِ سخن جمیعِ اُمرایِ گجرات و اعاظمِ آن‌ممالک دل در دولتخواهی بسته وجوهِ دراهم و رواجِ منابر را بنامِ نامیِ حضرتِ شاهنشاهی امتیاز و افتخار بخشیده متوجّهِ درگاهِ معلّی شدند و از قصبهٔ کری اعتمادخان فرستادهای پادشاهی را با میر ابوتراب پیشتر رخصت داد - چون این‌خبر بموقفِ عالی رسید خواجه‌جهان و خان‌عالم و صادق‌خان را باستقبال فرستاده میر را بعزّت و احترام آوردند - و روزِ دیگر (که از جوتانه راباتِ جهانگشای پیشتر نهضت فرمود) اعتماد خان و جمعے نزدیک رسیدند - خواجه‌جهان و میر ابوتراب و جمعے را حکم شد که پیشتر شتافته او را بزمین‌بوسِ این درگاه سربلندی بخشند - شهریارِ جهانگیر بآئینِ عظمت و جلالت برفیل سوار بودند - فرستادها اعتمادخان را آورده بسجدهٔ عبودیت ناصیهٔ بختِ او را روشنی بخشیدند - بعد ازان اختیارالملکِ مشرقی و جهجهار خان حبشی و وجیه‌الملک و مجاهد خان آمده بسعادتِ بساط‌بوس فایز گشتند و هرکدام در خورِ حالتِ خود نوازش یافت - و اعتماد خان و چندے از اعیانِ گجرات را حکمِ مقدّس شد که سوار شده نزدیکتر بگردند - و آنحضرت تمام راه سخن کرده بهمزبانیِ خود پشتِ امیدِ این‌طبقه قوی‌ساخته در قصبهٔ کری نزولِ دولت فرمودند - و سیف‌الملک حبشی و چندے دیگر در محمودآباد بودند - صادق‌خان و برخے از ملتزمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام را فرستادند - تا آن دیرکنندگانِ احرازِ سعادتِ ناصیه‌سائی را بسجده‌گاهِ مقدّس آوردند - و درین‌منزل از روی حزم و احتیاط (که سررشتهٔ سلطنت بازبسته بآنست) اُمرای گجرات را طلب نموده فرمودند که این‌ملک را باعتماد خان مرحمت می‌فرمائیم - و لو ازین اُمرا هرکرا خواهد خواهیم گذاشت - لایق آنست که هرکدام ضامن بدهد تا در مراسمِ حزم و دور اندیشی فتورے نرفته باشد - و لوازمِ فتوّت بجای آید ضامنیّتِ اعتمادخان را میر ابوتراب تعهّد نمود - و اعتمادخان غیر از طبقهٔ حبشیان همه را ضامن گشت - حضرت فرمودند که حبشیان همان‌طور (که غلامِ سلطان‌محمود بودند) داخلِ بندگیِ پادشاهی خواهندبود - و بملاحظهٔ بعضے امور (که پاسِ سلطنت مقتضیِ آن بود) آنها را باُمرای عظام سپردند - روزِ دیگر راباتِ اقبال در موضعِ سانتهی[۲] نزولِ سعادت فرمود ●

---

(۲) در [چند نسخه] سانجی ●

از سوانح عبرت بخش آنکه جوقی از رند و لوباشِ آنملک (که هزاران ازان طایفه بے اعتدال یافتند) آوازه انداختند که حکمِ معلّی نفاذ یافته که خلائقِ انبوهِ لشکرِ اقبال اردوی گجراتیان را غارت نمایند - لوباش بسببِ تعدّي دراز کرده آغازِ تاراج نمودند - و فتنهٔ عظیم قایم شد - چون بمسامعِ خدیوِ معدلت رسید اُمرای کبار را طلب نموده تعین فرمودند که این تاراج‌کنندگان را بسیاست رسانند - و اموالِ تاراج یافته را کشند[۲] - و خود بدولت بارِ عام داده فیلانِ مست را حاضر ساختند - جدّ آورانِ دیانت‌مند غارتگران را بحضورِ اقدس مي‌آوردند - و پایمالِ فیلانِ مست میگشتند - و اموال بصاحبان میدادند - در اندک فرصتی این فتنه و آشوب فرونشست - و نوای امن و امان برخاست - و از فروغِ این معدلت ولایتِ نو بدست آمده موردِ آرامش و آسایش گشت - و روزِ آبان دهمِ آذر ماهِ الٰهي چهاردهمِ رجب ظاهرِ احمدآباد مستقرِّ راياتِ اقبال شد و بمحضِ توجّهِ شاهنشاهي چنین کارے (که جمهورِ انام دشوار مي‌شمردند) بآساني برآمد و طوائف انام از شریف و وضیع روی بندگي بعتبهٔ خلافت آورده کامیابِ سعادت گشتند - و هرکدام درخورِ خویش شکرانهٔ نجات از شدائدِ روزگار بجای‌آورده منظورِ نظرِ والا شد - و احمدآباد (که مصرِ جامع ازان نشانه ایست) با سه‌صد و هشتاد پوره (که محلّاتِ آن شهرِ بزرگ است - و هر پوره بمثابهٔ شهرے ست) از فروغِ مقدمِ شاهنشاهي و مآثرِ عدالت و جلالتِ ظلّ اللّٰهي مهبطِ فیوضِ آسماني شد - و آنحضرت مکرّرا ظلِّ ورود بران بلدهٔ گرامي انداختند - و آرزوهای چندین سالهٔ جهانیان برآمد - مظلومان نوازش یافتند - و ظالمان درگوِ گدازش فروشدند - صاحبانِ استعداد از خلوتکدهٔ قوّت بمجلای فعل خرامیدند - و درین روزِ بهجت افزا[۳] جشن وزنِ شاهنشاهي شد شادي درشادي و خرّمي در خرّمي روی نمود - آرزومندان[۴] را کام برآمد - و نیازمندان را دعا مستجاب گشت - و درین ایّام (که احمدآباد محفوفِ سرادقاتِ اقبال بود) ایلچیانِ امین‌خان غوري با پیشکشهای لایق بدرگاهِ معلّی شتافته دولت پذیرِ زمین‌بوس شدند - و ابراهیم حسین میرزا از راه تزویر عرضداشتے با پیشکش فرستاد - چون از صدق ضیائے نداشت بموقفِ قبول نرسید ●

توجه موکب مقدس شاهنشاهي از احمدآباد به‌بندر کنبایت[۵] بتماشای دریای شور

(چون بمیامنِ قدومِ شاهنشاهي عرصهٔ دلگشای گجرات موردِ امن و امان گشت) حکومت و ایالتِ احمدآباد و این طرفِ آبِ مهندري بخان‌اعظم میرزا عزیز کوکه مکرمت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرو کنند (۳) نسخهٔ [ل] فیروز (۴) در [بعضی نسخه] آزمندان (۵) در [بعضی نسخه] کنبایت

و طرفی دیگر از بروده و جانپانیر و سورت و آن حوالي و حوالي (که میرزایان بران متسلط و متصرف بودند) بأمرای گجرات (که بتازگي نطاق عبودیت بسته بآستان‌بوس اطاعت استسعاد یافته در سلک اولیای دولت انتظام داشتند) عنایت کردند - و اعتمادخان گجراتي را سرکردهٔ آن‌گروه ساختند و این امرای قدیم و جدید تعهد انتظام مهمات این مملکت دلگشا نمودند - و استیصال میرزایان را برذمهٔ هواخواهی خود گرفتند - آنگاه رای جهان‌آرای شاهنشاهي اقتضای آن کرد که سیر دریای شور فرموده عوض مراجعت بدارالخلافه بلندآوازه گردانند - بنابرین اندیشهٔ دریا گشای روز آسمان بیست و هفتم آذر ماه الٰهي موافق دوشنبه دوم شعبان بصوب بندر کنبایت (که سي کروهی احمدآباد است) موکب مقدس شاهنشاهي نهضت فرمود - امرای گجرات برای سرانجام خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقف نمودند - و بجهت ایتلاف و استیناس این وحشیان بیابان خود آرائي حکیم عین‌الملک را (که رابطه بآنها داشت) گذاشتند ٭

در اثنای راه بمسامع اقبال رسید که اختیارالملک از بدنهادی خویش گریخت - و اعتمادخان و دیگر امرای گجرات نیز در مقام بیراهه‌رفتن اند - لاجرم از پیشگاه اقبال شاهبازخان مامور امر عالي شد - که بسرعت روانهٔ آنحدود گشته خود را بآن‌طایفهٔ خائن(۲) وخایف برساند - که پریشان بیابان ادبار نگردند - و غرهٔ دی ماه الٰهي بندر کنبایت مخیم سرادقات اجلال گشت - و آن عرصهٔ دلپذیر مجمع بحرین صورت و معني شد - و تجار روم و شام و ایران و توران مقدم شاهنشاهي را موهبت کبرای ایزدي دانسته آداب استظلال بجای‌آوردند - و آنحضرت با خاصان بساط اقدس بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند - و خواطر ارباب اخلاص را عبرتے(۳) تازه بخشیدند - و روز شهریور چهارم دی ماه الٰهي شاهبازخان اعتماد خان و بعضے دیگر امرای گجرات را بدرگاه والا آورد - (چون این تیره رایان گربزت اساس پیمان بندگي را شکستند) حضرت شاهنشاهي بتازگي در انتظام این ملک توجه فرموده هرکدام ازین جماعه را به هریکے از مخلصان خدمت‌گذار سپردند - و مجملے از حال این گروه ادبار سرشت آنست که هراس و فریب و نادرستي با قدرے از راستي و سادگي و فروتني معجون ساخته گجراتي نام کرده‌اند - و ازان میان اعتمادخان را سرآمد این گروه گردانیده - (چون صیت اقبال(۴) پیوند موکب معلّی شاهنشاهي در دیار گجرات ارتفاع یافت) امرای این بلاد را سررشتهٔ تدبیر از دست رفت - آخرالامر حیله اندوزانه سعادت زمین‌بوس دریافتند - و همگي اندیشهٔ نادرست این گروه آنکه ایالت این دیار بدستور سابق برین فریب‌نهادان قرار یابد - حضرت شاهنشاهي ازانجا (که دریای مردمي اند) از ظلمت‌آباد درون این گروه اغماض نظر فرموده بمقتضای حرف‌سرائی

(۲) نسخهٔ [ل] خاسر و خایف (۳) در [چندنسخه] عشرتے (۴) نسخهٔ [ل] اقبال موکب معلای ٭

نیکخواهی و عقیدت مصروف عفو عواطف گردانیدند - و (هرچند دوربینان بزم اقبال بر نیّات این گروه بد درون کدرسے پی برده در گرفتن این طایفه باشاره و تصریح در اوقات فرصت بموقف عرض مقدّس رسانیدند) بعزّ قبول نرسیده - بلکه برخلاف آن پایهٔ اعتبار ایشان را افزودند - درینولا (که رایات اجلال بتماشای دریا توجّه فرمود) از رخصت گرفته ماندن این گروه خراب باطن ظاهر بود که خیال تباه در سر دارند - کدام سفر کشیده بودند[۲] که درین هنگام البتّه بایستی مرخّص شد - لیکن گیتی خدیو از فرط آزرم و مروّت بمقتضای ظاهر عمل فرموده جانب صلاح اینها را ترجیح دادند و این کدبران (چون شکوه عدالت و فر اقبال روزافزون پادشاهی دریافتند) دانستند که اکنون (که این عرصهٔ وسیع بفروغ چنین معدلت روشنی دارد) محال است که بدستور سابق ما را دریندیار گذارند - همان بهتر که خود را برکناره کشیده سر بشورش برداریم - شب روز دیگر از نهضت عالی اختیارالملک فرصت را دریافته راه گریز پیش گرفت - و اعتماد خان و جمعی (که باو پیمان یکجهتی داشتند) در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب و حکیم عین الملک خود را رسانیدند و بحرف و حکایت گرفته دربی[۳] گذرانیدن روزگار شدند - و نزدیک رسیده بود که اینهارا نیز مقیّد ساخته همراه برند - و کار این دوکس را بانجام رسانده مسلک ادبار پیش گیرند - درین اثنا شاهبازخان رسید - و اندیشهٔ تباه آنها از قوّت بفعل نیامد - شاهبازخان بخود اندیشید که اگر بگرفتن اختیارالملک میشتابم این گروه از دست میروند - پرده از روی کار این سه آزرمان برنداشته متوجّه عتبهٔ اقبال شد - و (چون ذات اقدس حضرت شاهنشاهی عیار جمیع طوائف است) بمقتضای نیّت والا جوهر ناسرگی این مردم بزودی از باطن بظاهر آمد - و بباد افراه خود رسیدند هم خیراندیشی و بزرگ منشی گیتی خدیو برعالمیان ظهور کرد - و هم رابطهٔ جهانداری انتظام یافت - هم دوربینان تازه اقبال خوشوقت گشتند - و هم عموم خلائق را در گرفتاری این گروه حجّت صحیح بدست افتاد - و شاهنشاه زمان رقم نیکنامی خود بر صفائح ضمائر خواصّ و عوام نگاشت - [اگر افسر آرای اقبال (بمقتضای دریافت معنوی خویش یا بموجب التماس بالغ نظران عتبهٔ دولت) این بدگوهران را پیشتر ازین در بند کردے] حقیقت حال برعامّهٔ خلائق (که فرمان روایان را بیشتر باین ظاهربینان کوردل کار است) چگونه ظهور کردے ●

و (چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمّ این نادرستان درون واپرداخت) استیصال میرزایان فتنه جوی پیشنهاد همّت والا شد - چه ازان باز (که این گروه حق ناشناس از صالوه بناکامی باین دیار آمدند) بوده و آنحدود بدست تغلّب ابراهیم حسین میرزا در آمده بود

---

(۲) نسخهٔ [ل] سفر کشیده نبودند (۳) در [چند نسخه] در گذرانیدن روزگار شدند ●

و سورت و آن نواحی را محمّد حسین میرزا متصرّف گشت - و جانپانیر با مضافات بشاه میرزا تعلّق داشت - شهریارِ جهان‌آرا حکومت و انتظامِ بندرِ کنبایت را بحسن خان خزانچی تفویض فرموده روزِ اسرداد هفتمِ دی ماهِ الٰهی عنانِ جهانگشای بصوبِ بروده انعطاف فرمودند - و از نزدیکی بروده شاهبازخان و قاسم‌خان و بازبهادرخان و طایفهٔ از تیزدستانِ عرصهٔ جلادت را بصوبِ جانپانیر فرستادند - که آن قلعه را از اهلِ خلاف مستخلص گردانند - و خان‌اعظم میرزا کوکه را بایالتِ احمدآباد و حراستِ آنحدود رخصت فرمودند - و بسا[۲] از اُمّهاتِ نعوتِ رعیّت پروری (از فراخیِ حوصله و دوستداریِ معدلت و دوامِ آگاهی و حفظِ مراتبِ طبقاتِ مردم و صیانتِ عرض و ناموسِ عمومِ خلائق و عاطفتِ عام و صلحِ کل) خاطرنشینِ آن سعادت‌پذیر ساخته فرمودند که جوهرِ کاردانیِ خودرا (که مظنونِ خاطرِ دور بینِ ماست) بپایهٔ یقین رساند - و شاه فخرالدّین‌خان و رستم‌خان و معصوم خان و سیّد حامد بخاری و شیخ[۳] محمّد بخاری و جمعی کثیر از بهادرانِ اخلاص‌مند بکمکِ خانِ مذکور نامزد شدند - و هریکی ازین دولتمندان را زیاده از حالت و رتبت مصحوفِ نوازش گردانیده رخصت ارزانی داشتند - و همگی نیّتِ والا در فرستادنِ این گروهِ عقیدت‌کیش آن بود که اگر میرزایان بآنحدود شورافزای گردند سزای شایسته در کنارِ این آشوب‌گران نهاده آید و روزِ آذر نهمِ ماهِ مذکور عرصهٔ قصبهٔ بروده مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد - و روزِ دیگر بموقفِ عرضِ مقدّس رسید که میرزایانِ واژون‌بخت قلعهٔ سورت را استحکام داده در حدودِ جانپانیر فراهم آمده‌اند خان‌عالم و سیّد محمود خانِ بارهه و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت[۴] داس و مانسنگهه و خواجه غیاث‌الدّین علی آصفخان[۵] و گروهی دیگر از مخلصانِ کارطلب را بعواطفِ خسروانی مخصوص فرموده برای آگاه ساختنِ آن غنوده‌بختانِ بیخرد[۶] روانه ساختند - و نیمی از شب گذشته‌بود که یکی از متفحّصانِ[۷] حقیقت‌گذار بمسامعِ اقبال رسانید که چون آوازهٔ موکبِ اقبالِ شاهنشاهی بابراهیم حسین‌میرزا در قلعهٔ بروچ رسید رستم‌خان رومی را (که عزیمتِ دولتخواهی تمیمهٔ گردنِ همّتِ خود ساخته میخواست که بآستانبوس استسعاد یابد) از هم گذرانید - اگرچه از شکوهِ رایاتِ جهانگشای دران‌قلعه بودن بخود نتوانست قرار داد امّا از بادهٔ پنداری (که در سرِ بیمغزِ خود دارد) از هشت کروهیِ معسکرِ اقبال میگذرد که بناحیتی رفته سر بشورش برآرد - (چون اکثری از ملازمانِ اخلاص‌مند را پیشتر ازین بر سرِ این گمراهان تعین فرموده بودند) شهریارِ گیتی‌آرا (که همواره

---

(۲) نسخهٔ [ب] و بسا از مهمات آنحدود و نعوت رعیّت‌پروری - و نسخهٔ [ح] و بسا از مهمات رعیت پروری (۳) در نسخهٔ [ل] این نام را نیاورده (۴) نسخهٔ [ل] بهگوان داس (۵) در [بعضی نسخه] آصفخانی (۶) نسخهٔ [ل] بالخبر (۷) نسخهٔ [ا] منهیان - و نسخهٔ [ه] مخلصان ٭

از نیروی شجاعت میخواهد که در معارکِ پُردلی بنفسِ مقدّسِ خود شمشیر زند) خوش‌وقت شده قرار‌دادند که خود بذاتِ اقدس ایلغار فرموده آن بدنهاد را تادیب فرمایند ●

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهي بقصد ابراهیم‌حسین میرزا و معرکهٔ نبرد آراستن و شکست یافتن مخالف

(چون سرپرآرای اقبال تادیبِ نخوت‌منشانِ سرکش را سرآمدِ امورِ سلطنت و عُنوانِ منشورِ خلافت میداند) شهباز‌خان میربخشي را بسرعت روانه ساختند که اُمرای اخلاص‌اندیش را (که پیشتر بدفعِ میرزایان شتافته‌بودند) برگردانیده بموکبِ مقدّسِ شاهنشاهي ملحق گرداند و [۲]میر‌محمّد خانِ‌کلان و خواجه‌جهان و شجاعت‌خان و صادق‌خان را بخدمتِ شاهزادهای اقبال‌مند در آردوی معلّی گذاشته پای عزیمت در رکابِ نصرت نهادند - و خواجه عبدالله و جلال‌خان قورچي و رایسال درباري و آصف‌خان و جیمل و بهادر‌خان توردار و مقبل‌خان و آقا[۳] سرخ بدخشي و [۴]متهرا داس و آدم تاج‌بند را همراه گرفتند - و دلاور‌خان را حکم شد که در حدودِ آردو بوده نگذارد که کسے دیگر از عقبِ ما شتابد - و از مردمِ این همراه گرفتها زیاده از دو کس را تجویزِ آمدن نشد - که مبادا از هجومِ غازیانِ نصرت‌مند ابراهیم حسین میرزا از میان بدررود - و [هرچند مُخلصانِ حقیقت‌گزین (که بارِ سخن داشتند) تضرّع و زاري نمودند] سودمند نیامد - و فرمودند که وثوق بعنایتِ الٰهي چنان‌است که دفعِ این مُدبرِ تیره بخت را احتیاج به بسیاریِ لشکر نباشد - و از دور اندیشي (که اساسِ ملک‌گیري و جهانباني ست) حکمِ مقدّس نفاذ یافت که لشکرِ پیش نیز ملحق گردد - و در همان‌شب (که خبرِ آن شوریده بخت بعرضِ مقدّس رسید) قریبِ دو ساعت از شب مانده بر بادپای جهان‌نورد سوارِ دولت شده جولانِ اجلال فرمودند و ملک [۵]اشرف گجراتي را (که ازان سرزمین آگاهي داشت) ضمیمهٔ بدرقهٔ اقبال ساختند - و دران تیز رفتاري بمقتضای حکمتِ الٰهي راهبران را غلط افتاد - آخر بروشنائیِ شمعِ اقبال راه یافته گرمتر شتافتند ●

و از مُبشّراتِ غیبي (که سرمایهٔ ابتهاجِ همراهانِ رکابِ نصرت شد) آن بود که (چون صبح دمید - و نورِ جهان‌افروزِ نیّرِ اعظم زمین و زمان را فرا گرفت) آهوئے نمودار شد - در خاطرِ مقدّسِ

---

(۲) در [چند نسخه] میر‌محمدخان خان کلان (۳) نسخهٔ [ب ه] و وفا و سرخ بدخشي - و در [چند نسخه] و وفا سرخ بدخشي (۴) در [بعضی نسخه] متهرا داس سهکل - و در [بعضے] بهنکیل (۵) نسخهٔ [ب ه] شرق ●

شاهي گذشت که اگر این آهو را شکار کنیم هرآینه نشانِ فتح و فیروزی[۲] ست - و باین نیّت[۳] چیته را سردادند - سردادن همان بود و صید کردن همان - چون حقیقتِ حال بر سعادتمندانِ ضمیر منکشف شد یکدل هزاردل گشته سخن در راه گفتند[۴] - هرچند راه رفته میشد گردِ غنیم پیدا نمي‌آمد - همانا از فوجِ نصرت‌قرینِ پادشاهي آگاهي یافته تیزتر رانده بود - و راه گم‌کردنِ متصلانِ اقبال نیز از اسبابِ دیررسیدن شد - و چون از روز دو ساعت ماند برهمنے از پیش دچار شد - حقیقتِ غنیم ازو پرسیدند - گفت از دریای بهکانیر گذشته در قصبهٔ سرنال با جمعیتِ گران فرود آمده‌است - و مسافتِ راه چهار کروه خواهد بود - خدیوِ آگاهي با ملتزمانِ رکابِ سعادت‌اعتصام در مقامِ کنکاش شد - جلال‌خان بموقفِ عرض رسانید که لشکرِ ما هنوز نرسیده‌است غنیم را بجمعیّت نشان میدهند - با این جمعِ معدود (که در رکابِ سعادت رسیده اند) در روز جنگ شدن صرفه ندارد - مناسبِ دولت آن مینماید که لختے توقّف فرموده شبخون آوریم آن معنیِ راستي و دلاوري شبخون را (که صورتِ تلبیس و تزویر داشت) نه پسندیدند - و برای فیروزیِ همراهان و گرمیِ هنگامه فرمودند که همّت یاریگر[۵] است - و بسا بیدلان از شرمِ روی کارِ دلیرانِ[۶] نامور میکنند - همان بهتر که کارِ روز را بشب نینداخته بهمین چستي و چالاکي که میرویم رزم آرای شویم - و در دلدهي سخنانِ همّت‌بخش مذکور ساختند - و فرمودند که یاران دل قوي داشته هریکے از ما یکے از مخالفان را گرفته درهم آورد - خواجه عبدالله بعرضِ اشرف رسانید بخاطرِ مقدّس باشد که بارها برزبانِ اقدس میگذشت که فیلِ خوب آنست که بیکے اکتفا نکرده در برانداختن و مالش‌دادنِ بسیارے همّت گمارد - آنحضرت تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوردي - و بتائیدِ آسماني جنگِ روز کردن قرار داده تیزتر روانه شدند - تا آنکه قصبهٔ سرنال (که برسرِ تل بود) نمایان شد خدیوِ آفاق قدرے راه رفته در کنارِ آبِ مهندري بانتظامِ فوج پرداخت - و شروع در جیبه پوشیدن فرمود - درین هنگام (که آن شیرِ الٰهي آمادهٔ بیکار میشد - و زیاده از چهل کس نرسیده بودند) خبرِ رسیدنِ مخلصانِ عقیدت‌گزین آمد - آن جهان‌پهلوانِ ایزدي بواسطهٔ دیررسیدنِ این طایفهٔ خدمت‌گذار خشمگین شده چندے از همراهان‌را فرمودند - که نگذارند که این‌جماعه در جنگ با ما مشارکت جویند - و چون بوضوح پیوست [که باعثِ دیررسیدنِ این گروهِ فدوي آن بود که بر نقیضِ راهِ مطلب شتافته بودند - و شهبازخان (که بطلبِ ایشان رفته بود) دیررسیده] سَورتِ غضبِ پادشاهي فرونشست - و چندے از پیش روانِ عرصهٔ جلادت (که دیررسیده بودند)

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فیروزمندي (۳) نسخهٔ [ل] و باین نیت والا چیته را (۴) نسخهٔ [ل] کردند
(۵) در [چند نسخه] بار گیر - و بارگیر بمعنی مستعار (۶) نسخهٔ [ب] دلاوران ه

سعادت یاور یافتند - خان عالم و سیّد محمود خانِ بارهه و راجه بهگونت داس و شاه‌قلی‌خان محرم و کنور مانسنگهه و بابا خان قاقشال و بهوپت و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجی یوسف‌خان و برخی دیگر از امرا و یکّه جوانان سرِ خیلِ در پیش افکنده همراهِ موکبِ مقدّس شدند - چنانچه سپاهی لشکرِ منصور قریب بدویست کس شد - و در وقتِ عبورِ رایاتِ جهانگشای از آب مانسنگهه التماسِ هراولی نمود - آنحضرت فرمودند که کدام لشکر است که تقسیمِ افواج باید کرد - امروز همه یکجا بوده دل بر کارزار نهید - او معروض داشت که قدمے چند پیشتر رفته جان‌نثاری و جان‌ستانی کردن فرضِ نسبتِ عقیدتمندی است - شهریارِ دادگر اورا کامروای آرزو گردانیده باچندے از بهادرانِ آزموده کار رخصتِ پیش فرمودند - و خود بهمعنانیِ تائیدِ ایزدی گلگونِ جهان‌نورد را بدریای ژرف زدند[۲] - بمیمنت و کرامتِ ذاتِ قدسی‌نهاد دریا پایاب گشت - و جمیعِ مخلصانِ سعادت‌اندوز بعافیت عبور کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر ازان بزمانے در قصبهٔ سرنال فرود آمده بود - (چون گردِ جنودِ اقبال دید و گذشتنِ سوارانِ بادنهاد از آب مشاهده کرد) فرِ ایزدی دریافته با همراهانِ[۳] خود گفت همانا پادشاه اند که باین گرمی و شکوه می‌آیند - از بخت برگشتگی و کوته بینی در ساعت بآمادگیِ پیکار از شهر برآمده بربلندی ایستاد - چون جهان‌گیرِ جهان‌آرا برهنمونیِ اقبال از آب عبور فرمود کنارِ دریا شکستگیهای غریب داشت - مبارزانِ جان‌نثار از طلبکاریئی که داشتند فتراکِ تدبیر از دست داده هرکدام براهے شد - و طایفه طایفه از بهادرانِ نصرت‌قرین بشکستگیها درآمده جویای فیروزمندی گشتند - خدیوِ جهان با معدودے از خواصِّ بساطِ قرب نزدیکِ دروازهٔ سرنال (که بجانبِ دریا بود) رسیده‌اند که چندے از تیره بختان درمقامِ مدافعه شدند - مقبل‌خان غلامِ قلماقِ شاهنشاهی با بعضے از بهادران در پیش شتافته آن خاک بیزانِ کورباطن را بخاک و خون یکسان کرد - و چون درونِ شهر درآمدند کوچهای شهر پُر از پرتال بود - معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایرِ مخالفانِ تیره بخت از راهِ دیگر برآمده هنگامه آرای نبرد است - گیتی خدیو با طایفهٔ از یکجهتان بسعیِ فراوان از تنگناهای شهرِ پُرازدحام بیرون آمده در دلدهیِ دوستان و جانستانیِ دشمنان همّتِ والا گماشتند - باباخان قاقشال و طبقهٔ از دلیران را که اوقچی بودند مخالفان زور آورده برداشتند - و دیگر بهادرانِ جان‌بناموس ده پای ثبات افشرده دادِ دلاوری و مردانگی دادند - و بسیارے از نبرد آزمایانِ اخلاص‌گزین (که در تنگناها متفرّق شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده درجانستانی و جانفشانی کارنامها بظهور آوردند - ازانجمله بهوپت برادرِ راجه بهگونت‌داس با بسیارے از غنیم روبرو شده بفنونِ مردانگی جان‌نثار شد ۞ نظم ۞

---

(۲) نسخهٔ [ل] راندند (۳) نسخهٔ [ب ه ج] با همزبانان ۞

بهر گوشه آویزش سخت شد * سروکار با گردش بخت شد
چو لشکر بود اندک و یار بخت * به از بیکران لشکر و کار سخت
که در جنگ پیروزي از اختر است * نه از گنج و بسیاري لشکر است

(چنین زمینها قلب بود - و خاربستهاي زقّوم داشت) دو سوار پهلوي هم عبور نتوانستندے کرد آن شیر بیشهٔ دلاوري تماشاي فنون قدرتِ الٰهي نموده دران تنگناها آهسته آهسته میرفت راجه بهگونتداس سعادتِ قرب داشت - و درین وقت (که هر طرف هنگامهٔ جان‌فشاني و جان‌ستاني گرم بود) سه دلیرِ بےآزرم از گروهِ مخالف بصوبِ شهریارِ شیر دل تاختند - یکی ازان بدنهادان پیش‌دستي نموده متوجّهِ راجه بهگونت‌داس شده نیزه حواله کرد - راجه پیشتر ازان پا در رکاب محکم کرده ایستاده میشد که برچهٔ خود را باو رساند - نیزهٔ او خالي افتاد - و راجه برچهٔ خود را بران مُدبر آنچنان زد که حال دگرگون شده برگشت - مقارنِ این‌حال دو بد اخترِ دیگر در برابرِ آنحضرت حمله‌آور شدند - خاربستِ زقّوم درمیان حایل بود - خان‌عالم و شاه قلي خان محرم و چندے دیگر (که دران نزدیکي بودند) از کم بختي توفیقِ تاختن نیافتند - آن شیر شکارِ جهان‌پهلوان چون دید (که آن دو بدگوهر نزدیک رسیده مي‌آیند) گلگونِ باد سیر را تیزتر ساخته روبروی آن دو بد کیش ازان زقّوم‌زار جهانیدند - از شکوهِ فرِ ایزدي آن دو متهوّر دل از دست داده رو بگریز نهادند - و ابراهیم حسین میرزا (که دران عرصهٔ ادبار دست و پا میزد) مقهورِ اقبالِ پادشاهي گشت * * نظم *

ندانی که چون او شود رزم‌کوش * زمانه بزنهار گیرد خروش
کدامین دلاور ازو[۲] کینه‌خواه * به پیشانیش[۳] کرد یارد نگاه
چنان خواست رزمے که بالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست
بهر حمله سي گام جستے زجای * بهر زخم فیلی فکندے ز پای
گریزان سپاهي گروها گروه * نهادند سر سوی دریا و کوه

و یکبارگي با هزاران سراسیمگي دست از پا نشناخته فرار نمود - و مبارزانِ جنودِ اقبال تعاقب نموده بسیارے را از هم گذرانیدند - و بمیامنِ ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي چنین فتحے بزرگ باندک کسے روی داد * * بیت *

چنین رزمها در جهان کس ندید * نه از کاردانانِ گیتي شنید

شرحِ این کارنامهٔ والا از کالبدِ گفت بیرون‌است - و مثلِ این سانحهٔ عبرت‌بخش در وقائع باستاني

---

(۲) در [بعضے نسخه] کزو (۳) در [بعضے نسخه] به پیشانیش کرد یا او نگاه *

گمان نبغلی میدهند - که چنین پادشاهی بزرگ (که در وقفهٔ[2] هزاران لشکر گرد او فراهم آید) از بلندی[3] فطرت و علو همت توقف نفرموده با معدودی خود را بر سر چنین معرکه‌دلیران چندین مسافت دور و دراز در نوردیده رسانند - و بتائید ایزدی لوای نصرت را ارتفاع بخشیده آن مغروران مقهور را چنین از پیش بردارد - هرآینه قوت بشری متکفل این کار شگرف کجا تواند شد که آشنای این معامله نیست - همانا عنایت خاص ایزدی کافل این کارنامهٔ اقبال است - و خاطر جهان‌گشای چنان میخواست که تا او را دستگیر نکنند از تعاقب دست باز ندارند - لیکن (چون پیمانهٔ هستیء ابراهیم‌حسین‌میرزا پُر نشده بود) ظلمت شب پرده دار او شد - لاجرم شاهنشاه دوربین معاودت نموده بقصبهٔ سرنال نزول اجلال فرمودند - و بمراسم سپاس ایزدی پرداخته در نوازش خدمت‌گذاران همت والا گماشتند - و فتحنامه (که متضمن فنون تائیدات غیبی بود) مصحوب سرخ بدخشی باردوی معلی روانه ساختند - و صباح آن بفرخی و فیروزمندی بصوب اردوی بزرگ روی توجه آوردند - و شب دوازدهم دی ماه الٰهی موافق شب چهارشنبه هیزدهم شعبان باردوی معلی ظل ورود گستردند[4] - ابواب شادمانی و سپاس‌گذاری بتازگی مفتوح گشت *

و از سوانحی که درینولا بظهور آمد آنست که شاه‌قلی خان محرم و صادق‌خان و برخی از بهادران خدمت‌گزین را تعین فرمودند که رفته در حدود قلعهٔ سورت باشند - تا کسی از متحصنان بیرون نتواند شد - و (چون خبر آمدن فوج پادشاهی بمحصوران قلعه رسید) گلرخ بیگم فرزند میرزا کامران کوچ ابراهیم‌حسین‌میرزا مظفرحسین‌میرزا پسر خود را با چندی از اعتمادیان خود همراه گرفته بصوب دکن روانه شد - و امرا هرچند از پی این رفتها شتافتند سودمند نیامد - و آن زن دانش‌سرشت از وفور آگاهی مردانه از پیش اینها بدر رفت *

و از سوانح تادیب نمودن شهبازخان بخشی‌بیگی‌ست و هدایت نمودن جمهور ارکان سلطنت وباعث برین هدایت آنکه محمود پسر اسکندر افغان را باو سپرده بودند - و او از مساهلهٔ نگهبانان فرار نموده بجانب دکن شتافت - آنحضرت او را ادبی بلیغ فرمودند - الحق لطفی بود بصورت قهر تا ملازمان عتبهٔ خلافت در مهمات سلطنت (که بمعنی عبادت الٰهی‌ست) تهاون و تساهل ننمایند و شرائط حزم و احتیاط از دست ندهند *

عزیمت نمودن شهریار جهان‌گیر بگرفتن قلعهٔ سورت

چون بتحقیق پیوست [که این رخنه‌گران فتنه‌سرشت قلعهٔ سورت را (که در اقصای ولایت

---

(۲) در [اکثر نسخه] دفعهٔ (۳) در [اکثر نسخه] بلند فطرتی (۴) نسخهٔ [ل] افکندند *

گجرات بر ساحلِ تبتي قريب بدرياي شور است) پناهِ خود انديشيده در استحکامِ آن کوشيده‌اند و آنرا بهمزبان[۲] نام (که پيشتر در سلکِ قورچيانِ شاهنشاهي انتظام داشت - و از سيه‌بختی خويش دلخلِ باغيان است) سپرده] همّتِ والای اورنگ‌نشينِ اقبال در تسخيرِ آن توجّه فرمود و راجه تودرمل را (که بدوربيني و آگاه دلي امتياز داشت) پرتوِ اشارتِ عالي تافت - تا رفته مداخل و مخارجِ آن حصنِ حصين را نيک ملاحظه کرده بموقفِ عرضِ مقدّس رساند - که تسخيرِ آن بآسان‌ترين وجوه صورت[۳] پذيرد - و قرار يافت که گشايشِ اين عقده بذاتِ مقدّس شود - راجه نظر بر شکوهِ اقبالِ شاهنشاهي انداخته اين کارِ دشوار را آسان نمود - اگر مزاجِ زمانه ملاحظه کردے هرآينه در عرضِ مطلب چنين جرأت ننمودے - چه دريں وقت (که چنين ملکي وسيع نو بدست افتاده - و جهاندارِ دادگر از دارالملک دور آمده - و چند ماهه راه پي‌سپرِ عساکرِ اقبال شده و شور افزايانِ واقعه‌طلب بهر گوشه سر برداشته‌اند - چه فتنه اندوزانِ اين ديار - و چه بد گوهرانِ ديارِ شرق) چه لايق که چنين خديوِ بزرگ در تسخيرِ قلعه خود بنفسِ نفيس توجّه فرمايد - گيتي‌خديو از دوربيني ملاحظه فرمود که هرچند معامله چنين است امّا اگر انصرامِ اين مهم بأمرا تفويض يابد مبادا کار بتطويل انجامد - و اگر توجّه بتسخيرِ آن مصروف نگردد بيخ اين بےسعادتان (که سرمايهٔ فساد اند) در زمينِ فتنه بحالِ خود پای افشرده ماند - بنابرين انديشهٔ ملک‌گير رای جهان‌آرای برين قرار يافت[۴] که بتائيدِ اقبال بنفسِ مقدّس همّت گماشته اين کارِ دشوار را آسان گردانند و يرليغِ مُطاع نافذ شد که شاهم‌خان جلاير با فوجے از بهادرانِ اخلاص‌گزين روانهٔ قلعهٔ جانپانير شود و قاسم‌خان مير بحر (که درانجا ست) متوجّهِ درگاهِ معلّی گردد - که در ساختنِ ساباط و نقب زدن شاگردِ يکتای اقبالِ[۵] ماست - و منشورِ مقدّس باسمِ خان‌اعظم شرفِ نفاذ يافت که تسخيرِ سورت وجههٔ همّتِ والا شده - بتائيداتِ الٰهي عنقريب اين کار بانجام خواهد رسيد - بايد که آن اعتضادِ دولتِ قاهره با جميعِ أمرا (که در کمکِ او گذاشته‌ايم) آگاه باشد که اگر ميرزايانِ ادبارمند بآنحدود آيند باعتضادِ[۶] دولتِ ابدقرينِ شاهنشاهي[۷] ادبے[۸] لايق در کنارِ شان نهد - و ازانجا (که آدابِ احتياط اساسِ ملک‌گيري و جهانداري‌ست) شيربيگ تواچي را با فرمانِ مُطاع بصوبِ مالوه فرستاديم - که قطب‌الدّين محمّد خان و أمرای مالوه را (که بحکمِ معلّی متوجّهِ ديارِ گجرات اند)

---

(۲) نسخهٔ [ه ل] بهمزبان - و در [بعضی نسخه] بمهراب - اما گمان بوم که صحيح همزبان است چنانچه اشعارے برين خواهد آمد (۳) نسخهٔ [ب] پذير نيست - و در [اکثر نسخه] پذير است (۴) نسخهٔ [ه] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ح] اقبال است (۶) در [چند نسخه] بانضمام (۷) نسخهٔ [ب ه] شاهنشاهي ما ادبے لايق (۸) نسخهٔ [ل] سزای لايق ٭

زودتر بآنحدود رساند - تا اگر احتیاج افتد جمیع اُمرای سعادت‌منش بصلاح‌دید او عمل نموده آنعرصه را از خس و خاشاکِ اربابِ فتنه و فساد پاک گردانند *

و (چون خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي از مهمّاتِ احمدآباد و این ناحیت وا پرداخت) روز بهرام بیستمِ دی ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه بیست و پنجم شعبان از ظاهرِ قصبهٔ بروده بصوبِ بندرِ سورت نهضت روی نمود - صید کنان و داد دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت میفرمودند - تا آنکه بدولت و اقبال روز اردي‌بهشت سوم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه هفتمِ رمضان حوالیِ آن قلعهٔ آهنین‌بنیاد مضربِ خیامِ فیروزمندي گشت - چند بار تیرِ ضرب‌زنها و توپها حوالیِ محلِّ مقدّس آمد - و از صیانتِ ایزدي آسیبی نرسید - و چون منزل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجبِ التماسِ اولیای دولت مخیّمِ سرادقاتِ عزّت در نواحیِ کولابے(۲) شد - اگرچه این مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن بواسطهٔ تراکُمِ اشجار و زمینِ نشیب و فراز فی‌الجمله حایلی دارد و درین سرزمین نیز تیرهای توپ بحدودِ منازلِ مقدّسه میرسید - و صیانتِ غیبي کارِ خود میکرد گیتي‌خدیوِ جهانگشا آن قلعه را بجنودِ نصرت فروگرفت - و هرجانبی را بمخلصانِ آزموده کار و خدمت‌گذارانِ کارطلب سپرد - و متحصّنانِ قلعه از سیه دروني و بخت‌برگشتگیِ خود از نیّرِ اقبال روی‌تافته بوسیلهٔ مستحکمیِ جای و فراوانیِ آذوق و فزونیِ توپ و اَسباب(۳) آن و شورافزائیِ میرزایانِ تیره بختِ تبه رای در گوِ غفلت فرو رفته بودند - و پیوسته بعضے از بداخترانِ مقهور از قلعه برآمده در مورچلها شورش نموده - و بهادرانِ جان بناموس‌ده در سزای آن بدنهادان اهتمام کردے - ازانجمله روزے (که از بالا بارشِ تیرِ بندوق و توپ بود - و از پایان چندے از فتنه‌اندوزان دریده بودند - و بر نقب‌زنانِ مورچلها دست بکار رسانیده) سیف‌خان کوکه تاختے نمایان کرد(۴) و کارنامهٔ جرأت و شجاعت بظهور آورد - در اثنای برگشتن بندوقے باو رسید - اگرچه تا یک‌ماه صاحبِ فراش بود امّا عاقبت بخیر انجامید - یکے از مشارالیه پرسیده باشد که بندگانِ حضرت راضي نیستند - و بارها صرفهٔ امثالِ شما مردم چه که بسیارے (که بپایهٔ شما نرسیده باشند) میفرمایند برای چه خود را دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته‌بودید - آن مُبارزِ اخلاص‌گزین در جواب گفت درجنگِ سرنال راه غلط کردم - و خود را دران هنگامهٔ مرد آزمائي نتوانستم رسانید از شرمندگي و خجالت‌زدگیِ آنروز زندگي بر من گران‌است - میخواهم(۵) که سبکبار گردم *

و از سوانحے (که در ایّامِ محاصره بظهور آمد) بدست آمدنِ چند زنجیر فیل و اسبابِ

---

(۲) در [اکثرنسخه] کولي تلاو شد (۳) در [چند نسخه] اسباب و شورافزائیِ (۴) در [اکثرنسخه] برد (۵) نسخهٔ [ل] میخواستم *

میرزایانست - و مجمل این قضیه آنکه این کوردلان بیسعادت بعضی از فیلان و اموال خود را نزد راجا رام‌دیو زمیندار آنحدود سپرده بودند - درینولا (که موکب معلی درینجا نزول اجلال فرمود) عوام اردوی بزرگ بتاخت اطراف رفته بودند - آن فیلان باسباب همه بدست در آمدند - و آنرا غارت کنندگان تفاول دانسته بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف خسروانی گشتند •

و از سوانحی (که درینولا پرتو ظهور داد) تعین کردن بعضی امرا ست بصوب دارالخلافه و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود پتن در کمین بوده هنگام شورش میطلبیدند - ابراهیم حسین میرزا (که از جنگ سرنال خاک مذلت بر سر و تیرگی ادبار در دل داشت) سرگردان و خسران زده خودرا بآن دو مدبر دیگر در حدود ایدر رسانید - و خاصیت این دولت ابدپیوند است که در اعتلای اعلام نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش مینمایند که آن کار از هر دولتخواهی بظهور نیاید - و از تیره‌رائی سود را درزیان خود می‌اندیشند - چنانچه این اقبال‌نامه[۲] شرح آنرا برسم اجمال متعهد است - و آنچه مجددا بعالم ظهور آمد آنست که درمیان این برادران بیسعادت برشکستی (که ابراهیم حسین میرزا را در سرنال روی‌داد) گفتگو شد - و از نکته‌گیری بدرشتی کشید - و از درشتی برنجش انجامید - ابراهیم حسین میرزا (که در شمشیر زنی[۳] علم بود و در بیعقلی ممتاز) از برادران رنجیده جدا شد - و باندیشهٔ نادرست عازم دارالخلافه گشت و آن برادران مغرور (دوری چنین برادری را از بخت برگشتگی تجویز کرده) در دلاسای او نکوشیدند چون این معنی بمسامع اقبال رسید سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس را بصوب دارالخلافه تعین فرمودند - که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند - و فرمان مطاع باسم شاهم خان نیز شرف نفاذ یافت - که از محاصرهٔ جانپانیر برخاسته بکالپی (که در جایگیر او ست) شتابد - که زبان‌زد عوام چنان بود که آن مدبر بصوب کالپی شتافته است - امرای کبار چون بنصرت ایزدی بدارالخلافه رسیدند پیشتر ازان فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا تسکین یافته شورش افغانان شرقیه سر بر آورده بود - و منعم خان خانخانان کمک میخواست - راجه بهارمل (که منتظم مهمات دارالخلافه بود) این لشکر نصرت‌قرین را بصوب شرق روانه ساخت - و تا آثارهٔ این فوج ظفر قران[۴] رسیده بود که لودی از داود برگشت - و سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه افتاد لاجرم معاودت نموده بدارالخلافه شتافتند •

چون سخن باینجا کشید ناگزیر منصب سخن‌سرائی آنست که مجملی از احوال ممالک شرقیه گذارش یابد - و شرح این داستان دراز برسم اجمال آنست که سلیمان کررانی (که از امرای

---

(۲) نسخهٔ [ل] کارنامه (۳) در [اکثر نسخه] در شمشیر علم بود (۴) نسخهٔ [ل] قرین •

سلیمخان بود) چون بر اریسه و بهار و بنگاله استیلا یافت ازانجا (که عملِ منافقانه داشت) سررشتهٔ بندگیِ ظاهر را نمي‌گسیخت - و همواره بارسالِ عرائض و پیشکش خود را مذکورِ محفلِ مقدّس گردانیده - و بواسطهٔ این حسابدانی پردهٔ نفاقِ او دریده نگشت - درین هنگام (که پیمانهٔ هستیِ دولتِ او پُرشد) مکافاتِ مکنونِ خاطرِ نفاق‌آلود پیشِ فرزندانِ او آمد - هر که خود را بستهٔ فتراکِ دولتِ چنین صاحب اقبال نسازد هرآینه زمانه خاکِ مذلّت برفرقِ او و منسوبانِ او افشاند خصوصاً تیره رائی (که دمِ مخالفت با بزرگ‌کردهٔ خدا زند) لاجرم در اندک فرصتی درین دیرِ مکافات مجزای اعمال رسیده اثری از دولتِ او نماند - و بتازگی مصداقِ این کلمةالحق ماجرای سلیمان است چون او در گذشت افغانان بایزید پسرِ کلانِ او را بجای او برداشتند - زیاده‌سری ذمیمهٔ بیخردی او گشت - باتّفاقِ اوباشِ آن‌دیار خُطبه بنامِ خود خواند - و از غروری که در سر داشت [مُدارای پدر را (که سرکشانِ نخوت‌مند را رام ساخته بود) از دست داده] بخود رائی در مقامِ تنگ‌گیری و کینه کشي شد - و بر انداختنِ اعیانِ پدرِ خویش را پیشه[2] ساخت - هانسو پسرِ عماد عم‌زادهٔ او (که نسبتِ دامادی باو داشت - و یکجهتي و دوستي هم ضمیمه بود) از بد سلوکیِ او رنجید و فتنه‌جویانِ آنحدود او را خام‌طمعِ ملک گردانیده برآن داشتند که اورا از هم گذراند - و آن شقاوتمند چندین[3] فنونِ نسبت را برطاقِ نسیان داده مرتکبِ این عمل شد - و کاری (که اولیای دولت بهزاران تکاپو نتوانند کرد) ازان بدکارِ مخالف بظهور آمد - لودي (که نفسِ ناطقهٔ آن‌ملک بود) باتّفاقِ اعیانِ آن‌دیار پسرِ خردِ سلیمان داؤد نام را بسري برداشت - وهانسویِ مذکور را بند[4] کرده بقتل رسانید گوجر[5] کرراني (که شمشیرِ آن‌ملک بود) در صوبهٔ بهار پسرِ بایزید را بکلاني برداشته خلاف‌آرای گشت لودي با لشکرِ فراوان از بنگاله بقصدِ بهار روانه شد - و از بی‌توجّهیِ منعم‌خان خانخانان و فسون و فسانه لودي گوجر را ایلِ خود ساخت ●

و تفصیلِ این اجمال آنست که (چون خبرِ در گذشتنِ سلیمان شهرت گرفت) منعم خان خانخانان از قلعهٔ چناده متوجّهِ صوبهٔ بهار شد - و در همین ایّام سکندر اوزبک نیز در گذشت و اورا و دیگرانرا به افتاد - خانخانان تنگري‌قلي و فرّخ یرغلیق و پاینده محمّد سگ‌کش[6] و جمعی را برسرِ حاجي‌پور فرستاد - و طالبي و میرزا علي و ندیم بیگ و جمعی را برسرِ پتّنه روان ساخت گوجر را تابِ مقاومتِ این‌گروه نبود - تُحَف و هدایا فرستاده دمِ یکجهتي زد - و قرار داد که من داخلِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال میشوم - و در فتحِ بنگاله خدماتِ شایسته بظهور خواهم آورد - ملتمس[7] من

---

(۲) نسخهٔ [ه] پیشهٔ خود (۳) در [بعضی نسخه] این‌چنین (۴) نسخهٔ [ل] پیدا کردهٔ (۵) در [چند نسخه] کوجر (۶) در [بعضی نسخه] پیک‌کش (۷) نسخهٔ [ل] ملتمس آنست ●

آنست که امروز مرا در سلک ملازمان حضرت شاهنشاهي در آورده گورکهپور را برای اهل و عیال من بدهید - و صوبهٔ بهار را بأمرای پادشاهي جایگیر کنید - یا آنکه سرکار حاجي‌پور و بهار را امسال بمن گذارید - که حاصل آنرا نقد بسرکار اعلی جواب گویم - و سال دیگر جایگیر من در بنگاله باشد - منعم‌خان خانخانان ملتمس او را قبول نموده در مقام آن شد که گورکهپور را باو بدهد - درین‌اثنا لودي (که دمنهٔ آن بلاد و حیله‌اندوز آن‌دیار بود) از حقیقت کار آگاهي یافته باتّفاق هاشم خان (که دایم از بیخردي دورنگي داشتي) این مهم را برهم زد - گوجر چون از خانخانان نااُمّید شد ناگزیر بلوندي ساخت - منعم خان پیشکش لایق از لودي گرفته معاودت نمود *

درین هنگام خبر رسید که یوسف‌محمّد گورکهپور را گرفته در مقام شورانگیزي ست - و شرح این سرگذشت آنست که یوسف‌محمّد پسر سلیمان اوزبک را منعم‌خان بدرگاه معلّی همراه برده بیدولتي او را بسمع مقدّس رسانیده بود - حضرت شاهنشاهي او را بملاحظهٔ نصیحت پذیري و اصلاح‌مندي او مقیّد فرموده بودند - درین‌وقت (که رایات جهانگشای بصوب گجرات نهضت فرموده بود) آن بیسعادت از بندخانهٔ دارالخلافهٔ آگره گریخت - و با بیدولتي چند رفته گورکهپور را از مردم پاینده‌محمّد سگ‌کش[(۲)] گرفت - چون خانخانان بر حقیقت کار آگهي یافت جان‌محمّد بهسودي و پاینده محمّد سگ‌کش و تنگري‌قلي را برای دفع فتنهٔ او فرستاد - و خود نیز از قصبهٔ محمّدآباد با محمّدقلي‌خان برلاس و مجنون‌خان قاقشال و أمرای دیگر روانه شد - در اثنای راه مجنون‌خان با سایر قاقشالان توهّم بخود راه داده از لشکر منعم‌خان جدا شد - و باعث برین سبکسري آنکه جمعی از ژاژخایان دروغ‌ساز ارجوفه انداخته‌بودند که باباخان و جبّاري و میرزا محمّد و شاه محمّد و دیگر قاقشالان (که در یورش گجرات در رکاب مقدّس حضرت شاهنشاهي بودند) شهباز خان را کشته بمیرزایان همراه شده‌اند و فرمان گیتي‌مُطاع آمده که مجنون‌خان را بگیرند - خانخانان میر فریدون و محمّد خان اوزبک و ابوسعید را فرستاد که مجنون‌خان را تسلّي داده بیارند - این فرستادها هرچند در افترای آن خبر و بُهتان آن سخن حرف میزدند سودمند نمي‌افتاد - درین‌اثنا نوشتهای بابا و جبّاري مشتمل برعنایات شاهنشاهي ونیکوخدمتیهای خود از گجرات آمد - مجنون‌خان از کار خود خجلت زده متوجّه لشکر خانخانان شد - خانخانان فتح گورکهپور کرده معاودت نموده‌بود که مجنون‌خان رسید - و انواع مُدارا و دلجوئي درمیان آمد - درین‌هنگام داؤد را روز ادبار پیش‌آمده - و از باد غروري (که در سر داشت) متوجّه جونپور شد - و پیشتر از خود لودي را باخلاصهٔ لشکر و گزیدهٔ فیلان روان‌ساخت - و لو باستعداد

(۲) نسخهٔ [ا ب] پیک‌کش *

غزنین آمده زمانیه را گرفت - و محمّد قاسم کهردار ازانجا باماں برآمد - خانخانان نیز سزاولان فرستاده امرا را جمع ساخت - و محمّد قلي‌خان برلاس و مجنون‌خان و قیاخان و راجه گجپتي (۲) و جمعے کثیررا پیشتر فرستاده - و خود نیز برآمده آهسته آهسته راه میرفت - خانخانان دران‌هنگام بدیوان لسان‌الغیب تفاؤل جست - این بیت برآمد * * بیت *

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائي * دل بے‌تو بجان‌آمد وقت‌است که بازآئي

خانخانان این‌غزل را در عرضداشت خود نوشته بدرگاه والا فرستاده - و استمداد از باطن اقدس شاهنشاهي نموده متوجّه اطفای این‌نایره شد - لودي را بعد از گرفتن زمانیه سودای نخوت افزود پنج شش هزار کس را بسرداری یوسف محمّد مذکور (که از گورکهپور فرار نموده بافغانان ملحق شده بود) از آب گنگ گذرانید - میرزا حسن‌خان و راجه گجپتي (۳) و نظربهادر و طالبي و تنگري‌قلي و جمعے دیگر از ملازمان منعم‌خان اعتضاد بر دولت ابدپیوند شاهنشاهي نموده جنگ شایسته کردند - مخالفان را شکست افتاد - جمعے کثیر علف تیغ سیاست شدند - و بسیارے غریق بحر‌فنا گردیدند - و متعاقب این‌فتح محمّدقلي خان برلاس و دیگر امرا پیهم رسیدند - لشکرے آراسته درغازي‌پور انتظام یافت - و خانخانان نیز با جمعیّت لایق آمده بامرا ملحق شد - و لودي میان سیاه‌آب و آب گنگ قلعهٔ ساخته با لشکرےگران نشست - و هرروز (۴) درمیان بهادران طرفین چپقلشهای نمایان شدے - اگرچه امرا بدولت شاهنشاهي دلنهاد جنگ بودند امّا غنیم ازروی لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود - چون رایات اقبال بمحاصرهٔ سورت اشتغال داشت منعم خان طرح صُلحے مي‌انگیخت - لودي از نخوتے که داشت قبول نمیکرد - امرا را غریب حالتے دست داده بود نه رای جنگ کردن - و نه روی برگشتن - که ناگاه تباشیر اقبال شاهنشاهي لمعهٔ ظهور داد و لودي با هزار آرزومندي صلح کرده برگشت *

و شرح این‌سانحهٔ عبرت‌بخش آنست که (چون داؤد از بنگاله بمُونگیر (۵) رسید) درانجا یوسف پسر تاج عمزادهٔ خودرا (باندیشهٔ آنکه لودي اورا خواهد برداشت) ازهم گذرانید اگرچه این تخیّل او از نتائج اقبال شاهنشاهي بود لیکن بظاهر جمعے (۶) از حسد پیشهای افترا اندوز نیز سخنها ساختند - و (چون لودي از قدیم نوکر تاج بود - و دختر خود را نیز بآن پسر نامزد کرده) هرچه بد اندیشان در حق او گفتند داؤد آنرا راست پنداشت - چون این خبر

---

(۲) نسخهٔ [ل] کچهي (۳) نسخهٔ [ل] کچهي (۴) نسخهٔ [ل] هرروز بهادران طرفین چپقلشهای نمایان کردے (۵) در [اکثر نسخه] به منگیر (۶) در [اکثر نسخه] جمعے از حسد پیشها افترا اندوز سخنها ساختند *

لودي ديده از داؤد برگشت - و بمنعم خان خانخانان با هزاران نيازمندي اساسِ مصالحت را استحکام داده - و پيشکشهاي لايق بدرگاهِ والا فرستاد - داؤد (چون برگشتنِ لودي و آمدنِ او را شنيده) با هزاران سراسيمگي برگشته گڏهي را مضبوط ساخت - و خزانهٔ پدر را بسپاهي دادن گرفت - جلال‌خان سدهوري [۲] و کالاپهار (که راجو نامِ او بود) از لودي برگشتند - و تفرقه در جمعيّتِ او افتاد - ناگزير لودي (که بقصدِ داؤد ميرفت) برگشته بقلعهٔ رهتاس متحصّن شد و از منعم‌خان استمداد [۳] نمود - و صريح نوشت که ملازمِ درگاهِ والا شده ام - دريں زودي شما را خواهم‌ديد اميد که بوسيلهٔ شما بآستان‌بوسِ مقدّس نيز سربلند گردم - منعم خان کمک فرستاده مترصّدِ آمدنِ راياتِ اقبال شد - سخن کجا بود و براي تحصيلِ سيرابي و شادابيِ آن بکجا کشيد - و از سوانحِ دولت افزا (که در ايّامِ محاصرهٔ سورت بظهور آمد) شکستِ يافتنِ محمّد حسين ميرزا و ديگر کدبراں است •

نبرد نمودنِ خان‌اعظم ميرزا عزيز کوکلتاش با محمد حسين ميرزا و فولاديان - و انهزام [۴] اين گروهٔ مدبر

خرد پرورِ ديده‌ور داند که (هرگاه خديوِ جهان را نيّت درست‌گردد - و انديشهٔ او بر آسودگيِ عالميان مصروف باشد) ملازمانِ عتبهٔ اقبال برهنمونيِ سعادت اخلاص‌گزين گردند - و از يکدلي و يکجهتي کارِ پادشاهِ مُرشد و مُنعمِ خود را فرمودهٔ الٰهي دانسته دلنهادِ خدمت شوند - و هرآينه کارِ جهان بزيب و زينت گرايد - و شرائفِ امور ضياي‌ظهور گيرد - هم شهريارِ عالم کاميابِ صورت و معني گردد - و هم مخلصانِ حقيقي از سود و زيانِ خود گذشته خدمتِ درگاهِ سلطنت را از مهينِ عباداتِ الٰهي دانند - و مصدرِ خدماتے شوند که از سلاطينِ پيشين کمتر بظهور آمده‌باشد چنانچه مصداقِ آن اين [۵] داستانِ فتحِ بزرگ است - و مجملے ازين تائيدِ ايزدي آنکه (چون از ميامنِ اقبالِ شاهنشاهي ابراهيم‌حسين ميرزا از گجرات برآمده بصوبِ دارالخلافهٔ آگره روان شد) محمّد حسين ميرزا و شاه ميرزا و فولاديان (که دراں کوهستان سرگشتهٔ ادبار بودند) پيمانِ يکجهتي بسته بر سرِ پٹن آمدند - سيّد احمد خانِ بارهه در حراستِ قلعه کمرِ همّت بست - چون خبرِ فراهم آمدنِ اربابِ بغي بخان‌اعظم رسيد در مقامِ جمعيّت شد - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه شيربيگ تواچي (که بآوردنِ اُمراي مالوه از درگاهِ مقدّس رخصت يافته بود) قطب‌الدّين محمّد خان و شاه

---

(۲) در [بعضي نسخه] سيدهوري (۳) نسخهٔ [ل] استدعاي مدد (۴) نسخهٔ [ا] شکست - و نسخهٔ [ل] انهدام (۵) در [چند نسخه] اين فتحِ بزرگ است •

بداغ‌خاني و مطّلب‌خان و سايرِ جايگيرداران مالوه را ملحق ساخت - و شيخ محمّد بخاري (كه در هولقه بود - و سامانِ رتقِ ولايتِ سورت بموجبِ حكمِ معلّي ميكرد) خان اعظم كسان فرستاده اورا نيز برگردانيد •

چون آمرا مجتمع شدند خانِ اعظم بآئينِ شايسته در انتظامِ افواج همّت بست - قول بمناسب‌پائي آن داناي اخلاص‌گزين رونق گرفت - و شاه بداغ‌خان و معين‌الدّين احمد خان فرنخودي و معصوم‌خان پسرش و مطّلب‌خان و جمعي كثير درين‌جاي قرار يافتند[۲] - و قطب‌الدّين محمّد خان و ميرجمال‌الدّين حسين آنجو مباني برانغار را استحكام دادند - و در تولقمهٔ برانغار مردم لو مقرّر شدند - و شيخ محمّد بخاري و محمّد مراد خان و شاه‌محمّد خان و حاجي‌خان افغان پسرِ خواص‌خان[۳] فوجِ جرانغار را زينت بخشيدند - و شاه فخرالدّين و مظفّر مغل و پاينده ارلات در تولقمهٔ جرانغار نامزد گشتند - و دستم خان و نورنگ‌خان[۴] و محمّد قلي خان[۵] توقبای و مهرعلي سلدوز در پيش‌قدماي هراول جاي‌گرفتند - و بازبهادر و جمعي ديگر در التمش ايستادند خانِ‌اعظم بعد از ترتيب و تنسيقِ افواجِ نصرت‌انديش متوجّهِ نهرواله (كه به پتّن شهرت يافته) شد - و روزِ كوش چهاردهمِ بهمن ماهِ الٰهي موافقِ جمعه هيزدهمِ رمضان حدودِ پتّن موردِ لشكرِ منصور گشت - مخالفانِ دولت محاصره را گذاشته در برابرِ لشكرِ منصور آمدند - شيرخان فولادي و جنيد كرراني قول شدند - و محمّد حسين ميرزا و شاه ميرزا و عاقل حسين ميرزا دستِ راست ايستادند - و محمّد خان پسرِ كلانِ شيرخان و سادات‌خان دستِ چپ مقرّر گشتند - و بدر[۶]خان پسرِ خردِ شيرخان فولادي هراول شد - اربابِ خلاف را رايِ نبود كه امروز جنگ شود - چه پسرِ ججهار خان و بعضي از متمرّدانِ ادبار نهاد بايں[۷] بدگوهرانِ شور افزاي هنوز نه پيوسته بودند - شيرخان فولادي از راهِ گريزت و حيله‌سازي كسان پيشِ شيخ محمّد بخاري فرستاده حرفِ مصالحت در ميان آورد - اكثر بزرگانِ لشكر (كه سلامت‌جوي وادي عافيت بودند) غورے در معامله ناكرده دل بر صلح نهادند - شاه بداغ خان بخان اعظم بآهستگي گفت زنهار بصلح راضي نشويد - مقصودِ اين‌گروه كج‌نهاد وقت گذرانيدن است - خان‌اعظم جواب داد كه رايِ من همين‌است كه بخاطرِ شما رسيده است - (چون آمرا را دل بر صلح بود - و معامله نمي‌فهميدند - و وكلاي شيرخان سخنانِ عام‌فريبِ صلح‌نما در ميان داشتند) خان‌اعظم گفت كه اگر في‌الواقع در حرفِ صلح راستيد

---

(۲) نسخهٔ [ﻫ ح] گرفتند (۳) در [اكثر نسخه] و پسرخواص خان (۴) نسخهٔ [ل] اوزبك خان
(۵) نسخهٔ [ب] محمد قلي توقبای - و نسخهٔ [ﻫ] محمد علي توقبای (۶) نسخهٔ [ا] نذرخان
(۷) نسخهٔ [ل] باين شور افزايان هنوز نه پيوسته بودند •

و جای خود علمفر رفته فرود آیید - تا ما بجای شما آمده فرود آئیم - که برگشتن در آئین ما شایسته نیست - چون سعی آن گروه حیله‌اندوز از صدق فروغی نداشت قبول آن نکردند - اولیای دولت باگین حق‌اساس متوجّه عرصهٔ نبرد شدند - و چون زبان‌زد عوام بود (که میرزایان از عقب لشکر منصور خواهند آمد) میرزا مقیم و چرکس خان (۲) و طایفهٔ از دلاوران نامور را عقب قول داشته کار طلب گشتند ٭ -

و (چون فوجهای هردو طرف نزدیک رسید) اوّل جرانغار غنیم پیشدستی نموده بر سر برانغار سپاه اقبال تاخت - و اکثر مردم قطب‌الدّین خان را برداشته برد - و خان با معدودے پای جلادت افشرده داد مردانگی داد - و شمشیرے برمیان دو دندان فیل غنیم رسانیده حیرت‌افزای شد - و هراول آن بخت برگشتگان بر هراول لشکر نصرت‌قرین تاخت - فیل نورنگ خان (که عنفوان مستی او بود) در عین شورش (۳) و غوغا متوجّه یکے از سواران فوج خود شده او را درهم مالید و سواران این حال دلاوران مخالف هراول لشکر فیروزی‌مند را برداشتند - التمش نیز تاب نیاورده بے‌همّتی نمود - و این فرارنمودها بعضے بدست راست و لختے بدست چپ عنان تماسک از دست دادند - و افغانان بیشترے بصوب گریختها شتافتند - و قریب پانصد سوار روبروی خان‌اعظم آمدند و در اندک فرصتے درهم نوردیده گشتند - و آن طایفهٔ دیگر (که هراول و التمش را برداشته بردند) خود را بجرانغار لشکر منصور رسانیدند - بیشترے از مردم جرانغار را همّت یاوری نکرده [illegible]مراه خان خود یکسوشده تماشائی گشت - و شاه‌محمّد خان را نوکران او زخمی برداشته باحمدآباد [illegible]وان شدند - شیخ محمّد بخاری با بعضے از خویشان (چون پسر سیّد بهاءالدّین و سیّد جعفر برادر [illegible] فرید و جمعے دیگر) داد مردانگی داده جان‌نثار گشت - و این گروه مخالف فتح اندیشیده [illegible]اراج مشغول گشتند - میرزایان خود بمیر فخرالدّین‌خان و آنجماعه رسیدند - و میر بقدر تردّد نموده [illegible] ثبات نتوانست افشرد - قطب‌الدّین‌خان با معدودے مانده روی جلادت بغنیم آورد - درین‌هنگام [illegible] آن‌گروه فوج قطب‌الدّین خان را برداشته خود را بپرتال رسانیده مشغول تاراج بودند) [illegible]الدّین محمّد خان از عقب رسیده رزم آرای شد - و بتائید الٰهی (بعد ازانکه مغلوب [illegible] بود) غالب علی‌الاطلاق گشت - و خان‌اعظم و بهادران قول لشکر منصور افغانان [illegible] را [illegible] بطرف غنیم - (که متوجّه قطب‌الدّین محمّد خان بود) روی آوردند [illegible]

[illegible]

بتائيدِ غيبي و تائيدِ سماوي چنين فتحي شگرف روي داد - خانِ اعظم با جمعي بر سرِ پشتهٔ ايستاده از صدمهٔ نهضت و مباركبادي ساحت افروز بود - دريں اثنا شورشِ ميرزايان پديد آمد - ايشان خود رايتِ جرأت را بعد از جنگِ بسيار برداشته رانده تا در گروه شناخته بودند - و اين موهبتي بود عظمي - اگر متوجهِ قولِ لشكرِ منصور ميشدند كار دشوار بود - (چون مسافتي طي كردند - و مردمِ ايشان بتاراج جدا شدند) خبرِ شكستِ شير خان شنيده باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي مراجعت نموده متوجهِ عرصهٔ نبرد شدند - في الواقع (اگر همچنان رانده باحمدآباد ميرفتند) كارِ آن مُدبران صورتِ نيک مي يافت - ليكن از بختِ برگشتگي خود متوجهِ ميدانِ وغا شدند - خانِ اعظم با لشكرے از مبارزانِ عقيدت‌مند فوجي آراسته آمادهٔ پيكار بود كه فوجِ ميرزايان نزديک رسيد شاه بداغ خان گفت كه وقتِ تاختن است - خانِ اعظم در صددِ تاختن بود كه يار محمّد جلوِ خان را گرفت - كه چندين امرا ايستاده اند - چه جاي تاختنِ ميرزا ست - ميرزايان چون نزديكتر رسيدند حقيقتِ انبوهيِ فوجِ پادشاهي (كه از لشكرِ غيب آراسته بود) ديده مصلحت در جنگ ندانستند و ازانجا (كه بختِ برگشتگي سر نوشتِ ايشان بود) جلو گردانيده راهِ ادبار پيش گرفتند - و بميامنِ امداداتِ غيبي چنين كارِ مشكل آسان گشت - اگر بهادرانِ يكتا دل تعاقبِ اين گروه مشغول ميكردند مشكل كه كسے جان بدر ميبرد - همانا احتياط‌پيشهاي تجربه‌كار مصلحتِ وقت نديدند يا[۲] واقعه طلبانِ بد انديش را سخن قبول افتاد - و بالجمله بيشترے امرا از سنوحِ اين لطيفهٔ غيبي دامے چندِ تازه از اخلاص در گردنِ دلِ عقيدت‌مند خود گذاشته در يكجهتي افزودند •

و از غرائبِ امورے (كه دران روزِ اقبال بظهور آمد) آنست كه فيلے مست از فوجِ غنيم (كه فيلبانش تيردوز شده راهِ عدم گرفته بود) خود سر ميگشت - و هرجا كه آوازِ نقارة ميشنود خود را بآنجا رسانيده آن فوج را برهم ميزد - نقارهٔ شادي (كه در هر فوج مينواختند) ساعتے موقوف داشتند - شورشِ او فرو نشست - و بدستِ كسانِ شاه بداغ خان گرفتار آمد - و ضميمهٔ پيشكشِ او شد •

و (چون شكستِ چنين بريں سيه بختانِ بد سرشت افتاد) شير خان فولادي بصوبِ جونه گڏهه شتافت - و ميرزايان راهِ دكن پيش گرفتند - خانِ اعظم با امرا بتعاقبِ اين گروه روان شد - چون مژدهٔ اين عاطفتِ ربّاني بمسامعِ اقبال رسيد بعد از آدابِ سپاسِ ايزدي و مراسمِ انبساطِ صوري و معنوي فرمانِ مقدّس شرفِ نفاذ يافت كه خانِ اعظم قطب‌الدّين خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهرعلي سلدوز و طايفهٔ ديگر از ملازمانِ عتبهٔ اقبال را بتعاقبِ آن گروه

---

(۲) در [بعضی نسخه] تا واقعه طلبان •

به سرانجام تعین کند - و خود بقدم سرعت شرف ملازمت دریابد - و پیشانیِ اخلاص خود را بسجدهٔ حضور نورانی سازد - و دستم خان و نورنگ‌خان و مطّلب‌خان و معصوم‌خان را همراه آورد خان اعظم درحدود سرنال رسیده بود که رضوی‌خان فرمانِ مقدّس آورد - و او امتثالِ منشورِ پادشاهی را سرنوشتِ سعادت دانسته بتارکِ ادب شتافت - روز دی‌بمهر پانزدهم اسفندارمذ ماه الٰهی موافقِ دوشنبه بیستم شوّال بدولتِ آستان‌بوس معزّز شد - و مصروفِ فنونِ عواطفِ شاهنشاهی گشت ٭

و از سوانحِ ایّامِ محاصرهٔ سورت آمدنِ مظفّرخان است بعتبهٔ اقبال - پیشتر گذارش یافت که عاطفتِ شاهنشاهی ناهمواریهای او را بخشیده طلب فرمود - چون باحمدآباد رسید خان‌اعظم متوجّهِ دفعِ فتنهٔ میرزایان شده بود - هرچند گفته فرستاد (که امروز دریں‌خدمت هم پائی کردن لایق مینماید) او را توفیق بر اقدامِ این‌کار نشد - و چنین قابوی خدمت را از دست داده پیشتر روان‌شده بپروده رسیده‌بود که فرمانِ قضامثال رسید - خلاصهٔ مضمون آنکه از هرجا که رسیده باشد برگشته بکمکِ خانِ اعظم شتابد - و سعادتِ این‌خدمت بردولتِ حضور راجح دانسته توقّف ننماید - ناگزیر امتثالِ فرمانِ مقدّس نموده معاودت کرد - چون باحمدآباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از سعادتمندی بخت نصرت یافته‌اند - و خانِ اعظم بحکمِ مقدّس عازمِ آستان‌بوس است مظفّرخان بسرعت روانهٔ درگاهِ معلّی شد - و پیشتر از رسیدنِ خان‌اعظم بدولتِ کورنش افتخار یافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانی گشت ٭

و از سوانحِ ایّامِ محاصره آنست که جمعی‌کثیرِ نصاری از بندرِ کوده (۲) و آن‌ناحیه بپایهٔ سریرِاعلی رسیده بسعادتِ ملازمت کامیابِ دولت شدند - همانا که آمدنِ این گروه باستدعای متحصّنانِ تبه‌رای بود - تا قلعه را بآنها سپرده خود را بر ساحلِ‌سلامت کشند - (چون (۳) شکوهِ سطوتِ سلطنت بنظرِ آن گروه درآمد - و فزونیِ لشکر و فراوانیِ استعدادِ قلعه‌گیری معلوم شد) خود را ایلچی وا نموده ببارگاهِ حضور آمده سعادتِ کورنش دریافتند - و اقسامِ نفائسِ دیارِ خود را بنظرِ مقدّس در آوردند و خدیوِ قدردان هرکدام را بنوازشِ خاص مخصوص ساخته از عجائب و غرائبِ پرتکال و اوضاعِ فرنگ استکشاف فرمودند - و همانا از قسمِ استعلام معلوم است - چه دلِ مقدّسِ گیتی‌خدیو موردِ فنونِ دانائیِ صوری و معنوی‌ست - لیکن خاطرِ عبرت (۴) پیرای میخواست که این استفسار را سرمایهٔ استیناسِ این گروهِ وحشی گرداند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ب ح ل] کوه (۳) نسخهٔ [ل] چون شکوهِ سطوت بنظر آن گروه در آمد (۴) نسخهٔ [ا] مشربه پیرای ٭

فتح قلعهٔ سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهي

آگاه‌دلانِ دیده ور و دوربینانِ ژرف‌نگاه را چرا گویم ظاهرپرستانِ معامله‌فهم نیکومي‌شناسند که [هرگاه منتسبانِ این دولتِ ابدقرین را بمحضِ انتساب چه گشایشها که گشایندهٔ مشکلات در پیشِ همّتِ طلبگارِ ایشان نمي‌آرد - خصوصاً بآن ارتباط عقیدتمندي پیرایهٔ سعادتِ ایشان شود - خاصه آن گروهِ بختمند (که بمراتبِ اخلاصِ این خدیوِ آفاق سربلند باشند) چگونه در مطالبِ والا و مقاصدِ بزرگ کامروا میگردند] پس در هر کارے (که این بزرگ‌ساختهٔ الٰهي بنفسِ نفیس همّت بندد) هرآینه حصولِ آن مقاصد بے نقابِ توقّف جلوهٔ ظهور دهد - و روزے چند (که صورتِ تاخیر و تسویف راه مي‌یابد) همانا حکمتِ بالغهٔ ایزدي چنان اقتضا میکند که کتابهٔ مدارجِ اخلاصِ مخلصان و مراتبِ خدمتگذاریِ هرکدام بر پیشطاقِ عیان نگارش‌یابد - و زنگ‌زدائیِ جواهرِ استعدادات شده سببِ تربیتِ خدیوِ جهان مردم را برعالمیان(۲) پدید آید - و مِسهای زر اندود در بوتهٔ گدازش درآید نقدِ سلطنت خالص‌گردد - و عیارِ آن افزون‌قدر شود - و بالجمله بعنایتِ ربّاني تسخیرِ این حصنِ حصین (که بسالها در مرآتِ اندیشهٔ بالغ‌نظران در نیاید) بتوجّهِ حضرتِ شاهنشاهي در مدّتِ یک‌ماه و هفده روز بروجهِ دلخواه صورت بست - هم نقب کنانِ ماربیچ از راهِ دور خندقها کنده خود را بدیوارِ قلعه رسانیدند - و در کافتنِ آن آغاز کردند - و هم تیز دستانِ خدمتگذار در حوالي و اطرافِ آن تلها ساختند - که مُشرف شده ساکنانِ قلعه را تیردوز گردانند - و هم دیگ اندازان کار پردازیهای نمایان بظهور آورند *

(چون قلعه‌نشینانِ نخوتمند بر حقیقتِ کار آگهي یافتند - و از گران‌خوابِ(۳) بیخبري بیدار شده بر تضرّع و زاري زدند) همزبان ملّا نظام‌الدّین لاري را (که پدرِ زنش بود) بدرگاهِ معلّی فرستاد او از طرزداني و آگاه‌دلي بوسیلهٔ باریافتهای بساطِ قُدس فنونِ سراسیمگیِ متحصّنان را بموقفِ عرضِ اقدس رسانید - و الحاح و تضرّعِ این گروهِ تبه‌کار را (بطوریکه مؤثّر افتد) آن زبان‌آورِ کاردان پیشِ آن‌مرزبانِ عجزدوستِ عاجز پرور معروض‌داشت - خدیوِ آفاق را دل برو بخشود - و دریای [...] عاطفتش بجوش آمد - و [باآنکه این زاري از راهِ اضطرار بود - و نوئینانِ بزرگ (که راهِ سخن [...]) هرچند در عدمِ ظهورِ این‌عاطفت مقدّمات پرداختند] بسمعِ اصغا نرسید - بلکه هجومِ عام [...] و سرکش‌کُشي آن جهانِ بخشش را عاطفت افزود - و هر یکے از مقرّبانِ بساط را بزبانِ خاص تسلّي بخشیدند - آنرا که آگاهي بود بقدسیّاتِ الٰهي سرخوش گردانیدند [...] ملتمسِ او قاسم علي خان

و خواجه دوست کلان[2] را (که از متوسلانِ بزم و رزم بودند) فرستادند - که همزبان و سایر متحصنانِ قلعه را دلاسا نموده بسجده‌گاه آورند - روزِ رشنِ هیژدهم اسفندارمذ ماهِ الهي موافقِ پنجشنبه بیست و سیومِ شوّال گردنکشانِ قلعه بهزاران نیازمندي سجدهٔ خجالت بجای‌آوردند - و عاطفتِ شاهنشاهي جمیعِ شرمسارانِ بدکردار را از مال و جان و ناموس در حوزهٔ حمایتِ خویش گرفت - و همزبان را (که پیوسته بیدزباني ژاژخائیده[3]) زبان بریدند - و چندے دیگر را (که مصلحت‌بیني مقتضیِ آن بود که چندگاه در بندخانه باشند) بزندان فرستادند - روزِ دیگر خدیوِ مقدّس بسیرِ آن قلعه تشریف برده عبرت گرفتند - و چند دیگِ بزرگ را (که سلیماني گفتندے) ازانجا بدارالخلافه حکمِ انتقال فرمودند - همانا این دیگها از سلطان سلیمان فرمان‌روای روم بوده است - او در زمانِ خود خواست که بنادرِ فرنگ را (که در حدودِ هندوستان است) به تصرّف آورد - دیگهای بزرگ را با لشکرِ فراوان فرستاد - و از بد مددیِ حکّامِ گجرات لشکرِ روم از عسرتِ معیشت انهزام یافته مراجعت نمود - و آن توپهای سترگ را نتوانستند همراه برد ٭

و از سوانحے (که بعد از فتحِ سورت روی داد) آمدنِ بهرجي[4] ست حاکمِ ولایتِ بگلانه (که از زمینداران معتبرِ آنحدود است) بدرگاهِ والا - و آوردنِ شرف‌الدّین حسین میرزا ست زنجیر در گردن بعتبهٔ مقدّس - دادارِ دادگر از عنفوانِ دولتِ روزافزون در پیدائیِ این سریرآرای سلطنت است تا مستعدّانِ سعادت بشناسائي و فرمانبرداریِ او بمعارجِ نیکبختي توانند برآمد - و سعادتمندانِ اخلاص‌گزین را سرمایهٔ عقیدت‌افزائي بدست افتد - و از میمنتهای[5] والا (که باین خدیوِ خداشناسان عطا فرموده اند) آنست که (هرکه از اطاعتِ این سلطنت‌آرای صورت و معني سرباز کشد) او را آوارهٔ دشتِ ادبار ساخته محتاجِ این عتبهٔ آسمان‌پایه میگردانند - یا در همان گردابِ بلا فروبرده تبه‌کرداریِ اورا پیشِ او مي‌آرند - چنانچه بتازگي حالِ این خواجه‌زاده مرآتِ مقصود گردید - و شرحِ این بطرزِ اختصار آنست که این تنک شرابِ بدمست ازان هنگام (که قدرِ تربیتِ شاهنشاهي ندانسته باندیشهٔ ناصوابِ سروري راهِ بے‌حقیقتي پیش‌گرفته آوارهٔ ادبار و در بدرِ هرکس و ناکس گشته آبروی خویش بخاکِ مذلّت ریخت چراگویم بدگوهریِ خودرا ظاهر گردانید) لُوَنِ جالور را (که به پشت‌گرمیِ اقبالِ شاهنشاهي در همان نزدیکي گرفته بود) بفولادیان داده خود را بآن فرومایگان بست - و چندگاه در پتن بسر برده ازانجا بچنگیزخان التجا آورد - و چون پیمانهٔ هستیِ او لبریز شد بمیرزایان پیوست - و دران وقت (که حاکمِ خاندیس بقصدِ گجرات آمد

---

(۲) در [چند نسخه] دولت کلان - و در [بعضے] دوست خان (۳) نسخهٔ [ا] ژاژ خائي کردے
(۴) در [اکثر نسخه] بهرجیو است (۵) نسخهٔ [ح] نعمتهای ٭

و کاری نساخته بقدم هزیمت مراجعت نمود) همراهی او گزید - و ازانجا بحال تباه برگشته
به محمد حسین میرزا همراه شد - درین هنگام (که رایات جهانگشای بتسخیر گجرات نهضت نمود
و سنگ تفرقه در هنگامهٔ متمردان این ناحیت افتاد) بایستی که این خواجه‌زاده سجدهٔ این درگاه
بجای آوردے - و تدارک تقصیرات خود نمودے - لیکن چون بد نهاد و بد گوهر بود بصوب دکن
شتافت - و اورا در حدود ولایت زمیندار مذکور عبور افتاد - او (چه بواسطهٔ عزیمت دولتخواهی
و چه بجهت فوائد خویش) میرزا را مقید ساخت - و همگي اسباب او بغارت برد - درینولا (که
زن و زاد ابراهیم حسین میرزا بآنحدود رفت) در گرفتاری آنها نیز[۲] کمر همت بست - لیکن
دست او نرسید - اما دختر دوساله[۳] ابراهیم حسین میرزا بدست او درآمد - چون این معني بمسامع
علیه رسید میرخان یساول را فرستادند که رفته زمیندار مذکور را بآن گرفتاران روانهٔ درگاه سازد
و چون معلوم شده بود (که حاکم خاندیس برادر خود راجه علي‌خان را بدرگاه والا فرستاده است
و او در حدود ندربار آمده بمقتضای کوته اندیشیهای زمیندارانه توقف دارد) بمیرخان مذکور
حکم شد که او را نیز مستمال ساخته همراه آورد - و بعد ازان جونکراو[۴] و جگی[۵] تواچي‌باشي و بلبدهر
برهمن را فرستادند که زمیندار مذکور را از خارستان تردد و توقف برآورده بگلچینئ بوستان
خدمت دماغ سعادت او را معطر گردانند - و این فرستادها کاربند حکم عالي شده او را با اسیران
بدرگاه والا آوردند - آن صبیهٔ معصومه را در ظل عاطفت خود گرفته بمهربانان حرم‌سرای مقدس
سپردند - و خواجه‌زاده را بفیلي (که آدمي‌کش نبود) ترسانیدند - و ازانجا (که شهریار معدلت‌پژوه
از فزونئ رافت و فراوانئ عاطفت بقتل مجرمان نمي‌پردازند) او را به بندخانه سپردند - که
در انهدام بنای ایزدي امعان نظر و نگاه ژرف و غور عظیم ناگزیر است *

پوشیده نماند که بگلانه ولایتیست طول آن صد کروه - و عرض آن سي‌کروه - پیوسته دو هزار
سوار و ده‌هزار پیاده درو میباشد - جمع آن شش و نیم کرور دام است - و دران ملک هرکه حاکم‌باشد
بهرجي[۶] نامند - سالهیر[۷] و مولهیر دو قلعهٔ سنگین بر قلهٔ کوه واقع‌اند - و دو شهر عظیم دارد - انتاپور
و چنتاپور - مابین ملک گجرات و دکن واقع‌است - و با هرطرف که نیرو[۸] بیشتر باشد اطاعت
گونه میکنند - درین‌هنگام (چون گجرات بتصرف اولیای دولت درآمد) ازسطوت شکوه شاهنشاهي
خدمتي شایسته بتقدیم رسانیده بسجدهٔ درگاه مقدس روسفید شد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] نیز همت بست (۳) نسخهٔ [ل] دهسالهٔ (۴) نسخهٔ [ا] جونکرای - و نسخهٔ
[ل] جونکرای (۵) در [اکثر نسخه] بلبدهر (۶) نسخهٔ [ا] خوانند (۷) در [بعضی نسخه]
سالیر و مولیر (۸) نسخهٔ [ا] نبرد *

و از سوانح آنست که آسیبی بدستِ سریرآرای دولت رسید - و بعافیت گذشت - و مجملی ازین سانحهٔ عبرت بخش آنکه پیوسته اورنگ نشینِ خلافت در پردهٔ خاص درآمده نقاب‌آرائي میفرماید - و کارفرمایانِ قضا و قدر آن پرده را برداشته در اظهارِ شکوهِ صوري و معنوي این بزرگ‌کردهٔ الٰهي اند - ازانجمله شبي نشوهٔ خاص داشتند - و مردانگیهای شجعانِ هندوستان مذکورِ مجلسِ مقدّس میشد که پیشِ این‌گروه جان قدرے ندارد - چنانچه بعضے راجپوتان برچهٔ (۲) (که دو سنین دارد) گرفته مي‌ایستند - و دو مردانه (که همسرِ یکدیگر اند) از دور محاذي آن دو سنین میدوند چنانچه سنینها از پشتِ هردو گذاره میکند - آن جهان‌پهلوانِ الٰهي (بجهتِ پرده‌آرائي خویش یا عیار گرفتنِ مردم - یا ملولي از کامیابيِ نشاهٔ ظاهر) شمشیرِ خاصه را دسته بدیوارے سر کردند و طرفِ دیگر را نزدیکِ شکمِ اقدس داشته فرمودند که اگر راجپوتان دران طور شجاعتِ خود را میفروشند ما بهمین‌شمشیر حمله میکنیم - غریب حالتے بر ایستادگانِ بزمِ مقدّس رفت - نه کس را قدرتِ حرف زدن - و نه رخصتِ دم برآوردن - درین‌هنگام مانسنگهه بپای اخلاص دویده سبکدستي نمود - و چنان دست زد که آن‌شمشیر جدا شده دور افتاد - اندکے میانِ انگشتِ نر و سبّابهٔ کشورخدیو بریده شد - حاضرانِ بارگاهِ معلّي شمشیررا دور بردند - و آنحضرت خشمگین شده مانسنگهه‌را بر زمین‌زده مالش میدادند - سیّد مظفّر از بیخردي خواست که اورا از پنجهٔ آن شیرِ الٰهي خلاص گرداند از تبه رائي انگشتِ بریدهٔ آنحضرت‌را تاب داده اورا خلاص گردانید - و آن زخم خیلے افزود - و بصیانتِ سبحاني (که همیشه نگاهبانِ ذاتِ مقدّس است) در اندک فرصتے بصحّت گرائید - و (چون خاطرِ انتظام‌بخشِ عالمیان از مهمّاتِ این‌حدود فراغ‌یافت) حراست و حکومتِ این قلعهٔ عالي‌اساس بقلیچ خان تفویض فرموده گوشِ هوشِ اورا بنصائحِ فرهنگ‌افزا گرانبار گردانیدند - و روزِ مار اسفند بیست و نهمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه چهارمِ ذي القعده بصوبِ احمدآباد توجّه فرمودند و هم درینولا راجه‌علي‌خان بآستان‌بوس عزّت یافت *

آغاز سال هیژدهم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال شهریور از دورِ دوم

درین هنگامِ سعادت‌پیرای اشعّهٔ رایاتِ سلطانِ بهار صیقلگرِ مرآتِ طبائع شد - چمن را ببهرندِ سوري و پرنیانِ سمن‌آئین بستند - شمال و صبا خس و خاشاکِ خزان از گلستانِ روزگار رُفتند

(۲) در [نسخها] سنهن آمده - و این یا لفظ عربي بالفتح بمعني تیز کردن از کارد وغیره باشد - یا امالهٔ سنان که معروف است - یا سن بالفتح که بفارسي سنان وغیره را گویند - و سنین از نسخ کاتب است *

اعتدالِ هوا چون عدالتِ شاهنشاهي نیرنگ‌سازِ بدائع نگار آمد - و تازگیهای شگرف و نادره کاریهای نو شگفت‌افزای جهانیان شد * * مثنوي *

خواست پریدن چمن از چابکي * خواست چکیدن سمن از نازکي
باد نویسنده بدستِ آمیـد * قصّهٔ گل بر ورقِ مشک بید
قافلهٔ یاسمن و گُل بهـم * قافیه‌گو قُمري و بلبـل بسـهم
که[۲] بسلامِ چمن آمد بهـار * که بستایش برِ گل رفت خار
محضرِ منشـورِ نویسـانِ باغ * فتویِ بلبل شده بر خونِ زاغ

پس از سپري‌شدنِ هشت ساعت و هفت دقیقه از شبِ چهارشنبه ششمِ ذی القعده نهصد و هشتاد تمري نیّرِ اعظم فروغ‌افروزِ عالم پرتوِ مُحاذات ببرجِ حمل انداخت - و عالمِ عنصري فروغِ ماکِ روحاني گرفت - از مهینِ معدلتهای شاهنشاهي (که در عنفوانِ این‌سال بظهور آمد) بیاسا رسیدنِ جُجهار خان حبشي‌ست که از اُمرای بزرگِ گجرات بود - و در جمعیّت و نیرو امتیاز داشت چون حدودِ بروج از[۳] سایهٔ لوای اقبال روشني یافت والدهٔ چنگیز خان تظلّم و دادخواهي بدرگاهِ والا نمود که حبشیِ زرمست براهِ دوستي در آمده ساغرِ زندگانیِ پسرِ مرا لبریز گردانید - (هرچند این‌معني مشهوربود - و در اُردوی معلّی بسیارے برزبان داشتند - چنانچه در داستانهای پیشین گذارش یافت) لیکن ازانجا (که بسا غیرواقع بدستان‌سرائیِ نادرستانِ راست‌نما شهرت میگیرد) حزم اندوزي و احتیاط‌گزیني بکار رفت - و فرمانِ همایون شد که دانشورانِ کم‌آز وکاردانانِ حق‌اساس در تشخیص و تحقیقِ این معامله غورے[۴] ژرف نمایند - و خلاصهٔ[۵] پرسش و پاسخ و گذارشِ شهود و پیرویهای دور بموقفِ عرضِ اقدس رسانند - بندگانِ سعادت‌آمود کاربند شده بژرفای آن رسیدند و در فروغگاهِ دوربیني و بےغرضیِ کشورخدای راستیِ آن دعوي برفرازِ پیدائي چهره افروخت باشارتِ همایون سیاست‌گذارانِ بارگاهِ سلطنت آن خراب‌سازِ بنای‌ایزدي و فریب[۶] آرای بے آزرم را در پای فیل انداخته دران هنگامهٔ خاص و عام بیاسا رسانیدند - و آن پیرزالِ درمانده (که بخاطرش نمي‌رسید که چنین قوي‌دستے بحرفے ناسزا آزرده گردد) از دیدِ چنین حق‌پژوهي و عدالت آرائي بحیرتِ گوناگون در شد - و سپاس‌گذاریِ خدیوِ خدا شناسان برخود گرفت - و عمومِ خلائق را ازین داددهي چراغِ هدایت افروخته گشت - و سرکشانِ تیره رای سر در گریبانِ خمول نهاده بچاره گزیني نشستند *

(۲) یا که درهر دو مصرع (۳) نسخهٔ [ب] از سایهٔ اقبال (۴) نسخهٔ [ی] غوررسي (۵) نسخهٔ [ی] وخلاصهٔ تحقیق از سوال و جواب و حقیقت شهود را بموقف (۶) نسخهٔ [ب] فریب‌ده بےآزرم *

چون موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي نزديک باحمدآباد رسيد اهالي و اماجدِ آن ديار [۲] بفرقِ نيازمندي بدولتِ استقبال دريافته موردِ مراحمِ پادشاهي شدند [۳] - روزِ دين بيست و چهارم فروردين ماهِ الٰهي موافقِ جمعه بيست و نهمِ ذي‌القعده ظاهرِ احمدآباد مخيّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - و در ده روز سرانجامِ مُلکي انتظام پذيرفت - حراستِ آن سرزمين (که قلمروِ سلطنتِ گجرا ست) بخانِ اعظم ميرزا کوکه تفويض فرمودند - و سرکارِ پتّن بخانِ‌کلان [۴] عنايت شد - و سرکارِ بروچ و آسعدرد بقطب‌الدّين‌خان عمّ خانِ‌اعظم اختصاص يافت - و دولقه و دندوقه بسيّد حامد بخاري دادند - و همچنين محالِّ ديگر بسايرِ اُمرا مرحمت شد - و (هرچند خان‌کلان و قطب‌الدّين محمّد خان عمّ خانِ‌اعظم بزرگ سال بودند) دور بيني و قدرشناسيِ شاهنشاهي ايشان را متابع گردانيد - چه در آئينِ سلطنتِ معدلت‌افروز مدار برخرد است نه بر سال - و اعتماد بر فزونيِ اخلاص است نه بر درازيِ عمر - عُمده دور بيني ست نه بزرگيِ جُثّه - اهلِ جوهر معقول است نه عظيم‌هيکلِ محسوس - اساسِ فرماندهي بر شمائل و اخلاق است نه نظر بر صفاتِ گذشتگان *

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي بعد از فتح گجرات بدارالخلافهٔ آگره

همّتِ والاى شاهنشاهي (چون از تسخيرِ اين ملکِ وسيع و تاديبِ گردن‌کشانِ نخوت‌مند و نواختنِ مُخلصانِ خدمت‌گذار و انتظامِ مهمّاتِ اين‌ولايت فارغ شد) روزِ آرديبهشت سيومِ آرديبهشت ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه دهمِ ذي‌الحجّه بلوازمِ جشنِ‌عيد پرداخته از راهِ پتّن و جالور بصوبِ دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمودند - و چون راياتِ اقبال بحدودِ سدهپور رسيد خانِ‌اعظم را بتازگي از آدابِ عطوفت و احتياطِ قانونِ سلطنت و نصائحِ ارجمند (که تعويذِ بازوى دولتمنديِ تواندبود) گرانبارِ دانش ساختند - علي الخصوص (در فزونيِ آگاهي - و فراخيِ حوصله - و اغماضِ نظر از زلّاتِ مردم - و عذر پذيرفتنِ گناهکاران - و در فصلِ خصومات که بغورے عظيم رسد - و دوست و دشمن دران يکسان بود) سخنانِ بلند فرمودند - و اُمرا (که دران ناحيت جايگير يافته‌بودند) درين روز بجلائلِ‌تشريف و جزائلِ انعام اختصاص‌گرفته رخصتِ انصراف يافتند - و راجه‌علي‌خان نيز محفوفِ عاطفتِ خسرواني گشته بخانديس بازگرديد - و مظفّرخان‌را ايالتِ صوبهٔ مالوه داده بآن‌صوب فرستادند - و مانسنگهه و شاه قلي‌خان‌محرم و مراد خان و محمّدقلي‌خان و سيّد عبداللّه

---

(۲) نسخهٔ [ل] بفرقِ نيازمندي شتافته مورد (۳) در [اکثر نسخه] شدند - بيست و چهارم فروردين ماهِ الٰهي ظاهرِ احمدآباد (۴) نسخهٔ [ز ل] بمير محمد خان‌کلان اختصاص يافت *

و جگنّاتهه و رایسنگهه و رای کلیان مل و بهادر خان و لشکر خان و جلال خان و بهوج و جمعی کثیررا یرلیغ مُطاع نافذ شد که از راهِ ایدر شتافته بدونگرپور و آنحدود روند - و ازانجا متوجّهِ دارالخلافه گردند - و رانا و سایرِ زمینداران آن ناحیت را بعواطفِ خسروانی استمالت داده بآستان‌بوس آورند - و هرکه سر از اطاعت درپیچد او را پایمالِ عساکرِ والا شکوه گردانند •

و چون افواجِ گیتی‌گشای تعین یافت شاهنشاهِ دادگر بخاطرے شگفته داد دهان منزل بمنزل نهضت میفرمودند - روزے (که سروهی موردِ موکبِ مقدّس شد) مادهو سنگهه[۲] و جمعی را بجهتِ آوردنِ نونهالِ حدیقهٔ اقبال شاهزاده سلطان دانیال (که از اجمیر بآنبیر ورودِ دولت فرموده بودند) فرستادند - که آن گُلبنِ بخت‌مندی را باجمیر آورده در ظلِّ حضورِ آن نور افزای سریرِ سلطنت رسانند - و برای سرفرازیِ راجه بهگونت داس خواهرِ سعادت‌سرشتِ او را (که در حرم‌سرای مقدّس بحجرِ عزّت افتخار داشت) روانه فرمودند - تا مراسمِ تعزیتِ بهوپت (که در جنگِ سرنال شربتِ واپسین درکشیده) بتقدیم رساند •

و (چون رایتِ اقبالِ شاهنشاهی بسروهی نزولِ اجلال فرمود) عرضداشتِ اُمرای پنجاب بموقفِ عرضِ مقدّس رسید که ابراهیم حسین میرزا باندیشهٔ فساد بپنجاب درآمد - و سزای لایق یافته گرفتار شد - و عالمیان از شرارهٔ شرارتِ او نجات یافتند - و شرحِ خلاصهٔ این تائیدِ غیبی آنست که ابراهیم حسین میرزا (که از تیره بختی و تباه رائی بآن خدیوِ صورت و معنی بآئینِ جسارت و خسارت دست و پای متهوّرانه زده شکست یافت - و آوارهٔ دشتِ ادبار گشته در حدودِ ایدر با برادرانِ بےسعادت پیوست - و اقبالِ شاهنشاهی تفرقه دران جماعة[۳] بر انداخت - چنانچه مجملی گذارش یافت) بخام طمعیِ فتنه و فساد بصوبِ دارالخلافه روان شد - و مسعود حسین برادرِ خردِ خود را همراه گرفت - و از نواحیِ جالور و جودهپور بناگور درآمد - فرّخ خان پسرِ خان‌کلان بحراستِ آن شهر متعیّن بود - تحصّن را صلاحِ وقت دید - و میرزای گم کرده راهِ سعادت آن شهر را دست انداز کرده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت - و نزدیک بود که کار از چاره بگذرد که رای رایسنگهه و میرک کولابی و محمّدحسین شیخ و جمعی (که آن نخلبندِ بهارستانِ اقبال از دوربینی درهنگامِ عزیمتِ تسخیرِ گجرات در حدودِ جودهپور گذاشته بودند - که اگر کسی از مخالفان باندیشهٔ نادرست رو باین حدود آورد گرفتار گردانند) و رای رام پسرِ مالدیو (که سوجت و آن نواحی بجایگیرِ او متعلّق بود) و نقیب خان ولدِ میر غیاث‌الدّین علی و طایفهٔ (که احرامِ ملازمت بسته بصوبِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] رای مادهو سنگهه - و نسخهٔ [ز] رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که مادهو سنگهه
(۳) نسخهٔ [ب ی] جماعهٔ مدبر •

گرفت می‌شتافتند) این همه اولیای دولت یکی شده از دنبال میرزای بخت‌برگشته روان شدند چون نزدیک رسیدند از آمدن افواج نصرت‌پیوند دست از محاصره بازداشته تیز تر روان شد - و روز شنبه هفدهم دی ماه الهي موافق دوشنبه سیوم رمضان این مخلصان خدمت‌گذار بناگور رسیدند و فرخ‌خان نیز آمده ملحق شد - و امرا در تعاقب نمودن این ناعاقبت‌اندیش اندیشه‌مند بودند آخر بسعي رای رایسنگهه همه یکدل و یکجهت شده روز دیگر گرم رفتن شدند - آخرهای روز در حدود موضع (که نام آن کهتّوني[۲] بود از مضافات ناگور) بابراهیم حسین میرزا پیوستند - چون شب سایه انداخت ناگزیر فوجهارا ترتیب داده ایستاده شدند - که اگر عرصهٔ پیکار آراید لوازم آن سرانجام باشد - رای رایسنگهه با جمعیت خود قول شد - و رای رام با مردم خویش برانغارگشت - و میرک‌خان کولابي و محمّد حسین شیخ و فرّخ خان و نقیب خان و اعتبار خان و علي‌چولاق[۳] و محمّد حسین جالغهان و میرقطب‌الدّین جرانغار شدند - قضا را کولابهای آن سرزمین بدست غنیم بود پاسی از شب چون گذشت - تشنگي بر مردم هجوم آورد - جماعتی از بهادران مغول بزور بازوی پُردلي یک کولاب را مستخلص ساختند - میرزا مردم خود را سه جوق کرده برسر لشکر منصور آمد نخستین با پیش‌دستان فوج رای‌رام جنگ درپیوست - مردم غنیم بقدر استیلا یافته بودند که رای‌رام خود آمده آن گروه مخذول را از پیش برداشت - و ابراهیم حسین میرزا اوّل جمعی را از فوج خود جدا ساخته برسر امرای مغول فرستاد - و ازین فوج نصرت‌اندیش نیز تیزدستان عرصهٔ شجاعت برآمده نبرد آرای شدند - میرزا برزبونی مردم خود آگهي یافته برسر این گروه آمد میرک خان کولابي داد مردانگي داد - و نزدیک بود که این‌فوج سعادت اندوز را پای ثبات بلغزد رای رایسنگهه با فوج آراستهٔ خود بمُعاونت این جان‌بلب رسیدها آمد - ابراهیم حسین میرزا تاب صدمهٔ این فوج اخلاص‌اندیش نیاورده رو بگریز نهاد - اکثر بهادران لشکر منصور بسلامت ماندند نقیب‌خان را تیرے رسید - و بخیر گذشت - و امرای ظفرقرین ملاحظهٔ شب کرده میدان فتح را از دست ندادند - میرزای مُدبر را آن شب غریب خاکساریئی پدید آمد - اسپ او از آسیب تیر افتاد - و لختی راه پیاده دران خاک و خون میدوید - تا یکی از نوکران خود رسیده براسپ او سوار شد - و با معدودے ازان معرکه بدر رفت - و این امرا اگر روز دیگر هم همّت بستندے میرزا بدست افتادے - امّا بهمین فتح بسند نموده هرکدام بجایگیر خویش شتافت - و آن خُسران زدهٔ صورت و معني متوجّه دهلي شد - راجه بارهمل (که در دارالخلافه بود) کهنگار و جمعی را بدهلي فرستاد و جایگیرداران آنحدود هرکه درین لشکر همراه نبوده در دهلي فراهم آمدند - آن بےسعادت آمدن

(۲) نسخهٔ [ا] کتولي - و نسخهٔ [ب] کهوني - و نسخهٔ [ل] کهسولي (۳) نسخهٔ [ا ب ی] جولاق ٭

مغلي را برطرف کرده بصوبِ سنبل شتافت - و درانجا بقدر ساماني بهم رسانید - حسین خان که در پتیالي بود با بعضی[2] از یکّها و جایگیرداران آنحدود انتظام‌دهِ جمعیّت شد - و مقارنِ این خبر فتحِ سورت و روان ساختنِ حضرتِ شاهنشاهي لشکرے شایسته برسرِ آن‌تیره بخت اورا درهم آورد ناگزیر بناکامي دل نهاده باندیشهٔ تباه[3] متوجّهِ پنجاب شد - که خان‌جهان[4] و سایرِ اُمرای پنجاب در تسخیرِ قلعهٔ نگرکوت اهتمام دارند - شاید جای خالي یافته دستبردے تواند نمود - و گرنه از راهِ سند متوجّهِ گجرات گردد - بنابرین اندیشهٔ خذلان‌طراز از حدودِ سنبل بجانبِ پنجاب روانه شد هرجا که رسیدے از دراز دستي و بدنفسي دقیقهٔ فرو نمیگذاشت *

حسین‌قلي خان بمُقتضای حکمِ مقدّس نصیحت‌نامهٔ بمردمے (که در قلعهٔ نگرکوت بودند) فرستاد - آنها[5] پند پذیر نشدند - و اُمرای اخلاص اندیش رفته آنرا محاصره کردند راجه جیچند (چون بدرگاه مي‌شتافت) از دوربیني پسرِ خود را بدیچند نام (که خرد سال بود) براجه گوبند چند جسوال[6] سپرده بود - درین هنگام راجهٔ مذکور آمده بقلعه در آمد - و در لوازمِ قلعه داري اهتمام نمود - و کارِ قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که خبرِ فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا مُلکِ[7] پنجاب را فرو گرفت - اُمرای عقیدت‌گزین خبرِ شورشِ این فتنه اندوز شنیده حرفِ کنکاش در میان آوردند - محبّ علي خان و میرزا یوسف خان و خرّم خان و فتّو و طایفهٔ دیگر را بلی بران قرار گرفت که این معامله را بصُلح یکسو ساخته ازین کوهستان بمیانِ[8] ولایت باید شتافت و پیش از رسیدنِ آن شور افزای علاجِ آن را آماده کرد - خان‌جهان و طبقهٔ دیگر (چون محنتِ بسیار کشیده کارِ قلعه را نزدیک رسانده بودند) نظر را فراخترساخته دل بر صلح نمي‌نهادند - اُمرا گفتند که مقدار و اندازهٔ نفع و ضررِ گرفتن و نگرفتنِ قلعه معلوم - امّا واقعهٔ فتنه‌افزائیِ این مُدبر سانحهٔ سترگ است - خان‌جهان گفت بشرطے صلح میکنم که صورتِ مجلس نوشته هرکدام بمُهرِ خود رساند - که اگر این برخاستن مرضیِ رای مقدّسِ شاهنشاهي نیفتد اُمرا از عُهدهٔ جواب برآیند اُمرا خط سپرده درِ صلح زدند - راجه آنرا فوزِ عظیم دانسته خوشدل گشت - و اساسِ مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد - اوّل آنکه راجه دخترِ خود را بپرستاریِ حرم سرای مقدّس روانه سازد دوم آنکه پیشکشِ لایق سرانجام دهد - سیوم مردمِ معتبرِ نیکِ خود را از فرزندان و خویشان

---

(۲) نسخهٔ [ل] با بعضی از جایگیر داران آنحدود (۳) نسخهٔ [ب] باندیشهٔ تباه خود روانهٔ پنجاب شد (۴) نسخهٔ [ب] خانجهان و حسین خان و سایر (۵) نسخهٔ [ب] آنها نپذیرفتند (۶) نسخهٔ [ب] جنوال - و در [بعضی نسخه] جیتوال (۷) رسید که ملک پنجاب را (۸) نسخهٔ [ب] بولایت پنجاب باید شتافت - و نسخهٔ [ی] بمیان ولایت پنجاب *

برای جمع‌خاطر همراه ما سازد - که اگر شهریار را این صلح پسند نیفتد تا زمان سپردن قلعه این مردم در گرو باشند - چهارم آنکه (چون این ولایت در وجه جایگیر راجه بیربر مرحمت شده[۲]) مبلغی گران‌مند باو جواب گوید - راجه قبول هر چهار شرط را سرمایهٔ سعادت خود دانست - خان‌جهان شرط پنجم انگیخت که راجه گوپی‌چند آمده ببیند - و برای تسلّی راجه چندے از برادران میرزا یوسف‌خان درون قلعه تا آمدن راجه باشند - و گرنه میرزا یوسف خان با[۳] خرّم خان رفته در قلعه توقّف گزیند - آخرالامر برادران میرزا یوسف خان را فرستادند - راجه فرستادها را همراه گرفته باردو آمد - و خان‌جهان را دیده وداع شد - و عساکر فیروزی‌مند دفع میرزا را همّت بستند - و زمانے نگذشته[۴] بود که راجه برگشته آمد و از روی عقیدت درمیان آورد که درین هنگام (که شما برسر غنیم میروید) چگونه بخانهٔ خود برگردم[۵] - و از فرط شوق ضمیمهٔ لشکر اقبال گشت ٭

میرزا بحدود دیپالپور تاراج کنان رسیده بود که خبر توجّه نمودن اُمرای اخلاص‌گزین شنید حیرت‌زدهٔ تیه خذلان گشت - و اندیشهٔ لاهور از سر برآورده بصوب مُلتان روان‌شد - اُمرای نصرت‌مند احمال و اثقال اُردو گذاشته[۶] جریده روی باستیصال آن‌فتنه‌جوی نهادند - چون نزدیک قصبهٔ پلته از صوبهٔ مُلتان اُمرای عقیدت‌اندیش رسیدند معلوم شد که میرزا روز گذشته باین قصبه رسیده امروز مقام کرده است - اُمرا بترتیب افواج مشغول شدند - حسین‌قلی‌خان و اسمٰعیل‌قلی‌خان و جمعی از بهادران در قول جای گرفتند - و محبّ علی خان و میرزا یوسف خان در برانغار مقرّر شدند - و خرّم‌خان و دوست[۷] خان سهاری[۸] و شاه غازی‌خان تبریزی در جرانغار قرار یافتند و جعفرخان و فتّو و بعضے دلاوران دیگر هراول گشتند - و باین انتظام نصرت‌پیوند روان شدند - آنروز ابراهیم‌حسین‌میرزا با معدودے بشکار رفته بود - مسعود حسین میرزا چون آمدن افواج گیتی‌گشای شنود مستعدّ جنگ شد - و کس بطلب میرزا فرستاد - میرزا بقدم ادبار شتافته رسید - و قدرے بنزک فوج پرداخته بمبارزت پیش‌آمد - جنگ بمردم برانغار لشکر منصور رسید - و اندکے بهراول و بعضے تائید آسمانی نسیم فتح از مهبّ اقبال وزیدن گرفت - و حسین خان (که از حدود سنبل در عقب او شتافته‌بود) مردانه خود را درین جنگ رسانید - مسعود حسین میرزا بدست درآمد و بسیارے از مقهوران مخالف راه عدمستان پیش‌گرفتند - اُمرا ازین عطیهٔ عُظمی شکرانه بجای‌آورده بسعیدخان حاکم صوبهٔ مُلتان نوشتند که آنچه برما بود بحسب حسن اخلاص بتقدیم‌رسید - اکنون

---

(۲) در [اکثر نسخه] شده بود (۳) در [بعضی نسخه] با خرم خان (۴) در [چند نسخه] نرفته بود (۵) در [چند نسخه] روم (۶) نسخهٔ [ل] گذاشته روی باستیصال (۷) نسخهٔ [ب] دولت خان (۸) در [چند نسخه] بهاري ٭

بسمال جانگیر خود روانه شدیم - و آن مخذول با معدودے دران صوبه آمده است - باید که بمُقتضای لوازم خدمت گذاری او را بدست آورند - تا فتنهٔ او یکبارگي از هم پاشد ٭

ابراهیم حسین میرزا بتکاپوی بسیار خود را بحالِ تباه ازین هنگامه برآورد - چون بحوالیِ ملتان رسید بلّوچان سرِ راهِ او گرفته کار برو دشوار ساختند - خواست که بجنگ بدر رود - چندے که ساخته بودند درینجا بخاکِ هلاکت افتادند - و خود زخمي بخانهٔ یکی از بلّوچان پناه برد - سعید خان چون برین سرگذشت آگاهي یافت بجستجوی او برآمد - و او را در جائی (که خزیده بود) بی پرده گرفتار گردانید - و حقیقتِ حال را ببارگاهِ اقبال معروض داشت - چون ایستادگانِ بساطِ عزّت عرضداشتِ او را بعرضِ مقدّس رسانیدند گیتي خدیو (اوّلاً از ایمنیِ عمومِ رعایا از شرِ این تباه کار و ثانیاً از گرفتار شدنِ[۲] این گزندِ دولت) سپاسِ ایزدي بجای آورده مراتبِ شکر بتقدیم رسانیدند و حکمِ مقدّس شد که آن اسیر را بدرگاهِ والا آورند - آن گرفتارِ کردارِ خویش پیشتر ازان (از زخمِ کاری که داشت - یا از فرطِ بیمِ سطوتِ شاهنشاهي - یا از فزونیِ خجالت) قالب تهي ساخت یا آنکه کار پردازانِ قضا پایهٔ عاطفتِ شاهنشاهي دریافتند - که اگر بدرگاه برند هرآینه شهریارِ مهربان برو ببخشایند - بنابران پیوندِ نفسِ شریرِ او را از بدنِ خبیث گسیختند - و روزِ بهمن دوم خرداد ماهِ الٰهي مرافقِ یازدهمِ محرّم نهصد و هشتاد و یک ساحتِ اجمیر مهبطِ انوارِ ظلّ اللّٰهي گشت و آن جویای رضای ایزدي بمُقتضای حق اساسیِ[۳] خود بمراسمِ زیارتِ روضهٔ معینیهٔ قدسیّه پرداخته بمنسوبان و واردانِ آن شهر انواعِ مرحمت فرمودند - و خاصانِ بساطِ قرب شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دانیال را از آنبیر آورده درین شهرِ فیض اساس بدریافتِ دولتِ حضورِ حضرتِ شاهنشاهي شرافتِ کورنش بخشیدند - و بعد از یک هفته ازان خطّهٔ دلگشای بعزیمتِ دارالخلافه مرحله بمرحله نهضت میفرمودند ٭

و چون رایاتِ اقبال بحدودِ سانگانیر رسید عزیمتِ شاهنشاهي بران قرار یافت که خود با معدودے بطریقِ ایلغار متوجّهِ دارالخلافه شوند - و اُردوی مُعلّی بآهستگي منزل بمنزل مي آمده باشد در عرضِ یک روز و دو شب این راهِ دراز طی فرموده بقصبهٔ بجونه (که هشت کروهیِ فتحپور است) رسیدند - جونگ رای بموقف عرض رسانید که بعد از سه روز ساعتِ مسعود خواهد شد - آنحضرت بدولت و اقبال بدارالخلافه نزولِ دولت افزا فرمایند - بنابران شاهنشاهِ جهان آرا سه روز دران قصبه توقّف فرمودند - شیخ سلیم و جمیع اکابر و اماجد بدولتِ استقبال شتافته سعادت پذیر گشتند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ل] گرفتار شدن او سپاس ایزدي (۳) نسخهٔ [ا] نهت حق اساس خود - و نسخهٔ [ی] حق شناسي خود ٭

وصول[۲] موکب مقدس شاهنشاهي بدولت و اقبال بدارالخلافه

کارگشائي و کامروائی[۳] بزرگانِ دین و دولت و فرمان‌روایانِ صورت و معني وابسته به نیّتِ نیک و کردارِ شایسته است - که خلاصهٔ طلبکاری رضامندی ایزدي ست - و تفاوتِ طبقاتِ عالم باین دو امرِ عالیقدر مربوط - هرکرا این دو گوهرِ والا بیشتر و بهتر روزي شود اورا بزرگتر سازند و ذاتِ مقدّسِ او را مصدرِ کارهای شگرف گردانند - المنّةلله که این دو خصلتِ عالي (که سرمایهٔ دین و دولت اند) در عنصرِ اقدسِ شاهنشاهي از روی کمیّت و کیفیّت از هرچه خیال توان‌کرد بمرتبهٔ افزون است که بزرگانِ باستاني بآن کمتر رسیده اند - چه جای اعیانِ حال - و ازین است که هرزمان بطرزے خاص کامروای صورت و معني میگردند - و کامیابیِ دین و دولت دستاویزِ نیازمندي بایزدِ بیچون و عاطفت بزیردستان میگردد - هرچند دولت افزونتر مهربانیِ او بیشتر و لهذا درین ایّامِ سعادت‌افزا در اندک زمانے چنین ملکے وسیع گرفته با هزاران نیازمندی درگاهِ الٰهي روزِ دیبادین بیست و سیومِ خرداد ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه دومِ صفر دارالخلافهٔ فتحپور مستقرِ رایاتِ اقبال شد - و طبقاتِ انام و طوائفِ جهان از بزرگانِ روزگار و سایرِ مردم مرتبه بمرتبه بدولتِ کورنش سربلندي یافته کامیابِ عاطفتِ شاهنشاهي گشتند - و بدیدارِ گرامیِ آن نورافزای دیده و دل مسرّت‌مند گشته بکارِ خود پرداختند - و پدرِ بزرگوارِ این حیرانِ انجمنِ هستي شیخ مبارک (که در دانائي و ریاضتِ نفس در عزلت و اِنزوا بسر مي‌برد - و غریب پیوندے باین گیتي‌خدیو داشت - و اگرچه بظاهر کمتر دریافتِ حضور نمودے لیکن همیشه بفروغِ اخلاصِ این یگانهٔ زمان خلوتکدهٔ ضمیرِ خود را پُرنور میداشت - و در عقیدت و خلوص باین بزرگِ والا قدر[۴] بلند پایه بود) از روی فرطِ شوق برسمِ تهنیت آمده برکاتِ استقبال دریافت - و بموقفِ عرض رسانید که (اگرچه عمومِ خلائق مراسمِ تهنیتِ آن خدیوِ جهان بتقدیم میرسانند) لیکن آنچه اکنون از عالمِ غیب بر خاطرِ اخلاص‌گزین میریزند آنست که آن خداوندِ عالم مبارکبادي با معتقدانِ اخلاص‌نهاد فرمایند که ایزدِ جهان‌بخش از فزونیِ نیک‌اندیشي و نیک کرداری ما چنین عطیّهٔ کُبری و سعادتِ عُظمی کرامت فرموده (که عبارت ازان ذاتِ مقدّس است) که از فراخ‌حوصلگي و نیک‌سرانجامیِ نشأهٔ ظاهر پیشوای ملکِ معني گردانیده چنین فتوحاتِ عالي را چهره گشا ست - آن قدردانِ والا گوهر را ازین طرزِ بدیعِ تهنیت بغایت وقت خوش‌شد - و آن پیرِ عُزلت‌گزین را باحترام رخصت فرمودند و بارها این نکتهٔ گرامي را بیاد آورده بر زبانِ مقدّس گذرانیدند •

(۲) بنسخهٔ [ا] رسیدن (۳) بنسخهٔ [ب] کامرانی (۴) نسخهٔ [ب] والا سیرت •

و هم دریں ایّامِ عشرت بخش اُمرای عظام از اطرافِ مملکت روی توجّه بدرگاهِ مقدّس آوردہ بمرادِ خویش رسیدند - ازانجمله حسین‌قلی‌خان حاکمِ لاهور با اکثرے از اُمرای آن‌ناحیت مسجدهٔ آستانِ آسمان‌پایه نورافزای ناصیهٔ بخت‌مندي گشت - و مسعود حسین میرزا و تمامِ اسیران را (که در جنگ بدست درآمده) در پوستهای گاو (که شاخها را ازاں جدا نساخته‌بودند) در آوردہ بهیئتی غریب در بارگاهِ حضور آورد - خدیوِ رحیم‌دل بر حالِ تباهِ آنها بخشودہ در ساعت حکمِ مقدّس فرمودند که آن طبقه را ازاں لباس برآوردند - و از روی تربیت و مهرباني هریکے را بجائے سپردند - تا حقیقتِ جوهرِ هریکے بتازگي لمعهٔ ظهور بخشد *

و هم دریںولا کُنور مانسنگهه و دیگر اُمرا از راهِ ایدر آمدہ بشرفِ آستان‌بوس سربلند گشتند و مجملے از حالِ این فوجِ نصرت‌قرین آنست که چون بحدودِ دونگرپور رسیدند زمیندارِ آنجا از تیره‌رائي بنخوت پیش آمدہ آمادهٔ پیکار شد - و دلاورانِ لشکرِ اقبال سزای آن سرکش نمودہ جمعے کثیر را ازهم گذرانیدند - و ولایتِ او را تاراج کردند - و از اعیانِ این فوجِ نصرت‌قرین درویشک رختِ هستي بربست - و ازانجا بمُقتضاي فرمانِ مُطیع نوازِ عاصي‌سوزِ پادشاهي بحدودِ اودیپور (که موطنِ رانا ست) رسیدند - رانا لوازمِ استقبال بتقدیم رسانیدہ خلعتِ پادشاهي را بآدابِ عبودیت پوشید - و مانسنگهه را بخانهٔ خود بمهماني برد - و از بدگوهري در مقامِ عُذر درآمد خیرخواهان او را نگذاشتند - و در روان‌شدنِ درگاهِ مُعلّی وعدها درمیان آوردہ عُذرها انگیخت و مانسنگهه را رخصت‌نمود - او نیز مُدارائے در میان آوردہ گذشت - و هم دریںولا حسین‌قلي‌خان را بخطابِ مُستطابِ خان‌جهاني سربلندِ عزّت گردانیدند - و هریکے از اُمرای نیکوخدمت را بجلائلِ عواطف اختصاص بخشیدند - و اورنگ‌نشینِ اقبال بر مسندِ قدرداني نشسته نعمت را بشکر افزون گردانید - و سلطنت را بمعدلت آراست - و عدالت را ببخشش و بخشایش رونق بخشید آسمان را بآفرین - و زمین‌را بمعموري - و زمان را بآرامش - و مکان را بآرایش - و آدم را بکارافزائي و هرجنس را در بلندی پایهٔ آن همّت بست - و بآئینِ دلخواہ پرتوِ ظهور داد - و معنیِ فرمان‌روائي بصورتِ جهان‌آرائي پیوست *

و از سوانحِ دولت‌افزا (که دریںولا ظاهر شد) توجّهِ جهان‌گشای شاهنشاهي بتسخیرِ ملکِ بهار و بنگ بود - که از استیلای افغانانِ تبه‌کار رعایای آن مرز و بوم آزار داشتند - خانِ عالم و اشرف‌خان و معین‌الدّین احمدخان و قاسم‌علي‌خان و میرزا علي و طایفهٔ از اُمرای سعادت اندوز را بدیارِ شرقیّه رخصت ارزاني فرمودند - و منشورِ سعادت باسمِ منعم‌خان خانخانان شرفِ صدور یافت که (چون رایاتِ عالي بتصفیه و تزکیهٔ ولایتِ گجرات اشتغال داشت) آن نیکوخدمت

مزاجِ زمانه دریافته راهِ مصلحت و مدارا سپرد - اکنون (که بدولت و اقبال پای‌تخت بفروغ معدلتِ ما روشنی‌افزای پیشطاقِ عالم است) لایق آنکه بمجرّدِ رسیدنِ مثالِ نصرت‌عنوان متوجّهِ تسخیرِ آن‌بلاد و تنبیهِ اربابِ خلل و فساد گردد - و [اگرچه همان اُمرای اخلاص‌اندیش (که دران حدود جایگیر دارند) بعنایتِ روزافزونِ ایزدی بسند بودند] لیکن هرچند افزونی بیشتر کار آسان‌تر بماراین بسیاریسه از اُمرا تعیین شدند - و از کمالِ دوربینی راجه تودرمل را پیشِ منعم‌خان فرستادند که[۲] بالهامِ اقبال شمّهٔ بسیاریسه از قوانینِ ملک‌گیری (که بزبانِ او حواله شده‌بود) خاطرنشان سازد و کارطلبی و اتّفاقِ اُمرا را نیز دریافته حقیقتِ حال بعرضِ مقدّس رساند - که اگر همّتِ جهان‌گشای دران مردم باشد امّید که عنقریب آن ملک در حیطهٔ تصرّفِ اولیای دولت آید و گرنه نهضتِ موکبِ مقدّس از لوازمِ آئینِ کشورگشائی خواهد بود - راجه بسرعت شتافته معاودت نمود - و حقیقتِ فراوانیِ لشکر و آئینِ یکجهتی و صدقِ عزائم و علوِّ هممِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و موجبِ اطمینانِ باطنِ اقدس گشت ●

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی باردوم بگجرات برسم ایلغار و بفتح و نصرت مراجعت نمودن

(اگرچه در نظرِ ظاهربینان بسا کارها سرمایهٔ خوشدلیِ تنگدلانِ حسداندوز و نشاطِ پراگنده خاطرانِ نفاق‌اندیش میشود) امّا در معنی آن مقدّمهٔ افزایشِ دولت و طلیعهٔ تابشِ اقبال است - هم کلیدِ آمال و امانی ست و هم قفلِ درِ فتنه و فساد - هم سرمایهٔ افزونیِ موادِّ اخلاص است و هم خمیرمایهٔ هلاکتِ بیمارانِ نفاق - و ازین قبیل است شورشیکه در عرصهٔ گجرات درینولا بظهور آمد - و گیتی‌خدیو بدفعِ آن بذاتِ مقدّس نهضت فرمودند - و شرحِ این‌سانحهٔ عبرت‌بخش بآئینِ اختصار آنست که دران‌هنگام (که حضرتِ شاهنشاهی خان‌اعظم میرزا کوکه را رخصت داده عزیمتِ دارالخلافه فرمودند) او چون دانست (که اختیارالملک در حدودِ ایدر باتّفاقِ رای نراینِ زمیندارِ آنجا سر بفساد برداشته است - و پسرانِ شیرخان فولادی نیز با او پیمانِ یکجهتی بسته‌اند) ازانجا (که مُهمّاتِ ملکی تاخیر برنتابد) باحمدآباد نرسیده از همان راه روانهٔ آنصوب شد و میرزا مُقیم (که دران نواحی جایگیر داشت) از استیلای آن فتنه‌اندوزانِ بدنهاد جای خود گذاشته باو ملحق گشت ●

خان‌اعظم در مقامِ استیصالِ آن‌گروه بود که غبارِ فتنهٔ محمّدحسین‌میرزا بتارگی ارتفاع یافت

(۲) در [اکثر نسخه] که بالهام اقبال بسیاریسه از قوانین ●

و اجمالِ این تفصیل آنکه محمّد حسین میرزا از حدودِ دولت‌آبادِ دکن خبرِ توجّهِ رایاتِ اقبال بصوبِ دارالخلافه شنیده بحدودِ سورت آمده گردِ شورش انگیخت - قلیج خان متحصّن شده لوازمِ قلعه‌داری بتقدیم رسانید - میرزای شور افزا ازانجا دست باز داشته ببروچ آمد - و از ملازمانِ بی‌حقیقتِ قطب‌الدّین‌خان گرفت - و ازانجا بکنبایت رسید - و از [2]بیجبروق حسن‌خان سه‌جنگ آن‌جا را نیز متصرّف شد - وحسن‌خان باحمدآباد رفت - خان‌اعظم سیّد حامد و سیّد بهاءالدّین و شیخ محمّد مونگیری و جمعی را بکمکِ قطب‌الدّین خان فرستاد - درینولا اختیارالملک و این‌جماعه (که در تنگنای کوهستان بودند) [3]استمالت یافته پیش‌آمدند - خان‌اعظم جائی مستحکم را پناه ساخته نشست - این‌گروهِ فتنه‌سرشت دست نتوانستند دراز کرد - اندیشیدند که نشستن تاکي - و ازان چه سود برداشته آید - کار آنست که بر سرِ احمدآباد بریزیم - که اگر خان‌اعظم ازان قلب‌جای بیرون شتابد بجنگ پیش آئیم - شاید که کارے پیش رود - و اگر نیاید احمدآباد را متصرّف شویم و باین عزیمتِ ناصواب روانه شدند - آخرهای روز (چون حقیقتِ رفتنِ مخالفان بآنصوب بتحقیق پیوست) خان‌اعظم تیز دستي نموده احمدآباد رویه روان شد - چون روز تنگ شده بود مخالفان در مبارزت مبادرت نتوانستند کرد - و خان‌اعظم شب توقّف نکرده هنگامِ تباشیرِ صبح بشهر درآمد - و درهمین‌شب محمّد حسین‌میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گذشت بعضی از پرتال بدست او درآمد - وچون تباه حال بود از فوجِ خان‌اعظم دورتر گذشته باختیارالملک و پسرانِ شیرخان‌فولادي پیوست - و شرحِ این‌عطیّهٔ غیبي آنکه قطب‌الدّین‌خان و سیّد حامد بخاري و نورنگ خان و جمعی از ملازمانِ خان‌اعظم بکنبایت رسیدند - آن‌مُدبِر (با آنکه مردم کم داشت) پایه از مقدور دست و پا زده بحالِ تباه شکست یافت - سیّد بهاءالدّین کارنامهٔ شجاعت بظهور آورده جان‌نثار شد - و آمرا شکست دادنِ اورا فوزِ عظیم دانسته همّت در تعاقب نبستند - اگر اندکے سعی مبذول میشد آن مغلوبِ ادبارِ ابدي گرفتار میگشت ۰

القصّه (چون بآن جمع سه‌سعادت ملحق شد) اهتمامِ عظیم در شتافتن باحمدآباد نمود و پای سعی دراز ساخته تا سه روز گفتگوی میکردند - و این از نتائجِ اقبالِ شاهنشاهي بود خان‌اعظم درین‌فرصت باستحکامِ مداخل و مخارج کوشش‌نمود - و آمرای کنبایت نیز رسیدند و چند روز این‌شورشگرِ مغرور در حدودِ احمدآباد آمدند - و هرروز بهادرانِ نبرد درست و [illegible] میکردند - اگرچه لشکر آنقدر بود (که اگر صف‌آرای شدے عرصهٔ نبرد [illegible]) امّا خان‌اعظم (چون [illegible] بر ملازمان خود

تعلیم الهی خانی نداشت) درین کار مبادرت نمیکرد - و در هنگام رخصت خدیو دوربین نصیحت فرموده بودند که (اگر بقضای آسمانی تیره رایان فتنه جوی فراهم آیند - و هنگامهٔ شورش گرم شود) در جنگ نهایت حزم و احتیاط بکار برد - پاس این نصیحت اقبال افزای (که [illegible] دولت شنیده بود) نیز میداشت - روزی فاضل خان نزدیک دروازهٔ خانپور بر آمده [illegible] جست که جمعی از مخالفان ریختند - و بمجرد تاختن این فوج را برداشتند - و فاضل خان را [illegible] کاری رسید - چون بدرون شهر درآمد نقد حیات سپرد - و سلطان خواجه از اسپ جدا شده [illegible] خندق افتاد - و ازانجا[3] بسلّه نشانده بریسمان بالا کشیدند - لیکن (چون بسرنوشت آسمانی رای [illegible] برین قرار گرفت که با این مردم جنگ نتوان کرد) خان اعظم عرضداشتی مشتمل بر سوانح حال [illegible] سلطان خواجه بعتبهٔ والا فرستاده استمداد از ظاهر و باطن مقدّس شاهنشاهی نمود [illegible] خواجه بدرگاه والا رسید - و حقیقت ارتفاع غبار فتنه بر ضمیر اقدس انجلا یافت) ازانجا [illegible] قدس مردی ولُجّهٔ مهربانی را فرط نظر عاطفت بحال میرزا کوکه بود) همّت جهان‌گشای [illegible] گرفت که خود نهضت اقبال فرموده بطریق ایلغار متوجّه آنحدود شوند - چون از تنگی [illegible] آن نبود (که مردم را مهلت سامان و سرانجام این یورش عالی داده آید) در گنجینه [illegible] انعام و مساعدت زرهای وافر در[4] دامن ملازمان عتبهٔ دولت ریختند - و حرم‌سرای [illegible] با بسیاری از آمرای عقیدت‌اندیش (چون شجاعت‌خان - و راجه بهگونتداس - و سید [illegible] - و رای رای‌سنگهه) رخصت فرمودند - و بر زبان مقدّس گذشت که اگرچه پاس نشأهٔ [illegible] درفرستادن مردم اهتمام میرود امّا چنان درباطن نورآگین پرتو[5] مي‌اندازند که هیچکس [illegible] برسر کار نخواهد رسید - و خانجهان و سعیدخان و اکثر آمرای پنجاب را رخصت فرمودند [illegible] حراست آن‌ملک پردازند - و میرزا یوسف خان و مخصوص‌خان را ازان مردم همراه گرفتند [illegible] شرف نفاذ یافت که مظفّرخان آمرای مالوه را گرفته خود را زود بگجرات رساند [illegible] از کچهواره[6] جایگیرداران[7] آنحدود را جمع کرده بملازمت شتابد - و راجه بهارهمل [illegible] و شیخ ابراهیم و حکیم‌الملک و شیخ احمد و بسیاری از مخلصان را در خدمت [illegible] گیتی حراست مستقرّ سریر خلافت و این‌حدود گذاشتند ه

[illegible] خاطر اقدس از انتظام مهمّات فراغ یافت روز آبان دهم شهریور ماه الٰهی موافق

[illegible] (۳) نسخهٔ [ب ل] بسته نشانده - [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible] (۶) [illegible] (۷) [illegible]

یکشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر بقاید تائید و بدرقهٔ اقبال برجمازهٔ جهان‌نورد نرم رفتار * ع *
* کمان گوشه فی تیزروتر زتیر * سوار دولت شده زمام نصرت در دست باعتصام حبل متین توکّل
بر راه دور و دراز گجرات جولان جلالت فرمودند - و اُمرای عقیدت‌گزین و خاصان بساط قرب و سایر
خدمت‌گذاران اخلاص طراز (بعضے بر ناقهای باد سیر - و برخے بر هیونان آتشین نعل) التزام همراهي
نمودند - و چون پاسے از شب گذشت برای آسودگی گرم روان شاه‌راه ارادت در قصبهٔ توده وقفهٔ
استراحت نمودند - و سحرگاه ازانجا برهنمونی ستارهٔ سعادت پیشتر نهضت فرمودند - و آغاز صبح
دوشنبه بمنزل هنس‌محل رسیده زمانے توقّف گزیدند - و ازانجا گرمتر شتافته بعد گذشتن پاسے
از شب قصبهٔ معزّآباد را مورد انوار ساختند - و درین روز بسیارے از ملتزمان رکاب سعادت را قوّت
بدني یاوري نکرد که خود را توانند بملازمت رسانید - و اندکے گراني در عنصر مقدّس نیز پدید آمد
و باوجود آن بعد از نیم‌شب برگردون فلک‌سیر نشسته بسرعت تمام روان شدند * (۲) * ابیات *

میرفت ارابه هم تک ابر * زانسان که رود زعاشقان صبر
از گرم‌روي درون و بیرون * پیچیده صدا برنگ گردون

و حکم اقدس شد که [اگر بجهت استیلای خواب (که ترکیب عنصري را ناگزیر است) بر زبان رود
نه گردون آهسته برانید] نا شنیده انگاشته همانطور گرم رفتن باشید - خدمت گذاران امتثال
فرمان مقدّس شاهنشاهي نموده گردون میراندند - تا آنکه چاشت روز سه‌شنبه خطّهٔ فیض‌اساس
اجمیر مورد موکب گیهان‌خدیو گشت - آنحضرت بروضهٔ معینیّه ورود سعادت فرموده خدای
خویش را پرستش خاص نمودند - و بروح قدسی خواجه استمداد و استعانت نموده منتسبان
آن بقعهٔ خیر را بتفقّدات پادشاهانه اختصاص بخشیدند - و ازانجا منازل آسماني ارتفاع را
(که دران شهر بجهت نشیمن خاص اساس یافته بود) بنزول اجلال کرامت داده استراحت فرمودند
و آخرهای روز سوار دولت شده شبدیز اقبال را تیز راندند - هنگام صبح چهارشنبه (۳) در حدود میرتهیه
شاه قلي‌خان محرم و سیّد محمودخان بارهه و محمّد قلي خان توقبای (که از پیش فرستادهای
لشکر منزل کرده بودند) رسیدند - و زمانے توقّف (۴) فرموده متوجّه پیش شدند - پاسے از روز
گذشته بود که قصبهٔ جیتارن از قدوم شاهنشاهي پرتو سعادت یافت - و پاسے از روز مانده بود
که عزیمت (۵) رفتن پیش نمودند *

آخرهای روز خاطر عشرت‌دوست میل شکار فرمود - مقارن آن آهوئے سیاه سیاهي‌کرد

---

(۲) نسخهٔ [ی] نظم (۳) نسخهٔ [ا ب] میرتهه (۴) در [چند نسخه] وقفه فرموده (۵) نسخهٔ [ل] عزیمت پیش نمودند *

بر زبانِ مقدّس گذشت که اگر این آهو را چیتهٔ سمند[۲] تک شکار کند نشانِ آنست که محمّدحسین میرزا بدست افتد - باین نیّتِ حق‌اساس چیته را گذاشتند - و آن آهو شکار شد - و صیدِ نشاط بدام افتاد - و نیم شب رایاتِ اقبال بسوجت رسید - و تا ظهورِ انوارِ صبحِ پنجشنبه آسایش فرمودند - و چون عالم نورانی شد بجانهٔ زین در آمدند - و در هنگامِ سواری بموقفِ عرض رسید که محلِّ مقدّس و لشکرِ پیش در قصبهٔ پالی[۳] فرود آمده است - حکمِ والا شد که ملتزمانِ رکابِ دولت‌اعتصام راهی (که در پیش دارند) می‌شتافته باشند - و خود با معدودے از مخصوصانِ عتبهٔ اقبال متوجّهِ صوبِ پالی شدند - و چون قدرے راه سپرده شد بظهور پیوست که آن خبر از اکاذیبِ اراجیف بوده - ازان ناحیت انصراف فرموده روی بمطلب آوردند - و آخرِ روز (که ملازمانِ رکابِ فیروزی‌اعتصام در ظاهرِ قصبهٔ بهگوان‌پور فرود آمده از حرمانِ ملازمت و دیر رسیدنِ رایتِ اقبال مهابتِ توزّعِ خاطر داشتند) خدیوِ جهان‌پرور بسایهٔ عاطفت نور گستر شدند - و عالمے یکدل هزار دل شد - و جهان‌جهان شادمانی پدید آمد - خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهی آن میخواست که از راهِ سروهی (که قدرے[۴] قربِ مسافت دارد) موکبِ معلّی بگجرات درآید - و خیر اندیشانِ بارگاهِ حضور را التماس آن بود که راهِ جالور پی‌سپرِ موکبِ اقبال شود - و غرضِ این دولتخواهان آنکه دران راه اربابِ تمرّد و عصیان بسیارند - و در رکابِ نصرت قرین مردم کم - مبادا بآویزشِ آن گروه تاخیر در مقصد رود - گیتی خدیو را (چون پای بر مسندِ توکّل راسخ بود - و دل باعانتِ غیب متوسّل) این ملتمس بموقعِ[۵] قبول نرسید - و بشگونه قراول حکم شد که راهِ سروهی را رهنمون گردد - نیک‌اندیشانِ بساطِ حضور چون از قبولِ استدعای خود نا امّید شدند بشگونه ساختند - و قرار دادند که چنان وا نماید که راهِ سروهی میروم - و بصوبِ جالور شتابد - باین نیّت آغازِ شبِ سعادت متوجّهِ پیش شدند - بدرقه را غلط افتاد - و در درختزارِ پُرلای و گل در آمدند - و مجاهدانِ عقیدت‌مند را قدرے کُلفت رسید - و بسیارے از رکابِ دولت جدا شدند - و همانا که این بادافراهِ این صورتِ خلاف بود - آخرهای شب نزدیک بقریهٔ رسیدند - و معلوم شد که این موضع از مضافاتِ جالور است - و راهِ جالور قطع میشود - گیتی‌خدیو در غضب آمده زمانے درهمانجا توقّف نمودند صبحِ جمعه متوجّهِ پیش شدند - شیرے از دستِ چپ پدید آمد - سیف خان کوکه میر زاده علی خان آمادهٔ شکارِ او شدند - آنحضرت فرمودند که یاران قسم بخاکپای مقدّس متوجّهِ این کار نشوید که مطلبے دیگر در پیش داریم - صرفهٔ کارِ ما نیست که دیده و دانسته

(۲) نسخهٔ [ی] سمند بانگ - و نسخهٔ [ل] سمند نایک (۳) نسخهٔ [ی ل] مالی (۴) نسخهٔ [ز] قدرے قرب دارد - و در [بعضی نسخه] قدرے اقرب است (۵) نسخهٔ [ل] بموقف ٭

قرار نسب چنین امرے شویم - مبادا بیکے گزندے رسد - و نیز پیش تجربه‌کاران هندوستان مقرّراست که شیر و مانند آن اگر از جانب چپ نمودار شود شگون میگیرند - و قصد آن نمیکنند - بایں داستان عاطفت آن شیر دلان را از شکار شیر باز داشته متوجّه پیش شدند - قدرے راه شتافته بودند بتحقیق پیوست که لشکر اقبال (که پیشتر رخصت یافته بود) از همین راه گذشته - شهبازخان را حکم فرمودند که همراهان رکاب اقبال را آهسته آهسته می‌آورده باشد - و خود باچندے از خواص پیشتر روان شدند *

و چون رایات اقبال بحوالی جالور رسید آواز نقّاره ارتفاع داشت - معلوم شد که از لشکر پیش آواز کوس می‌آید - دو پاس از روز گذشته بود که بجالور درآمدند - و اُمرای کبار بزمین‌بوس والا سربلندی یافتند - و حکم عاطفت شرف نفاذ یافت که اعیان اردوی مقدّس هرکدام از همراهان رکاب نصرت را بمنزل خود برده مهمانی کند - و خود زمانے بدرون حرم‌سرا توجّه فرمودند و بعد از زمانے بفر ایزدی برآمده کورنش دادند - و سوداگران اسپ را (که در اُردوی بزرگ همراه بودند(۲)) با طوائل احضار فرمودند - و ببهای دلخواه سوداگر گرفته بسیارے را بگرم‌رفتاران رکاب معلّی قسمت کردند - و حکم اقدس شد که شاهبازخان و کمال خان جالوری بهمراهی اردوی معلّی باشند - و باقی اُمرای سعادت‌منش در رکاب مقدّس بوده همعنان اقبال شتابند و چون نیمهٔ از شب گذشت بر بارهٔ باد کردار سوار دولت شده تا نیم روز شنبه در گرم‌روی گوی‌سبقت از شهسوار(۳) نظر می‌ربودند - بعد ازان در موضع پتّن‌وال(۴) توقّف گزیدند - و بفرخندگی و خجستگی (ماه جمادی‌الاولی) دران سرزمین دلگشای دیده و لختی انبساط فرموده) پیشتر روان شدند و چنان گرم رفتار بودند که تا آخر روز یکشنبه استراحت در عدم استراحت دیدند - شام دوشنبه رایات جهان‌کشای (که فروغ صبح دولت در مسجه داشت) بقصبهٔ دیسهٔ(۵) (که بیست‌کروهی پتّن گجرات است) ظلمت زدا گشت - و شاه‌علی لنگاه (که از جانب خان‌کلان حکومت آنجا داشت) لختی از نافهمیدگی لشکر بیگانه خیال‌کرده در قلعه را کشید - و چون از حقیقت حال آگاهی‌یافت بزمین‌بوس والا سعادت‌پذیر شد - رای همه ملتزمان رکاب نصرت‌اعتصام بران بود که خدیو گیتی‌ستان بپتّن شتافته یک روز دران شهر توقّف فرمایند - تا بهادران عقب‌مانده نیز خود را توانند(۶) برکاب دولت رسانید - و آن جهان مردانگی و فرزانگی دران پایه که رفتن بپتّن چه صورت دارد - بلکه بخان‌کلان و جمعے دیگر (که دران بلده اند) خبرکردن چه ضرور - مبادا بمقتضای

---

(۲) نسخهٔ [ل] بودند احضار فرمودند (۳) در [بعضی‌نسخه] شهسواران نظر (۴) نسخهٔ [ی] پتنی وال
(۵) نسخهٔ [ز] اولیه - و نسخهٔ [ی] دلیه (۶) در [چند نسخه] برکاب دولت توانند رسانید *

کهنهسالکي در نیرودستي و سبکپائيِ موکبِ معلّي سنگِ راه شود - و صیتِ رسیدنِ کوکبهٔ عالي بخلیم رسد - و خود را بیکسو کشد - و بسا سخنانِ همّتبخش بر زبانِ اقدس گذشت - و بسعي و الحاحِ مقرّبانِ بارگاهِ عزّت قرار یافت که حضرت راهِ پتن را یکسو گذاشته متوجّهِ گجرات شوند و یکي از جهانکشا رولِ کاردان رفته لشکرِ پتن را ملحق گرداند - خواجه غیاث‌الدّین علي آصف خان باین خدمت رخصت یافت - و گیتي‌خدیو بهمعنانيِ جنودِ اقبال نیم شب ازانجا متوجّهِ پیش شدند - و چاشتِ دوشنبه ساحتِ قصبهٔ مالیانه[۲] (که پنج کروهيِ پتن است) معسکرِ فیروزمندي گشت و مقارنِ آن خان‌کلان با لشکر خود و وزیرخان و شاه فخرالدّین و طیّب[۳] خان و کهنکار و دیگر اُمرا (که پیشتر از سنوحِ قضیّهٔ شورش[۴] از روی دوربیني تعین شده بودند - و چون راه مخوّف بود بواسطهٔ احتیاط در پتن توقّف داشتند) بدولتِ زمین‌بوس سربلند[۵] گشتند •

و درین منزل افواجِ قاهره بآئینِ شایسته ترتیب یافت - در قول (که محلِّ قورِ خاصه است) میرزا خان و شجاعت‌خان و سیّد محمودخانِ بارهه و صادق‌خان و طایفهٔ از بهادران قرار گرفتند و برانغار بزورِ بازوی اخلاصِ خان‌کلان و دیگر دلاورانِ کار طلب انتظام گرفت - و در جرانغار وزیرخان و طبقهٔ از دلیرانِ نامور نامزد شدند - و محمّدقلي‌خان توقبای و ترخان دیوانه و جمعي را در جای هراول اشارتِ عالي شد - و خاطرِ دوربینِ شاهنشاهي بران قرار گرفت که خود با جوقي از مخلصانِ عقیدت‌منش طرح باشند - قریبِ صد سوار (که هریکي ازان برهزاران تواند زد) ملازمِ رکابِ نصرت‌قرین شدند • • نظم •

رُمحِ هریک شهابِ جیبه‌گسل • تیغِ هریک درفشِ خاره‌گذار
همه رستم کمان و آرش تیر • همه آهو سوار و شیـــر شکار
همه در کارِ خدمتش کامل • همه در شغلِ طاعتش بیدار

آخرهای روزِ دوشنبه از قصبهٔ مالیانه نهضت فرمودند - و شگونه را (که از قراولانِ خاصه بود) حکم شد که مسارعت نموده باحمدآباد رود - و نویدِ مقدمِ نصرت‌قرین را بمتحصّنانِ امّیدوار رسانده آمادهٔ نبرد گرداند - که چون این جنودِ غیبي نزدیک شود لشکرِ احمدآباد نیز برآمده ملحق گردد و تمامِ شب و برخي از روزِ سه‌شنبه مجاهدانِ دولت در رکابِ اقبال قرین گرمِ رفتار بودند •

چون پاسي از روز گذشت بموضعِ جوتیانه (که از مُضافاتِ قصبهٔ کُرهي‌ست[۶]) رسیدند - آنجا بوضوح پیوست که جمعي از مُخالفانِ سیه‌بخت بسرکردگيِ رلولیا ملازمِ شیرخان فولادي قلعه گیری را

---

(۲) نسخهٔ [ز] بالیسانه (۳) نسخهٔ [ی] قطب خان (۴) نسخهٔ [ل] شورش افزا (۵) در [اکثر نسخه] تارک سای گشتند (۶) در [بعضي نسخه] کري - و نسخهٔ [ز] گري •

استحکام داده آمادهٔ پیکارند - و همانا این مُدبران را خیال آنست که از پتن خان‌کلان جمعی را برسرِ گوی فرستاده است - بنابران فوجه بیرون‌آمده صف‌آرائي میکند - همان‌زمان بجمعی از دلاورانِ نشکرِ منصور حکمِ مقدّس نفاذ یافت که پیشتر شتافته آن گروهِ شقاوت‌سرشت را از خوابِ غفلت بیدار گردانند - درلحظهٔ تیزدستانِ عرصهٔ اقبال جمعی کثیر را ازهم گذراندند - و طبقهٔ گریخته درونِ قلعه درآمدند - و بهادرانِ سعادت‌پیوند درمقامِ گرفتنِ قلعه بودند که راياتِ اقبال بآن نزدیک رسیده در بازارِ آن‌شهر زمانے وقفهٔ آکاهي‌فرمود - و خبرت‌گزینانِ رکابِ دولت را طلب داشته پرسیدند که اکنون (که این‌گروه قلعگي[۲] شده‌اند) صلاح‌دیدِ کار چیست - طایفهٔ مغلوبِ تهوّر (که از حساب‌داني چندان وقوفے نداشتند) بعرض رسانیدند که بتائیدِ ایزدي گشایشِ این‌قلعه فرموده قدم پیشتر باید نهاد - آن گوهرِ یکتای دانائي و کارشناسي فرمودند که گرفتنِ این‌حصارِ مختصر چه خواهد بود همگي همّتِ والا در تقدیمِ این‌تعب آنست که شور افزایانِ گجرات بدست درآیند - اگر توجّه بگرفتنِ این قلعه مصروف شود ازانجا که عالمِ قلعه‌گیري‌ست شاید کار بچند روز کشد - دریں‌صورت ظنِّ غالب آنکه غنیم صیتِ موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي شنیده خود را بگوشهٔ سلامت رساند و ظاهر آنست که قلعه از آمدشدِ افواجِ گیتي ستان (که پیهم میرسند) بے مشقّتے گشوده گردد درهمین‌اثنا بندوقے بیکے از سپاهیان (که نزدیکِ آن خدیوِ معلّی ایستاده بود) رسید - و آن را همّت یاري نکرده بیدلیها بظهور آورد - و چون ملاحظه رفت[۳] گلولهٔ بندوق ازجامه گذشته سرد شده بود - بمیامنِ مجاورتِ ذاتِ مقدّس بخیر انجامید[۴] ■ ■ بیت ■

بروزِ قضا نیزه[۵] جوشن درد ■ ز پیراهنِ بےاجل نگذرد

آخر همه را رای بران قرار گرفت که بر زبانِ اقدس گذشت - ازانجا قطعِ نظر فرموده پیشتر سبک‌خرام گشتند - و دو کروه گذشته برای آسودگي وقفهٔ استراحت فرمودند - و شبِ دیگر میرزا یوسف‌خان و قاسم‌خان و جمعے از اُمرا (که از عقب مي‌آمدند) بمشعلها دررسیدند - متحصّنانِ قلعه این را فوجِ خاصهٔ شاهنشاهي دانسته بےجنگ برآمده راهِ ادبار گرفتند - و فرمودهٔ گیتي‌خدیو بظهور پیوست - عنفوانِ سحرِ روزِ چهارشنبه بآئینے که انتظام یافته‌بود جهانگیرِ جهان‌نورد با دلے آرامیده و خاطرے شکفته و نیّتے حق‌اساس و کردارے شایسته متوجّهِ پیش شدند ■

و چون سعکوهےء احمدآباد نزولِ موکبِ اقبال شد آصف‌خان را بسرعت روانهٔ آن‌مصرِ جامع ساختند - که بتائیدِ الٰهي ظلالِ معدلت برمفارقِ ساکنانِ این‌مرز و بوم افکندیم - باید که اُمرا

---

(۲) نسخهٔ [ی] قلعه گیر (۳) در [اکثر نسخه] رفت بندوق از جامه (۴) نسخهٔ [ی] گذشت
(۵) نسخهٔ [ا ز] تیر ■

با فلِ جهانس‌گذار و همّتِ خدمت‌گزین بموکبِ همایون پیوندند - بهادرانِ اخلاص‌مند (که درین گرمروی جیبِ اقبال همعنان و چون نصرت همرکاب بوده در اکثرِ اوقات دولت حضور داشتند) بدین تفصیل اند - میرزاخان خلفِ بیرام‌خان - سیف‌خان کوکه - زین‌خان کوکه - حسین(۲) خواجه عبدالمطّلب - جگنّاتهه - رایسال - جیمل - جگمال پنوار - خواجه غیاث‌الدّین علی آصف‌خان راجه بیربر - راجه دیپ‌چند - میر(۳) غیاث‌الدّین علی نقیب‌خان - محمّد زمان - بهادرخان(۴) مانسنگهه(۵) دربارِی - سیّد خواجه - شیخ عبدالرّحیم - رامداس کچهواهه - رامچند - بهادرخان قوربیدار - سانول(۶) داس - جادون کایتهه دربارِی - سرخ بدخشی - دوار بهلا - هرداس(۷) - تارا چند خواص - لعل کلانوت •

و چون رایاتِ اقبال نزدیک بغنیم شد خود بدولت متوجّهِ جیبه‌پوشیدن و جیبه‌بخشیدن شدند - و از سوانحِ عبرت افزا آنکه جیمل پسرِ روپسی بکترِ گران پوشیده در نظرِ اقدس درآمد - آن منبعِ عاطفت را دل برو بخشوده از جیبه‌خانهٔ خاصه زرهی باو مکرمت فرمودند - و بکترِ او را بکهی نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمودند - جیمل (چون پیشِ روپسی میرود) از حقیقتِ بکتر (که برو اعتماد داشت) می پرسد - چون از حالِ آن آگاهی می‌یابد بواسطهٔ کونهیِ دریافت (از عداوتی که با خاندانِ مالدیو داشت - و از خوبیِ که(۸) بکتر را بود - و از همّتی که نداشته) کس فرستاده بکتر را طلب میکند - قاصد از بیدانشی سررشتهٔ تمیز را گم‌کرده پیغام‌گذار میشود - شهریارِ آفاق از فراخیِ حوصله قبحِ آنرا در نظر نیاورده فرمودند که ما عوضِ آن زرهِ خاصه عنایت کرده‌ایم - این سخن لطفی ندارد - روپسی از نادانیِ خود جیبهٔ خود را فرود آورده برهنه میشود - این کوهِ وقار و تمکین (که بایستی آن مدهوشِ معامله نافهمی را ادب فرمودے) از قدرشناسی سلاحی (که در برداشتند) فرود آوردند - که (هرگاه ملازمانِ ما درین نبردِ مردآزمائی خود را ببرهنگی قرار دهند) از مردی نباشد که ما مسلّح باشیم - راجه بهگونتداس (چون از بیراهه رفتنِ روپسی خبردار میشود) نصائحِ ارجمند گفته سرکه در کاسهٔ سرِ بدمستِ او می اندازد - و او را سرزنشِ عظیم کرده در مقامِ ندامت و معذرت می‌آرد - و سرِ خجلت در پیش افکنده بدرگاهِ والا می‌شتابد - و حقیقتِ بنگ‌خوردنِ روپسی را معروض داشته التماسِ مرحمت مینماید - خدیوِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] حسین خان - و نسخهٔ [ب] حسین خان کوکه - و نسخهٔ [ی] خواجه حسین (۳) در نسخهٔ [ی] این نام نیست (۴) نسخهٔ [ب] پهار خان - و نسخهٔ [ی] بهار خان (۵) مانسنگهه دربارِی - وفا - سید خوجه (۶) نسخهٔ [ز] سانوله داس (۷) در [بعضی نسخه] پترداس (۸) نسخهٔ [ا] که در بکتر او بود •

عاطفت‌منش ملتمس اورا ارتفاع قبول داده گذرانیدند - و ازانجا بآئین شایسته روانهٔ پیش شدند در اثنای راه اسپ نور بیضا در عین سواري نشست - راجه بهگونت‌داس آمده فتح گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشان فیروزمندي بظهور آمد - که نزد تجربه‌کاران هندوستان هریکدام دلیل مستقلّ نصرت‌مندي‌ست - اوّل آنکه در امثال این اوقات اسپ‌سواری صاحب اقبال نشیند - دوم وزیدن باد مراد است از عقب لشکر منصور که رو بروی غنیم دارد - سیوم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار که همراه ما میروند - عرضهٔ او پسندیده آمد - و باعث نشاط خواطر بسیارے از حاضران محفل مقدّس شد ٭

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهي بحوالیٔ احمدآباد - و لوای نصرت افراختن - و فیروزمند شدن بر محمد حسین میرزا

(اگرچه برآمد کارها و گشاد مشکلها از مکامن مشیّت ایزدي لمعهٔ ظهور میدهد) امّا دیده وران آگاه دل (که از سعادت‌پذیری ازلي و تکاپوی همّت خویش نقیب بنهان‌خانهٔ تقدیر زده اندے شناسای رموز تکوین شده‌اند) نیکو مي‌دانند که حصول مقاصد دیني و دنیوي و پرده‌گشائی مخدّرات مطالب صوري و معنوي در گرو همّت درست و اندیشهٔ راست و کردار شایسته است خصوصًا آنچه وجههٔ همّت فرمانروایان عالي‌نژاد میگردد روزگار بسا دیوار عوائق برروی آن مي‌برآرد امّا (هرگاه اقبالمندان سعادت‌پیوند بسیاری مشغله را از افزونی اسباب هوشمندي دانسته قدردان منصب والای سلطنت گردند - و مدارج احوال طبقات مردم را دریافته هریکے را بکارش داشته جهان‌آرا شوند - و آراستن نشأهٔ صورت را ترتیب عالم معني انگارند - و کار دنیا را چون ظاهر پرستان مغایر و مباین عالم معني ندانسته انتظام ظاهررا از گزیده ترین پرستشهای دادار جهان‌آفرین شناسند) هرآینه در هرچه همّت بندند کارسازان جهان ابداع آنرا بخوبترین روشها سرانجام بخشند و کارهای شگرف (که قوّت بشري بآن وفانکند - و در حوصلهٔ روزگار نگنجد) در زودترین زمانها میسّرگردد بلکه (آنچه نخواهند - و بخاطر روشن آنها راه نیابد) مُبدعان جهان ایجاد آنرا دربهترین طرزهای ظهور خلعت هستي پوشانند - و امروز این صفات والا (که سرمایهٔ دولت عُظمی‌ست) بے شایبهٔ تکلّف سخن‌گستران نکته‌طراز در ذات مقدّس شاهنشاهي افزونتر ازانست که اندازهٔ آن بعقل زمانیان درآید و از اینجاست که افزایش دولت خداداد این خدیو والا و چهره‌گشائی مقاصد این بزرگ‌کردهٔ ایزدي از حیطهٔ مختصر ادراکات امکاني بیرون‌است - اگرچه دانم (که نکوهیده‌گوهر کوته‌بین این مقدّمات

(۲) نسخهٔ [ب] بوز بیضا (۳) نسخهٔ [ب] والا نژاد ٭

...ـت را از جنسِ ستودنِ مدّاحانِ رسمي داند) لیکن مرا (چون دربن اقبالنامه خطابِ والانطرتِ ...صافي ضمیرِ دوریاب است) از رهگذرِ بداندیشي آن رمدبیني چشم غبارے پیرامونِ صفوتکدهٔ خاطرِ من نمي نشیند - دوربینِ تحقیق دوستِ تقلید دشمن [اگر در روزنامچهٔ احوالِ مقدّسِ شاهنشاهي (که بر صفحاتِ ایّام رقمزدهٔ کلکِ اهتمام است) نگاهے درست کند - و غورے ژرف نماید] داند که آنچه این نظّارگیِ انجمنِ هستي مي نویسد از دریا قطرهٔ ست - و از بیابان ذرّهٔ - خصوصًا این یورشِ عبرت بخشِ(۲) دولت افزا که طرازِ کارنامهای بزرگانِ دولت تواندشد ٭

القصّةُ بطُولها خدیوِ جهان بعزمے درست و نیّتے حق اندیش و توکّلے عظیم و همّتے عالي و نظرے بلند (با آنکه اگر اندک توجّه فرمایند سهصد چهارصد سوارِ سره بادنیٰ اشارتے درکمتر فرصتے فراهم آید) چنین راهِ دور و دراز (که قافلها بدو ماه و سه ماه قطع کنند) چندین مفاوز و محالِّ اربابِ عصیان را با معدودے از ملتزمانِ رکابِ سعادت طي فرموده در عرضِ نه روز با هنگامهٔ اوباشِ خلاف اندوز (که از بیست هزار کس افزون بود) پیوسته روزِ بهرام بیستمِ شهریور ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه پنجمِ جمادی الاولیٰ عرصهٔ پیکار را آراسته فیروزمند گشتند - و شرحِ این داستانِ بدیع بطورِ اختصار آنست که راياتِ نصرت شعاع نزدیک بغنیم رسید - و اثرے از لشکرِ گجرات ظاهر نشد بعضے از بارِیافتهای درگاه عزیمتِ شبخون را معروض داشتند - خدیوِ عالم را این رای (که صورتِ خدعه داشت) پسند نیامد ٭　　　٭ بیت ٭

شبیخون بود پیشهٔ بیدلان ٭ ازین ننگ دارند خیلِ یلان

...ـل در تائیدِ ایزدي بسته متوجّهِ نبرد شدند - حکمِ نواختنِ نقّاره و انداختنِ سورن شد ٭ بیت ٭

ز نای نبردي(۳) برآمد خروش ٭ غلِ(۴) کوس درکشور افکند جوش

...مخالفانِ تیره رای مغرورِ کثرتِ خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند - و آمدنِ شیرخانِ ...فولادي را منتظر ٭

چون موکبِ معلّی نزدیکِ دریای سابرمتّي(۵) رسید حکمِ مقدّس نفاذ یافت که فوجها بآئینے ...که ترتیب یافته از آب بگذرند - اُمرا انتظارِ لشکرِ گجرات برده در پیش شتافتن ملاحظه داشتند ...درین اثنا قریبِ سه صد سوارِ گجراتي (که از مقامِ سرکیچ(۶) برگشته بودند) نمایان شدند - آنحضرت ...ـه بندوقچیانِ خاصه مثلِ سالباهن و قادر قلي و رنجیت و چندے دیگر از موشکافانِ کم خطا ...ـارتِ عالي فرمودند که بجانبِ این تبه کارانِ مُدبر بندوق اندازند - آن طایفه گریخته بمورچلهای

...(۲) نسخهٔ [ل] حیرت بخش (۳) نسخهٔ [ا] بپروین - و نسخهٔ [ب ی] نبردش (۴) نسخهٔ [ا] ...کوس - و در [بعضے نسخه] بم کوس (۵) نسخهٔ [ل] سانبرمتي (۶) در [اکثر نسخه] سرکنج ٭

خود شگافتند - و آوازِ کرنا و صدای نقاره دران سر زمین پیچیده بود - جوقی از مخالفانِ تیره بخت را گمان آنکه شیرخان فولادي ست که مي‌آید - و برخی را یقین اینکه خان‌کلان از پتن بقصدِ کمکِ خان‌اعظم میرسد - محمّد حسین میرزا ازین غلغلهٔ هوش‌ربای سراسیمه وار خود برسمِ قراولي برآمد - سبحان قلي تُرک و چندے از بهادرانِ اخلاص‌گزین پیشترک از موکبِ مقدّس بکنارِ دریا رسیده تفحّصِ حالِ مخالف میکردند - میرزا آوازِ بلند ساخته استفسارِ حالِ این فوج نمود سبحان قلي ترک (باندیشهٔ آنکه رعب در غنیم پدیدآید - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ این‌گروه افتد) جواب داد که ای بیخبر اینک حضرتِ شاهنشاهي خود بدولت و اقبال با لشکرے گران میرسند چه ایستادهٔ - و چه میپرسي - زود رفته این جمعِ مُدبر را بیکسو راهبري نمای - [اگرچه دلش از شکوهِ پادشاهي (که پرتوےست از فرِ ایزدي) از جای رفته بود] امّا ازانجا (که گلیمِ بختِ او را سیاه بافته‌بودند) بر زبان آورد که لی[۲] برادر مي‌ترساني - و از خود میگوئي - اگر نمودهٔ واقع است ازفیلانِ پادشاهي نشانے بده - و ازفزونیِ لشکر آگاهي‌بخش - این‌چه سخن‌است که گذارش مینمائي و حال آنکه چهارده روز است که مُسرعانِ ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند - او چنین پاسخ سرا گشت که شهریارِ جهانگیر در عرضِ نه‌روز این راهِ دراز طي‌فرموده با ندویانِ جان نثار رسیده اند - آن تیره‌بخت این ماجرا شنیده و صورتِ صدقِ خبر در خیال منطبع یافته بجانبِ اردوی خود تاخت - و بتسویهٔ صفوف متوجّه گشت - و چون معلومِ رای جهان‌افروز شد (که غنیم از آمدنِ موکبِ مقدّس در خوابِ بیخبري ست) از غایتِ مردانگي و فتوّت در کارِ رزم چندان توقّف فرمودند که قراولانِ چابک دست خبرآوردند که غنیم در مقامِ جیبه[۳] پوشي و صف‌آرائي‌ست حکمِ عالي شد که فوجها از آب بگذرد - و هرچند جد گزینانِ کوشش‌منش در آوردنِ خان‌کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد - و آن‌مردان از اندیشهای دورِ رسمي عرض‌داشتند که غنیم بسیاراست تا رسیدنِ لشکرِ گجرات این طرفِ آب بودن سزاوارِ آئینِ دور بیني ست - بر زبانِ حقیقت‌گذارِ شاهنشاهي گذشت که همگي همّتِ حق‌اساس درجمیعِ مواقف خصوصاً دربن‌یورشِ اقبال بر تائیدِ ایزدي‌ست - اگر نظر براعتصامِ سلسلهٔ ظاهر بودے چنین جریده نبایستے قدم دربن راهِ دراز نهاد اکنون (که غنیم استعداد نموده متوجّهِ جنگ است) ایستادن و انتظار کشیدن چه لایق - چون ظاهربیني و اسباب شناسي برمزاجِ این بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقّف گزیده شهریارِ گیتي‌ستان را بحرف نگاه میداشتند - آن شهسوارِ میدانِ مرد[۴] آزمائي چون از ناصیهٔ

---

(۲) در [اکثرنسخه] ای بهادر (۳) نسخهٔ [ل] جلته پوشي (۴) نسخهٔ [ل] رزم آزمائی و در[چند نسخه] مردانگي و مرد آزمائي •

اعتزال این مخذولان[2] مسبّب‌نشناس حقیقتِ حال دریافت دریای جلالت جوش زد - بالهامِ اقبال دل از همراهیِ این ظاهر بینان پرداخته بهمعنانیِ تائیدِ ایزدي سمندِ جهان‌نورد را با مخصوصانِ سعادت پیوند (که در طرحِ بهمرکابیِ آن اورنگ آرای اقبال مقرّر شده بودند) دران دریای زخّار زدند •

• بیت •

دگر رهٔ بکیسّن رای آویــز کرد • سبک خیز شبــدیز را تیــز کرد

تف نعلِ اسپان زمین برفروخت • بدریا شد و چشمِ ماهيِ بسوخت

قضـــا با سرِ نیزهٔ انبــاز شد • نهنگِ بـــلا را دهن باز شد

لسپ اندا‌ختن همان بود - و پایاب شدنِ دریا همان - هم سرمایهٔ شگفتگیِ اربابِ صورت گشت و هم مقدّمهٔ شادمانیِ نصرت شد - دربن هنگام دبلغهٔ[3] قدسي را (که فرود آورده براجه دیپ‌چند سپرده بودند - که بدست داشته همراه باشد) طلب فرمودند - او بنظرِ اقدس آورد - پیش‌بیني دبلغه را در تیزآمدنها در راه انداخته بود - بر زبانِ مقدّس گذشت که شگونِ ما خوب شد و پیشگاهِ[4] ما گشادگي پذیرفت - و نویدِ فیروزمندي رسانید - و مقارنِ این یکی از بهادرانِ تیزدست سرِ یکی از مخالفان را بنظرِ اقدس درآورد - و آن نیز مؤیّدِ آن فالِ فتح‌پیرای شد - و شاهنشاهِ جهان با این گروهِ عقیدت‌مند پیشتر نهضت فرمود - اُمرای عظام از دیدِ این‌حال سررشتهٔ حساب‌داني را گسیخته ناگزیر در گذشتنِ دریا شروع کردند •

میرزا از بخت برگشتگي بجنگِ ولي‌نعمت و پادشاهِ وقت برآمد - ولي‌خان پسرِ جهجهارخان حبشي را (که معدلتِ شاهنشاهي در یورشِ اوّلِ گجرات او را بیاسا رسانیده‌بود) سردارِ فوجِ دستِ‌راستِ خویش گردانید - و جمعي‌فراوان از حبشي و گجراتي را همراهِ آن سیه‌بخت ساخت - و محمّدخان پسرِ شیرخان فولادي را با طایفهٔ انبوه از افغانان بدستِ چپ مقرّر کرد و شاه میرزا و بسیارے از بدخشي و ماوراءالنّهري را (که مغز و استخوانِ آن ناعاقبت‌بینان از هوایم نمکي پرورش یافته‌بود) با خود همراه گرفته بعرصه‌گاهِ محاربت روی‌آورد - و بسعيِ ناگوارِ خویش در استیصالِ خود کمرِ همّت بست - و پیکار با خدیوِ صورت و معني پیش‌گرفت - خدیوِ اقبال بیکی کوهی دریا بربلندي برآمده نظّارهٔ علاماتِ فتح و نصرت میفرمودند که آصف‌خان آمده سعادتِ زمین‌بوس دریافت - و بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید که میرزا کوکه از قربِ وصولِ رایاتِ اقبال خبرے نداشت - و هرگاه که مژدهٔ مقدمِ شاهنشاهي میرسید آنرا از لطائفُ الحیلِ میر ابوتراب

---

(۲) نسخهٔ [ی] نبود جویان مسبب نشناس - و در [بعضی نسخه] مشیت نشناس (۳) دبلغهٔ بضمِ دال و بای ابجد و سکونِ لام و فتحِ غین معجمه خود که بر سر نهند (۴) نسخهٔ [ل] بنگاهِ ما و

و سایر دولتخواهان آن مرز و بوم میدانست - بعد از قسم بسیار خاطر نشان او شد - لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن است - و هنوز سرگذشت خود را تمام بعرض نرسانیده بود - و عساکر نصرت‌قرین پادشاهي نرسیده که فوجهای غنیم از میان درختان پیدا شدند - آنحضرت بدستیاری توسّل ایزدي عزیمت نبرد را نطاق همّت بسته پیشتر روان شدند ٭ ٭ مثنوي ٭

شهنشاه سرگرم کین برنشست ٭ چو آتش که از باد گردد بلند
زره در بر خسرو کامگار ٭ ز دریا برانگیخته چشمه سار
یلان گرم کین غرق جوشن همه ٭ نهان همچو(۲) آتش در آهن همه
بهرسوی رخشنده زرّین علم ٭ شب فتنه را شمع راه عدم
هزبران بجولان عنان در عنان ٭ بدلدوزی هم سنان در سنان
دلیران پلارک زنان صف شکاف ٭ زمین را بجنبش(۳) درآورد ناف

محمّد قلي‌خان توقبای و ترخان دیوانه و چندے از بهادران تیزدست (که تیراندازان قول و بمنزلهٔ هراول بودند) پیشترک شتافته بعد از اندک مبارزت عنان‌تاب گشتند - آن کوه تمکین و وقار راجه بهگونت‌داس را مخاطب ساخته بجمیع ملتزمان رکاب نصرت‌اعتصام فرمودند که اگرچه غنیم بظاهر بسیار است - امّا عنایت ایزد کارساز دربارهٔ این نیازمند درگاه الٰهي زیاده از آنست که در احاطهٔ اَوهام بشري درآید - طریق همراهان آنست که خود را (معتصم بحبل متین عاطفت ربّاني ساخته - و شوائب تذبذب و تزلزل در خواطر راه نداده - یکدل و یک‌روی و یک راه شده پراگندگی ظاهر از خود برکران داشته) باین فوج خون‌گرفته (که بیرقهای سرخ دارد) همرکاب نصرت بیکبار رسانند - که چنان معلوم شده که محمّد حسین میرزا نشان فوج خود را بیرقهای سرخ ساخته است - و باید که هیچکدام ازین دلوران تیزدست عرصهٔ حضور را جوشش مردانگي از مسلک هنجار و کارداني برنیاورد - و چون کار این زیاده سر متهوّر ساخته گردد خاکساران بخت برگشتهٔ دیگر را بآساني خواهیم برداشت - و بسا سخنان خرد پسند دل بخش شجاعت افزا فرموده با هریکے از مخلصان سعادتمند لشکرے ازجنود تائید ایزدي مجدّداً همراه گردانیدند ٭ ٭ مثنوي ٭

یکے کارگه ساخت از هوش مغز ٭ ز دیبای دانش بگفتار نغز
ز جان پود کرد و ز فرهنگ تار ٭ زاندیشه رنگ و ز معني نگار

محمّد حسین میرزا با طایفهٔ از خون‌گرفتهای ادبارمند از کمال نخوتے که داشت از فوجهای خود

---

(۲) در [چند نسخه] همچو آهن در آتش (۳) در [اکثر نسخه] به پیچش ٭

جیبا شده تیزتر می‌آمد - شاه قلي‌خان محرم و حسین‌خان بموقفِ عرضِ شاهنشاهي رسانیدند که وقتِ تاختن است - تا این مغرورِ بے‌ادب سزای خود یابد - آن کاردانِ دقائقِ رزم و بزم را برزبان گذشت که خردِ پا برجای دوربینِ معامله دان همواره واعظ و نگاهبان و کارفرمای آگهي‌راه است - و امروز عیارِ آن‌گوهرِ بے‌بها گرفته‌میشود - هنوز پلّه دور است - و ما بظاهر بسیار کمیم مبادا از راهِ دور تاختن و آویزش‌کردن در جمعیّتِ مبارزان پراگندگي پدیدآید - هم کارِ شایسته صورت نه بندد - و هم جوهرِ مردانگیِ این‌گروهِ عقیدت‌مند بظهور نیاید - و هم مسلکِ احتیاط از دست رود - و ازآنجا (که تمثیلاتِ حسّي معاونِ تعلیمِ ظاهربینان است) برزبانِ اقدس گذشت که اگر دست فراهم‌آرده مُشت بسته کارفرمایند هرآینه بهتر باشد ازانکه با پنجهٔ دستِ گشاده کارگرآیند - این‌مقدّماتِ عقل‌افزا فرموده ازروی دانستگي و آهستگي و پُردلي و مردانگي خرامان خرامان مي‌شتافتند - و نظّارگیانِ بساطِ عزّت هم مدارجِ خرد مي‌آموختند - و هم مراتبِ دلیري پذیرفته ازیکدل هزاردل میشدند - هم اخلاص را پایه فراتر میشد - و هم معامله داني رواج و رونق مي‌یافت - هم خداشناسي بتقدیم میرسید - و هم خُلقِ ذاتي بظهور مي‌آمد - تا آنکه فوجهای پادشاهي نیز نزدیک پیوست - امّا آن نسق و نظام نمانده بود - جمعي از بیدلانِ برانغار باندک گرمیِ محاربه عنان‌گردانیدند - و دریں‌هنگام (که مخالف نزدیک شد - و آن پهلوانِ شیرشکار عزمِ تاختن داشت) هاپا[۲] چارن را نیز برزبان گذشت که وقتِ تاختن است - گفتن همان بود و تاختن همان - آن گیتي خدیو با آن فدائیانِ کارطلب تیغها آخته تاختند - و غلغلهٔ الله اکبر و زمزمهٔ سورنِ[۳] یا معین زمان و زمین را فروگرفت ॰　　॰ نظم ॰

سرِ تیغ چون خون‌فشان میغ شد ॰ دلِ میغ بر تابشِ[۴] تیغ شد
بپرّید هوشِ زمانه ز جوش ॰ بدرّید گوشِ سپهر از خروش

مهابتِ فرِ ایزدي (که عرصهٔ نبرد را فروگرفته‌بود) نگذاشت که چپقلشِ عظیم شود - یک دو شمشیر هریکه‌بکاربرد و بدل نشده که مردمِ دستِ راستِ شاهنشاهي گمراهانِ پیش‌دستِ خود را برداشته بردند - و محمّد حسین میرزا (مردمِ جانبِ چپِ خدیوِ جهان را برداشته - و بگمانِ آنکه میدان بدستِ اوست قدرے راه رفته) ایستاد - و از فوجهای خود گردے ندید - چه مقارنِ این‌حال دلیرانِ نبرد دوستِ برانغار و جرانغار و طایفهٔ از بهادرانِ قول رسیده دادِ دلاوري دادند ॰

و از تائیداتِ ایزدي (که همواره قرینِ این‌دولتِ ابد پیوند است - و دریں‌هنگام جلوهٔ خاص

(۲) در [بعضے نسخه] هابا - و در [بعضے] جارن (۳) نسخهٔ [ل] شور یا معین (۴) نسخهٔ [ز] تابش - و نسخهٔ [ل] آتش ॰

گرو) آن بود که کهک[۲] بانها (که از ادوات آتش‌بازي ست) بصوب لشکر اقبال مي‌آمد و بنگاهبانیء حارسان قضا و قدر مجاهدان دولت را آسیبی نمیرسید - یکی ازانها در زقّوم زارے بپیچید چنان شور انداخت که نهلی از فیلان نامور را (که فوج‌آرای غنیم بود) سراسیمه گردانید و از بوهم خوردگیء او تفرقهٔ عظیم درجمعیّت آن بدنهادان شورش‌طلب پدید آمد • و این نیز ضمیمهٔ تائید مبارزان اقبال گشت - و قدرے راه رفته خسرو آفاق عنان شبدیز کشیده داشت تا سررشتهٔ حساب‌دانی استحکام پذیرد - غریب معامله روی داد - فوج قول هنوز نرسیده - و فوجهای دیگر با مبارزان طرح لشکر غنیم را برداشته بردند - شهریار معرکه شکار تنها دران میدان نبرد ایستاده مبارز طلب میکرد - وغیر از تاراچند و عالم خان[۳] از گروه خواص کسے دیگر در ملازمت اقدس نی همانا که ایزد جهان‌آرا حمایت خویش را خاطرنشان همگنان فرموده سررشتهٔ عقل مخلصان دوراندیش میگسلانید - و الّا بایستی که چندیی از بهادران اخلاص‌مند پاس حضور اقدس داشته همراهیء انحضرت را از اجلّ عبادات الٰهي و اهمّ مهمّات پادشاهي مي‌شمردند - و درین هنگام تنهائي (حاشا تنهائي چون گویم - که جنود تائید و عساکر اقبال از یمین و یسار جولان میدادند) وا نمودند که محمّد حسین میرزا با طایفهٔ از ناحق‌شناسان دران دشت سراسیمه وار در زد و خورد است مانسنگهه درباري بحضور اقدس با غنیم درمنظر شاهنشاهي کارزار نموده غالب آمد - و راگهوداس کچهواهه (که سلاح با خود نداشت) در نظر گیتي‌خدیو جان‌نثاري کرده بخلوتکدهٔ بقا شتافت و محمّد رضا (که از چیلهای اخلاص‌مند کم‌سخن بسیارکردار خدمت‌نفروش بود) نیز در برابر خدیو جهان داد مردانگي داده زخمي از اسپ افتاد - وکرن نبیرهٔ مالدیو نیز در دیدبانیء آن دوربین جلادت نمود • • بیت •

چنان جنگ برجنگیان تیز شد • که دست و گریبان هم‌آویز شد

همه خون وخوی باهم آمیختند • ز دندان بزخم آتش انگیختند

اگرچه درین روز جمیع ملتزمان رکاب نصرت اعتصام کارنامها بظهور آوردند امّا این چند کس با آنکه از سربرآرای دولت آگاهي نداشتند در آمرای پادشاهي جوهر مردانگي و عقیدتمندي را ظاهر گردانیدند •

در اثنای شورش زد و خورد یکی از سیه روزان شوره بخت متوجّه آن خداوند جهان شده شمشیر برسر[۴] اسپ انداخت - اسپ در چراغ‌پائي بود که آن شهسوار عرصهٔ اقبال بدست چپ

---

(۲) نسخهٔ [ل] کنک بانها (۳) در [چند نسخه] خان بلاول (۴) نسخهٔ [ب] بر بینیء اسپ و نسخهٔ [ی] بر اسپ •

زینِ اسپ را گرفته بار داشتند - و از روی چستي و چابکدستي برچهه را (که بدستِ راستِ
حضرت بود) چنان حوالهٔ آن مُدبر فرمودند که بضربِ دستِ قدرت از سلاحِ او گذشته فرو نشست
ـه نیروی تائیدِ ایزدي در مقامِ کشیدن بودند که دیگربار کار فرمایند سنینِ آن شکست
و سراسیمه روی بگریز نهاده بود که سیه‌بختي دیگر آمده شمشیر بر رانِ مقدّسِ شاهنشاهي
داخت - نگاهبانِ حقیقي از آسیبِ آن حِراست فرمود - و از دورباشِ قهرِ الٰهي (۲) راهِ ادبار پیش گرفت
ن سه سعادت اندکے راه رفته بود که بخت برگشتهٔ خیره چشمے دیگر آمده نیزه بجانبِ
پیشوای صورت و معني حواله کرد - چیله گوجر بزخمِ برچهه او را مقهور ساخت - خدیوِ جهان
مزونِ شجاعت و فراخیِ حوصله میدان‌آرای بود - و در میانِ چندین ازدحامِ بدگوهرانِ متهوّر
رنامهٔ (که طرازِ کارنامهای باستاني تواند شد) بظهور آورد ٭　　٭ نظم ٭

یلِ اژدها کُش بگرز و به تیر ٭ سوارِ هژبر افکن و گُرد گیــر
فشــاندهٔ خنجــرِ سر فشان ٭ نشــانندهٔ خونِ گردن کشــان
گہ ریخت خون و گہ انگیخت گرد ٭ گہے خست پیل و گہے کُشت مرد

زین هنگام قولِ پادشاهي بهزاران (۳) خاطرِ دردمند نزدیک شد - چه سرخ بدخشي از بدذاتي
بیخردي زخمي پیشِ این فوج آمده خبرهای ناخوش از جانبِ آن سرمایهٔ نظامِ عالم رسانده بود
چون نظرِ شهریارِ شیر دل برین فوج افتاد از وفورِ دوراندیشي و رزم‌آرائي متوجّهِ قول شده آواز برآوردند
بهادرانِ خود را زودتر رسانده کارِ این بےسعادتان بانجام رسانید - شجاعت خان و چندے
سعادتمندان آوازِ آن پیشوای ظاهر و باطن دریافته عنان‌ریز متوجّهِ دفعِ آن تیره بختان
ـدند - و محمّد حسین میرزا و جمعے را (که دران (۴) عرصه گاهِ بےآزرمي میگشتند) یکبارگي
رداشتند - و پیشتر ازین بعضے از کارطلبانِ قول (چون سیّد محمود خانِ بارهه - و رای رایسنگهه
فرحت خان - و جمعے) بےتاب ازین فوج جدا شده نبرد آزمای شده بودند - و بمحضِ سطوتِ
ـمّت و علوِّ اقبالِ شاهنشاهي نسائمِ فیروزمندي وزید - و شقائقِ بهروزي شگفت - و چنین
ـحِ بزرگ (که عنوانِ فتوحاتِ جهانگشائي تواند شد) بظهور آمد - خدیوِ گیتي‌ستان مراسمِ
پاسِ ایزدي بدل و زبان و جوارح بتقدیم رسانده آهسته‌آهسته بصوبِ احمدآباد عنانِ اقبال تافتند
م تحقیقِ مبارزانِ اقبال‌مند و هم استکشافِ سببِ دیررسیدنِ میرزا کوکه و لشکرِ گجرات میفرمودند
لعل کلانوت بعرض رسانید که سیف‌خان کوکلتاش جانفشاني کرده مسافرِ ملکِ تقدّس شد
معدنِ مهرباني و منبعِ قدرداني را ازین سانحهٔ اندوه افزا توزّعِ خاطر دست داد - و بفروغِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] قهر الٰهي (۳) نسخهٔ [ز] بهزبران (۴) نسخهٔ [ز] دران عرصه گاه بےآزار مي‌گشتند ٭

درین‌هنگام (که خدیو عالم را از گذشتن این‌چنین مخلص صمیمي و دیر رسیدن میرزا کوکه انفصام ضمیر مقدّس بود) مبشّران بارگاه تقدّس برای پاس(۲) خاطر همیشه‌بهار شاهنشاهي مژده برانگیختند - و خبر رسانان سعادت‌پیوند بموقف عرض رسانیدند که محمّدحسین‌میرزا بدست اولیای دولت دستگیر شد - برزبان اقدس رفت که اگر خرد دوربین تجویزکردے خون اینچنین ناحق‌شناس خوردیمے - و در سانحهٔ کوکه باین رنگ تسلّي‌پذیر شدیمے - امّا چه توان کرد که عاطفت فطري و رافت ذاتي(۳) درگسستن علاقهٔ نفس شریر او وامي‌ایستد - مقارن این‌حال آن کافرنعمت خود(۴) شناس حق‌مدان را بحضور اقدس آوردند - زخمے برروی داشت - دران هنگام (که این مُدبر از فرشکوه شاهنشاهي و هجوم‌آوردن بهادران قول زخمي شده راه گریز پیش‌گرفت) پای اسپش بخاربست زقّوم رسیده برزمین مذلّت مي‌افتد - گداعلي از یکّهای پادشاهي خود را رسانیده میگوید که بیا ترا ازین‌معرکه برآرم - او تن درمي‌دهد - و او را پیش اسپ خود سوارکرده متوجّه بساط حضور میگردد - و یکے از ملازمان خان‌کلان در هنگام سوار ساختن همراه میشود - چون بحضور والا آوردند هردو بتلاش جلدوی خدمت گرفتن میرزا را نسبت بخود میکردند - ایستادهای بساط قُدس ازو استکشاف نمودند - آن شوریده بخت (چون از خواب(۵) غفلت بیخردي برخاسته بود) حرف راست برزبان او گذشت که مرا نمک پادشاه دین ودنیا گرفت - آن‌خدیو مردمي چون این‌شوریدهٔ شوربخت را بدان‌حال مي‌بیند دریای عاطفت بجوش مي‌آید - و حکم مقدّس صادر میشود که دستهای اورا از پس گشاده از پیش بندند - و به مانسنگهه درباري سپارند - و هم درین‌اثنا شاه مدد را (که کوکهٔ میرزا بود - و دربیدولتي همسر(۶) او) بحضور اقدس آوردند - آنحضرت برچهرهٔ (که به نیروی بازوی تائید ایزدي در دست داشتند) باو حواله فرمودند - همان زمان بقعر نیستي فرو شد - و مذکور بارگاه حضور گشت که درکارنامهٔ سرنال بهویت برادر راجه بهگونت داس از دست او جام فنا درکشیده بود *

و از بدائع عواطف شاهنشاهي (که درینولا بظهور آمد) آنست که شهریار دادگر ایستاده محمدت و شکر الٰهي بجای مي‌آوردند - درین اثنا بقدر شورے شد - چون تفحّص نمودند بظهور پیوست که محمّدحسین‌میرزا از مانسنگهه درباری آب مي‌طلبید - فرحت‌خان چیله برین آگاهي یافته بدو دست خویش برسر او میزند * و شورش مینماید که در کدام آئین رواست که با چنین نادولتخواهي و شورانگیزي آب داده شود - آن سرچشمهٔ احسان و مهرباني از شنیدن

---

(۲) در [اکثرنسخه] پاداش (۳) در [چندنسخه] مقتضبي (۴) نسخهٔ [ل] حق نشناس (۵) نسخهٔ [ز] خواب بیخردي - و نسخهٔ [اب] بیخبري (۶) نسخهٔ [ب] همیشه همراه او بود *

این سرگذشت بفرحت‌خان اعتراض فرمودند - و آبِ خاصه طلب‌داشته سیرابِ عنایتش ساختند ابرِ مرحمت بارید - برقِ مهربانی اشتعال گرفت - حوصله را روز بازار نمود - قدردانی را آرایش پدیدآمد - جرم‌بخشی و مجرم‌نوازی را رتبه بلند گشت - جوهرِ والای فطرت درخشید - گوهرِ یکتای فتوت انجلا یافت - نقدِ اهلیّت را عیار گرفته آمد - معرکهٔ مردانگی را داد داده شد - امثالِ این امور در نظرِ ظاهربینِ پابستگانِ سلسلهٔ تعلّق غرابت‌بخش است - امّا دوربینِ معنی‌پرست (که اندکے برشرحِ شمائلِ بزرگیِ این مجموعهٔ کمالاتِ انفسی و آفاقی اطّلاع یافته باشد) از شنید و دیدِ این جلائلِ نعوت استبعاد نکند - بلکه آنرا سجیّهٔ ذاتیّه و عادتِ مالوفهٔ آن بزرگ‌نهاد شناسد ❋

و (چون بتائیدِ روز افزونِ الٰهی چنین نامهٔ حیرت‌افزا بظهور آمد - و میرزا کوکه و لشکرِ گجرات نرسید - و بیشترے از روز گذشت) آنحضرت ازانجا (که توقّف فرموده بودند) پیشتر روان شدند - و محمّد حسین‌میرزا را برای رایسنگهه سپردند که برفیل انداخته بشهرآورد - دریں‌هنگام (که اکثرے از بهادران تردّد و قطره نموده در مقامِ استراحت شده بگوشهٔ شتافتند - و قریبِ صدکس ملازمِ رکابِ فیروزی‌بخش بودند) ناگاه فوجے سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج‌هزار کس - اربابِ خبرت در مقامِ قیاس و تخمین شدند - جمعے گمان بردند که میرزا کوکه و لشکرِ گجرات باشد و برخے خیال کردند که شاه میرزا ست - آن خود در مبادیِ پیکار راهِ گریز پیش گرفته بجانبِ محمودآباد شتافته بود - بعد از زمانے بتشخیصِ خسروانی محقّق گشت که اختیارالملک ادبارمند می‌آید - برنامیهٔ احوالِ بیشترے از مردم که در رکابِ نصرت بودند (چه از رهگذرِ فرطِ خیرخواهیِ شاهنشاهی که کسِ کم در رکابِ دولت حاضراست - و چه از بیدلیِ طبقهٔ دیگر) غبارِ اضطراب نشست - و شهریارِ صف شکنِ لشکرشکار چون شیرِ نرِ(۲) مست (که در جوشِ جوانی آغازِ غرّش و مستی میدماید) شوق و نشاطِ غریب ظاهر فرمود - و همّت در دلدهی و ثباتِ خاطرِ اصحابِ حضور پیشتر(۳) از دفعِ مخالف بست ❋ ❋ بیت ❋

یکے تن که با او بود کردگار ❋ نباید که اندیشد از صد هزار

چوسرسبزیش‌داد یزدانِ پاک ❋ دگر از سپاهیِ دشمن چه باک

و بنفسِ اقدس آمادهٔ پیکار گشته برخنگِ جهان‌نورد سوار شدند - و در همّت‌بخشی و شجاعت افزائی سخنانِ بلند بر زبانِ اقدس گذراندند - وحکمِ معلّی بر نواختنِ نقّاره و کرنا شرفِ ارتفاع یافت نقّارچی را دهشت چنان گرفته بود که نه گوشِ او حکمِ مقدّس می‌شنید - و نه در مقامِ کارِ خود می‌درآمد - تا بتهدیدِ برچهه بهوش آمده بنیادِ نواختنِ کوسِ اقبال کرد - و شجاعت‌خان

(۲) نسخهٔ [اب] شیرمست - و نسخهٔ [زی] شیرسرمست (۳) نسخهٔ [ل] بیشتر در دفعِ مخالف ❋

راجه بهگونت داس و چندے از بهادرانِ اخلاص‌گزینِ تیزدست قدرے پیشترک شده شروع در تیراندازي نمودند - و بر زبانِ حقیقت ترجمان گذشت که به‌جلوي مکنید - و منتظرِ فتوح غیبي باشید - که عنقریب سرِ او را خواهند آورد - و درین شور و شغب بسعيِ راجه بهگونت داس و راي رایسنگهه بفرمودند تا محمّد حسین میرزا را (که سرمایهٔ شورش و فساد بود) از هم گذرانند کسی را (که ایزدِ توانا خواهد که بکتمِ عدم فرو برد) عاطفت و مهربانیِ شاهنشاهي چه سود کند لیکن یگانهٔ آفرینش را (که متکفّلِ مقاصدِ او رافتِ الٰهي ست) همین سزد که منبعِ لطف و معدنِ عاطفت باشد - آن فوج که بشکوه مي‌نمود هرچند نزدیکتر شد پراگنده ترگشت - و اختیارالملک جدا شده با معدودے در سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطهٔ هلاکت بساحلِ نجات کشد از صدمهٔ خار بستِ زقّوم از خانهٔ زین برروی زمین افتاد - سُهراب ترکمان (که از یکّهای پادشاهي بود) از دور قصد کرده از عقبِ او میرفت - درین پالغز رسیده دوشِ او را از بارِ سر سبک ساخت درین هنگام اقسامِ اضطراب بے دلانه کرد - و نامردانه فرو شد •

و تفصیلِ حالِ این بیدولت آنست که با بسیارے از بخت برگشتها در محاصرهٔ احمدآباد اهتمام داشت - و خرسنگِ راهِ میرزا کوکه و قطب‌الدّین خان و جمعے دیگر بود - گرفتاریِ میرزا محمّد حسین و نصرتِ اولیای دولت را شنیده ازروی اضطراب گریزان میرفت - کور باطنان را کو چشمِ بینش‌پذیر و کجا دلِ دانش سگال که صلاحِ کارِ خود بینند - و سرانجامِ پیکار نمایند - آن سیه بختِ تبه[۲] روزگار خود با دویست کس از دستِ راستِ موکبِ مقدّسِ پادشاهي سراسیمه‌گذشت - و فوجِ کلانِ او با فیلانِ آراسته از دستِ چپِ آنحضرت غبارِ ادبار بر سرِ خود بیخته بخاکدانِ خسران گم شد و بتائیدِ ایزدي بخوبترین وجه صورتِ فتح در آئینهٔ مراد جلوه‌گر آمد - کارِ چندین هزار ساله در نه روز ترتیب یافت - چه روزِ اوّلِ عزیمت از دارالخلافه اکثر در وداعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال سپري شده بود - و این روزِ نصرت را (که از مبادیِ آن نزولِ اقبال فرمودند) حساب نتوان کرد از آنچه در معرکهٔ دارو گیر و هنگامهٔ زد و خورد از مخالفانِ تیره رای قالب تهي کرده بودند تا[۳] هزار و دویست کس بشمار درآمده - و آنچه زخمین برآمده در مزارع و مراتعِ حواشي و حوالیِ معرکه خاکِ زوایای فنا گشتند از پانصد کس متجاوز بودند - و آنها (که زخمین بیرون شتافته بتکاپوی سخت نیم جانے بدر بردند) نیز همین قدر تواند بود - زمانه بزبانِ حال تهنیت‌گو آمده باین مضمونِ طنطنهٔ اقبال و ترانهٔ نشاط ترنّم داشت •

• شعر •

مخالفانِ ترا یک بیک بدولتِ تو • زمانه در فتنِ آخرالزّمان انداخت

(۲) نسخهٔ [ا] تیره روزگار - و نسخهٔ [ل] تبه کار (۳) نسخهٔ [ل] تا دو هزار و دویست کس •

یکی بمرد و یکی را فلک بخنجر کین ⁕ گلو برید و یکی را زخان و مان انداخت

و همانا که این نظم بدیع مترجم احوال خسران اساس این برادران بدگوهر فتنه جوی بود - ابراهیم حسین میرزا در بند سعید خان بگو نیستی فرو رفت - و محمد حسین میرزا در نبردگاه اقبال بر نطع بساط قهرمان شاهنشاهی طعمهٔ تیغ خون آشام گردید - و شاه میرزا خاک بےناموسی بر فرق خود ریخته بیابان‌نورد مرحلهٔ آوارگی شد - و همگی بهادران نصرت قرین از جمیع افواج فیروزی‌مند قریب صد کس شربت گوارای(۲) شهادت کشیده باشند - سرآمد آن جان‌نثاران(۳) حقیقت گزین سیف خان کوکه بود - و سهراب خاله زادهٔ صادق خان و راگهوداس و تمرعلی(۴) جلایر نیز نقد حیات بخازن(۵) اجل سپردند ⁕

و (چون خاطر اقدس از سانحهٔ عبرت افزای اختیارالملک وا پرداخته توجه پیش داشت) قدرے از روز مانده بود که باز فوجے آراسته پدید آمد - دلاوران نصرت اعتضاد متوجه پیش شدند و نزدیک بود که بےمحابا با یکدیگر در آویزند - شیخ محمد غزنوی پیشتر رسیده آمد - و معلوم شد که میرزا کوکه است - خواطر اولیای دولت یکبارگی بمسرّت گرائید - و حضرت شاهنشاهی از آمدن میرزا انبساط فرموده انواع تفقّدات بظهور آوردند - و چنانچه پدران شفقت‌منش بفرزندان اخلاص‌مند خود پیش آیند میرزای سعادت(۶) پیوند را در کنار عاطفت گرفته کامیاب مهربانی ساختند - قطب‌الدین خان و سایر اُمرای گجرات بزمین‌بوس والا سربلندی یافتند - و این گروه شکر جان‌بخشی چگونه(۷) ادا توانند کرد لوازم نیازمندی بتقدیم رسانده بسجدات مخلصانه روشن پیشانی شدند - درین اثنا سهراب مذکور سر آن سرگشته را آورده مورد استحسان اولیای دولت شد - و آنحضرت جبهه‌سای سجدهٔ سپاس ایزدی گشتند - آنچه برزبان اقدس گذشته بود جلوه نمای مظاهر فعلی شد و بجهت عبرت عوام و خبرت خواص پرتو اشارت تافت که منارے از سر باغیان مرتفع گردانند و آخرهای روز فیروزی آنحضرت بدولت و اقبال در احمدآباد نزول اجلال فرمودند - و منازل سلاطین گجرات از برکات قدوم شاهنشاهی رفعت‌پذیر گشت - و فتح‌نامها باطراف ممالک طُغرای اصدار یافت - و مُسرعان بهر ناحیتے مسرّت رسان جهانیان شدند - مظفّر خان و اُمرای صوبهٔ مالوه و راجه مانسنگهه را مناشیر توقّف صادر شد که (چون صورت فتح بخوبترین وجه بر صفحهٔ اقبال

---

(۲) نسخهٔ [ا] خوشگوار (۳) نسخهٔ [ب] جان‌فشان - و نسخهٔ [ل] جانبازان (۴) نسخهٔ [ل] میرعلی جلایر (۵) در [اکثر نسخه] بخازن ستودهٔ نامی میپردند - و در [بعضی نسخه] بخازن اجل ستودهٔ نامی میپردند (۶) نسخهٔ [ب] سعادت منش را (۷) نسخهٔ [ب] چگونه توانند کرد - و نسخهٔ [ل] چگونه توانند ادا کرد ⁕

نشین بست - و عزیمت مراجعت مصمّم گشت) در دارالخلافه شرف ملازمت خواهند دریافت و اورنگ نشین اقبال دران منازل دلگشا در بر آوردن پایهای مخلصان جان‌نثار و خدمت پذیری بندگان عقیدت‌مند پرداخته دست نوال برگشادند - و بعطایای گرانمایهٔ خسرواني هریک را عزّ اختصاص بخشیدند - و طوائف انام از خرد و بزرگ بنوازش پادشاهي کامیاب گشتند - میرزا کوکه نسبت ببعضی از ارباب عمائم و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت - که باین فتنه اندوزان همراز بودند - چون در نمیزگاه خسرواني بےتصنّعي و بےتصرّفي آنها معلوم شد مشمول عواطف پادشاهي گشتند - ازانجمله از شیخ وجیه‌الدّین (که بعلم معقول و منقول متّصف بود - و بآداب قناعت و عزلت و اصلاح نفس اشتغال داشت) چنان ظاهر ساخت که اموال حرام‌خواران از خانهٔ این مرد برآمد - حضرت از شیخ پرسیدند که شما را باامثال این امور چه مناسبت - مولوي بعرض رسانید که آشنائیها و شرم رو سبب آن شد که خانهٔ از خانهای خود را بآنها داده بودم چون آثار راستي از حال او ظاهر بود از شدائد روزگار ایمني یافت - و همچنین فرزندان میرغیاث‌الدّین قادري را آوردند - که اموال اختیارالملک در خانهٔ ایشان بود - ایشان نیز بدور بیني و غریب پرورئ خدیو عالم نجات یافتند - و درهمین ایّام شیخ مظفّر خویش شیخ عبدالنّبي را (که صدر گجرات بود) حاضر ساخت - پیشتر ازین (بواسطهٔ آنکه از آز و آرزو رشوتها از مردم گرفتی) میرزا او را کف پای زده بود - چون بنظر اقدس درآوردند در ظلّ فتوّت‌آباد شاهنشاهي درآمده سالم ماند و همچنین جمعی کثیر از مخالفان دولت را زخمین بنظر درآوردند - و از وفور مهربانئ خدیو جهان نجات یافتند - و بعد ازان بخانهای اعتماد خان گجراتي شرف ورود ارزاني داشته در انتظام روابط آن ملک آئینهای جهان‌آرای قرار دادند - و ستم رسیدهای روزگار را بمیامن داد و دهش تازه بهارات شد - و شکست و ریخت حوادث تلافي و تدارک یافت - و خراب‌آباد عالم نضارت و طراوت نو پذیرفت ٭

و درین ایّام (که منازل اعتماد خان محلّ نزول قدسي بود) شجاعت خان از گزاف جبلّي پا از اندازهٔ اعتدال بیرون نهاده هرزه درآئي بنیاد کرد - و نسبت بمنعم خان خانخانان حرفهای ناشایسته برزبان راند - هم ادب مجلس معلّی مرعي نداشت - و هم مراعات نورهٔ این دولت ابد قرین را (که حافظ حدود و مرتّب مراتب است) فروگذاشت - (هرکه با بزرگتری از خود و آنکه سپه سالار دولت قاهره با ادب زیست نکند) بزم آرای سلطنت (هم بجهت مکافات کردار نکوهیدهٔ او - و هم بملاحظهٔ تربیت و هدایت - و هم بمحافظت عزّت برکشیدهٔ خویش)

---

(۲) نسخهٔ [ل] نشست (۳) در [چند نسخه] فنا - یعني فنا درطلب معبود ٭

سرزنشِ زباني (كه اصالت‌منشان را زخمش كاري‌تر از شمشيرِ آبدار است) فرمايد - لاجرم او را ادبِ شايسته فرموده همراهِ قاسم‌علي خان كردند - كه از بارگاهِ حضور رانده پيشِ خانخانان برد تا بهرچه اورا سزاوار داند از لطف و قهر و عفو و انتقام در عمل‌آورد - و الحق اين تنبيه و تاديبِ او تنها نبود بلكه درسِ ادب برجمهورِ سادهٔ لوحانِ درگاه فرمودند - و درهمان‌هنگام قطب‌الدين‌خان و نورنگ‌خان و جمعي را بصوبِ بروچ (كه شاه ميرزا بآنجانب گريخته بود) فرستادند - كه آن آوارهٔ تيهِ ادباررا دستگير كرده سزاى اورا دركنارِ او نهند - و راجه بهگونت‌داس و شاه‌قلي‌خان محرم و لشكرخان و جمعي كثير از ملازمانِ عتبهٔ دولت را رخصت كردند كه از راهِ ايدر بولايتِ رانا درآمده جميعِ گردن‌كشانِ آنحدود را ايل سازند - و هركه سر از سجودِ اطاعت پيچد او را به تنبيه و تاديبِ شايسته از خوابِ غفلت بيدار گردانند - و حكومتِ شهرِ پتن بدستورِ سابق بخان‌كلان مفوّض شد - و دندوقه و دولقه[۲] و بعضي محالِّ ديگر در وجهِ جايگيرِ وزير خان داده او را در آنحدود گذاشتند *

معاودت رايات جهان‌گشاى بصوب دارالخلافه

(چون خاطرِ انتظام‌بخشِ شاهنشاهي درعرضِ يازده روز از مهمّاتِ كلّيهٔ مملكتِ گجرات فارغ شد) روزِ روز سي و يكمِ شهريور ماهِ الٰهي موافقِ يكشنبه شازدهم جمادي‌الاولى بقايدِ اقبال عزيمتِ دارالخلافه پيش‌نهادِ همّتِ والا گشت - و دران‌روز معمورهٔ محمودآباد مستقرِّ اعلامِ ظفرشعاع شد - روزِ ديگر قصبهٔ دولقه مخيّمِ سرادقاتِ عزّت گرديد - و درين‌منزلِ دلگشا يک روز مقام فرموده ميرزا كوكه را بعواطفِ خسرواني اعزازِ صوري بخشيدند - و بتلقينِ نصائحِ ارجمند اعتبارِ معنوي افزوده رخصتِ ارزاني داشتند - و خواجه غياث‌الدّين علي قزويني بخشي را (كه بحسنِ خدمت و طلاقتِ لسان اتّصاف داشت - و درين يورش خدماتِ مستحسنه بتقديم رسانيده بود) بخطابِ آصفخاني سرافراز ساخته بجهتِ نشستِ مهمّاتِ بخشيگريِ صوبهٔ گجرات گذاشتند - كه باستصوابِ ميرزا كوكه رونقِ اين‌كار را طلبكار باشد - و صورتِ اتمامِ مهمّاتِ گجرات درين‌منزل بمعنيِ اختتام پيراسته شد - و روزِ اردي بهشت سيوم مهر ماهِ الٰهي بسرعتِ افكارِ دوربين متوجّهِ دارالخلافه شدند - و بدو منزل بقصبهٔ گهي نزولِ اقبال شد - و ازانجا بدو مرحله ست‌پور[۳] محلِّ ورودِ موكبِ شاهنشاهي گشت - و درانجا بمسامعِ اقبال رسيد كه لشكرے (كه بسركردگيِ راجه بهگونت داس براهِ ايدر فرستاده بودند) گذرِ شان بقصبهٔ بدهنگر[۴] افتاد - و رلوليا غلام

(۲) نسخهٔ [ل] دوادة (۳) در [چند نسخه] سهت پور - و نسخهٔ [ل] بهت (۴) نسخهٔ [م] بدنگر *

بعد از سهرپی شدن یک و نیم پاس از روزِ باد بیست و دومِ مهر ماهِ الٰهي موافقِ دو شنبه هشتمِ جمادی‌الاخری جهانگیرِ جهان آرا متوجّهِ دارالخلافه شد - و دران روز بهجت‌افروز خلقی انبوه از اعیانِ دولت و اشرافِ ملک و سرانِ هر دیار باستقبال شتافته بودند - و صحرا[2] ازخواصّ و عوام پُر بود - و آنحضرت پاسے از روزِ مذکور مانده چون عافیت در جان و روح در تن بدارالاقبالِ فتحپور در آمدند - آبِ تازه بجوی‌آمد - و عالم گلستان شد - حضراتِ بیگمان و شاهزادهای رفعت پیوند و پردگیانِ سراپردهٔ عصمت بدیدارِ سعادت‌بخش کامیابِ صورت و معني گشتند - و مراسمِ نثار و ایثار بخوبترین وجه بظهور آمد - دیدهای مشتاقان نور افزای گشت - و دلهای منتظران بنشاطِ جاوداني گرائید - و بتائیدِ ایزدي در چهل و سه روز این رفتن بملکِ دوردست و جهانگیري و عالم‌آرائي و معاودت بظهور آمد ●

کدام نکته‌سنجِ دقیقه پرداز را حد آنست که شرحِ خصوصیّاتِ این‌سانحهٔ عبرت‌بخش را تواند در سمطِ تحریر کشید - جائے (که نظّارگیان درمنتهای حیرت و اقصای تعجّب باشند) مُستمعان چه نمودار توانند برداشت - خدیوِ[3] عدالت‌گستر در چنین‌ایّام کامروائي و ظهورِ چندین‌امورِ بدیع (که بسا بزرگانِ پیشین از ظهورِ هزار یکِ این‌مراتب پالغزِ غفلت یافته درمستلذّاتِ جسماني مي‌پرداختند) برخلافِ مزاجِ زمانه و زمانیان در افزایشِ هوشمندي و آرایشِ مسندِ دادْ دهي بوده در ترقّیاتِ معنوي کوشیدن گرفت - و عالم‌را بمیامنِ نیّتِ رفعت‌اساس و کردارِ دانش‌پسند نور پذیرِ مراتبِ حق‌شناسي و حقیقت‌پذیرائي گردانید - و بزرگانِ مملکت و اعیانِ دولت ازاطرافِ ممالکِ محروسه نطاقِ آستان بوس بسته بمطالبِ خود رسیدن‌گرفتند - و یکماه نگذشته بود که راجه بهگونت داس بالشکرے (که از راهِ ایدر فرستاده بودند) خدماتِ شایسته کرده ادراکِ دولتِ آستان بوس نمود و پایهٔ اعتبارِ شان در افزایش آمد - و پسرِرشیدِ رانا اَمرا[4] نام را بملازمت آورده در سلکِ عاکفانِ آستانِ جلالت منسلک گردانید - و رلولیا را (که در تسخیرِ قلعهٔ بدهه‌نگر بدست افتاده بود) نیز بدرگاهِ معلّی آورد - و مشمولِ عاطفتِ پادشاهي[5] گشت ●

و مجملے از احوالِ نصرت‌مآلِ این فوجِ ظفراعتصام آنست که بفراقبال در اندک فرصتے قلعهٔ متینِ بدهه‌نگر را باستیلای‌تمام بتصرّف درآورده متوجّهِ ایدر شد - و زمیندارِ ایدر رای نراین‌داس راتهور بآموزگاریِ بختِ بیدار قدومِ اُمرای پادشاهي را سرمایهٔ افتخارِ خویش دانست - و باستقبال شتافته خدماتِ شایسته بجای آورد - و پیشکشے درخورِ حالِ خویش بعزمِ نثارِ[6] درگاهِ جهان‌آرای

---

(۲) در [بعضی نسخه] صحرا صحرا (۳) در [بعضی نسخه] که سایر بزرگان (۴) نسخهٔ [ب] پرتاپ نام را (۵) نسخهٔ [ل] شاهنشاهي (۶) نسخهٔ [ل] نیاز درگاه ●

صورت و معنی سرانجام داد - و [چون بحوالیِ گلکنده (۲) (که محلِّ اقامتِ رانا بود) مضربِ خیامِ عسکرِ فیروزی‌مند شد] رانا کوکا (۳) اظهارِ خجالت و ندامت از روزگارِ گذشته و امتداد در تقصیرِ خدمت نموده از راهِ انقیاد و استشفاع راجه بهگونت داس را آمده دید - و راجه را بآئینِ بزرگی بخانهٔ خویش برده مراسمِ میزبانی بجای آورد - و پسرِ رشیدِ خویش را همراه ساخت - و چنان وا نمود که از نامساعدیِ بخت توحّشے بخاطرِ من راه یافته بود - اکنون بوسیلهٔ شما التجا بدرگاهِ مقدّس می‌برم (۴) - و فرزندِ خود را به بندگی می‌فرستم - و بمرورِ ایّام خاطرِ وحشت زدهٔ خود را تسلّی داده خود هم بدولتِ بساطبوس مشرّف خواهم گشت - و بعد از اندک فرصتے راجه تودرمل نیز از گجرات آمده احرازِ دولتِ ملازمت نمود - و جمعِ منقّحِ آن مملکت را بدفترخانهٔ عالی (۵) سپرد و در هنگامِ آمدنِ رانا او را نیز آمده دید - و اظهارِ چاپلوسی و فروتنی نمود •

و از سوانحِ رسیدنِ مظفّرخان بآستان‌بوسِ والا ست - و بمنصبِ بزرگِ وکالت سربلند شدن (هرچند چنین اورنگ‌آرای دین و دنیا را وکیلے در نشأهٔ صورت نمی‌باشد - و وزیرے در عالمِ ظاهر صورت نمی‌بندد - و عقلِ دوربینِ فراخ‌حوصلهٔ خدیوِ جهان متکفّلِ جمیعِ اشغالِ سلطنت است) لیکن خلافت‌پیرای ملکِ صوری و معنوی (چه بجهتِ پرده آرائیِ خویش - و چه بملاحظهٔ نیازمندیِ درگاهِ صمدیّت - و چه بواسطهٔ افزودنِ اعتبارِ مخلصانِ کاردان) هرچند گاهے جمیعِ مهمّاتِ کارخانهٔ سلطنت را بیکے از طرزدانانِ بساطِ عزّت میسپارد - ازانجمله درینولا چنان بخاطرِ الهام پذیرِ شاهنشاهی متمکّن شد که خدمتِ وکالت باز بمظفّرخان مفوّض گردد - از گجرات حکمِ معلّی نفاذ یافته بود که مظفّرخان را از هرجا که رسیده باشد برگردانند - و (چون رایاتِ فیروزی بدارالخلافه نزولِ فیض‌انتما فرماید) دولتِ بساطبوس (۶) دریابد - مظفّرخان خالدین‌خان (۷) و میرک (۸) خان کولابی و شاه قلی میمندی (۹) و خواجه شمس‌الدّین و جمعے دیگررا از لشکرِ مالوه همراه گرفته باستعدادِ شایسته از سارنگ پور متوجّهِ گجرات شد - و نزدیکِ اُجین براجه مانسنگهه (که از کچهیواره عزمِ گجرات داشت) پیوست - خواجه شمس‌الدّین خافی میگفت که در سیررا از دقائقِ نجوم اطّلاع داشتند میگفتند این لشکر بزودی خواهد برگشت - مظفّرخان آنها را بجهتِ امتحان مقیّد طور داشته بود بقصبهٔ دهوب (۱۰) (که برزخے ست میانِ مالوه و گجرات) نوشتهٔ آصف خان و قاسم‌علی سیستانی

---

(۲) نسخهٔ [ز] کول کنده - و در [اکثر نسخه] کرکنده - و در [بعضے] لوکنده (۳) نسخهٔ [ل] کتیکا (۴) نسخهٔ [ل] می‌آرم (۵) نسخهٔ [ب] اعلی (۶) نسخهٔ [ل] آستانبوس (۷) نسخهٔ [ز] خالدین - بدون خان (۸) در [اکثر نسخه] میرکی خان (۹) نسخهٔ [ل] مهمندی (۱۰) در [چند نسخه] دهوپ •

بهم رسید - که بمیامن اقبالِ شاهنشاهي فتحِ گجرات صورتِ دلپذیر بست - و اهلِ[2] تمرّد و بغي از فرازِ استکبار بنشیبِ ادبار فروشدند - و فرمانِ مُطاع صادر شد که هرجا که اُمرای عظام رسیده باشند توقّف نموده مستعدّ رفتنِ دارالخلافه شوند - از دقیقه بیني آن دو فردِ[3] تجرّد گزین تعجّبها شد و از نویدِ فتح و فیروزي شادمانیها بتقدیم رسانیده لشکرِ نصرت پیوند معاودت نمود - و مانسنگهه بجهانگیر خود شتافت - و مظفّرخان هنوز بسارنگپور نفس راست نکرده بود که خبرِ وصولِ رایاتِ اقبال بمرکزِ خلافت رسید - جریده بتاریخِ روزِ[4] انیران سي‌اُم آبان ماهِ الٰهي احرازِ دولتِ آستان‌بوس نموده شرفِ کورنش دریافت - و محفوفِ انواعِ عاطفتِ شاهنشاهي گشت - و بشرفِ منصبِ والای وکالت اختصاص گرفت - و از روی کارداني (که مُودعِ عقلِ او بود) در تمشیتِ مهمّاتِ ملکي و مالي بطرف‌نگاهي همّت بست - (چون بخدمتِ مرجوعه روی اهتمام آورد - و به نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي موردِ خدماتِ خرد پسند گشت) از ناساعديِ بخت در اندک فرصتي چشمِ او فروغِ تائیدِ دولتِ خداداد را در نیافته خود بین آمد - و تجرّعِ بادهٔ هوش‌ربای دنیا آغاز شد همواره بخود گمانِ کار پردازي و نیک‌سرانجامي بردے - و انتظامِ سلسلهٔ صورت را بخود منسوب داشتي و ازان (که اسمِ وکالت را آن‌گیهان‌خدیو بجهتِ مصالحِ دولت برو اطلاق کرده بود) آن سادهٔ لوح رفته رفته خود را سزاوارِ آن دانسته در خود آرائي افزود - و بسرِ تغافل و اغماضِ شاهنشاهي نرسیده برخود نظر انداخته خود آرای گشت - تا آنکه سخنِ داغِ سپاهي درمیان آمد - و او (چون نشهٔ بدمستيِ اعتبار داشت - و عقلِ او زنگ آلود بود) بحقیقتِ معامله نرسیده یافه درائي پیش گرفت *

و اجمالِ این تفصیل آنست ازبسکه میانِ آقا و نوکر مخالفات میشد بر خاطرِ اقدس گران مي‌آمد - چه ملازمانِ دونِ همّتِ زر بنده (که از فروغِ عقل و اخلاص نصیبه نداشت) سودِ خود را در زیانِ دیگران مي‌اندیشیدند - و فراوان بےانصافي و بےتمیزي و قدر ناشناسي بکار میرفت ولهٰذا نوکر باندک ناملائمي خاکِ بیوفائي بر فرقِ احوالِ خویش انداخته صاحبِ دیگر گزیدے[5] - و از تبعرائي بر قبحِ بیوفائي نرسیدے - و آقا و سردار نیز مغلوبِ آز بوده در جمعِ مال کوشیدے نه در ابقای ناموس - و همواره چیزِ اندک بنوکر داده در عوضِ ناموس درهم و دینار فراهم آوردے - خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي [که تقسیمِ رواتب و وظائف و ادرارات را (که نخستین‌کارِ فرمانروایانِ والا ست) برای پردگي‌شدنِ خویش ترک کرده بود] بران شد که این پرده از پیش بردارد

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] اهل بغي و تمرد (۳) نسخهٔ [ی] مرد تجرد گزین (۴) نسخهٔ [ل] شنیده
(۵) نسخهٔ [ل] گزیدے - و آقای دیگر گرفتے و از تبه رائي *

و این معدلت(۲) را بفروغ خردِ دوربینِ خود سرانجام بخشد - بنابران (معاملهٔ قانونِ داغ - و خالصه ساختنِ ممالکِ محروسه - و مراتبِ پایهای اعیانِ دولت مقرّر فرمودن - و در خورِ جمعیّت و خدمت و اخلاص و بےغرضي و کارطلبي رعایت کردن) در خاطرِ اقدس میگذشت که از مکامن قوّت بفعل در آرد - و (چون پیوسته مشاغلِ معنوي فراوان‌تر از مهمّاتِ صوري بود - و مخاطبی و معاونے لایقِ این کار نمي‌یافت) بعضے اوقات بمحرمانِ بزمِ مقدّس مذکور فرمودے - و راجه‌تودرمل بعرض رسانیدے که اندیشهٔ صواب پیرامونِ خاطرِ اقدس میگردد - و از عمومِ نا معامله فهمیِ عالمیان جز این بدل نمیرسد - خصوصاً هرگاه بیشترے از عساکرِ نصرت‌طراز سخن شنو اخلاص‌گزین باشد - و بااین صلاحِ کارِ آن‌گروه وجههٔ همّت گردد - لیکن ظنِّ غالب آنست که منعم‌خان و مظفّرخان باین معامله راضي نباشند - و دربن هنگام (که مظفّرخان معامله‌آرای درگاه والا شد) با او این سخن درمیان آوردند - و او از خودآرائي و معامله نشناسي در رواجِ آن آئینِ مقدّس تساهل نمود و از نظرِ عاطفت افتاد ٭

(۳) نهضتِ موکبِ همایون باز بصوبِ بنگ و بهار - و سزا یافتن بد معاشان فتنه شعار

همگي همّتِ حقیقت‌اساسِ انجمن آرای سلطنتِ زمانِ مسعودِ ما آنست که ساکنانِ هر دیار از خرد و بزرگ باندازهٔ دریافتِ خود پرستشِ دادارِ بیچون نموده ظاهرِ خویش را با باطن همرنگ گردانند - و پای ادب از گلیمِ خود دراز نساخته در خود پرستي و خود آرائي نباشند - بلکه ازین‌پایه فراترک شده از اسبابِ انتظام شوند - تا چنانچه خطابِ باطلي را مستحق نباشند در خورِ القابِ عاطلي و معطّلي هم نگروند - و بهر دیارے (که گیتي‌خدیو لشکر کشید) و هر طایفهٔ (که از صدماتِ افواجِ جهانگشای متادّب گشت) تمامیِ نهمتِ جهان‌آرا اصلاحِ حالِ آن بلاد و هدایتِ آن‌گروه بود - لهٰذا دربن مدّت سلیمان کرراني (که ایالتِ بنگ و بهار داشت) (چون پیوسته اندازهٔ حالتِ خویش دانسته آدابِ فرمان‌برداري بجای مي‌آورد) سریرآرای اقبال همین صورتِ اطاعتِ ظاهري را ببهای فرمان‌برداریِ باطني خریدے - و آن گروه از عساکرِ فیروزي‌مندِ شاهنشاهي آسیبي ندیدے - و هرچند (بمقتضای خبثِ باطن در پیشگاهِ سیاست آوردني بودند) امّا دانای روزگار را چون ناظمیِ ظاهر ضمیمهٔ آرایش و انتظامِ باطني شده است

---

(۲) نسخهٔ [ا] و آئین معدلت را (۳) نسخهٔ [ا ی ل] همت گماشتن حضرت شاهنشاهي بتسخیر بنگ و بهار و لوازم این کار سرانجام دادن ٭

جمعیتِ ظاهري را وسیلهٔ نجاتِ آن گروه گردانیده بود - درین هنگام [که او رختِ هستي بر بست و نوبتِ بجوانانِ تیره رای بدمست (که از سیه بختي در حفظِ ظاهر غفلت ورزند) رسید علی الخصوص دربن وقت که ریاستِ آن دیار به داؤد پسرِ خردِ سلیمان منسوب گشت] طیلسانِ تزویر صوریِ ایشان دریده شد - و او پای از اندازهٔ خود دراز کشیده از اسبابِ شورشِ آن ناحیت شد - چنانچه پیشتر ازین نبذے گفته آمد - همّتِ جهان‌کشای شاهنشاهي بتادیبِ آن گروه و مراعاتِ احوالِ رعایای آن دیار پرداخت - اگرچه پیشتر ازین‌زمان مستوجبِ تنبیه شده بود لیکن بمُقتضای قانونِ سلطنتِ کُبری (که اهم را بر مهم مقدّم ساخته جهان‌آرائي بتقدیم میرسد) این کارِ مهم قدرے در پردهٔ تاخیر مانده بود - اکنون (که اَیتي‌خدیوِ جهان پرور خاطر از فتنه‌انگیزانِ گجرات وا پرداخت) روی توجّهِ والا باصلاحِ ممالکِ شرقیّه و بر انداختنِ گردن کشانِ نخوت‌مندِ آن‌حدود آورد - بمجرّدِ رسیدنِ موکبِ مقدّس بمستقرِّ سلطنت لشکرخان میربخشي و پرمانندِ خویشِ راجه تودرمل را (که سربراهیِ نوارهٔ یعني انتظامِ کشتیهای جنگي مشتمل بر توپخانه و عملهٔ آن باو[۲] متعلّق بود) با نواره فرستادند - و مناشیرِ مطاعه مجدّداً بامرای کبار و جایگیرداران آنحدود شرفِ نفاذ یافت که یکجهتي و اتّفاق را شیمهٔ خود ساخته از صلاح‌دیدِ منعم‌خان خانخانان بیرون نباشند •

و از خصائصِ دولتِ خدیوِ زمانِ ما آنست که کارے (که اولیای دولت بصد اهتمام نتوانند کرد) مخالفانِ این بارگاهِ مقدّس بتقدیم میرسانند - چنانچه بتازگي مصداقِ این‌معني کشتنِ داؤد است لودي‌خان افغان را - او در گریزت دست دراز داشت - و در تدبیر دل قوي و نفسِ ناطقهٔ دیارِ شرقیّه شده برآمدِ کارِ طوائفِ افغانان را طلبکار بود - بتائیدِ اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي از داؤد (که برداشتهٔ او بود) مخالفت کرد - چنانچه پیشتر در ضمنِ سوانح گذارش[۳] یافت که کشتنِ داؤد پسرِ تاج عمزادهٔ خود را سببِ برهمزدگیِ خاطرِ لودي گشت - و منعم خان خانخانان ازان داهیهٔ خطیر نجات یافت - (چون نسبتِ معنوي باین دولتِ ابدقرین درست نساخته بود - و بظاهر با ولي‌نعمتِ خود برآمده) آن همه عقل عقیلهٔ او شد - و افغانانِ یکجهت ازو برگشتند - و داؤد بسعيِ قتلو[۴] و گوجر و شمس‌خان موسي‌زئي و اسمعیل سلاحدار و جمعے دیگر گدهي را استحکام داد - و در بذلِ خزینهٔ سلیمان دستِ اهتمام گشود - کم‌نظرانِ مگس همّت برو گرد آمدند - و لودي (که بر عقلِ مکر اندوزِ تجربه‌کارِ خود و آشنایانِ بےحقیقتِ گزاف‌گوی خویش در غرور افزائي بود) بناکامي تن داده بقلعهٔ رهتاس متحصّن شد - داؤد جمعے را بر سرِ او

---

(۲) در [اکثر نسخه] باو بود (۳) نسخهٔ [ل] نگارش یافت (۴) نسخهٔ [ا] قیلو - و نسخهٔ [ل] قیلو •

تعیین نمود تا نزدیک رهتاس رسیدند - لودي بناگزیر ملتجي بدرگاه معلّی شده استمداد از منعم‌خان نمود - خانخانان هاشم‌خان و تنگري قلي خان و باري تواچي باشي و مولانا محمود آخوند و جمعی را فرستاد که بشمشیر و عقل معاضدت او نمایند - و خود هم عزیمت پیش نمود که شاید لودي آمده به بیند - و مهمّ بنگ و بهار بآساني صورت یابد ●

درینولا (که دارالخلافه از فروغ معدلت شاهنشاهي روشني‌افزای عالم بود) شرح این‌سوانح بمسامع اقبال رسید - و بزبان فعل مژدهٔ فتح و نصرت رسانید - آنحضرت شطرے از توجّهٔ عالي را درتحصیل و تیسیرگشایش آن‌ملک مصروف داشتند - اگرچه لشکر انبوه بآن‌خدمت نامزد شده بود لیکن همه کس (۲) را این حالت نیست که در مراسم خدمت غایبانه برابر حاضرانه باشند - برای تحریض ضعیف‌اعتقادان و سوداگر طبیعتان (که خدمت بےبها و تردّد بے‌مجرا را ضایع انگارند و درگرو منفعت نقد باشند) راجه تودرمل را (که بامانت و دیانت و عنایت و محرمیّت درگاه امتیاز تمام داشت) تعین‌فرمودند - تا در احضار مردم و دیدن شان لشکر اهتمام نماید - و آن دو گروه زر بنده او را جاسوس خدمت دانسته بکاهلي و نفته‌اندوزي (که شیمهٔ این‌دو طایفه است) نگرایند و بچستي و چالاکي غایب را چون حاضر دانسته بشعار بندگان اخلاص‌مند خدمت آرای باشند ●

منعم‌خان خانخانان درکنار ترمهاني (۳) (که مجمع آب گنگ و جون و سرو است) رسیده بود که راجه تودرمل آمد - و در گرمیِ هنگامهٔ دولت‌افزای همّت بست - در اندک فرصتے لشکرے‌گران مجتمع شد - ترتیب افواج این لشکر اقبال برین‌نسق قرار یافت - قول بتدبیر (۴) و شمشیر خانخانان و جمعي از ملازمان عتبهٔ دولت استحکام گرفت - و مجنون‌خان و بابا خان و طایفهٔ دیگر در انتظام مهمّات برانغار معیّن‌گشتند - و محمّد قلي خان برلاس و قیاخان و اشرف خان و جمعے دیگر ناظم جرانغار شدند - و خان عالم و میرزا علي و جمعے دیگر بهراولي کار طلب بودند - و چون راجه شان لشکر اقبال‌مند دید لشکرخان و برخے از ملازمان خانخانان از آب گذشتند - نظام با فوجے انبوه از افغانان (که قلعهٔ بتارکي ساخته در برابر لشکر منصور بود) فرار نمود - و در همین اثنا نوشتهٔ تنگري قلي و آنجماعه که رفته‌بودند رسید که لودي ما را رخصت داد - و خود بداوٗد صلح کرد و اینک باستعداد فراوان برسر پرخاش و پیکار است - اگرچه این خبر قدرے بر ظاهربینان دشوار نمود امّا اقبال ازل‌پیوند اسباب فیروزي سرانجام داده مسرّت آرای شد - چنانچه من بعد سرّ این منصوبهٔ بدیع پدید گردد ●

الغرض لودي را تسویلات داوٗد (که بتعلیم قتلو و گوجر بود) ازراه راست برد - و چنین

---

(۲) نسخهٔ [ل] هرکس (۳) نسخهٔ [ی] تریبني (۴) نسخهٔ [ز] بتدبیر و شیمهٔ - با بتدبیر و تمیز ●

پیغام داد که تو بجای سلیمانی - اگر بواسطهٔ حبّ این‌خاندان بمن بخشم برآمده باشی حقّ دولت گذاردهٔ - مرا ناخوش نیامده - و بتو درجمیع امور استظهار تمام است - درینوقت (که عساکر والا شکوه برسر آمده) از فرط خیر اندیشی (که پیوسته بظهور آوردهٔ) کمر همّت به پیکار بربند - لشکر و خزانه و توپخانه را بتو همراه میکنم - بعد از درازی سخن بوسیلهٔ گوجر میان داؤد و لودی صورت صلح نقش بست - وداؤد تسلّی نموده اورا پیشتر ازخود فرستاد - وبعد از چند روز لودی از بخت‌برگشتگی آمده روبروی لشکر منصور قلعهٔ ساخته بجنگ و ستیزه پیش آمد - و همواره برکنار دریای‌سون جنگ کشتی میشد - و پیوسته نصرت از جانب اولیای دولت بود - بهادران چابک‌دست از آب گذشته جنگ می‌انداختند - و از اطراف و جوانب مخالفان بتک و تاز پیش‌می‌آمدند روزے جمعی را بسرکردگی لعل‌خان از آب گذرانده برسر جرانده‌کوت[۲] فرستادند - او بقدم اخلاص نیردستی کرده دست‌بردے شایسته نمود - و چهارده کشتی مخالف بدست او افتاد - بسیارے از اهل عناد بگرداب فنا فرو رفتند - و پسر لعل‌خان این جان ناپایدار سپردنی را در خدمت صاحب‌خود داده[۳] سرخ‌روی ازل و ابد شد - ومقارن این‌حال هرج و مرج در افغانان پدید آمد و کشته شدن لودی اشتهار یافت *

و حقیقت این قضیّه آنست که (چون لودی مطمئن‌خاطر شده هنگامهٔ نبرد گرم داشت) داؤد از عقب رسیده بخانهٔ جلال‌خان کدهوریه[۴] آمد - و کس فرستاد که لودی وکالو و پهول[۵] (که وکیل لودی بود) بیایند - که بعضی‌سخنان درمیان‌است - لودی بدلجمعی تمام با پهول روانه شد - و کالو همراهی نکرد - و گفت مرا ازین طلب بوی‌خیر نمی‌آید - داؤد در نخستین‌حال نسبت بلودی لوازم تعظیم بجای آورد - و بعد ازان خود برخاست - قتلو و جمعی آمده در مقام گرفتن او شدند - ملازم لودی (که شمشیر او داشت) چون بر آثار غدر آگاهی یافت شمشیر بقصد قتلو انداخت - درین اثنا سرهنگان پاره پاره اش کردند - و لودی را مقیّد ساختند - و در افغانان شورش شگرف پدید آمد - و همه اعیان در کشتن او اتّفاق نمودند - داؤد ازو پرسید که چه باید کرد او چنین پاسخ‌آرای شد که درعرض و ناموس من نبایستے دست‌انداخت - و اکنون (که باغوای کوتاه اندیشان درین‌بلا افتادم) صلاح حال آنست که بخلوتکدهٔ عدم آرامش یابم - و آن بیدولتان ازتیره رائی قصد دولت خویش کرده اورا با پهول بنهانخانهٔ عدم فرستادند - از آثارات[۶] اقبال خداداد آنکه لودی افغان (که بهزار تدبیر دور ساختن او ازمیان دشوار بود) باهتمام مخالفان برداشته آمد

---

(۲) در [چندنسخه] جرانده کوت (۳) نسخهٔ [ل] سپرده (۴) نسخهٔ [اي] کدهوریه (۵) نسخهٔ [اي] بهول (۶) نسخهٔ [ب ى] امارات *

و اسمعیل پسر لودی را (که بسیار خرد بود) خیراندیشانِ او پیش خانخانان آوردند - و خانخانان تأثیرِ شایسته از آبِ سون گذشت - و از فرطِ مراسمِ حزم و خدوک اندازی یافه درایانِ هرزه‌گوی کارِ آسانی را دشوار گرفت - از کُشتنِ(۲) لودی چنان تفرقه در لشکرِ مخالف افتاده بود که (اگر مبارزانِ اقبال‌منه همّت و حوصله را فراخ ساخته تیزدستی می‌نمودند) بزودی و آسانی کار بانجام میرسید لیکن (چون گشادِ این کار در گروِ وقتِ خاص بمیامنِ ورودِ رایاتِ همایونِ شاهنشاهی باز بسته بود) در ازای چابکی و چستی مراسمِ احتیاط و تأنّی افزودند - تمامِ لشکر جیبه پوشیده سوار میشد و راجه تودرمل و لشکرخان و اعتمادخان خواجه‌سرا پیش رفته جای نزولِ لشکرِ نصرت‌قرین میدیدند و آن‌زمین را بمردم قسمت می‌نمودند - و در اندک فرصتی قلعهٔ حصین و خندقِ عمیق صورت میگرفت همچنان تا نواحیِ پتّنه راهِ حزم و احتیاط می‌سپردند ●

و از روزافزونیِ اقبالِ شاهنشاهی آنکه داؤد با چندین لشکر و اسبابِ جنگ از راهِ بیدلی رفته درونِ قلعهٔ پتّنه متحصّن شد - و بپای خود مسجونِ گلخانهٔ(۳) ادبار گشت - و افواجِ گیتی‌ستان بشکوهِ اقبال‌طراز مورچلها قسمت نموده محاصره کردند - و عرائض مشتمل بر شرحِ سوانحِ تائیداتِ آسمانی و تفصیلِ نیرنگیِ دولتِ روزافزون نوشته بدرگاهِ مقدّس فرستادند - و آن شرائفِ ارقام سرمایهٔ افزایشِ شکرِ ایزدی گشت - شاهنشاهِ آفاق در دارالخلافهٔ آگره طبقاتِ انام را بعواطفِ(۴) خسروانی ممتاز ساخته در عادات و عبادات هدایت میفرمود - هم در بخشش و بخشایش کارنامها می‌پرداخت - و هم در معموریِ ملکِ صورت و آبادانیِ عالمِ باطن تکاپو میکرد - و برخلافِ بیشترے از بزرگانِ دوران شکرِ الٰهی را بزبانِ فعل ادا مینمود - ولایت را با سلطنت همرنگ ساخته بود - و خاک‌نشینی را با اورنگ آرائی همسنگ کرده ●

و از جلائلِ سجایای شاهنشاهی (که درینولا بظهور آمد) آنست که چون بمسامعِ عُلیا رسید [که سیف‌خان کوکلتاش (که در نیکو خدمتی و اخلاص‌افزائی جان‌نشانی نموده کامیابِ ملکِ بقا گشت) و شیخ محمّد بخاری (که در یورشِ اوّلِ گجرات مردانه و مخلصانه بخلوتگاهِ(۵) شهادت شتافت) هم مبلغهای گرانمند(۶) ذمّهٔ این دو مخلصِ عاقبت‌محمود گرانبار است] مواهبِ عاطفتِ شاهنشاهی مخلصانِ فدوی را بادائی جمیعِ آن‌وامهای گران سبکسار ساخت - و خواطرِ برهم‌زدهٔ قرض‌خواهان را جمعیّت بخشید - و همواره ازان منبعِ بینش و معدنِ فرهنگ سخنانِ بلند و آئینهای والا بظهور آمد - اگر انموذجی ازان نگاشتهٔ کلکِ صدق رقم گردد ساده‌لوحانِ دبستانِ آفرینش بے مبالغه

---

(۲) نسخهٔ [ب] گذشتن (۳) نسخهٔ [ي] گلخن - و گلخن بمعنی آتشخانهٔ حمام (۴) در [چندنسخه] (۵) نسخهٔ [ق] بجلوه گاه (۶) نسخهٔ [ل] گران ●

حمل بر اطرایی مادحان[۲] نمایند - و باوجود آنکه باطنِ مقدّسِ شاهنشاهي آلودهٔ علومِ رسمي و معلوماتِ مکتسبي نیست لیکن (چون عنصرِ قدسي بیواسطهٔ بشري و رابطهٔ ملکي پذیرای نورِ مطلق است) بیشواست کلماتِ قدسیّه ازان منهلِ فیض بظهور مي‌آمد - چنانچه در خاتمهٔ این شگرف‌نامه بیدے ازان نکاتِ الهامي تحریر خواهد یافت - ازانجمله درین ایّام روزِ جمعه در مسجدِ جامعِ فتحپور منزلِ برکات فرموده نظّارگیِ مجمعِ ظاهرپرستان بودند - مولانا عبدالرّحمٰن واعظ (که دران نزدیکي از ماوراء النّهر آمده بود) سخنانِ موعظت مذکور میساخت - در اثنای آن ذکرِ کفرِ آبای نبوي و وعیدِ دوزخ بر زبان آورد - آنحضرت بفرمودند همانا این نقل از صدق فروغي ندارد - چه هرگاه شفاعتِ چندین گناهکاران باین وسیله مقبول باشد مادر و پدر چون محروم مانند - و بکفرِ مخلّد چگونه منسوب گردند - حاضرانِ محفلِ قدس آفرین‌گو شده سجدهٔ عقیدت بتقدیم رسانیدند ٭

و از سوانحِ جشنِ ختانِ شاهزادهای والا گوهرِ دریا نژاد است - ازانجا (که احیای رسومِ باستانیان در نظامِ نشأهٔ ظاهر رکنے ست قوي - و اقتفای[۳] آثارِ پیشینیان در انتظامِ ملکِ صورت اصلے ست اصیل علی الخصوص که طیلسان‌آرایان و عمامه‌بندان رسم و عادت را منسوب بنوامیسِ الٰهي داشته باشند سیّما که فرمان‌دهانِ چارسوی دنیا برای جشن‌آرائي تقریب‌جوی اند - و بجهتِ بخشش و بخشایش باعث طلب) بنابران اساسِ ختانِ شاهزادهای پاک طینت بخاطرِ اقدسِ فراهم آرندهٔ جهانِ صورت و معني رسید - و کاردانانِ جدگزین برای سرانجامِ این انجمنِ دلگشا نامزد شدند - ابوابِ خرّمي گشوده گشت - و اسبابِ شادماني آماده شد - و بخشش و بخشایش را بازار رونق افزود - همّت را اساسِ بلند نهادند - و فطرت را پرده از روی برداشته آمد - و تیزگزینانِ نغمه دوست را مستي (که پیرایهٔ هوشیاري‌ست) افزایش گرفت - و بنفائسِ ایقاعاتِ[۴] موسیقي علّتِ سودا از سرِ شوریدگانِ بزمِ محبّت بیرون رفت - طبیعت پرورانِ غذا جوی را معدهٔ خواهش ممتلي شد - آزمندانِ درازآرزو کامروا گشتند - شادي از بزمگاهِ خاص ببارگاهِ عام آمد ٭ ابیات ٭

دّها و دهش دارد و مردمي ٭ سروشے ست در صورتِ آدمي
فراخ افکند بارگه را بساط ٭ باندازه خندد چو یابد نشاط

روزِ آذر نهمِ آبان ماهِ الٰهي موافقِ پنجشنبه بیست و پنجمِ جمادی‌الآخر این سه قدسي طینتانِ والا فطرت را بآئینِ شایسته بختانِ مسعود پذیرای عشرت ساختند - و نهالِ پیرای حدائقِ آمال گشتند ٭ رباعي ٭

شد ریخته برگِ گلِ سوري از باد ٭ یا غنچه نقابے ز رخِ خویش گشاد

---

(۲) نسخهٔ [ي] مدلحان (۳) نسخهٔ [ل] اقتدای (۴) ایقاع - پست و رست کردن سرودگو آوازرا ٭

نیرنگی که چوبست میوهٔ(۲) نخل مراد * چرمی که شگوفه داشت از شاخ افتاد

خرد و بزرگ را روزگار خوش شد - و فرمانروای ظاهر و باطن را (که پیوسته بے سبب گنجها را در کنار مسکینان و غریبان نهاده) چنین باعثِ دلگشا بظهور آمد - مستبصر(۳) داند که چه قسم بذل و نوال را روز بازار شده باشد - نخلبندِ روزگار بظاهر هنگامهٔ خلائق را آرایش مي‌بخشد - و بباطن خلوت با ایزدِ بیچون خود داشته از صحوِ نقوشِ کوني رنگین خیال و نگارین دل است * قطعه *

سبحان‌الله ز فرطِ بے تمثالي * دانش(۴) بود از ساحتِ ذاتش عالي

یک قطره ز فیضِ او نیابم محروم * یک ذرّه ز نورِ او نه بینم خالي

از سوانحِ بهجت بخشِ سعادت افزا آنکه آن آسمانِ وقار را بعظائم(۵) امور وزن فرمودند - و از بخشش و بخشایشِ جهانیان کامیابِ مسرّت گشتند * قطعه *

شاهے که دلش طلسمِ اعظم دارند * نه گنجِ فلک بوزنِ او کم دارند

از فرطِ بزرگي نتوان وزنش کرد * در یک طرفش مگر(۶) دو عالم دارند

فرستادنِ شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم
بدبستان دانش آموزي

شهریارِ دانش‌پژوه فرزندانِ گرامي را بے تعینِ اتالیقے در حوزهٔ عاطفتِ خویش داشته همواره بخوبترین جهے (که در باستانيِ زمانه مثلِ آن کمتر نشان دهند) تربیت میفرماید - و بفنونِ دانائي روز بروز شني‌افزای نفوسِ قدسیّهٔ ایشان است - دریں هنگام [اگرچه آن نورِ حدیقهٔ اقبال پیوسته در بساطِ حضور و محفلِ(۷) شاهنشاهي اکتسابِ اقسامِ کمالاتِ صوري و معنوي مي‌فرماید - و زمان زمان میامنِ انفاسِ مقدّسه و توجّهاتِ منیفهٔ آنحضرت خاطرِ مصفّایِ آن گلدستهٔ بهارستانِ دولت برای مراتبِ نور است - هم آدابِ معدلت و رعیّت پروري و آئینِ قطعِ معاملات (که دران آشنا بیگانه یکسان باشد) مي‌آموزد - و هم غرائبِ رموزِ نفس و بدائعِ تصفیهٔ خاطر را دانش‌پذیر میگردد حتیاج نبود که آن نونهالِ اقبال را بمکتب سپرده آموزگار گذارند(۸)] لیکن [چون رسمِ ست ستاني (که بزرگانِ دوربین فرزندانِ مستعد را بتعلیمِ آراسته ظاهرانِ پراسته باطن منسوب‌گردانند) بدید و شنید و گفتار و کردارِ آن مصفّی شمائل ملکاتِ گزیده روز افزون شود - و ازانچه در حضورِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] گل نخل (۳) در [چند نسخه] منبصر (۴) در [بعضی نسخه] دانش بود از ساحت ذاتش عالي (۵) در [چند نسخه] بعظائم امور (۶) نسخهٔ [ا] اگر دو عالم (۷) نسخهٔ [ب] محفل رب شاهنشاهي (۸) در [اکثر نسخه] گردانند *

اقدس آن والا فطرتان آموخته باشند در هنگام دوربینی صوری صحبت و مکالمت آنچنان شایسته معنی حالی شان گردد - و نیز بوسیلهٔ این خدمت مستعدان روزگار از تنگنای معیشت برآیند - و ذریعهٔ شمول افضال و عموم احسان گردد - و هم دست‌آویز شفاعت مضطران و گناهکاران سرانجام یابد چه دوربین بارگاه عالي اساس انتظام جهانیان (چنانچه بر تنبیه و تادیب و مالش وکشش متمردان و گردنکشان نهاده اند) همانطور باغماض و عفو و بخشش و بخشایش این نگارخانهٔ نظرفریب را زیب و زینت داده - و هنگام استیلای قُوای غضبي کارپردازان جهان را فرصت عفو کمتر بدست افتد و ازینجاست که دوربینان عرصهٔ آفرینش پیوسته بتکاپوی سخت جمعی از فرمانبران اخلاص‌مند را آن مکنت مي‌دهند که در هنگام شورش قوّت غضبي عنان اختیار صاحب بدست آورند - و بوسیلهٔ عرض خویش گناهکاران را نجات بخشند - چه اگر آن مجرم نبوده است خود عبادتے بظهور آمده و نگذاشته که صاحب مصدر امرے ناحق شود - و اگر في الواقع مجرم بوده است چون بنیان آدمي بر لغزش و نسیان و سهو و خطاست بسیار مجرمان باشند که نقوش جرائم آن طبقه بزلال عفو و صفح شسته اند که قدر آدمي بغایت گرامي‌ست - و در زمان غلیان غضب فرصت تشخیص و تمیز کمتر باشد - ناگزیر قانون ریاست آنست که هرآقا در خور پایهٔ خود بتکاپوی خویش از نوکر و غیرآن کسے را بهم رساند که او را اینقدر حالت و اعتبار باشد که در چنین اوقات نازک دلیري تواند کرد - و کلمة الحق تواند رسانید] بادشاه دین[۲] و دنیا را برای این مقاصد ارجمند و دیگر امور (که دانای دوربین بیند و داند) بخاطر قدسي مناظر رسید که نورقندیل جلالت گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان‌سلیم را (که دانش‌آموز مدرسهٔ الٰهي‌ست) بیکے از مهذبان اخلاق منسوب ساخته بخدمت تعلیم مشرّف سازد - مولانا میرکلان هروي (که بفضائل صوري و معنوي اختصاص داشت) بدین منصب سترگ سربلند گشت - روزخرداد ششم آذر ماه الٰهي موافق چهار شنبه بیست و دوم شهر رجب جشنے دلکش آراستند - و نفس قدسي سمات آن قرّة العین سلطنت (که از فوائح تائیدات الٰهي و روائح توفیقات ایزدي حالت قبول فیض و استعداد ادراکات بلند درو پدید آمده بود) آغاز تعلیم صوري فرمودند - و این درخشنده چراغ ایوان خلافت را بزیب تفهیم روشني افزودند آغاز این مقصد گرامي بنام مقدس ایزدي فرموده در معمورهٔ فیض الٰهي گشودند - و پس ازان آغاز حروف ابجد (که اساس مقدمات علمي و مدار مطارحات صوري برانست) نموده بشاهراه دانش رهبري کردند - و مقدسان ملأ اعلی چون دولتمندان بارگاه حضور بزبان حال و لسان مقال مراسم تهنیت بجای آورده ثناگر شدند - و زمزمهٔ دعا از خرد و بزرگ بلندآوازه گشت ٭

---

(۲) نسخهٔ [ب] دین پناه را ٭

و از سوانح مسرت آرای این سال فرخنده ورود بهجت افزای پرده نشین بارگاه عفت که بانوی دودمان والا حاجي بیگم است - این مقدسهٔ سراپردهٔ سعادت ازان باز (که از طواف حرمین شریفین تشریف آوردند) باوجود فرط علاقهٔ محبت و روابط توجه (که با خدیو زمان داشتند) در دهلي اقامت گزیده بودند - و در جوار روضهٔ مقدسهٔ حضرت جهانباني جنت آشیاني مواید افضال گسترده در لوازم خیرات و مبرات بسر مي بردند - درینولا (که فتوحات گجرات و جشنهای والا بظهور آمد) آن مخدرهٔ سرادقات کرامت روز مار اسفند بیست و نهم دی ماه الهي برسم تهنیت تشریف آوردند - و شهریار قدردان باستقبال شتافته شرائف اعزاز و جلائل احترام بتقدیم رسانیدند - ایشان دختر طغائی والدهٔ حضرت جهانباني جنت آشیاني اند - الامان میرزا از ایشان بوجود آمده بود - و حضرت جنت آشیاني ایشان را بسیار محترم و گرامي میداشتند از زبان اقدس شاهنشاهي سامعه افروز گشتم که آن قدر عنایت و لطف (که از ایشان بنسبت من بظهور مي آمد) و آن مقدار علاقهٔ خاطر من (که بایشان بود) از اندازهٔ گفت بیرون است - و هرکه بر حقیقت آگاه نبود ایشان را والدهٔ حقیقی من انگاشتي - در زمان شش سالگي مرا درد دندان بیقرار داشت - فرمودند که داروئی مجرب داریم - و برخاستند که آنرا بیارند - حضرت مریم مکاني ازانجا که عالم حزم و احتیاط است در پیچ و تاب شدند که مبادا دارو بخورد من بدهند - و بجهت ملاحظهٔ حضرت جنت آشیاني اظهار نمي توانستند نمود - و سعي میکردند که مرا برخیزانده بخانهٔ خود برند - و من جدائي از ملازمت این قدسي قباب نمیتوانستم کرد - درین اثنا دارو آوردند و ازانجا (که مزاج زمانه مي دانستند) و از فرط محبتي (که بمن داشتند) پارهٔ ازان بے اظهار امرسه میل فرمودند - و بعد ازان در دندان من مالیدند - هم خواطر ظاهربینان تسلي یافت و هم درد من تسکین گرفت *

و از سوانح آنست که سید محمود خان و سایر سادات بارهه و سید محمد امروهه (۲) را با جمعی کثیر از دلاوران کارگذار برسر ولایت مدهکر (که بر تعنت و تمرد ایستاده بود) تعین فرمودند و سادات داد مردانگي داده آن ملک را بعمل آوردند - و ارباب تمرد را دست ازان ولایت کوتاه شد و دران نزدیکي پیمانهٔ هستیء سید محمود خان پر گشت *

و هم درین سال میر محسن رضوی مشهدي (که برسم رسالت در یورش اول گجرات بدکن فرستاده بودند) پیشکشهای حاکم دکن و عرضه داشت او مشتمل برفرط اطاعت و انقیاد آورده سعادت ملازمت دریافت - و مجمل این مفصل آنست که درین هنگام (که محمد حسین میرزا

(۲) در [چند نسخه] امهرده *

و جمعی از سیه‌گلیمانِ ادبار گریخته بدکن شتافته بودند) رای ممالک آرای اقتضای آن کرد که یکی از کاردانان را پیشِ حاکمِ دکن فرستاده بنصائحِ ارجمند بشاهراهِ اطاعت مهتدی گردانند - تا مخالفانِ فتنه اندوز را بدرگاهِ والا فرستند - یا ازان حدود برآورد - برای انجامِ این خدمت میرِ مذکور مقرر شد و نظام‌الملک حاکمِ احمدنگر اگرچه توفیقِ آن نیافت که آن سیه بختان را مقید ساخته بسپارد امّا این‌قدر بهره‌مندِ سعادت گشت که در ولایتِ خویش جای‌نداد - و پیشکشهای لایق مصحوبِ معتمدانِ خدمت‌گزین فرستاده اظهارِ دولتخواهی نمود - و میرِ مذکور ناشکیبائیِ دکنیان و تزلزلِ درنهادِ شان بمسامعِ اقبال رسانید - که از صدماتِ موکبِ پادشاهی و فتوحاتی (که دربنولا روی داده) این‌طبقه بغریب حالتی مبتلا گشته اند - و اسباب و اموال را از بلاد و امصارِ خویش در شعابِ جبال برداشته نگاه میدارند - لیکن بمقتضای آئینِ شهنشاهِ ملک آرای (که اهم را بر مهم تقدیم میفرمایند) تسخیرِ دکن موقوف داشته همگی‌همّتِ خسروانی در گرفتنِ دیارِ شرقی و تادیبِ سرکشانِ آن سر زمین مصروف ساختند - و چون چشمداشت چنان بود [که از افواجِ گیتی‌ستان (که بسرکردگیِ منعم‌خان در محاصرهٔ قلعهٔ پتّنه اهتمام دارند - چنانچه گذارش یافت) این مهم باهتمام خواهد رسید] توقّف فرموده گوش بر آواز بودند که اگر وقت چنین تقاضا کند (که خود هم بدولت و اقبال توجّه فرمایند) عنانِ عزیمت بآن صوب معطوف گردد •

و از سوانحِ آنکه اورنگ نشینِ فرهنگ آرای سمندِ اقبال را جلوه دادند - و بجشن‌آرائیِ عیدِ رمضان افاضهٔ انوار فرمودند - دران مجمع بدیع و انجمنِ عالی بمسامعِ قدسی رسید که صفوّت قباب خواجه عبدالشّهید نبیرهٔ هدایت‌پناه ناصرالدّین خواجه عبیداللّه (که بخواجه احرار معروف اند) سعادتِ حضور دارند - (چون حق‌اساسی و خداجوئیِ این خواجهٔ آراسته ظاهر مظنونِ بعضی و متیقّنِ طایفهٔ بود) خدیوِ زمان از فرطِ یزدان پرستی و دادار شناسی توجّه فرموده درویش نوازی کردند و خواجه را از اسافلِ صفوف برداشته نزدیکِ خود جای دادند - سبحان‌اللّه باوجودِ گنجوریِ خزائنِ صوری و معنوی در طلبِ الٰهی بیقرار اند - و در تکاپوی تحصیلِ رضای او چنین بےآرام - سطوتِ سلطنتِ معنوی هرگاه ازین جست‌وجوی باز ندارد دورباشِ شوکتِ صوری چگونه در آن‌را فراز تواندکرد کسے را (که از بخت بلندی شناسای مراتبِ کونی و الٰهی گردانیده جهانبانیِ این دوعالمِ سترگ ارزانی داشته شد) اگر ذاتِ اقدسِ او مظهرِ چنین بدائعِ امور گردد چرا شگرف نماید •

توجه فرمودن گیهان‌خدیو بصوب خطهٔ اجمیر

سریرآرای اقبال (از فراخیِ حوصله و فزونیِ احتیاط و بسیاریِ آزرم و فراوانیِ دریافت)

در عمومِ مطالب و خصوصِ مقاصد (چه امورِ کلّي و چه کارهای جزوي) بر بساطِ نیازمندي بوده توسّل بدرگاهِ کبریایِ احديّت میفرماید - و از فرطِ حق‌شناسي از صفوتکدهٔ ضمیرِ بیرون‌شتافته احترامِ منسوبانِ خانوادهٔ دادار پرستان را از لوازمِ این کار سترگ میشمارد - و با آنکه رموز شناسانِ جهانِ صورت بل ظاهر بینانِ راستي‌منش این عالم از گمان بیقین گرائیده‌اند (که روز افزونیِ سطوتِ[۲] صوري و دولت‌افزائي معنوي و گشایشِ ملکِ ظاهر و باطن و حصولِ جلائلِ مستلذّاتِ عنصري و روحاني بمیامنِ ذاتِ بی‌همالِ این یگانهٔ بارگاهِ آفرینش است) لیکن از کمالِ میمنتِ ذاتي و یزدان‌شناسي و یکتادلي نظرِ دور بینِ آن جوهرِ یکتای نگارین خانهٔ هستي برخود نمي‌افتد - و آنرا خاص از بارگاهِ صمديّت مي‌داند - و لهذا هرگاه کارے پیشنهادِ خاطرِ اقدس میگردد نخستین تجدیدِ مراتبِ بازگشت بعتبهٔ ایزدي میفرمایند - و این‌را غازهٔ چهرهٔ اقبال میشمرند - درین هنگام چنان برپیشگاهِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتو مي‌انداخت که همانا خدمتِ تسخیرِ ملکِ بهار و بنگاله ازان گروه صورت نگیرد - و در تیسیرِ این‌مراد و تحصیلِ این مقصود رایاتِ مقدّس را بآنصوب نهضت باید فرمود - بنابران مدارجِ توجّهاتِ قدسي بظهور آمد - و طوافِ روضهٔ معینیّه را ازین باب اندیشیده برای اتمامِ طرزهای استفتاح و انجامِ آئینهای استمداد روزِ اورمزد غرهٔ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ سه شنبه شاردهمِ شوّال نهضتِ موکبِ مقدّس بصوبِ اجمیر شد - و منزلِ اوّل در حواشیِ دابر[۳] اتّفاق افتاد - و چهار روز دران مرحلهٔ دلگشا توقّف فرمودند - و طبقاتِ انام کامروای ظاهر و باطن گشتند - خواجه عبدالشّهید ادراکِ محفلِ مقدّس نموده رخصتِ شهر حاصل کرد - و روزے (که رایاتِ جهانگشای به توده نزولِ اجلال فرمود) میرزا کوکه از فرطِ شوق و وفورِ اخلاص برسمِ ایلغار از گجرات رسید - و آنحضرت برای کامروائیِ او قدمے چند بجانبِ او شتافته سربلندِ دولت گردانیدند - و مشمولِ جزائلِ تفقّداتِ خسرواني ساختند - و روزِ اشتاد بیست و ششمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي در هفت کروهیِ اجمیر مخیّمِ سرادقاتِ عظمت شد - روزِ دیگر پیاده (چنانچه آئینِ آن‌شهسوارِ عرصهٔ صورت و معني‌ست - که قدمِ فلک فرسا را غبار آلودِ راهِ نیاز میسازند) بمرقدِ منوّر توجّه نمودند - و در آخرهای روز بآن بقعهٔ منیفه رسیده لوازمِ زیارت بجای آوردند - و اربابِ احتیاج و سایرِ منسوبانِ این بقعهٔ گرامي بجزائلِ عطایایِ شاهنشاهي حظِّ وافر برداشتند - هم باطن را پایه بلند شد - و هم ظاهر بمعدلت رتبت گرفت هم بزرگانِ روزگار را وقت خوش‌شد - و هم فرودستانِ زمانه را آسودگي پدید آمد - بعد از استیفایِ مراسمِ زیارت بمنازلِ دلگشای (که درینولا نزدیک باتمام پیوسته بود) بفرّخي و خجستگي نزولِ اجلال[۴]

---

(۲) نسخهٔ [ل] سطوت صورت و دولت افزائي و گشایش (۳) نسخهٔ [ب ی] دابر (۴) نسخهٔ [ی] اقبال ●

فرمودند - و توجهِ عالي در بر انداختنِ اربابِ تمرّد و عصیان و نواختنِ اصحابِ عقیدت و انقیاد مبذول داشتند - و رای‌رام‌داس را (که بکاردانی و آهستگي اتّصاف داشت) بدیوانیِ سرکارِ اعلی منسوب گردانیدند - و حکمِ جهان‌مُطاع نفاذ یافت که دفترداران بدستورِ سابق کسانِ راجه تودرمل باشند - تا هم مهمّ دیواني از دور بودنِ راجه اختلال نپذیرد - و رقمِ عزل بر حالِ او کشیده نیاید و هم خدمت گزیني را اعتبار افزوده گردد *

آغاز سال نوزدهم الٰهي از تاریخ جلوس شاهنشاهي

یعني سال مهر از دور دوم

درین موسم (که بهارستانِ معني در جلوه‌گري بود) صیتِ قدومِ نوروزي ظاهر را همرنگِ باطن گردانید - و باطن را از صفای ملکوت فراتر برده تقدّسِ لاهوت بخشید * * بیت *

باز گشته دران شکفته حریم * حجرهٔ غنچه از کلیدِ نسیم
گل کُله برفشانده از سرِ خویش * دلقِ صدتوی کرده در برِ خویش
عندلیبان بصیحهٔ (۲) تهلیل * سبحه گردان و لبْ (۳) بذکرِ جمیل
گل بمغزِ جهان شمامه زده * شاخ بر نطعِ گل عمامه زده

روزِ پنجشنبه پس از سپري شدنِ یک ساعت و چهل (۴) و یک دقیقه هفدهمِ ذي‌القعدهٔ (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یکمِ قمري نور افزای صورت و معني پرتوِ خاص ببرجِ حمل انداخت - و خاکیانِ افسرده را چون افلاکیانِ مقدّس زیب و زینتِ تازه کرامت فرمود - و آغازِ سالِ نوزدهم از دورِ دوم بخرّمي و فرخندگي شد - آن گوهرِ یکتای خلافت در روضهٔ معینیّه جشني بزرگ ترتیب داد و مجلسِ والا انتظام یافت - عطرِ گلهای بهارِ صوري و معنوي و بخورِ عنبر آمیزِ نشأهٔ ظاهري و باطني هوای شادروانِ محفلِ اعلی را غالیه سای و دماغِ مجلسیانِ جشنِ قدسي را بعطرسائي نافه گشای گردانید - اربابِ ظاهر به مسرّت‌آرائیِ خاطر پرداخته دادِ دلگشائي میدادند - و صوفیانِ صفهٔ صفا در وجد آمده آستین بردو جهان مي‌افشاندند - تمامِ روز و شب آن دریادل گنجینهٔ بخشش از زرِ سرخ و سفید خوان خوان و دامن دامن برحاضرانِ بارگاهِ اقدس اکرام فرمود - و عمومِ خلائق فیضِ وافر یافتند - و دلهای آزمندان آرامش گرفت *

و درینولا (که موکبِ همایون خطّهٔ دلگشای اجمیر را بنورِ معدلت صفای خاص بخشیده بود) بمسامعِ اقبال رسید که چندرسین پسرِ راجه مالدیو از بیخردي و بےطالعي

---

(۲) نسخهٔ [ب] بچهچهه تهلیل (۳) در [چند نسخه] دل (۴) نسخهٔ [ل] چهل دقیقه *

راهِ اطاعت و انقیاد (که سرمایهٔ امن و امانِ او بود) گذاشته دمِ مخالفت میزند - و قلعهٔ سوانه را (که مستحکمترینِ قلاعِ صوبهٔ اجمیراست) استحکام داده پناهِ روزِ ادبارِ خویش اندیشید - خاطرِ جهان‌گشای از استماعِ این سانحه بر رعایای آن دیار ببخشود - و شاه قلي خان محرم و رای رایسنگهه و شمال‌خان[۲] و کیسوداس پسرِ جیمل[۳] میرتهه وال و جگت‌رای پسرِ دهرمچند[۴] و جمعی از بهادرانِ هرداني را برای تنبیهِ آن نخوت‌مند نامزد فرمودند - و همچنانکه شیوهٔ مقدّسِ شاهنشاهي ست مواعظِ ارجمند و نصائحِ والا را آویزهٔ گوشِ سعادت‌پذیرِ ایشان گردانیده رخصت دادند - و حکمِ معلّي شد که عتبهٔ اقبالِ ما جلوه‌گاهِ عاطفت و بخشایش است - آن گمراهِ بادیهٔ ناداني را (اگر چراغِ خرد در ظلمت‌آبادِ ادبارش افروخته گردد - و از کردارِ خویش خجالت‌مند شود) بعواطفِ خسرواني امّیدوار گردانند - فرستادها باعتضادِ اقبالِ روزافزون روی بشهرِ سوجت آوردند - کله نبیرهٔ رای مالدیو آنجا دمِ استکبار میزد - از سطوتِ فوجِ پادشاهي بقلعهٔ سرباري[۵] (که در تنگنای کوهستان است) شتافت - اُمرای اهتمام پیشه تعاقب نموده آن قلعه‌را سوختند - و او ازانجا بکوهِ کورنبه[۶] در آمد - بهادرانِ نصرت‌قرین گروه را از دشت ندانسته تکامشي شدند - کله (چون صورتِ گرفتاریِ خویش معاینه کرد) دست در دامنِ عجز زده بوسیلهٔ راست‌کیشانِ درست‌اندیش بلشکرِ منصور پیوست - و کیسوداس برادرِ خود را و مهیس داس و پرتهي راج راٹهور را برای خدمت گزیني همراه ساخت - و خود برای درست ساختنِ شکستهای خویش رخصت گرفته ماند •

و (چون این کار بتائیدِ سماوي از پیش رفت - و در جمعیّتِ چندرسین فتورے راه یافت) اُمرای عقیدت‌مند متوجّه شهرِ سوانه[۷] شدند - راول سکهراج[۸] از هواخواهانِ آن مُدبر بریاستِ آنجا سرِ استکبار مي‌افراخت - درین‌هنگام برخے از ملازمانِ رای رایسنگهه بسرکردگیِ گوپال‌داس بتاختِ ولایتِ او شتافتند - چندرسین سوجا و دیبي‌داس را با برخے از دلیران بمعاونتِ راول فرستاد و دران زمان (که آن‌فوج بعضے از مواضع و قریاتِ او را تاراج نموده راهِ معاودت مي‌سپرد) راول با جمعیّت رسید - و عرصهٔ نبرد آراسته شد - و دلاورانِ طرفین کارنامهای مردانگي بظهور آوردند سوجا و دیبي‌داس و مان برادرِ راول درین مصافِ مردآزمائي بگونیستي شتافتند - و بتائید

---

(۲) نسخه [ا] شمال خان سلطان و کیسوداس - و در [اکثر نسخه] شمال خان و سلطان و کیسوداس پسرانِ جیمل (۳) در [چند نسخه] جیتمل (۴) در [بعضے نسخه] دهرمنکد - و نسخهٔ [ز] دهرمنکد (۵) نسخهٔ [ی] سرباري - و نسخهٔ [ل] مرماري (۶) نسخهٔ [ا] کوبنه - و نسخهٔ [ی] کورسه (۷) نسخهٔ [ی] متهرا (۸) در [اکثر نسخه] میکهراج - و نسخهٔ [ی] میتهراج •

ایزدي علمِ فتح برافراخته شد - راجی رایسنگهه از شنیدنِ پیکار خود بناوردگاه روی آورد - و پیش از رسیدنِ او اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي چهره آرائیِ[2] مراد کرده بود - چون راول چنین شکست یافت از سر بیراهه رفتن باز آمد - و پسرِ خود را همراهِ لشکرِ منصور ساخت - و افواجِ نصرت تائید ازانجا متوجّهِ تسخیرِ سوانه شدند - چندر سین بودنِ خود را در قلعه مصلحت ندیده به پنای رانهور و پنای بقّال سپرد - اولیایِ دولت بمحاصرهٔ آن همّت گماشتند - چون ضمیرِ اقدسِ شاهنشاهي از مهمّاتِ این صوبه فراغ یافت روز امرداد هفتمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ[3] چهارشنبه بیست و سیوم ذی القعده بهمعنانیِ دولتِ روز افزون متوجّهِ دارالخلافه شدند - و داد دهان و عشرت گزینان نهضت فرمودند - روزِ رام بیست و یکمِ فروردین ماهِ الٰهي لوای نصرت اعتلا در دارالخلافهٔ فتحپور افاضهٔ انوار فرموده ابوابِ معدلت و رعیّت پروري و ظالم گدازي و مظلوم نوازي بر روی عالمیان گشوده گشت *

درین هنگام (که آغازِ موسمِ باران بود) عرائضِ منعم‌خان خانخانان از سمتِ ممالکِ شرقي پیهم رسید که محاصرهٔ حصارِ پتّنه بامتداد کشید - (اگرچه پیوسته عیارِ مردانگیِ مبارزانِ طرفین گرفته میشود - و نصرت قرینِ اولیایِ دولت است) لیکن (چون از یک جانبِ قلعه دریا ست) آذوق بدرونیان وافر میرسد - و سامانِ قلعه داري بر وجهِ دلخواه صورت مي‌بندد - و لشکر و توپخانه و حزینه و فیلِ فراوان سرمایهٔ نخوتِ آن‌گروه است - و از درآمدِ موسمِ ابر و باران و طوفان‌خیزيِ آب و باد خاطرِ لشکرِ منصور متزلزل و مضطرب - اگر لوای عاطفتِ آن خدیوِ جهانگیر پرتوِ توجّه برین دیار اندازد هرآینه این عقدهٔ مشکل بآساني گشوده آید - و دران عرائض بسا سوانح و وقائع (که محرّکِ نهضتِ والا تواند شد) مذکور بود - ازانجمله شهادتِ کاکرعلي‌خان و پسرِ[4] او (که روزے بر سرِ غنیم روی مبارزت آوردند - و کارزارِ نمایان بتقدیم رسانیده گروهے عظیم را بصمصامِ شجاعت کار تمام ساخته خود نیز[5] مردانه شربتِ واپسین درکشیدند) و کارنامهٔ تردّدِ خان‌عالم (که سحرے از راهِ دور بجانبِ پنج‌پهاڑي گرم‌روي کرد - و بصوبِ دروازهٔ نخّاس آمده نمایان تاخت - و فیلهای بزرگ و غنائمِ گرامي بدست آورده مراجعت نمود - و حیرت‌افزای نظّارگیانِ دشوار پسند گشت) و آمدنِ حسن[6]‌خان پتّني و بکنگشِ او قصدِ بندِ پن‌پن کردن *

و شرحِ این‌سانحه آنکه حسن خان پتّني از ابطالِ روزگار و شجعانِ زمانه بود - بتصمیمِ سعادتِ دولتخواهي از مخالفانِ ادبارمند جدا شده بلشکرِ منصور پیوست - و منعم خان او را

---

(۲) نسخهٔ [ی] چهرهٔ مراد گشوده بود (۳) در [چند نسخه] موافق صبح چهارشنبه (۴) در [بعضے نسخه] پسران او (۵) نسخهٔ [ز] نیز شیر مردانه (۶) در [بعضے نسخه] حسین خان *

مشتمال عواطف شاهنشاهي ساخته سرکارِ سارن بجاگیرِ او مقرّر کرد - او برای اطمینان و دلجمعی لوبهای دولت و گرمی هنگامهٔ خود پیوسته در استیصالِ مخالفان سخنانِ دلنشین بر دیباجهٔ ظهور می‌نگاشت - ازانجمله بپرتوِ بیان روشن ساخت که دو کار ناگزیرِ وقت است - تا بتائیدِ آسمانی این عقدهٔ مشکل نمای گشایش یابد - نخستین بندِ دریای پن‌پن را باید شکست - تا درین موسم آبهائی (که روی باین حدود آورده هر روز در افزوني ست) در آبِ گنگ بریزد - وگرنه آبها اطرافِ قلعه را خواهد فرو گرفت - و کار بر محاصران دشوار خواهد شد - دوم آنکه بکار فرمائی تدبیر و نیروی تیزدستي حاجي‌پور را از دستِ تصرّفِ غنیم مستخلص باید گردانید - که بیشتر آذوقِ قلعه ازان معموره است - منعم‌خان تسخیرِ حاجي‌پور بخانِ عالم فرمود - او پاسخ‌آرای شد که من از بارگاهِ شاهنشاهي بهراولیِ این لشکر ماموروم - و ازین گفتگوی این معامله در التوا مانده بانجام نرسید و مجنون خان و طایفهٔ از بهادران بجهتِ شکستنِ بند مقرّر شدند - این مبارزانِ سعادت پیوند شباشب رفته آن خدمت بطرزِ دلگزین بتقدیم رسانیدند - و بآئینِ شایسته عقدهٔ این کار گشوده آمد و از نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي آنکه سلیمان و بابومنکلي[۲] از کبارِ امرای غنیم (که بپاسبانیِ این بند هوش افزای بودند) دران شب بخوابِ غفلت غنودند - و از خجالتِ کارِ خود آوارهٔ براریِ ادبار گشته روی بجانبِ گهورا گهات نهادند ❊

و (چون محاصره بامتداد کشیده بود - و عنانِ همّتِ والا بتسخیرِ دیارِ شرقي میلانِ انعطاف داشت) بوصولِ عرائضِ منعم خان عزیمتِ جهان‌گشای مصمّم شد - و موکبِ جهان‌نوردِ شاهنشاهي بقایدِ اقبال از فتحپور باگره نزولِ اجلال فرمود - و بوارقِ اهتمام در انتظامِ اسباب و موادِ این یورشِ عالي از پیشگاهِ اجلال تافت - و بترتیب و تنسیقِ کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراعِ این کارگاهِ شگرف چابک دستانِ خدمت‌گزین مخصوص گشتند - و بتلقینِ عقلِ دور بین مقرّر شد که حضرتِ شاهنشاهي با شاهزادهای گرامي و بعضی پردگیانِ سرادقِ عصمت و خلاصهٔ مقرّبانِ بساطِ بزم و رزم برکشتي نشینند - و دیگر عساکرِ اقبال و اردوی بزرگ از راهِ خشکي روانه گردد و سزاوارانِ کارگذارِ خدمت دوست (که غیبتِ شان برحضور چیره دستي نماید) باحضارِ عساکر تعین شدند - و شاهنشاهِ گیتي‌ستان در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ این یورش توجّه داشته جهان‌آرائي را عبادتِ ایزدي شمردند ❊

درین هنگام نقش‌بندِ این نگارین‌نامه ابوالفضلِ مبارک بموجبِ اشارتِ عالي و بشارتِ غیبي سجدهٔ درگاهِ مقدّسِ شاهنشاهي سربلندي یافت - وبتائیدِ الٰهي نخوتِ خودپرستي را آغازِ چاره‌گري

---

(۲) نسخهٔ [ز] بابومنکلي ❊

پدید آمد - و مجملی ازین سانحه آنست که تا از خلوتکدهٔ بطون بکثرت سرای وجود آمد
در پنج سالگی تمیز رسمی بهم رسید - و بنظرِ تربیتِ پدرِ صوری و معنوی خود در پانزده سالگی
برعلومِ حکمی و علومِ نقلی اطّلاع یافت - (اگرچه درِ دانش گشودند - و به‌پیشگاهِ حکمت بار دادند)
امّا از نامساعدیِ بخت خودبینی و خویشتن آرای شد - لختی در رونقِ هنگامهٔ خود پای همّت
افشرد - و هجومِ دانائیِ طلبان نزدِ او سرمایهٔ افزونیِ رعونت گشت - و از شورشِ بےتمیزی
و بےانصافیِ این گروه نشهٔ تجرّد واختیارِ عزلت در سر افتاد - اگرچه روزها صومعهٔ خویش را
بدرسِ علومِ نورافزای بود امّا شبها راهِ صحرا گرفته بشوریدگانِ کُوی‌طلب رسیدے - و ازان تهی‌دستانِ
گنجینه‌دار دریوزهٔ همّت نمودے - و اختلافِ دانایانِ ظاهربین و رواجِ بازارِ تقلیدیانِ صورت پرست
مرا در تنگنای حیرت سراسیمه داشت - نه طاقتِ خموشیدن و نه قوّتِ خروشیدن بود - اگرچه مقدّماتِ
موعظتِ پدرِ بزرگوار بدشتِ دیوانگی نمی‌برد لیکن شورستانِ خاطرِ مرا علاج مفید نمی‌آمد
گاه دل بصحبتِ دانایانِ خطّهٔ خطا کشیدے - و گاه بمرتاضانِ کوهِ لُبنان (۲) خاطر را میل پدید آمدے
گاه شوقِ بهمزبانیِ جوگیانِ تبّت (۳) آرام گسل گشتی - و گاه همنفسیِ پادریانِ پرتگال دامنِ عزیمتم گرفتی
و گاه همنشینیِ موبدانِ فارس و رموزدانیِ ژند واستا شکیب ربای خاطر شدے - چه دل از صحبتِ
اربابِ صحو و اصحابِ سکرِ دیارِ خویش گرفته بود - [اگرچه ناهارِ طلبِ من از مصرِ جامعِ کمالاتِ
صوری و معنوی (که عبارت از ملازمتِ فیض منقبتِ پدرِ بزرگوار است) شکستی] لیکن (چون
آن یگانهٔ کارگاهِ آفرینش در جلبابِ استتار بود) دردِ مرا درمان نبخشد - و از نادانیِ خویش نشاءِ
ظاهرِ وی را مخالفِ عُقبی دانسته ازان وضع نهایتِ بیقراری داشتی - و از صحبتِ این گروه
دوری جستی - تا آنکه بخت یاوری کرد - و از آوازهٔ دانشِ مکتسبِ این حیرانِ انجمنِ هستی مذکورِ
محفلِ مقدّس شد - برادرانِ گرامی و دوستانِ خیر اندیش و خویشانِ محبّت گزین و شاگردانِ همزبان
برین شدند که ترا احرازِ دولتِ ملازمتِ خدیوِ صورت و معنی باید کرد - مرا سرِ این کار نبود
و اندیشهٔ سودای تعلّق خاطرِ تجرّدگزین را سراسیمه میساخت - چه چشمِ دوربین نگشوده بود
و همّت درگروِ گسستیِ سلاسلِ تقیّد - وبرسمِ نادانانِ ملکِ‌صورت ظاهررا نقیضِ باطن و قید را مغایرِ
اطلاق می‌شمرد - تا آنکه خدای مجازی پرده از روی‌کار برداشته رهنمای حقیقت شد - و نیرنگیِ
ابداعیانِ تقدیر را روشن ساخته طیلسانِ پندار از سر کشید - و کمالاتِ معنویِ اورنگ نشینِ اقبال را
بعباراتِ دلپذیر در خلوتکدهای حضور و انجمنهای انصاف خاطرنشین گردانید - و به تقریرِ خردگزین

---

(۲) نسخهٔ [ی] کوه نشین (۳) در [بعضی نسخه] لابهای - و لاب نام حکیمی بود - و یحتمل که مجازا
ازان حکیم مراد گیرند - و نسخهٔ [ا ل] لانهای - و نسخهٔ [ب] لامهای •

بر دیباچهٔ خاطر جلوهٔ ظهور داد که ایزد پرستي و دادار شناسیٔ این گوهرِ قدسي نژاد را کسے کمتر شناسد - امروز قافله سالارِ قوافلِ تعلّق و تجرّد و مجمع بحرینِ دین و دنیا و مشرقِ انوارِ صوري و معنوي اوست - او را کثرتِ تعلّقاتِ صوري مانعِ وحدتِ معنوي نیست - هم قیدِ ظاهر دارد و هم اطلاقِ باطن - گشایشِ کارهای[۲] صوري و معنوي ازانجاست - ناگزیر رضای اورا برخواهشِ خویش مقدم داشتم - و (چون خاطرِ گنجینه دارِ معنیٔ من از متاعِ دنیا تهي‌دست بود) برای پیشکشِ درگاهِ والا آیةالکرسي را تفسیرے نوشتم - و درین‌زمان (که راياتِ اقبال بدارالخلافه نزولِ اجلال فرمود) سعادتِ کورنش دریافتم - و آن نگاشته را عذرِ تهیدستیٔ خود گردانیدم - عاطفتِ شاهنشاهي آنرا بحسنِ قبول پذیرفت - و نظرهای خاص برمن انداخت - و بدولتِ ملازمت (که اکسیرِ اهلیّت است) آن شورشِ خاطر روی بتسکین آورد - و محبّتِ ذاتِ این قدسي‌اساس یکبارگي دل را فروگرفت در همان ایّام یورشِ دیارِ شرقي پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - این خاک‌نشین را فطرت نمیگذاشت که با بزرگانِ آن درگاه توسّل جوید - و عاکفانِ آستانهٔ عزّت را از افزونیٔ اشغالِ سلطنت فرصتِ پرداختن با گم‌نامانِ کنجِ خمول نبود - از ملازمت بازماندم - (اگرچه اندیشهٔ پیشین در مکامنِ خاطر جلوهٔ حیرت داشت) لیکن رابطهٔ روحانیٔ این بزرگِ دین و دنیا در دل همواره ناخن زدے و چون گیهان‌خدیو فتحِ بلادِ شرقي کرده بدارالخلافهٔ فتحپور معاودت فرمود پیش‌بیني و دوریابیٔ آن دانای نهانخانهٔ اسرارِ الٰهي منِ عزلت گزین را بیاد آورد - و بسعادتِ آستان‌بوس رسیدم و این سراسیمهٔ گردِ تیهٔ حیرت و هیمان را روی براه افتاد - چنانچه مجملے در ضمنِ سوانحِ آن هنگامِ سعادت طراز ایراد یابد *

و از سوانحِ آنکه شجاعت‌خان از پیشِ خانخانان آمده شرفِ ملازمت دریافت - پیش‌ازین گذارش یافته که بواسطهٔ تادیب و تنبیه او را مصحوبِ قاسم‌علي‌خان پیشِ خانخانان فرستاده بودند خانخانان ازین عاطفتِ کُبریٰ سجدهٔ سپاس بجای‌آورد - و فرستاده را عزیز و محترم داشته گناهِ او را در خواست نمود - و ازانجا که عفوفرمودن و عذر پذیرفتن شیمهٔ والای شاهنشاهي‌ست ملتمسِ او را پذیرفته بسعادتِ طلبِ اختصاص بخشیدند - روزِ امرداد هفتمِ خرداد ماهِ الٰهي نه فیلِ گزین از غنائمِ خانِ عالم بنظرِ همایون گذشت - ازانجمله گج رتن (که فیلِ والا شکوه بود) داخلِ فیلانِ خاصه گشت و در اندک فرصتے و کم زمانے بتوجّهِ جهان‌گشای گیتي‌خدیو اسبابِ این یورش سرانجام یافت و کشتیهای بدیع پیکر بطرّاحیٔ فکرتِ دوربینِ آنحضرت چنان باتمام رسید که شرحِ شکوه و تفصیل نمودنِ آن بگفت در نیاید - اقسامِ منازلِ دلگشای و انواعِ مناظرِ فرح‌بخش و حدائق و بساتین

---

(۲) نسخهٔ [ي ل] کارصوری - و در نسخهٔ [ز] لفظ کار نیست *

(که هنرمندانِ کار شناس در سطحِ زمین نتوانند پرداخت) در کشتیهای فسیحِ فضا تعبیه نمودند و سرِ هر یکی ازان خانهای آبي را بصورتِ یکی از جانوران ساخته نظّارگیان را پا لغزِ نظر گردانیدند و متصدّیانِ اشغال برای هر کارخانه (که بمنزلهٔ ملکی[۲]ست) کشتیهای بزرگ ترتیب دادند - مخصوصانِ عتبهٔ اقبال نیز در خورِ حالت و مکنتِ خویش منازلِ حیرت افزای بر سطحِ آب انتظام بخشیدند شگرفیِ فنونِ طرّاحي و نظر فریبیِ مراتبِ آشیانها[۳] و تعجّب آرائیِ رفعت و لطافتِ پایها[۴] و تعدّدِ نشیمنها و بوالعجبیِ منظرها و نفائسِ پوششهای آن نوادرِ مخترعات اگر راقمِ این منشورِ اقبال از فرازِ واقع گوید زمانیان آنرا از قسمِ مبالغاتِ دبیران انگارند *

و از سوانح آنکه حضرتِ شاهنشاهي برای تربیت و برآوردن از حجاب خدمتِ سرکردنِ اردوی[۵] بزرگ و سرانجامِ آن بنامِ مظفّرخان مقرّر ساختند - و او از فسادِ جوهرِ عقل در قبولِ این شغلِ سترگ سخنانِ بے حساب بعرض رسانده بارِ دیگر از نظرِ عاطفت افتاد - و این کار بمیرزا یوسف خان رضوي مفوّض شد *

و از سوانح آنکه درین هنگام (که رایاتِ همایون متوجّهِ بلادِ شرقي بود) نامنتظمیِ صوبهٔ گجرات بسمعِ والا رسید که پسرانِ اختیار الملک سر بشورش برداشته اند - میرزا کوکه را بجلائلِ تفقّداتِ شاهنشاهي اختصاص بخشیده رخصت فرمودند *

یورش[۶] موکب مقدس شاهنشاهي از راه دریا بصوب دیار شرقي .

قانونِ سلطنتِ کبری و آئینِ فرمان‌دهانِ دادگر (که انتساقِ مهمّاتِ دیني و دنیوي و انتظامِ ضوابطِ صوري و معنوي باز بسته بآنست) اقتضا مي‌فرماید که (چنانچه بر ذمّهٔ فرمان‌پذیرانِ سعادت‌مند بداده قناعت گزیدن طُغرای لزوم دارد - تا از[۷] برای گرد آوری آنچه در دست نیست پراگنده دل نباشند - و پای ارادت از اندازهٔ سعادت بیرون نیارند) همان نوع فرمان روایانِ انصاف‌گزینِ معدلت دوست را لازمِ فطرت و فرضِ وقت است که بر مملکتها (که در تصرّف داشته باشند) اکتفا نفرمایند - و دل در تسخیرِ ملکِ دیگر بستن را از عباداتِ گزیده شمارند - و نکته‌ایست بس روشن

---

(۲) نسخهٔ [ي] فلکي ست (۳) نسخهٔ [ا] آستانها (۴) نسخهٔ [ل] خانها (۵) نسخهٔ [ي] اولیلی اردوي بزرگ (۶) نسخهٔ [ا] یورش موکب شاهنشاهي بصوب بلاد شرقي - و نسخهٔ [ب] نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بدیار شرقیه از راه دریا - و نسخهٔ [ل] گشایش بهکر به نیروي اقبال روز افزون (۷) در [چند نسخه] تا بنقد از برای *

که دیو بهنان را بسواد دیده باید نوشت - دانش‌پروران انصاف گرای از شناسائی مزاج زمانه گفته اند که این معمورهٔ عالم (که از رهگذر بے‌توجّهی عالی فطرتان انقسام پذیرفته) اگر بیکی از فراخ حوصلهای کاردان دادگر قرار گیرد هرآینه غبار اختلاف فرو نشیند - و جهانیان آسایش یابند قرین است که چمن‌آرای اقبال زمان ما پیوسته در بند ملکے و تسخیر ولایتے دیگر است *

و چون سرانجام این یورش عالی صورت گرفت شهاب‌الدّین احمدخان را (که وکیل دیوان خالصه و راتق و فاتق این خدمت گرامی بود) در آگره گذاشتند - و در همین اثنا طیب[۲] خان را معزول ساخته رای بهگوانداس را مستوفیٔ تمام ممالک محروسه گردانیدند - و رای پرکهوتم را بمنصب بخشیگری خلعت امتیاز بخشیدند - و پادشاه صورت و معنی دل در خدا و همّت در آسودگیٔ خلائق بسته بقاید توفیق ایزدی روز دیباذر هشتم تیر ماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و نهم صفر بدولت و اقبال با شاهزادهای والا گوهر و مخدّرات تتق عصمت در کشتی نشستند *　　* ابیات *

ساخته از حکمت کار آگهان * خانهٔ گردنده بگرد جهان
نادرهٔ حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
اهل سفر را همه بر وی گذر * همره او ساکن و او در سفر

و اسامیٔ[۳] مشاهیر مقرّبان بساط حضور (که درین یورش همایون بسعادت همراهی اختصاص یافتند) بدین تفصیل است - راجه بهگونت داس - راجه مانسنگهه - زین خان کوکه - شهباز خان - صادق خان قاسم‌خان میربحر - راجه بیربر - جلال‌خان - میرزادهٔ علی‌خان - سیّد عبدالله خان - مادهو سنگهه نقیب خان - قمر خان - میر شریف - نیابت خان - سیّد محمّد خان موجی - حکیم عین‌الملک ملک الشّعرا شیخ فیضی - پیشرو خان - و از اهل سعادت شیخ عبدالنّبی صدر و حکیم الملک و قاضی یعقوب و برخے دیگر شرافت حضور داشتند *

و از غرائب آنکه دو فیل کوه‌پیکر باد رفتار را همراه گرفتند - نخستین بال سندر با دو مادهٔ فیل در یک‌منزل جای گزید - خوبیهای این فیل از اندازهٔ گفت بیرون است - با سطوت صف شکنی و کوه‌اندازی کمال تمکین و غایت وقار گلگونهٔ چهرهٔ حال او بود - در عین مستی نشان هوشیاری ازو ظاهر میشد - بے اشارت فیلبان پای از اندازه[۴] بیرون ننهادے - دیگر فیل سمن‌نام (که همتای آن بیعدیل بود) با دو مادهٔ فیل درکشتیٔ دیگر آرامش گرفت - و دیدهٔ ازین معنی تعجّب افزای بود - از کثرت اقسام کشتی و انداختن بادبانهای آسمانی ارتفاع و تلاطم امواج دریا و شدّت باد و طغیان سحائب و امطار و تصادم صواعق و درخشیدن بوارق غریب حالتے نمودار بود

(۲) نسخهٔ [ا ب] طبیب (۳) نسخهٔ [ا ب] اسامیٔ مقربان (۴) نسخهٔ [ب ب] اندازهٔ کار *

روزِ مهر شانزدهم تیر ماهِ الهي (که قصبهٔ اتاوه مخیّمِ شادروانِ عزّت گشت) در اثنای راه دریای جون جوش و خروشِ طوفاني کرد - و برخے ازان منازلِ دریائي بموجِ خیزِ فنا فروشد - روزِ رام در حدودِ قصبهٔ کالپي برای مصالحِ ملک توقّف گزیدند - و روزِ انیران سیمِ تیر ماهِ الهي در موضعِ جکور زنّاردارے سیه درون تباه عقل (که از فزونیِ شهوت و مغلوبیِ خرد با دخترِ خود ملاعبتِ زنا شوئي کردے) بیاسا رسید - و روزِ شب بالهاباس نزولِ اجلال شد - و روزِ اورمز غرّهٔ امرداد ماهِ الهي (که ازان منزلِ دلگشا نهضت روی نمود) آب کمالِ طغیاني داشت - و عواصفِ ریاح در تیز روي کار از افراط گذرانید و بارنه کشتي فرو رفت - و به نقّارخانه نیز آسیبے رسید - و بتائیدِ الهي بسلامت برآمد - و چون خاطرِ جهانگشای میخواست (که اغروق و اردوی بزرگ در بلدهٔ جونپور توقّف نماید) بموجبِ فرمانِ عالي محسن خان (که حراستِ آن شهر داشت) مراکبِ سواری راهِ خشکي آورد - لیکن رای ممالک[۲] آرای اقتضای آن نفرمود که ازین مقام سرادقِ مقدّس را روانه سازند - و در نزدیکیِ الهاباس قاسم‌علي خان از پیشِ خانخانان آمده بسعادتِ زمین‌بوس افتخار یافت - و حقیقتِ استیلای عساکرِ والا بعرضِ اقدس رسانید - درین روز حضرتِ شاهنشاهي حسین‌خان را یاد فرمودند که درین یورشِ دولت افزای چرا در رکابِ سعادت نیست - بعرضِ اشرف رسانیدند که سودا[۳] بر مزاجِ او استیلا یافته بتاختِ زیردستان و تاراجِ رعایا روزگار میگذراند - بر مسامعِ علیّه این معني گراني کرد و چون این یورشِ عالي درمیان بود هیچکس به تنبیهِ او تعین نشد - روزِ بهمن دومِ امرداد ماهِ الهي در شهرِ بنارس رایتِ وصول افراخته گشت - درین روز نیز آب طغیان داشت - خصوصًا نزدیکِ حصارِ چنانچه که کارشناسانِ بحار[۴] ازو در هراس بودند - جمعے کثیر از کشتي برآمده راهِ خشکي گرفتند خسروِ آفاق دل در مشیّتِ ایزدي بسته همانطور شگفته خاطر و گشاده پیشاني بر سرِ کشتي نهضت میفرمودند - و ازانجا شیربیگ تواچي باشي را بر زورقِ باد سرعت نشانده پیشِ خانخانان فرستادند - که نویدِ قربِ رایاتِ اقبال رسانیده تائیدبخشِ عساکرِ دولت گردد - و سه روز دران شهرِ دلکش موکبِ مقدّس توقّف نمود - و روزِ خرداد[۵] بموضعِ کودني[۶] از اعمالِ سیّدپور (که دران منزل آبِ کودني بدریای گنگ اتّصال مي‌یابد) لنگر انداختند - درین روز عبورِ اردوی بزرگ بقربِ رایاتِ همایون شد میرزا یوسف خان و برخے از اُمرا سعادتِ زمین‌بوس دریافتند ٭

(اگرچه شاهنشاهِ جهان پرور بموجبِ خوی و عادت پیوسته درظاهر بمشاغلِ سلطنتِ کُبری پرداختے) لیکن همواره بمُقتضای خلوت در انجمن با ایزدِ بیچون راز داشتے - و لحظهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ل] جهان‌آرای (۳) نسخهٔ [ز ل] که سودا بر مزاج یابس او (۴) نسخهٔ [ا] روزگار
(۵) در [اکثر نسخه] دی بمهر (۶) نسخهٔ [ا ي] کوري ٭

از محاسبهٔ نفساني فارغ نشده - و برای تقویت این نسبت و پرده آرائي نغمه‌سنجان دلفریب زمزمهٔ ملال‌گسل و ترانهٔ شوق‌افزا درحواشي و حوالی بارگاه مقدّس سرائیده - و در بسیارے از اوقات حضور میر شریف برادر نقیب‌خان کتاب عشقیه[۲] را بآواز دلنشین میخواند - و آنحضرت بارها از نقاب استتار برآمده رقّت مي‌فرمودند - و مژها تر میداشتند - یا رب این دریای دانش و بحر آگاهي از وزیدن تندباد ناداني و بیراهه رفتن مردم قطرات اندوه میریخت - یا برای تعلیم نرم‌دلي و نیازمندی سنگین‌دلان انجمن این گلاب ریزان بود - یا از هجوم اشغال معني از نگارخانهٔ صورت بتنگ آمده غمگساری خویش میفرمود - یا از فراخی حوصله و بے‌منتها بودن بحر فیض ایزدي گنجهای معني را اندک دانسته از معدن دانائی غم‌نایافت مي‌تراوید * قطعه *

بر کشتی نوح ناخدا میطلبم * درخانهٔ خویش آشنا میطلبم

یعقوب نیم هیچ‌کسم درچه نیست * حیرت دارم که من کرا مي‌طلبم

و پیشتر ازان (که رایات نصرت شعاع از مستقرّ سلطنت نهضت فرماید) عرائض خانخانان و دیگر اُمرای عظام بدین نمط مي‌آمد که اگر نهضت موکب مقدّس تا جونپور اتّفاق افتد هرآینه صلاح دولت است - و دربن صورت داؤد بناگزیر آوارهٔ دشت ادبار خواهد شد - و برزبان اقدس (که ترجمان اسرار الٰهي ست) میگذشت که این سخنی بیش نیست - و تا آنکه همای عظمت ما سایه بران عرصه نیندازد و شاهباز جلال ما در هوای آن ملک پر و بال نگشاید صید این آرزو صورت‌پذیر نیست - لیکن همّت والا (نظر بر تربیت بندهای خویش) چنان میخواست که لوای این فتح از ملازمان عتبهٔ اقبال ارتفاع یابد - بنابران بحکم مقدّس کشتیها را از دریای[۳] کودي بالا کشیدند که در جونپور لختي توقّف افتد - تا (آنچه اُمرا عرضه‌داشت مینمودند - و از بارگاه اقبال جواب صادر میشد) دلنشین خرد و بزرگ شود - لاجرم روز مرداد هفتم امرداد ماه الٰهي رایات اقبال در حدود موضع بهرایچ از اعمال پرگنهٔ کراکت نزول دولت فرمود - و روز دیباذر بموضع یحیی‌پور از توابع جونپور وقوف معدلت داشت که عرائض اولیای دولت بموقف اجلال رسید که (اگر چتر فلک شکوه شاهنشاهي زودتر سایهٔ عاطفت بر فرق این گروه اخلاص‌مند اندازد) هرآینه این عُقدهٔ دشوار بآساني گشوده گردد - و بموجب استشارهٔ عقل کامل (که ناظم مراتب سلطنت است) روز آذر شاهزادهای اقبال مند سعادت منش و مقدّسان شبستان عصمت را براه آب کودي رخصت جونپور فرمودند - و حکیم الملک و شیخ احمد و اخلاص‌خان و جمعی دیگر از ملازمان عقیدت‌مند را بخدمت و ملازمت گذاشته خود علم معاودت افراخته متوجّه پتنه شدند *

---

(۲) در[اکثر نسخه] عشیقه (۳) نسخهٔ [ب ز ي] از راه دریا بالا *

سبحان‌الله شهنشاهِ زمان از شمولِ خیر اندیشي کار افزائیِ ارباب اخلاص میطلبد - و ایزدِ بیچون بمقتضای هزاران عنایت (که دربارهٔ این برگزیدهٔ خویش دارد) میخواهد که جمیعِ مهمّاتِ شگرفت و کارهای سترگ ازان معدنِ بزرگي بانجام رسد - تا هم عظمتِ این بزرگ‌کردار یقینِ عمومِ خلائق گردد - و هم نوکرانِ زر بنده را منّتي بر چنین یگانهٔ ایزد شناس نباشد - و لهذا آن کار آسان بران لشکر دشوار نمود - تا خود طلبکارِ نهضتِ موکبِ مقدّس شدند - و آنحضرت استمداد از جنودِ تائیداتِ غیبي طلبیده تسخیرِ ولایتِ تنگ و بهار پیش‌نهادِ همّتِ والا ساختند - درین هنگام نوید رسانانِ مسرّت‌بخش مژدهٔ فتحِ ولایتِ بکر[۲] را رسانیده عنوان‌آرای فتوحاتِ سترگ گشتند - و منهیانِ غیب درین وقتِ سعادت‌پیرای تهنیت بر تهنیت افزودند - نخستین تسخیرِ قلعهٔ بکر (که گیتي‌گشایانِ کامل اقتدار را زود دست ندهد) از ملازمانِ میانهٔ این خدیو صورت و معني اتمام یافت - دیگر آنکه تفاوّل بر نصرتِ لوایای دولت (که کمرِ همّت بگشادِ ممالکِ شرقي بسته بودند) پدید آمد •

گره گشائیِ مشکلاتِ عالم و حصولِ مقاصدِ ارجمند (اگرچه در کار فرمائیِ معامله شناسانِ کارطلبِ جدّآور شناسند) لیکن دانای دور بین داند که بیشتر حصولِ مطالبِ بزرگ بنیّتِ خیر و عملِ شایستهٔ فرمانروای جهان بازبسته است - و بر نظّارگیانِ کارنامهای باستاني پیدا ست که مراد بے طرزِ نخستین در کنار ننهاده آید - و بے حصولِ وجهِ دوم مقصود صورت نه بندد ازین روست که اورنگ‌نشینِ اقبال هر کارے (که همّت بران گماشت) بآئینِ دلنشین صورت گرفت و بهر مرے سترگ (که بگوشهٔ چشم نگریست) بانجام رسید - چنانچه بر دانای سوانح و وقائعِ این دولتِ ابد قرین کمالِ ظهور دارد - و بتازگي چهره آرای این مقصود فتحِ بکر است - و شرحِ این داستانِ سرور افزا آنکه در اساطیرِ پیشین تحریر یافت که محبّ علي خان و مجاهد خان باستدعای ناهید بیگم بجانبِ تتهه رخصت یافتند - و سلطان محمود اظهارِ مخالفت نمود فرستادها بمیامنِ تائیداتِ غیبي و مساعیِ همّت کارهای شایسته بتقدیم رسانیده به محاصرهٔ بکر پرداختند - و او متحصّن گشته در لوازمِ قلعه‌داري اهتمام نمود - از اقبالِ شاهنشاهي درین حصار قحط پدید آمد - و او (بواسطهٔ فرطِ احتیاط یا مزیدِ خسّت و دنائت) باوجودِ فراوانیِ غلّهای نو حبوبِ بیست ساله و سي‌ساله را (که بمرورِ ایّام در قلعه فراهم‌آمده بود) بمردم مي‌داد و مادّهٔ لوجاع و لوازم میگشت - و از غضبِ ایزدي وبا شیوع یافت - و از غرائبِ اتّفاقات آنکه دران دیار (که عارضهٔ ورم پدیدآمد) هر کس (که پوستِ درختِ سرس را جوشانده میخورد) صحّت مي‌یافت - و آنرا بوزنِ طلا مي‌خریدند •

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهکر را •

و چون زمانه سلطان محمود را در تنگنای معیشت آورد بدرگاه والا معروض داشت که پیوسته در شاهراه اطاعت و فرمانبرداری بوده‌ام - از واژونی بخت گذشت[۲] آنچه بر من گذشت اکنون قلعه را پیشکش شاهزاده والا شکوه سترگ فطرت بزرگ منش خرد پژوه حقیقت پیرای سلطان سلیم میکنم - و بوسیلهٔ آن گوهر یکتای خلافت خود را بستهٔ فتراک دولت ابد طراز میگردانم - و لیکن (چون میان من و محب علي خان غبارے پدید آمده) در سپردن قلعه باو جز صورت خواری خود نمي‌بینم - و نیز کارزارها روی داده از آزار او ایمن نیستم - امّید که یکی از بندگان درگاه رخصت یابد - تا قلعه و ولایت را باو سپرده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال شوم - آن معدن فتوت مقدس لورا بموقف قبول ارتفاع بخشید - و میر گیسو را (که از قدیمان کاردان بود) فرستاد - پیشتر ازانکه او بآن‌دیار رسد سلطان محمود رخت هستي بربسته بود - و اهل قلعه منتظر آمدن او - چون رآنحدود پیوست مجاهدخان قلعهٔ کنجابه[۳] را محاصره داشت - دختر محب علي خان سامعه بیگم والدهٔ مجاهدخان آمدن میرگیسو را شنیده براشفت - و از تبه‌رائي غرابے چند را سرمایهٔ پیکار[۴] گردانید - و از بے‌آزرمي کار برو تنگ ساخت - و نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین احمد بخشي (که بامیدی آن ناحیت رفته بود) محب‌علي خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا و عربدهٔ بے‌هنجار گذرانید - و چون میر گیسو بقلعه پیوست کلید باو سپردند - و چنین مالکے آبادان بدست در آمد - محب‌علي‌خان و مجاهدخان از بد نهادي و خام‌طمعي دل ازان ملک بر نمي‌کندیدند - و بودن هم بے‌حکم اقدس مشکل - محب‌علي‌خان برهٔ مصالحت شتافت - عاقبت کار میر گیسو بران قرار داد که مجاهد خان بجانب پتنه رود و محب‌علي‌خان با زن و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزینند - و چون بقرارداد مذکور عمل رفت میر گیسو جمعے‌کثیر را برکشتیها نشانده برسر محب‌علي‌خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتیله[۵] شتافت - و آینده‌ها بغارت شهر دراز دستي کردند - سامعه بیگم در حویلی خود را مستحکم کرده بمدافعه و محاربه بر خاست - یک شبانه روز از کمال تهوّر و کاردانی آن چار دیوار را نگاهداشت - و دران هنگام که کار برو تنگ شده بود مجاهد خان بایلغار رسید و مردم را شکست داد - و سه ماه دیگر این طرف آب را متصرّف بود - تا وقتیکه بکر به ترسون‌خان قرار گرفت - و برادران او بآنصوب شتافتند - میر گیسو میخواست که از تبه‌رائی قلعه را محکم سازد آخر سعادت رهنمون او شد - و ازان خیال فاسد باز آمد - ولایتی (که بکچند بیگانهٔ باستقلال داشته

---

(۲) در [چند نسخه] گذشت برمن آنچه گذشت (۳) نسخهٔ [۱] کنجابه - و در [بعضی نسخه] کهجانه (۴) در [چند نسخه] شکار (۵) در [اکثر نسخه] سامعه بیگم حویلی ه

غرور افزای بود) بخاصیتی (که دران سرزمین تعبیه نهاده اند) ارباب اطاعت و انقیاد را بر سر تمرّد و خلاف می‌آرد - وگرنه این مردم کجا - و خود فروشی و سرکشی کجا •

چون مجملی ازین عطیهٔ غیبی گذارش یافت باز بهمان شاهراه مقصود شتافته سررشتهٔ معنی را بپیوند میدهد - روز آبان دهم امرداد ماه الٰهی کشتیهای پادشاهی از آب کودی گذشته بدریای گنگ پیوست - و حواشیِ موضع چوچک‌پور مستقرّ رایات منصور گردید - و میرزا یوسف خان با اردوی بزرگ بموکب همایون ملحق گشت - و بعد ازین هر جا که جهازهای پادشاهی را لنگر می‌نهادند برابر آن مضرب خیام فلک‌ارتفاع میشد - و تمام اردوی بزرگ بآئین عظمت فرود می‌آمدند روز دیگر آنحضرت بر فیل مبارک‌قدم سوار شده بنفس اشرف اهتمام فرمودند - و قریب پانصد فیل بسرکردگی آن شیر بیشهٔ هیجا دران دریای موج‌خیز در آمدند - و نظّارگیان بران نمود حیران بودند - و در عین طغیان آبها بشمول عنایت[2] ایزدی سلامت‌روی قرین حال ایشان بود مگر یک فیل پوسکا[3] نام (که دران نزدیکی مست طافح[4] بود) بگرداب فنا فرو رفت - و در اثنای دریا نوردی و موج خیزی ماهیِ بزرگ بلندی‌گرای شد - و بر مقدم شاهنشاهی آرامش پذیرفت رمز دانان کارگاه ایجاد این را بر حصول مقصود و کامروائی[5] اشارتی شایسته دانسته سپاس ایزدی بجای آوردند - و روز ماه دوازدهم امرداد ماه الٰهی عرصهٔ غازیپور مقرّ اعلام ظفر قرین شد •

حضرت شاهنشاهی ازان روز بهجت افروز (که عزیمت این یورش فرمودند) هر روز از کشتی فرود آمده بشکار چیته و آهو عشرت‌پذیر بودند - ظاهر بینان را اسباب مشغولی سرانجام می‌یافت - و منسوبان این کارخانه بمقاصد خود فایز میشدند - و شهریار دوربین باین گروه هنگامهٔ صورت آراسته بعیش و عشرت می‌پرداختند - و بباطن مستغرق انوار خدا شناسی و حق‌پرستی بوده در معموری ملک معنی توجّه مبذول میداشتند - و درین میان نظّارگیان انصاف‌گزین ازان مجموعهٔ نسخهٔ تقدیر امارات حصول مقاصد وجههٔ همّت میداشتند - ازانجمله بقرار هر روزه دران نشاطگاه شکار آهوئی بجلوهٔ ظهور درآمد - یوز تمام غیرت[6] باد سرعت را گشاد فرمودند - آهو بروباه بازی از چنگ او بر آمده پیشدستی بر باد گرفت - درین هنگام یوز دیگر رسیده کار او بانجام رسانید آن دوربین غیب دان بحاضران بارگاه قرب فرمودند که در عنفوان این عشرت از حال این نخچیر فال داؤد بر گرفته بودیم - چنان بر پیشطاق ضمیر آسمان پیوند پرتو می‌اندازد که او درین مرتبه

---

(۲) نسخهٔ [ی] عاطفت (۳) نسخهٔ [ا ی] توسکا - و در [بعضی نسخه] لوسنکار - و در [بعضی] لوسکا (۴) نسخهٔ [ل] طافح بگرداب فنا فرورفت (۵) نسخهٔ [ی] کامرانی (۶) نسخهٔ [ل] تمام عقل باد سرعت را •

اسیر چنگال قهر پادشاهی نشود - و بار دیگر بسعی شکاریان اقبال گرفتار گردد - و عاقبت همان شد که پرتو غیبی (۲) بر مرآت خاطر اشراق پذیر (۳) تافته بود - چنانچه شرح آن بلسان قلم خواهد آمد *

روز تیر سیزدهم امرداد ماه الهی داس پور (که بر ساحل گنگ است) آرامگاه بختیان ریگ دریا و لنگرگاه کشتیان باد پا شد - اعتماد خان خواجه سرا از محاصره برسم استقبال موکب منصور بکشتی تیز رو نشسته باحراز دولت بساط بوس سرافراز آمد - و حقیقت موافق و مخالف را بعرض اقدس رسانید - و غنیم را بغایت قوی وا نمود - انجمن آرای اقبال برای انبساط دلهای خواص پرده از غیب برداشته نوید نصرت و فیروزمندی رسانید - و بجهت اطمینان خاطرهای شوریدهٔ عوام سید میرکی پسر میر عبدالکریم جفری اصفهانی را طلب داشته باستخراج احوال این یورش و استکشاف اوضاع استقبال مامور گردانیدند - و او بآئین ضوابط این فن مفردات حروف را استنباط (۴) نموده از ترتیب و تالیف این بیت بر آورد * بیت *

بزودی اکبر از بخت همایون * برد ملک از کف داؤد بیرون

ظاهر بینان سادهٔ لوح را از صورت این واقعه دستاویز تسکین سرانجام یافت - و حیلهٔ جویان تاویل طلب را روز فتح عرق خجالت بر رو نشست - و درانولا (که بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرموده یورش مملکت شرقیه را سامان میفرمودند) نیز میر مذکور را بجهت تسلی خواطر ظاهر بینان باستخراج مطالب حکم فرمودند - و میر این بیت بر آوردهٔ بود * بیت *

گرچه باشد لشکری جرار بیحد و شمار * لیک باشد فتح و نصرت در قدوم شهریار

روز گوش چهاردهم امرداد ماه الهی (که گذر چوسه (۵) لنگرگاه جهازهای کوه پیکر شد) عرضه داشت خانخانان نوید فتح مجدد رسانید - و تفصیل این مژدهٔ بهجت (۶) افزا آنکه از رنود و اوباش افغان بسرکردگی عیسی خان نیازی (که در کارزار نمودن و کار سر کردن علم بود) بر مورچل قیاخان ریختند و جنگ عظیم در پیوست - و از مورچلهای لشکر منصور برخی از تیز دستان عرصهٔ جلادت خود را رسانیده داد مردانگی دادند - و به نیروی اقبال شاهنشاهی و ثبات پائی قیا خان و رسیدن راجه ٹودرمل غنیم غبار آلود هزیمت گشت - و مبارزان دولت گلچین نشاط شدند - و عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکر خان (بی آنکه او را شناسد) غبار نیستی بر فرق ادبار خود بیخت از استماع این مژدهٔ نصرت (که مقدمة الجیش فتوحات تواند بود) لشکر اقبال را صیت ابتهاج فرو گرفت - و از غایت عاطفت عرضه داشت خانخانان را بجنس پیش حضرت شاهزادهای اقبالمند

---

(۲) نسخهٔ [ی] الهام غیبی (۳) نسخهٔ [ل] اشراق پذیرفته بود (۴) در [بعضی نسخه] استنباط
(۵) در [چند نسخه] جوسا - و در [بعضی] چوسا (۶) نسخهٔ [ی] بهجت بخش *

فرستادند که تکرارِ خواطرِ مقدّسه را چاره‌گر باشد - دریں روز اردوی معلّی (که از راهِ خشکي مي‌آمد) از نهرِ کنباس[2] (که بدریای گنگ ملحق میشود) گذشت - و فیلِ خاصه غرق شد و این نهر را اهلِ هند بشامت نسبت دهند - روزِ دیگر بر ساحلِ دریای گنگ (که از سرچشمهٔ فیضِ ایزدي مالامال بود) مقام شد - و به نیروی صاحب اهتمامانِ بارگاهِ سلطنت تمامیِ افواجِ جهانگشای بسطوت و سلامت عبور نمودند - روزِ مهر (که عرصهٔ موضعِ ترمني[3] از اعمالِ برجپور مضربِ خیامِ سپهر ارتفاع گشت) عرضه داشتِ منعم خان بنظرِ اشرف در آمد - خلاصهٔ مضمون آنکه راباتِ ظفرطراز را از راهِ دریا بآئینِ مقرر آمدن اصلح است - و توجّهِ اردوی بزرگ از راهِ خشکي مناسب میداند - و التماس نموده بود که لشکرِ فیروزي مند را دریں امتداد محاصره از تواترِ امطار و کثرتِ بارانِ مذکوره در ادواتِ مبارزت و آلاتِ محاربت راه یافته - اگر دریں هنگام از نورِ خاصهٔ شاهنشاهي امداد رسد از ترجّهِ ابدي‌تائید دور نیست - ملتمس او عزّتِ قبول یافت - و اقسامِ اسلحه و انواعِ آویزش را فرستادند - روزِ رشن هیزدهمِ امرداد ماهِ الهي حوالیِ موضعِ لودي‌پور نزولِ اجلال فرمودند - دریں روز نیز آب در طغیان بود - یکی از کشتیهای چیته خانه فرو رفت و از چیتهای خاصه دولت‌خان و دلرنگ را پیمانهٔ هستي پُرشد - و کشتیِ قاضیِ[4] عسکر و بهگوانداس خزانچي و شیربیگ در موج‌خیزِ طوفاني فروشد - روزِ فروردین نوزدهمِ امرداد ماهِ الهي راباتِ جهانگیري محاذیِ قصبهٔ منیر[5] علمِ دولت افراخت - دریں‌جا آبِ سون بدریای گنگ رسیده گمنام میشود - روزِ دیگر کشتیها را در همان لنگرگاه داشته حکمِ قضا تمثال نافذ گشت که صادق‌خان و شهباز خان اهتمام نموده اردوی بزرگ را از آبِ سون بگذرانند و مبلغی گرانمند میرغیاث‌الدّین‌علي نقیب‌خان را سپرده رخصت فرمودند - که در روضهٔ منوّرهٔ مغفرت پرور شیخ یحیی منیري (که در قصبهٔ منیر است) رفته بمنسوبانِ آن بقعه قسمت کند و استمدادِ همّت نماید ●

شیخ پسرِ شیخ اسرائیل‌است از جملهٔ اولیای هندوستان - نسبتِ خداشناسي را هم بسلسلهٔ چشتیّه میرساند - و هم بطایفهٔ فردوسیّه - اهلِ زمانه را در حقِ شیخ اعتقادِ بسیار است گویند شیخ را آرزوی فرزند سراسیمه داشت - بملازمتِ شیخ شرف‌الدّین پاني‌پتهي[6] رسید - ایشان از صفای باطن این آرزوی او را در یافته بمژدهٔ فرزند خوشوقت گردانیدند - و فرمودند که همنامِ ما کني - شیخ اگرچه از کشورِ هند نبرآمد - امّا سرا پای عالمِ معني را بداغ امِ همّت سیر نمود

---

(۲) نسخهٔ [ي] کرمنلی (۳) نسخهٔ [ا ب ي] برجپور (۴) نسخهٔ [ل] قاضي معسکر
(۵) نسخهٔ [ب] میز (۶) پاني پتهه ●

و عیوب نفس امّاره و فنون تلبیسات او دریافته در تکمیل خویش کمربست - و سخنان او در طایفهٔ صوفیّه امتیاز عظیم دارد - و کتاب معدن المعاني و گنج لا یخفی و شرح آداب المریدین و جواهر الکلام او ست - و سه مجموعهٔ معارف و حقائق آگین (که ببعضی از مخلصان و منسوبان خویش بآئین صحائف و طرز رسائل نوشته است) یکی منضمّن بصد و پنجاه مفاوضه است و دیگری مشتمل بر صد هدایت نامه - و در سیومین بیست و پنج مکتوب مندرج - و شیخ زمان سلطان[۲] محمود را دریافت - و در بدایت حال کوه و صحرا گزیده ریاضتهای سخت کشیده - تا آنکه در دهلي بشرف ملازمت شیخ نظام سعادت پذیر شد - و باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدّین مردوسي رفته ارادت آورد - روز رام بیست و یکم امرداد ماه الٰهي (که رایات نصرت طراز از ساحت شیرپور درخشان شد) راجه تودرمل آمده ادراک زمین بوس نمود - و حقائق احوال لشکر منصور بشرح معروض داشت - و در باب آمدن منعم خان باستقبال و تعیین مسافت راه استمزاج نمود حکم والا شد که (چون مهمّ محاصره درپیش دارد) زیاده از دو کروه نیاید - و سایر امرا بجای[۳] خویش در مورچلهای خود باشند - و همان شب راجه را مشمول عاطفت ساخته رخصت ارزاني داشتند و درین ایّام عرب پسر هاشم خان را (که بآداب خدمت ملتزم بود - و به نیابت پدر خود عرائض مشتمل بر سوانح بلاد شرقي میگذرانید) بخطاب نیابت[۴] خاني عزّ امتیاز بخشیدند *

رسیدن[۵] موکب مقدس شاهنشاهي بظاهر پتنه و همت در گشاد آن بستن

جهانگیر کشور گشای در چنین موسم پرشورش و تواتر باران دائمي و جریان سیلابهای طوفاني بقاید[۶] دولت و رهنمونی اقبال راه دریا گزیدند - و با خاطر آرامیده و دل عشرت گزین روز باد بیست و دوم امرداد ماه الٰهي مطابق چهارشنبه پانزدهم ربیع الثّاني بآن منزل مقصود نزول اقبال فرمودند - و در دو کروهی این مرحله خانخانان کشتیها را باقسام آتش بازیها و توپچیان و رعد اندازان آراسته شرف ملازمت دریافت - و بجلائل تفقّدات شاهنشاهي مخصوص گشت - و باشارت عالي متکفّلان اشغال آتش بازي توپها را آتش در دادند - غلغلهٔ ترع دخان و بخار و صدمهٔ ارتفاع گرد و غبار زمین و زمان را در لرزه آورد - و آن حوالي و نواحي چند فرسنگ در چند فرسنگ چون روز

---

(۲) نسخهٔ [ي] سلطان محمد تغلق را (۳) نسخهٔ [ز ي] بحال خویش (۴) نسخهٔ [ز ل] نیابت خاني خلعت عز امتیاز (۵) نسخهٔ [ل] توجه رایات عالي بجانب پتّنه و بدست آمدن حاجي پور (۶) نسخهٔ [ز ل] بقاید رهنمونی دولت و اقبال *

صدای دولتخانه تاریک گشت - و این صدای هولناک در دماغ مخالفان تیره بخت پیچید - و زهرهٔ دشمنان آب شد - و دلِ سیه‌جگران در اضطراب افتاد - و نقارهٔ فتح بلندآوازه گردید - صفیرِ[2] نفیر و کرنا نوید نصرت بگوشِ هوشِ زمانیان در داد - و در ساعتِ مسعود روی توجّه بساحل آورده سمندِاقبال را جلوه دادند - و در منزلِ خانخانان (که نشیمنهای عالي ترتیب یافته[3] بود) نزولِ دولت شد و او از ظرائفِ جواهر و جلائلِ امتعه و نفائسِ اشیا برسمِ پیشکش و نثار سرانجام داده پرده گشای آدابِ اخلاص شد - و محمّد قلي خان برلاس و قیاخان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و سایرِ اُمرای والا شکوه (که درین لشکرِ نصرت طراز بودند) به ترتیبِ منزلت و آئینِ رتبت جبهه سای آستانِ اقبال شدند - و پس ازان دیگر سرداران و ناموران جوق جوق و فوج فوج بدولتِ زمین بوس جوبای سربلندي گشتند - و هرکدام بنوازشهای خاص امتیاز یافت و بعنایاتِ سترگ مخصوص شد ٭

روزِ دیگر اطرافِ قلعه بنظرِ امعانِ شاهنشاهي (که محیطِ عالمِ صغیر و کبیر است) در آمد و تسخیرِ حاجي‌پور از اسبابِ گشایشِ این‌حصار دانسته همّتِ جهانگشای بر تحصیلِ این امنیّت مصروف داشتند - آن قلعه ایست محاذیِ پتّنه - دریای گنگ بعرضِ دوکروه تخمیناً بهزاران جوش و خروش درمیانِ این دو شهر میگذرد - روزِ دیگر میرزا علي عالم‌شاهي و سیّد شمس بخاري با پسران و راجه گجپتي و فوجے از بهادرانِ اخلاص‌مند را بسرکردگیِ خان عالم تعین فرمودند که بر بختیانِ دریا نوردِ کشتي سوار شده با توپخانهٔ شایسته آن قلعه را (که استظهارِ فتنه[4] گران است) تسخیر نمایند ٭

و هم درین روز ایلچیِ داؤد بوسیلهٔ خانخانان دولتِ بساط بوس دریافت - پیشتر از ارتفاعِ رایاتِ اقبال درین‌حدود خانخانان خالدین خان را پیشِ داؤد فرستاده بنصیحتهای ارجمند برو بخشوده بود - خلاصهٔ اندرز آنکه هنوز سررشتهٔ کار بدستِ او ست - روزنامچهٔ احوالِ خود را مطالعه نماید - و نظرے ژرف در نیرنگیِ اقبال و روز افزونیِ دولتِ شاهنشاهي انداخته برخود ببخشاید - و سببِ خونِ چندین جانداران و باعثِ[5] ویرانیِ مال و ناموسِ مردم نگردد - متاعِ دنیا را اندازه ایست - چرا بخود نمي‌آید - و خود را بستهٔ فتراکِ این دولتِ خداداد نمي‌گرداند او پس از تامّلِ بسیار ازراهِ گریزت و حیله سازي مصحوبِ خالدین‌خان یکے از اعیانِ خود را فرستاده انواعِ نیازمندي درمیان آورد - و چنان عرضه داشت که حاشا نامِ سروري برخود نهسندم

(۲) در [چند نسخه] صفیر و نفیر کرنا (۳) نسخهٔ [ي] دادهٔ بود (۴) نسخهٔ [ی] فتنه انگیزان
(۵) در [بعضي نسخه] باعث وبال و ویراني ٭

لودي (که مرا درین ورطهٔ پندار انداخته بود) بسزای کردارِ خود رسید - اکنون اطاعتِ شاهنشاهي حرزِ جانِ خاطرم گرفته است - هرقدر جای (که بمن مکرمت میشود) آنرا سرمایهٔ سعادتِ خود میدانم - و (چون بمقتضای خردسالي و مستيء شباب از من خطائی بظهور آمده است) مادام که در تلافیء آن خدماتِ شایسته بتقدیم نرسانم بخود قرارِ آستان‌بوس نمیتوانم داد •

شهریارِ دانش پژوه مکامنِ درونیء او را دریافته چنین پاسخ آرای شدند که ما بمقتضای هلیتِ(۲) حق اندک پذیرِ بسیار بخشیم - چاشنیء عفوِ ما در انتقام نیست - اگر داؤد درین سخن(۳)سرائي با مشعلهٔ صدق پرتوے دارد بر عتبهٔ اقبال جبهه‌فرسای گردد - تا بدستِ تفقّدِ ما گردِ ادبار از تارکِ بختِ او افشانده شود - وگرنه یکے از سه کار گزیند - تا مال و جانِ چندین هزارکس عرضهٔ تلف نگردد نخستین آنکه یک کسِ او در معسکرِ اقبال آمده نظّارگي شود - و یک کس ازین‌جانب دران‌لشکر مراسمِ دیده‌باني بجای آرد - تا هیچ‌کس از طرفین به نبردگاه نشتابد - و ما هردو درمیدانِ نبرد درآمده بهر سلاح که(۴) او داند با هم آویزش کنیم - تا بسرنوشتِ ازلي و تائیدِ آسماني هرکه فیروز شود ملک ازو باشد - و اگر همّت بایں یاوري نکند یکے از لشکریانِ خود را (که به نیروی مردانگي و زورِ بازو و فزونیء دانشِ نبرد ممتاز باشد) اختیار کند - و ما نیز یکے از تیز(۵) دستانِ عرصهٔ شهامت (نه آزرم غازهٔ چهرهٔ او بود) در برابرِ او فرستیم - و این دو ستیزه مرد دران(۶) نبردگاه رسمِ مبارزت بجای آرند - هرکه نصرت یابد لشکرِ او ظفرطراز گردد - و اگر دران سپاه چنین شیرمرد نباشد از جنودِ فیلانِ کارپرداز یکے را انتخاب کند - تا ما نیز فیلے فلک شکوهِ تمام شدّت را بجلوهٔ خاص درآریم - هرکدام غالب آید فتح ازان طرف باشد - آن افغان پسر را از سخن‌آرائیء این شیرشکارِ عرصهٔ آگاهي زهره درید - و عقل تباه گشت - چون زنگارین دل بود توفیقِ فرمان پذیري نیافت و ازانجا که فطرت نداشت بهیچ یکے ازان وجوهِ حق‌گرای دلنهاد نشد •

و از سوانح آنکه آن شاه‌سوارِ عرصهٔ دولت فیلِ کوه پیکرِ باد رفتار را درجلوهٔ اقبال درآورده بتماشای فرازگاهِ پنج پهاري (که در برابرِ آن حصار است) بهمعنانیء تائیدِ الٰهي و قایدِ فرِ ایزدي توجّه فرمودند - و این پنج گنبدِ خشتي اند مصمّت(۷) که فرماندهانِ باستاني یادگار گذاشته اند پهاري بزبانِ هندي کوهچه را گویند - یعني پنج گنبد که در بلندي به پنج کوهچه مانده و افغانانِ تیره رای از بے‌آزرمي و سیه‌دلي توپها سرداده بسعيِ خود نکالِ ابدي سرانجام نمودند

---

(۲) نسخهٔ [ل] طینت حق (۳) نسخهٔ [ي] سخن پیرائي (۴) در [بعضی نسخه] که او صلاح داند
(۵) نسخهٔ [ل] زبر دستان (۶) نسخهٔ [ل] دران ناورد گاه • و در [چند نسخه] دران بزم ناورد گاه
(۷) نسخهٔ [ی] مثمن •

و حضرت شاهنشاهي در حصارِ حضانتِ ایزدي تماشائيِ بدائعِ آفرینش بودند - نگاهبانيِ خدیوِ هستي و پایهٔ توکّلِ والا خاطر نشانِ آشنا و بیگانه شد *

و از سوانحِ اقبال بدست آمدنِ حاجي‌پور است - و اجمالِ این تفصیل آنکه روزِ آراد بیست و پنجمِ امرداد ماهِ الٰهي چاشتگاهِ بلند روشن شد که تلزم هیچجا از جانبِ حاجي‌پور در موجخیز است - شهریارِ دوربین بمورچلِ شاهم خان (که ازانجا آن مصر نمایان بود) عنان‌تاب گشته در نصرتِ اولیای دولت توجّهِ اقلیم‌گشای فرمودند - اگرچه تردّدِ بهادرانِ جنگ جوی چنانچه باید تشخیص نمي‌یافت امّا این‌قدر پیدا بود که سواطعِ سنانِ آتشبار معرکه افروز است و لوامعِ شمشیرِ صاعقه کردار مخالف‌سوز - و هنگامی (که جنگ ترازو شده بود - و پاسے از روز مانده) حضرتِ شاهنشاهي چندے از نبرد آزمایان را در کشتیهای جنگي بتائیدِ جنودِ اقبال فرستادند قلعه‌نشینانِ تهوّرگزینِ پتّنه از مشاهدهٔ این‌حال چند غرابِ مبارزت برسرِ راه[۲] داشته آمادهٔ پیکار شدند دلیرانِ جنگ‌آزموده باعتضادِ تائیدِ الٰهي دستِ جلادت گشاده غنیم را برداشتند - و پیشتر ازانکه این نوعِ نصرت اعتصام بآن لشکرِ ظفر قرین پیوندد بمیامنِ دولتِ روزافزون چنان حصارِ حصین گشاده شد - و شکوهِ سطوتِ شاهنشاهي زهرهٔ آهنین جگران را آب ساخت - و گروهے انبوه ازین بخت‌برگشتگانِ آشفته دماغ بخاکِ هلاکت غبار آلودِ مذلّت گشتند *

و تفصیلِ این‌اجمال آنکه چون خان‌عالم باین‌خدمت سرافرازي یافت جمعے از رود بانانِ حقیقت‌دان رهنمای‌او شدند - آخرهای روزِ دین بیست و چهارم امرداد ماهِ الٰهي بکشتي درآمدند راهبرانِ تیزهوش کشتیهای این شجاعت‌منِدانِ نبرد دوست را بالارویه برده[۳] شباشب بآئینی (که غنیم اطّلاع نیابد) بنهرے (که از آبِ گنگ جدا شده متّصل بحاجي‌پور میرود) رسانیدند نخوت‌آرایانِ قلعه نشین در گردابِ اندیشه فرو شدند - ناچار بختیانِ دریا نورد را بتوپخانه آراسته در مبارزت مبادرت نمودند - نخستین ضربزنها[۴] و بندوقها را گشاد دادند - و شرارهٔ این‌طوفانِ آتش ارتفاع گرفت - و نزدیک بود که صورتِ استیلا و استعلای این‌گروهِ بدکار در آئینهٔ اوهامِ نظّارگیان نمودار شود - دربن‌اثنا آن غرابهای شاهنشاهي (که فروغِ نصرت باخود داشت) پرتوِ فیروزمندي انداخت - و یکبارگي پای ثباتِ آن بد اندیشانِ تبه روزگار بلغزش درآمد - لیکن (چون از طغیانِ آب بدشواري کشتیهای لشکرِ منصور را سربالا مي‌کشیدند) کارِ آن گروه بانجام نمي‌رسید - رهنمونيِ مبشّرانِ اقبال این دریا نوردان را بالارویه بجانبِ[۵] گندمک برده بصوبِ حاجي‌پور سرداد

---

(۲) نسخهٔ [ل] سرِراه (۳) نسخهٔ [ل] بردبه برده (۴) نسخهٔ [ي] ضربزنها و توپها و بندوقها را
(۵) در [چند نسخه] بجانبِ دریایِ گنوک *

اگرچه از فرازِ قلعه بارشِ توپ بود لیکن جائی (که حراستِ ایزدی پیشکارِ دولتِ مؤید[2] باشد) از بداندیشی فراغت امکان چه گشاید - نبرد آزمایانِ جنگ جوی بزورِ بازوی تائید یافتهٔ الٰهی از کشتیها برآمده بجولانِ رخش در آمدند - فتح خان پسرِ غازی خان و ابراهیم[3] خان و الٰهدیه سروانی[4] (که سردارانِ این گروه بودند) کوچه بند کرده سرگرمِ پیکار شدند - فتح خان با بسیارے از مخالفان دران هنگامهٔ مرد آزمائی فرو شد - و برخے بتکاپوی هرچه تمامتر ازان ورطهٔ هلاک بیرون شتافتند - بعضے اوباشِ شهررا آتش زده دست بتاراج گشادند - و قلعه بتائیدِ جنودِ غیبی بتصرفِ اولیای دولت درآمد - راجه گجپتی و پیاده روانِ شمشیرباز و میرزا علی بیگ علمشاهی و سیّد شمس‌الدّین بخاری و پسرانِ او درین نبردگاه بخان‌عالم همپائی شایسته کردند - و جمیعِ بهادرانِ نصرت قرین را دست بکار رسید - و بمیامنِ تائیداتِ سماوی کارِ دشوار بآسانی برآمد ●

مفتوح شدن قلعهٔ پتنه به نیروی اقبالِ شاهنشاهی و فرار نمودن داؤد و ایلغار فرمودنِ شهریارِ جهانگیر

[چون چمن‌پیرایانِ نوبهارِ هستی از مبادیٔ انکشافِ سحرِ اقبال تا امروز (که آغازِ گلغنچهٔ صبحِ سعادت است) پیوسته در تربیتِ این‌نونهالِ برومند و آراستنِ چارچمنِ این دولت اند] هرگلبنِ اُمید (که سایه نشینِ آن‌شجرهٔ آسمانی‌ظلال شد) هرآینه از جویبارِ عشرت و چشمه‌سارِ نشاط شاداب گشت - و روز بروز اغصانِ آمالش بثمراتِ مراد کامیاب - و هرتلخ‌کامِ کج‌سرشت (که سر به بےاعتدالی کشیده خارِ آشوب درراهِ گلچینانِ این سرابستانِ همیشه بهار انشاند) سوختهٔ برقِ زوال شد - و هرکه خود را بستهٔ فتراکِ این‌عتبهٔ جلال ساخت از حوادثِ زمان نجات یافته کارش روزافزون گشت - و [هرکه (از نا[5]فهمیدگی یا از بیخردی یا از بدمستی) اندیشهٔ مخالفت بخود راه داد] لگدکوبِ زمان شد - و پایمالِ شدائدِ دوران - نه اسبابِ دنیا بکارِ او آمد - و نه معاونانِ صورت سودمند شدند - و هرکارے (که پیشنهادِ همّتِ والای شاهنشاهی گشت) هرچند بچشمِ عادتیانِ روزگار دشوار مینمود بآسان‌ترین وجوه انجام پذیرفت - چنانچه اندکے از بسیار درین شگرفنامه ایراد یافته و می‌یابد - آرے این‌کار عنایت است نه ساختگی - و این‌معامله دولت است نه پرداختگی - و بتازگی (آنچه درینولا ببرکاتِ ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی بانجام رسید) گریختنِ داؤد است بے جنگ - و بدست آمدنِ قلعهٔ پتنه ●

---

(۲) در [بعضی نسخه] موید (۳) نسخهٔ [ی] ابراهیم کررانی (۴) در [بعضی نسخه] شروانی - و در [بعضی] سزاولی (۵) در [چند نسخه] نافهمیدگی که از بیخردی یا بدمستی پدید آید اندیشهٔ ●

(چون فر الٰهي از ماهچهٔ رایات اقبال برآن مرز و بوم افتاد - و بوارق لمعان عظمت و قدرت برآن دیار تافت) اساس مبانیِ غرور الوس افغانان تزلزل پذیرفت - و از سراسیمگي[۲] گمرهي گزیدند و [چون آن پیغامهای شاهنشاهي (که زهرهٔ آهنین جگران از نهیب آن آب میشد) بآن گروه رسید و مفادِ آن بهادران والا شکوه فتح حاجي‌پور نمودند] داؤد (که سرخوش نشهٔ غفلت بود) بهوش آمده زمانے در کار خود نگریست - نه چراغ تدبیرش را نورے ماند - و نه شمع ضمیرش را فروغے از تیرگی بخت راه سعادت را گذاشته در هنگامے (که بایستے خجالت‌مند بوده احراز دولت آستان‌بوس نماید) بدشت ادبار درآمد - و شب آرادِ بیست و پنجم امرداد ماه الٰهي از دروازهٔ خرد قلعه برکشتی تیزرو نشسته راه بنگاله پیش گرفت - و گوجرخان (که میر شمشیر آن گروه بود) از راه دروازهٔ آهوخانه با تمامیِ فیلان و عموم سپاهیان براه خشکي رو بگریز نهاد - و نخوت و استکبار این جماعه یکباره بباد فنا رفت - و صلاح کار خویش در[۳] فساد دانسته برخے در موج‌خیز دریا و جمعے در تنگنای طرق و طایفهٔ در گوهای خندق بهاریهٔ فنا شتافتند - و کشتي را از دریا ندانسته جمعے انبوه بقعر نیستي فرو رفتند - و طایفهٔ کثرت را از قلت تفرقه نکرده با کشتي غرقهٔ بحر فنا گشتند و بسیارے از فزونیِ هجوم در ته پا مانده بخاک مذلت یکسان شدند - پیشروانرا راه گذر بسته گشت و پس‌ماندگان را ازدحام پیش سد راه آمد - سرها (که نخوتگاه بیخردي بود) بپای مذلت فرسودگي یافت - و افسرهای استکبار بافسار اشتر و استر پابند شد - طایفهٔ از هول جان فراز و نشیب را یکسان شمرده خود را از اوج ثریا بثری بر مي‌تافتند - چنانچه خندق قلعه از اقسام جانداران انباشته گشت - و طبقهٔ انبوه از همراهان گوجر غریق بحر فنا شدند - و جمعے از تهور خود را در گرداب بلا انداخته قرین سیل هلاکت گشتند - آن شب که صبح فیروزمندي را آبستن بود غریب شورشے در قلعه پدید آمد - جمعے از کم‌فطرتان معامله نافهم بر شبخون قیاس میکردند - و کاردانان بارگاه مقدس برهم خوردن و گریختن افغانان را یقین میدانستند - آن شاه‌سوار میدان اقبال همان زمان بال[۴] سندر را (که در چندین هزار فیل بحسن منظر و لطف کردار و شکوه آسماني و تیزی آتش و سبکیِ باد و وقار زمین امتیاز داشت) طلب داشته سوار دولت شدند *

و چون بر پیشگاه خاطر اقدس ناکامي و گریختن غنیم پرتو انداخته بود همت والا اقتضای آن داشت که در همان ظلام شب نور افروز نصرت گردند - خانخانان زمین نیاز بلب ادب بوسیده عرضه‌داشت که (چون علم نور از مشرق اقبال سرزند) عزیمت پیش فرمایند - هم پاس قانون حزم و احتیاط بتقدیم رسیده باشد - و هم درین فرصت احوال غنیم بپرتو تشخیص روشني خواهد گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ي] سراسیمگي دل (۳) نسخهٔ [ل] در فرار خود (۴) در [بعضے نسخه] دل سندره

شهریارِ اقبالمندِ ملتمسِ او را بآرایشِ قبول زینت دادند - و صبحِ روزِ اشتاد بیست و ششمِ امرداد سنهٔ الهی رایاتِ نصرت‌طراز از دروازهٔ دهلی بشهرِ پتّنه سایه افکن شد - و نوئینانِ بزرگ و خوانینِ والا شکوه و امرای نامدار آدابِ تهنیت بجای آوردند - و غنائمِ فراوان از نقد و جنس خصوصًا فیلانِ نامور بتصرفِ اولیای دولت درآمد - در ساعتِ نجومی از روز بمهمّاتِ شهر پرداخته خانخانان را با بسیارے از خدمت گزینانِ کارطلبِ عقیدت‌مند مقرّر فرمودند که بآهستگی و آرامش اردوی سترگ را می‌آورده باشند - و خود بر نور بیضا (که سرآمدِ اسپانِ خاصه بود) جلوهٔ اقبال داده با فوجے از بهادرانِ اخلاص طراز از راهِ خشکی ایلغار فرمودند - که (اگر داؤد از راهِ دریا شتابانِ بادیهٔ ادبار گشت) گوجر (که خلاصهٔ(۲) فیلان را سرکرده میبرد(۳)) گرفتار گردد - چون بدریای پن‌پن رسیدند آب در غایتِ طغیان بود - خدیوِ عالم اعتضاد بر تائیدِ ایزدی فرموده سمندِ اقبال را در آب جولان داد هواخواهانِ عقیدت‌گزین بیتابانه خود را دران موج‌خیز انداختند - و برهنمونیِ بخت و همعنانیِ دولت عبورِ موکبِ والا شد - و گردِ آسیبے بدامنِ منسوبانِ این منزل‌گزینِ عرصهٔ توکّل نرسید کرامتِ پادشاهی بظهور آمد - و آثارِ ولایت پدید گشت - که در چنان آبے (که بسیارے از مخالفانِ سبکپای تیزرفتار با شناسائیِ مداخل و مخارج نتوانستند خود را بساحلِ نجات رسانید) شهریارِ گیتی‌ستان با جمیعِ لشکرِ اقبال بقایدِ دولتِ پایدار بآسانی و شگفتگی گذاره فرمود و بتیزروی(۴) (که برباد پیشی گرفتے) بآئینِ تکامشی نزدیک بقصبهٔ دریاپور (که سی کروه تخمینًا باشد) یک جلو رانده(۵) عنان بازکشیدند - و چون روز در جلوهٔ شام بود خاطرِ ملتزمانِ رکابِ نصرت اعتصام منظور داشته در کنارِ آبِ گنگ وقوفِ رحمت فرمودند - و مجنون خان و شهباز خان و برخے از امرای کارطلب را بدنبالِ هزیمتیان فرستادند - چون قلمِ تقدیر نرفته بود بآن مُدبرانِ گریزپای نتوانستند رسید - امّا بسیارے ازان گروهِ واژون بخت از سراسیمگیِ عقل و فروگرفتگیِ ادبار در دریاچها و خلابها بکوِ نیستی شتافتند - و درین فتح (که طرازِ فتوحاتِ سترگ تواند شد) دویست و شصت و پنج فیل از ضمائمِ غنائم گشت - اگر بشرحِ بدائعِ این جاندارانِ کوه پیکر و ذکرِ جلائلِ نوادرِ آن پردازد این شگرفنامه (که غازهٔ اختصار برروی دارد) برنتابد - و درین شب (که رایاتِ اقبال بکنارِ دریای گنگ نزولِ سعادت داشت) چندے از کشتیهای افغانان پُر اسباب و اموال ببادبانیِ مُراد(۶) در حوالیِ مخیّمِ اقبال پیوست - و غنائمِ فراوان در حوزهٔ تصرّفِ مجاهدانِ همّت گرای درآمد - و درین روزِ فیروزمندی عمومِ اُردوی بازاری از نشیبِ خندق و دریای پن‌پن

---

(۲) نسخهٔ [ل] خاصه فیلان را (۳) نسخهٔ [ب] میبرود (۴) نسخهٔ [ب ز] تیز پوئی (۵) نسخهٔ [ب ی] آمده (۶) در [بعضی نسخه] باد مراد ۰

و از نهر آبی (که در هفت هشت کروهیِ دریاپور بود) و از ساحلِ دریای گنگ فرو رفتهای آب را بلطائف الحیل کشیده همیانهای زر و اسلحه بدر آوردند - و عامهٔ خلائقِ این لشکرِ بزرگ کامیابِ خواهش شدند - و از نیرنگیِ اقبال و مددکاریِ بختِ بلند و نیروی همّتِ سترگِ شاهنشاهي چنین لشکرے آراسته را (که داؤد باستظهارِ آن همواره از غرور گزافها گفتے - و یافه‌درائي کردے) بےجنگ خاکِ ادبار برمفارقِ‌شان ریخته شد - و آبروی دین و دنیا گرفته آمد - و حسین پسرِ عدلي (که از واژونیِ بخت و تیرگیِ عقل گریخته بغنیم پیوسته بود) بدست افتاد - و بسعيِ خانخانان بیاسا رسید - و به تنویرِ روشنانِ سماوي و امدادِ جنودِ غیبي چنین فتحے بزرگ (که دوربینانِ عرصهٔ صورت دشوار مي‌اندیشیدند) و اتمامِ(۳) این کارِ سترگ (که در حوصلهٔ روزگار نمیگنجد(۴)) درین موسمِ باران (که غنیم آنرا حصارے(۵) حصین مي‌شمرد) بر وجهِ آسان و طرزے دل پسند از پردهٔ خفا بجلوه‌گاهِ ظهور آمد •

و (چون خانخانان باردوی بزرگ جبهه سای عقیدت گشت) باشارهٔ همایون صفوتکدهٔ قدس را آراستند - و نزهت سرای خلوت زینت‌گرفت - و انجمن‌زارِ خسرواني از غیر پرداخته آمد - دولت منشانِ خرد پژوه و بخت آورانِ دیده ور و معامله شناسانِ حقیقت بین (که با راستي و درستي مردانگي و دولتخواهي غازهٔ چهرهٔ روزگارِ ایشان بود) حفظِ مراتب و پاسِ حدود نموده سخن‌گذار و نکته(۶) سرای شدند - و هرکدام (در خورِ صفای جوهر و اندازهٔ دریافت) لازمِ وقت و مستحسنِ حال را بموقفِ عرضِ مقدّس (که عیارگاهِ نقودِ جواهرِ دانش‌اندوزي و محکِّ طلای خالصِ دوربیني ست) رسانیدند - گروهے (که شعاعِ بینشِ آنها از مناظرِ صورت(۷) نگذرد) چنان معروض داشتند که تا سپري شدنِ موسمِ باران ولایتِ بهاررا (که نو بتصرّفِ اولیای دولت در آمده) از خس‌وخاشاکِ مخالف پاک باید ساخت - و در عنفوانِ طلوعِ سهیل دلنهادِ تسخیرِ بنگاله شد - و جمعے از تیزجلوي و فرطِ مردانگي و برخے از کارداني و معامله فهمي چنان نمودند که بےتوقّف دست به بنگاله زدن و غنیم را فرصتِ سرانجام ندادن ناگزیر(۸) است - و حضرتِ شاهنشاهي از وفورِ غیب‌بیني و فروغِ نیّرِ باطن سخنِ این‌گروه را پسندیده همّتِ جهانگشای بتسخیرِ بنگاله بستند (اگرچه خاطرِ اقدس میخواست که خود بگره‌گشائیِ این عقدهٔ مشکل نمای پردازند) لیکن (چون ترازوی کارشناسي بدستِ عقلِ صلاح اندیش بود) فرمودهٔ ساطانِ خرد را فرمانِ ایزدي

---

(۲) نسخهٔ [ی] بیافه درآمدے (۳) نسخهٔ [ب] اهتمام (۴) در [بعضے نسخه] نمي‌گنجید (۵) نسخهٔ [ل] حصارهای (۶) نسخهٔ [ی] نکته پیرای (۷) نسخهٔ [ب ی] صواب (۸) نسخهٔ [اب ی] ناگزیر کار سپاهي ست •

شمرده توقّف گزیدند - چه از گروهٔ نظر بگلستانِ هدایت[۲] رسیده مشامِ هوشمندانِ بختور را عطرآگین ساخته‌اند که هر خدمتی (که از اُمرای خرد تمشیت یابد) بطبقهٔ اوسط نباید فرمود - و کارے (که از دستِ این طایفهٔ خدمت گزین انجام یابد) نوئینانِ بزرگ را حواله نباید کرد - و آنچه ازین گروهِ والا سرانجام شود فرزندان و خویشان را نباید بران کار داشت - و مقاصدے (که ازین طایفهٔ دولت آرا صورتِ اتمام پذیرد) محافظتِ حدودِ رتبهٔ عُلیای خویش (که از مهینِ عطایای ایزدی‌ست) نموده خود بنفسِ نفیس متکفّلِ آن نباید شد - که انتظامِ نشأهٔ صورت (که بقدردانی و حفظِ اعتبار و پاسِ جاه و آرایشِ ظاهر باز بسته است) در معنی پاسبانیِ عطایای اِلٰهی و سپاسِ ایزدی بزبانِ کردار ادا کردن است - سبحان‌الله دور بینانِ تماشائی و سپاس‌گزیدنانِ کردار را چه دیدها و اندیشها ست همین حفظِ اعتبار و غمِ جاه در گروهِ تجرّدگزینانِ صحرا نشین نکوهیده ترینِ صفات است - و در کارپردازانِ تعلّق‌اساس از بهین عباداتِ ایزدی - و این یورشِ نصرت قرین در مبادیِ حال بملاحظهٔ همین دیدِ بلند در احتجابِ توقّف بود لیکن (چون از اُمرا همّت محتجب شد - و استدعای حضورِ اقدس نمودند) ناگزیر مراعاتِ خاطرِ آن گروه فرموده تشریف ارزانی داشتند - درینولا (که فتوحاتِ سترگ جلوهٔ ظهور داد و روز افزونیِ اقبالِ شاهنشاهی بتازگی زنگ زدای اربابِ ظاهر گشت - و همّتها در افزایش درآمد و فطرتها روی ببلندی نهاد - و دلها کارطلب شد) منعم‌خان خانخانان انجاحِ این مقصود و انجامِ این امنیّت را بر ذمّهٔ خود گرفته استدعای این خدمت نمود - ملتمسِ او بمعرضِ قبول داشته مشمولِ عواطفِ خسروانی گردانیدند - و بسیارے از اُمرای والا شکوه و سایرِ منصب‌داران و یکّه‌جوانان زیاده از بیست هزار کس با سامانِ یورش و سازِ پیکار و سایرِ اسبابِ جهانگشائی و ملک‌گیری همراه ساختند و برای آسودگی و آسانیِ کارِ او در حدودِ بهار جایگیر فرمودند - و جونپور بخالصهٔ شریفه منسوب گشت - و وزارتِ آن برضوی خان تفویض یافت - و راجه تودرمل را (که کاردان و عقیدت‌مند بود) علم و نقّاره عنایت فرمودند - و محفوفِ عواطفِ[۳] بیکران گردانیده همراه ساختند - و همچنین جمیعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال را (که درین لشکر نامزد شدند) بمنصبهای بزرگ و جایگیرهای[۴] سیرحاصل و اعتبارهای بلند مخصوص گردانیدند - و نصائحِ ارجمند را (که در هنگامِ کامروائی و دولت‌افزائی مصاحبِ بے غنم بوده نگذارد که مآلِ کار ببدمستی گراید - و سررشتهٔ حق‌شناسی گسسته گردد) آویزهٔ گوشِ هوشِ این بخت‌مندانِ خدمت‌گزین[۵] ساختند - و چنانچه پایهٔ صورتِ این مخلصان را افزودند حالتِ معنوی را افزایش بخشیدند ●

---

(۲) نسخهٔ [ی] نزاهت (۳) نسخهٔ [ی] عنایت و عواطف (۴) نسخهٔ [ز] جایگیرهای سره
(۵) نسخهٔ [ل] گزین خدمت ●

و روزِ اورمزد غرهٔ شهریور ماهِ الٰهي خانخانان را رخصتِ بنگاله فرموده بجونپور (که فرزندانِ بخت‌مند و پردگیانِ سرادقِ عزّت آنجا بودند) معاودت نمودند - اعیانِ امرا (که بتسخیرِ بنگاله رخصت یافته) بدین تفصیل اند - محمّد قلي خان برلاس - مجنون‌خان قاقشال - قیا خان اشرف خان - خان‌عالم - شاهم خان - باقي‌خان - راجه تودرمل - لشکرخان - بابا خان - حیدرخان میرزا قلي خان - لعل‌خان - پاینده محمّد خان - معین خان - حاجي یوسف‌خان - نقیب خان ... خان قزویني - میرزا علي علمشاهي - صالح‌عاقل - وزیرجمیل - و آنروز ظاهرِ قصبهٔ غیاث پور بر ساحلِ دریایِ گنگ مضربِ خیامِ ظفرطراز گردید - و مهچهٔ لوایِ(۲) دولتِ ابدپیوند چهار روز دران منزل لامع بود - لختي از اوقاتِ خجسته بدیدنِ فیلانِ داؤدي مصروف شد - و میرزا یوسف‌خان را بآئینِ پیش اشارتِ مقدّس شد که حراستِ اردوی بزرگ نموده از راهِ خشکي شتابد - و شبِ اسفندارمذ پنجم شهریور ماهِ الٰهي برفیلِ آسمان‌شکوه جلوهٔ اقبال کرده ازان‌مرحله نهضت فرمودند ... تباشیرِ اقبال لمعانِ تباشیرِ صبحِ کامراني شد - و روزِ خرداد ظاهرِ شهرِ دلگشای دریاپور از ورودِ رایاتِ والا نور پذیر گشت - و دران مرزِ دلگشای زمانی خاطرِ بهجت پیرای را بنشاطِ(۳) جنگِ فیلانِ مستِ داؤدي مشغول گردانیدند ه

و (چون در دینِ سلطنت و آئینِ جهانداري قناعت در ملکستاني چون حرصِ تجرّد گزینان نکوهیدهٔ عقل و نا پسندیدهٔ خرد پژوهان است) تسخیرِ قلعهٔ رهتاس پیشنهادِ همّتِ والا شد آن‌قلعه در متانت و رصانت عدیل و نظیر ندارد - و چندین دیه برفرازِ آن آبادان است - و چندان زراعت میشود و آنقدر آذوق بهم‌میرسد که نگاهبانان را بسند آید - و چشمهای خوش‌گوار فراوان و با وجودِ آنکه بر بالایِ کوهے ست (که بآسمان همسري دارد - و در ما بینِ آن آبِ چاه بعمقِ بسیار بدید آید) دران حصارِ رفیع باندک کندن آبِ شیرین لبریز کند - این قلعه را هیبت خان کرراني و پسرش بهادرخان استحکام داده بخوابِ غفلت غنوده بودند - فرحت خان باین خدمت نامزد شد - و مظفّرخان را (که در روزِ رخصتِ امرای بنگ از راهِ خشکي خجلت زده باردوی معلّی پیوسته بود) بے آنکه بسعادتِ پا بوس استسعاد یابد بهمراهیِ او تعین فرمودند - و نخوت و نازشِ بیجای او را باین‌طرز چاره‌گر آمدند - و حاجي‌خان سیستاني و فتح‌خان میداني(۴) و خدا داد برلاس و خواجه شمس‌الدّین خافي و باقي‌خان کولابي و برخے از نبرد دوستانِ همّت‌گزین را بکمکِ او نوشتند - و این فوجِ نصرت قرین را به پندهای هوش افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند ه

---

(۲) نسخهٔ [ل] لوای ظفر دولت (۳) در [بعضے نسخه] بانبساط (۴) نسخهٔ [ا] میدهاني و نسخهٔ [ب و غیره] مسند عالي ه

و چون خاطر خطیر ازین مهم وا پرداخت روز مرداد هفتم شهریور ماه الٰهي از پتّنه گذشته در حدود شیرپور نزول موکب منصور شد - و آن روز منزل میرزا یوسف خان (که از راه خشکی اردوی بزرگ را سرکرده آورده بود) بقدوم شاهنشاهي سعادت افزای گشت - و روز دیگر فتحپور پتّنه (که بیست و یک کروه راه بود) مستقرّ اردوی ظفرقرین شد - و درین روز آب سون را (که در تلاطم طغیان بود) عبور فرمودند - و صادق خان را رخصت دادند که او نیز همراه اردوی بزرگ باشد و احتیاط بلیغ نماید که عموم خلائق موکب انجم شمار و سایر منسوبان بیوتات علی الخصوص فیلان خاصه درجای مناسب از آب بگذرند - و روز آذر نهم شهریور ماه الٰهي ایلغار فرموده آخرهای روز بگذر چوسه تشریف آوردند - آب گنگ در فزونیء عرض و بسیاریء عمق و تلاطم امواج بیم آور پردلان بود - در حضانت تائید ایزدي بکشتي درآمده عبور فرمودند - و میرخان یساول را با جمعی از صاحب اهتمامان جدگزین گذاشتند - که درین گذر بوده مردم را باحتیاط و اعتدال گذرانند - و خود گرم رفتار شده چنان تند راندند که اکثرے از تیزروان عرصهٔ سبکپائي در اثنای راه ماندند - و آن شهسوار اقبال با چندے از برق رفتاران سعادت منش روز آبان دهم شهریور ماه الٰهي بخطّهٔ دلگشای جونپور نزول اقبال فرمود - عالمیان را (که ناگاه چشم بران جمال جان افزای افتاد) غریو از نهاد ایشان برآمد و غلغلهٔ (۲) شادي و زمزمهٔ شوق بگوش ملکوتیان قدسي رسید - شاهزادهای والا گوهر شرف ملازمت دریافته مسرّت آرای شدند - و مخدّرات شبستان اقبال ملتزم حدود مراتب شده کامیاب سعادت گشتند - و ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان آن ملک سجدهٔ آستان عزّت نموده روسفیدیء دو جهان را سامان دادند - عالم رونق بهار پذیرفت - و جهانیان را جان تازه بتن درآمد - آنحضرت هرکدام را نوازش فرموده توجّه به تنظیم مهام سلطنت و تنسیق جلائل امور گماشته ابواب معدلت برروی زمانیان گشودند - و ازانجا (که دور اندیشي و احتیاط گزیني ستون دولت است) شهریار دانش پژوه دران مصر جامع توقّف فرمودند - تا ولایت بهار بدل جمعیء اولیای دولت از غبار فتنه اندوزان یکبارگي مصفّا گردد - و باعتضاد چنین شهنشاه سترگ اقبال ثبات پائي و کارافزائیء افواج کشورگشای (که بصوب بنگاله رخصت یافته است) روی دهد - و گشایش آن ملک و تسخیر آن ولایت بزودي دلخواه صورت شایسته گیرد ٭

و از سوانح آنکه قاسم خان (که او را کاسو گفتندے) و محمود خان و جمعی از افغانان بد اندیش بحدود بهار آمده شور افزای شدند - گیهان خدیو میرزاده علي خان و شاه غازي خان تبریزي را با بسیارے از بهادران خدمت دوست رخصت فرمودند - و حکم شد که محسن خان

(۲) در [چند نسخه] غلغلهٔ شوق و زمزمهٔ شادي ٭

و سایر جاگیرداران آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکین شورش و تصفیهٔ آن ملک کمراهتمام بربندند نام بردها فرمان پذیرفته بسلّم نیکوخدمتي بر غرفهٔ اعتبار برآمدند - و شور انگیزان فرومایه از نو اعتبار سرتکیي شدند - و غبار فتنه یکبارگي فرونشست *

و از سوانح آنکه بمسامع همایون رسید که خانعالم باعتماد عاطفت و مرحمت (بے آنکه رخصت نامهٔ خانخانان داشته باشد) بدرگاه مقدّس جبههسای است - ازآنجا (که پاسباني حکم ناگزیر فرمانروائي ست) بدورباش عتاب شاهنشاهي دوري گرای شد - طایفهٔ از نیک اندیشان سخن‌ساز بموقف عرض رسانیدند که او بنده و بار خود را در اردو گذاشته خود بعرض[2] مهمّات جریده روی نیاز بدرگاه سلاطین مطاف آورده است - اورنگ‌نشین پرورش‌پذیر معذرت این گروه صلاح‌اندیش بسمع قبول پذیرفته بار دادند - و او کامیاب آرزو گشته رخصت انصراف یافت *

و از سوانح هدایت بخش ظاهر پرستان و مزید آگاهي معني شناسان پندهای نزول رحمت ایزدي ست - و اجمال این داستان عبرت‌بخش آنکه چندگاه باران‌افضال از آسمان تقدیر برگشت و کار زمانیان نزول سعادت نفرمود - و کشاورزان و بزرگران و عموم آدمیان از بیم قحط بفغان آمده همه یکدل و یکزبان بدرگاه این یگانهٔ آفرینش (که ولایت با سلطنت فراهم آورده رونق‌بخش ظاهر و باطن است) التماس نمودند که از دادار توانا گشایش درهای رحمت طلبدارند تا بوسیلهٔ نیازمندي برگزیدهٔ خویش بر عالمیان ببخشاید - و گره از کار فرو بستهٔ جهانیان گشوده گردد * فرد *

قوي بندي تو یا قیوم[3] دانا * گره از روزگار خلق بگشای

بر زبان اقدس گذشت که خواستن و دعا کردن رسم و آئین شهرستان صورت است - و گرنه دادار مهربان همه‌چیز میداند - و پیش[4] از خواهش آنرا بر لوحهٔ تقدیر نگاشته - و همانا (جمعي از بزرگان دین که براه دعا رفته اند) غرض آنست که خفتگان شب دیجور ناداني بیدار شده راه نیازمندي (که پیرایهٔ عبودیت و سرمایهٔ سعادت است) پیش گیرند - شفقت الٰهي در حقّ بندگان ازان بیشتر است که رحمت خود را موقوف برطلب ما دارد - یا بیادش دهیم یا تعلیم مهرباني کنیم * مصراع * خدا[5] را ره رحمت آموختي *

در همان حال (که این ایزد شناسي ازان گوهرآمود حقیقت تراوش نمود) ابر رحمت پدید آمد

---

(۲) در [چند نسخه] بغرض مهمات (۳) نسخهٔ [ل] قیوم و دانا (۴) در [بعضی نسخه] بیش از خواهش (۵) نسخهٔ [ا] حق را تو کوي رحمت آموختي - و نسخهٔ [ل] حق را کوکبای رحمت آموختي - و در [بعضی نسخه] حق را گوئیا رحمت آموختي - والله اعلم *

و تا یک هفته باران افضال تواتر داشت - و مزارع و مراتع سرسبز و شاداب گشت - تشنه دلان آرزو سیراب شدند - و ضعیف دلان بارگاه معرفت را اطمینان سترگ و دریافتی یقین گرامی روی داد و شناسای مرتبهٔ علیای شاهنشاهي گشته در عبودیت و ارادت افزودند *

و از سوانح این ایّام معاتب گشتن صادق خان است - و اجمال این مفصّل آنکه میرزا یوسف خان و صادق خان (که باهتمام ادوی معلّی مامور بودند) روز آبان دهم مهر ماه الهي بدرگاه والا رسیدند - و چنان روشن شد که لال خان فیل خاصه در گذر چوسه فرو رفته است صادق خان (که در گذرانیدن آن احتیاط لایق وجدّ شگرف بجلی نیاورده) از نظر عاطفت افتاد و جاگیر او بخالصهٔ شریفه تعلّق گرفت - و اورا بے آنکه دولت(۲) کورنش دریابد بصوب ولایت تته تسییل کردند - و فرمودند که [تا گزیده فیلي (که بدل آن بےبدل تواند شد) بنظر اقدس نیاورد] بکورنش سرافراز نگردد *

توجّه نمودن موکب مقدس شاهنشاهي بدارالخلافه

و در اثنای راه خبر فتح بنگاله رسیدن

(چون خاطر جهان‌آرای شاهنشاهي از مهمّات این ملک واپرداخت - و عزیمت دارالخلافهٔ فتحپور مصمّم شد) روز ماه دوازدهم مهر ماه الهي بساعت میمنت بخش سعادت افزا از شهر جونپور رایت مراجعت بر افراشتند - و موضع خانپور مخیّم سرادقات اقبال گشت - حضرت شاهنشاهي باوجود استشمام فتح و فیروزي برای تسکین خاطر برخے از ملتزمان رکاب اقدس (که از ظاهر بیني خویش تردّد داشتند - که حال اُمرای شرقي بکجا انجامد) درین منزل وقوف اجلال فرمودند - که ناگهاني مژدهٔ نصرت لشکر بنگاله رسید - و جمهور خلائق اطمینان پذیرفتند - و غیب دانی گیهان‌خدیو خاطرنشین سعادت پذیران بخت بیدار گشت - و تفصیل این اجمال آنکه چون افواج گیتي‌گشای بعزیمت تسخیر ولایت‌بنگاله رخصت یافت نخستین قصبهٔ سورج‌گدهه مفتوح شد - و افغانان تاب لشکر منصور نیاورده بےجنگ راه ادبار سپردند - بعد ازان قصبهٔ منگیر در حیطهٔ تصرّف در آمد راجه سنگرام زمیندار گورکهپور و پورنمل راجهٔ کیدهور(۳) و بسیارے از زمینداران آن‌ناحیت خود را بفتراک این دولت ابد طراز بستند - خانخانان از روی کارداني لشکر گران را در چنین موسم باران از راه(۴) دریا و خشکي بآئین شایسته سرکرده روی اهتمام بفیروزمندي آورد - و (چون فرط توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ی] ادراک دولت کورنش نماید (۳) نسخهٔ [ا] کیدود - و نسخهٔ [ي] کیدور

(۴) نسخهٔ [ز] از راه خشکي بآئین *

شاهنشاهي راهنماي اين گروه كارطلب بود) هرجا كه رسيدند نصرت روي داد - و بهاگل‌پور و كهل‌گانو[۲] (كه افغان‌نشين بود) باقبال روزافزون بي‌جنگ بدست آمد ‌•

و چون موضع كونه مورد لشكر ظفرقرين شد بتحقيق پيوست كه اسمٰعيل خان سلحدار (كه داؤد لو را از تهي مغزي خانخانان لقب كرده است) با لشكر بسيار آن حصار حصين را مستحكم داده - و مشكل‌تر آنكه از مورد لشكر اقبال تا گڈهي در زير آب‌است - و نزول عساكر گردون‌شكوه متعذر دارد - پوشيده نماند كه گڈهي دروازهٔ بنگاله است - از يك طرف او كوه سربفلك كشيده كه عروج بآن بلندي پياده را دشوار است - تا بسوار چه رسد - و ازين‌طرف چندين دريا باگنگ اتّصال يافته موج‌زنان ميگذرد - و دران ميان قلعهٔ متين اساس نهادهٔ حكّام آن‌ديار است - درين مرحلهٔ دولت اساس مجمع كنكاش آراسته شد - و خرد پژوهان كار ديده در چارهٔ گزيني در آمدند راي همه برين قرار گرفت كه از همين‌منزل گشايش اين‌عقده را طلبكار شوند - زمينداران آن ناحيت چنين وا نمودند كه در ولايت تبلي[۳] راجه راه‌ِسست نهاني - اگرچه چاروابي بار بردار را ازان گريوه گذاره نتواند شد امّا سواران چابك دست را بلطائف‌الحيل عبور ميسّراست - مناسب دولت آنكه افواج گيتي‌گشا دل‌نهاد گڈهي شده ازين‌شاهراه عزيمت ملك‌گيري نمايند - و برخي از مبارزان همّتمند ازان راه درآيند - هرآينه درين صورت غنيم پا لغز ناشكيبائي شده مسلك فرار پيش ميگيرد بنابران مجنون‌خان قاقشال را با فوجي از بهادران خدمت‌جوي بآن‌صوب فرستادند - و قياخان را با طايفهٔ از مبارزان ناموس دوست بصوب گڈهي رخصت دادند - و باقي اعيان لشكر در مقام رفتن بودند كه سطوت اقبال شاهنشاهي غنيم را از پاي در آورد - نخستين جمعي از ملازمان خانخانان آنجا اندكي تردّد كرده بيم‌افزاي آن‌گروه شدند - و چون قياخان با فوجي آراسته بآن حواشي پيوست يكبارگي ازان‌طايفهٔ مدبر سررشتهٔ تدبير گسيخت - سراسيمه وار راه گريز پيش گرفتند و چنان جائي (كه بجنگ كمتر بدست‌افتد) بتائيد الٰهي بآسان‌روش بدست آمد - و صباح آن (كه مطلع انوار اقبال بود) خانخانان رسيده اساس سپاس ايزدي را بلند گردانيد - و مجنون‌خان بقايد نصرت آن‌گريوه را در نورديده همان روز ملحق شد - زميندارن شايسته دولتخواهي كرده بودند اگر افغانان در حصار محكم شدي بآمدن اين فوج تزلزل در ثبات ايشان بيفتادي - امّا بتوفيق ايزدي بي‌وسيله كار دشوار آسان شد - ازين نويد فيروزمندي اورنگ‌نشين فرهنگ آراي ستايش ايزدي و نيايش دادار توانا فرموده بارگاه نشاط را فراخ ساخت ‌•

و از سوانح آنكه درين منزل نصرت اساس غازي‌خان بدخشي (كه از كابل احرام سجدهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ز] كهل‌گانو (۳) در[بعضي نسخه] تبلي - و در[بعضي] بنلي ‌•

آستان والا بصف‌بود) جلا افزای جبههٔ اخلاص گشت - او از گروهٔ علم ظاهر فراترک شده بگلشن‌سرای حقیقت استشمام روائح مینمود - از میامن توجهات قدسی شاهنشاهي و برکات ارادت آن خدیو الهي بسیارے از نشیب و فراز راهِ خدا طلبي برآمده بغرفهٔ(۲) تحقیق بلندي گراست - و فیروزه خاصه خیل (که از مخصوصان میرزا حکیم بود) و جمعے دیگر ازان دیار بگرد آوری سعادت ابدي باندیشهٔ خدمت این آستان مقدس روی شرمگینی را بدلی عتبهٔ اقبال مالیدند - و هریکے زیاده از رتبت بنوازش شاهنشاهي بخت‌مند آمد - و ازان جا گیهان خدیو بقاید اقبال با ضمیرے آسمان پیوند و خاطرے سپاس‌گرای و کردارے خرد پسند روی بدارالخلافه آورد - و منزل بمنزل (بظاهر در عبادت معدلت و عشرت شکار - و بباطن راز پرداز ایزدي بوده) داد خلوت در انجمن میدادند - و روز دیبادین بیست وسیوم مهر ماه الهي [که اسکندرپور (که نزدیک مانکپور است) مخیم سرادقات دولت شد] عرضداشت خانخانان رسید - خلاصهٔ مضمون آنکه داؤد راه ادبار پیش‌گرفت و باقبال روز افزون شاهنشاهي افواج قاهره بدارالملک ٹانده درآمد - وشرح این تائید ایزدي آنست که چون گدهي گشایش یافت داؤد ادبارمند تاب صدمات لشکر منصور نیاورده(۳) - و روی بگریز نهاده بادیه پیمای ادبار شد - و دریای گنگ از ٹانده بدو شعبه انقسام مي‌یابد - یکے جانب بندر ساتگام که بارڈیسه منتهي میشود - و دیگر بطرف محمود آباد و فتح آباد و سنارگانو و چنگانو داؤد از راه دریا ساتگام رویه سرعت نمود - که بحدود اڑیسه شاید غبار فتنه تواند انگیخت خانخانان روز گوش چهاردهم مهر ماه الهي در شهر ٹانده (که مرکز بنگاله است) در آمده در رواج و رونق آئینهای معدلت (که از بارگاه خلافت شرف نفاذ یافته بود) همت گماشت و گفتار شهریار جهان پرور بکردار درآمد - لطف الهي روز افزون شد - زبان قول و لسان فعل بافعال جوارح و اعمال دل شکر الهي را طلبگار آمدند - و منشور عاطفت باسم خانخانان شرف نفاذ یافت و خدمات مستحسن او بتحسین و آفرین شاهنشاهي رسید - و ازان جا بپرده‌نشینیِ عشرت شکار با دل سپاس‌گزین و ظاهر عشرت طلب متوجه پیش شدند ٭

و از سوانح این ایام سپري شدن روزگار خواجه‌جهان است - او بواسطهٔ انحراف مزاج عنصري در جونپور بود - بسرنوشت آسماني درین‌هنگام فیلے مست بجانب او دوید - و پایش بطناب بند شده افتاد - و حال او یکبارگي تباه گشت - و بحوالی لکهنؤ پیمانهٔ هستی او پر شد - خوشا سعادتمندے که در پیش ولي‌نعمت ساغر زندگانی او لبریز شود - و در نیکوخدمتي و عقیدتمندي

---

(۲) در [اکثر نسخه] بر غرفهٔ بلند تحقیق گراست - و در [بعضی نسخه] تحقیق گرائي ست (۳) نسخهٔ [ي] نیاورده ره نورد بادیهٔ فرار شد ٭

و بضابطهٔ کار او بانجام رسد - و روزِ اردي بهشت سیوم آبان ماهِ الٰهي ساحلِ دریای گنگ نزدیک قنوج مستقر رایاتِ اقبال شد - و چون موکبِ همایون بحدودِ بیتالي[۲] رسید حسین‌خان (که دریں لشکر بمزاجِ سودائي خویش در ماندهٔ ازسعادتِ ملازمت محروم بود) بدرگاهِ والا آمد و دولتِ کورنش نیافت - و چون بسرمنزلِ دارالخلافه موردِ سرادقاتِ جلال شد عزیمتِ طوافِ اولیای دهلي و اجمیر درخاطرِ خدا پرستِ این یگانهٔ عالمِ یزدان‌شناسي درجوش آمد - اوائلِ آبان ماهِ الٰهي دهلي مقرِّ رایاتِ نصرت اعتصام گشت - و شرائطِ تعظیم و لوازمِ احترامِ گذشتها (که نیکیِ جهان را درحقِ آنها خدا پرستي و خدا شناسي مظنون بل متیقن است) بتقدیم رسید و از نیکوئي صوري و معنوي صاحبِ زمان ساکنانِ آن مرزو بوم احتظاظِ وافر یافتند *

و از سوانحِ آنکه حسین‌خان از غلبهٔ سودا اسبابِ دولت را از خود دور ساخته قلندري گزید شاهنشاهِ قدردان بداروی عاطفت چاره‌گر آمدند - و تیرے از ترکشِ خامهٔ عنایت فرمودند که باعتضادِ آن جاپگیرِ خود را (که بخالصهٔ شریفه اختصاص یافته) در تصرّف آورد - و در سرانجامِ سپاهیان همّت گمارد - بنازم همّت و حوصلهٔ فراخ را که در برابرِ تقصیر احسان مبذول است - و در مقابلِ عصیان افضال در کار - و ازین منزلِ دلگشای از راهِ نارنول بخطّهٔ فیض اساسِ اجمیر عنانِ عزیمت انعطاف یافت - و حوالیِ نارنول در شکارگاهِ خانجهان (که از لاهور احرامِ آستان‌بوس نموده بود) ناگهاني در نورستانِ حضور درآمد - و باعثِ انبساطِ خاطرِ همایون شد - و بشرائفِ مراحمِ شاهنشاهي اختصاص گرفت - و هم درحواشيِ نارنول خان‌اعظم میرزا کوکه ازگجرات بدبالِ شوق راهِ دراز طی‌کرده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال گشت - و بجلائلِ عواطفِ شاهنشاهي سربلندي یافت - و اوائلِ دی ماهِ الٰهي خطّهٔ دلگشای اجمیر مطلعِ انوارِ شاهنشاهي شد - آدابِ طواف و مراسمِ زیارت بتقدیم رسید - و لوازمِ داد و دهش بظهور آمد - و روزها و شبها دران مشهدِ نور افزا جشنهای عالي منتظم‌شد - و طبقاتِ انام فیضِ وافر برگرفتند - اماجدِ حُکما و اعاظمِ عُلما از کلماتِ قدسیّهٔ آنحضرت استفاضه نمودند و حاجتمندانِ ملکِ صورت و معني کامروای گشتند - دادارِ جهان‌آرای آن عنصرِ قدسي ملکات را برای تکمیلِ ناقصان و کارافزائیِ کاملان دیر داراد *

و دریں ایّام (که اجمیر از قدومِ شاهنشاهي مظهرِ اشاعتِ فیض و کرامتِ نور بود) رای رایسنگهه از قلعهٔ سوانه جریدهٔ ببارگاهِ مقدّس آمدهٔ بموقفِ عرض رسانید که چندرسینِ مالدیو در حدودِ جودهپور از سیه گلیمیِ خود سرِ استکبار بر دارد - و لشکرے (که در تسخیرِ سوانه پای همّت افشرده) بدفعِ او نمي‌تواند پرداخت - اگر فوجے از مبارزانِ[۳] اقبال رخصت یابد هرآینه تبهحالیِ او

(۲) نسخهٔ [ز] تپتالي - ونسخهٔ [ي] بنیالي - یا پتّیالي (۳) نسخهٔ [ل] ملازمانِ اقبال *

باصلاح انجامد - ملتمسِ او بپایهٔ قبول ارتفاع یافت - و مصحفِ الطاف ساخته بخدمتِ مرجوعه رخصت فرمودند - و طیّب‌خان و سیّدبیگ توقبائی و سبحان‌قلي ترک و خرّم و عظمت خان و سهودأس (۲) و برخی از مجاهدانِ خدمت‌گزین‌را بر سرِ چندرسین فرستادند - آن غنودهٔبخت از حدودِ رامپور خود را بگریوهای سخت کشید - فوجِ نصرت قرین (اقبالِ روز افزونِ گیتي‌خدیو را آسان‌سازِ دشواریها دانسته) روی بآن کوهستان‌آورد - چندے را دست بکار رسید - و بسیارے از اربابِ عصیان پایمالِ شدائد گشتند - و آن مُدبر تابِ مقاومت نیاورده آوارهٔ دشتِ ادبار شد - و غازیانِ سعادت اندوز از معاملهٔ نافهمي و کوتاه بیني گریختنِ او را انجامِ کار دانسته بے طلب بدرگاهِ معلّی معاودت نمودند - چون بمسامعِ اقبال رسید برای رهنمونیِ آئینِ خدمت این بیراهه‌روان را (که مسلکِ نافرماني را سپردند) از پایهٔ اعتبار برانداختند - و در اندک فرصتے خاطرِ اقدس از جلائلِ امورِ این ناحیت فراغ یافت - و روزِ رام بیست و یکمِ دی ماهِ الٰهي (۳) خان‌اعظم را بجلائلِ تفقّدات اختصاص بخشیده برای انتظامِ مهمّاتِ گجرات رخصت ارزاني داشتند - و خود بقایدِ اقبال متوجّهِ دارالخلافه شدند •

و از سوانح آنکه برای شگفتگیِ ره‌نوردانِ طلب و آسایشِ رنج‌گزینانِ سفر یرلیغِ مُطاع صادر شد که از دارالخلافهٔ آگره تا اجمیر در هریک کروه جائے سرانجام داده منارے بران اساس نهند و آنرا بشاخهای آهو زینت بخشند - تا گم کردگان راه را دلیلے بهم رسد - و واماندگانِ طریق را قوّتے پدید آید •

رسیدنِ موکبِ (۴) مقدس شاهنشاهي بدارالخلافه

مسندآرای خلافت بفرّخي و فیروزمندي (که نشانِ فرایزدي‌ست) در مدّتِ هفت ماه کارِ چندین ساله (از گشایشِ ملکِ نو - و انتظامِ پراگندگیهای کهن - و نوازشِ مخلصانِ خدمت‌گذار و برانداختنِ ناسپاسانِ ملک - و افزونیِ معدلت - و عمومِ مهرباني - و فنونِ عبادت) بتقدیم رسانیده گشاده پیشاني دادگستري را روز بازار دادند - و روزِ اردي‌بهشت سیومِ بهمن ماهِ الٰهي دارالخلافهٔ فتحپور را بقدومِ میمنت‌افزای نورپذیر گردانیدند • رباعي •

چه پرتو ست که اقبال در جهان افکند • چه غلغل است که دولت در آسمان افکند
غبارِ موکبِ شاهي‌ست یا نسیمِ مراد • که بوی امن و امان در مشامِ جان افکند

---

(۲) نسخهٔ [ز] سهور داس - و نسخهٔ [ی] سورداس - و نسخهٔ [ل] سیوا داس (۳) نسخهٔ [ل] اعظم خان را (۴) نسخهٔ [ل] موکب منصور مقدس •

مراتبِ سلطنت و مدارجِ جهانباني (که اساسِ آن برهوش‌افزائي و قدرداني ست) افزودند و آنچه جهانیان را (چه در زمانِ باستاني و چه در روزگارِ حال) سرمایهٔ غفلت تواندبود خدیوِ عالم را از سعیدِ اختري و بلند فطرتي اسبابِ مزیدِ آگاهي ست - و [هرچند ایزد تعالی این پاک‌طینت را مراتبِ عالي (از فزونيِ ملک - و فراوانيِ مخلصان - و برافتادنِ اعدا - و بدست آمدنِ عجائبِ دنیا و گشایشِ درِ دانش - و ادراکاتِ بلند) عنایت مي‌فرماید] آن تائیدیافتهٔ الٰهي را نیازمندي افزون میگردد - و تشنگيِ طلب افزایش مي‌یابد •

درین هنگام (که دارالخلافه از مقدمِ گرامي روشني افزود) برای آرایشِ ملکِ معني عبادتخانهٔ اساس فرمودند که آن خانهٔ رفعت پیرای چهار ایوان داشت - اگرچه همواره فیضِ الٰهي در سازکردهٔ قابل و مستعد را جویا ست امّا چون خدیوِ عالم بمقتضای عمومِ رافت بآئینِ ظاهربینان نیز سلوک مي‌فرمایند بنابران شبِ جمعه را (که غازهٔ اشتهارِ سعادت بر روی‌دارد) برای افاضت گزیدند - و صلای عام شد که دران شبِ نوراني طبقاتِ انام و طوائفِ مردم (از گروهِ دانش‌پژوهانِ صوري و معنوي - و آگهي‌طلبانِ عمومِ خلائق - و محتاجانِ هر طایفه) در حواليِ آن بقعهٔ مقدّس گرد آیند - و مراتبِ نفس‌داني و مدارجِ حق شناسي بآئینهای مختلف و روشهای متنوّع بطرازِ تنقیح و بیانِ روشن در منصّهٔ ظهور گراید - عیارِ دانش و کردار گرفته شود - و جوهرِ آدمیّت جلا پذیرد - حق‌اساسان ببارگاهِ قبول درآیند - و زر اندودان بکنجِ کساد شتابند - بزمِ خدا شناسي و ایزد پرستي رونق یابد - و هنگامهٔ خلق پرستي از پایهٔ خود فرود آید - غبار آلودگانِ کنجِ خمول چهره‌آرای دولت گردند - و چرب زبانانِ تهي‌مغزِ معرکه آرائي از پای درآیند - و در فضای دلگشای آن منزلِ حق‌اساس هزاران هزار مستعدّانِ هفت اقلیم بآدابِ دلنشین آمده انتظارِ قدومِ شاهنشاهي مي‌بردند - و گیهان خدیو با پیشانيِ گشاده و روی شکفته و دلِ فسیح و خاطرِ دانا زلالِ عاطفت بران تشنه لبانِ بادیهٔ انتظار ریخته نقّادي فرموده - گروه گروه را سره کرده - و طایفه طایفه را عیار گرفته - و بهر یکي ازمسکینانِ گرد آلود (تا بعمامه بندان و طیلسان افکنان چه رسد) وا رسیده کامیابِ آرزو گردانیده - و ازان بارِعام بنظرِ دورسیرِ خود از هر طبقه جمعے را گزیده دران انجمنِ صفا پژوه اساسِ بزمِ حقیقت نهاده - و گاه برای تعلیمِ حاضرانِ بارگاهِ اقدس بندگانِ مزاجدانِ آدم شناس را فرستاده - و آن دیده ورانِ تامّل‌گزین هر جنسِ مردم را بکورنش رسانیده - و آن صیرفيِ اهلیّت بتجدید بنظرِ دوربین درآورده چندے را طلبداشته - و همواره دران انجمنِ صورت و معني چهار بزمِ والا ترتیب مي یافت - در عبادتکدهٔ شرقي نوئینانِ بزرگ و اُمرای عالي شکوه (که در حجابستانِ تعلّق فروغِ آگاهي از ناصیهٔ حالِ ایشان لمعهٔ ظهور داشت) جای میگرفتند

و در نشیمنِ جلیسیِ حکمت پژوهانِ دیده‌ور (از نور پذیرانِ روزستانِ اشراق و آرامش گزینانِ شبستانِ نظر) بدبستانِ دانش آموزی می نشستند - و در انجمنِ مغربیِ مهین نسبانِ عالی حسب کسبِ سعادت میکردند - و در نزهت گاهِ شمال صوفیانِ صافی دل محوِ تجلّیاتِ انفسی و آفاقی میشدند - و برخی از فرازِ حوصلهای بخت‌مند (که بمیامنِ توجّهاتِ قدسی ازین مراتبِ آگهی بهره‌مند بودند) در هر چهار خلوتکده نورِ مشعلِ شناسائی می افروختند - نکاتِ بلند و سخنانِ دقیق برزبانِ مقدّس میگذشت - و حقائقِ کونی و الٰهی ازان رمزدانِ بارگاهِ حقیقت تراوش می نمود - که پیشوایانِ عرصهٔ شهود و چابکدستانِ گریوهٔ نظر بحسرت آنش می گرفتند - و ازین عالم است آنچه ظهیر میگوید • بیت •

در معرضِ تجلّیِ انکارِ خاطرش • خجلت همه نصیبِ گل و گلستان دهد

و طوائفِ دانش اندوزانِ انصاف گرای بتقریرِ مقاصد و تحریرِ مطالب جوهر نمای استعداد میشدند - مشکلاتِ طبقاتِ انام را گشادے شایسته روی میداد - و آئینهٔ دانشِ مستعدّانِ زمان جلا می پذیرفت - و تمامِ آن شب را بچنین طرزِ خاص پسندِ عام‌گزین زنده میداشتند مراتبِ قیاسی و مدارجِ شهودی بعیار میرسید - و انجمن آرای حکمت پژوه در جمیعِ نشیب و فرازِ صحرای آگاهی بے فکر و رویت سخنانِ حقیقت آمودِ هوش افزا گفته چراغِ بینش را نورافزای میشدند - و بمیامنِ توجّهاتِ قدسی محقّق از مقلّد جدا میشد - و ناسرگیِ زر اندودانِ دانش پرتوِ انکشاف می یافت • بیت •

قلب اندودهٔ حافظ برِ او خرج نشد • که معامل بهمه عیبِ نهان بینا بود

و اصنافِ استعدادات از ظلمتِ خفا ببارگاهِ ظهور می شتافت - بل از گوِ عدم برفرازِ وجود جلوه میکرد - اگر بتفصیلِ سوانحِ نورآگینِ این محفلِ قدسی پرداخته آید و ذکرِ دانش آموزیِ این دبستانِ حقیقت نگاشته گردد دفترے علٰحده باید •

درین بهارستانِ آگاهی محرّرِ این شگرفنامه تجدیدِ ملازمت نمود - و ولادتِ ثانی جلوهٔ ظهور داد - و اجمالِ این داستانِ هدایت‌بخش آنکه در مبادیِ این سال در دارالخلافهٔ آگره بسجدهٔ خدمت ناصیه افروز گشت - و چون رعونتِ دانشِ رسمی در سرداشت باوجودِ فرطِ اخلاص و عقیدت (که از پدرِ بزرگوارِ خویش اکتساب نمودهٔ بود) از سفرِ دیارِ شرقی تقاعد ورزید - اگرچه سامانِ رفتنِ بسفر نداشت امّا خاطرِ بت‌پرستِ خودبین در آهنگِ این یورش هم نشد - وهمچنان در بتکدهٔ دانشِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] دبستانِ دانش آموزی می‌پرستند (۳) نسخهٔ [ل] بخت‌بلند (۴) نسخهٔ [ل] ابکار (۵) در [چند نسخه] ناصیه سای •

خویش رهنما افزا بود - عزیمتِ غربتِ صوري و نظّارگي عالم در خاطر جوش میزد - و بے رخصتِ پدرِ بزرگوار درین عالم‌نوردي میخت نمیدانست - و آن معدنِ عاطفت دلنهادِ تودیع نمیشد - تا آنکه از دیارِ شرقي مرجعت نامهٔ اشرفِ برادران آمد که شهریارِ جهان آرا ترا یاد فرموده - چون در نگارخانهٔ اسباب کوته دستي بود عزیمتِ خدمت از قوّت بفعل نیامد •

و از غرائب آنکه در هنگامے (که استیلای افغانان اشتهار داشت - و هرزه گویانِ شهر ژاژخا بودند) شبے از شبها (که خاطر از تعلّقاتِ کوني فارغ بعالمِ مثال شتافت) ناگاه دریچهٔ از عالمِ غیب گشودند - و فتحِ بلادِ شرقي بعنوانے که صورتِ وقوع یافت (از ابتدای محاصره تا هنگامے که داؤد بعدمخانه فرو رفت) و حصولِ دولتِ ملازمتِ این حیرانِ انجمنِ آفرینش و مراتبِ توجّهات (که از مکامنِ قوّت بفعل آمد) در پیشِ چشمِ عبرت بین نمودار ساختند و درین شبِ دراز هربار (۲) (که از مثال بحس مي‌آمد) بخلافِ عادت از استلذاذِ آن بخواب میرفت و بدیع تر آنکه باز چون بجهانِ مثال مي‌شتافت ازانجا (که آن سانحه مانده بود) آغاز میشد همان (۳) سحر بخلوتکدهٔ پدرِ بزرگوار رفته ازانچه نموده بودند بعرض رسانید - انبساطِ عظیم فرمودند و بشارتها دادند - آرزوی ملازمت در سویدای دل افزود - و فاتحهٔ سورهٔ فتح‌را تفسیر تسویدنمود - تا آنرا تحفهٔ مجلسِ مقدّس گرداند - و (چون رایاتِ اقبال باجمیر رسید - و مکرّر دران بزمِ دانش این‌شوریدهٔ شورستانِ هستي را یادکردند - و از ملاطفهٔ گرامي برادرِ سترگِ صوري و معنوي حقیقت روشن‌شد) شوقِ عتبه بوسي افزود - چون راياتِ اقبال بفتحپور نزولِ اجلال فرمود رخصت از والدِ صوري و معنوي حاصل کرده بفتحپور شتافتم - و همگي‌همّت آن بود که روزے چند تماشای جمالِ جهان‌آرای گیهان خدیو نموده بکنجِ خمول رفته با خود هنگامهٔ پیکار آراید - و تمامیِ مکامنِ ضمیرِ مشوّش آنکه بادیهٔ هولناکِ غربت پی‌سپرِ اقدامِ همّت گردد - که دل از دیدِ مردمِ دیارِ خود بتنگ آمده بود و سرِ هنگامهٔ تعلّق نداشت - و هزاران اندیشه گردِ سراپای خاطر جولان میکرد - عقلِ علاقه‌گسل نداشت که بے میانجیِ تدبیر خارستانِ تنهائي را پرنیانِ آسایس گرداند - و چون دران مصرِجامع اتّفاقِ نزول افتاد مهربانے نبود که تفقّد نماید - رعونت نمیگذاشت که وسیله جوید - و منزلے نداشت که زمانے دران چراغِ خلوت افروزد - برادرِ افزون بسال و دانش مرا بزاویهٔ خود رهبري فرمود - و چون از راتبه خوارانِ مایدهٔ معنوي بود ناگزیر خواهشِ آن سالارِ معني پذیرفتم - روزِ دیگر بمسجدِ جامع (که از عماراتِ سترگِ شاهنشاهي‌ست) عبور افتاد - ناگاه دران انجمنِ بزرگ گیهان‌خدیو سایهٔ عاطفت انداختند - از دور بدولتِ کورنش نور پذیر گشتم - و بحسابِ خردِ مصلحت‌آموز خرسندي داشتم

---

(۲) در [بعضی نسخه] که از خیال بحس (۳) در [بعضی نسخه] همان شب •

که اگر شاهنشاه ترا نمي بيند تو خود آن نورِ اقدس همي‌بيني - و اگر ملحوظِ انظارِ شاهنشاهي نيستم بمهجارِ اقدس جلا افزاي بصارت و بصيرت گشته ام - در همين انديشه محوِ قدرتِ ايزدي بودم که شهريارِ قدردان از دوربيني خود نظرِ تربيت انداخته طلب فرمودند - ازانجا (که حالِ زمانه و وضعِ زمانيان بر پيشگاهِ خاطر پايهٔ ظهور داشت - و بُعدِ مسافت ضميمهٔ آن) انجامِ خواهشِ خويش دريافته نظّارگي بود - تا آنکه از فروغِ توجّهِ شاهنشاهي روشن‌شد که بختِ من ياوري کرده است و کوکبِ طالعِ من از هبوط برآمده - پيشتر شتافتم - و ناصيه‌ساي آستانِ جلال گشتم - زمانے دران مجمعِ دين و دنيا (که صدهزاران ملل و نحل فراهم آمده بودند) باين حيرانِ انجمنِ هستي خطاب داشتند و حالِ مرا (چنانچه من هم نميدانستم) بخاصانِ بزمِ اقدس وا مي نمودند - کمندے چند در گردنِ جان افتاد - و دل‌را بگروگاني بارگاهِ تعلّق بردند - (اگرچه دو سالِ ديگر آرزوي قريب بفعل گردِ سراپاي خاطرم گرفته بود - و در تنگناي باطنِ ما دلِ شوريده چنين سرائيدے که اينک از اهلِ مدينه و اصحابِ تعلّق برآمده در فسحت آبادِ يکتائي و نزهت‌گاهِ وحدت عشرت‌آمودِ فطرت ميگردي) امّا عاطفتِ شاهنشاهي روزبروز مرا از زمينِ خسي براوجِ کسي برمي‌آورد - و برمدارجِ تربيت پايه پايه ارتفاع مي‌بخشيد - چنانچه کليدِ بيت‌المقدّسِ مقصود بدست افتاد - و حقيقتِ دين و دنيا پرده از روي برداشت - نخستين از شورشِ(۲) خواهش برآمدم - و آغازِ ولادتِ دوم شد و از بخت‌مندي بغرفهٔ والاي ارادتِ اين‌هاديِ آفاق بلندي‌گراي گرديدم - و بعنفوانِ(۳) سيومين ولادت مسرّت روي‌داد - و از شکمِ پندار بملکِ نياز آمده ببارگاهِ اطمينانِ صلحِ کل صدرنشين گشتم - و بميامنِ تائيداتِ ايزدي از وفورِ نورافزائيِ اورنگ‌نشينِ اقبال از خارستانِ صلحِ کل بگلستانِ هميشه بهارِ محبّت گلِ عشرت پيراي شدم - و مادرِ روزگار را چارمين فرزند پديدآمد - و درين پايه تکاپوي من آنست که دران باغستانِ بےخارستان و بهارستانِ بيخزان غرفهٔ عالي عمارت پذيرد - تا بميامنِ پرتوِ نظرِ شاهنشاهي بذريعهٔ ثبات پائي امِّ فطرت را مولودِ خامس جلوه‌گر آيد - و بسعادت‌افزائيِ رضاي کل سرافراز گردد - تا شورشِ دوئيِ خواهش روي در نيستي‌آرد - و (چون درين‌آسمانِ تقدّس نشيمنےدلنشين بدست افتد) برهنمونيِ اين پيش‌بينِ(۴) بزمِ آفرينش بولادتِ ششم آبروي تازه گرفته بدرپاي فروغ درآيد و به پيشگاهِ چهارطاقِ تسليم (که خواهش را دران پي کرده اند) مربّع نشينِ عرصهٔ آگهي گردد تا در ولادتِ سابع (که زمانِ گسستنِ علائقِ عنصري‌ست) بارِ تعلّق را از دوشِ فطرت افکنده بخلوتکدهٔ(۵) هستيِ نيست نما عشرت آمود شود - و بدلِ فارغ و پيشانيِ گشاده بآن بارگاهِ تقدّس فرصتِ تجريد

(۲) نسخهٔ [ل] سوزش (۳) نسخهٔ [ا] بعنوان (۴) نسخهٔ [ا] پيشرو بزم (۵) نسخهٔ [ل] بخلوتگاهِ نيستيِ هست نماي •

و رخصتِ تفرید را بارمغاني برد - تا در ولادتِ هشتم در موطنِ تناسخي یا[2] موتفِ حشري درگوِ ارزوئی نباشد •

و از سوانح آنکه جاپگیرِ منعم‌خان خانخانان در بنگاله مقرّر شد - دران‌هنگام (که خدیوِ آگاهي بصوبِ دیارِ شرقي نهضت فرمودند) نیولِ او در صوبهٔ بهار قرار گرفته بود - دربنولا (که[3] مخالفانِ بنگاله شکست بر شکست یافتند - و آن‌ملک موردِ امن گشت) خواجه شاه منصور شیرازي را بدرگاهِ والا فرستاده التماسِ جاپگیرِ بنگاله نمود - عاطفتِ شاهنشاهي ملتمسِ او را پذیرفت •

و از سوانح آنکه در اطرافِ دارالخلافهٔ آگره مثلِ بافتهٔ عنکبوت لیکن بمراتب ازان گندة‌تر بر مزارع و مراتع افتاد - و در بعضی جا نیم جریب و بعضی جا کمتر ازان طول و عرض داشت و همانا که حکمتِ بالغهٔ ایزدي عفونتِ هوا را چنین چاره‌گر آمده عاطفتِ خود را بر عالمیان جلوهٔ خاص داد •

آئینِ داغ را رواج بخشیدن - و جهانیان‌را براستي و وفا هدایت فرمودن[4]

زینت بخشِ اورنگِ سلطنت فرهنگ آرای بزمِ آفرینش هیچ ماهے و سالے نگذرد که آئینهای خجسته را جلوهٔ اختراع ندهد - و بفروغِ خردِ دور بینِ خویش (که مرآتِ حقائقِ کوني و الٰهي‌ست) مایهای آسودگي نهاده جهان‌آرائي نفرماید - دربنولا بجهتِ انتظامِ حالِ سپاهي و رعیّت و افزایشِ ملک و بالشِ دولت نظرهای دور انداخته ضوابطِ شگرف و قوانینِ سترگ مقرّر فرمود - ازانجمله رسمِ داغ است - بر دیده‌ورانِ انصاف گزین بنقابِ خفا در نیاید که آدمي پیوسته مقهورِ آز و مغلوبِ خشم باشد - و از استیلای قوّتِ غضبي و شهوي خرد پژوهانِ بالغ‌نظر را باندک تساهل و کمتر تغافل چراغِ والا فروغِ خرد خاک‌پوش گردد - تا بفرومایگانِ نابخرد چه رسد و با این‌حال انصاف و مردمي کمیاب چه که نایاب - و خدیوِ آفاق در نقابِ بے توجّهي - هرآینه در بسیارے از گروهِ آقا و طبقهٔ نوکر شورشِ حرص و طوفانِ بےحقیقتي پدید آید - بآئین[5] امداد آنچه از درگاه مي‌یافتند آنرا از نوکر بازداشته حرص‌افزای میشدند - و نوکر خاکِ بیوفائي بر فرقِ روزگارِ خویش بیخته در هرچندے بیکے ساختے - و هرجائي بوده از شرہ و آز نیاسودے و از هجومِ بے انصافان و عمومِ این بیراهه روي آنکه بآزرمِ ذاتي و معدلت پژوهي راهِ سویّت سپرده

---

(۲) در [بعضے نسخه] تا موقف (۳) نسخهٔ [ی] چون مخالفان (۴) نسخهٔ [ل] فرمودن و دیگر پایهای بزرگ (۵) در [چند نسخه] تابین باشي آنچه از درگاه مي‌یافت آنرا از نوکر باز داشته حرص‌افزای میشد •

قناعت و حقیقت گزینی غبارآلودِ تهمت بوده - [اگرچه در عنفوانِ این سال (قبل ازانکه بورشِ بلاد شرقی پیشنهادِ همّتِ والا گردد) نیّرِ این اندیشهٔ حقیقت اساس از مشرقِ ضمیرِ صافی پرتو انداخته بود - و کارپردازانِ پیشگاهِ اقبال شروع دران نمودند] لیکن تنسیق و تنظیمِ این کارِ سترگ درین هنگام (که رایاتِ اقبال بدارالخلافه معدلت آرای شد) صورتِ اتمام گرفت - و تنقیحِ این معامله و تعیینِ مراتبِ منصب تشخیص پذیرفته رونق و رواج یافت - و نیز رای جهان آرای شاهنشاهی برای انتظامِ مبانیِ ملک و آسودگیِ رعیّت ممالکِ محروسه را بخالصه منسوب ساخت درین هنگام (که شهریارِ معدلت پژوه (۲) در پرده آرائی عیارِ مردم گرفتی) متصدّیانِ اشغالِ سلطنت بلاد و امصار و قصبات و قریات را جمعهای بیحساب افزودے - و در نقصان و افزایشِ آن دستِ تصرّف گشادے - هرکه دلِ این گروه بدست آوردے بکامِ خود رسیدے - و هرکرا دل بحیّزِ هادی نشدے خسران‌مند گشتی - و نیز هرکه معمورِ نعمت بودے از بےانصافی و حرص اندوزی ناسپاسی کردے - و آنکه کم یافتی از بےقناعتی و بےاخلاصی در نالش بودے - درین زمان (که لوامعِ صبحِ اقبال در تابش و خدیوِ اورنگ‌آرای در براندا‌ختنِ نقاب بود) برخی از توجّهِ والا مبذولِ این کار فرموده نخستین ممالکِ محروسه را خالصه گردانیدند - اُمرا و سایرِ ملازمانِ درگاه را علوفهٔ نقد مقرّر شد - و باندازهٔ عقیدت و سرکردنِ جمعیّت پایهای مناسب (۳) تعین یافت - و کاردانانِ دیانت‌مند نامزد شدند که ملکِ وسیعِ هندوستان را بقیدِ ضبط درآورده حال‌حاصل را قرار (۴) دهند تا یکبارگی تغلّب پیشها را بازارِ طمع کساد گیرد - و (با آنکه صوبهٔ بنگ و بهار و گجرات را بمقتضای دوربینی و قدردانی بحالِ خود داشته بودند - و کابل و قندهار و غزنی و کشمیر و تتّه و سوادِ بجور و تیراه و بنگش و سورت و اوتیسه فتح نشده بود) یکصد و هشتاد و دو عاملِ عدالت‌گزین رخصت یافتند که خالصات را حراست نمایند - و چون هرعامل را آنقدر جای سپرده بودند (که مبلغ کرور تنگه ازان ارتفاع یافتی) بزبانِ روزگار نامِ او کروری شد - و درینوقت سرآمدِ پیشکارانِ خدمت شهباز خان و خواجه غیاث‌الدّین علی آصف‌خان و رای پرکهوتم (۵) و رای رامداس پاسِ احکامِ پادشاهی داشته فرمان‌پذیر بودند - و باین طرزِ بدیع هم سپاهی را سامانِ شگرف و هم ملک را نظامی شایسته پدید آمد - و هم از وبالِ خیانت و نکالِ بےحقیقتی میانتی شد - و نیز ضمیرِ اصابت‌اندیشِ شاهنشاهی برای افزونیِ آبادانیِ مملکت توجّه بتحقیقِ جریب فرمود - در زمانِ باستانی آنرا از رسن میساختند - و در خشکی و تری تفاوت میکرد - و دست‌آویزِ اربابِ تغلّب میشد - شاهنشاه

---

(۲) نسخهٔ [ز] معدلت دوست (۳) در [چند نسخه] مناصب (۴) نسخهٔ [ب] قرارهم دهند
(۵) نسخهٔ [ا] پرسوتم ٭

حقیقت بین ازلی (که آنرا بزبانِ هندي بانس میگویند) طنابے اختراع نمود - و آنرا بحلقهای آهنین اتّصال بخشیده پیرایهٔ سعادت گردانید - و بوسیلهٔ این آئینِ حق‌اساس سرمایهٔ آسودگیِ جهانیان پدید آمد - و آبادانیِ ملک افزایش گرفت - و راهِ تزویر و ناراستي بستگي پذیرفت ❊

و از آئینهای سترگ قرارِ واقعه نویسي و تعینِ نویسندهای هشیار مغزِ حساب دان است درین هنگامِ ابتسامِ اقبال برخاطرِ دانش پژوه پرتو انداخت - و بفرمانِ والا این طرزِ انتظام بخش فروغِ رونق یافت - و مقرّر شد که بامعانِ نظر و تامّلِ وافر آنچه از بارگاهِ خلافت لمعهٔ ظهور بخشد در قیدِ تحریر درآید - تا کارپردازانِ سلطنت را اعتضادے شایسته بدست افتد - و احکامِ فرمان روائي را پاسبانیئی گزیده قرار گیرد - للّه الحمد که چنانچه مرکوزِ نهانخانهٔ ضمیرِ قدسي سرشت بود همچنان بمحل‌خانهٔ اقبال پیوست - و بفروغِ این طریقِ انیق عبادتِ گزینِ نشاهٔ تعلّق بتقدیم رسید و تفصیلِ این آئینهای والا در دفترِ آخر نگارش یافته ❊

و از سوانح آنکه عفّت‌نهاد عصمت قباب قیمه(۲) بانو صبیّهٔ عرب شاه در پرستارانِ شبستانِ دولت درآمد - و جشنِ بزرگ سرانجام یافت - و اعیانِ اکابر و اماجدِ آمرا و سایرِ ارکانِ دولت سعادتِ حضور دریافته شادي‌آمود گشتند ❊ ❊ بیت ❊

بوستان بر بوستان افکنده زین بهجت نثار ❊ آسمان بر آسمان افکنده زین شادي کُلاه

نبرد آرائیِ منعم خان خانخانان در اقصای(۳) بنگاله وشکست یافتنِ داود - و سایر سوانح آن دیار

(چون بتائیدِ الٰهي و امدادِ سماوي معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت) داود بجانبِ ساتگام و اڑیسه روان شد - و کالاپهاڑ و سلیمان و بابومنکلي و برخے از افغانان بجانبِ گهوڑاگهات شتافتند و همچنین هرگروهے بطرفے رفته فتنه افزای شدند - خانخانان باتّفاقِ راجه تودرمل در تانده (که دارالملکِ آن ناحیت است) رحلِ اقامت افکند - و به تنظیمِ مهمّاتِ ملکي و مالي پرداختن گرفت و بقوانینِ معدلت‌آئینِ شاهنشاهي آشوبِ ملکِ بنگاله را چاره‌گر شده - و در حواشي و اطرافِ آن معموره افواجِ نصرت قرین تعین نمود - تا یکبارگي آن نزهتگاه از خس و خاشاکِ مخالف صفا پذیرد محمّد قلي خان توقبای و خواجه عبدالله و نیابت خان و قمرخان و مقبول خان و طالب بیگ و ناصر بیگ و طبقهٔ از مبارزانِ(۴) کارطلب را بسرکردگیِ محمّدقلي‌خان برلاس بجانبِ ساتگام فرستاد که داود را فرصتِ سامان نداده بدست آرند - و مجنون‌خان و باباخان و جبّاري و میرزا بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ل] قسیمه (۳) نسخهٔ [ل] درفضای بنگاله (۴) نسخهٔ [ی] بهادران ❊

و خالدین و طایفهٔ دیگر را بصوبِ گهوزاگهات رخصت کرد - تا شورشِ آن‌صوب را فرو نشانند و میرزاخان را با گروهی از گزیده مردانِ دلاور بجانبِ فتح‌آباد و بگله[۲] فرستاد - تا آن ناحیت امن‌آباد گردد - و اعتمادخان را با جمعی از مجاهدانِ دولت بجانبِ سنارگانو نامزد گردانید تا دستِ ستمگرانِ آن حواشي از کار افتد ٭

(چون چارهٔ[۳] آسودگیِ عمومِ رعایای آن‌دیار انتظام گرفت) اشتهار یافت که جنید کرراني (که از درگاهِ والا فرار نموده بود) خاکِ ناکامي بر فرقِ روزگارِ خود ریخته مایوس از گجرات و دکن بحدودِ جهارکهند آمده درکمینِ فتنه[۴] اندوزي و شرانگیزي ست - راجه تودرمل و قیاخان و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین[۵] و طایفهٔ از غازیانِ شهامت اندیش بدفعِ این شوریده بخت همّت گماشتند - و بتائیداتِ آسماني فرستادها مصدرِ خدماتِ شایسته شدند - و مخالفانِ دولت خایب و خاسر روی بدشتِ ادبار نهادند - قاقشالان درحدودِ گهوزاگهات کارزار کرده جوهرِ مردانگي را بعیار رسانیدند - و غنیم غبارآلودِ ناکامي بجانبِ کوچ فرار نمود - و سلیمان منکلي بعدم‌آباد شتافت و مبارزانِ اقبال غنائمِ فراوان اندوختند - و زن[۶] و زادِ افغانان اسیر شد - و آن ملکِ وسیع آبادان در تصرّفِ اولیای دولت درآمد - و از صیتِ سطوتِ غازیانِ همّت گزین جنید (که از جهارکهند برآمده سرِ شورش برداشته بود) برگشته در خفایای جبال گمنامي گزید - و آن فوجِ ظفر اعتصام معاودت نموده ببردوان آمد ٭

دریں هنگام محمود خان پسرِ سکندرخان و محمّد خان و چندے دیگر از آن خودسرانِ بادیهٔ شورش در قصبهٔ سلیم‌پور گردِ فتنه انگیختند - راجه فوجے شایسته بر سرِ آن گروهِ تبه‌کار فرستاده معرکهٔ جنگ آراست - محمّدخان بخاکستانِ نیستي گردآلود شد - و پسرِ سکندر گریخته آوارهٔ دشتِ ادبار گشت و درین اثنا آگهي آمد که جنید از گوخمول برآمده شور افزاست - راجه بآئینِ کاردانانِ خدمت‌گزین روی همّت بآنصوب آورد - او خود از جهارکهند پیشِ داؤد رفته بود که شاید بار دیگر دغا بازد و دست‌آویزِ شورش بهم‌رساند - از خود سري و زیاده طلبي صحبتِ او بر نیامده راهِ معاودت میسپرد که آوازهٔ لشکرِ منصور اورا در حیرت انداخت - نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین و محمّد خان پسرِ سلطان آدم‌گکهر و امام قلي چولک و بهارهمل کهتّري و برخے از دلاوران (که پیش پیشِ فوجِ نصرت اعتصام میرفتند) از معامله نافهمي دورتر شدند - و لوازمِ هوشمندي بتقدیم نرسید - جنید بر سرِ آنها

---

(۲) نسخهٔ [ل] تکله - و نسخهٔ [زی] بنکاله (۳) نسخهٔ [ا] چارهٔ کار عموم (۴) نسخهٔ [ا ب ز] فتنه انگیزي‌ست - و نسخهٔ [ی] فتنه اندوزي‌ست (۵) در [بعضی نسخه] نمکین - و در بعضے] نمکي (۶) در [چند نسخه] وزن و زاد ٭

وبعضی - محمّد خان و بهارمل و چندے دیگر مردانگي بجای‌آورده جانفشاني نمودند - چون این خبر براجه تودرمل رسید باگیيِ هوشمندي و طرزِ نبرد شناسان بتادیبِ آن مُدبر روان شد جنید تابِ مقاومت نیاورده بسرعت بجانبِ جهارکهند گریخت - و بعنایتِ روز افزونِ ایزدي غبارِ فتنه فرو نشست *

و از سوانح آنکه یار محمّد ارغون قراول نزدیکِ مولهیر[۲] رفته دست بتاخت و تاراج گشود و اسباب و اموالِ بسیار بتصرّفِ او درآمد - و اپار (که از فیلیِ نامورِ آن‌دیار بود) ضمیمهٔ غنائمِ او شد و هرچند منعم‌خان خانخانان اورا طلبداشت بعذر پیش آمد - و در حدودِ جهارکهند شتافته در جمعِ اموال کوشید - و اوباشانِ آن دیار همراهي گزیدند - و ازانجا تا شهر بلگهتهه[۳] تاراج کنان بجنگلِ لونِي[۴] وکنکر (که پناه جای بنه و بارِ افغانان بود) شتافت - و درانجا دست بردے لایق نمود و غنیمتِ بسیار بدست افتاد - و همگي نیّت آن داشت که از راهِ جهارکهند بدرگاهِ والا شتابد - و باین ذریعه گردآمدهای خود را بمامن رساند - چون بمقامِ تاره[۵] آمد بهویت چوهان و شهاب پسرِ دهنجي[۶] بجنگل در آمدند - و فوجِ نصرت‌قرین همّت در تعاقب بست - بهویت از حیله اندوزي آمده دید و بر مکامنِ حال آگهي یافته در لباسِ دوستي دشمني‌اندیش شد - و جنید برهنمائیِ او شبخون برد و همگي اندوختهٔ او و تمامیِ مالِ سوداگر و جمیعِ اسبابِ این‌قافلهٔ بزرگ بدست آورد - آن‌غنوده خرد از خوابِ غفلت بیدار شد - و برهنمونیِ بخت خود را بلشکرِ راجه رسانید - و از نهیبِ این‌فوجِ اقبال جنید باز بهمان خفایای کوهستان پناه برد *

و محمّد قلي خان برلاس آن لشکرِ آسماني‌تائید را بطرزِ هوشمندانِ معامله شناس سرکرده بصوبِ داؤد مرحله پیمای شد - چون بیست کروهیِ ساتگام موردِ افواجِ گیتي‌گشای گشت غنیم را پایِ ثبات بلغزش درآمد - خاکِ ادبار بر فرقِ خود بیخته بصوبِ اوتَیسه پيِ‌سپرِ راهِ گریز گشت این‌فوجِ ظفرطراز به بندرِ ساتگام رحلِ اقامت انداخت - و ابوابِ معدلت گشوده بانتظامِ پراگندگیهای آن‌ناحیت اشتغال نمود - دریں‌هنگام مُسرعانِ راست‌گوی خبر رسانیدند که سرهري[۷] نفسِ‌ناطقهٔ داؤد نفائسِ خزینه را برداشته بولایتِ چهتر[۸] شتابان است - محمّد قلي‌خان هرچند سرعت‌نمود سودمند نیامد - آن سبکپای تمام‌حیله خودرا بمامن رسانید - و همگي اندیشهٔ اعیانِ این‌لشکر آن بود که در همین حدود آسایش‌طلب گردند - دریں اثنا راجه تودرمل بآن‌فوجِ عقیدتمند پیوست

---

(۲) نسخهٔ [ا] مولیه (۳) نسخه [ب] بلکنه - ونسخهٔ [ی] تل‌گنهه (۴) نسخهٔ [ب] لونِي و لنکر ونسخهٔ [ز] لونِي و کهنکر - ونسخهٔ [ی] تونِي و لنکر - والله اعلم (۵) نسخهٔ [اب] پاره - ونسخهٔ [ز] باره (۶) در [اکثر نسخه] پسرنجوِي (۷) نسخهٔ [ی] نرهر (۸) نسخهٔ [ز ل] جسر - یا چتره *

نر توجه بصوب اوڈیسه و استیصال داؤد سعادت درخت همت افزای اخلاص طراز درمیان آورده
ه نیروی عاقلان الفنونی و بردباری چارهٔ هرزه درایان نادان کرده بسعی شگرف محمد قلی خان
ش را بایں جلوهٔ اقبال دلیل سعادت گشت - و دران هنگام (که قصبهٔ مندل پور مورد افواج
ان کشای شده) لواسط دی ماه الٰهی محمد قلی خان را روزگار سپری گردید - غیر ازانکه زمان افطار
خورده و حرارتے بر وی غلبه کرد سببی دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینان عرصهٔ آگهی این را
نتائج بد اندیشی یکے از غلامان خولجه سرا فرا گرفتند - و ازین سانحهٔ ناگزیر دران اردو بے انتظامیٔ[2]
درآمد - و بازار واقعه طلبان روزگار گرمی پذیرفت - اکثر مردم قیاخان را (که سر هرزه درایان بود
و حشمانان رنجیده خاطر) سردار ساخته قرار دادند که از جهارکهند متوجه درگاه شوند - و دفع
ید را دستآویز کورنش گردانند - هرچند راجه تودرمل عقل و اخلاص خویش را بکار برد
مند نیامد - مسرعان فرستاده خانخانان را آگهی بخشید - و چارهٔ بازداشتن این گروه را
فرستادن زر با یکے از چرب زبانان یکتادل منحصر ساخت - او مبلغ گرانمند مصحوب لشکر خان
تاده در امید و بیم گشود - فرستاده بصلاح دید راجه زربندها را بقدر آرامش داد - و بدوربینی
می منعم خان شاهم خان و خواجه عبدالله و طبقهٔ از دلاوران خدمت گزین نیز درین لشکر پیوستند
رسیدن این فوج عقیدت مند انتظام گونه پدید آمد - و استیصال داؤد را بخاطرے مذبذب
ناخوش قرار داده راه نورد شدند ●

داؤد (که در اقصای هندوستان شتافته میخواست که در گوشهٔ خمول بسر برد) از استماع
لاف در لشکر منصور و دلدهیهای جهان[3] خان (که ایالت اوڈیسه از جانب او داشت) بقصد
ر معاودت نمود - اُمرا از بردوان برآمده براه مدارن[4] کوچ بکوچ بچتوه[5] شتافتند - (چون پیوسته
ے پیشانی اکثر اعیان این لشکر غبارآلوده ناسپاسی بود) راجه از دوربینی اندیشید که اگر حال
نہج باشد روز نبرد (که زمان جوشش دریای عقیدت و شجاعت است) کار چگونه بانجام رسد
ونه اگر خانخانان پیوندد ظاهر آنست که بد دلی و نکوهیده بینی برخے از معامله نافهمان
ے نرساند - باین خیال صوابترین نگاشته فرستاد - خانخانان از دور اندیشیهای کهن سالان
یکنراید - و این قدر نگاه مستبصرانه نمیکرد که اگر آسیبے بآن لشکر نصرت اعتصام رسد هرآینه
مشواری خواهد کشید - در چنین هنگام غیب دانی گیهان خدیو دستگیری فرمود - و اجمال
ستانی هدایت آنست که سزاواران جدگزین فرمان مقدس آوردند - خلاصهٔ مضمون آن منشور دولت

) نسخهٔ [ل] بیطاقتی (۲) در [بعضی نسخه] خانجهان (۳) نسخهٔ [ل] بداؤن (۴) در
ند نسخه] بهیتور ●

آنکه (چون بشائبهٔ سماوی آن ملکِ معمورہ درحوزهٔ تصرّفِ اولیای دولت درآمده - و ساکنانِ آن مرز و بوم بمعدلتِ روزافزون کامیابِ خواهش شده اند) از راهِ دیده وری و دوربینی زبونیِ غنیم را آسان نشمرده همّت در استیصالِ آن فتنه‌جوی گمارد - تا یکبارگی توطّن‌گزینانِ آن‌بوم از اندیشهٔ شورشِ او آسوده گردند - خانخانان ناگزیر امتثالِ حکمِ اقدس نموده بعزمِ این‌کار برآمد - و با سرانجامِ خردِ پسند در چندی با جنودِ اقبال پیوست - داؤد با لشکرِ فراوان درحدودِ هرپور[۲] (که برزخی ست میانِ بنگاله و اوڈیسه) در استحکامِ مداخل اهتمام‌گزین آمد - بسیارے از اعیانِ لشکر و عمومِ سپاهی (از کوتهیِ حوصله و پستیِ فطرت و ناشناسائیِ کار و بداندیشیِ باطن و کاهلیِ‌ذات) دلنهادِ خدمت نمیشدند و اقتضای همّتِ این‌گروه آن بود که یک‌گونه صلحے درمیان‌آید - خانخانان انجمنے از کارآگهان ساخته نخستین بابے چند از دفترِ اقبالِ شاهنشاهی برخوانده در دلدهی و جگربخشی استادی بکار برد و پس ازان درگشایشِ این عقدهٔ مشکل‌نمای و پاسبانیِ ناموس و دولت سخن‌سرا گشت و هریکے باندازهٔ شناسائی و مردانگی و مقدارِ عقیدت‌مندی و فراخیِ حوصله پاسخ آرای شد - برخے صلح را برجنگ مقدّم داشته سلامت‌جوی آمدند - و بعضے محاربت را برمصالحت[۳] گزیده زنگ زدای جوهرِ مردانگی شدند - و طایفهٔ دل برجنگ نهاده از صعوبتِ مسالک تامّل گزین بودند - و طبقهٔ از فزونیِ شجاعت مشکل‌را از آسان تفرقه ننهاده شوقِ پیکار داشتند - آخربسعیِ راجه تودرمل و ثبات‌پائیِ منعم‌خان خانخانان همه را رای برمحاربت قرارگرفت - لیکن جویای مسلکے دیگر شدند - که عزیمتِ این‌کار از رو برو دشوار بود - الیاس‌خان لنگاه و طایفهٔ[۴] از واقفانِ خیابانِ ملک راهے آسانتر نشان داده خدمتِ شایسته بجای آوردند - و جد گزینانِ کارطلب بتسهیل و تصفیهٔ آن‌طریق رخصت یافتند - و بچستی و چالاکی ازان معبر بملکِ اوڈیسه درآمدند داؤد را آن‌همه تدبیر در استحکامِ راه بطلان پذیرفت - با خاطرے پراگنده برگشته بقصدِ پیکار شد و درمقامِ تکروهی[۵] تقابلِ این‌دو لشکر روداد - و آن عرصهٔ ناوردگاه بلمعانِ سیوفِ بهادرانِ همّت‌مند آرایش گرفت - دلاوران و نام‌آوران از هردو طرف برآمده آویزشهای نمایان میکردند - و نقدِ مردانگی را بمعیارِ کامل میرسانیدند - تا آنکه بمیامنِ دولتِ روزافزونِ شاهنشاهی روزِ دی‌بیست و چهارمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهی موافقِ جمعه بیستمِ ذی‌القعده داؤد شکست یافت و جمعےکثیر بگوِ عدم فروشدند - و شرحِ این عطیّهٔ کُبریٰ آنست که چون خانخانان عزیمتِ این پیکارِ دولت افزای را مصمّم ساخت فوجها برین‌نسق قرارگرفت - قول بفروغِ کاردانیِ او روشنی افزا گشت

---

(۲) نسخهٔ [ی] دهرپور (۳) نسخهٔ [ز] مسالمت - و در [بعضِ‌نسخه] مساهلت (۴) در [چندنسخه] و طایفهٔ از دانش منشان خیابانِ ملک (۵) نسخهٔ [ل] تکروی •

و لشکرخان و هاشم‌خان و محسن‌خان و بسیارے از مجاهدانِ نصرت‌طراز بهمپائیِ او دلنهاد شدند و التمش بشجاعتِ قیا خان و خانزاده محمّد خان پسرِ کوچک علي خان بدخشي و برخے از بهادران رونق گرفت - و فوجِ هراول بمردانگي و عقیدتمندیِ خان عالم استحکام یافت و خواجه عبدالله و شهروبه خان و سیّد عبدالله و میرزا علي علمشاهي و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و نیابت‌خان و میرزا محمّد جلایر و خان‌قلي دیوانه و حافظ کوسه و شجاع بیگ از پیش‌قدمانِ این فوجِ ظفرقرین بودند - و برانغار به نیروی همّت و تدبیرِ شاهم خان جلایر و محمّد قلي‌خان توقبای و پاینده محمّدخان و اعتماد خان و قتلق قدم خان و سیّد شمس‌الدّین بخاري منتظم‌گشت - و جوانغار بدیده‌وري و ثبات پائیِ اشرف‌خان و راجه تردرمل و مظفّرمغل و یارمحمّد قراول و ابوالقاسم نمکین و چندے دیگر از مبارزانِ خدمت‌دوست منضبط شد ٭

و چون غنیم روبروی افواجِ کشورگشای آمد هر روز دران عرصهٔ مرد آزمائي عیارِ همّت گرفته میشد - و مردانگیها و دلاوریها از جانبین بتقدیم میرسید ٭ ٭ نظم ٭

ز بس خون که هرجای پاشیده بود ٭ زمین همچو روی خراشیده بود
سه روز این‌چنین بود خون ریختن ٭ نماندند گُردان ز آویختن

و دران تاریخ بواسطهٔ مواجهتِ ستاره عزیمتِ محاربه در سر نداشته بدستورِ هر روز دلیران مستِ پیکار بودند - یکبارگي مخالف صفوفِ مبارزت آراسته برآمد - در قلب‌گاه داؤد بسعي خود اسبابِ نکال مي‌اندوخت - و میمنه بشومیِ سکندر برادرِ خان جهان تیرگي پذیرفت - و میسره از تیره رائیِ اسمٰعیل خان زبوني (۲) گرفت - و مقدّمه از زیاده سریِ گوجر خان روی در فساد داشت یکبارگي شورش پدیدآمد - خانخانان ناگزیر باعتضادِ اقبالِ شاهنشاهي در ترتیبِ فوجهای ظفرتائید همّت بست - خان‌عالم از ریعانِ شباب و افزونیِ شهامت سررشتهٔ تدبیرگسیخت - و تیز جلوي کرده دورتر شتافت - و گروهِ ارقچي دست بکار بردند - و معرکهٔ زد و خورد شراره افزای شد خانخانان ازین بیراهي برآشفت - و درشت‌گویان پیروے (۳) را فرستاده او را بعنف بازگردانید و هنوز آن فوجِ اقبال انتظامِ شایسته نگرفته بود گوجرخان (فیلانِ سبک‌پای تیزرو تمام غیرت را در پیش و تهوّرگزینانِ نخوت‌مند را در پس داشته) به پیکار درآمد - و چون قطاسهای سیاه و پوستهای جانورانِ بدندان و سر و گردنِ آن سباع بسته رعب و مهابت افزوده بود اسپانِ فوجِ هراول را از دیدِ این اشکالِ بوالعجب و شنودِ آوازهای مهیب روی همّت برگشت - هرچند فارسانِ عرصهٔ شهامت کوشش نمودند سودمند نیفتاد - و جمعیّتِ دلاورانِ این‌فوج را سررشتهٔ انتظام گسیخت - خان‌عالم

(۲) در [اکثر نسخه] کار دشوار بود (۳) نسخهٔ [ل] در پي او فرستاده ٭

بکارزار در آمدند - شاهم خان جلایر از شنیدن دلیریهای گوجر و برهم شدن مرجها پالغز همّت شده در نعطاف جلو بود - سیّد شمس الدّین بخاري و طایفهٔ از دلیران جان نثار (که با او سرِ یکجهتی را گرم داشتند) در آرامش دل و عزیمت افروزي سنتهای تاج شیرین اثر سجلوهگاه بیان آورده چاره گزیدند - تا سابر آدرش[۲] این دریادلان نبردآرای[۳] ناموس دوست عیار اندیشه فرونشست ناموران سرانغار بکدل و یکجهت شده روی بجرانغار نذیم نهادند - و هنگامهٔ کارزار آرایش گرمت و جواهر فطرت را روزبازار شد - در اندک زمانے مخالف را برداشته[۴] بقول رسانیدند - و درین هنگام (که میان راجه و داؤد کارزار ترازو شده بود) برانغار موکب ظفرلوا بمدِ ایزدي یکبارگي نمایان شد و شکیب ربای آن گروه نخوت گزین گشت - داؤد (هرچند خبر شکست هراول و التمش و قول عساکر منصور شنود) از شکوه اقبال شاهنشاهي آنرا فریب نبرد شناسان کاردان انگاشته در سنگلاخ بیدلي حیرت داشت که این فوج سترگ نیز نزدیک شد - آن ناسپاس دل بیآزرمي نهاده بدشت ادبار شتابان گشت - و سنگ تفرقه در جمعیّت او افتاد - و مقارن این حال خبر فروشدن گوجر رسید - سرعت در گریز آورد - و سپاه نصرت قرین تیغها آخته از دنبال شدند - و بسیارے ازان بخت برگشتگان بخواب نیستي غنودند - و صحرا از خون کشتها لاله زار گشت * * ابیات *

بهرگوشه مستے برافتاد خوار * چه مستے که هرگز نشد هوشیار

یکے بزم گه بود گفتي نه رزم * دلیران درو بادهٔ خواران بزم

غنائم فراوان فراهم آمد - و دولت صوري و معنوي روی آورد - و سعادت دین و دنیا بحصول پیوست اولیای دولت کامیاب خواهش گشته بسجدهٔ نیایش ناصیهٔ بخت را روشني بخشیدند *

ای جویای آگهي چشم عبرت بین بگشای - و رنگ آمیزی تائید ایزدي را بچشم اعتبار بنگر - و انکار را باعتراف و اعتراف را باعتقاد و اعتقاد را بپایهٔ والای اخلاص رسانده کامیاب حقیقت شو * * بیت *

به بخت بلندش خرد ره ندارد * زهے قوّت بخت الله اکبر

خانخانان پس از چنان ناامّیدي بتائید دولت ابدپیوند بچنین فتح شگرف ارجمندي یافت جراحات عنصري و ریشهای دروني بمرهم نصرت اندمال پذیرفت - اگرچه پیش ازین بنگاله در حوزهٔ تصرّف درآمده بود لیکن بشمار مبصران دیده ور امروز فتح این ملک وسیع روی داد - و موهبتے عُظمی از مکامن غیب بمجلای ظهور شتافت - اقبال بالید - و پایهٔ دولت بلند شد - خانخانان در حواشی

(۲) در [بعضے بآبیاری (۳) نسخهٔ [ل] نبرد آزمای (۴) نسخهٔ [ب] از شکوه اقبال شاهنشاهي بر داشته *

این نبردگاه صفوف گزیده در مسالک شکر قدم فراخ نهاد - و در مراتب سپاس دولت روز افزون همت گماشت - و روز دیگر از افزونی بدکاری آن گروه کافرنعمت و استیلای قوت غضبی در گردآوری اسیران نابردگاه سعی شگرف نمود - و آن گرفتاران دشت ادبار را علاقهٔ گسل تن و نفوس شریر آمد و از سرهای بی‌مغز نخوت‌مندان هشت‌منارهٔ آسمانی‌ارتفاع اساس‌نهاده عبرت‌افزای نظارگیان شد چون نوید این فتح سترگ و مژدهٔ بالش دولت بمسامع همایون رسید سرمایهٔ مزید آگاهی گشت و مراسم سپاس بتقدیم آمد - و مراتب شکر بظهور پیوست - مناشیر عاطفت کبری صادر شد و پایهٔ اعتبار مخلصان خدمت‌گزین بلندی پذیرفت - رتبهٔ صورت این گروه ارتفاع گرفت - و مرتبهٔ معنی این طایفه اعتلا یافت ●

و از سوانح این ایام آنکه لشکرخان را پیمانهٔ زندگی لبالب گشت - ازان زخم عنیف (که در روز هیجا از پای در آورده بود) حال او بصحت گرائید - لیکن از بی‌پروائی و سهل انگاشتن ایام نقاهت قالب تهی کرد ●

و از سوانح سپری شدن کار یارمحمد ارغون است - او از قراولان پادشاهی بود - و خدمت نزدیک کردے - در بنگاله نیکوکاری اورا بخارستان خود آرائی برد - و بتکاپوی خود اسباب مکنت را فراهم آورد - و با لشکر بیگی[(۲)] دم‌استکبار زد - هرچند فیل آپار را (که بدست آورده بود) طلبداشت نفرستاد - و اندرز اورا سودمند نیامد - درین جنگ نیز در اخذ غنائم با چندے از ملازمان او کاربشورش رسانید - چون آن گروه داد طلبیدند کینهٔ پیشین شرار افروخت - بے آنکه غورے درمعامله نماید و نگاهے ژرف کند بسیاست دست غضب برگشاد - چندان بزدند که تار و پود هستی او گسیخته آمد - اگرچه بحال او ستم رفت اما بسیارے از تبه رایان خود سر را بسعادت آباد سخن‌شنوی رهنمون شد ●

آغاز سال بیستم الٰهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال آبان از دور دوم

درین هنگام معدلت افروزی و جهان‌آرائی نشاط افزایان بهار تهنیت گویان رسیدند و جهان جهان عشرت و عالم عالم سرور را ارمغانی آوردند ●　　● نظم ●

امروز روز شادی و امسال سال گل ● نیکوست حال[(۳)] دل که نکوباد حال گل
گل چیست نامهٔ ست ز بستان تهنیت ● گل چیست رقعه ایست زجاه و جلال گل

---

(۲) در[چند نسخه] با پیکار بیگی (۳) نسخهٔ [ی] حال ماکه ●

روز جمعه بیست و هفتم ذی‌القعده (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دوم هلالی بعد از سپری شدن هفت ساعت و سی و پنج دقیقه چهره آرای جهان بفرّخی و فرخندگی پرتو جمال ببرج حمل انداخت * * ابیات *

بر دست صبا نگار بستند * پیرایهٔ نوبهار بستند
دوران ببهار رنگ و بو داد * گلدسته بدست آرزو داد

و آغاز سال بیستم از دور دوم شد - رسم نشاط و شادمانی پایهٔ شمول گرفت - و عیش و عشرت صورت عموم یافت - (همچنانکه ربیع آفاقی سال بسال در افزونیٔ حسن(۲) و آرایش نوخاستگان نبات و شوق افزودن نظّارگیان لوامع صورت است) بهار اقبال اورنگ‌نشینی (روزبروز در نشو و نمای دوشیزگان معنی و رواج و رونق پردگیان استعداد(۳) کونی و الٰهی بوده) چمن‌آرای سلطنت است - عشرت گزینان چمن‌راز معنی را آن‌کامیابی‌ست که گل دوستان(۴) صورت را در بهار عنصری بفراغ دلی و مراد پیرائی روی ندهد - درین محمدت نامهٔ الٰهی [اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگیٔ اقبال ظاهر نهاده زبان را رنگین و نامه را نگارین میسازد - و (بملاحظهٔ آنکه فرمان روای ملک بے پایان معنی را دل فراخ‌حوصلهٔ بسیار دان بصد مشعل توفیق نتواند سراپای آنرا سرمهٔ بینش سازد) دست و قلم و کاغذ و مداد را کجا زهرهٔ(۵) آن باشد که از عهدهٔ این کار سترگ برآید] لیکن ازانجا (که همّت یاور و بخت مساعد و نظرت قرین است) اندکے ازان دریای مالامال افضال تراوش ظهور داده تفسیده دلان دشت طلب را سیراب میگرداند - و برخے ازان نورستان(۶) حقیقت را بلمع(۷) شرح چراغ بینش افروخته ظلمتیان رسم و عادت را نورآگین میکند - ای غنوده بخت گشایش چشم باطن اگرچنان انگاشتهٔ (که بدست همّت تو نیست) بازکردن دیدهٔ ظاهر بخواهش تو بازبسته‌اند - چرا مستبصرانه نمیگشائی و نگاهے در روزنامچهٔ احوال خدیو جهان نمیکنی - و اگر ترا طاقت تماشای آن شواهد قدسی نیست مطالعهٔ اطوار دولت روزافزون منسوبان این درگاه والا چرا از دست میدهی - و اگر از نا مساعدی بخت و غرض اندائیٔ خرد باین سعادت نرسیدهٔ امروز نگاهے باین اقبال‌نامه کن - تا برکات مقدّس این یکتای بیهمال برتو آشکارا گردد - و اگرسیاه درونی پرده برچشم ظاهربین تو فروهشته است از حال منتسبان این دولت عبرتے برگیر - و از نیرنگیٔ آثار دولت بر سترگیٔ احوال گیتی‌خدیو اعتراف گزین - [هرگاه کارے (که در باستانی زمانه از فرمان‌روایان بزرگ‌منش بدشواری می‌برآمد) امروز از ملازمان گیتی‌خدیو بآسانی بجلوه‌گاه ظهور می‌شتابد] پس از ظاهر بباطن گرای که این میمنت

---

(۲) نسخهٔ [ا] جشن (۳) نسخهٔ [ا] استار (۴) نسخهٔ [ا] گل خوبان صورت را (۵) نسخهٔ [ل] بهرهٔ (۶) در [چند نسخه] نورستگان (۷) در [بعضی نسخه] بنور چراغ *

روز جمعه بیست و هفتم ذی‌القعده (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دوم هلالی بعد از سپری شدن هفت ساعت و سي و پنج دقیقه چهره آرای جهان بفرّخي و فرخندگي پرتو جمال ببرج حمل انداخت ٭ ٭ ابیات ٭

بر دست صبا نگار بستند ٭ پیرایهٔ نو بهار بستند
دوران ببهار رنگ و بو داد ٭ گلدسته بدست آرزو داد

[illegible] دوم شد - رسم نشاط و شادماني پایهٔ شمول گرفت - و عیش و عشرت [illegible] چنانکه ربیع آفاقي سال بسال در افزونيِ حُسن[2] و آرایش نوخاستگان نبات [illegible] صورت است) بهار اقبال اورنگ نشین (روزبروز در نشو و نمای دوشیزگان [illegible] استعداد[3] کوني و الٰهي بوده) چمن‌آرای سلطنت است - عشرت گزینان [illegible]ست که گل دوستان[4] صورت را در بهار عنصري بفراغ دلي و مراد پیرائي [illegible] نامهٔ الٰهي [اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگیِ اقبال ظاهر نهاده [illegible]نگاري میسازد - و (بملاحظهٔ آنکه فرمان روای ملک بے پایان معني را [illegible] بصد مشعل توفیق نتواند سراپای آنرا سرمهٔ بینش سازد) دست [illegible] بهرهٔ[5] آن باشد که از عهدهٔ این کار سترگ برآید] لیکن ازانجا (که همّت یاور [illegible] قرین است) اندکے ازان دریای مالامال افضال تراوش ظهور داده تفسیده دلان [illegible]راب میگرداند - و برخے ازان نورستان[6] حقیقت را بلمع[7] شرح چراغ بینش افروخته [illegible] نورآگین میکند - ای غنوده بخت گشایش چشم باطن اگر چنان اندیشهٔ (که [illegible] بیست) بازکردن دیدهٔ ظاهر بخواهش تو باز بسته‌اند - چرا مستبصرانه نمیگشائي [illegible] احوال خدیو جهان نمیکني - و اگر ترا طاقت تماشای آن شواهد قدسي نیست [illegible] دولت روزافزون منسوبان این درگاه والا چرا از دست میدهي - و اگر از نا مساعدي [illegible] نداني خرد بایں سعادت نرسیدهٔ امروز نگاهے بایں اقبال‌نامه کن - تا برکات مقدّس [illegible]مال برتو آشکارا گردد - و اگر سیاه دروني پرده برچشم ظاهربین تو فروهشته است [illegible] این دولت عبرتے برگیر - و از نیرنگیِ آثار دولت بر سترگیِ احوال گیتي‌خدیو [illegible] - [هرگاه کارے (که در باستاني زمانه از فرمان‌روایان بزرگ‌منش بدشواري مي‌برآمد) امروز از [illegible] گیتي‌خدیو بآساني بجلوه‌گاه ظهور مي‌شتابد] پس از ظاهر بباطن گرای که این میمنت

(۲) نسخهٔ [ا] جشن (۳) نسخهٔ [ا] استار (۴) نسخهٔ [ا] گل خسپان صورت را (۵) نسخهٔ [ل] [illegible] (۶) در [چند نسخه] نورستگان (۷) در [بعضے نسخه] بروز چراغ ٭

نفسِ مقدّس کیست - و ناصیهٔ دل‌را چون پیشانیِ سر بسجدهٔ این آستانِ آسمانی‌پایه روشنائي بخش تا باین آئینِ سعادت‌منشان نخستین نشأهٔ ظاهر سرانجامِ شایسته یابد - و هم در گلشنِ همیشه بهارِ باطن گذارش دهند - و بتازگي آنچه در عنفوانِ این سالِ فرخنده چهره‌آرای اقبال شد آنست که داؤد (که افسرِ فرمانروائي برسر داشت) آنرا پای‌اندازِ بارگاهِ اقبالِ شاهنشاهي ساخته داخلِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال گشت •

دیدن داؤد منعم‌خان خانخانان را - و بزم یکجهتي باهم آراستن

[چون بتائیدِ جنودِ سماوي (که پیوسته در اقبال‌افزائیِ گیهان‌خدیو و ارتفاعِ اعلامِ دولت است) داؤد خاکِ بے‌آزرمي بر تارکِ روزگارِ خود بیخته فرار نمود - و گوجر با بسیارے از نخوت‌گزینان بنونیستي فرو شد - چنانچه مجملے ازان گذارش یافت] خانخانان بصلاحِ کارشناسانِ دولت‌منش شاهم‌خان جلایر و راجه تودرمل را بتکامشیِ آن آوارهٔ دشتِ ادبار رخصت داد - و قبول‌خان و محمّد قلي‌خان توقبای و سعید بدخشي و قمرخان و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب بخشي(۲) و بسیارے از مجاهدانِ عرصهٔ اقبال و مبارزانِ خدمت‌گزین را درین لشکرِ ظفرطراز نوشت و این جنودِ نصرت‌قرین دل‌نهادِ خدمت شده باقدام(۳) آگهي بی‌سپرزادِ همّت گشتند - آن بدمستِ بادهٔ کامیابي خمارآلودِ ناکامي شده شتابانِ کنجِ خمول و گرنجِ گمنامي بود - چون قصبهٔ بهدرک موردِ امواجِ کشورگشای شد آگهي آمد که آن تیزروِ عرصهٔ ادبار را در عینِ سرعت جهان‌خان پیوست و بدلدهيِ او بقلعهٔ کتک (که از قلاعِ حصینِ آن دیار است) روی آورد - و اوباشِ آن مالک گردِ او فراهم آمده اند - و تمامیِ اندیشهٔ خودسران آنکه اگر لشکرِ نصرت طراز را گذر باین(۴) حوالي افتد عرصهٔ مبارزت آراسته گردد - که آن شکستِ ناگهاني از عدمِ محافظتِ قوانینِ احتیاط روی داد و اگر توقّف نماید در سرانجامِ اسبابِ پیکار کوشش رود - تا در هنگامِ مناسب بلوازمِ انتقام توانیم پرداخت - از شنودِ این‌خبر کهن‌سالانِ غنوده‌بخت سراسیمه شدند - و فتنه‌جویانِ شورش‌طلب را هنگامهٔ هرزه درائي گرمي پذیرفت - هرچند راجه تودرمل دانش‌منشي و عقیدت‌مندي را بکاربرده در تسلّي و تسکینِ این گروه همّت‌بست سودمند نیامد - ناگزیر استدعای حضورِ خانخانان نمود - و صریح نوشت که کارِ دشوار به نیروی اقبالِ شاهنشاهي آسان شده است - اگر بامّیدِ این مردمِ خودبینِ روزشمارِ کارنساز گذاشته شود هرآینه بدشواري کشد - لایقِ اخلاص و معامله‌شناسي آنکه اهتمامِ این‌کار را بر ذمّتِ خود لازم شمرند - و بے شایبهٔ توقّف روی توجّه باینصوب آورند

(۲) نسخهٔ [ا ب] بدخشي (۳) نسخهٔ [ز ل] باقدام همت (۴) نسخهٔ [ل] باین دیار •

خانخانان را با آنکه زخمها اندمال نیافته بود سُکاس‌سوار همّت بانجام این امنیّت گماشت و به تیزي و چستي در همان شهر آمده هنگامه افروزِ خدمت شد - از بندگان تهي‌مغز را ببخشش و بخشایش و ناموس‌دوستان خودآرای را بخشمین‌نگاه از تیره‌رائي بازداشته عزیمتِ پیش نمود و بآئینِ کارشناسانِ خدمت‌گزین نزدیکِ آن حصارِ حصین (که افغانان تیره‌رای پناه اندیشیده بودند) رسید - پای شکیبِ این گروه مدبر بلغزش در آمد - نه سامانِ قلعه‌داري - و نه اسبابِ پیکار و نه جای گریز - و جنودِ اقبال فوج درفوج - داؤد سوهنمائیِ مکراندوزانِ حیله‌مند راه گریزت پیش گرفت - و بعجز و زاري گرائیده در مصالحت زد - و قتّو[2] و شیخ‌نظام و برخی از اعیان را فرستاد و این فریب‌کارانِ جادوفن بزر[3] و سخن سرانِ لشکرِ منصور را بصلح آوردند - و کهن‌سالانِ غنوده بخت (که از تیره‌رائي بلطائف‌الحیل درآرایشِ هنگامهٔ غنیم تکاپو نمایند - و آنرا وسیلهٔ مزیدِ اعتبار انگارند) داستانِ مصالحت را غنیمت شمردند - راجه تودرمل (که بر حقیقتِ کار آگهي داشت) هرچند دست و پا زد سودمند نیامد - و مشعلِ هدایتِ او دران ظلمت‌آبادِ غرض نور نبخشید - خانخانان هاشم‌خان و قتلق قدم‌خان را فرستاده شرائطِ صلح را تنقیح داد - خلاصهٔ پیمان آنکه نخستین داؤد آمده تسلیمِ نوکریِ درگاهِ مقدّس نماید - و فیلانِ نامور و پیشکشِ گزیده بدرگاهِ والا فرستد - و پس از چندگاه (که موردِ خدماتِ پسندیده گردد) روی شرمگینِ خود را بآستانِ مقدّسِ شاهنشاهي برده رنگ زدای عقیدت شود - و بنقد یکی[4] از خویسانِ معتمدِ خود را بدرگاهِ والا روانه سازد - تا ملتزمِ حواشیِ عزّت بوده مذکّر[5] او باشد ●

داؤد (که کارش باضطرار گرائیده بود) همه را بحسنِ تلقّي قبول نمود - و سیومِ اردي‌بهشت ماهِ الٰهي موافقِ غرّهٔ محرم (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هنگامهٔ دولت آراسته گشت - و بزمِ مصالحت زینت گرفت - پیشتر ازان بیرونِ اردوی ظفرطراز جائي[6] منزّه دلگشای ترتیب یافت و بانواعِ آرایش حیرت افزای نظّارگیان آمد - و خانخانان باعیانِ دولت بتاریخِ مذکور در عشرت‌گاه آمده جشن‌آرای شد - اشرف‌خان و حاجي‌خان سیستاني شتافته داؤد را با بزرگانِ آن لشکر آوردند - خانخانان تا[7] سرِ گلیم باستقبال شتافته گرم‌خوئیها نمود - او شمشیرِ خود را گشوده گذاشت یعني از سپاهگري برآمدم - و خود را بآن درگاهِ مقدّس سپردم - تا بدانچه مصلحت دیدِ ارکانِ دولت باشد بجای‌آورند - خانخانان آنرا بملازمانِ خود سپرد - و پس از زمانے از جانبِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ی] قتلو (۳) نسخهٔ [ب] بزور سخن (۴) نسخهٔ [ل] یکی از معتمدان خود را (۵) نسخهٔ [ی] وکیل او (۶) در [بعضی نسخه] جای نزه . و در [بعضی] جای تنزه (۷) نسخهٔ [ل] باعیان لشکر تا سرگلیم ●

نسبهٔ خلافت خلعتي والا داده شمشیر بکمرِ مرصّع حمایل ساخت - داؤد به بیعتِ فروتني روی خود را بصوبِ دارالخلافه داشته سجدهٔ ملازمت بجای آورد - و نفائس امتعه و شرائف اسباب آن دیار و فیلانِ نامور و خزینهٔ وافر برسمِ پیشکش گذرانید - و شیخ محمّد پسر بایزید را (که برادرزادهٔ او بود) بخدمتِ درگاهِ مقدّس همراه ساخت - و اکثرِ آنروز بخرّمي و عشرت آن جشن سپري شد - و در هنگام رخصت بعضی محالِّ اوڈیسه به تیول او دادند - و او را از تنگنای زندگي بوسعت آبادِ انبساط رخصت داده نشاطِ معاودت کردند - و عمومِ مردم شادمانیها بظهور آوردند - مگر راجه تودرمل که در اندیشهٔ دراز سر بجیبِ تفکّر داشت - و دران بزمگاه حاضر نشد - و بر صلح‌نامه مهر نکرد و ازانجا (که دنیا جای بادافراهِ اعمال است) هرکدام بزود نوبتِ ارفات بپاداش رسید ٭

و از سوانحِ شورشِ گهوڑاگهات است - و اجمالِ این تفصیل آنکه درین وقت (که عبور[۲] خانخانان با اکثرِ عساکرِ والا شکوه بصوب کنگ اتّفاق افتاد) کالا پهاڑ و بابوی منکلي و طایفهٔ از افغانانِ تیره بخت گردِ شورش انگیخته بر سرِ قاقشالان ریختند - و این گروه اندک جنگی کرده آبروی حمیّت و حیا را بخاکِ بےناموسي انباشتند - و افغانان ولایتِ گهوڑاگهات را متصرّف شده تعاقب نمودند - و اُمرای قاقشال در هیچ جای پای همّت نیفشرده بحوالیِ ٹانده عنان کشیدند خانخانان بسرعت معاودت نمود - و بشهرِ ٹانده در نیامده از حواشیِ آن روبروی غنیم شتافت و معاند از هجومِ اوباشِ آنطرفِ آبِ گنگ نخوت‌آرای بود - دیده ورانِ لشکرِ منصور بالا روبهٔ آب جائی (که دریای گنگ دو شعبه میشود) یک جسر بانجام رسانده همّت در بستنِ دیگر گماشته بودند که غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - و غبارآلودِ خانستانِ ادبار راهِ هزیمت پیش گرفت خانخانان با لشکرِ نصرت اعتصام تا حدودِ ٹانده شتافت - و ازانجا فوجِ عقیدت‌گزین را بسرکردگیِ مجنون‌خان بولایتِ گهوڑاگهات فرستاد - و مجاهدانِ اقبال آن‌ملک را بتازگي مستخلص گردانیدند و فتنه اندوزان بزوایای خمول فرو شدند - و خانخانان سپاسِ ایزدي و شکرِ اقبالِ پادشاهي بجای آورده معاودت نمود ٭

سوانحِ صوبهٔ بهار - و کارافزائیِ مظفرخان - و بتازگي نواختنِ اورا

جزائل[۳] عطایای شاهنشاهي (که نسبت بعمومِ خلائق شرفِ ظهور دارد) از اندازهٔ احصاء و مقیاسِ تخمین بیرون است - و عامّهٔ مردم در پاداشِ آن بناتواني اعتراف گزین - تا منسوبانِ خاصِ بارگاهِ خلافت (که صدر نشینانِ محفلِ انصاف اند) در برابرِ نعمِ نا متناهي چه بار گشایند

(۲) نسخهٔ [ی] رفتن خانخانان (۳) نسخهٔ [ی] جلائل ٭

تحقیق کرا یارا و کجا گنجائي که در اندیشهٔ معارضه باشد - بعمرهای‌دراز بدست آویزی کار افزایان بجهت پیش[۲] کارشناسانِ آزرم منش از صد هزار یکی‌را عوض نتوان سامان نمود - لیکن نخستین مرتبهٔ حسابدانی آنست که شناسای مراتب عاطفت کشته فهرستِ جرائدِ نیازمندی را فراموش نگرداند - و نطاقِ همّت بەبندگي بندد - و هرچه از قسمِ نیکوکاری وسیله گردد مقدّمهٔ سعادت اندیشیِ خود شمرده یکی از هزاران شکرِ فعلي انگارد - تا همواره خجلت‌مند و شرمگین بوده سررشتهٔ چنینی[۳] از دست ندهد - و دیدِ متاعِ ناستودهٔ خدمتِ همگنان و نیکوئیِ جنسِ کاربندیِ خویش را سرمایهٔ بدمستي نسازد - باشد که بایین زیست ستوده بمدارجِ اخلاص رسیده مقیمِ آستانِ عبودیت شود - و خدمت‌فروشي را گذاشته مهرِ خاموشي برلب نهد - خوشا بختمندے که در مراتبِ نشیب و فرازِ ملازمت ازین رهگذر گردِ انفعال بر چهرهٔ روزگار او نه نشیند - و اگر از نامساعدیِ طالع غبارآلودِ عرصهٔ خجالت گردد بآبِ صافِ مهیدکي خود را شست و شو داده بگشاده پیشاني و شکفته روئي در قضای گذشته بسر برد - (چون نویسم که این طاعت را بدل نبوده) بلکه انفاسِ مانده را بفروغِ نیّت دوام فرمان‌پذیری و کارگذاري پرتوِ حضور بخشد و زمان زمان از سرِ شایستگي کون و مکان را نورافزای دارد - و چهره افروزِ این داستان بتازگیِ حالِ مظفّرخان است •

در داستانهای پیشین گذارش یافت که خدیوِعالم بجهتِ هوشیاري و آگاهي او را هنگامِ مراجعت از فتحِ پٹنه از کمکیانِ فرحت خان ساخته (بے آنکه بکورنش شرفِ اختصاص یابد) بخدمتِ گشایشِ قلعهٔ رهتاس گذاشته بودند - تا قدرِ رعایت و تربیتِ شاهنشاهي را اگر بآئینِ اخلاص‌نهادان نتواند شناخت معاملهٔ سوداگري و سررشتهٔ احسان‌پذیري از دست ندهد - و پیوسته درعوضِ جلائلِ عواطف متاعِ ستودگیِ خدمت را آماده دارد - او چندگاه از دستِ خویِ نکوهیده در خارستانِ ناکامي دشنه بردل و جگر میزد - و ازانجا (که در سرشتِ او دولتمندي ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود) بسخنانِ هوش‌افزای خواجه شمس‌الدّین خافي از شورشِ طبیعت برآمده دل‌نهادِ خدمت شد - و اندکے از اندوختهای خود برآورده سامانِ لشکر نمود - و جونده و شهسرام را (که از افزونیِ اشغالِ سلطنت بکسے جایگیر نشده بود) به نیروی شجاعت درتصرّف آورد و از روی دریافت بسامانِ خود پرداخت - و آمادهٔ آن شد که چون فرحت خان با سایرِ اُمرا بگردِ قلعه پای‌همّت افشرده بخدمتگري[۴] روی عقیدت آورد - ازانجا که نیّت و عزیمت را اثرهاست) در همان چند روز بمردانگي جوهرِ او روی‌نما آمد - و اجمالِ این تفصیل آنکه روزے بهادر

(۲) نسخهٔ [ب] و پیش شناسان آزرم منش (۳) نسخهٔ [ی] حساب را (۴) نسخهٔ [ل] بخدمتگذاري •

پسرِ هیبت‌خان از قلعهٔ رهتاس برآمده شورافزای شد - مظفّرخان تیزدستي نموده سزای شایسته در کنارِ او نهاد - و مال و منال و فیلانِ او بدست آورد - و بمحضِ آن اندیشهٔ حقیقت‌اساس آن رفته بجوی بازآمد - و بنقد دران حواشي و حوالي لوای اعتبار افراخت - و در همان نزدیکي امرا بمحاصره پرداختند - او بگشاده پیشاني همراهیِ فرحت خان گزیده در انجامِ آن اهتمام نمود - و اندک فرصت گذشته بود که لمعهٔ عاطفتِ گیهان‌خدیو بر ساحتِ احوالِ او پرتو انداخت - و از بارگاهِ خلافت فرمانِ عنایت صادر شد که (اگر او باتّفاقِ سایرِ ملازمانِ درگاه میعادِ گرفتنِ قلعه مقرّر سازد) خود در انصرامِ آن کارِ سترگ کوشش نماید - و (اگر تعهّد نتواند نمود یا گشایشِ آن بزمانِ دراز وابسته داند) آنرا موقوف داشته بسزا دادنِ افغانانِ تمرّد‌نهاد[۲] (که در صوبهٔ بهار فتنه انگیخته اند) تکاپوی نموده نخستین بشاهراهِ خدمت رهنمون گردد - اگر دولت را طلبکار شده التجا بدرگاه آورند به بخشش و بخشایش سربلند گرداند - و اگرنه آن بدکاران را مالش داده مایهٔ عبرتِ سایرِ کوته‌اندیشان شود •

مظفّرخان از ورودِ منشورِ سعادت سجدهٔ نیایش بجای‌آورده معروض‌داشت که اسبابِ قلعه‌گیري درین‌لشکر انتظام نداشت - تعهّد نتوانست نمود - و شایستهٔ دولتِ ابدپیوند هم آنکه نخستین این عرصهٔ دلگشا از خار[۳] و خسِ ناسپاسان پاک گردد - و پس ازان با دلی نشاط‌مند و خاطری خدمت‌جوی باتّفاقِ جنودِ اقبال باستیصالِ نخوت‌مندانِ تیره بختِ آن ملک همّت بست - میرزاده علي‌خان و برخی از مجاهدانِ[۴] کارطلب (که حضرتِ شاهنشاهي هنگامِ معاودت درین‌دیار گذاشته بودند) همراه شدند - و محسن خان و آناق و عرب بهادر و طایفهٔ از سپاه (که بانتظامِ جایگیرِ منعم‌خان اشتغال داشتند) نیز پیوستند - و کارهای شایسته بتقدیم رسید - و معاملهٔ دانیِ او را عیار گرفته آمد - و در تمامیِ آن‌صوبه غبارِ تمرّدگزینان فرونشست - و آدم‌خان پنّني از ابراهیم پور و دریاخان کاشي از قصبهٔ چرکان[۵] بی‌جنگ گریخته بجانبِ جهارکهند پی‌سپرِ دشتِ ادبار شدند •

و چون کاری دران معموره نماند گماشتگانِ منعم‌خان بر روزبهیِ مظفّرخان حسد برده بی‌آزرمي وداع کردند - او (چون جایگیرِ معیّن نداشت) ناگزیر بصوبِ جونده و شهسرام معاودت نمود شاه داد برلاس و خواجه شمس‌الدّین رفاقت گزیدند - در اثنای راه آگهي شد که مستکبرانِ رهتاس آن دو قصبه را متصرّف شده اند - ازانجا (که بخت مُعاضد و اختر موافق بود) گردِ اندیشه بر دامنِ همّتِ او ننشست - و با دلی کارطلب روی بآن جانب آورد - و بفروغِ شمشیر

---

(۲) نسخهٔ [ل] بدنهاد (۳) نسخهٔ [اب ی] از خس و خاشاک (۴) نسخهٔ [ا] ملازمان - و نسخهٔ [illegible]

سماوی آنکه طایفهٔ از شناسندگان این مرز راهی دیگر نشان دادند - و قرار یافت که روبروی گریوه افواج نصرت طراز روان شود - و آن قدر آهستگي بکار رود که موجِ اران راه بعقبِ غنیم نزدیک رسد دران هنگام باعتضادِ جنودِ غیبي عرصهٔ مبارزت آراسته گردد - همه را راي بران قرار گرفت - سردارِ قول مظفّرخان شد - و در برانغار فتحخان میدانی(۲) مقرّر گشت - و بزرگِ جرانغار فرحت خان را ساختند - و در هراول میرزادهٔ علیخان و قراطاق خان و حسین خان آحته و آقاق و باقي کولابي و سهراب ترکمان و عرب بهادر و شیر(۳) محمّد دیوانه و کوچک قندوزي(۴) و بسیارے از پردلان کار طلب معیّن گشتند - وخواجه شمس الدّین با برخی از بهادرانِ نبردآزمای نامزد شد که از راهِ دیگر از عقبِ این گروهِ مخالف درآید - غنیم از استحکامِ گریوه و هجومِ اوباش در کمالِ غرور بود که ناگهاني رسیدنِ افواجِ منصور روبرو و آمدنِ فوجِ عقب مقارن افتاد - و پای شکیبائیِ این گروه بلغزید - و همّت در نقابِ احتجاب مختفي شد - فتحِ سترگ رویداد - و غنائمِ فراوان بدست آمد - و اُمرا اهتمام در تعاقب نمودند - و در حدودِ گریوهٔ رام پور از اعمالِ جهاز کهند مخالفان فوجها ترتیب دادهٔ برگشتند - عُمدهٔ این گروهِ نخوت مند آدم پنّني پسرِ فتح خان و دریا خان کاکر و جلال خان سور و حسین خان و غازي خان و یوسف پنّني و عمرخان کاکر و محمود کاسو بودند(۵) - مظفرخان از روی کارداني آدابِ نبرد را ملتزم شدهٔ میدانِ کارزار را آرایش داد • بیت •

بغرّید کوس و برآمد نبرد • برخشید تیغ و بجوشید گرد
سواران بیک جا برآمیختند • پیادهٔ جدا درهم آویختند
ز خونِ دلیران و گردِ سپاه • زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

و مبارزانِ حقیقت گزین گرمِ شگرف کاري بودند که خواجه شمس الدّین و طایفهٔ از تیزدستانِ کارشناس بآئینِ پیشین از عقبِ غنیم درآمدهٔ دادِ مردانگي دادند - حسین خان و غازي خان و جلال خان سور (که از دلاورانِ نامي و نام آورانِ دلیر بودند) دران(۶) عیارگاهِ مردانگي بخاکِ هلاکت افتادند - چون دستِ مخالف از کار ماند بپای گریز راهِ ادبار پیش گرفت - و بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي فتحِ سترگ چهره افروزِ شادماني گشت - و مراسمِ شکر و آدابِ سپاس بتقدیم رسید و از پاسِ لوازمِ احتیاط سپاهِ نصرت قرین صلاح در توقّف ندیدهٔ بفیروزمندي معاودت کردند و هرکدام بجای خود شتافته آسایش طلب شد •

جنید (که عزیمتِ بهار داشت) از شنودِ این سانحهٔ دولت افزا قدم پیش ننهادهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] مسند عالي (۳) نسخه [ز] پیرمحمد (۴) نسخهٔ [ل] قندهاري (۵) در [چند نسخه] حسین خان غازي و یوسف (۶) نسخهٔ (ی) دران عساکر مردانگي نمودهٔ بخاک •

مرمت جوئی گشت - و از سوانح آنکه چند روزے ازین گذشته بود که جنید قابو دانسته در نزهت‌آباد صوبهٔ بهار گردِ شورش انگیخت - امرای آندیار در شهر پتنه فراهم‌آمده بچاره گری نشستند - و به مظفّرخان مراسلات بکنادی فرستاده استمداد نمودند - و او اعتضاد بر اقبالِ روز افزون شاهنشاهی نموده متوجّه شد - ازانجا (که ثبات پائی و خدمت‌گزینی و عقیدت‌مندی را آثار بدیع باشد) پیش از وصول بمقصد منشور مقدّس رسید - و پایهٔ اعتبار او افزایش گرفت - از مطاوی عاطفت روشن شد که بزبانِ خموشیّ حقیقتِ نیکو خدمتی او بر پیشگاه ضمیر خلافت پرتو انداخته است - سرکارِ حاجی‌پور (که در تیولِ محمّدقاتی‌خان برلاس مقرّر بود) باو مکرمت فرمودند ازین نوید کام‌افزا گلچینِ بوستانِ اخلاص شد - و نهالِ همّت ببالش درآمد - دل‌را گشایش روی‌داد و عزیمت را بال گشود - و خاطر کارافزای گشت - و با حوصلهٔ فراخ بامرا پیوست - و در استیصالِ بدنهادانِ فتنه انگیز پای‌جلادت افشرد - و آبِ پن‌پن را پل بسته عبور کرد ●

درین اثنا مستعجلانِ خانخانان رسیدند که در پیکار جنید شتاب‌زدگی بکار نبرند که قرارداد خاطر آنست که درین نزدیکی بآن‌دیار رسیده شود - امرا نسخِ عزیمت نموده توقّف گزیدند هرچند مظفّرخان داستانِ موعظت و کارستانِ معاملت به تنقیح عبارت تفصیل داد سودمند نیامد خاطرش از بودن و برگشتن غبار آلودِ تردّد شد - و کارطلبی او دران پایه بود که تنها به پیکار جنید همّت بندد که شورشِ حاجی‌پور بلند آوازه گشت - ناگزیر بآنصوب عنانِ عزیمت(۲) منصرف داشت و(۳) مفصّلِ این مجمل آنکه تاج خان پنوار و فتح خان موسی‌زئی و شهبازخان عربی و سلیمان پنوار و نهان زائی آمده میر محمود(۴) شوکتی را (که از جانبِ مظفّرخان در حاجی‌پور بود) ازهم گذرانیده و تا صد کس بخوابستانِ نیستی غنودند - ناگزیر دست از کارِ جنید باز داشته (با خداداد برلاس و عرب و خواجه شمس‌الدّین و قلیلی از مجاهدانِ خدمت درست) بصوبِ حاجی‌پور روی آورد و باوجودِ کثرتِ مخالف باعتضادِ دولتِ(۵) ابدقرین همّت در پیکار بست - چون رو برو گذشتن متعذّر بود از آبِ گنگ عبور نموده بقصبهٔ سوانه(۶) آمد - درمیانِ او و حاجی‌پور دریای گندک طغیان داشت - افغانان از افزونی جمعیّتِ خود و کمی لشکرِ منصور مغرور بودند - ازانجا (که همّت کلید مقصود با خود دارد - و اقبال با عزائمِ درست همدوش) اسبابِ فیروزمندی روی در انتظام آورد نخستین آدمی‌کرن زمیندار جونپارن(۷) درسلکِ یکجهتان درآمد - و درین‌هنگام (که آن‌طرف هجوم اوباش بود - و ازین جانب مدارزانِ خدمت‌گزین آهنگِ گذشتن داشتند - و بظاهر حصولِ این امنیّت

(۲) نسخهٔ [ب ی ل] نصرت (۳) در [بعضی نسخه] و مجمل این مفصل (۴) نسخهٔ [ل] محمد
(۵) نسخهٔ [ل] دولت روز افزون ابدقرین (۶) در [چند نسخه] سوانح (۷) نسخهٔ [ا] چونپارن ●

دشوار می‌نمود) زمیندارِ مذکور رهنمای منزلگاهِ نصرت شد که در گشایشِ کار و برآمدِ مقصود چنین بنظر میرسد که بالا رویهٔ این‌دریا گروهے از خویشاوندانِ من توطّن دارند - و کشتیهای استوار آنجا بهم میرسد - مناسبِ دولت آنکه لشکرِ فیروزي بهمین دستور در برابرِ غنیم جلوهٔ اقبال کند و زمزمهٔ خوشدلي سراید - و برخے از تیز روانِ عرصهٔ جلادت نامزد شوند - تا این‌گروه را شباشب از آب بگذرانم - و هرگاه این‌مبارزانِ همّت‌مند نزدیک رسند فوجے آراسته روبروی‌غنیم جنگ‌کنان عبره نماید در هنگامِ زد و خورد و صیتِ آی‌آی آن تیزدستانِ معرکهٔ شهامت سنگِ تفرقه درجمعیّت آبادِ مخالف خواهند انداخت - بنا برین‌گزیده تدبیر سه صد سرهٔ مردِ جنگي بسرکردگیِ قاسم‌علي سیستاني و عرب بهادر ره‌نوردِ بادیهٔ سعادت گشتند - و قاصدانِ جلد شناور مقرّر شدند - که پی درپی خبرِ گذشتن و نزدیک رسیدنِ آن‌دلاورانِ نامور رسانند - و (چون جهان بضیای نیّرِ اکبر و نورِ اعظم روشني پذیرفت - و آگهي شد که آن جوقِ بهادران از آب گذشته نزدیکي گرای اند) مظفّرخان کشتیها را پُر از جوانانِ نبرد آزمای حقیقت اندوز بسرکردگیِ خواجه شمس‌الدّین و خداداد برلاس برسرِ غنیم روانه گردانید - افغانانِ غنودهٔ بخت به بندوق و تیر درآمده شور افزای شدند - درین‌اثنا آوازِ کوس و کورکهٔ آن فوجِ نصرت اعتصام سامعه‌کوبِ مخالف گشت - ناگزیرِ کار دل بتاراج داده رو بگریز نهاد - جمعے کثیر غبارآلودِ شورستانِ نیستي شدند - و حاجي‌پور مستخلص شد - و غنائمِ فراوان بدستِ مجاهدانِ دولت افتاد - اهلِ پتنه (که از بد گوهري تماشائي بوده دست از معاونت کوتاه داشته بودند) خجلت‌زده آمدند - این‌گروه (اگر بر حسنِ جهان‌آرای اقبالِ شاهنشاهي نظر کردے و بهرهٔ از معامله داني داشتے - یا ریزهٔ[۲] چینیِ بزمِ نمک‌شناسان نمودے) در کارِ ولي نعمت خلاف گرای نشدے - و در چندین اندوهِ خجالت نبودے •

و از سوانحِ عبرت‌افزای آنکه (چون به‌نیروی دولتِ ابدي‌تائید فتحِ حاجي‌پور روی‌داد - و پایهٔ دولِ مظفّرخان بلندي‌گرفت) خبرگذارانِ راستي‌منش چنان نمودند که آن طرفِ نهرِ مدهه‌گندک فتح‌خان موسی‌رئي و جلال‌خان عربي و سلیم‌خان برمیه و ستري و چتري[۳] و بسیارے از افغانانِ شوکتمند فراهم‌آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفّرخان از دور بیني و کارطلبي بعزیمتِ دفعِ این‌گروه روانه گشت - چون حوالیِ آن رود معسکرِ اقبال شد با تنے چند از خواص بشناسائیِ حقیقتِ دریا و جای‌گذر برآمد - تا بچشمِ ژرف‌نگاهِ خود مشخّص گرداند - اگرچه عرضِ آن‌نهر کمتر از گزانداز بود امّا عمق بسیار داشت - در تشخیصِ گذرگاه از آنطرف قریبِ دوبست سوار بنظر درآمد خواجه شمس‌الدّین و عرب بهادر و طایفهٔ از دلیرانِ کارشناس را اشارت کرد که دورتر از آب

(۲) نسخهٔ [ی] ریزه چین بزم نمک‌شناسان بودے (۳) نسخهٔ [ا] خیري - و نسخهٔ [ز] چروي •

شورش رد و گیر هرزمین آمده از خود رفت - و چون به مظفّرخان پیوست سجدهٔ نیایش شاهنشاهی بجای آورده عموم مردم را بشناسائی این مُرشد آفاق رهنمونی کرد - و چون از حقیقت کار آگاهی درست بردیباجهٔ اعلان نگارش نمود که دران حضور بیخودی چنان نمودند که گیتی خدیو محمد اقبال هنگامهٔ نبرد آراسته مژده رسان نصرت اند - و به نیروی سطوت آن شهسوار عرصهٔ آگهی عدیم را آبروی ریخته آمد - و بدست تفقّد مرا ازان خاکستان بیهوشی برداشته یاوری فرمودند بخود آمدم - و توانائی سترگ یافته ببال تائید پرواز کنان نوید ابدال را دارمعانی آوردم - و انعطاف عنان نموده همّت را پذیرهٔ ظفر گردانید - رسمیان هزیمتی را کجا دل و کو گوش تا سامعه افروز آگهی گردند - این نمودار حقیقت را داستان تزویر (۲) یا نیرنگی خیال دانسته برامدن ازین هنگامهٔ هولناک محال می‌شمردند - تا بنصرت و فیروزمندی چه رسد - ناگاه آن فوج نصرت اعتصام رسید و تامتبدان زندگانی را مژدهٔ جان تازه رسانید - و پای دادگان عرض را نشاط ناموس نو بخشید ظاهر پرستان سعادت منش را از لوامع تائید ایزدی شمع بینش افروخته شد - آنان (که از بختمندی و دوربینی بدید خوارق بر سترگی شمائل انجمن‌آرای حقیقت آگاهی یافته پرستار بوالعجبیهای قدرت اند) بر حصول این لمعهٔ اهتدا سپاس دادار جهان‌آفرین بجای آوردند - و گروهے را (که درجلباب پندار تاریک‌نشینی کوهستان خودبینی بودند) روزنهٔ نور گشادند - روز دیگر به بنگاه افغانان رفته غارت عام کردند - و غنائم موفور بدست آمد - و شورش بدنهادان بنبارگی تسکین یافت *

و از سوانح آنکه افغانان مذکور پناه بتاج خان پنوار برده نفس راست کردند - و بتدبیر آن بدکیش غبار فتنه ارتفاع گرفت - و از افزونی مال و کمی خرد وهجوم اوباش پیکار جوی برخاستند مظفّرخان به پیسپری مسلک احتیاط از آب مدهه‌گندک گذشته معاودت نمود - و در جائی (که سه طرف آن آب مذکور و یک جانب خلاب عظیم داشت) پای همّت افشرد - و در جمع سپاهی و فراهم آمدن اسباب نبرد چاره‌گزین آمد - آن گروه متهوّر را درین معاودت نخوت افزود - رو بروی لشکر منصور دایره گزیدند - و از قلع جای جز حسرت ناکامی بدست نیامد - و هرچند بیشتر کوشش رفت خار ناامیدی در پای خواهش فروتر شد - و چون روزے چند نیرنگی اقبال شاهنشاهی چنین ظهور داشت بآئین دیگر جمال‌آرائی کرد - وسپاه نصرت طراز افزود - و بسیارے از زمینداران آن ناحیت دل در معاضدت بستند - و از فروغ خرد سرانجام جسر را وسیلهٔ فیروزمندی دانسته تکاپوی نمودند - قنطرهٔ شایسته ترتیب یافت - و ازانجا (که احتیاط گزینی طراز بخت والا ست) اندیشیدند که مبادا درهنگام عبور موکب ظفر (که تورک نبرد منتظم نمی‌باشد) امرے دلگزای

(۲) نسخهٔ [ی] تدبیر *

ظهور آمد - رای بران قرار گرفت که شبها برخی از تیزدستان عرصهٔ جلادت در پیشگاه جسر زمین را حفر بنند - و از خاکهای آن پناهی سازند - تا سپاه نصرت را زمان تسویهٔ معوف بدست آید - هرچند درین خدمت به گشاده پیشانی دل نمی‌نهاد - خواجه شمس‌الدین خافی (چون حال سرکان را چنین مذبذب یافت - و سرکردهٔ لشکر را سراسیمه دید) از روی بُردلی و شگفتگی انجام این خدمت را بر ذمّهٔ اخلاص‌گزینی خویش گرفت - و در اندک زمانے به پایان رسانید - افغانان از گریز و خدیعت دایره را خالی ساخته بکرنجی[۲] شدند - باین خیال که چون جنود اقبال بگذرد عمم را گریخته اندیشیده بتاراج آن پردازد - شاید درین هنگام غفلت دست بردے توان نمود مظفرخان مراسم حزم را منظور داشته جمعی کثیر از سپاهی و اردو بازاری را تعین نمود تا درین حال (که آن تیره رایان مُدبر فریب آرایند) در اتمام این امنیّت کوشش رود - افغانان از حقیقت کار آگهی یافته دست از حیلت باز داشتند - و (چون لشکر انبوه بر سر این گذشتها هجوم آورد) پیاده‌ها دل بای‌داده فرار نمودند - و از بیدلی این گروه ضعیف‌خاطر طایفهٔ از سواران جنگ[۳] دوست را نیز پای همّت بلغزید - و از صدمات گریزنده‌ها پُل شکست - هزیمتیان خود را بآب زدند - قریب سه صد کس از سوار و پیاده در موج‌خیز دریا فروشدند - و خواجه شمس‌الدین و خداداد برلاس و چندے از مبارزان ناموس جوی دران هنگام به تیراندازی اشتعال نموده دو مرتبه غنیم را بر داشتند - و بار سیوم (که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود) تیرے باسپ حسین‌خان سرکردهٔ فوج مخالف رسید - و بر زمین آمد - تفرقه دران جمعیّت افتاد - و باین شیرمردان آسیبی نرسید - و بعد از تکاپوی بسیار بسعی چابک دستان کار شناس باز جسر عالی باتمام پیوست - اولیای اقبال بشکوه تمامتر از آب عبور کردند - افغانان بپالغزی همّت گریخته خود را به قلب‌گاه تاج خان رسانیدند - و مظفّرخان بهمعنانی دولت تعاقب این ادبار گزینان فتنه افزای نمود و چون لشکر منصور نزدیک شد مُنهیان راست‌گوی آگهی دادند که اکثر اعیان این فرقهٔ گمراه درین نزدیکی جای خندق ملاحظه میکنند - و در خیال ندارند که فوج ظفرموج باین زودی چندین مسافت دور را پی‌سپر اقدام همّت توانند کرد - مظفّرخان خداداد برلاس و برخی از مجاهدان را سراست اردو گذاشته عزیمت گرفتاری آن نخوت‌مندان بدکیش نمود - و ناگهانی برسر آن گروه استیلا یافت - و باندک آویزش نسیم تائید ایزدی وزید - و مخالف گریختن را غنیمت دانست و بسیارے ازان گروه بدنهاد بگو نیستی فروشدند - ازانجمله سر تاج خان پنوار را نادانسته حاجی‌خان پهلوان بریده آورد - و جمال‌خان غلزی (که از دلاوران نامور بود) زنده بدست آمد

---

(۲) در [چند نسخه] بر علجی شدند (۳) نسخهٔ [ی] جنگ‌جوی را ه

و بسیارے اسیرِ شمشیر و گرفتارِ کمند شدند - و موهبتِ سترگ بهٔ نیروی اقبالِ روزافزون لمعهٔ ظهور بخشید
و ظلامِ شب و تراکمِ اشجار نگذاشت که اعیانِ دولت برمنازلِ آن گروه دست‌بردے نمایند - امّا بسیارے
[illegible] بهادری بآن سرزمین رسیده غنیمتِ فراوان بدست آوردند - مساجِ آن روانهٔ یورتِ ایشان شدند
[illegible] وسیلِ لشکرِ ظفرقرین آن تیره رایانِ خود آرای پریشان شده از سراسیمگی و بیچارگی خود را
[illegible] و آنچه پناهِ خود اندیشیده بودند سرمایهٔ هلاکت گشت - و جمعے بصد خونِ جگر
[illegible] بساحلِ نجات آمدند - و اساسِ اوباشِ بد نهادان برکنده آمد ◦

[illegible] آنکه چون این شورش تسکین یافت ستری و چتری(۲) با برخے از افغانان اتّفاق نموده
[illegible] را در تصرّف آوردند - و آن ملکے ست معمور [illegible] سی کروه طول و بیست کروه در عرض
[illegible] مذکور - و درمیان دریای گنگ موج‌خیز است - مظفّرخان از آگهیِ این شورش وزیرجمیل
[illegible] برلاس و خواجه شمس‌الدّین و میرزا جلال‌الدّین و بنیاد بیگ خان و تنگری قلی
[illegible] بهادرانِ خدمت‌گزین را همراه گرفته روی عزیمت باستیصالِ آن گروه آورد - و چون
[illegible] ظفرطراز بآن ناحیت پیوستند تهوّرگزینانِ آن سرزمین آمادهٔ پیکار شدند - و نبردِ سترگ
[illegible] فتح خان (که سرآمدِ اعیانِ آن مردم بود) با هفتاد و نه سرِ مردِ مردانه فرو شد
[illegible] بحوزهٔ تصرّف درآمد ◦

[illegible] چون نوای بختِ مظفّرخان بحسنِ اخلاص و لطفِ تردّد ارتفاع گرفت) منعم خان
[illegible] آن حدود باشد - نامهٔ بتاکید ارسال داشت که درساعت متوجّهِ عتبهٔ خلافت گردد
[illegible] (که زمانِ محنت کشی و ناکامی روی در انجام نهاده وقتِ تمتّع برداشتن ازان مالک
[illegible] این نوشته سراسیمگی روی داد - چه حکمِ مقدّس چنان بود که هرگاه خانخانان
[illegible] درگاه والا شتابد - در چنین شوریدگی باطن منشورِ عاطفت رسید - که از بے توجّهیِ
[illegible] مقصود راهنمونیِ اوست - ملول خاطر نباشد - و التفاتِ معنوی را شاملِ حال
[illegible] آنحدود سرگرمی نماید - و اگر خانخانان رخصت دهد تا آنکه فرمانِ طلب
[illegible] این صوب نگردد - از سنوحِ(۴) این غیب‌دانی مظفّرخان را اخلاص بلندی‌گرای آمد
[illegible] دریچهٔ معنی گشوده شد - و پس از سپاسِ صوری و معنوی در حدودِ حاجی‌پور
[illegible] - و گلگشتِ شادمانی از سرگرفت - و (چون گوهرِ عقیدتِ او جلا یافت
[illegible] با معامله فهمی بهٔ بستان‌سرای حساب‌دانی آمد) در اندک فرصتے دولتِ روز بهٔ

---

(۲) [illegible] نسخه] بنتری (م) نسخهٔ [ز] تکوه - و نسخهٔ [ی] تکوه - و نسخهٔ [ل] بکر (م)
(۴) [illegible]] از فتوح ◦

روی‌آورد[۲] - و سرگرمِ نیکو بندگی شد - و خدیوِ دوربین خدمتهای اورا پذیرفته اعتبار افزود - و حراستِ آن‌ملکِ وسیع از گذرِ چوسه تا گڈهي بتدبیر و شجاعتِ او تفویض یافت - و حکمِ عالي شد که سپاهِ آن‌صوبه از خرد تا بزرگ در صلاح‌دیدِ او بوده کارافزای شوند - او از روی عقیدت و دانستگیِ پاسِ فرمانروائیِ سلطنت و احکامِ خلافت نموده عدالت پیرای گشت ●

و از سوانحِ نوازشِ فرمودنِ اُمرای گجرات است - خوی ستودهٔ شهریارِ آفاق لمعهٔ ظهور دارد که به نیروی توجّهاتِ ابداعي ناقصانِ بارگاهِ دین و دنیا را استعدادِ کمال مي‌بخشند - و مستعدّانِ صافي گوهر را بافزایشِ مدارجِ فرهنگ و افزونیِ مراتبِ اعتبار بپایهٔ والا میرسانند - و همواره باکسیرِ نظرِ عاطفت (از خاک زر و ازگل دُر برآورده) رنگ‌آمیزیِ بزمِ صورت و معني را بر دوشِ فطرت لازم دارند - خاصّه[۳] گروهے را (که شایستگیِ کردارِ شان آئینهٔ مکامنِ دلها ست) در اندک فرصتے چهره گشای پرده نشینانِ دروني شده جمال مي‌آرایند - و حسن مي‌بخشند - و بتازگي مصداقِ این داستانِ اقبال اعتبارافزودنِ اعیانِ گجرات است ●

چون در یورشِ[۴] نخستینِ رایاتِ اقبال سایهٔ معدلت بران دیار انداخت این گروه بقلاوزیِ سعادت جبهه‌سای نیاز گشتند - لیکن از واژونیِ بخت و بدگوهریِ ذات (چون التجا از صمیمِ دل نبود - و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت) از کم بیني و کوته اندیشي جمعے فرار اختیار کردند و برخے در مقامِ گریز بودند - خدیوِ عالم از وفورِ مهرباني و فرطِ قدرشناسي نظر برحالِ عمومِ خلائق و خصوصِ تربیتِ آن تیره خردان شایستهٔ نیستي را چندگاه از تصرّف باز داشتند - درین سالِ همایون اورنگ نشینِ معدلت آثار (پشیماني از ناصیهٔ حالِ آن طایفه دریافته) نظرِ خاص انداختند اعتمادخان را (که بعقلِ معاش و وفورِ تمکین و فرطِ صلاح امتیاز داشت) بمزیدِ عاطفت اختصاص فرموده ریاستِ دربارِ مشکوی اقدس باو تفویض فرمودند - که [آنچه درین بارگاهِ سترگ (که نمونهٔ مشاغلِ عالمِ بالا ست) از نقیر و قطمیر فیصل یابد - خصوصًا معاملهٔ جوهر و مرصّع آلات] بدیده‌وري و دوربیني و راست‌اندیشیِ او قرار گیرد - و اُلغ‌خانِ حبشي را نواخته به تیولِ مناسب سرفراز گردانیدند و ملک اشرف[۵] بحکومتِ شهرِ تهانیسّر اختصاص یافت - و وجیه‌الملک را بسربراهیِ بعضے خالصاتِ گجرات فرستادند ●

و از سوانحِ آنکه صادق خان بسجدهٔ عتبهٔ قدسي جلا افزای ناصیهٔ عبودیت شد - و عاطفتِ شاهنشاهي پوزشِ لغزشِ او پذیرفته محفوفِ الطاف گردانید - در یورشِ بلادِ شرقي خدیوِ عالم او را

---

(۲) نسخهٔ [ز] . وزي آورد (۳) نسخهٔ [ل] شایسته گروهے را (۴) نسخهٔ [ب] در یورشِ آن ناحیه نخستین (۵) در [چند نسخه] ملک اشرق . و در [بعضے] ملک الشرق ●

بپاداش به خدمتی بدشت غربت فرستادند - تا ببادافراه آن بهوش گراید - و در کار پادشاهان (خرد را از بزرگ جدا نساخته) بهمگی فطرت و تمامی همّت فرمان پذیر گردد - اگرچه بظاهر چنان حکم مقدّس نفاذ یافته بود (که دران صحرای طلب درجست وجوی نیل گزیده کام فراخ زند اگر بدل آن به بدل نتواند شد درسرانجام جرمانه بکار آید) امّا درمعنی او را بصوب دبستان عقیدت آموزی و خدمت شناسی گسیل کردند - تا غبار غرور کاردانی و نخوت معامله شناسی از پیش بصر و بصیرت او دور گردد - و همواره از روی دانش و بینش نیازمندی گزینند - او درین هنگام نشیب و فراز روزگار را پیموده روی ارادت بدرگاه مقدّس آورد - و بسجدهٔ ندامت رنگ زدای جوهر اخلاص شد و صد فیل برسم جرمانه گذرانید - (چون آثار راستی از پیشانیٔ او تابش داشت - و نشانهای درستی از دیباجهٔ حال او پدید بود) به بخشش و بخشایش بلندی گرای آمد - که کوشش کرد که نیافت و که خاطر را پاک ساخت که کام دل برنگرفت - در فیض گشوده و صلای عام درداده اند •

و از سوانح کفران نمودن حسین خان و بکیفر آن رسیدن است - هرکرا روز ادبار و زمان نکبت پیش آید نخستین عقل او را تیره گردانند - و اندیشهٔ او تباه شود - سود خود را در زیان اندیشد و از کردار شایسته دور ماند - و از شاهراه سعادت برکناره رود •	• بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همه آن کند کش نیاید بکار

و بتازگی مصداق این حال شورش این ساده لوح است - او پیشتر با بیرام خان می بود - ازان باز (که در سلک ملتزمان بارگاه مقدّس درآمد) ازانجا (که دریای عاطفت در موج خیز است - و بازار قدردانی گرم) تهوّر او را بشجاعت خریده و خدمت گزینیٔ او را باخلاصمندی گرفته محفوف انواع عنایات میساختند - و با آنکه سرانجام انتظام کثرت نمی دانست - بامّید شناسائی پایهٔ والای امارت می بخشیدند - دران هنگام (که رایات همایون عزیمت دیار شرقی فرمود) او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد ساخت - و چون روی خجالت بدرگاه والا آورد خدیو جهان بپاداش آن تقصیر از سعادت کورنش باز داشتند - هنگام آن بود که در مراتب صورت و مدارج معنی به نیروی[۲] خدمت همّت افزای گردد - از افزونیٔ سودا و وارونیٔ بخت سررشتهٔ حساب گسیخت - و از وفور خواهش متاع دنیا[۳] و اسباب دولت را بتاراج داده راه تجرّد پیش گرفت و شهریار خرده دان با دید چنین بیدانشی برحال او بخشوده نوازش فرمودند - و جایگیر او را مسلّم داشته بسرانجام داغ رخصت دادند - چون ازبساط قرب دورتر شد از تیرگیٔ رای و آشفتگیٔ عقل در تاخت و تاراج آن نواحی دست جرأت برگشاد - و از فنون جنون یا از شعب گریزت گفتی

---

(۲) نسخهٔ [ا ی] به نیروی همت خدمت افزای گردد (۳) در [بعضی نسخه] دین •

که همگی همّت درین تکاپوی تحصیلِ اسبابِ داغ است - و غارت کنان بصوبِ بسنت پور (که از سرکارِ کماؤن است) شتافت - که صیتِ معادن و معموریِ آن ملک درجوهرِ هوشمندیِ او اختلال انداخته بود - ازآنجا [که کارسازانِ جهانِ آفرینش چنین بردوشِ همّت نقشِ لزوم آراسته اند (که بدکاران و بداندیشانِ این بارگاهِ خلافت را تکاپویِ سخت در سزا یافتن بخشند) تا بوسیلهٔ خود بپادافراه رسند] این مدهوشِ ادبار در نکال و هلاکِ خود شتاب آورد - و از گسیختنِ سررشتهٔ تدبیر دران سرزمین جنگ بےتوزک کرده شکست یافت - و به تیر و بندوق زخمي شد و پیشتر ازانکه حقیقتِ حال بسمعِ همایون رسد بنزلِ مکافات گرفتار آمد - و چون شورشِ او بمسامعِ اقبال رسید صادق‌خان را با بعضے از ساداتِ بارهه و امروهه و طایفهٔ دیگر از مُبارزان فرستادند (اگرچه بواسطهٔ زخم‌کاري از بدمستي و تخیّلاتِ باطل قدرے بهوش‌آمده خمار آلود بود) لیکن از صیتِ سطوتِ فوجِ نصرت‌اعتصام هشیارتر گشت - و اوباشِ بدگوهر از گردِ او پراگنده شدند و بسعیِ هوا خواهان مصلحت چنان دید که کشتي‌سوار شده خود را پیشِ منعم‌خان خانخانان رساند شاید که بوسیلهٔ آن سپه‌سالار جرائمِ او بطیلسانِ مسامحت پوشیده آید - از حدودِ گذهه مکتیسر بکشتي درآمده روی در سرعت داشت - تیزدستانِ عرصهٔ آگاهي در حدودِ قصبهٔ مارهره(۲) رسیده بدست آوردند - و باشارتِ والای گیهان‌خدیو بدارالخلافهٔ آگره در منازلِ او گذاشته باستلامِ آستانِ مقدّس شتافتند - و در اندک فرصت بهمان زخمِ جانکاه روی درنقابِ اختفا آورد - و همانا که خاطرِ غیب‌دانِ شاهنشاهي برحالِ او آگاهي داشت - از آزرمِ ذاتي و عاطفتِ فطري نخواستند که او را در سفرِ آخرین خجلت‌زده بینند *

و از سوانحِ آنکه حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدّین فرزندانِ مولانا عبدالرّزّاق گیلاني (که در(۳) حکمتِ نظر و طالع بینشِ فراوان سرمهٔ دیده‌وریِ او بود) در اواسطِ امرداد ماهِ الٰهي ناصیه افروزِ عقیدت گشتند - و بعواطفِ روزافزون سربلندي‌گرفتند - (چون گیلان بدستِ فرمان روای ایران درآمد و خان احمد والیِ آنجا از معامله نشناسي بزندان افتاد) مولانا عبدالرّزّاق از حقیقت‌اندوزي و راست‌کیشي در شکنجهٔ(۴) بند تالبِ تهي‌کرد - این‌جوانانِ سعادت‌منش باین درگاهِ والا پناه آوردند و جوهرِ دانش و بخت‌مندیِ ایشان بتوجّهاتِ قدسي افزایش یافت - (اگرچه هرسه برادر در کمالاتِ رسمي از ممتازانِ زمان بودند) امّا حکیم ابوالفتح را شناسائیِ نبضِ زمانه و دریافتِ روزگار و خواندنِ سوادِ پیشاني و بسا از صفاتِ آدمیّت غازهٔ چهرهٔ هوشمندي بود *

---

(۲) در [چند نسخه] بارهره (۳) نسخهٔ [ل] که در حکمت نظر دنباله بینش فراوان (۴) نسخهٔ [ی] در شکنجهٔ عقیدت *

توجه برخی از پردگیان بارگاه خلافت و صدرنشینان

سرادقات عفت بصوب حجاز

(عصمت نقاب - تقدس احتجاب - مستورهٔ معجرا[۲] حلم و حیا مخدرهٔ مقدمهٔ عزت و کبریا) گلبدن بیگم عمهٔ مقدسهٔ حضرت شاهنشاهی از دیرگاه نذر طواف اماکن شریفه داشتند بجهت ناایمنی راه و سوانح روزگار این عزیمت از مکمن بطون بمنصهٔ ظهور نیامده - دریتولا [که عرصهٔ دلگشای هندوستان دارالامن شد - و اوباش خانهٔ گجرات مسکن معدلت دوستان نیک اندیش گشت - و امیران جزائر فرنگ (که سنگ راه سفرگزیدان حجاز بودند) ایل و منقاد شدند و صیت معدلت و خدا پرستی گیهان خدیو قاف تا قاف گرمت - و طبقات انام از شمول آگاهی و دوام دادد هی در آسایش آباد ایمنی درآمدند] آن نورافروز عصمت را نیر شوق از مشرق گریبان ضمیر طلوع کرد - و آن عزیمت آرام گسل خاطر شریف ایشان گشت - و (چون لوامع حقیقت پیشگاه ضمیر[۳] آسمان پیوند پرتو انداخت) با وجود کمال تعلق و فرط ارتباط خواهش خود را بر ارادهٔ ایشان ترجیح ندادند - و نیز همگی همت علیا و قصوای نیت حق اندیش آنست که هر طایفه بمقتضای عقیدت کامیاب عبادت گشته پرستار ایزد گردند - مبلغهای گرانمند از نقد و جنس همراه ساخته رخصت فرمودند - و بدین تقریب برخی از مخصوصان شبستان اقبال را نیز این آرزو شکیب ربای آمد - شهریار دوربین حق اساس هریک را نقد تمنا در کنار ریخته از بار آرزو سبکدوش گردانیدند - و اسامی عفت نهادان (که در ملازمت آن یکتای مرحلهٔ آگاهی توفیق خدمت یافتند) نقاب گزین سرادقات دولت سلیمه سلطان بیگم و حاجی بیگم و گلعذار بیگم فرزندان گرامی میرزا کامران - و سلطان بیگم حرم میرزا عسکری - و ام کلثوم خانم نبیرهٔ حضرت گلبدن بیگم - و گلنار آغا (که در حرمهای حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت) و بی بی صفیه[۴] - و بی بی سروسهی و شاهم آغا (که از خدمت گزینان مشکوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بودند) و سلیمه خانم دختر خضر خواجه خان - اواخر مهر ماه الهی این گروه سعادت منش ناقهٔ شوق را محمل بستند و طایفه طایفه مردم کامیاب زاد و راحله شده متابعت گزیدند - و بجهت تعظیم و احترام سرکردهٔ این سفرگزینان گلدستهٔ اقبال شاهزادهٔ سلطان مراد را اشارت والا شد که تا ساحل دریای جنوبی در ملازمت باشد - روز نخستین در حوالی دابر نزول سعادت فرمودند - و دران مقام درة التاج سلطنت کبری خلف الصدق خلافت عظمی شاهزادهٔ سلطان سلیم با اکثر اعیان دولت رسیده

---

(۲) در [چند نسخه] معجر (۳) نسخهٔ [ی] ضمیر اقدس آسمان پیوند (۴) نسخهٔ [ب ل] حنیفه •

مراسمِ تبجیل و تکریم بجای‌آوردند - و ازانجا (که خاطرِ دوربینِ این پیشوای قافلهٔ سعادت نگرانی داشت که مبادا بآن‌نوباوهٔ خلافت بواسطهٔ صغرِ سن درین سفرِ دراز آسیبی رسد) استدعای بازداشتنِ آن نازه نهالِ گلشنِ حق پسندی فرمودند - و بذروهٔ قبول رسید - و بحکمِ مقدّس باقی خان و رومی خان و عبد الرّحمٰن بیگ و برخی از دیده ورانِ خدمت‌گزینِ بارگاهِ اقبال همراه شدند و فرمانِ والا شد که آمرای والا شکوه و اعیانِ هرسرزمین و مستحفظانِ ثغور و پاسدانانِ حدود و رود بانان و امیرانِ بنادر لوازمِ نیکو بندگی بتقدیم رسانند[۲] •

و از سوانحِ فرستادنِ حاجی حبیب‌الله کاشی ست به بندرِ گوده - درین هنگام (که ولایتِ گجرات داخلِ ممالکِ محروسه شد - و اکثرِ بنادرِ آن‌ناحیت بحوزهٔ تصرّف درآمد - و حُکّامِ بنادرِ فرنگ سلسله‌جنبانِ نیاز و نیایش گشتند) بسا از بدائع و نوادرِ هنرمندانِ کارپردازِ آن‌دیار خاطرنشانِ همایون شد منابرین حاجی را (که در بارگاهِ حضور بکاردانی و راست‌اندیشی و درست بینی از بندگانِ شایسته بود) تعین فرمودند - تا مبلغی گرانمند و گزیدهٔ متاعِ هندوستان را بگوده برده غرائب و عجائبِ آن دیار را برای نزهتِ خواطر باین‌حدود آورد - و بسیارے از دیده‌ورانِ هنر پیشه را (که برسائی‌فهم و شناسائی‌کار شوق را با جهد هم‌آغوش داشتند) همراه ساختند تا همچنانکه مصنوعاتِ غریبهٔ آن بلاد را نقل افتد صنائعِ بدیعهٔ این مرز را نیز تحویل شود •

و از سوانحِ تعین‌فرمودنِ هفت چوکی ست - (اگرچه همیشه ملازمانِ عتبهٔ اقبال کیشک داشتی و پیوسته لوازمِ خدمت بتقدیم رسانیدے - و همواره منتظرِ فرمانِ مقدّس بوده دوامِ حضور را عباداتِ ایزدی شمردے) لیکن ضابطه[۳] طرازِ تنقیح نداشت - آنان (که نطاقِ عقیدت برمیانِ دل بسته از سود و زیان پاکدامن زیستی) و آنجماعهٔ کارافزای سوداگر طبیعت (که سود را در سودای خدمت دانستی) به تعینِ وقت جمیعِ ازمنه را هنگامِ برآمدِ مقصود شناختی - و تلاشِ دوامِ حضور کردے امّا غیرِ این دوگروه از تیره‌رائی و خودبینی و کسالتِ طبیعت نفع را در ضرر اندیشیده بتخیّلاتِ واهی و تسویلاتِ باطل دلنشینِ خدمت نشدے - و راهِ کاهلی سپرده ذخیرهٔ نکالِ ابدی سرانجام دادے درین هنگام (که عنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولت است) بر پیشگاهِ خاطرِ اقدس آئینِ هفت چوکی پرتو انداخت - جمیعِ بندگانِ درگاه را (که در بارگاهِ خلافت سعادتِ بار داشتند) هفت بخش ساخته هرقسمے را بکیشکِ یک شبانروزی مقرّر گردانیده یکے از بزرگانِ دولت را سالارِ آن طبقه ساختند تا برجمیعِ مهمّاتِ آنروز آگاهی یافته ناظمِ اشتاتِ معامله باشد - و همچنان یکے از طرز دانانِ بساطِ قرب را بمنصبِ میرعرضی اختصاص بخشیدند - که عرائض و ملتمساتِ جهانیان را

---

(۲) نسخهٔ [ی] رسانند و بسلامت بگذرانند (۳) در [بعضے‌نسخه] ضابطهٔ طریقه تنقیح نداشت •

بے ملاحظهٔ اغراضِ نفساني در هنگامِ کیشکِ خود بموقفِ عرض رساند - و عالمیان را از محنتِ انتظار و سرگردانیِ گوناگون خلاص کند - ازین عاطفتِ کُبری طبقاتِ انام بکامِ خویش رسیدند و مقاصدِ خلائق (که از شکوهِ سلطنت ناگفته ماندے) بعرض رسیدن گرفت - پایهٔ اصحابِ عقیدت ارتفاع[۲] یافت - بازارِ معامله دانانِ رونق پذیرفت - اهلِ خدمت را روزِ عیار پدیدآمد - کاهل‌منشان را دولت‌آباد چه هدایت شد - ونادانانِ بیوقت‌گوی هرزه درای از تباه‌کاري برآمدند - بارگاهِ سلطنت را طراوتِ خاص روی داد - و هنگامهٔ تعلّق گرمي گرفت *

و از سوانحِ هبوطِ اخترِ بخت‌مندیِ میرزا کوکه است - ازانجا (که فرطِ عاطفتِ پادشاهي او را از حضیضِ خسي باوجِ کسي برآورده بود - و بدوامِ خدمت رموزدانِ بزمِ تقدّس و مزاج‌شناسِ روزگار گشته) از گجرات باسپان[۳] طلب فرمودند - تا از پیش قدمانِ رونق افزائیِ معاملهٔ داغ گردد و دیر چون بتحقیق پیوسته بود (که میرزا سلیمان احرامِ سجدهٔ عتبهٔ والا بسته‌است) او نیز درانِ بزمِ دلگشا شمعِ بینش را نور افزاید - روزِ اشتاد بیست و ششمِ مهر ماهِ الٰهي ناصیه سایِ آستانِ جلال آمد و مشمولِ عواطفِ بیکران گشت - و ازانجا (که جوششِ اعتبارِ پادشاهان را هر حوصله بر نتابد) او از بادهٔ کامیابي و دور بودن از بساطِ عزّت و هجومِ خوش‌آمدگویان پالغزِ مسلکِ هوشمندي گشت - نخستین در معاملهٔ داغ (که طرازِ نظامِ عالمیان و طرزِ رهنمائیِ سداد گزیني ست) سخنان درمیان‌آورد - که سوداگر مشربانِ معامله فهم چنان نسرایند - تا بمخلصانِ صافي گوهر چه رسد - و شهریارِ مهر گزین (ازانجا که او را چون فرزندانِ رضا جوی تربیت فرمودے) ناشنوده گرفتے - و چون نصائحِ بختمندي سودمند نیامد از فرطِ دوستداري (که مبادا در بلایِ ناگزیر افتد که چارهٔ نه پذیرد - و سرمایهٔ بیراهیِ گروہے دیگر شود) آئینِ سلطنت را با دینِ فتوّت قرین ساخته او را چندگاه از غرفهٔ امارت فرود آوردند - و از شرفِ اختلاط بازداشته در باغِ خودش جای دادند که در همان سرایِ بهجت بوده با مال و منال و اغروقِ خود بنشیند - و عبرت از روزگار بر گیرد و قدرِ عاطفت و تربیت شناسد - و از سوانح آنکه چندے از نافهمیدگي و تقلیدگزیني از چنین باده‌آشامي به بیهوشي گرائیدند - مرحمتِ پادشاهي چاره‌گر آمد *

چون قانونِ داغ رواج پذیرفت دکانچهٔ تزویر را کساد پدید آمد - اهلِ جد را زمانِ خدمت بدست افتاد - وکسل‌گزینان را هنگامِ ادبار رسید - آنان (که سپاهي داشتند - و از دیانت‌مندي و ناموس‌دوستي از مالِ خود سر براهیِ حقّ نوکرکردندے) زمانِ ظهورِ جوهرِ فطرت و وقتِ بهورِ[۴] راستیِ این گروه قریب شد - و از روی دیده‌وري داغ کرده اسبابِ مزیدِ دولت برای خود

---

(۲) نسخهٔ [ز] سرتسر ارتفاع یافت (۳) در [چند نسخه] باسپ یام (۴) در [اکثر نسخه] ظهور *

سرانجام دادند - و ناکسانے (که مال‌بندہ بودہ بجای‌لشکر زر می‌اندوختند) حال‌شان تباہ گشت ازانجمله شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر معزالملک و قاسم خان کوہ بر و دوست محمد ماما دوست و محمد امین صاحب ترجیه را از بساطِ حضور محروم ساخته به بنگاله فرستادند تا منعم خان خانخانان موافقِ جمعیّتِ هرکدام دراں حدود جاگیر نماید - چه سجیّهٔ عالي و شیمهٔ والا ست که بارباب جرائم چنین سلوک رود - و پردهٔ دریدهٔ این گروہ را بطیلسانِ فتوّت پوشیدہ آمد (اگرچه صورت پرستانِ ظاهربین‌ این‌را از قسمِ عنایت و آثارِ جمال شمرند) امّا درون‌شناسانِ معني‌پرست از بے التفاتیهای سترگ دانسته از سیاساتِ بزرگِ قهري اعتبار کنند - چه اخلاص پیشهای عقیدت‌مند را عدابے الیم‌تر از حرمانِ‌صوري (که ازراهِ قهر باشد) نشان ندادہ‌اند - [اگرچه دوربیذانِ عرصهٔ معنوي به نسبتِ طایفهٔ (که بپایهٔ والای اخلاص نرسیدہ اند) از قسمِ عاطفت انگارند] امّا در دیدِ اهلِ‌تحقیق (که خاصّ‌الخاصِ بزمِ دانائي اند) متیقّن باشد که آں گروہ مرحوم[۲] گمراہ را بطرزِ ایشان گذاشتن در رنگِ بیمارِ علاج پذیررا دارو نکردہ بطبیعت سپردن از اعاظمِ فنونِ قهر است ه

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاہ مقدس شاهنشاهي

از آغازِ طلوعِ نیّرِ اقبال تا امروز (که عنفوانِ ظهورِ تباشیرِ دولتِ ابد پیوند است) نخلبندانِ بوستانِ قضا و کارگذارانِ بارگاہِ تقدیر دوچیز را برهمّتِ والا طرازِ لزوم دادہ‌اند - نخستین صافي‌درونانِ عقیدت‌گزین را درخورِ وقت از خلوت‌کدهٔ خمول بر آوردہ بجلوه‌گاهِ عیان آراسته موردِ جلائلِ نعوتِ سعادت میگردانند - یکے را افسرِ امارت بر سر مي‌نهند - و دیگرے را بتشریفِ کرامت اختصاص میبخشند - برخےرا نیروی زنگ زدائ‌ِ خرد میدهند - و طایفهٔ را نورافزای گوهرِ شمشیر میسازند دوم بدگوهرانِ تیرہ دل را بگونیای تحقیق اندازہ گرفته بکمتر توجّهے بل‌بےکوششے از اورنگ نشینيِ دولت ببادافراہ مشعلهٔ آگاهي مي‌افروزند - جماعتے را بفنونِ خواري و شرمندگي آغشته موردِ انواعِ‌نکال ساخته به خراب آبادِ عدم میفرستند - و طبقهٔ را باقسامِ بیماریها سرزنش کردہ بصد گونه دردمندي و جانکاهيِ شکیب ربا دل شکنند - بعضے را عبارآلودِ خاکستانِ آزستان داشته در نکوهیدہ ترین زندگاني مبتلا دارند - و بسیارے را سرگردانِ بادیهٔ ناکامي ساخته برای گذارشِ سجدهٔ ندامت بدرگاهِ والا آورند - چنانچه دربن‌شگرفنامه جابجا بداں اشارت رفته - و بتازگي مرآتِ این مقصود سرگذشتِ میرزا سلیمان است - آزاں باز (که حضرتِ فردوس‌مکاني او را ایالتِ بدخشاں عنایت‌فرمودہ بودند) پیوسته لوازمِ اطاعت و آدابِ نیکوخدمتي بجای‌مي‌آورد

---

(۲) در [بعضے نسخه] مرجوم گمراہ را ه

و ازانجا (که کامروائی صورت و همنشینی بد و دوستی خوش آمد گویان چراغ خرد را فرونشاند - و دیدهٔ مصلحت‌بینی را رمدین سازد - راست‌گویان سعادت‌منش را پیش او قدرے نماند - و مدّاحان تهی‌دست بد درون را بازار گرمی پذیرد - نه صلاح خود دریابد - و نه دیگرے را قدرت گویائی بود و اگر هستی‌دشمنی از فرط خیرخواهی حرف حقیقت بر زبان آورد از ناشنوائی سر بگریبان اندوه نشد) لهذا (چون میرزا را در تنگنای کوهستان بدخشان آرزوهای مختصر برآمد) سررشتهٔ عبودیت از دست داد - و از تیرگی رای و واژونی بخت در عنفوان این دولت ابد قرین سر استکبار برافراشت و نام بزرگی بر خود نهاده عزیمت گرفتن کابل نمود - چنانچه مجملے گذارش یافته - (هرچند خدیو عالم بواسطهٔ پرده‌آرائی و نقاب گزینی متوجّه آن نشد - و اولیای دولت از افزونی مشاغل ملک وسیع هندوستان بآن نپرداختند) لیکن کار فرمایان ابداع در نیرنگی شنوهٔ این‌دولت پا بر جا بوده او را در مدارج احوال و مراتب اوقات شربت ناکامی چشاندند - و برای اتمام پاداش و ظهور پایهٔ سترگ عاطفت شاهنشاهی بدرگاه سلاطین مطاف ملتجی گردانیدند - ازانجا (که شادابی گلشن سخن‌سرائی در سر دارد) چندے ازان حوادث (که یکی بعد دیگرے از نهانخانهٔ تقدیر جلوهٔ عبرت داد) می‌نگارد - نخستین آمدن خانم است - و غبار نفاق میان او و حرم بیگم بلند شدن - و تخم وحشت کاشتن دران سرزمین - حرم‌بیگم دختر سلطان ویس کولابی‌ست از گروه قبچاق - به تربیت سلطان محمود میرزا بلندی‌گرای آمد - و (چون این عفّت‌نهاد را بمیرزا سلیمان پیوند کردند) آثار رشد و کاردانی در سرانجام ملک و انتظام سپاهی بظهور آورد - و استیلای او بجائی رسید که میرزا سیاسنهائی را (نه خود از عهدهٔ آن نتوانستے برآمد) باو حواله کردے - و خانم محترمه خانم نام دارد دختر شاه محمّد سلطان کاشغری - در حبالهٔ عقد میرزا کامران بود - از کابل عزیمت کاشغر کرد - درأثنای راه چون عبور او به بدخشان افتاد میرزا سلیمان را طبیعت دررنجش آورده درمقام خواستگاری او درآمد حرم‌بیگم کین او در دل گرفت - و بفنون اوستادی پیشدستی نموده او را بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زناشوئی داد - ازین باز پیوسته بد اندیشی را در دل گرفتند[4] - چنانچه نتائج آن برخے برسم اختصار نگاشته آمد *

و از وقائعی (که سلسلهٔ انتظام بدخشان ازهم‌گسیخت) آنست که این‌گروه از بیدانشی دامن عفّت حرم‌بیگم را با حیدرعلی بیگ (که برادر دوستدار بود) گردآلود تهمت گردانیدند و فرط توجّه و مهربانی بیگم تیره رایان بدنهاد را برین ژاژخائی دلیر ساخت - و میرزا ابراهیم ازمستی جوانی بمحض بدگوئی هرزه درایان فتنه دوست آن بیگناه را از هم گذرانید - و در ندامت

(۲) در [بعضی نسخه] خوش‌آمد چراغ خرد را (۳) نسخهٔ [ل] تیره رائی (۴) نسخهٔ [ل] گرفت *

جاوید درماند - و همانا باعث خسارت بدخشیان استیلای بیگم بود - که از بے‌تدبیري و قدرنشناسي راه مدارا (که اساس کارگاه تعلّق است) یکبارگي گذشته] زمان و مکان و محلّ و مقدارِ سیاست را منظور نداشتی - و چون غبارِ دروغ سازان فرو نشست بیگم کین را با تدبیر آمیخته در براندلختن اعیانِ ملک (که بدگویان شورش افزا بودند) همّت گماشت - و از امورے (که سرمایهٔ خسرانِ ساکنانِ آن‌مرز شد) نارلهٔ جانکاه میرزا ابراهیم است - چنانچه مجملے گذارش یافت از سوح این قضیّهٔ دلکوب بیگم با جمیعِ بدخشیان (که دران‌لشکر بودند) کمرِ عداوت بربست و دشمنیِ خصوص[۲] بعموم کشید - و با خانم زبانِ طعنه دراز کرد - و قدم او را شوم گرفت - و بارها در مکالماتِ رسمي و مطارحاتِ عرفي بطنز گفتی که تو رهگذري بودي - ترا بخیالِ نیکي برداشته تربیت کردیم - ندانستیم که خاصیت چنین داشتي - و امثالِ این‌مقدّمات (که کم دانشان سرایند) درمیان آوردے - و همگي خیال آنکه از سلوکِ چنین ستوه آمده بکاشغر رود - و میرزا شاهرخ را درکنارِ عاطفتِ خود تربیت نماید - خانم از اندیشهٔ جدائیِ شاهرخ میرزا از همه وا پرداخته طعنهای جان‌کاه را ناشنوده انگاشتي - و پیوسته درکمینِ انتقام عشرتِ تخیّلي نمودے - و از اسبابے (که سرمایهٔ تجدیدِ نفاقِ اهلِ بدخشان شد) آمدنِ چوچک خانم کوچِ عبدالرّشیدخان کاشغري‌ست با دو پسرِ خود صوفي‌سلطان و ابوسعید سلطان بجهتِ مراسمِ تعزیتِ میرزا ابراهیم - پس‌از تقدیمِ لوازمِ پرسش و رسومِ سوگواري حرم‌بیگم را از سیاه‌پوشي برآورد - و چون مجلس بانجام رسید از فرطِ اندوه و افزونیِ غم بار بلباسِ ماتم درآمد - چوچک‌خانم آزرده گشت - و دل در نکوهشِ حالِ او بست و بملاحظهٔ قرابتِ قریب دلنهادِ معاونتِ خانم شد - و بارها بزبان آورد که حرم بیگم را لایق آنست که سررشتهٔ نوره را از دست ندهد - و در مراسمِ احترامِ خانم دقیقهٔ فرو نگذارد و درنشستها پستي بطلبد ●

و آنچه افروزندهٔ[۳] آتشِ مخالفتِ[۴] بدخشیان بتازگي شد آنست که میربظمي اتالیقِ میرزا شاهرخ و جمعے کثیر از اعیانِ بدخشان و شیخ بابای والي (که از حرص اندوزي و حیله سازي لباسِ درویشي را زبانِ کدیهٔ خود ساخته بود) صوفي‌سلطان پسرِ چوچک[۵] خانم کوچِ عبدالرّشید خان کاشغري را به بزرگي برداشته در تزویرجای درویشِ مذکور (که بزبانِ وقت خانقاه گویند) هم‌قسم شدند که نقشِ هستیِ حرم‌بیگم از دیباچهٔ روزگار سترده‌آید - و میرزا سلیمان را عزلت‌نشینِ کنجِ خمول گردانند - دربن‌اثنا یکے از محرمانِ هنگامهٔ شورش حقیقت را بمیرزا رسانید - همان زمان

---

(۲) در[چند نسخه] عموم بخصوص کشید - باخانم (۳) نسخهٔ [ز] افروزینهٔ (۴) نسخهٔ [ل] مخالفان بدخشان (۵) نسخهٔ [ز] جبرجک خانم - و نسخهٔ [ل] کوچک خانم ●

باتفاق وقماص سلطان (که رهین احسان او بود) بصوب فرخار شتافت - و حرم بیگم بجانب کولاب رفت - تا سامان پیکار نموده شورش کاشغریان را چاره گزینند - و چون خانم ازین سانحه آگهی یافت در خجالت فرو شد - و آن خود سر شوریده باطن را طلب داشته سرزنش نمود آن جوان بیراهه رو پاسخ داد که لغزش از اندیشهای تباه میرنظمی و برخی از بدخشیان بداندیش و آن درویش آراسته ظاهر خراب درون است - چوچک خانم شرمنده[2] با فرزندان متوجه کاشغر شد و حقیقت پاکدامنی خویش و بداندیشی آن فتنه افزایان پراگنده دل نگاشته معذرت‌آرای گشت چون میرزا سلیمان از حقیقت کار آگهی پذیرفت کاردانان حیرت‌گزین فرستاده عذر خواست و استدعای ملاقات نمود - چوچک خانم صوفی‌سلطان و مردم خود را بکاشغر فرستاده خود با ابوسعید سلطان و رحیم خان وقفهٔ یگانگی[3] کرد - میرزا و حرم‌بیگم دران سرزمین رسیده بزم دوستی را نظام بخشیدند - و برای تشیید مبانی یکجهتی خانم دختر کلان خود را بابوسعید سلطان نسبت کرده رستاق را بجهاز دادند - و بعد از تجدید مراسم یگتادلی و تازه ساختن پیوند خویشی چوچک خانم بکاشغر شتافت - و فرزند خودرا بخدمت میرزا سپرد - میرزا درمقام تادیب فتنه اندوزان سرکش درآمد - برخی‌را بکوی نیستی فرستاد - و طایفهٔ را بزندان ناکامی مقید گردانید - و آن درویش[4] را با گروهی تشهیر کرده اخراج نمود - و طبقهٔ بتکاپوی شگرف ازان دیار راه گریز پیش گرفتند ●

و یکی از صوادر پریشانی‌افزای بدخشیان آنکه حرم‌بیگم حکومت کولاب را بندیم قبوزی تفویض نموده سرمایهٔ شورش آن ناحیت گشت - و این معنی برلشکر کولاب گران آمد - و از بےمایگی حقیقت و آزرم عبدالغفور پسر جهانگیرعلی‌بیگ برادر زادهٔ بیگم را (که در قراتگین بود) برداشته ندیم را از هم گذراندند - حرم‌بیگم میرزا شاهرخ را از قندوز و ابوسعید سلطان را از رستاق همراه گرفته بر سر کولاب شتافت - ارباب خلاف بقراتگین متحصن شدند - بیگم همت در محاصره بست - و میر افلاطون (که عمدهٔ لشکر بیگم بود) از آب گذشته در سد مداخل و مخارج آن‌ناحیت اهتمام داشت - عبدالغفور با برخی از متحصنان بر سر او ریخت - و روزگار او سپری شد - مقارن این کولابیان لشکر بیگم خاک بےحقیقتی برفرق روزگار خود انداخته بغنیم درآمدند - بیگم ناگزیر برگشتن و تیز رفتن را صلاح دیده معاودت نمود - و او از بدگوهری بتعاقب شتافت - و بخانم و میرزاشاهرخ رسید - و ازانجا (که قدرے ازسعادت در نهاد او بود) دست تطاول جز بمال و منال دراز نکرده باعزاز رخصت داد - حرم بیگم از ناکامیهای روزگار بوقلمون سراسیمگی داشت که ناگهانی میرزا شاهرخ غمزدای آمد - بیگم فرمود که شوهرمن پدر ترا در غنیم گذاشته شتاب‌زدگی نمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] برهم شده (۳) نسخهٔ [ل] رکابی (۴) نسخهٔ [ی] درویش حیله مند را ●

من ترا در گروهِ مخالف مانده از نادانی سرعت گزیدم - خدای بر من بخشود - و در اندک فرصتے با میرزا سلیمان و لشکرهای آن سرزمین روی مبارزت بصوبِ کولاب آورد - عبد الغفور بقرغز پناه برد و اسباب و اموالِ اندوختهٔ او بدست افتاد - و از بواعثِ پراگندگیِ بدخشان (۲) آنست که (ملازمانِ میرزا سلیمان از کابلستان چون بتوجّهِ میرزا حکیم و سرانِ آندیار بحالِ تباه بر آمدند - چنانچه ایمائے بران رفته) میرزا سلیمان بکابل آمد - و چون کار نساخته برگشت محمّدقلی شغالی و چندے را (که در خدمت مساهله نموده بودند) مقیّد گردانید - و برخے را بردن و طایفهٔ را بسرزنش پیش آمد و حاجی تمن بیگ را از تغیرِ محمّدقلی ایالتِ قندوز داد - و قنغربای و یوسف (۳) قلی و بیرکچی خاکسار و سعید بیگ پسرِ او و حاجی فخرگی و باقی بیگ و جمعے گریخته پیشِ حاجی تمن بیگ شتافتند و آن فرومایه بآن بدخدمتانِ ناسپاس همداستان گشت - و میرزا شاهرخ هفت ساله را باتّفاقِ خانم بر گرفته گردِ نفاق انگیختند - و همگی اندیشهٔ این گروه آنکه ولایتِ میرزا ابراهیم بمیرزا شاهرخ باز گردد - و دکانے دیگر سرانجام یابد - و ملاذِ بد ذاتان رونق گیرد - میرزا سلیمان فتنه اندوزی این شورش طلبان شنوده متوجّهِ نشاندنِ این غبار گشت - بدگوهرانِ شور افزا درِ قلعه را فراز کرده لوازمِ تحصّن بتقدیم رسانیدند - قریبِ چهل روز امتدادِ محاصره کشید - و از جد گزینیِ میرزا سلیمان و تکاپوی برخے از نیک اندیشان میرزا شاهرخ سعادتِ ملازمتِ میرزا دریافت - و تمامیِ آن گروهِ حق ناشناس گرفتار شدند - میرزا آن بدنهادانِ مگس طبیعت (۴) را بند کرده به قراتگین روانه گردانید و از حیلعمندی این بدکاران با ساکنانِ آن قلعه ساخته مهرعلی را (که ایالتِ آنجا داشت) بے ناموس کردند - و هنوز کسے را بکلانی نگرفته بودند که اعیانِ قراتگین بآن خود سرانِ تبه رای گفتند که نه در ما کسے شایانِ سرداری ست و نه در شما - از دو کار یکے ناگزیر است - یا میرزا شاهرخ را بدست آورید - تا در پیشِ او خدمت گزینیم - یا ازین دیار بر آمده اندیشه بخود کنید - و کار بآن پایه رسید که این گروه را دستگیر سازند - ناچار آن شورش طلبان بعنوانِ درویشی به بلخ شتافتند و حرم بیگم حاکمِ آنجا را تنسوقات فرستاده استدعای سزا دادن نمود - آن گروه بوسیلهٔ شیخ حسین خوارزمی نجات یافته بکابل آمدند - و از ناسازگاری و تذبذبِ رای حاجی تمن بیگ و چندے برگشته به بدخشان شتافتند - و سعید بدخشی و تنگری بردی قوش بیگی و حاجی بیگ و باقی بیگ و برخے دیگر بدرگاهِ جهان پناه روی التجا آوردند - و چون این شورش فرونشست محمّدقلی را اعتبار افزوده قندوز باو دادند - و شاه طیّب را (که بحرم بیگم قرابتِ قریب داشت) اتالیقِ میرزا ساختند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدخشیان (۳) در [بعضے نسخه] یوسف فخرگی و برکچی (۴) نسخهٔ [ب] طینت *

و از سوانح (که مکافات قدر نشناسي و ناسپاسي میرزا سلیمان تواند شد) آن بود که فتنه اندوزان خیره چشم بار دیگر میرزا شاهرخ را دست‌آویز شورش گردانیدند - و مجمل این مفصّل آنست که فرمان‌روای برخی از ممالک توران عبدالله‌خان بتسخیر حصار پرداخت حصاریان از میرزا سلیمان استمداد و استعانت نمودند - میرزا برای پاس مراسم خویشی تازه . ملاحظهٔ دوراندیشی پیش‌بینان (که مبادا آن‌ملک ازان طایفه مستخلص گردد - و نوبت پیکار بر رسد) عزیمت آن نمود که لشکر بدخشان را فراهم‌آورده منوچهر آنصوب شود - و در نظم مهمّات ولایت و سرانجام لشکر اشتغال نمود - و ثغور و حدود خود را بمردم کاردان تعهّد گزین سپرد درین اثنا از شوریشتي و بدنهادي محمّدقلي شغالي (که مدار معامله بود) در تعهّد مهمّات سخندان دور از حساب بر دیباچهٔ اعلان نهاد - و در چنین وقت (که اراده را پی باید کرد) هراهشهای گوناگون از بدگوهري (چنانچه رسم فرومایهای تهي‌مغز است) بظهور آورد - میرزا از بد بدسرشتي او لختي در حیرت فرو شد - و زمانی ذکر ناهنجاریهای گذشتهٔ او را لطمهٔ سرزنش گردانید - و در همان‌مجلس معتمدان را بطلب حرم‌بیگم فرستاد - تا بادافراه آنرا بآن عصمت‌قباب حواله نماید - محمّدقلي را حال دیگرگون گشت - و از گریزت درد شکم بهانه ساخته از مجلس برآمد - و منوچهر قندوز شد - که در استحکام آن کوشیده فتنه‌افزای گردد - و خواجه‌بیگ برادر حرد خود را به طالقان[۲] فرستاد که با خانم تجدید عهود سابق نموده میرزا شاهرخ را بدست آورد و غبار وحشت و گرد شورش انگیزد - آن فتنه افزای به ملّاعلي و مست‌علي (که درسرکار خانم مسار الیه بودند) سخن یکی ساخته اندیشهٔ تباه در سر گرفت - و خانم و میرزا شاهرخ (که بسن پانزده سالگي رسیده بود) به بهانهٔ گلگشت از شهر طالقان برآمدند - شاه طیّب ازین برآمدن ناگهاني در اندیشه شد - و بسرعت رسیده بدیدباني اشتغال نمود - و ملّا علي و مست علي و جهانگیر بیگ و محرم بیگ و پیرقلي و خاکي خانه‌زاد و چندے از بد سرشتان باستصواب خانم قرار دادند که شاه طیّب تنهاست - کار او را بانجام باید رسانید - امّا از سطوت حرم بیگم هیچ یکی را جرأت یاوري نکرد - و پس از گفت‌وگوی بسیار میرزا شاهرخ باغوای این[۳] گمراهان تیردوز کرد - و نام بردها بکارد از هم گذرانیدند - و میرزا از ساده لوحي و مستي شباب به بدآموزي تیره رایان مصدر این‌کار ناستوده شد *

و چون خبر گریختن محمّد قلي بمیرزا رسید بسرعت روی به قندوز آورد - محمّد قلي فرصت استحکام قلعه نیافته راه گریز پیش‌گرفت - میرزا قندوز را بتصرّف در آورد - و (چون سانحهٔ

---

(۲) در[چند نسخه] تالقان . و در [بعضے جا] طایقان آمده (۳) نسخهٔ [ب] این جماعه *

شاه طیّب و شورشِ شاهرخ میرزا معلوم شد) متوجّهِ فرونشاندنِ این گردِ خلاف گشت - خانم همان زمان (که چنین بیراهي رویداد) میرزا شاهرخ را گرفته بصوبِ هندوکوه روان شد که (اگر ایماق رجوع آورد - و محمّد قلي ملحق گردد) به بدخشان معاودت نماید - و گرنه بدرگاهِ والا شتافته ناصیه سای آستانِ جلال شود - چه خانم از قدیم نسبتِ خدمت و عقیدت بحضرتِ شاهنشاهي داشت [illegible] ملاطفتِ خدیوِ عالم او را استظهارے عظیم بود - چون بحوالیِ هندوکوه رسیدند ایماق [illegible] جمعي [illegible] آمدند - و محمّد قلي نیز پیوست - میرزا شاهرخ مراجعت(۲) نموده باندک سعي [illegible] بدست آورد - و ازانجا بجانبِ کمهرد روان شد - سبز تولکچي حاکمِ آنجا آمده دید [illegible] خانم را دریں سرزمین گذاشته بغوري رفت - سلطان ابراهیم (که نسبتِ خویشي [illegible] داشت) غوري را استحکام داد - هرچند پسرِ او را روبروی آوردند (که اگر قلعه نسپاري [illegible] تو بخاکستانِ هلاکت غبار آلود خواهد گشت) او چنان پاسخ پیرا شد که هرکه آبروی [illegible] بسعيِ خود ریزد خونِ او ریخته به - و در حراستِ آن قلعه چون اخلاص(۳) نهادان [illegible] شد - و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمتِ آنحدود داشت که حرم بیگم ودیعتِ [illegible] سبز بکشم رفته لوازمِ تعزیت بجای آورد - و ازانجا متوجّهِ غوري شد - شاهرخ میرزا [illegible] ساخته باندراب شتافت - میرزا بجانبِ هندوکوه عزیمت نمود تا اموال و زن و زادِ ایماق بدست آرد(۴) - و جمعیّتِ میرزا شاهرخ پراگنده گردد - دریں اثنا به مکرافزائيِ بدنهادان میرزا شاهرخ عرضه داشت که محالِّ متعلّقهٔ میرزا ابراهیم را وا گذارند - تا شورش فرو نشیند - و اتّفاق و یکجهتي بدید آید - میرزا سلیمان بجوابِ آن نپرداخت - چون مالِ ایماق بدست آمد و بجمعیّتِ میرزا شاهرخ اختلال راه یافت ناگزیر بسراب رفت - و ازانجا بخوست شتافت که تنگنائي(۵) بدخشان را پناهِ خود سازد - میرزا سلیمان از راهِ دشت متوجّهِ آنصوب شد - و در وقتی (که میرزا شاهرخ بدو راههٔ غوري و قندوز رسیده تردّد داشت - که بکدام صوب شتابد) ناگهاني فوجِ هراولِ میرزا سلیمان بسرکردگيِ مهرعلي رسید - و جمعیّتِ میرزا پراگنده شد - میرزا شاهرخ و محمّد قلي و نور(۶) بیگ برادرِ او و سبز(۷) تولکچي و قلیلي از واژونيِ بخت برگشته در مبارزت کارنامه بتقدیم رسانیده غنیم را برداشتند - و خود را بکوه کشیده انجمن روبه روان شدند - میرزا سلیمان اردوی میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجّهِ حرم شد - و میرزا شاهرخ بعد از کوهِ پیمائي و گریوه نوردي و ناکامیِ بسیار از غفلتِ نگاهبانانِ قندوز را بدست آورد - چون بنه و بارِ بسیارے از بدخشیان

(۲) نسخهٔ [ل] معاودت (۳) نسخهٔ [ی] بزرگ نهادان (۴) نسخهٔ [ی] آورد (۵) نسخهٔ [ا] ترک بدخشان را (۶) نسخهٔ [ب] نور محمد برادر او (۷) نسخهٔ [ل] میر تولکچي •

..حه بود مردمِ میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند - و اکثرِ مردمِ نامردم اسبابِ نکالِ ابدی سرانجام دادند - میرزا از مشاهدهٔ این‌حال بطالقان روان شد - محمّد قلي شغالي و اکثرِ اعیانِ بدخشان را رای آن بود که تعاقب نموده میرزا را از هم گذرانند - میرزا شاهرخ از سعادتِ ذاتي و آزرمِ طبعي دران تند بادِ بےتمیزي و سنگلاخِ بےمهري سخنِ آن تبه‌کارانِ بد اندیش نشنوده بکمسی‌سوی حقیقت خرامید - و در قندوز طرحِ اقامت انداخت - میرزا سلیمان از راهِ عاطفت مفارضهٔ فرستاده ولایتِ میرزا ابراهیم را باو مفوّض داشت - و روزے چند نگذشته بود که بد ذاتانِ آن مرز و بوم در[۲]میان آوردند که کولاب هم سپاهي‌خیز است - و هم جائےست حصین میرزا سلیمان میخواهد که آنرا استحکام دهد - اگر پیشتر ازان در حیطهٔ تصرّف درآورده شود مناسب می‌نماید - میرزا شاهرخ از مقدّماتِ این تیره خاطرانِ مکدّرِ طبیعت برهم خوردگي رسانده متوجّهِ طالقان شد - چون بآن‌حواشي پیوست هرکه با میرزا سلیمان بود از بد نهادي و بےدولتي راهِ بیوفائي سپرده پیشِ میرزا شاهرخ آمد - و آن نکوهیده سرشتانِ بدگوهر فرصت یافته سخندانِ زراندود دراغوا و اضلالِ آن ساده لوح همّت گماشتند - میرزا با وجودِ استیلای آن‌گروه سررشتهٔ سعادت نگسیخت - و از راهِ نیازمندي درآمده استدعای ملازمت کرد - میرزا سلیمان پاسخ داد که نخستین خانم آمده سرمایهٔ تسکینِ خاطرِ من گردد - و پس ازان بدیدارِ گرامي روشني‌افزای بصر و بصیرت شوند - میرزا شاهرخ این‌امنیّت پذیرفت - و بآدابِ خدمت شتافته شرفِ ملازمت دریافت - و چندگاه (که در طالقان بودند) میرزا سلیمان از افزونیِ واهمه خانم را از پیشِ خود رخصت نمي‌داد - محمّد قلي و برادرانِ او از بدگوهري بمردمِ میرزا آزارها رسانیدند میرزا شاهرخ چندے ازان خودسرانِ تبه رای‌را تنبیهِ شایسته نمود - و برای‌افزونیِ احترام و تمهیدِ اسبابِ دلجوئي جشنے منتظم شد - و دران سورگاه [۳]ایمان و عهود در میان‌آمد - و قرار گرفت که همواره شاهرخ میرزا از شاهراهِ رضاجوئیِ میرزا بیرون نشتابد •

[چون پیمانها تاکید پذیرفت - و سوگندها (که آئینِ رسمیان است) خوردند] میرزا سلیمان را [۴]برزبان آمد که در زمانِ حیاتِ میرزا ابراهیم داعیهٔ سفرِ حجاز و طوافِ امکنهٔ شریفه پیرامونِ خاطر میگشت - اکنون آن خواهش دل را سراسیمه دارد - آرزو آنست که بخوشحالي رخصت دهند و بقسمے (که بتازگي خورده اند) وفا شود - میرزا شاهرخ از سعادت و آزرم درقبولِ این‌مطلبِ والا ایستاد - و چون سلطانِ واهمه استیلای عظیم داشت هرنیازے که بظهور آوردے آنرا امرِ دیگر تصوّر کردے - و چون هیچگونه تسلّي پذیر نشد ناگزیر باعزاز و احترام با مال و منال وداع کرد

---

(۲) نسخهٔ [ی] بخاطر آوردند (۳) نسخهٔ [ب] پیمان (۴) نسخهٔ [ی] بزبان آورد •

میرزا ازانجا بکابل آمد - و همگی اندیشه آن داشت که بیکرنگی پاداش میرزا شاهرخ نماید اگر حکیم میرزا یاوری دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد - و اگر در کابل شورشی تواند انگیخت در آن هم تکاپوی رود - و آنرا ذریعهٔ گرفتن بدخشان سازد - و اگر نه بدرگاه مقدس شاهنشاهی شتافته درانجام مکنون خاطر جستجوی نماید - میرزا حکیم چون نقوش شورش از ناصیهٔ حال او دریافت معتمدان را همراه ساخته بصوب هندوستان روانه گردانید - میرزا از حدود بکرام عرضداشتی محتوی بر هزاران خجالت و ندامت[۲] بدرگاه والا فرستاد - شهریار فراخ‌حوصلهٔ قدردان والا فطرت بکشاده پیشانی و شکفته دلی پورش پذیرفته نوازش فرمودند - و بامرای پنجاب منشور مطاع شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند و خواجه آقا[۳] جان را از ملتزمان بارگاه حضور با نفائس و شرائف هندوستان روانه ساختند که پیش شتافته مذوی عواطف شاهنشاهی را خاطرنشان آن بادیه پیمای غربت نماید - او برساحل دریای سند مسرت افزای خاطر میرزا شد - و دل غم‌آمود وهمگین او را بشادی هم‌آغوش ساخته اطمینان بخشید و همچنان درهر چندگاه یکی از طرز دانان بارگاه اقبال را با نوازشی تازه بصوب او فرستاده دل میدادند و جان می‌بخشیدند - و کارگران تقدیر دربن کهنه سرای دنیا (که مکافات‌خانهٔ کردار است) او را بواسطهٔ آن لغزش باستانی درخاکستان ناکامی غبارآلود حوادث گردانیدند - و چون نصیبهٔ ازسعادت داشت روی نیاز بدرگاه مقدس آورد - و ازانجا (که عتبهٔ اقبال گیتی‌خدیو چشمه‌سار مردمی و آزرم است) بفنون عاطفت مشمول شد - و فرستادها میرزا را بعضی در حدود سند و برخی در نواحی بهیره رسیده بتعظیم و تبجیل خوش دل گردانیدند - و امرا درحواشی و حوالی تیول خود مراسم استقبال و لوازم احترام بجای آوردند - و چون نزدیک بدارالخلافه رسید نوئینان والا شکوه و امرای بزرگ و ارکان دولت و اعیان ملک بحکم والا فوج فوج و جرق جرق آراسته پذیرا شدند و چون در سعکروهی بار شوق گشود گیهان‌خدیو قدردان از وفور بزرگ‌منشی و فرط عاطفت بآنصوب سلک اقبال را جلوه دادند - کارپردازان بارگاه خلافت دولتخانهٔ مقدس و آن مصر جامع را آئین بسته بودند - و عالم را نگارخانهٔ چین ساخته - از پیشگاه دولت‌سرای عزت تا سرمنزل فیلان کوه تمثال باد[۴] رفتار را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین و جواهر گران بها حسن افزوده دو رویه داشته بودند - پای نظر از جای میرفت - و چشم دل را حیرت می‌افزود - و درمیان هردو زنجیر فیل یک‌قلاده چیته بشرائف جواهر و نفائس لباس برمهد گردون مزین جلوه‌گر بود و نظر فریب دور بینان میشد - و در زیب افزائی مسالک شهر و زینت پذیری مناظر صحرا

---

(۲) نسخهٔ [ل] و فراوان ندامت (۳) در [چند نسخه] آقاجهان (۴) نسخهٔ [ی] باد پیمای را ؞

روز امرداد هفتم آبان ماه الهي گیهان‌خدیو بوقار آسماني برسمند سعادت جلوهٔ دولت فرمود - کوکبهٔ شاهي و شکوه سلطنت و فر اقبال جلاافزای بینش میرزا گشت - از فراز زین بنشیب[۲] زمین آمد ربهای تارک شتابان شده پیش‌دوید - شاهنشاه والا گوهر (که فرونی مراتب صورت را وسیلهٔ فراوانی نیایش و نیازمندي ساخته اند) نزول صعودي فرموده کورنش دادند - میرزا بسجدهٔ آستان مقدس ناصیهٔ بخت را ضیای بهروزي بخشید - و بفنون عواطف سربلندي یافت - و یکبارگي اندوه بیراهه رویهای پیشین و غم افزائیهای ناهنجاری شاهرخ میرزا و ملال بدسلوکی حکیم میرزا و پراگندگی شربت از صفحهٔ ضمیر وهم‌گرای او سترده آمد - و ازان جا با دل ستایش‌گزین و زبان سپاس‌گذار بساط مراجعت فرمودند - میرزا سرا پا شکر سعادت قرب یافته در ظلال موکب همایون ملتزم آداب بندگي شد - و شهریار هشیار خرام قدردان نوازش‌کنان ببارگاه اقبال آمدند - جشن والا ترتیب یافت و بزم عالي پیراسته گشت ٭ ٭ بیت ٭

عجب بزمگاهے برآراسته ٭ فراوان درو جشن[۳] ناکاسته

بهرگوشه خوبان چین و چگل ٭ ربایندهٔ هوش و فریبندهٔ دل

و محفل مقدّس بسخنان دلاویز گیتي‌آرای حکمت پژوه فرهنگ افزای ملکوتیان قدس شد دانش‌اندوزان دوده‌ور را حیرت در گرفت - رامش‌گران را نغمه فراموش گشت - بیداري را بخواب تعبیر کردند - صبح تمیز دمید - و بوارق هوشمندي نورافزای شد - میرزا را ولادتے تازه چهرهٔ افروز هستي آمد - و جوش نشاط دیگر یافت - انجمنے دید که نقش آن در عالم خیال نشان ندهند فرمان‌روائے در نظر آمد که سترگی شکوهش در اندیشهٔ مختصر او چه که در حوصلهٔ فراخ زمانه نگنجد طبقات مردم پالغز نظر و هوش‌ربای بصیرت شدند ٭

دران جشن پیراسته شاهنشاه دریا دل دست نوال گشاده میرزا را با جمیع واردان بزم اقدس بجزائل بخشش بے‌نیاز گردانیدند - و ازانجا (که همگي همّت او ایالت کوهستان بدخشان بود) به نوید حصول آن امنیّت نیز مسرور و مبتهج شد - و بر لوحهٔ بیان نگارش یافت که خاطر را بنزهت‌سرای اطمینان مسرّت بخشد - که درین‌نزدیکي افواج کشورگشای صوبهٔ پنجاب بسرکردگی خان‌جهان از بارگاه اقبال رخصت خواهد یافت - و در کمتر فرصتے بدخشان و آن‌نواحي در حوزهٔ تصرّف او خواهد درآمد - میرزا سجدهٔ نیایش بجای‌آورده بسرور جاوداني انس گرفت ٭

و از سوانح آنکه راجه تودرمل روز دیبادین بیست و سیوم آبان ماه الهي بسجدهٔ حضور معلّی رنگ زدای پیشاني شد - و پنجاه و چهار فیل نامور با جلائل نفائس دیار بنگاله (که درجنگ

(۲) نسخهٔ [ل] به پشت (۳) نسخهٔ [ای] حسن ٭

...روهي و هنگام صلح بدست‌آمده بود) بنظر اقدس درآورد - و حقیقتِ سرگذشتِ آن ملک را بآئینی (که پسند و گذارش یافته) به بیانِ تنقیح طراز[۳] بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و محفوفِ الطافِ ...گون گشت - و خدماتِ مالي و ملکي برای رزینِ او تفویض فرمودہ اورا مشرفِ دیوان ساختند و از درراستي[۴] و کم‌آزري خدمت‌گزین آمد - و در بےطمعي رواج‌بخشِ مهمّات شد - کاشکے کینه‌ور انتقام‌کش نبودے که اندک ناملایمي درکشت‌زارِ خاطر نشو و نما یابد - و بالش و افزایش نمیبود - این خصلت را خرد گزینانِ دوربین در عمومِ جهانیان از نکوهیده‌ترینِ خصائل شمارند علی‌الخصوص در ریاست‌مندے که مهمّاتِ عالمیان باو مفوّض باشد - و بوکالتِ این چنین خدیوعالم مختص گردد - و اگر تعصّبِ دیني غازهٔ چهرهٔ فطرتِ او نبودے رذیلتِ نخستین چندان نکوهیدگي نداشتے - و باین حال نظر بر عموم زمانیان در سیردلي و بےطمعي (که بازارِ آن پیوسته کساد دارد) در خدمت‌گذاري و کدوورزي و کارداني و قدرشناسي کم‌نظیرچه که بےعدیل بود *

و از سوانح آنکه ولایتِ گذهه از تغیر رای سرجن صادق‌خان را جاگیر کرده بانتظامِ آن حدود رخصت ارزاني داشتند - و رای سرجن را چنادہ جاگیر شد *

و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان آمده استسعادِ ملازمت نمود - او را بمنصبِ والا اختصاص فرموده به بهار فرستادند - او از ساداتِ تربتِ خراسان است - عمّش میرعزیز در ملازمتِ حضرتِ جهانباني برتبهٔ وزارت رسیده بود - و بمیرزا حکیم نسبتِ کوکلتاشي داشت - در شجاعت و کارسرکردن نام گرفت - خواجه حسن نقشبندي از غبارِ خاطر (که دنیا پرستان را باندک توهّمے بهم میرسد) در مقامِ استیصالِ او شد - از عاقبت بیني بدرگاهِ والا پناه آورد - و به نظرِ عاطفت محظوظ گشت - و همدرین‌سال میرسیّد محمّد میرعدل را ایالتِ بهکر عنایت فرمودند *

و از سوانح آنکه جلال خان شربتِ گوارای واپسین نوشید - پیشتر گذارش یافته که او را بکمکِ لشکرِ سوانه فرستادند - چون بمیرٹهه رسید سلطان سنگهه و رام سنگهه برادرانِ رای رایسنگهه و علي‌قلي خویشِ شاه قلي‌خان محرم پیغام دادند که بحکمِ مقدّس همّت در استیصالِ چندرسین بسته ایم - او باستظهارِ کوهستان و دشواریِ مسالک و هجومِ متهوّرانِ جان نثار دمِ استقلال میزند هنگامِ مدد است - جلال خان بسرعت روانهٔ آنحدود گشت - چندرسین از آمدنِ این امواجِ اقبال سروباه بازي درآمد - و به تزویرگاه شتافت - مبارزانِ اقبال باطنِ او را ظاهر دانسته بر سرِ او رفتند او در کوهِ کنوچه[۵] پناه گرفته بجنگ آمد - جمعے کثیر بگردِ هلاکت فرو شدند - و چون آبروی او

---

(۲) در [بعضی نسخه] تکروهي - و در [بعضی] تکروی (۳) نسخهٔ [ي] و طرازِ تحقیق (۴) نسخهٔ [ا ب] در راستي و درستي و کم آزاري (۵) در [چند نسخه] کنوچه *

رحلت شد ناگزیر بکنج خمول در شعاب جبال گمنام گشت - و اُمرا در قلعهٔ رام‌گدهه بهجت آرای گشتند - دریں هنگام یکے از حیله‌مندان گریزت[۲] اندیش اظهار آن نمود که من دیبي داس ام - و اوباش گرد او فراهم آمدند - بسیارے را یقین بود که او در جنگ میرزا شرف‌الدّین حسین در حدود میرتهه رخت هستي بربسته است - دربنولا آن مدّعي چنین نمود که دران عرصهٔ نبرد زخمي بر بستر خاکستان بجان‌کندن افتاده بودم - مرا تجرّدنهادے مهرگزین بردوش عاطفت گرفت - و بزاویهٔ آسایش خود برده برجراحت من مرهم نهاد - و بطلسم مهرباني و کارشناسي او زخم من اندمال یافت - و در ملازمت او بطواف مواطن قدس و مشاهد فیض مشرّف گشتم - اکنون برخصت او باز طیلسان تعلّق بردوش گرفته ام - برخے گرویدند - وطایفهٔ لطمهٔ انکار زدند - او بصحبت جلال خان پیوست - تا بدستآویز نیکو خدمتي مذکور محفل مقدّس شاهنشاهي گردد که ناگاه روزگار نیرنگ‌ساز مُشعبد بازیچهٔ دیگر بر روی کار آورد - و اجمال این تفصیل آنکه دربنولا (که در جستجوی چندرسین گام تدبیر میزدند) آن تزویر پیشه رسانید که آن گم‌گشتهٔ تیه ادبار درجایگیر کلا پسر رام رای برادرزادهٔ خود روی بدیوار خمول دارد - فوج نصرت‌قرین بر سر منازل او شتافت کلا از سیه‌بختي بگریوهٔ انکار التجا برد - و بفسون و فریب شمال خان‌را بخود یکے ساخته در استیصال دیبي داس مذکور اهتمام نمود - شمال خان روزے او را بخانهٔ خود آورده در مقام گرفتن شد او به نیروی مردانگي ازان ورطه برآمد - و از اعیان لشکر نصرت‌قرین مایوس گشته از حیله اندوزي به کلا رفته مصاحب شد - روز شهریور چهارم آذر ماه الٰهي (که سپاهیان لشکر منصور باطراف شتافته بودند) دیبي داس را با چندے از تهوّرگزیدان نخوت‌مند در تکاپوی کینه‌کشي چراغ بینش فرونشست - منزل جلال خان را خانهٔ شمال‌خان انگاشته به پیکار درآمد - او بے سار جنگ بآویزشهای مردانه نقد حیات سپرد - و آن بدگوهر حیله اندوز ازانجا بر سر دایرهٔ شمال خان رفت دریں اثنا جیمل با بسیارے از مبارزان کار طلب رسیده آن فتنه را فرونشاند - وچون این سانحه بمسامع همایون رسید سیّد احمد و سیّد هاشم و جمعےدیگر از سادات بارهه را بمالش نخوت‌مندان آن سرزمین تعیین‌فرمودند - فرستاده‌ها جواهر عقیدت و کارداني را بعیارگاه رسانیده مصدر جلائل خدمات گشتند - و ارباب عصیان و اصحاب شورش را سرنگون نهادند •

تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخانجهان[۳]

روز مار اسفند بیست و نهم آبان ماه الٰهي عرائض حقیقت نویسان آن ملک رسید

---

(۲) نسخهٔ [ب] گریزت شعار (۳) نسخهٔ [ی] و از سوانح سپري شدن روزگار منعم خان است •

که روزِ خور پانزدهم آبان ماهِ الهی منعم خان‌را روزگار سپری شد - و داؤد از بدنهادی نقضِ پیمان نموده بشورش برداشت - و اُمرا از کم‌خردی و تبه‌رائی و حسد اندوزی پای همّت نیفشرده بی‌جنگ ازان ملکِ معمور برآمدند - و اکنون در خلالِ طرق سرگردانِ بادیهٔ حیرت و هیمان اند - نه رای بودن و نه روی رفتن بآستانِ مقدّس دارند - و تفصیلِ این داستانِ عبرت بخش برسمِ اجمال آنست که چون منعم خان خانخانان هنگامه آرای صلح گشت بصوبِ گهوڑا گهات شتافته گردِ فتنهٔ آنصوب را فرونشاند - و ازانجا معاودت نموده شهرِ گور را (که در زمانِ پیش دارالملک بود) آبادان ساخت - هم بجهتِ آنکه گهوڑا گهات (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیکِ عساکرِ گردون شکوه باشد - و غبارِ شورشِ آنحدود بیکبارگی فرونشیند - و نیز این جای دلگشای (که قلعهٔ شرف و عماراتِ سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین‌که بتداولِ روزگار و خرابیِ عمارات هوای آن‌جا خواصِ سمّیت اکتساب نموده - خاصه در زمانِ سپری شدنِ موسمِ باران - که در اکثرِ بلادِ بنگاله آب‌گردش می‌شود - و هرچند شناسندگانِ حقائقِ آن مرز گفتند سودمند نیامد - دست بتوکّلِ عام پسند زده جهانے را در گردابِ فنا داشت - توکلِ خاصانِ بارگاهِ تحقیق آنست که پاسِ مراتبِ تدبیر و فروغِ خرد (که نگاهبانیِ[۲] عالمِ اسباب است) داشته کارسازیِ آنرا بایزدِ بیچون حواله کند - نه بآن عقلِ صواب اندیش و اسبابِ ظاهر - و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین‌الدّین احمدخان فرنخودی لعل‌خان حاجی‌خان سیستانی هاشم‌خان محسن‌خان حاجی یوسف خان قندوزخان میرزا قلی‌خان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل و بسیارے از اُمرا (که هریکے شایستهٔ معرکه آرائی و کشورگشائی بود) بربسترِ خوابستان هم‌آغوشِ نیستی غنودند - و شورشِ قالب تهی‌کردن عموم پذیرفت - اگرچه دران سال در تمامیِ دیارِ شرق تندبادِ فنا تزلزل در ارکانِ زندگانی انداخته بود لیکن دران شهر ظهورِ طوفانی داشت *

خانخانان (چون برخلافِ رای اکثرِ مردم کوشیده بود) برسخنِ خود ایستاده عبرت نمیگرفت (چون جوششِ فنا از اندازه گذشت - و از تباهیِ حال آگاهی یافت) درچاره گری نشست درین اثنا خبرِ فتنهٔ جنید در صوبهٔ بهار شیوع پیدا کرد - و باعثِ برآمدن ازان گروهِ نیستی بدست افتاد - و بعزیمتِ عبورِ آن‌ناحیه ازان شهرِ مصائب برآمد - شگفت‌تر آنکه دران طوفانِ وبا (که بلای مصیبت عموم داشت) گردِ آسیبی بردامنِ هستیِ او نه نشست - و بمجرّدِ رسیدن بتانده باندک بیماری پیمانهٔ حیاتِ او لبریز شد - و ازین سانحه اختلالِ عظیم در جمعیّتِ آبادِ لشکرِ منصور پدید آمد - [اگرچه اولیای‌دولت شاهم خان‌را بریاست برگرفتند - و اعتمادخان خواجه سرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] که نگاهبان - و نسخهٔ [ب] که نگارساز *

(که بعقل و تدبیر امتیاز داشت) طیلسانِ کارسازي بردوش گرفت] لیکن (از بےاتّفاقیِ امرای لشکر - و وهم‌گرای آمدنِ بیشترے - و کوتهیِ حوصلهٔ عمومِ مصلحت بینان - و شعله افزائیِ اسبابِ نفاق) کنگشها بصدرِ یکتائي نه‌نشست - و شمع افروزیِ خیر اندیشان نورِ یکجهتي نه بخشید - داؤد را از شنیدنِ این‌قضایا رگِ بدنهادي بجنبش درآمد - جلبابِ آزرم از رو برگرفته شکستِ عهد نمود - و نظر بهادر را در قصبهٔ بهدرک[2] محاصره کرد - و به پیمان آورده از هم گذرانید و مراد خان از شهرِ جلیسّر پالغزِ همّت گشته بےآویزش به ټانده آمد - و در چنین زمانِ غبارآلودِ شورش عیسیِ زمیندار از بدگوهري برسرِ شاه بردي (که سربراهیِ کارخانهٔ کشتي و توپخانهٔ آن صوبه باو مفوّض بود) گردِ پیکار برانگیخت - اگرچه پای همّت افشرده علمِ نصرت افراخت لیکن از وفورِ توهّمِ آن سرزمین را گذاشته با توپخانه و نواره بامرا پیوست - و بزرگانِ سپاهِ نصرت‌طراز از دلگرفتگیِ اران دیار و فقدانِ خیراندیشِ دانش‌اندوز سررشتهٔ کار ازدست داده از آبِ گنگ صوب شهرِ ټور[3] عبره کردند - همگي نیّتِ این کم فطرتانِ تباه اندیشه آنکه اندوختهای خودرا ازین‌دیار برآورند - و سخنِ بیروني آنکه آب را درمیان داده دل‌نهادِ پیکار میگردیم - مردمانِ قاقشال نیز در حدودِ گهوړاگهات خواهند همراه شد - چون اران‌آب گذشتند قتلق قدم مزوّرنامهٔ ظاهرساخته خبرهای ناخوش از جانبِ خدیوِ عالم شهرت داد - این آزدوستانِ ناموس دشمن ارجوفهٔ مذکور را دستاویزِ خود ساخته از راهِ پُرنیه و ترهت متوجّهِ بهار شدند - و چنان ملکِ معمور[4] را بناشایستگي نگاه نداشته از دست دادند - غریب‌تر آنکه درین‌هنگام آدم تاج‌بند[5] (که فرامینِ مقدّس بخانخانان و امرای بنگاله برده بود) از شرارتِ ذاتي و رشدِ بدگوهران درین‌شورش فیلخانه و اموالِ منعم‌خان را بتصرّفِ خویش درآورد - و هزاران ابوابِ اخذ و جرکشوده بظاهر نمودے که بحکمِ والای شاهنشاهي درخواست میکوشم - و بباطن درآزمندي فروشده بزعمِ خود خانهٔ خویش را آبادان میساخت و ستمکاري سخت اسبابِ نکالِ ابدي سرانجام میداد *

و چون این‌سوانح بمسامعِ اقبال رسید بخاطرِ اقدس چنان راه یافت که بنگاله را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمایند - تا دران ملکِ معمور تدارکِ ایّامِ ناکامي کند - و ذخیرهٔ شادمانیِ ایّامِ زندگاني بردارد - و (اگر با این حال آرزوی سرداریِ بدخشان و بودنِ آن کوهستان درسر داشته باشد) باندک توجّه حصولِ آن امنیّت نیز میسّر خواهد شد - میرزا سلیمان‌را ازتندبادِ کینه‌کشیِ میرزا شاهرخ و فزونیِ موانستِ سنگستانِ موطن چراغِ فکرت و تدبیر فرونشست - و از نویدِ این عطیّهٔ کُبری

---

(۲) نسخهٔ [ای] بدرکهه - و در [بعضی نسخه] بدرک (۳) نسخهٔ [ا] کهوزاگهات (۴) در [چند نسخه] معمور فراخ را (۵) در [بعضی نسخه] تاج نهند *

آثار بهجت از ناصیهٔ اطوار او پدید نیامد - گیتی خدیو برحال آن سادہ لوح بخشودہ بمژدهٔ بستر خواهش کوتاه او را آرام بخشیدند - لیکن ازانجا (که کتابهٔ پیشطاق جهانداري و فرمان روائي آنست که اهم را برمهم گزیده سررشتهٔ اساس سلطنت از دست نگذارند) خان‌جهان‌را (که با لشکر نصرت‌اعتصام بتسخیر بدخشان آماده شده بود) بگشایش ولایت بنگاله و تصفیت آن ناحیت نامزد فرمودند - و بنصائح خرد افزای سعادت‌آموز (که سرمایهٔ آسودگی جهانیان و دست‌آویز رضامندي ایزدي ست) اختصاص بخشیدند - و شب اسفندارمذ پنجم آذر ماه الهي بتفقدات والا پایهٔ اعتبار افزوده بریاست آن ملک رخصت کردند - و راجه تودرمل‌را (که از معامله دانان کارشناس بود) نیز همراه ساختند - و حکم مقدس بنفاذ پیوست که جمیع امرای بنگ و زمینداران آن بلاد خان‌جهان را کارفرمای احکام خلافت دانسته صلاح‌دید او را مرضيِ خاطر همایون انگاشته در گشایش و آبادانی ملک تکاپوی شایسته نمایند - و ایالت پنجاب از تغیر او بشاه قلي خان محرم (که در شجاعت‌منشان درست اندیش امتیاز دارد) تفویض یافت ه

خان‌جهان بآئین بخت‌مندان عقیدت‌گزین روی بخدمت آورد - امرای بنگاله در صوبهٔ بهار حوالیِ بهاگل‌پور رسیده بودند که ورود عساکر ظفرطراز شد - این سرگشتگان خطرگاه غرض را سراسیمگی افزود - نه رای برگشتن و همراهي گزیدن - و نه روی برتافتن و عزیمت درگاه نمودن اندوه حساب شرم افکنده (ناسازگاری آن ملک و مسموم‌گشتن هوای‌آن‌دیار و فروشدن بسیاري از مردم بر دیباچهٔ انصاح[۲] نهاده) از معاودت تقاعد نمودند - و برخي از بدنهادان فتنه‌اندوز معاملهٔ مذهب درمیان آورده در سرداری خان جهان شروع هرزه درائي کردند - بفرسطوت شاهنشاهي و تدبیرافزائي راجه تودرمل و فراخيِ حوصلهٔ خان‌جهان همه مهر خاموشي برلب نهاده همراهي گزیدند - اسمعیل قلي خان با طایفهٔ از دلاوران کارطلب در پیشدستان لشکر منصور جای گرفت - و به نیروی تائید ایزدي و کارافزائي و خدمت‌گزینيِ این پیش‌روان عرصهٔ پُردلي گذهي (که دروازهٔ ملک بنگاله است) باندک سعي مستخلص گشت - و ایاز خاصه خیل (که ضبط آنجا بار متعلق بود) به بدست افتاد - و درکوی نیستي خاکسار شد - داؤد از فرط غرور بدگوهرانه خیال آمدن افواج گیتي‌گشای را باین زودي نمي کرد - ناگهاني از شکوه هیبت جنود اقبال در مقام چاره‌گري شد و به نیزدستي مقام آک محل[۳] را (که یک طرف او دریا حصاري میکند - و جانب دیگر کوه سترگ توانق وصول سرانجام دهد - و در پیش خلاب‌عظیم مسالک طرق را مسدود دارد) برای معسکر گزید که قطع نظر ازآنکه پناهگاه ست استوار معظم ولایت بنگالهرا پیشگاه است - چنانچه نشینندگان این مرحلهٔ

دشوار گذار از آسیبِ حوادث رستگارند عمومِ آن مملکت نیز بنقد از پیِ سپهریِ مواکبِ اقبال محفوظ ماند - خانجهان با جنودِ نصرت در برابرِ صفوفِ نبرد را آماده گردانید - لیکن از عوائقِ مکانی و زمانی عرصهٔ مبارزت آراسته نشدے - همواره چابکدستانِ آوردگاه از هرطرف برآمده سرفشانی و جانستانی کردن گرفتند - و مایهٔ عیارِ گوهرِ مردانگی افزایش گرفت •

و از سوانح آنکه در قصبهٔ پتنِ گجرات روزِ فروردین نوزدهم دی ماهِ الٰهی میرمحمّدخان خانکلان را نعلِ روح از کالبدِ خاکی گسیخت - و بعالمِ تجرّد و جهانِ علوی شتافت - و خدیوِ قدرشناس مغفرتِ او در خواسته پس‌ماندگانِ او را بنوازشِ خسروانی غمزدائی فرمود •

و از سوانح رخصت یافتنِ میرزا سلیمان است بسفرِ حجاز - ازان باز (که میرزا ناصیه افروزِ خدمت گشت) پیوسته محفوفِ عواطفِ شاهنشاهی می‌بود - و در محافلِ قدس بشرائفِ مکارم و جلائلِ عطایا اختصاص می‌یافت - ازانجا (که سراپای خاطرِ او را بادافراهِ شاهرخ میرزا و خواهشِ حکومتِ کوهستانِ بدخشان فرو گرفته بود) گره از دلِ او بر نمی‌گشاد - و چون خانجهان بصوب بنگاله رفت و در برآمدنِ آرزوهایش قدرے تاخیر شد از واژونیِ بخت و شتابزدگیِ حقیقتِ کار در نیافته رخصتِ حجاز طلبید - که شاید ازان راه خود را تواند بآن سرزمین رسانید - و بوسیلهٔ گریزت کارے پیش برد - آنحضرت پاسِ خاطرِ او داشته وداع فرمودند - و قلیچ‌خان و روپسی و برخے از ملتزمانِ خدمت را همراه ساختند - که از محالِّ دشوارعبور بدرقه شده به بنادرِ گجرات رسانند و زادِ چندین ساله و جهازے شایسته برای او مقرّر شد - نام بردها از راهِ آسایش و آسودگیِ میرزا را به بندرِ سورت رسانیده روانهٔ حجاز کردند •

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر

چمن‌پیرای خلافت از وفورِ ایزدپرستی و فرطِ حق اندیشی نظر بر عمومِ خواطرِ ظاهربینان (۲) انداخته سلوک می‌فرماید - و مقدّماتِ نورآمود را (که بر پیشگاهِ ضمیرِ اقدس از آسمانِ فتوّت و عرشِ نطرت برتو می‌اندازد) از افزونیِ توسّعِ حوصله و فراوانیِ نبض‌شناسیِ زمانه کمتر ببارگاهِ ظهور می‌آورد - چه طعمهٔ شیرانِ بیشه گذجشکانِ کنج‌خانه را بکار نیاید - و راتبهٔ فیلانِ کوه پیکر برای پشّهای ضعیف بنیه بخرج نرود - و غذای تندرستانِ روحانی به بیمارانِ طبیعت سودمند نیفتد و لهٰذا سریرآرای سلطنت پاسِ حالِ طبقاتِ انام داشته باندازهٔ آن نور(۳)افروز سلوک است - و چون ذاتِ مقدّس مجمعِ بحرینِ کونی و الٰهی ست - ازین رهگذر غبارِ فتورے در خلوتکدهٔ معنوی ارتفاع

(۲) نسخهٔ [ی] صفوف (۳) در [چند نسخه] نورافزای •

مي‌یابد - و با وجودِ اورنگ نشینیِ ملکِ معني و جهان افروزیِ بوارقِ نورستانِ حقیقت پرستشِ معبودِ حقیقي را در نظامِ ظاهر نیز اندیشیده چون صورت‌آرایان خدای خود را مي‌پرستند بتدریج ملائیانِ روزگار را معني پرست میگرداند - و ازین روی طوافِ مشاهدِ جمعی از پیش‌روانِ قافلهٔ وجود را (که در حقِّ این‌گروه بعضی را تیقّنِ دادار پرستي و قبولِ الٰهي ست - و طایفهٔ را گمانِ یزدان شناسي و نظرِ مرحمتِ ایزدي) چون اربابِ ظاهر عبادتِ معنوي شمرده تکاپوی سخت مي‌نماید[۲] - و صورت‌پرستان را باین‌گزیده روش آشنای بزمِ معامله داني ساخته بشاهراهِ حقیقت رهنمون میگردد - وچون نبض‌شناسِ روزگار علاجِ این‌بیماران چنین اندیشیده درین‌صورت خاک پرسي گردی بر دامنِ کبریای او نمي‌نشیند - بارها در خلوت سرای تقدّس برزبانِ حقائق‌نگار جلوهٔ ظهور داده که [هرگاه نشانِ سترگیِ آدم (که بشناسائیِ حقیقت وگردآوریِ کردارِ شایسته باز گردد) در خانهٔ عنصري (که منزلگاهِ تعشّق و تودّد است - و آنرا بزبانِ روزگار بدن خوانند) پدید نباشد] در زندانِ خاکستاني چگونه جسته آید - و نیز [چون در منازلِ[۳] اعتدالِ زماني (که اجساد[۴] عبارت ازان‌است) شهسوارِ مقصود را پي‌گم‌شود] پس از گسستنِ تار و پودِ مزاجي در زندانِ موتي (که گذرگاهِ تندبادِ قهرِ ایزدي‌ست) کجا اُمّید داشته‌آید - هرگاه در خانهٔ خودش نتوان یافت در خانهٔ خاک چگونه نقاب گشاید - اگر دیدهٔ[۵] انصاف‌بین بودے خانهٔ خانه‌خراب را (که گور نامند) معمور نکردندے لیکن این‌سخن بهرگوش در نرود - و بهر دل نه نشیند - پس ناگزیرِ فطرتِ مزاج شناسانِ فراخ حوصله آنکه از دیدِ این خزانِ بےبهار گلشنِ خاطر را در عواصفِ شورش ندارند - و اندیشهٔ[۶] زمانیان را (که بدین‌طرز عبادتِ ایزدي انگاشته اند) تماشائي بوده عشرتِ بهارِ بےخزان بجای‌آرند - وازین رهگذر صدرآرای اقبال شبِ زمیاد بیست و هشتمِ بهمن ماهِ الٰهي از دارالخلافهٔ فتحپور بصوبِ اجمیر نهضت فرموده - و معدلت افروز و نشاط افزای منزل بمنزل رهگرای‌شد - و بهمعنانیِ تائیدِ ایزدي روزِ اشتاد بیست و ششمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي خطّهٔ فیض‌اساسِ اجمیر مخیّمِ سرادقاتِ همایون گشت و بآئینِ معتاد از یک‌منزل پیاده روی بمشهدِ قدسي آوردند - و ظاهر را ذریعهٔ نور افزائیِ باطن ساخته گلچینِ بوستانِ حقیقت[۷] آمدند - و مبلغی گرانمند بعتبه نشینانِ آن آستان تقسیم یافت و جلائلِ وظائف باهلِ انتظار قرار گرفت - آزمندان را توانگر دل گردانیدند - و آسوده خاطران را صدر نشینِ بارگاهِ قبول ساختند - و از میمنتِ نزولِ راياتِ عالي آن دیار نضارتِ دیگر یافت

---

(۲) نسخهٔ [ا] مي فرماید (۳) نسخهٔ [ا] مناظر (۴) در [بعضی نسخه] اجساد احیا (۵) در [چند نسخه] دیدهٔ انصاف رمدین نبودے (۶) نسخهٔ [ا] اندیشهٔ ایشان را (۷) نسخهٔ [ب] حقیقت افروزي •

ثم مراسم ظاهری بجای آمد - و هم ملک معنوی نگارین شد - گل‌را پایه افزودند - و دل‌را ضیا بخشیدند زرین کاخستان صورت بزرگ داشتن گروه ایزد پرست و استمداد همت نمودن از ایشان و تبجیل ستوسان این طبقه گزیده خصلتی ست حق پسند علی‌الخصوص از پادشاهان والا شکوه - و لله‌الحمد که این سجیهٔ ارجمند چون سایر خصال گرامی درذات مقدس شاهنشاهی ودیعت نهادهٔ دست قدرت است - و هرگاه این‌خوی ستوده در بزرگان ظاهر پایهٔ والا دارد در بلندپروازان عالم معنی و عالی نظرتان فراخ حوصله (که پیشوائی این دو نشاه را فراهم آورده اند - چنانچه این معنی از شعشعهٔ ناصیهٔ گیهان‌خدیو می‌تابد) اندازهٔ شکوه آنرا که تواند گفت • • قطعه •

سخنم شد بلند می‌ترسم • که مرا جزوے از دهان بجهد
ره نورد بیان عجب تند است • ترسم از دست من عنان بجهد

آغاز سال بیست ویکم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال آذر از دور دوم

درین بهارستان عدالت افزای نسیم اعتدال ربیعی وزیدن گرفت - عالم صورت چون شهرستان باطن خسرو آفاق طراوت یافت • • بیت •

صبا بسبزه بیاراست باغ[(۲)] دنیا را • نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را
کجاست مجنون[(۳)] تا عرضه داده دریابد • نگارخانهٔ حسن و جمال لیلی را

شب یکشنبه نهم ذی‌الحجه پس از سپری‌شدن یک ساعت و نوزده دقیقه آن‌نورافروز صورت و معنی ببرج حمل نظر خاص انداخت - و آغاز سال بیست ویکم از دور دوم پدیدآمد - بزم سلطنت را از نگارستان حقیقت بهار بیخزان چهره افروز نشاط شد • • بیت •

تبارک الله ازین جنبش نسیم صبا • که لطف صنعت او از کجاست تا بکجا
بسوی دیده و دل تحفہا فرستادند • مجاهدان طبیعت بدست نشو و نما

در عنفوان این سال فرخنده در افزایش آسودگی عموم توطن‌گزینان صوبهٔ گجرات عاطفت والا نگاه تازه فرمود - ازان باز (که میرزا کوکه از نامساعدی بخت گام بیراهه زد - و حکیم آفاق او را از امارت باز داشته بدبستان دانش‌آموزی فرستاد) در مکامن صفوت‌کدهٔ باطن آن بود که اگر از غنودگی بخت بیدار شده راه سعادت پیش‌گیرد بر همان‌نمط او را برای حراست آن ملک رخصت فرمایند چون هنگام آن نرسیده بود میرزا خان و وزیر خان و میر علاءالدوله و سید مظفر و بهاکداس[(۴)] را (که

(۲) در [اکثر نسخه] دار دنیا را (۳) نسخهٔ [ز] قیس که تا عرضه دادهٔ (۴) نسخهٔ [ز] بیاک داس •

هر یکی در کارِ خویش نشانِ ممتازِ روزگار داشت) بپاسبانیِ مال و جان و ناموس و دین (که کالای عموم جهانیان ازین نگذرد) و فراهم آوردنِ پراگندگیهای آندیار رخصت فرمودند - و چنانچه بفنونِ (۲) جلائلِ عواطف پایهٔ اعتبارِ ظاهر افزودند گرانبارِ جواهر اندرز ساخته رتبهٔ معنوي را افزایش دادند سرداريِ آن صوبه بنامِ میرزاخان مقرّر گشت - و حلّ و عقدِ مهمّات برایِ رزینِ وزیرخان تفویض یافت و امینیِ آن معمورهٔ دلگشا بعدالت‌منشیِ میرعلاءالدّوله منتظم گردید - و منصبِ جلیل‌القدرِ دیواني بکارگذاريِ بهاکداس تعلّق پذیرفت - و بخشیگريِ افواجِ کشورگشایِ آن ناحیت بکیاستِ میرمظفّر قرار گرفت - نام بردها در اندک فرصتی رفته ایمني‌افزای آندیار شدند ●

و از سوانحِ دولت‌افزای فرستادنِ جنودِ اقبال بر سرِ رانا ست - چون گزیده‌ترینِ عباداتِ نشاءِ تعلّق (که چراغِ تجرّدِ گزینان فروغ ازان گیرد) آنست [که فرمان روایانِ والا اقتدار بروشنيِ خردِ دوربین و لمعانِ شمشیرِ جهان‌آرای تاریکيِ خرابهٔ استکبار زدوده گردن‌کشانِ پیغولهٔ نخوت را رهنوردِ شهرستانِ نیاز گردانند - و اگر واژونیِ بختِ شان توقیعِ دوام داشته باشد عرصهٔ عبرت‌افزای گیتي را از خس وخاشاکِ وجودِ این گروه (که بیشتری بدگوهرِ شورش‌منش و برخی هرزه‌کارِ فرومایه اند) پاک سازند - تا بدکاران بجادافراهِ خود رسند - و جهانیان آسودگي گزینند - و هریک در ظلالِ ایمنيِ طرزِ خویش عباداتِ ایزدي و عاداتِ بشري را ذریعهٔ سپاسِ یزداني سازد - هم ملکِ صورت آرامش و آرایش پذیرد - و هم عالمِ معني روی در تضاعف و تزاید آرد] بنا برین اندیشهٔ حق اساس چون سرکشي و گردن‌افرازيِ رانا و گریزت و حیله سازيِ او از اندازه گذشت همّتِ والا دربرانداختنِ او پرتوِ توجّه انداخت - کنور مانسنگهه (که بعقل و اخلاص و شجاعت از یکتایانِ (۳) بارگاهِ اقبال است و در بعضی از مدارجِ عنایت او را بخطابِ والای فرزندي اختصاص بخشیده بودند) باین خدمت نامزد شد - و روزِ دیبادین بیست و سیومِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه دومِ محرّم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از خطّهٔ دلگشای اجمیر رخصت فرمودند - و غازي خان بدخشي و خواجه غیاث الدّین علي آصف‌خان و سیّد احمد و سیّد هاشم بارهه و جگنّاتهه و سیّد راجو و مهترخان و مادهوسنگهه و مجاهد بیگ و کهنگار (۴) و رای لونکرن و بسیاری از بهادرانِ نصرت‌قرین و دلاورانِ جلادت منش را همراه ساختند - و از فرطِ مهرباني بآئینِ اختصار و جوامعِ کلم و بیانِ روشن آنچه بمراتبِ کوني و الٰهي درخور باشد دیباجهٔ نصیحت را نگار بستند و فرهنگ‌افزائي فرمودند ●

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجلائل فنون عواطف (۳) نسخهٔ [ا] نیکنامان (۴) در [بعضی نسخه] کهنگار - و در [بعضی] کهنکار - و در [بعضی جا] کنکار آمده ●

و از سوانح آنکه هم دریغولا میرزا یوسف خان و مسندعالي فتح خان و سیّد عمر بخاري و شیخ محمّد فزلوبي و سیّد قاسم را بجانب پنجاب فرستادند - که از اسباب افزایش ایمني و افزونيِ آرامش آندیار گردند ٭

و از سوانح گشایش قلعهٔ سوانه است از قلاع نامور صوبهٔ اجمیر که در تصرّف چندرسین بود و پتا راتهور در حراست آن اهتمام‌داشت - (چون شاه قلي‌خان محرم و رای رایسنگهه با آن جنود اقبال کار را شایسته سرنکردند - و اسپان مجاهدان از پای افتادند - و بنایافت قضیم و علیق[۲] حال عموم سپاهي باضطرار کشید) نخستین سیّد احمد و سیّد قاسم و سیّد هاشم و جلال خان و شمال‌خان و بسیارے از مبارزان همّت‌گزین تعین شدند - که در گشاد آن حصار کوشش‌نمایند - و لشکر پیش بدرگاه مقدّس شتابد - اُمرا در تیول خود شتافته در سامان یورش شدند - درین میان سانحهٔ جلال‌خان روی‌نمود - و تمرّدمنشان آن‌ناحیت سربشورش برداشتند - علی‌الخصوص کلا پسر رام‌رای ببیرهٔ رای مالدیو و بسیارے از سرکشان آن سرزمین در قلعهٔ دیوکور[۳] فراهم آمدند - سادات بارهه و سایر اعیان‌لشکر بدفع آن‌گمراهان دژنشین همّت گماشتند - و کار سوانه بتاخیر پیوست - بنابران شهباز خان از درگاه والا تعین‌شد که آن لشکر را برسرکار برده خود متوجّه عتبهٔ اقبال گردد - و چون قریب بآن‌ناحیت رسید آگهي‌شد که لشکر نصرت‌قرین در گرد آن قلعه عبرت[۴] گرای است و از تردّدهای پیاپی و آویزشهای سترگ کار بصعوبت انجامیده - شهباز‌خان با همّت اخلاص‌قرین و دل کارپرداز پیوست - و بےتوقّف متوجّه تسخیر قلعه شد - و عرصهٔ مبارزت به‌بوارق سیوف مجاهدان روشني پذیرفت - و بتائید سماوي (که هم‌آغوش صافي درونان جدّآور است) فیروزمندي روی‌داد و گروهے انبوه بکو نیستي نگونسار آمدند - و آن قلعه مفتوح شد - و گردن‌کشان گرفتار گشتند و برخے از بهادران سادات بارهه را دران تهانه گذاشته روی همّت به تسخیر سوانه آورد - در هفت کروهي آن قلعهٔ سنگین بود دوبارهٔ[۵] نام - چون بر حواشئ آن عبور افتاد راجپوتان الوس راتهور درانجا فراهم آمده نخوت‌آرای بودند - هرچند بشاهراه فرمان پذیري ره نمون شد سودمند نیامد - ناگزیر دل‌نهاد گشایش گردید - و ساباطها اساس یافت - در اندک فرصتے به نیروی اقبال روزافزون آن قلعهٔ حصین نیز گشوده آمد - و خون بسیارے از تهوّرمنشان استکبارگزین بخاکستان بےناموسي ریخته شد - و این فیروزمندئ بزرگ مقدّمهٔ گشایش سوانه و بیم افزای دلهای دژنشینان گشت - و ازانجا باستظهار دولت ابد پیوند در گرفتن سوانه پای همّت افشرد

(۲) نسخهٔ [ز] علف - و علیق بمعنئ علف ستور (۳) نسخهٔ [ز] دیکور - و نسخهٔ [ی] دن‌کور

(۴) نسخهٔ [ا ب ی] مشرف (۵) نسخهٔ [ز] دونارهٔ - و در [بعضی نسخه] دوتارهٔ ٭

و لشکر پیش را رخصتِ درگاه نمود - و در ساباط سازي و سرانجامِ اسباب گره گشائی این عقدهٔ دشوار نما ظاهر را با باطن یکرنگ گردانید - و فروغ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورد و در کمتر فرصتے متحصّنانِ آن دژ بزینهار برآمدند - و آن قلعه را برادمردان اخلاص گزین سپرده سجدهٔ عتبهٔ اقبال شتابان گشت - و دران هنگام (که رایاتِ همایون در خطّهٔ فیض اساس اجمیر ورودِ مرحمت داشت) ناصیه‌سای خدمت آمد - و بفنونِ الطافِ شاهنشاهي اختصاص گرفت و چون مهمّاتِ این حدود سرانجام یافت روزِ حور پانزدهم اردي بهشت ماهِ الٰهي بهمعنانیء جنودِ سماوي از اجمیر بجانبِ دارالخلافه نشاطِ معاودت فرمودند - دستِ نوال گشاده و چشمِ عبرت بین گشوده مرحله آرای گشتند - روزِ باد بیست و دوم اردي بهشت دارالسّلطنتِ فتحپور مستقرّ اعلام ظفر طراز شد - همّتِ والای خسرواني بمشاغلِ جهان‌افروزي بیشتر از پیشتر توجّه مبذول داشت و گلشنِ روزگار را طراوتے تازه پدیدآمد •

و از سوانحِ تعین‌کردنِ لشکرِ بهاراست بر صوبهٔ بنگاله - پیشتر گذارش یافت که افواجِ گیهان‌ستان بعد از گشایشِ گذهي در مقامِ آک محل با غنیم روبروی شدند - و ازان باز پیوسته سوارانِ بام (که زمانِ[۲] زمان آمدشد نمودندے) دربنولا چنان بمسامعِ همایون رسانیدند که موسمِ باران (که درین دیار طوفاني کند) رسیده آمد - اگر فوجے از عساکرِ ظفرطراز بتازگي تعین‌شود هرآینه فتحِ بنگاله دلخواه صورت بندد - بنا بران فرمانِ مقدّس بنامِ مظفّرخان و سایرِ اُمرای صوبهٔ بهار شرفِ نفاذ یافت که لشکرِ آن ناحیت را سرانجام داده متوجّه بنگاله گردند - و نیز دریں‌هنگام (چون تنگدستي و کم‌آذوقی جنودِ نصرت خاطرنشین شد) سفائنِ مالامالِ نقد و جنس روانه ساختند و نگرانیء ضعیف‌دلانِ آن هنگامه چاره پذیرفت - و خاطرستانِ غنیم بخاکِ تذبذب انباشته آمد و نیز در همین‌ایّام ازان افواجِ گیتي‌گشای چنین گذارش نمودند که روزے خواجه عبداللّٰه نقشبندي (که از فروغِ عقیدت نورآگین بود) در مورچلِ خود با برخے از ملازمان پیشترک رفته طلبگارِ نبرد شد جمعے انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار پیشدستي نمودند - همراهانِ خواجه غبارآلودِ بے‌آزرمي شده راهِ گریز پیش گرفتند - و خواجه پای جلادت افشرده بسیارے را علاقه‌گسلِ هستي آمد - و آخر نقدِ حیات درباخته بر آسمانِ نیکنامي عروج نمود - حضرتِ شاهنشاهي ازین سانحه تاسّفها که غازهٔ چهرهٔ تعلّق است فرموده فرزندان و منسوبانِ او را بعواطفِ گوناگون مرهم بندِ دلهای افگار شدند •

و از سوانحِ فرستادنِ شهبازخان بر سرِ گجپتي ست - و اجمالِ این تفصیل آنکه او از زمینداران نامورِ صوبهٔ بهاراست - همواره با مبارزانِ عتبهٔ خلافت همراهي نمودے - و در فتحِ بنگاله خدماتِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] هرزمان •

شایسته بجای آورده بود - بتخیّل واهي رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد - و در هنگام شورش بنگاله بخانجهان پناه آورد - چون خانجهان بافواج نصرت اعتصام درحوالي و حواشي یورت او گذشت از وااژونی بخت و بدسرشتی ذات کناره جسته توفیق همراهي نیافت - چون تقابل جنود اقبال بامتداد کشید آن بدکیش فساد اندیش رهزني و ضعیف آزاري را بیشتر طلبکار شد و بدنهادان واقعه جوی گرد او فراهم آمدند - رفته رفته هنگامهٔ فتنه افزائی او رونق گرفت از تیره رائي و کم بیني راهزنی او به بلاد و امصار کشید - و چون بحواشي قصبهٔ آره گرد استیلا برانگیخت فرحت خان جاگیردار آن ناحیت مصلحت در پیکار ندیده تحصّن گزید - از بدنهادي سعي با داؤد یکی ساخته در انسداد طرق سعي گرای آمد - و بیشرو خان را (که از راه کشتي بطریق ایلغار از دارالخلافه بصوب بنگاله شتابان بود) بدست آورده مقیّد گردانید - و از تیرگی رای و خیرگی بخت پای از گلیم خود بیرون نهاد - و ازآنجا (که آئینِ مُبدعانِ بارگاه تقدیر است که برخی از ناسپاسان تبه‌کار را برکشند تا در افتادن سختي بیند - و خورد نشکند) این سیه دل را چند روز چون شعلهٔ خس افروخته بر معارج بیراهي فرصت دادند - و فرحت خان با پسر و قراطاق خان در پیکار آن مُدبر فروشدند - و مجمل این داستان آنکه فرهنگ خان پسر فرحت خان محاصرهٔ آره شنوده از تیول خود متوجّه آنصوب گشت - و قراطاق خان (که دران نواحي بود) نیز پیوست - و در قرب آن حصار با نوارهٔ آن زیانکار چارسوی سعادت مبارزت روی داد - و مخالف را شکسته از آب سون مردانه[۲] عبور کردند - و آن خود[۳] سرِ تهي مغز از فزونی غرور با متهوّران اوباش روی به پیکار آورد - و عرصهٔ کارزار آراسته شد - نخستین فرهنگ خان چپقلشهای مردانه بجای آورده دو بار شمشیر به‌کجیتي رسانید و نزدیک بود که آن شرارهٔ شورش فرونشیند - شمشیرباران چابکدست اسپ اورا پي‌کردند - پیاده داد مردانگي داده رونوردِ بادیهٔ نیستي شد - پس‌ازان قراطاق هم بتکاپوی دلاوری رختِ هستي بربست و فرحت خان ازین سانحهٔ جان‌گزای آگاهي پذیرفته از افزونی مهر پدري از قلعه برآمد - و بآئین دوستداران جان‌نثاري کرده سفر ملک تقدّس گزید ●

چون حقیقت شورش این بدگوهرِ فرومایه بمسامع همایون رسید روز رام بیست و یکم خرداد ماه الٰهي شهباز خان را (که بحسن عقیدت و خدمتگذاري ممتاز بود) بسزا دادن آن بدکار رخصت فرمودند - و حکم والا شرف صدور یافت که سعید خان و مخصوص خان و سایر ملازمان عتبهٔ اقبال که دران ناحیت اند بسامان شایسته ملحق شوند - و از روی یکدلي و کارطلبي کار اورا سپري گردانند شهباز خان کاربند فرمان مقدّس شده بآن حدود شتافت - و اُمرا امتثال یرلیغ والا نموده بزودترین

(۲) نسخهٔ [ا] عبور مردانه کردند (۳) نسخهٔ [ا] خودبین ●

... پیوستند - آن ناعاقبت‌بین استعلای نزولي را ارتقای عروجي اندیشیده نخوت افزای شد ... از تصبات و قریات را در تصرّف آرد - و در آهنگ آن بود که بصوب غاري‌پور رود - که بنه ... و زاد خانجهان درانجا سکونت داشت - دریں‌هنگام لشکرِ نصرت‌قرین رسید - و او از غرورے ... برگسته نبردآرای شد - و بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي در اندک فرصتے سزای‌سزاوار یافت ... حملے نگاشته آید ●

... رسوانم فرستادنِ شهاب‌الدّین احمد خان است بحدودِ مالوه - همّتِ والا (که همواره ... معموریِ ولایت و آباداني دلها و دادِ دهيِ ستم رسیدها توجّه دارد) در آسودگيِ توطّن‌گزینانِ ... مُلک (که ولایتے ست وسیع و دیارے ست دلگشا) پرداخت - و شهاب‌الدّین احمد خان را ... که نکارداني و رعیّت پروري ممتاز بود) پایهٔ اعتبار افزوده بمنصبِ پنجهزاري عزّ افتخار بخشیدند ... روز دیبادین بیست و سیوم خرداد ماه الٰهي بآنصوب رخصت فرمودند - و گوشِ بختمندي او را بجواهر اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند - خلاصهٔ این داستانِ حقیقت آنکه احکام سلطنت را پاسبانی بوده غبارِ شورشِ بیدادگران فرو نشاند - و ستم رسیدهای حوادثِ روزگار را کامیابِ معدلت سازد - و بدنهادانِ شرارت منش را اصلاح باستیصال نماید - و نیک ذاتانِ خیراندیش را نیروی اعتبار بخشد - و در معموريِ زمین کوششِ فراوان بجای‌آرد - و شکوهِ صورت را از نظر انداخته در افزایشِ گوهرِ جاندارانِ سطوت‌را با عاطفت پیوندداده تکاپوی‌سخت نماید - که بسا جلائلِ قبائل[۲] از بے‌توجّهيِ ناظمانِ جهان درخاکستانِ خمول گردآلودِ خفا مي‌ماند - نخستین آن نظرِ جهان‌افروز بر مراتبِ آدمیّت افتد که مشعله افروزِ انوارِ[۳] هستي و فهرستِ جرائدِ کوني و الٰهي بوده پاسبانيِ جهانیان از ستمگر نماید - و ستم‌رسیدهای حوادث را کامیابِ عدالت گرداند - و بفروغِ دیده‌وري گفت‌وگوی عمومِ باستانیان را بےکاوشِ فراوان نپذیرفته چراغِ آگاهي افروزد - تا در گوِ تقلید پرستي فرو نرفته پای رویت نشکند - و اندازهٔ حالِ طوائفِ این بوالعجب ترکیب به نیروی ژرف‌نگاهي دریابد تا در عنایت و رعایت تقدیمِ مرجوح بر راجح نکند - و هر یکےرا درپایهٔ خود داشته در انتظامِ صورت و معني کوشد - اوّلین پایه (که سترگيِ آن باندیشهٔ مختصرِ عادتیانِ رسمي چه که در صفوت‌کدهٔ باطنِ حقیقت‌پژوهانِ معني در نیاید) مرتبهٔ آن یکتای جهان‌آفرینش‌است که از تائیداتِ غیبي بمیامنِ دوربیني و راست کرداري و فراخ حوصلگي و بار برداري و شمولِ مهرباني فرمان‌روای عالمِ ظاهر و باطن باشد - دوم آن گوهرِ والای خرد پژوه که از دوامِ آگهيِ جهانِ ظاهر به نیروی قدرتِ الٰهي نظام‌بخشِ آشوب‌خانهٔ دنیا گردد - و توقیعِ معدلت‌افزای چهره آرای دیباچهٔ

---

(۲) در [چندنسخه] قوابل - و در [بعضے] موصله (۳) در [اکثرنسخه] آثار هستي ●

سعادت او شود - سیوم بخشمند دانش‌اساسی[۲] که این دو بزرگ الٰهي را همراز و این‌دو گزیدهٔ هستي را یاور باشد - چهارم کاربند حرمه[۳] که رواج سکّهٔ سلطنت بآن وابسته است - پنجم آن جهان‌آرای معنی شهامت که از پیکار دایمي با خویش و آراستن دروني و بیروني بر اورنگ ریاست معنوي جمال آراید - و درین‌پایه بجهت آن نگارش‌یافت که او را این‌دولت پایدار بدریعهٔ آرامش جهان‌است که بے گیتي‌افروز صورت تحقیق نیابد - ششم عموم تجرّد گزیدان جدّافزای که بکوشش فراوان جویای مرتبهٔ عالي باشند - هرچند تفصیل مدارج هریکے ازین شش‌طایفه در دیباجهٔ ایضاح نهادن جای نتابد لیکن برخے از مراتب قسم‌سادس نوشته رهنمای مدارج سخن میگردد - بزرگترین این‌گروه آن‌صافي‌ضمیر روشن‌درون است که بفروغ آگهي بگلشن‌سرای‌تسلیم آرامش یابد - و نقوش خواهش از لوحهٔ باطن سترده بعشرت جاوید پیوندد - و ازان فروتر آن سترگ‌دانش بزرگ‌کردار است که گلچین چمن‌زار رضای‌کل بوده خواهش خویشتن را منحصر در مرضیّات الٰهي شمرد - و سوانح ناملایم سرمایهٔ چین پیشانی دل او نشود - و پس ازان آن پایهٔ دریافتني[۴] است که بتوانائی سعادت ازلي در عشرت‌آباد محبّت کل اساس منزل نهد - و همگي اطوار را دوستدار باشد - و چنانچه بسیارے از طبقات دوستان را خار ناخوشنودي در کام خواهش شکند او نیز در برخے از اوضاع غبارآلود گله باشد لیکن در مکامن ضمیر واپس‌ترین این بادیهٔ دانائي آن کوتاه دید انصاف‌طراز است که از چهار دیوار خویشتن‌گزیني قدم فراتر ننهد - و بغوامض تحقیق نرسیده حق را منحصر در آئین خود شناسد و طبقات مخالف را معذور ناداني انگاشته راه مصالحه سپرد - و شورش آویزش و غبار تنفّر در حواشي دولت‌سرای او راه نیابد - و آن جویای جنگ کل (که از واژوني طالع و کوتهي شناسائي فیض عام ایزدي را مخصوص سلسلهٔ خود دانسته عذر بیدانشي دیگران نپذیرد - و آزار خلاف‌گزینان را عبادت الٰهي اندیشد) بیشترے از صیرفیان حقیقت‌پژوه بیرون از دایرهٔ اهلیّت و آدمیّت شمرده هیچگونه این تیره رای را سزاوار ستودگي ندانند - لیکن طایفهٔ را گمان آنکه اگر مکامن خاطر ظلماني او تیرگي غرض و ریا نداشته باشد آن معذور مرحوم را دران بے‌تصنّعي ستایش کنند - و آن ششمین را (که در ظلمت‌آباد تعصّب بآن جهان بے‌خبري خود فروش ریا آلود بود) بد تر از مار و کژدم انگاشته از دیدار او پرهیز لازم دانند - و این مراتب را در نشاهٔ تعلّق چندان بهائے و رواجے نبود - عبادت او را در کارهای دیگر اندوخته اند - مزیّت راستي و بےطمعي و مردانگي و حقیقت‌گزیني و معامله داني و جدکاري چهره‌افروز بخشمندي او گردد - و بقدر این‌صفات مراتب بزرگي او باشد - و نقائض نعوت مذکوره هر مقدار که در آدمي

---

(۲) نسخهٔ [ا] دانش پرستی (۳) در [چندنسخه] حرفه (۴) نسخهٔ [ا ب] دریافتنی ست ٭

فراهم آید فرومایه و بدگوهر خوانند - هر عالی‌فطرتی (که مدارِ تربیت و اعتبار و اساسِ سیاست و تنبیه بران نهد) دولتِ او پایدار و تائیدِ ایزدی یاورِ او بود - و بدترینِ این طبقات آنست که برای سودِ خود زیانِ دیگران اندیشد - و در رونق‌افزائیِ هنگامهٔ خویش بداندیشی و تبه‌کاری دست آویز سازد - و ناظمانِ صورت را ازین مراتبِ تجرّدمندان جز صلح با طایفهٔ (که در کارِ دولت سرمایهٔ خلل باشند) مصلحت نبود - و اگر یکی از دولتِ فرمان‌روائیِ معنی باین مراتب تحقیق پذیرد بظاهر چنان وانماید که ازان آگاهی ندارد - تا سررشتهٔ انتظامِ کونی گسیخته نگردد - بر ذمّتِ فراهم‌آرندگانِ جهانِ مشوّش نشانِ لزوم دارد که شناسای منزلتهای مذکور شده بدوامِ آگهی پاس دارند - و زبدهٔ سخن آنست که مدارِ مبانیِ تعلّق بر راستی ست - که از میامنِ آن حقیقت اندوزی و جان‌نثاری و سایرِ صفاتِ ستودهٔ این لباس فراهم آید - و مناطِ تجرّد بر عزلت یعنی در کنجِ خمول بسر بردن تا از چشمِ خویشتن پنهان‌گردد - نه آنکه ربانِ دربوره سازد - و گوشه‌نشینی[۲] نام کند - و در هر دو راهِ شایستگیِ حسنِ نیّت[۳] غازهٔ چهرهٔ حسن بل‌مایهٔ خوبی بود - لیکن در نخستین تکاپوی نظامِ کل (اگرچه درضمنِ کنّاسی بود و آن‌دیگررا سگبانی) هنجاراست - تا از مکائدِ نفس ایمن‌شده بتصفیهٔ باطن شرفِ اختصاص یابد - و چون پاسِ منازلِ این زندهٔ پاینده داشته‌آید به نگاهِ عاطفت در حراستِ اقسامِ کار تکاپوی‌شایسته بجای‌آرد که پیشطاقِ تعیّش را مایهٔ[۴] سترگ است - و باید که مدارجِ کشاورزی و خرّاسی و عصّاری و بارکشی و سرّاحی[۵] و غیرِ آن ملحوظ و منظور گردد - و بعد ازان به بینشِ مهرآمود تیمارِ[۶] اسپ نماید که اورا اساسِ[۷] دولتخانهٔ سلطنت گویند - و شناسای انواعِ این نیروی‌افزای آدمی گشته سررشتهٔ اندازه از دست ندهد - و آنگاه درافزایشِ جواهرِ فیل کوشش فرماید - که شکوه‌افزائی و صفوف افکنی و حصّارآرائی[۸] و احمال‌پذیری از شمائلِ اوست - و چون این‌تربیت چهره افروزِ قدردانی شود دلرا بپرورشِ شتر و استر[۹] و خر(که در باربرداری و کم خوری از یاورانِ هنگامهٔ داروگیر اند) نهاده رونق‌افزای چهارسوی نشاهٔ تعلّق گردد - الحق هرکه این‌اندرز شایسته[۱۰] بکاربرد و سررشتهٔ این‌قدردانی‌را دست‌آویزِ سلوک سازد بکمتر زمانے کارهای‌صورت و معنیِ او دلخواه برآید - و منشورِ کامروائیِ ابد بنامِ نامیِ او توقیعِ قبول گیرد *

و ازسوانحِ فروشدنِ میرشریف قزوینی‌ست - ازانجا [که درضمنِ چوگان بازی (که درآدابِ آویزش

---

(۲) نسخهٔ [ب] و خانقاه و ژنده را گوشه‌نشینی (۳) نسخهٔ [ی] خوبی (۴) نسخهٔ [ای] پایهٔ سترگ است (۵) در [بعضی نسخه] سردهی (٦) نسخهٔ [ب] سر اسپ شمار نماید - و نسخهٔ [ی] اسپ تیمار نماید (۷) در [چند نسخه] اساس کار دولتخانهٔ (۸) نسخهٔ [ب] حصار اندازی (۹) در [اکثر نسخه] خچر (۱۰) در [اکثر نسخه] دانسته *

و تکاپوی چیقلش نیروی سترگ بخشد) تربیتِ مجاهدانِ دولت و جواهر افزائیِ خیول (که گزیدهٔ نشاهٔ سپاهیگری ست) سرانجام یابد] خاطرِ حقیقت پژوهِ شاهنشاهي عبادت را در نقابِ عشرت جلوهٔ ظهور میدهد - و باین اندیشه روزِ آراد بیست و پنجمِ خرداد ماهِ الٰهي بساطِ چوگان بازي چهره‌افروزِ سلطنت بود - و میر غیاث الدّین نقیب خان و میر شریف مرزدانِ میر عبداللّطیف قزوینی بتوجّهِ شاهنشاهي درین بزمِ آگهي شرفِ اختصاص داشتند - در عینِ گرم‌تازیها آسپانِ این دو برادر مصادمه نمودند - آن جوانِ نوکار از صولتِ آن صدمه بزمین آمد - هوش از سر رفت - و خون از گوش تراوید - و دران میدان (که نظّاره‌گاهِ عالمیان بود) خدیوِ عالم نزولِ عاطفت فرموده سایهٔ آمرزش انداخت - و نظّارگیانِ حواشیِ بارگاه چون گیهان‌خدیو را بر سمندِ اقبال ندیدند مشاهدهٔ هجوم نمودند غریو و ولولهٔ سترگ پدیدآمد - و فتنه‌اندوزانِ بدنهاد هنگامه ساختند - و لحظهٔ نگذشته‌بود که آن فراهم آورِ پراگندگیهای روزگار بالتماسِ قطب الدّین خان سوارشده درانِ میدانِ شورش جلوهٔ اقبال فرمود و آن غبارِ وحشت فرو نشست - و درکمتر زمانے و اندک فرصتے آن افتاده را پیوندِ عنصري گسیخت اورنگ‌نشینِ هشیار خرام بر سرِ مزارِ آن مسافرِ اقلیمِ عدم رحمت‌افزای ایزدي شده نقودِ گرانمند بمنسوبانِ او عنایت فرمود - تا دوشِ خاطرِ آن گران‌خوابِ نیستي از بارِ وام سبک گردد - و هنگامهٔ نوال گرمي پذیرد - باشد که خرسندیِ دل او را درین سفرِ هولناک یاوري نماید ●

روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهي و فروشدن رانا در تیرگیِ گریز

درسوانحِ پیشین گذارش یافت که رانا را شکوهِ سلسلهٔ نیاکانِ خود و سلوکِ فرمانروایان باستانیِ عرصهٔ هندوستان نخوت افزوده - و مستحکمیِ جا و فراوانیِ ملک و افزونیِ ولایت و انبوهیِ راجپوتانِ جان بناموس ده پردهٔ بصیرتِ او شده - فنونِ نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را ندیده از شاهراهِ فرمان پذیري بیراهه شتافت - چمن‌آرای جهان کنور مانسنگهه را با فوجِ اخلاصمند نامزد فرمود که اورا از خوابِ بدمستي بیدار ساخته رهنمای دبستانِ سعادت پذیري گردد - آنرا (که سیه‌گلیمیِ ازلي باشد) هرآینه اسبابِ بیداري سرمایهٔ افزایشِ غنودگي شود - افواجِ گیتي‌ستان را روزے چند در قصبهٔ ماندل‌گدهه بجهتِ آمدنِ امرا و فراهم‌شدنِ لشکر توقّف روی‌داد - و رانا درین هنگامِ آگاهي از بیدانشي استکبار افزوده بشورش درآمد - و نظر بر اقبالِ ابد پیوند نینداخته سردارِ لشکرِ منصور را زمیندارِ زیردستِ خود مي‌اندیشید - و همگي تخیّلِ تباهِ او آن بود که در همان قصبه آمده گردِ پیکار انگیزد - لیکن هواخواهانِ او نمیگذاشتند که ازین جسارت خسارت‌افزای گردد ●

و چون عساکرِ گردون‌شکوه فراهم آمد کنور مانسنگهه باعتضادِ دولتِ(۲) روز افزون صفوفِ مبارزت آراسته بصوبِ کوکنده(۳) موطنِ آن غنوده بخت روانه شد - قول را بشجاعت و فرهنگِ خویش آرایش داد سادات بارهه رونق‌افزای برانغار شدند - و غازي‌خان بدخشي و رای لونکرن مجاهدانِ جرانغار را اعتضاد بخشیدند - و جگنّاتهه و خواجه غیاث الدّین‌علي آصف‌خان پیش‌قدمانِ هراول را نیروی همت افزودند - و مادهوسنگهه و چندے از نام‌دارانِ جنگ‌جوی در التمش قرار گرفتند - و مهتر خان دلاوران چنداول را استظهار آمد - و از طرفِ غنیم غرورافزای تنب رانا بود - دستِ راست بسرکردگی رام(۴) شاه راجهٔ گوالیار استحکام داشت - و جانبِ چپ بکارفرمائیِ بیدا(۵)ماتا از قومِ جهاله استقرار داشت - و رامداس پسرِ جیمل مقدّمهٔ شورش بود - رانا از ظلمتِ استکبار سرِ صف‌آرائي نداشت - تیز دوراندیشان ترتیب گونه داده مسارعت نمود - روزِ امرداد هفتمِ تیرماهِ الهي پاسے از روز برآمده بود که در موضعِ کهنمور(۶) (که دهنهٔ(۷) گریوه بیرون از اعمالِ کوکنده است) این دو لشکرِ جنگ دوست همت پیشه دشمن درهم آریختند - و کوششها و کششها چهره افروزِ مردانگي شد - نرخِ جان ارزان و ناموس گران‌بها گشت • بیت •

چو لشکـر بلشکر در آمیختند • قیامت ز گیتي بر انگیختند

به جنبش درآمد دو دریای‌خون • شد از موجِ آتش زمین لاله گون

مبارزانِ دستِ راستِ غنیم دلاورانِ جرانغارِ لشکرِ منصور را بر داشتند - و دلیرانِ هراولِ مخالف نیز زور زدند - بسیارے از بهادرانِ عساکرِ فیروزي‌مند را پای ثبات از جای بلغزید - جگنّاتهه دادِ مردانگي داده آمادهٔ جانفشاني بود که جان‌ستانانِ التمش پیوستند - و کنور مانسنگهه نیز دل‌افزای تیز دستانِ عرصهٔ پیکار شد - و جرانغارِ مخالف هم بر برانغارِ موکبِ ظفرطراز چیره دستي نمود سیّد هاشم از اسپ جدا شد - سیّد راجو یاوري‌کرده سوار گردانید - و غازي‌خان بدخشي از کارطلبي رجوعِ سعادت کرده بهراول پیوست - جانستاني و جان‌نشاني را روز بازار شد - و نبرد آزمایانِ طرفین جان را در معرضِ فنا داشته محافظتِ ناموس میکردند - و همچنانکه رادمردان هنگامهٔ(۸) بوالعجبیها کرده حیرت افزودند فیلانِ نامورِ رزمگاه کارنامهای شگرف بظهور آوردند - از طرفِ غنیم فیلِ لونا(۹) معرکهٔ صف‌شکني آراسته بود - جمال‌خان فوجدار از لشکرِ منصور فیلِ گجمکته را

---

(۲) نسخهٔ [ا ی] اقبال (۳) در [بعضے جا] گلکنده آمده - اما این جا در [همگي نسخها] کوکنده است
(۴) نسخهٔ [ی] رام‌ساه (۵) نسخهٔ [ا] میدا رمانا - و نسخهٔ [ب] بیداه مانا - و نسخهٔ [ز] بیداه ما
و نسخهٔ [ی] سداه مانا - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ز] کهمنور (۷) نسخهٔ [ب] دیهه (۸) در
[همگي نسخها] چنین است - یا هنگامهای بوالعجب باشد (۹) نسخهٔ [ی] نوبا •

رو بروی آورد - از تصادم این دو کوه تمثال برق‌کردار ثبات‌پایان دیده‌ور را در قوائم همّت تزلزل افتاد و در هنگامی که فیل لشکر منصور زخمی روی بهزیمت داشت بتائید اقبال روزافزون بندوقی به فیلبان مخالف رسید - و دست از کارزار بازداشته برگشت - و درین اثنا پرتاب خویش رانا فیل رام‌پرشاد را (که سرآمد فیلان او بود) ساز جنگ کرده عربده افزود - و بسیارے از بهادران را برداشت - و در چنین بالعزم مردانگی کمال‌خان از لشکر نصرت‌قرین فیل گجراج را آورده نبردآرای شد - و پنجو فیل رن‌مدار را رو بروی فیل رام پرشاد داشته نادره کاری بظهور آورد - نزدیک بود که این فیل آسمان‌شکوه را نیز پای همّت بلرزه درآید - به نیروی اقبال روزافزون فیلبان رام پرشاد نشانهٔ تیر هلاکت گشت و آن فیل نامی (که بارها ذکرش در محافل قدس گذشته بود) داخل غنائم شد - تا نیم‌روز عرصهٔ جلادت و شهامت شگفت‌افزای تجربه اندوزان دیده‌ور بود • نظم •

بسے یک بدیگر درآویختند • بسے خون بناوردگه ریختند

جگرتاب شد نعرهای بلند • گلو گیر شد حلقهای کمند

رامداس پسر جیمل از ضرب دست جگناتهه بخراب‌آباد عدم شتافت - و راجه رام‌شاه با سه پسر سالباهن و بهانسنگهه[۲] و پرتاب سنگهه داد مردانگی داده بکو نیستی سرنگون افتاد - و درین شرارهٔ افروزی زد وگیر و گرمیٔ نوائر اقبال کنور مانسنگهه و رانا باهم نزدیک رسیده در کارزار شدند - و در پیش ظاهر بینان صورت‌گزین چنان نمود که میدان مبارزت بدست استیلای مخالف درآید که یکبارگی بارقهٔ تائید ایزدی (که استظهار این‌دولت ابدی‌طراز است) لوامع انوار نصرت شد - و از اسباب ظاهر آنکه درین شورش چنداول با فوجے آراسته رسیده آمد - و چنان شهرت یافت که گیتی‌خدیو بر بارهٔ باد پیمای اقبال بآئین ایلغار سایهٔ سطوت برین رزمگاه انداخت - غریو از مجاهدان دولت برخاست - و غنیم را (که زمان زمان از کار افزائی صورت رعونت و نخوت افزودے) دل از جای رفت - و از مهبّ امداد سماوی نسیم فیروزی برگلبن آمال فدویان وزیدن گرفت - و غنچهٔ مراد این جان‌فشانان عقیدت منش بشگفتن درآمد - خود بینی و پندار برسوائی و خاکساری تبدیل یافته عیار اقبال ابدپیوند تارگی گرفت - مخلصان را عقیدت افزود - ساده لوحان را اخلاص روی‌داد - منکران را صبح سعادت اعتراف و اعتقاد دمید - غنیم را شب دیجور ادبار پیش‌آمد - قریب صد و پنجاه کس از غازیان ظفرقرین سرخروی شده رخت هستی بربستند - و از غنیم زیاده از پانصد کس گزیده[۳] غبارآلود خاکستان نیستی گشت - از تفسیدگی حرارت و واماندگی آریزش دل در تعاقب ننهادند و کنور بمراسم سپاس دولت روزافزون چهرهٔ بخت افروخته روز دیگر بکوکنده روی‌آورد - و آن مُدبر

(۲) نسخهٔ [ی] بهاوسنگهه (۳) نسخهٔ [ز] گزیده مرد •

فرار نموده در تنگناهای کوهستان بگریوۀ خمول شتافت - و لشکر منصور دران مصر جامع اقامت گزیده مرحله‌ئی مشتمل بر نیرنگی اقبال ابدی اعتصام و خدمت افزائی مجاهدان دولت و دلیرپهلی دیار پختگی بارگاه ایزدی با جلائل غنائم خاصه فیل رام‌پرشاد مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی (که از جرگهٔ اهل‌سعادت رخصت این یورش گرفته بود) فرستادند - روز مَه دوازدهم تیر ماه الٰهی مژدهٔ نصرت بمسامع همایون رسید - اورنگ‌نشین قدردان نیایش ایزدی بجای آورده پایهٔ مخلصان جان‌نثار بلند گردانید - و درهمین روز سیّد عبدالله خان را بر اسپ بام بدیار شرقی فرستادند - که مژدهٔ نتیجهٔ رایات جهانگشای بأمرای آن ناحیت رساند - و هم بنوید این فیروزی شگرف نشاط افزای گردد و اگر سپاه صوبهٔ بهار بمعاونت خانجهان نرفته باشد سزاولی نماید - و درهنگام رخصت بزبان حقیقت‌نگار فرمودند که بر پیشطاق باطن مقدّس (که جلوه‌گاه معنیّات قدسی است) پرتو آگاهی می‌افتد که چنانچه بگذارش این تائید آسمانی شادی را بآن دیار می‌بری همان طرز گرانبار مسرّت تالهٔ نشاط را بر جناح همّت گرفته مژدهٔ گشایش بنگاله ببارگاه خلافت خواهی آورد ٭

نهضت موکب جهانگشای شاهنشاهی بصوب بنگاله
و از نخستین منزل معاودت فیروزی نمودن

چون زمان پاداش کردار شایستهٔ جهانیان رسد ایزد جهان‌آرای فرمان‌روائی معدلت دوست آگاه دل هوشیار خرام خرد پژوه دوربین را ببارگاه ظهور آورد که قدر مراتب طبقات دریافته از روی دیده وری در افزایش جواهر استعدادات همّت گمارد - و کارهای کونی و الٰهی بپایهٔ والای کمال بلندی‌گرای آید - انجمن بےغرضی آراسته فروغ رضامندی ایزدی عالم را فرو گیرد - و از فراخ حوصلگی و نیک‌سگالی آن گیتی‌خدیو هر گروهے بکام دل رسیده پرستش معبود خویش نمایند - و مکافات این گوهرین زیست آنکه همان‌طرز که او را گنجور جهان معنی گردانند کلید خزائن ملک صورت سپرده گره گشائی کارهای دشوار بدو تفویض یابد - چنانچه اختر شناسان از زایچهٔ مقدّس شاهنشاهی و دوربینان از لوحهٔ ناصیهٔ نورانی آن‌خدیو فرهنگ این نقش بدیع می‌خوانند - و ساده‌لوحان درست‌بین (۲) انصاف‌گزین از دیدن آثار این دولت ابدقرین بجز اعتراف گزیر ندارند - و چهره‌گشای این مراد بتازگی روز نخستین عزیمت بنگاله نوید فیروزی رسیدن و معاودت فرمودن حضرت شاهنشاهی ست بدار الاقبال فتحپور ٭

و گذارش این داستان هوش‌افزای بآئین اختصار چنان است که برخے معتمدان درست بین

---

(۲) در [اکثر نسخه] درست یاب انصاف‌گزین ٭

راست گوی از دیار شرقی آمده معروض داشتند که نیّر اقبالِ روز افزونِ این دولت ابدپیوند همواره از شکر نصرت‌قرین لوامع ظهور دارد - چنانچه اسمٰعیل نام افغانے (که داؤد او را خطاب خانجهانی داده بود) بمورچلِ قاقشالان در کوهستانِ عدم غبارآلودِ مذلّت گشت - و با این حال اعیانِ لشکرِ منصور را رای آنست که به ورودِ رایاتِ جهانگشای انوارِ فیروزمندی از مشرقِ اقبال تابش کمترکنند لیکن پاسِ مدارجِ ادب نموده این را بصریح نمی‌توانند در عرائض مندرج گردانید - اورنگ نشین احتیاط اندوز بکارسازانِ بارگاهِ والا فرمود که سامانِ یورش نمایند - که عساکرِ گردون‌شکوه از راهِ دریا و مسالکِ خشکی بآن دیار شتابد - و قاسم خان را بدار الخلافهٔ آگره رخصت فرمودند - که در سرانجامِ منازلِ دریا تیزدستی نماید - در اندک فرصت جدّ آورانِ کارشناس کارِ چندین ساله را بپایهٔ انجام دادند *

ازانجا (که اساطینِ دانش و سلاطینِ فرهنگ کارِ امروز را بفردا گذاشتن در هیچ[۲] امر نه پسندیده اند - و در سوانحِ ملکی نکوهیده‌تر شمرند) شاهنشاهِ والا همّت در عینِ شورشِ موسمِ باران (که بسا کوشش‌منشانِ بارگاهِ کارگذاری را به پناهِ توقّف باز دارد) توسّل بمبدای فیّاض فرموده روزِ آبان دهمِ امرداد ماهِ الٰهی موافقِ یکشنبه بیست و پنجمِ ربیع الآخر از دار السّلطنهٔ فتحپور نهضت فرمودند * * مثنوی *

شاه شد از خانهٔ دولت سوار * خانهٔ دولت شد ازو بختیار
کوکبهٔ چون فلک آراسته * ماهِ علم تا بفلک خاسته
هیکلِ فیلان بزمین خم فکند * زلزله در عرصهٔ عالم فکند

عزیمتِ والا آن بود که از دار الخلافهٔ آگره با برخے از خاصان و جلیسانِ[۳] بساطِ تقدّس براهِ دریا توجّه فرمایند - و عساکرِ گردون شکوه از راهِ خشکی جهان گشائی و گیتی‌ستانی نماید - هرچند موسم آن نبود که لشکرِ گران در جنبش آید امّا چون خدیوِ عالم را نظر بر انتظامِ ملک بود آسودگی سپاه را در دفعِ مخالف اندیشیدند - و در اثنای راه با چندے از شایستگانِ خطاب فرمودند که دوش دریچهٔ از عالمِ غیب در نشاءهٔ مثالی گشاده چنان بر پیشگاهِ باطنِ حقیقت پژوه جلوه دادند که در اندک فرصتے و کمتر زمانے نویدِ فتحِ ممالکِ شرقی مسرّت آرای سوامع گردد - و ساکنانِ آن مرز و بوم بمعدلتِ روزافزون در ظلالِ عافیت عشرتِ آسایش نمایند - آنروز (که در حوالیِ موضعِ برار از مضافاتِ دار الملکِ آگره ورودِ اقبال شد - و آن سرزمین بقدومِ شاهنشاهی اهتزازِ عزّت یافت) در عنفوانِ پرده‌آرائیِ شب سیّد عبدالله خان در یازده روز راهِ دراز پیموده بفیروزمندیِ اولیای اقبال و نگونشدنِ ناسپاسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] هیچ‌گاه (۳) نسخهٔ [ب ی] اچکیان *

نصرت‌قرین و گشایشِ ملکِ بنگاله مشاعلِ تهنیت افروخت - و بجهتِ عبرتِ جهانیان سرِ داؤد را در جلوخانهٔ بارگاهِ والا انداخت - غریو از نظّارگیانِ آثارِ اقبال برآمد - و عالمیان را نشاطِ گوناگون در گرفت - اگرچه بنظرِ ظاهربینان فیروزیِ سترگ در عالمِ صورت روی‌داد لیکن در پیشگاهِ دیده‌ورانِ ژرف‌نگاه جهانِ معني گشایش یافت - آبله‌پایانِ بادیهٔ جستجوی را رهبري پدیدآمد - جویندگانِ گم‌کرده‌راه (که طلبِ این گوهرِ شب‌چراغ در ظلمت‌آبادِ ژنده‌پوشانِ آزمند کردندے) شهریارِ آفاق را رهنمای حقیقت دریافته کار از سر گرفتند - و به دو کرامتِ بزرگ (که نفَس دران راه نیابد و قیاس و قرینه را گنجائي نبود) شمعِ دیده‌وري افروختند - کورانِ گلشن‌سرای هستي از جوششِ چشمهٔ بینائي و یافتِ هزاران چشمِ آگاهي شادي‌آمودِ بزمِ شهود گشتند - و لنگانِ عرصهٔ شناسائي را پای دانش‌خرام بهم رسید - رمدیافتگانِ دیدهٔ بینش را توتیای بصارت سرانجام پذیرفت - و لرزندگانِ شاهراهِ طلب را اعضای[2] استقامت بدست درآمد - نخستین آنکه درهنگامِ رخصتِ سیّد عبدالله برزبانِ آن خلاصهٔ آفرینش رفته بود که خبرِ فتح و فیروزي را تو خواهي آورد - دوم آنکه درهمین روز در اثنای راه حضورِ شهودي را به نشأهٔ مثالي تعبیر فرموده نویدِ فتح و فیروزي میرسانیدند •

حضرتِ شاهنشاهي بحصولِ این دو فتحِ والا نیازمندي افزوده در مراسمِ سپاسِ ایزدي همّت بستند - و گشایشِ این عقدهٔ دشوار اگرچه در حقیقتِ امر از میامنِ توجّهاتِ قدسیِ گیهان‌خدیو است امّا در عالمِ ظاهر فراخ‌حوصلگي و کارشناسي و دوام جدگزینیِ خان‌جهان و راجه تودرمل و اهتمامِ سزاوارانِ بے‌رو[3] در چهره‌آرائیِ مقصود از گزیده‌تر اسباب توان شمرد - چون لشکرِ آسماني‌تائید را در حدودِ آک‌محل با داؤد مقابلهٔ کارزار افتاد از قلبیِ جای میدانِ رزم آراسته نمیشد همواره بهادرانِ هردو طرف برآمده عیارِ همّت میگرفتند - و جوهرِ مردانگي را ببازار مي‌آوردند و همگي اندیشهٔ تباهِ مغرورانِ نخوت‌مند آن بود که هنگامِ رسیدنِ موسمِ باران هرآینه این لشکر روی در پراگندگي خواهد آورد - و اعیانِ لشکرِ نصرت‌قرین (که بیشترے از الوسِ چغتائي بودند) نمي‌خواستند که اینچنین مهمّ بزرگ بسرکردگیِ خان‌جهان (که از قومِ قزلباش است) شرفِ انجام یابد - آن عقیدت نبود که برای کارِ صاحبِ خود مخالفتِ کیش و آئین منظور نداشته در برآمدِ مراد کوشند - ناگزیر چنین اندیشهای نادرست سدِّ راهِ سعادتِ این‌گروه میشد - و نیز لشکرِ بنگاله بواسطهٔ شیوعِ وبا دل ازان دیار برکنده تمامیِ سعي آن داشت که این کار پیش نرود آن فروغِ خرد کجاست تا دریابد که در پُرشدنِ پیمانهٔ زندگاني زمان و مکان سود و زیان نرساند مدّتے (که در علمِ ایزدي‌ست) همان‌قدر بظهور آید - خواه در بیشهٔ شیران بسر برد - خواه برکنارِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] عصای (۳) یعني بے‌انفعال •

چشمهٔ زندگي عشرت گزینند - و آن اخلاص کو که درخدمتِ ولي‌نعمتِ خود جانفشاني کرده منّت سرخود نهد - و نیز چون در چشمِ صورت‌پرستان غنیم در کیفیّت و کمّیّت جلوهٔ افزایش داشت دل بمبارزت نمي‌نهادند - آن دوربیني نداشتند که برجنودِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي نگاهِ تشخیص نمایند - و نیز از مستحکمیِ جا هنگامهٔ نبرد رونق نمي‌پذیرفت - آن فطرت نبود که استحکامِ جا را بنیروی دولت موازنه کنند - و نیز اشتدادِ باران و طُغیانِ آبها از رزم‌آرائي باز میداشت - از فُقدانِ شناسائيِ حقیقت آفاتِ آفاقي را بامداداتِ انفسي نمي‌سنجیدند - و نیز عسرتِ غلّه و تسعّرِ نرخِ اشیا در نیروی همّت فتور انداخته بود - از بے توکّلي و خودبیني مسبّب نشناخته گرد اسباب مي‌شدند •

خانجهان و راجه تودرمل از تائیدِ اخلاص‌مندي و مزاج‌شناسيِ زمانه هرزه گوئیهای مردم ناشنوده دردلدهي و همّت بخشي و جدکاري کوششِ فراوان بجای‌آوردند - و نا ملایميِ همراهان را ببهای گران خریده جوهرِ خدمت بعیارِ تحسین میرسانیدند - و چون از نقوشِ پیشانيِ حالِ این‌گروه گشایشِ مقصود خوانده نمي‌شد در آمدنِ لشکرِ بهار همّت گماشته نوشتها فرستادند - و در روائیِ این‌کار و برآمدِ این‌امنیّت از درگاهِ والا استمداد نمودند - مظفّرخان باندیشهای مختصرِ کوته فطرتانِ روزگار وقت میگذرانید - تا آنکه سزاوارانِ بےروی جدگزین از درگاه رفتند - او ناگزیر باتّفاقِ شجاعت‌خان و محبّ علي خان و معصوم خان کابلي و میرمعزّالملک و سمانجي‌خان و میرزاده علي خان و ترخان دیوانه و سایرِ اعیانِ آنصوبه لشکرے شایسته سرانجام داده روی بخدمت آورد - و در حدودِ کاکل[۲] پور مظفّرخان را رای بر قرارداد نخستین شد - و از سخن‌آرائي و نکته‌گوئي با اکثرِ بزرگانِ لشکر مقرّر ساخت که موسمِ باران شورشِ طوفاني دارد - درین هنگام رفتن بآن ملک و کارنساختن خود را بای دادن است - مناسبِ دولت آنکه تا سپري شدنِ زمانِ باریدن درهمین‌حدود اقامت گزیده شود خانجهان (که از امتدادِ مقابله و اشتدادِ عسرت ستوه آمده است) معاودت نماید - در عنفوانِ طلوعِ سهیل (که آبها روی در نقصان آرد - و هواها خوشنما گردد) اولیای اقبال از راهِ یکتادلي متوجّهِ تسخیرِ بنگاله و استیصالِ افغانان شوند - درین‌اثنا محبّ علي‌خان رسید - و از آگهيِ آن شورش[۳] پاسخ آرای شد که این بمیزانِ عقیدت بل معاملت سنجیدگي ندارد - هرگاه فرمان‌روای دانش‌پژوه درین‌هنگام حکمِ جزم فرستاده باشند (که بصوبِ بنگاله شتافته پیکارآرای شویم) دیگر مصلحت بیني و تدبیراندیشي و توقّف‌گزیني را شایستگي نبود - پلسِ منشورِ مُطاع داشته یکدل و یکجهت روی بخدمت باید[۴] آورد - و کارِ دراز شده را بیاوريِ ایزدي و اقبالِ پادشاهي بانجام رسانید

---

(۲) نسخه [ز] باکل پور (۳) در [چندنسخه] بشورش (۴) در [بعضی نسخه] آورید •

ازانجا که این اندیشهٔ همّت‌افزای از سرچشمهٔ عقیدت و اخلاص بود دلنشین همگنان آمد - و آن طایفهٔ سنگ‌انداز تعویق خواهی نخواهی پذیرفته در میان آوردند که پیشتر از پیوستن بآن جنود سماوی تائید کارشناسان معتمد فرستادهٔ مبانی عهد و پیمان استوار گردانند - که چون عساکر فیروزی لوا یکجا شوند کارزار را در نقاب تاخیر نداشته بانجام این کار سترگ پای همّت بیفشرند - که مبادا رای اعیان لشکر پیش دل‌نهاد مبارزت نشدهٔ انتظار موکب مقدّس شاهنشاهی برند - و این لشکر نیز در چنین موسم از پای درافتد - بنابران میر معزّالملک و وزیر جمیل را فرستادهٔ خاطر ازان اندیشه فراهم آوردند ه

چون نقش تسویف سترده آمد ناگزیر روانهٔ آن صوب شدند - روز مار اسفند بیست و نهم تیر ماه الٰهی لشکر بهار و بنگ پیوسته عشرت اقبال نمودند - خانجهان با کبار امرا پذیرا شدهٔ لوازم احترام بتقدیم رسانید - و درنشیمن خویش آورده جشن نشاط آراست - روز دیگر بمنزل‌گاه مظفّرخان رفته خلوتکدهٔ کنکش را مصفّا گردانید - بعد از درازی سخن و کوتاهی داستان دل‌نهاد کارزار[۲] شدهٔ بترتیب افواج و تسویهٔ صفوف پرداختند - قول بشایستگی خانجهان آراسته گشت - و برانغار بشکوه لشکر بهار رونق گرفت - و درجرانغار راجه تودرمل و جبّاری و باباخان قاقشال و اعتماد خان خواجهسرا و راجه گوپال و جمعی دیگر مقرّر شدند - و در هراول شاهم خان و مراد خان و جان‌محمّد بهسودی و اسمٰعیل بیگ ازبک و جمعی هنگامه افروز گشتند - و در التمش اسمٰعیل قلی‌خان و قیاخان و برخی از مجاهدان قرار یافتند - و فوجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت افشردند - در قول داؤد جای[۳] گرفت - دست راست کالاپهاز مقرّر شد - و دست چپ به جنید نامزد گشت - و در هراول خانجهان حاکم اوڈیسه و قتلو پرخاش‌جوی آمدند - روز سی و یکم تیر ماه الٰهی موافق روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثّانی عساکر نصرت طراز روی برزمگاه آوردند - اگرچه تمام آن عرصه را آب فروگرفته راه جسر برسر آن نبود بهادران جنود اقبال دامنهٔ کوه پیش‌نهاد همّت ساخته باعتضاد دولت روز افزون عزیمت ناموس‌آرائی و جانفشانی کردند - راهی شایسته پدید آمد - و نوید فیروزمندی ازین یافت ناگهانی شنودهٔ ترانهٔ طرب سازکردند - وبآرایش صفوف پرداخته جویای کامروائی شدند چون قدری راه پی‌سپر اقدام همّت گردید سیاه آبی عمیق پیش‌آمد - نه روی گذشتن و نه رای برگشتن صورت پرستان ظاهرنگاه را بسیلاب اندوه فرو برد - و ژرف بینان اقبال تائید چشم عبرت گشادهٔ منتظر نیرنگی نیروی دولت شدند - درکمتر زمانی لوامع غیبی چهره‌افروز شادمانی گردید و آن دریای دشوار عبور پایاب گشت - کاردانان خبرت منش این‌سانحه را بمژدگی نصرت برگرفتند

---

(۲) نسخهٔ [ی] پیکار (۳) نسخهٔ [ی] نامزد گشت ه

غنیم بر حقیقت حال آگهي یافته نبرد را طلبگار آمد - بابا خان قاقشال و جمعے بهادرانِ جرانغار جنید فیروزی از آب گذشته تیزدستي نمودند - کالاپهاز و دلیرانِ فوج مخالف پای ثبات افشرده جوهر مردانگي ببازارِ نبرد آوردند - هنگامهٔ کارزار گرمي پذیرفت - و عرصهٔ مبارزت رونق افزود ● ● بیت ●

سنـان بر سینهـــا سرلیز کرده ● جهـان را روزِ رستـــاخیز کرده
زخون چندان روان شد جوی درجوی ● که خون میرفت و سرمیبرد چون گوی

از نا مساعدی بخت بابا خان عنان تاب شد - مقارنِ آن جبّاري و برخے از دلاورانِ خدمت گزین پیوسته نیروی معاودت بخشیدند - آویزشهای سخت زنگ زدای جوهرِ مردانگي آمد - و نزدیک بود که مجاهدانِ دولت را قوائمِ همّت بلرزه درآید - راجه تودرمل با همّتِ اخلاص قرین و فطرتے شجاعت پیوند رسید - و پای افشرانِ عرصهٔ نبرد را اعتضادِ سترگ روی داد - جان ستانانِ همّت مند کار از سر گرفته جوششِ دیگر کردند - و هوش را پیرایهٔ عزیمت ساخته به چپقلشهای حیرت افزای غنیم را برداشتند کالا پهاز زخمین شده نجات در گریختن دید - بهادرانِ پُر دل میدانِ وغا آراسته صلاح در تعاقب ندیدند - که خلابهای عظیم در پیش بود - و آگهي از فوجهای دیگر هم نداشتند - ناگزیر عنان کشیده تماشائی جلوهٔ اقبال شدند - غازیانِ برانغار در عیار افروزیِ شجاعت بودند که غنیم غبار آلود خاکستانِ ادبار گشت - و کارزارے سزاوارِ نگارش بظهور نیامد - و جنید (که شمشیرِ افغانان بود و شناسای فنونِ نبرد) بتائیدِ آسماني زمین پیمای خواري شد - و باعث آنکه در همین شب (که آبستنِ صبحِ فیروزي بود) توپے از لشکرِ منصور بر جنید (که بر چارپائي غنوده بود) رسید - و از مصادمهٔ پایه[۲] رانِ او خورد بشکست - و از والا همّتانِ هراول مراد خان و جمعے دیگر از آب گذشته پیشدستي نمودند - تهوّر منشانِ هنگامهٔ غنیم دادِ دلیري داده مبارزانِ اقبال را برداشتند - دریں اثنا دیگر غازیانِ هراول و التمش پیوسته برگشتها را پای مراجعت دادند - و قدمِ جلادت افشرده عیارِ جان ستاني گرفتند ● ● مثنوي ●

دو لشکر بهم کینه خواه آمدند ● دلیران بناورد گاه آمدند
فرو رفت و بر رفت روزِ نبرد ● بماهي نمِ خون و برماه گرد
یلان را زخون لعل تیغِ ستیز ● یکے جان سپار و یکے در گریز
شکسته سلاح و گسسته کمر ● نه یارای دست و نه نیروی سر

خانجهان (که سرگروهِ مقدّمهٔ غنیم بود) بخراب آبادِ عدم شتافت - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ مخالف افتاد - هنوز جنگ بقول نرسیده بود که انوارِ ماهچهٔ عنایتِ ایزدي جهان افروز شد - و نیّرِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] پایه با رانِ او ●

نیال شاهنشاهي روشني(۲) افزود - سپاهِ منصور از هرطرف تعاقب گریختها نمودند - و فوجهای مخالف از شرارهٔ تیغ آتش بار متاعِ ناموس سوخته سراسیمهٔ دشتِ هزیمت گشتند - بسیارے از سرگردانانِ بادیهٔ ادبار برودها و دریاها شتافته در موجخیزِ طوفاني کالای زندگاني را به سیلاب فنا دادند - خانجهان بآئینِ گزیده درجست‌وجوی پیکار راه‌نورد بود که عرصهٔ نبرد را آوازهٔ فیروزمندی فرو گرفت - گلبانگِ تهنیت سوامع را افروزش بخشید - از هر جانبي صیتِ نقّاره صلای(۳) شادی در داد - و دریں غلغلهٔ عشرت و ترانهٔ نشاط داؤد تباه خرد را مقیّد آوردند - همانا که اسپِ او در خلاب پای‌بند شد - و طالب بدخشي پسرِ خواجه ابراهیم (که از معتمدانِ میرزا هندال بود) از بدگوهری آن سرمایهٔ شورش را ازاں عرصهٔ کارزار اسپ(۴) داده کسیل نمود - ناگاه یکی از ناشناسان مُراد سیستاني و حسیں بیگ کُرد را آگاهي داد - آن بهادرانِ حقیقت‌گزیں او را گرفته آوردند - دریں هنگام آن بد اندیش نیز همراهي گزیده بعزیمتِ(۵) شراکت بعربده درآمد - و از ظهورِ سانحه خجلت‌آلود گشت - خانجهان ازاں فتنه‌اندوز پرسید که آن پیمان که بستي و آن سوگند که خوردی چه شد او جلبابِ شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پیوندے بود با خانخانان - زمانے فرودآئید تا دلستانیِ دوستي سرائیده عهدے تازه اساس یابد - ازانجا (که گفتار آبادان در تیرگیِ خرابهٔ کردار فروغ نه بخشد) خانجهان از وفورِ کارداني نیرنگیِ حیله‌اندوزي و فسانه‌سازیِ آن بدگوهر فرا گرفته فرمود تا او را از گرانباریِ سرِ شوریده مغز سبکبار گردانیدند - و همان زمان همراهِ سیّد عبدالله ساخته حقیقت اقبال‌آرائي عرض‌داشت - و تنهٔ آن فرومایهٔ پیمان‌شکنِ ناسپاس را بتّانده (که دارالملکِ آن‌دیار است) بر دار زدند •

• مثنوي •

تعالی الله کرا باشد چنیں‌بخت • که گیرد عالمے بے جنبشِ سخت
زهے چترِ بلندِ گوهرینش • که ظل الله بود سایه نشینش
هنوزش(۶) تیغ(۷) تیزاندر نهفت است • هنوزش یک‌گل از صد ناشکفته است
هنوزش فتحهای غیب پیش است • هنوزش مژدها ز اندازه بیش است

چوں حقیقتِ این فتحِ بزرگ روشن شد نیایشِ یزدانِ مالک بخش و سپاسِ دادارِ شکوه افزا را اساسِ تازه نهاده آمد - بازارِ بخشش و بخشایش و افزودنِ مراتب رواج پذیرفت - و بنقده سیّد عبدالله بجزائلِ انعامات اختصاص گرفت - و چندان زرِ سرخ و سفید در دامنِ امّیدِ او ریختند که نتوانست

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] روشني افروز سپاه منصور گردید - و از هرطرف (۳) نسخهٔ [ا ز] صدای (۴) در [بعضے نسخه] دست دادهٔ (۵) در [بعضے نسخه] بدفع ستم شریکي - و در [بعضے] بعزیمت ستم شریکي (٦) در نسخهٔ [ز] این را مصراع دوم ساخته و دوم را اول (۷) در [چند نسخه] تیغ و تیر •

برداشت • و فتحنامهای نشاط افروز بوالیان اکناف[۲] و ناظمان ملک شرف صدور یافت - ز هے بخت والا که در عرض بیست و پنج روز به ثبات پائي و همّت گزینی مخلصان حقیقت اعتصام چنین دو فتح بزرگ (که از شهریاران عالي شکوه باستاني بروزگاران نقش ظهور کمتر بسته) عبرت افزای دیده وران شد - نخستین ریخته شدن آبروی رانا بخاکستان هزیمت - دوم گشایش ملک بنگاله و بیاسا رسیدن داوٗد - اگرچه ظاهربینان را از ظهور امثال این سوانح شگفت آید لیکن آنان (که بجلائل نیّت و شرائف[۳] کردار خیرسگالی اورنگ نشین اقبال آگاهي دارند - و باندازهٔ دانائي خود حق‌شناسي و یزدان پرستي و خدایابی خدیو مقدّس دریافته اند) از هزاران میمنت یکی انگاشته ناصیه‌آرای عقیدت گردند •

و چون عموم خلائق از چنین یورش دور دست بے‌هنگام در ستوه بودند آن جهان آگاهي سرعت مراجعت را پیشرو قوافل سپاس‌گزیني دانسته در عنفوان تباشیر صبح فیروزمندي بهمعنانی اقبال روزافزون نشاط معاودت فرموده بدارالخلافهٔ فتحپور سایهٔ معدلت گستردند - جشنهای عالي ترتیب یافت - و بزمهای والا چهره‌گشای عشرت شد - پایهٔ صورت بلندي‌گرای آمد - و روزبازار معني رواج تازه یافت - و موجهٔ بخششهای سترگ تشنگان بادیهٔ احتیاج را سیراب ساخت • نظم •

چو دریائی که موج انداز گردد • گهر بیرون فشاند باز گردد
رعیّت پرور از بخشایش عام • چوبارانے که مي‌بارد بهنگام

از فروغ عدالت گیهان‌خدیو و حسن سعي[۴] خان‌جهان و یاوری راجه تودرمل آن ملک وسیع بدست آمدهٔ مورد امن و عافیت شد - و عموم خلائق با تخالف مشارب و تباین اطوار بنزهتگاه آسایش در آمدند - و خاطر اقدس یکبارگي ازان ملک (که آنرا از قدیم بلغاکخانه گویند) مراهم گشت - یعني همواره از بدگوهران آن مرز و بوم غبار شورش ارتفاع یابد و همچنانکه اورنگ‌نشین فرهنگ افروز از دید آثار نیک اندیشي و خوب کرداري نیایش توفیق ایزدي بجای آوردهٔ دواعی همّت را بالش بخشید جمهور آدمیان شکر نیک اختری خویش را (که چنین فرمان‌روای دانش اندوز مهرآمود پرستار ایزد پاسبان رعیّت دوستدار بخشش و بخشایش یافته اند) عقد لزوم بر دامن باطن بسته فنون سعادت را غازهٔ چهرهٔ زندگی خود گردانیدند • بیت •

زمانه تا بود دوران او باد • برات دور در فرمان او باد

---

(۲) در [اکثر نسخه] اخلاص (۳) نسخهٔ [ا] شرائف طویت گزیدهٔ خیرسگالی (۴) نسخهٔ [ب ز] پاسبانی •

و از سوانح آنکه قطب‌الدین‌خان برتبهٔ پنجهزاری شرف اختصاص یافت - کدام روز که آن کارشناس ملک صورت و معنی منسوبان دولت ابدپیوند را از دور و نزدیک بپایهٔ علیای امارت نرساند - و ازانجا (که سرانجام نشأهٔ صورت بافزایش تدریجی انتظام پذیرد) قانون نصفت و سویت را شمسهٔ پیشطاق آگهی ساخته مدارج خدمت‌گذاران بارگاه سلطنت مرتبه بمرتبه می‌افزاید - هم عیار جوهر جهانیان گرفته میشود - و هم بازار دنیا رواج می‌یابد - اگر شرح آن نگاشته آید این شگرف‌نامه بر نتابد - ناگزیر باعاظم امور پرداخته از جزئیات دست باز دارد - نی نی[۲] هر جزئی بارگاه والا کلّی عالم بالاست - لیکن شرح تمامی سوانح این دولت دوام طراز از حیطهٔ حوصلهٔ بشری بیرون است تا بمن شوریده‌دل انجمن امکان چه رسد - خصوصاً که بارهای تعلق بر دوش عنصری گرفته با دل سبک و خاطر پراگنده آهنگ تجرد حقیقی و گریوه نشینی تنگنای خمول و گسستن علاقهٔ هیولانی آرام ربای اطمینان بود - و (چون در نگارش این داستان آگهی برخلاف رسمیان عادتی عبادت ایزدی و سپاس نعمت رسیدگی رهنمای بادیهٔ حقیقت است) با چنین کشاکش مختلف بعزیمتی درست و فطرت حق‌گزین و دلی قسیم[۳] روی در سرانجام این کار سترگ دارد - و بحکم قدسی توقیع خرد اگر دست بدامن کل نرسد ناچار از جزو کناره نتوان گرفت - و اگر بکلگشت راه نباشد از استشمام روائح نتوان روی درهم کشید - لاجرم بذکر برخی صوادر بارگاه اقبال اولاً سرمایهٔ سعادت خود سرانجام میدهد و ثانیاً آگهی‌طلبان انصاف‌منش حال و آینده را ارمغانی تازه آماده میسازد - باشد که ذریعهٔ آن شود که در دلی جای‌گیرد - و از صدر نشینان قبول گردد ●

و از سوانح فرستادن فوجی ظفرطراز بسزادادن دودا پسر رای سرجن حاکم رنتهپور است آن بدنهاد فرومایه بی رخصت بموطن خود بوندی[۴] شتافته دست تطاول برگشود - اورنگ نشین دادگر صفدرخان و بهادرخان و محمدحسین شیخ و کاندر[۵] رای و جاندون سلطان و جیمل و طایفهٔ از نبرد دوستان خدمت‌گزین را نامزد فرمود که آن بدمست ناعاقبت‌بین را خمارآلود ناکامی سازند و عموم توطن‌گزینان را حراست نموده استظلال عافیت نمایند ●

نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیو خداپرست حق‌سگال را روز اسفندارمذ پنجم مهر ماه الهی عزیمت طواف روضهٔ فیض‌بخش خواجه معین‌الدین سنجری از مشرق خاطر قدسی سربرزد - با برخی از ملتزمان بارگاه تقدس و طایفهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] بی غلطم (۳) در [بعضی نسخه] دلی بی‌غم (۴) نسخهٔ [ا] لوندی (۵) نسخهٔ [ا] کاندا - و نسخهٔ [ب] کاندی ●

از اُمرای عقیدت‌منش سمندِ اقبال را جلوهٔ مراد دادند - در نخستین منزل میرزا خان بحکمِ والا از گجرات آمده بسجدهٔ پیشانی و زمین‌بوسِ مژگانی افتخار یافت - پادشاهِ دانش پژوه کثرت را نقابِ وحدت ساخته شبِ مهرشازدهمِ مهرماهِ اِلٰهی در خطّهٔ فیض‌اساسِ اجمیر نزولِ رحمت فرمودند مراسمِ زیارتِ آن مشهدِ قدسی بجای آمد - و طوائفِ انام (که از اکنافِ جهان و اطرافِ عالم برای استیفای حاجات گرد آمده بودند) کامروای عشرت گردیدند - و عمومِ خلائق و جمهورِ مردم از موائدِ افضال بهرهٔ وافر و نصیبهٔ وافی برداشتند - نغمه‌پردازانِ در فنونِ موسیقی سامعه افروز آمدند - اصحابِ شوق دست‌افشانی و پای‌کوبانی غمزدا گشتند * ع * مطربان هم باده میدادند لیک از راهِ گوش * ظاهر شهرستانِ عادت را آئین بستند - و بباطنی آبیاری گلشن‌سرای حقیقت طراوت تازه آورد *

و از سوانحِ آنکه کنور مانسنگهه و سایرِ اُمرای اینصوب جبهه‌سای آستانِ جلال گشته صفا افزای آئینهٔ پیشانی شدند - این گروهِ عقیدت‌مند بعد از طلوعِ لوامعِ اقبال و فروشدنِ ستارهٔ بخت رانا بکوهستانِ هزیمت در کوکنده[۲] (که بنگاهِ آن شوریده رای بود) رختِ اقامت افکندند - آن راندهٔ درگاهِ ایزدی در تنگناهای کوهستان روی در خمول آورد - و اُمرا دوراندیشی بکار برده در جستجوی او تکاپوی ننمودند - و از رهگذرِ دشوار یابیِ آذوق ازان سنگلاخ برآمده در فراخنای صحرا لوای عشرت برافراختند - حیله اندوزانِ هنگامه ساز چنان بمسامعِ همایون رسانیدند که در استیصالِ آن گرد آلودِ خاکستانِ خواری تساهل ورزیده اند - و نزدیک بود (که اُمرا در عتابِ سطوتِ پادشاهی درآیند) از دیده وری وژرف‌نگاهی (که آئینِ والای گیتی‌خدیو است) پرده از روی تسویلِ آن سخن‌سازانِ بدکیش برداشته آمد - و از سوانحِ عشرت افزای آنکه روز باد بیست و دومِ مهرماهِ اِلٰهی (که سعادتِ زمان و فرخندگیِ وقت لمعهٔ ظهور داشت) آن نقدِ گنجینهٔ آفرینش را بآئینِ مقرّر بجلائلِ امور سنجیده بخشش و بخشایش را عیار گرفتند *

و از سوانحِ آمدنِ پیشرو خان بدرگاهِ مقدّس و رسانیدنِ مژده‌های فیروزمندیِ نخستین شکستِ پامتیِ گجپتی و رسیدنِ ببادافراه - و اجمالِ این تفصیل آنکه از واژونیِ بخت و صعوبتِ مداخل و دشواریِ مخارجِ بنگاهِ راهِ فرمان‌پذیری گذاشته نخوت آرای شد - چنانچه مجملی گذارش پذیرفت - و در اندیشهٔ تاراجِ غازی‌پور بود که شهبازخان با جنودِ اقبال رسید - اساسِ ثباتِ آن تبه‌کار بلرزش درآمد - صلاحِ کار در گریز دیده بصوبِ گذرِ چوسه شتاب آورد - و مبارزانِ نصرت‌قرین در تعاقب همّت بسته جدگزین آمدند - او از آبِ گنگ گذشته بعزیمتِ پیکار پای‌افشرد بهادرانِ کارطلب بتکاپوی تمام سفائن بهم رسانیده روی در عبره نهادند - از نیروی همّت‌مندیِ

---

(۲) نسخهٔ [۱] کوه کنده *

این گروه بدشتِ انهزام[2] سرگردان شد - و کشتیها و توپها و برخی از اسباب مکنتِ او بتصرّفِ غازیانِ شهامت منش درآمد - در اثنای راه عبورِ فوج ظفرقرین بحوالیِ قلعهٔ سهد[3] افتاد - مبارزانِ گیتی گشا در محاصرهٔ آن پای جلادت افشردند - و سنکرام سردارِ حصار سپردنِ کلید را دست آویزِ گشایش مقصود گردانید - شهبازخان آن دژ را بکاردانان سپرده سزای گجپتی پیش نهادِ عزیمت ساخت - آن مُدبر بدرختانِ[4] حواشیِ بهوجپور (که نشیب و فرازِ بسیار داشت) پناه برد - مجاهدانِ عقیدت گزین هرچند عرصهٔ تیزدستي پیمودند سودمند نیامد - آن غنودهٔ بخت از دورباشِ سطوتِ اقبال صلاح در پیکار ندید - لشکرِ منصور معاودت نموده مسلکِ دیگر پیش گرفت - روزِ دیگر آن قابوچیِ فرصت جوی برکنارِ رودے آمده تا شب گردِ پیکار برانگیخت - و از شکستگیهای زمین و تنگنائیهای مرز بهادرانِ پُردل را خردِ صلاح اندیش نگذاشت که روبروی غنیم عبره نمایند - برهنمونیِ سنکرام بغارتگریِ بنگاهِ او گام فراخ نهادند - و در چندین جا مبارزتهای سترگ و نصرتهای والا روی نمود چون آن تاریک باطن از نورستانِ روز ناامّید شد شبخون آورد - و بسعیِ خویش در ظلمت آبادِ ادبار سرنگون آمده غبارآلودِ خجالت به جگدیس پور (که محکم ترینِ جایهای او ست) شتافت - و کارافزایانِ لشکرِ نصرت[5] طراز قریبِ دو ماه در بریدنِ درخت زارِ آن حوالي تیزدستي کردند - به نیروی اقبالِ شاهنشاهي قلعه مسخّر شد - و زن و زادِ آن بدسرشت اسیرِ کمندِ قهرمانِ سطوتِ ایزدي آمد - و او گردآلودِ خاکستانِ بےناموسي روی در خمول آورد *

و نیز پیشروخان معروض داشت که دران شب (که آبستنِ فتحِ بزرگ بود) بتوجّهِ شاهنشاهي حمایتِ ایزدي حصارِ من گشت - تا ازان بلای جانکاه رستکاري یافتم - و شرحِ این موهبتِ والا بطرزِ اختصار چنان است - ازان باز که در بندِ آن نخوت مندِ خودسر افتادم هیچ روزے نبود که آنرا دمِ واپسین نشمرده - و از برکاتِ یادکردِ گیهان خدیو گزندے نمیرسید - خاصه زمانے که با جنودِ اقبال کارزار داشت - و از همه بدیعتر شبی (که آن گران خوابِ تیره بختي بادیه پیمای هزیمت گشت) قریبِ هفتاد آدم از گرفتارانِ رهنمای عدمستان شدند - ازانجمله چهار کس از همراهانِ من بودند هرکدام را بیکی از حق ناشناسان سپرد - که دران تنگنای درخت زار از هم گذرانند - آنکه بجان ستانیِ این نا امّید مقرّر بود مرا بگوشهٔ برده درگسیختنِ تار و پودِ هستیِ من همّت گماشت - و من ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي را وسیلهٔ تقرّبِ ایزدي ساخته روی نیاز بمبدای فیّاض آوردم - و سر بگریبانِ توجّه فرو بردم - که اگر حراستِ این کاخِ استخواني صورت نه بندد در نزهت گاهِ تقدّس غرفهٔ عالي

---

(۲) نسخهٔ [ی] انهدام (۳) نسخهٔ [ب ی] مهدا (۴) نسخهٔ [ا] بدقت بسیار (۵) نسخهٔ [ب] نصرت قرین *

اساس پایه - و چون زمانِ دراز سپري شد و اثرے ازان جلّادِ آهن جگر پدید نیامد سر برداشتم و به نیایش و نیازمندي پیش آمده زبانِ استکشاف گشود - که از صدر نشینانِ بزمِ شهودي گزیده مردِ کارگاهِ طلسمي - هرچند همّت گماشتم نیروی دست یاوري نکرد - من در پاسخِ او داستانِ بیکوهندگي و نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را سرائیده بار رهگرای شدم - هنوز این گفتارِ حقیقت سپري نشده بود که گجپتي را گذر برما افتاد - ازانجا (که خواب‌آلود ناکامي بود و بختِ بد پردهٔ برچشمِ آگهیِ او فرو هشته) این داستانِ عبرت را افسانهٔ سخن‌سازان اندیشیده مرا بجانستانے دیگر سپرد او نیز در برانداختنِ اساسِ عنصري کوششِ فراوان نمود - و من همچنان تصوّرِ ذاتِ مقدّسِ خدیوِ صورت و معني را حرزِ خود ساخته متوجّهِ درگاهِ الٰهي بودم - هرچند این تناورِ زورمند نیروی خود را بکار برد شمشیر از نیام برنیامد - ناگاه آن آوارهٔ دشتِ ادبار را بار برما گذر افتاد - از ظهورِ سرگذشت برآشفته روی درهم آورد - چون سراسیمگیِ سترگ داشت (از یک جانب بیمِ جان و ترسِ گرفتاري بدرگیِ ازلی جوهرِ عقلِ او بود - و از طرفِ دیگر اندیشهٔ بنه و بار رساندن بمامن[۲]) راهِ سعادت گم‌کرد و باشارتِ او همان جلّاد مرا بر فیل گرفته روان شد - تا در آرام‌جای بفراغِ خاطر کار بانجام رساند فیل نو استیناس و بدراه بود - آن مرد آزار یافته خود را بپایان انداخت - و در وقتِ افتادن لگدے باو رسید - و هوش از سر برفت - و مقارنِ آن فیل آوازے هولناک کرده رو بگریز نهاد از شنیدنِ این صدای مهیب هرکدام از فیلانِ دیگر بناحیتے شتابان شد - در اندک فرصتے به بیابانے رسیدم که نشانِ آدمیان نبود - دران تیز روي هردو دستِ خود را (که بسته بودند) در گردنِ فیلبان انداختم - تا گلوی اورا بیفشرم - و چون کارِ او سپري شود خود را بگوشهٔ سلامت رسانم - و فیلبان را خیال آنکه خود را بمن محکم میسازد - آخر حقیقتِ کار دانسته او بهزار حیله خودرا بپایان انداخت و فیل همچنان گرمِ دویدن بود - در لوامعِ سحري آرامش گزید - خویشتن را ناگزیر بر زمین افکندم و بروی افتادم - و از خود رفتم - نیم روز نیّرِ آگاهي لمعهٔ بینش داد - با هزار گونه ناتواني براه آوردم - سوارے بنظر درآمد - و مرا بیگانه اندیشیده تیز روان شد - و من از گروهِ آشنا پنداشته آواز برکشیدم - شناسائي پذیرفته سجدهٔ شکر بجای آورد - او یکے از منتسبان بود که در جستجوی من گام فراخ میزد - بر شگرف آثاریِ[۳] تصوّرِ آن ذاتِ قدسي و نیرنگیِ تائیداتِ ایزدي نیایش‌کنان ترانهٔ زیبِ برآمده عشرت‌گزین و سپاس‌آرای شدم - درین هنگام آوازِ نقّاره رسید - بآنصوب شتافتم عرب بهادر را با جمعے از سپاه دیدیم که در تفحّصِ حالِ من بود - بهمعنانیِ او به شهباز خان پیوسته حقیقتِ دستگیریِ شاهنشاهِ صورت و معني گذارش نمودم - جهانے از ظهورِ این کرامتِ بزرگ

(۲) نسخهٔ [ا] بمامنی (۳) نسخهٔ [ا] شگرف کاری •

ناصیه سای آستانِ عقیدت گشتند - بنازم برنگ‌آمیزیِ تصرّفاتِ والا که دررانِ حراشیِ بساطِ عزّت را بچشمانِ پرتو دیده‌بانیِ حراست و رهنمائی میفرماید - و سعادت منشانِ بارگاهِ حضور از دیدِ لوامعِ غیبی جلا افروزِ دیدهٔ دل میشوند - چنانچه بارها دربن یورشِ همایون فرزندانِ گسسته امّید او را بنویدِ زندگی و مژدهٔ آمدن شادی‌آمود گردانیدند - برخے از فرو رفتگانِ گردابِ بےدانشی (که تراوشِ حقیقت را دلدهیهای رسمی اندیشیدے) از غنودگیِ بےخبری عرق‌آلودِ خجالت بر خاستند للهِ الحمد که همواره اورنگ‌نشینِ وحدت در کثرت بفنونِ بدائع اخلاص‌گزینانِ ملکِ صفا را بنورستانِ افزایش میبرد - و تیره بختانِ ظلمت‌آبادِ نادانی را چراغِ هدایت افروخته آشنایِ روشنائی میگرداند انفاسِ مقدّسِ خدا شناسانِ بلند اقبال اگر امثالِ این عجائب نتیجه بخشد چه شگفت - و جبهه سایانِ آستانِ[۲] نفوسِ قدسی را اگر اینچنین فرحتے بعد از شدّت روی دهد چه بدیع - لیکن عادتیانِ مختصر همّت از کوتهیِ دریافت برگزیدگیِ حقیقی و پیشوائیِ معنوی در ژنده پوشانِ صحرای تجرّد پنداشته از ظهورِ اینچنین خوارق هزاران بارِ استعجاب بر حواملِ گرانِ پای خاطر بربندند و از غرائبی که عرضه داشت آنکه در اثنای گرم‌رویها بشخصے مسلسل رسیدم - او بر تنهائیِ من بخشوده ملازمِ خود را همراه ساخت - در برابرِ این مردمی اورا خلاص گردانیدم - و در همین روز چنانچه او از یمنِ جدائیِ آن[۳] مشوم از تنگنای وحشت برآمد من بشومیِ قدمِ او بزندان افتادم - و در مبادیِ شبی که سحرش ازلی بندِ جانگاه رهائی یافتم او را با بسیارے از اسیران بکوِ نیستی فرستاده بودند - و همان‌طرز که از شامتِ صحبتِ او ببلا گرفتار شدم از برکتِ دوریِ او کامیابِ خرسندی گشتم •

و از سوانحِ زدودنِ نقشِ هستیِ بیرپی[۴] سال است - [چون پرتوِ سواطعِ[۵] سماوی (که چراغ افروزِ اقبالِ روزافزون ست) گیهتی را آوارهٔ دشتِ ادبار ساخت - و با آنکه شبرگدهه‌آسا درے پناهِ سترگ بود از سراسیمگی و بیم‌ناکی خارِ ناکامی در پا بکوهستانِ رهتاس شتافته طیلسانِ خمول بر دوش گرفت] بیرپی‌سال برادرِ او با بسیارے از بهادرانِ شورش‌منش درخت‌زارِ پُر نشیب و فرازِ آن حواشی را گوشهٔ اطمینانِ خود گردانید - تیزدستانِ عرصهٔ مردانگی پیِ آن مُدبر گرفته ناگهانی ریختند - او با جمعے انبوه بکوهستانِ فنا فرو شد - و غنائمِ فراوان بدست آمد •

و از سوانحِ اقبال‌افزایِ گرفتنِ قلعهٔ رهتاس است - ازانجا (که اخلاص‌گزینی و کارافزائی و خدمت نفروشی کلیدِ کامروائی و گره گشائیِ معاقدِ امور و جلائلِ مقاصد است - که حصولِ آنرا جهانیان دشوار پندارند) بمیامنِ این کردار گزین قلعهٔ (که تسخیرِ آن بیاوریِ لسباب پایهٔ تعذّر داشت)

---

(۲) در [بعضے نسخه] آستانِ مقدس را (۳) در [چند نسخه] آن میّار (۴) نسخهٔ [ا ی] پیرپی‌سال

(۵) نسخهٔ [ب] سعادتِ سماوی •

آسمان روشن و کمتر سعي میسّر گشت - چون گجپتي در خمارستانِ ناکامي بغمهای گوناگون پایمالِ حوادث گردید پسرِ او سرپرام با متهوّرانِ شوریده رای لوازمِ قلعه داري سرانجام داده در شیرگدهه نفس‌گیرِ استکبار شد - شهبازخان با جنودِ ساري‌اعتصام در محاصرهٔ آن پای جلادت افشرده در ساختنِ ساباط و سایرِ مراسمِ قلعه‌گیري اشتغال نمود - بیشترے از سرکشانِ آن سرزمین پی‌سپرِ شاهراهِ فرمان‌پذیري گشتند - درین هنگام از رنگ‌آمیزیِ اقبال گلے تازه چهره‌افروزِ چمن‌زارِ خواهش شد و مجملِ این مفصّل آنکه درینولا (که این‌ناحیت از امیرے بزرگ خالي بود) رهتاس بدستِ جنید افتاد - و بسیّد محمّد نام از معتمدانِ خود سپرد - چون کارِ او سپري شد چندگاه باندیشهٔ تباه در حراستِ آن اهتمام‌کرد - و از فُقدانِ استظهارِ شایسته با خویشتن سگالید که بذریعهٔ یکے از مؤتمنانِ بارگاهِ دولت بدست‌آویزِ چنین پیشکشے خود را از منتسبانِ سعادت اندوز گرداند - لیکن از وفورِ سطوت اظهار نکردے - درین هنگام راه‌دارانِ حواشیِ آن حصارِ آسماني‌ارتفاع (که بے اتّفاقِ آن مردم نزدیکِ آن‌کوه شدن دشوار باشد) از سهمناکیِ (۲) شکوهِ لشکرِ منصور آمده دولتخواهي گزیدند - و مظفّرخان نیز با عساکرِ صوبهٔ بهار روی بتسخیر نهاد - متحصّنان‌را پای‌شکیب از جای رفت - بمقتضای جنسیّت معتمدانِ خود‌را پیشِ شهبازخان فرستاده امان طلبیدند - او بگشاده پیشاني قبولِ خواهشهای آن‌گروه نمود - و با برخے از دلاوران بسرعت شتافته درآمد - و دژنشینانِ حیرت‌زده را کامروای مسرّت گردانیده سپاسِ ایزدي بجای آورد - و مظفّرخان از شنودنِ (۳) آن نصرتِ انبساط بخش اندوهگین بازگشت *

و از سوانحِ گشایشِ قلعهٔ شیرگدهه است - چون بنیرنگیِ اقبالِ روزافزون رهتاس بدست آمد توطّن‌گزینانِ این کوه‌پایه را پای همّت بلرزید - و پیشتر ازآنکه پرده از روی کار برگیرند سرپرام سرگروهِ این‌گروه از افزونیِ هوشمندي شکوهِ این‌دولتِ ابدپیوند دریافته شهبازخان را دید - و کلیدِ قلعه سپرده واژونیِ بخت را چاره‌گر شد *

و از سوانحِ فرستادنِ افواجِ نصرت قرین بصوبِ جالور و سروهي و کامیاب شدنِ ایشان - چون مسامعِ همایون رسید (که تاج‌خان جالوري سر از فرمانبرداري پیچیده - و دیوره (۴) رای سروهي نیز از نادانی پاسبانِ احکامِ بندگي نیست) ترسون‌خان و رای رایسنگهه و سیّد هاشم بارهه و برخے از کاردانانِ هنگامهٔ مبارزت نامزد شدند که نخستین بسخنانِ دلاویزِ موعظت رهنمای شاهراهِ اطاعت گردند اگر باین طرزِ دانا پسندِ خردگزین کار ساخته گردد مسلکِ پیکار نسپردن احرازِ رضامندیِ الٰهي اعتقاد کنند - و گرنه بعرصهٔ نبردگاه پای همّت افشرده مرضیِ ایزدي منحصر در گسیختنِ تار و پودِ هستیِ آن نفوسِ شرارت اندوز دانند - مبارزانِ خدمت‌گذار در اندک فرصت بجالور رسیدند - و تاج‌خان

---

(۲) در [چند نسخه] بیم ناکیِ (۳) نسخهٔ [ب] سنوح (۴) نسخهٔ [ا ب ی] و سلطان دیوره رای *

دستاویز ندامت خود را به فتراکِ دولت ابدپیوند بست - و چون این کار بآسان روش ساخته آمد عزیمتِ سروهی نمودند - رای آنجا را نیز بختِ غنوده بیدار گشت - و با روی شرمگین به منصبانِ دولت پیوست - و باتّفاقِ تاج‌خان بعبادتِ سجدهٔ آستانِ مقدّس روانه شد - و بحکمِ والا صادق خان بایالتِ پتنِ گجرات شتافت - وسیّد هاشم و رای رایسنگهه در قصبهٔ نادوت(۲) رختِ اقامت نهادند - متمرّدانِ آن ناحیت را ایل کردند - و مداخل و مخارجِ رانا بسته آمد ٭

و از سوانحِ توجّهِ راياتِ جهانگشای بصوبِ کوکنده است - خاطرِ مقدّس انتظامِ ملکي را بشکارِ آنجانب اندیشید - تا سرکشانِ آن ناحیت یکبارگي آوارهٔ دشتِ ناکامي گردند - و از فیضِ قدومِ شاهنشاهي ساکنانِ آن مرز و بوم نورِ سعادت گزینند(۳) - و تماشای صنائعِ ایزدي روشني افزای شناوران استعداد شود - و براندا‌ختنِ بدکاران چون نواختنِ خیراندیشان (که از گزیده‌ترینِ عباداتِ ایزدي و سرچشمهٔ مکارمِ کوني و الٰهي ست) بهنجارِ شایسته بی شایبهٔ مقتِ خدمت فروشان و بی مداخلهٔ تزویراتِ گروهِ فتنه اندوز تحقیق‌پذیرد - و طرازِ صورت بطرزِ معني سرانجام یابد - چه خوش کاری ست که هم غازهٔ عبادت بر روی دارد - و هم چهرهٔ افروزیِ تربیت را دستاویزی سترگ - اگرچه در نظرِ نخستین خیراندیشي در حقِ نیکان است لیکن بژرف‌نگاهي روشن گردد که در بارهٔ بدکاران نیکوئي خواستن بود - و هرچند در دیدِ اوّلي تنبیه کردنِ سرکشانِ شورش‌مند نماید امّا بمعني سرمایهٔ سعادتِ اخلاص‌گزینانِ عقیدت‌منش باشد - که به نیروی تکاپوی شایسته عیارِ جوهر بمیزانِ تجربه رسد - تا نواختنِ پیشین و سرمایه افزودنِ حال خاطرنشینِ صورتیانِ عادتي گردد - و پیداست که اشغالِ سلطنت اوّلاً بالذّات بر ذمّتِ اورنگ‌نشینانِ فراخ‌حوصله از بارگاهِ سلطانِ خرد نشانِ لزوم دارد - ازین رو شاهنشاهِ خداشناس کاری (که از ملازمانِ عتبهٔ اقبال بخوبترین وجهی تمشیت نیابد) آن بنفسِ اقدس همّت مي‌بندند - بنابران درین ایّام (که عنفوانِ شعشعهٔ نیّرِ اقبال است) ظهور انداخت (که رانا درکوهستانِ جنوبي سر بشورش برداشته است - و رای نرایندا‌س شعله اندر علمِ استکبار مي‌افرازد - و همچنان طایفهٔ دیگر از بدگوهري مفارقِ نخوت مي‌خارند) ناحیت پیش‌نهادِ عزیمتِ والا شد - روز مارِ اسفند بیست و نهمِ مهرماهِ الٰهي باشارهٔ عالي اُمرا و طوائفِ ملازمان (که درین یورش سعادتِ حضور داشتند) جوق جوق بزیورِ فولاد آراسته برآمدن گرفتند ٭

٭ بیت ٭

یلان غرقِ آهن ز سر تا بپای ٭ چو صورت که گیرد در آئینه جای
چنان مرد خود را درآهن گرفت ٭ که مژگانِ او شکلِ سوزن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ی] ناودت (۳) نسخهٔ [ا] گیرند ٭

دریں [illegible] آن شهسوارِ عرصهٔ آگهي بیشترے بر فیلِ بالصندر جلوهٔ اقبال داشت - با آنکه عنوانِ سواري [illegible] امروز [illegible] سکار بود و بجز چندین ملتزمانِ خدمت سعادتِ حضور نداشتند لشکرِ گران بظهور آمد [illegible] مهر [illegible] ماهِ الهي به پرستشِ ایزدي (که در انتظامِ نشأهٔ صورت سرانجام پذیرد) از خطّهٔ [illegible] بصوبِ نوکنده نهضت فرمودند - و بحکمِ والا اُمرایِ کشک هرروز بعد از خدمت‌گذاري [illegible] پاسبانِ مراسمِ آگهي شدندے - و هنگامِ نیکوبندگیِ حضور در پیشگاهِ تقدّس شرفِ کورنش [illegible] - چون رایاتِ اقبال بقربِ گاهِ مقصد رسید بسیارے از نخوت‌گزینانِ آن مرز جبهه‌سایِ عبودیت [illegible] - رانا از سطوتِ شکوهِ شاهنشاهي در کوهستانِ خمول فرو شد - از راهِ دیده وري و دوراندیشي [illegible] الدّین خان و راجه بهگونتداس و کنور مانسنگهه با برخي از منتسبانِ بارگاهِ خلافت رخصت یافتند که در حالِ جبال درآمده آن گروه‌نشینِ بدکیش را بدست آورند - و قلیچ‌خان و خواجه غیاث‌الدّین علي آصف خان و میر غیاث‌الدّین علي نقیب خان و تیمور بدخشي و میر ابوالغیث و نورم[2] قلیچ و بسیارے از مجاهدانِ عرصهٔ نصرت را دریں تاریخ بصوبِ ایدر فرستادند - که آن سر زمین را از خس و خاشاکِ ناسپاسانِ گردن افراز پاک سازند ●

و از سوانحِ توجّه فرمودنِ اورنگ‌نشینِ اقبال بیورشِ حجاز - و بالتماسِ اعیانِ دولت فسخِ آن عزیمت نمودن - گیتي خدیو از وفورِ خدا پرستي و فرطِ حق شناسي در گرد آوریِ رضای[3] ایزدي دوامِ تکاپوی دارند - و با وجودِ گلجوریِ خزائنِ صورت و معني از فراخیِ حوصله و افزونیِ استعداد یافته را ناهارشکنِ خواهش ندارند - و ازانجا (که شمسهٔ پیشطاقِ بینش را نورِ جهان افروزِ حقیقت فروگرفته) بر حسنِ روزافزونِ خویشتن نگاه نیفتد - و همواره بینشِ جویائي از سراپایِ مشرقِ خاطر تابان و فروزان باشد - و در جست‌وجویِ نشانِ آن بےنشان پای همّت رهگرای بود - دریں اثنا طایفهٔ از لوندانِ ملکِ ساده‌لوحي (بیتابیِ شهسوارِ تقدّس را در عباداتِ جسماني خاصه طوافِ مشاهدِ دور دست دیده) سیرِ حجاز را بتازگي سامعه‌افروزِ آن پوپای بادیهٔ طلب گردانیدند و با آنکه از فروغ افزائیِ خرد در پیشگاهِ خاطرِ حق‌اندیش روشن بود (که آن گامِ نخستینِ تجرّد گزینانِ حق‌جوی ست - و رفتگانِ این راهِ دراز چه جای رسیدگانِ سرچشمهٔ مقصود ازین خاکستانِ صورت پرستي دامن بر چیده همّت در کارِ دیگر بسته اند - و بزرگانِ ملکِ تعلّق را مهمِّ دیگر در پیش - و عباداتِ این گروه بآئینِ دیگر - خاصه فرمان‌دهانِ دادگر خصوصًا چنین گیتي‌آرای که بارِ جهانیان بر دوشِ معدلت گرفته ولایتِ چندین سلاطینِ والا شکوه را بفنونِ تدبیر و لمعانِ شمشیر دارالامن دارد کجا این قسمِ عبادات در حقِّ ایشان تجویز کرده آید) شهریارِ خدا دوست را بمقتضای سرانجامِ اسبابِ

---

(۲) نسخهٔ [ز] نورقلیچ (۳) نسخهٔ [ی] رضاجوئیِ ایزدي ●

سا جامعیّت عزیمتِ این سفر دامنگیرِ همّت شد - منظورانِ بارگاهِ سلطنت و دانش‌منشانِ بزمِ اقدس بینشهای نشأهٔ تعلّق و تجرّد را (چنانچه بر خاطرِ حقیقت‌آمود روشن بود) مذکور ساختند و سطرے (که حق‌اساسانِ راستی‌اندوز معروض دارند) بموقفِ عرضِ مقدّس رسانیدند که برخی از حقیقت اندوزانِ والا فطرت (که به نسبتِ این طایفهٔ قدسی امثالِ این امور روا داشته اند) مشروط بآنست که ازان گردِ فتورے بنزهت‌آبادِ رعیّت‌پروری نه نشیند - سریرآرای معدلت بمقتضای دریافتِ والای خویش و بموجبِ پاسِ خاطرِ اخلاص‌مندانِ یکتادل نقشِ آن داعیه از لوحهٔ خاطر ستردند - و چون صورتِ لزومی انعقاد یافته بود رای صواب‌اندیش بران قرار گرفت - که یکے از درستِ کرداران معامله دان بآن‌دیار فرستاده شود - تا همچنانکه بآن بازگشتِ معنوی جوهرِ[۲] گرانبهای حقیقت زدوده آمد باین ادای نیابتی پاسِ ظاهر نیز شده باشد - سلطان‌خواجه نقشبندی‌را (که از صفاتِ مذکوره نصیبهٔ فراوان داشت) در تاریخِ مسطور امیرِ حاج گردانیده رخصت ارزانی داشتند - و مبلغ شش‌لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت ضمیمهٔ انفصال گشت - تا بفروغِ دیده وری مراتبِ شایستگانِ احسان دریافته بخششِ ستوده نماید - و عامّهٔ غربت‌گزینانِ این راهِ دراز را بجزائلِ انعام بے‌نیاز گرداند - و حکمِ مقدّس شرفِ نفاذ یافت که تجرّدمنشانِ آن‌مرز (که از شغلِ پیراستنِ نفسِ ذوفنون فرصتِ مکاسب و حِرَف ندارند) و سایرِ احتیاج‌مندانِ قناعت پیشهٔ آن‌بوم نگاشتهٔ قلمِ تحقیق ساخته نسخهٔ منقّح بدرگاهِ والا آورد - غرض ازین اندیشهٔ قدسی آنکه هرسال یکے از آگاه دلانِ بارگاهِ اقبال بدان دیار رفته عمومِ محتاجانِ آن‌ناحیت را از مایدهٔ احسانِ شاهنشاهی چون آرزومندانِ سایرِ اقلیم احتظاظِ وافر بخشد - درین‌قافلهٔ سعادت اصنافِ آدمی علی‌الخصوص منسوبانِ خانوادهٔ نظر و اشراق و منتسبانِ استدلال و شهود فراوان بارِ دولت بستند - هرگز چنین وفودِ برکات طلب از هندوستان عزیمتِ آن‌صوب نکرده بودند - سعادت یار کوکه و شاه خواجه و ملک[۳] محمود و قاضی عمادالملک و مولانا عبدالرّحمٰن واعظ و ملّا عبدالله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین‌علی فرخاری و مولانا فضلی نوشاد و شاه میرزا و جمال خان بلوچ ره‌نوردِ غربت گشتند - و از وفورِ عاطفت فرمانِ مُطاع شد که امرای رخصت یافته بدرقه باشند - آن[۴] کاروانِ بزرگ از راهِ گریوهٔ هلدی با لشکرِ منصور بکوکنده شتافت - و از تنگیها و عقبها گذشته به پنواره رسید - ازانجا قطب‌الدّین خان و راجه بهگوانداس و سایرِ لشکرِ فیروزی (که باستیصالِ رانا تعین‌شده بودند) بآن[۵] حدود معاودت نموده بصوبِ کوکنده روانه شدند - و چون بموطنِ آن شوریده بخت پیوستند از سطوتِ عساکرِ نصرت‌اعتصام بکوِ خمول

---

(۲) در [اکثر نسخه] نشان تخم حقیقت - و در [بعضی نسخه] حقیقی (۳) نسخهٔ [۱] ملک محمود بهار و قاضی (۴) در[چند نسخه] سران کاروان بزرگ (۵) در[بعضی نسخه] بآن خدمت معاودت نموده ه

فرورفته طیلسانِ خفا برسر گرفت - و افواجِ ظفرطراز (که بصوبِ ایدر رخصت یافته بود) در ملازمت این سفرگرایانِ قدسی‌مقام منزل بمنزل کام عافیت زده روزِ امرداد هفتمِ آبان ماهِ الهی بآن حوالی پیوستند - نصرت آرایانِ آن سرزمین خود را به تنگناهای(۲) کوهستان کشیدند - و جمعی از راجپوتان(۳) تهورمنش بمعابد و منازلِ پای جلادت افشرده قرارمردن دادند - طایفهٔ از بهادرانِ نصرت‌قرین مثل هیرهٔ بهان(۴) و عمرخان افغان و حسن‌بهادر باستیصالِ آن‌گروه شتافتند - تیرهٔ بختانِ غنوده رای تیغها آخته و سرچها راست کرده بعرصهٔ جانفشانی تیزدستی نمودند - بسیارے از مجاهدانِ دولت عنان‌تاب گشته روی گردانیدند - نامبردها جوهرِ ثبات‌پائی را ببازارِ شگفت آورده هنگامه افروزِ حیرت شدند عمرخان(۵) و حسن بهادر شربتِ گوارای واپسین نوشیده بنزهت‌سرای آسایش خرامیدند - و آن گردن‌کشانِ بےدانش درگوِ نیستی نگونسار(۶) افتادند - و آن شهر با غنائمِ فراوان بتصرّفِ اولیای دولت درآمد - و آمرای صایب‌تدبیر در حراست و عمارت بازار(۷) معدلت گشادند - ازانجا قافلهٔ حاج بصوبِ گجرات عزیمت نمود - تیمور بدخشی با جمعی از اعیان در خدمتِ بدرقه سعادت اندوخت از بےموسمیِ سفرِ دریا در احمدآباد توقّف گزیدند *

و از سوانح آنکه شهریارِ دوربین خواجه شاه منصور شیرازی را (که دانای رموزِ حساب‌دانی بود) بمنصبِ والای‌وزارت عزتِ(۸) سترگ بخشید - او در پیشین‌زمان باشرافِ عطریات شرفِ اختصاص‌داشت ازتیزیِ فهم و جوششِ رُشد با مظفّرخان آویزشِ زبانی کرده حرمان‌گرای شد - و پس از ناکامیِ بسیار بمنعم خان پیوست - و دران هنگام (که بکارسازیِ بنگاله بدرگاهِ مقدّس‌آمد) از نقوشِ پیشانیِ او رقومِ کاردانی بیشتر ظاهر شد - و پس از سپری شدنِ روزگارِ منعم‌خان راجه تودرمل بجهتِ محاسباتِ سرکار بقیدِ مذلّت کشیده مُسلسل گردانید - بزم‌آرای سلطنت از وفورِ قدردانی منشورِ مُطاع فرستاده طلب فرمود - دربن ایّام (که عُنفوانِ ابتسام بهارِ دولت است) به جبین‌سائیِ آستانِ مقدّس ابلا(۹) افزای ناصیهٔ بخت‌مندی آمد - و بے سپارشِ نزدیکانِ بساطِ حضور (که بیشتر ظهورِ مکامنِ استعدادات بآن وسیله تحقیق پذیرد) و بے تجاربِ روزگار (که کارآگهان آنرا دستاویزِ برداشتیِ بندگان سازند) پایهٔ اعتبارِ خواجه ارتفاع یافت - (اگرچه فراخیِ حوصله و فزونیِ دریافتِ شهریارِ گیتی‌خداوند ازیاوریِ دستور بےنیاز است - و فروغِ خردِ آن یکتای جهان‌آفرینش عموم

---

(۲) نسخهٔ [ل] به تنگنای کوهستان (۳) نسخهٔ [ی] جمعی انبوه (۴) نسخهٔ [ی] بیرهٔ بهان و نسخهٔ [ل] دهیرهٔ بهان (۵) نسخهٔ [ل] عمرخان بهادر و حسن خان بهادر (۶) نسخهٔ [ی] سرنگون افتادند - و نسخهٔ [ل] نگون افتادند (۷) در [چندنسخه] بازار معدلت گشادند (۸) در [بعضی نسخه] عزسترگ (۹) نسخهٔ [ل] نورافزای *

کارسازانِ سلطنت را در تنگنای تعطّل دارد) لیکن از فرطِ حق‌شناسي و چشم پوشیدن از شعشعهٔ جمالِ خداداد خویش همواره طینتش جویای سرِّ آدم مي‌نماید - و پیوسته برلوحهٔ زبانِ عنصري و دیباچهٔ لسانِ حالِ خواهشِ چنین گزیده مردے نگارد - و پایهٔ او را بنفسِ دوم و چشمِ سیوم تعبیر کند و همانا ایزدِ بیچون میخواهد که ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي از نقاب‌گزیني و پرده‌آرائي بازآید - و توانینِ انتظام بخشِ جهانیان (که دستورالعملِ کارفرمایانِ عالمیان تواند شد) ازین بزرگ کردهٔ خود بظهور آرد - و حسنِ جهان‌افروزِ گیهان‌خدیو خاطرنشینِ خرد و بزرگ گردد - و [اگر چنین دانش‌منشے فراخ‌حوصله یکتای بارگاهِ بے‌همال (که دلِ صواب‌اندیش جویای اوست) بدست افتادے] طایفهٔ از کوته نظرانِ چهاردیوارِ صورت(۲) درین تخیّل خسران(۳) زده شدندے که این آئینهای شگرف از فروغِ خردمندیِ اوست - و با آنکه خرد پژوهانِ زمانه شایستگیِ وزارتِ این یگانهٔ ایزدي ندارند لیکن ازانجا (که خسروِ آفاق سررشتهٔ ظاهر با سلسلهٔ معنوي پیوند داده پاسِ لوازمِ این دو کارِ سترگ میدارد) روزِ کوش چهاردهمِ آبان ماهِ الٰهي خواجه را باین پایهٔ والا اختصاص بخشیده بلندمرتبه گردانیدند اگرچه از علومِ رسمي بهره نداشت لیکن در گروهِ نیک‌بختان بشیوا زباني و شگرف‌کرداري سرآمدِ یکتایانِ روزگار بود - و با چنین نیروی سترگ از فراخ‌حوصلگي چهرهٔ سعادت افروخته داشتي •

و از سوانحِ آنکه چون حوالیِ قصبهٔ(۴) موهي مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد شهاب‌الدّین احمد خان و شاه فخرالدّین مشهدي و شاه بداغ خان و مطّلب(۵) خان و سایرِ اُمرای صوبهٔ مالوه بناصیه‌سائیِ آستانِ مقدّس سربلندي یافتند - و هر کدام باندازهٔ جلای گوهرِ اخلاص مشمولِ عاطفت گشت روزے چند آن سرزمین بشعاعِ دانشِ حقیقت آمودِ شاهنشاهي روشني پذیرفت - و حالِ ساکنانِ آن مرز انتظامِ پسندیده گرفت - و از دوربیني و کارداني بهادران(۶) مثلِ غازي‌خان بدخشي و شریف‌خان اتکه و مجاهد خان و سبحان‌قلي ترک را با برخے از کارطلبان در قصبهٔ موهي جلی دادند و عبدالرّحمٰن مؤیّد بیگ و عبدالرّحمٰن جلال‌الدّین بیگ را با طایفهٔ از همّت‌مندان در مداریه گذاشتند و همچنین در محالِّ دیگر مردمِ مردانهٔ کارکرده تعین یافتند - تا هرگاه آن بدکیشِ فتنه اندوز از کریوهٔ خمول برآید بپاداشِ رسد - و چون خاطرِ اقدس از مهمّاتِ این حدود واپرداخت روزِ مهر شانزدهمِ آذر ماهِ الٰهي ازان منزلِ فیروزي از راهِ بانسواله بصوبِ مالوه نهضت فرمودند - و همگي مکامنِ ضمیرِ قدسي آنکه از برکاتِ قدومِ(۷) همایون آن سرزمین فروغِ معدلت گیرد - و عامّهٔ خلائق در ظلالِ عافیت آسایش و آرامش یابند •

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهانِ صورت (۳) در [اکثرنسخه] حیرت زده (۴) نسخهٔ [ب ی] قصبهٔ موری (۵) نسخهٔ [ا] قطب خان (۶) نسخهٔ [ل] بهادرخان و غازي خان (۷) در [چندنسخه] قدم همایون •

و از سوانح معاتب شدن قطب‌الدین خان و راجه بهگونت‌داس است - و اجمال این تفصیل آنکه بزرگان دولت جنود اقبال را سرکرده به بُنگاهِ رانا هنگامه آرای بودند - چون ازان شوریده‌حال نشانی پدید نیامد از شتاب زدگی (که آنکه حکم قدسی طراز شرف صدور یابد) بمجرّد شنیدن توجّه رایات نصرت روی بدرگاه مقدّس آوردند - و ازانجا (که پاسبانی احکام سلطنت نخستین بر ذمّت فرمانروایان والا شکوه است - و پایهٔ دوم بر صفائح خواطر خدمت‌پذیران نقش لزوم دارد) این وجوه دولت را کورنش‌نداده خجلت آلود عتاب گردانیدند - و چون نقوش ندامت از خطوط پیشانی بدریعهٔ درست خوانان این[۲] سواد روشن شد گفتار کوتهی رسائی و اعتراف لغزش تصدیق فرموده رخصت بار دادند ٭

و از سوانح آنکه در هنگام عبور مرکب آسمانی‌سیر بحواشی اردیپور عرائض حقائق گذاران صوبهٔ گجرات بموقف عرض اقدس رسید که طایفهٔ از معامله نشناسان در عموم همراهان قافلهٔ حاج خدوک انداخته از حکّام بنادر فرنگ بیمناک ساخته‌اند[۳] - و هرچند حضرات قدسی بسخنان خردافزا نصیحت میفرمایند و اعیان دولت دلدهی میکنند اطمینان خاطر عامّه صورت نمیگیرد - و از وفور عاطفت آن گروه غربت‌گزیده را نمی‌توانند بناکامی گذاشت - بنابران قلیج‌خان را (که برخی از بنادر گجرات در تصرّف او بود) باسپ بام از لشکر ایدر طلب‌داشته رخصت آن‌دیار فرمودند که بر ساحل دریای‌شور رفته خدمت پذیری و نیایش‌گری آن‌گروه بیگانه[۴] را بر لوحهٔ[۵] ظهور اندازد - تا ضعیف دلان آن‌قافله بلمعهٔ آرامش درآیند - به نیروی اقبال شاهنشاهی در اندک فرصتی این‌خدمت حسن‌انجام گرفت - و نقاب‌گزینان بارگاه عصمت در جهاز سلیمی عشرت‌گرای آمدند - و سلطان‌خواجه با سایر اعیان در جهاز الٰهی بار سفر بست - و حکّام نصاری و بزرگان هر زمین قدوم‌گرامی را محترم داشته سرمایهٔ سعادت جاوید اندوختند ٭

و از سوانح آنکه چون شعشعهٔ رایات همایون در حوالی بانسواله[۶] پرتو شکوه انداخت راول پرتاپ بزرگ آن‌ناحیت (که همواره دم استقلال و استکبار زدے) و راول اسکرن مرزبان دونگرپور[۷] و دیگر سرکشان آن بوم آمده سجدهٔ خجالت بتقدیم رسانیدند - و ازانجا (که شیمهٔ مقدّس گیهان‌خدیو عذر پذیری و عاجز نوازی ست) شرمندگی کم‌خدمتی را بافروختگی کارگذاری گرفته جان و ناموس و ملک آن‌گروه را در حمایت معدلت و رافت درآوردند - و بتفقّدات خاص بلندی‌گرای آمدند ٭

و از سوانح آنکه میر زاده‌علی‌خان بسجود نیایش جلا افزای پیشانی‌شد - و شصت و پنج فیل

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] آن سواد (۳) نسخهٔ [ب] ساختند (۴) نسخهٔ [ل] نیکان را (۵) نسخهٔ [ب] منصهٔ ظهور (۶) نسخهٔ [ز] بانسواره (۷) در [چند نسخه] دونگرپور ٭

از جملهٔ غنائم دیار شرقي بنظر عالي درآورده حقیقت بدائع آن مرزستان و نیکوخدمتیهای جان‌سپاران(۲) دولت‌گزین بتفصیل معروض داشت - و موجب سپاس دادار بے‌همتا(۳) گشت ٭

و از سوانح آنکه افواج نصرت لوا بصوب کوکنده(۴) نامزد شد - درین هنگام بمسامع همایون رسید که مار گریوهای سخت و تنگناهای دشوارعبور را اسباب سرکشي انگاشته تباه‌اندیش است - روز بهمن پانزدهم دي ماه الٰهي راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه و میرزاخان بیرام خان و قاسم‌خان میربحر و طایفهٔ از بهادران کارشناس را روانهٔ آنحدود گردانیدند - و بتوجّهات والای شاهنشاهي ساحت آن ملک از خارستان تمرّد پاک ساخته بعرمان‌پذیران انصاف‌مند پیرایه دادند ٭

و از سوانح آنکه در نواحي بانسواله راجه تودرمل و اعتمادخان خواجه سرا از بنگاله کامیاب خدمت آمده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال گشتند - و جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد و چهار فیل نامور بودند) در پیشگاه مناظر قدسي آورده ستایش نیرنگي دولت(۵) روزافزون در کامروائي اولیای دولت و ناکامي اعدا و پاک‌شدن آن دیار از ناسپاسان و آرامش عموم توطّن‌گزینان آن بوم گذارش نموده در نیایش ایزدي افزودند ٭

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور رحمان‌قلي‌خان قوش‌بیگي از سفر حجاز آمده بسجدهٔ خلوص عقیدت پرستش قدرت حقیقي الٰهي نمود - و عرائض شُرفا و سایر اعیان آن ملک در پیشگاه حضور آورده بنظر عاطفت سربلندي یافت - روزے چند آن سرزمین بجهت مصالح ملکي مخیّم سرادقات اقبال بود ٭

و از سوانح فرستادن راجه بیربر(۶) و رای لونکرن به دونگرپور است - و اجمال این تفصیل آنکه راجهٔ آنجا از بختمندي بوسیلهٔ مقرّبان بارگاه مقدّس عرضه داشت که فرزند او (که بعفّت و دانش از ممتازان زمانه است) داخل پرستاران مشکوی سپهرمثال گردد - هم گوهروالا بجای خویش قرار گیرد و هم منتسبان او را استظهارے سترگ بدست آید - اورنگ‌نشین اقبال برحسن اخلاص او نظرانداخته آن ملتمس را بپایهٔ قبول ارتفاع بخشیدند - و آن دو مرتمن بارگاه خلافت را رخصت دادند تا بآئین گزیده آن حجاب‌نشین حجلهٔ تقدّس را بشبستان اقبال رسانند ٭

و از سوانح آنکه روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الٰهي عرضداشت رای‌رایسنگهه نوید گشایش سروهي و تسخیر الوگدهه(۷) رسانیده بهجت‌افزای شد - و اختصار این داستان مسرّت آنکه رای سروهي سلطان دیوره از بخت برگشتگي و توحّش ذاتي بوطن‌جای خود روی ادبار آورد - باشارت همایون

(۲) نسخهٔ [ب] جان نثاران (۳) نسخهٔ [ی] بے همال (۴) نسخهٔ [ب] درین اثنا (۵) نسخهٔ [ا] اقبال روزافزون (۶) نسخهٔ [ا] تودرمل (۷) نسخهٔ [ز] ابوگدهه ٭

رای رایسنگهه و سید هاشم و طایفهٔ دیگر از بهادرانِ خدمت‌گزین عزیمتِ تسخیرِ آن نمودند و آن آشفته‌رای تیره روزگار را سزای نافرمان‌برداری در کنار نهادند - نخستین دران حدود رفته بمحاصرهٔ او پای همت افشردند - و ازانجا (که حصارِ دشوارکشا داشت - و عقلِ حسابدان نبود) اعالیِ جبال را پناه اندیشیده نخوتِ غرور افزود - مبارزانِ اقبال رحلِ اقامت انداخته از شتاب‌زدگی آهستگی گرائیدند - و رای رایسنگهه بُنه و بار را از وطن‌گاهِ خویش طلب‌داشت - آن غنودهٔ بخت با جمعی از دلیرانِ جنگ جوی در اثنای راه بران قافله ریخت - برخی از راجپوتانِ ناموس دوست (که بسرکردگی رایمل همراهِ آغروق بودند) بازوی[2] جلادت گشوده جوهرِ مردانگی را بعیارگاه رسانیدند بهنگامِ سترگ روی‌داد[3] - و از طرفین بسیارے از مبارزان رختِ هستی بربستند - و بمیامنِ اقبالِ روزافزون آن گریوه‌نشینِ تهوّر شکست یافته آوارهٔ دشتِ ناکامی شد - و از سروهی دست باز داشته بتکاپوی سخت به[4] ابوگڈهه شتافت - و آن ولایت بحسنِ عملِ کارگذاران ضمیمهٔ ممالکِ محروسه گشت و سعادت‌منشانِ خدمت دوست متوجّهِ آنصوب شدند - نامِ این در اصل اربُدا اچل است - بفتحِ همزه و سکونِ را و ضمِّ با و دال و الف و فتحِ همزه و جیمِ فارسی و سکونِ لام - بتداولِ السُن و تحریفاتِ روزگار باین نام خوانند - گویند اربُدا نامِ روحانیئیست که بلباسِ زنان درآمده رهنمائیِ گمراهانِ بادیهٔ طلب فرماید - و اچل عبارت از کوه است - یعنی آن پیکرِ قدسی بدان‌جای نسبتِ خاص دارد - و این نزدیکِ سروهی ست در اقصای صوبهٔ اجمیر گجرات‌رویه - ارتفاعِ آن هفت کروه باشد - و بر فرازِ آن کوهها رانا در زمانِ باستانی قلعهٔ آسمانی‌پایه اساس‌نهاد - راهِ برآمد بغایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضیِ آبادان آنقدر که تحصّن‌گزینانِ حصن را بسند باشد - و انواعِ گلها و اصنافِ ریاحین و هوای نشاط‌افزا و شوق‌افروز است - اهلِ ثروت برای تیمّن و تبرّک دران نواحی معابد و منازلِ خیر ساخته‌اند - این گروهِ نصرت‌طراز باستظهارِ اقبالِ روزافزون بآن‌قلعه پیوستند - و چنین حصارِ حصین را (که فرمان‌دهانِ والا شکوه بدشواری توانند گشود) این جوقِ اخلاص‌گزین بکمتر سعی بدست آوردند سطوتِ سلطنت شاهنشاهی سلطان[5] را سراسیمه ساخته نیازمند گردانید - بزینهار از ملتزمانِ سعادت شد و کلیدِ آن دژ را سرمایهٔ گشایشِ گرهِ بخت ساخته باولیای نصرت سپرد - رای رایسنگهه بکاردانانِ آگاه‌دل گذاشته باتّفاقِ رای سروهی روی بدرگاهِ سلاطین‌مطاف آورد ۞

و از سوانحِ فرستادنِ جنودِ اقبال است بصوبِ خاندیس - راجه‌علی‌خان حاکمِ آن‌مرز باستظهارِ سایرِ حکّامِ دکن درفرمان‌پذیری و خدمت‌گذاری قدم سست برمیداشت - گیتی‌خداوند از وفورِ عاطفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] بار جلادت (۳) نسخهٔ [ی] روی نمود (۴) نسخهٔ [ز] نه ابوگڈهه
(۵) نسخهٔ [ل] اورا ۞

که هنگامه‌آرای شریف و وضیع و چهره‌افروز سعادت خرد و بزرگ است) روز بهرام بیستم اسفندارمذ ماه الٰهی لشکرے شایسته بسرکردگی شهاب‌الدین احمد خان بآنصوب نامزد فرمود - قطب‌الدین خان و شجاعت‌خان و باقی‌خان و نورنگ‌خان و میرزا نجابت[(۲)]‌خان و علی‌دوست خان و بسیارے از مبارزان والا قدر بدین خدمت قرار گرفتند - و از بارگاه خلافت فرمان شد که نخستین غنودگان بادیهٔ بیهوشی را بسخنان دلاویز آگهی‌بخش بشهرستان حقیقت آورده گلچین بوستان نیکوبندگی گردانند - و اگر از واژونی طالع گران‌خواب بدگوهری باشند کام همت[(۳)] فراخترنهاده بلوامع سیوف هندی رنگ‌زدای ظلمتیان آن‌دیار گردند - و آن معموره را بدادگران تامان‌گزین بے‌غرض جدکار سپرده پاسبانی عموم رعایا (که ودائع ایزدی اند) بردوش فطرت لازم گیرند *

و از سوانح رخصت فرمودن راجه تودرمل‌است بصوب گجرات - چون بمسامع همایون رسید که آن ناحیت از بے‌پروائی وزیرخان غبارآلود ناایمنی گشت آن کاردان موتمن را رخصت دادند که بزودی رفته باتفاق اعیان ملک در انتظام کوشد - او بقدم[(۴)] سرعت شتافته جوهر کاردانی خویش بجهانیان نمود - و عموم توطن‌گزینان و واردان آن‌دیار عشرت‌آمود عافیت گشتند *

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور شهبازخان از دیار شرقی کامیاب دیرخدمتی جبهه‌سای آستان جلال آمد - چون گشایش رهتاس و فتح گجپتی و سایر نیکوکاریهای او بموقف عرض مقدس رسید حکم والا شد که رهتاس بحراست محب‌علی خان گذاشته روی بندگی بعتبهٔ قدسی آورد روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الٰهی جبین عقیدت بر عتبهٔ اقبال سوده سربلندی یافت و مخصوص انواع مراحم پادشاهی گشت - و (چون مکنون ضمیر قدسی آن بود که افواج گیتی‌گشای بصوب دکن زودتر شتافته آن‌دیار را مورد امن و مرکز عدل گردانند) اشارت عالی شد که سامان لشکر نصرت‌اعتصام را بعیار تصحیح رسانده جنود اقبال را سزاوار باشد - بحکم والا این خدمت بجای آورد و دران هنگام (که موکب همایون بدارالخلافه نزول اقبال داشت) بسعادت کورنش بلندی‌گرای آمد *

و از سوانح گشایش ایدر و آن‌حواشی ست - پیشتر گذارش یافت که چون رای آن سرزمین را اختر بختمندی در افق ادبار فرورشد بمقتضای آنکه سلاطین معدلت‌پژوه طبیب روزگار و حکیم آفاق‌اند فوجے از کدآوران[(۵)] اخلاص‌گزین فرستادند - که اگر سخنان دلاویز اندرز کارگر نیاید نقش هستی او از صفحهٔ کاینات سترده گردانند - آن بے‌دانش از فرومایگی و بدگوهری داستان موعظت را سرمایهٔ استکبار گردانید - و چون قلیج‌خان را بخدمت بنادر گجرات طلبداشتند در اندیشهای تباه‌تر افتاد

---

(۲) نسخهٔ [ب] نجابت علی خان (۳) نسخهٔ [ل] پای همت (۴) نسخهٔ [ل] باقدام سرعت
(۵) نسخهٔ [ب] از دلاوران *

و سعی خویش غبارآلود خاکستان بےناموسی شد - و اجمال این تائید آسمانی آنکه آن دو چیز سرمایهٔ رعونت‌افزائی شده پرده بر بینش او فروهشتند - و در کمتر فرصتی بیهوشی او ببدمستی کشید و از نابینائی نیرنگی اقبال روزافزون آسا راول برخی از تهورگزینان بادیهٔ ادبار را باخود متّفق ساخته بآرایش عرصهٔ مبارزت از تنگنای کوهستان درآمد - اولیای دولت بدستیاری نیک‌اختری پیمان یکجهتی و یکتادلی تازه کرده بصوب آن نحوت‌گزین غرورافزای عزیمت را مصمّم گردانیدند - شب کوش چهاردهم اسفندارمد ماه الٰهی شیرخان را با جمعی از بهادران حزم‌اندیش بپاسبانی اردو گذاشته رەنورد عرصهٔ⁽²⁾ پیکار شدند - در قول خواجه غیاث‌الدّین علی آصف‌خان با طایفهٔ از مبارزان رزم‌آرای پای جلادت افشرد - و تیمور بدخشی با جمعی از جنگ⁽³⁾ دوستان نبردآزما برانغار را شکوه شجاعت‌مندی پیرایه داد - و میر ابواللیث⁽⁴⁾ با برخی از نگاهبانان ثغور ناموس نیروی جرانغار آمد و میرزا مقیم نقشبندی و نور قلیچ و دهیرو⁽⁵⁾ پرمان و میرغیاث‌الدّین⁽⁶⁾ و گروهی از نیزروان میدان وغا در فوج هراول جوبای جانستانی و سرفشانی شدند - شمال‌خان و گداعلی و چندی از کارشناسان رزم در کمین‌گاه جستجوی شتافتند - غنیم از فرط غرور دوجوق شده پیهم جلوریز می‌آمد - میرزا مقیم با برخی از غازیان هراول تیزدستی نمود - و مظفّر خود را از قول رسانید - رادمردان لشکر منصور بدمادمش یکدیگر عنان از دست داده آویزش پیکار نمودند - راجپوتان تهورگزین برچها راست‌کرده در هم آویختند - چپقلشهای عبرت‌بخش⁽⁷⁾ حیرت‌افزا روی‌داد - و جوهر همّت و مردانگی بعیارگاه رسیده تابش دیگر بخشید ٭

٭ نظم ٭

بغرّید کوس و برآمد نبـــرد ٭ برخشید تیغ و بجوشید گرد

روان خون چومی نعره شان بانگ زیر ٭ پیاله سر خنجر و نُقل تیر

نورقلیچ باوجود زخم بازو دست⁽⁸⁾ از کار باز نداشت - و مظفّر از هجوم راجپوتان بزمین آمد - و بیاوری تیزدستان همّت‌گزین سوار شده نبردآرای گردید - و دهیرو پرمان دران آوردگاه مردآزما کارنامهٔ حیرت⁽⁹⁾افزای بتقدیم رسانید - دریں هنگامهٔ زد وگیر فوج هراول را پای همّت از جای رفت - نامبردها پاس ناموس داشته بجانفشانی ایستادند - میرزا مقیم دران گرمی آویزش شربت گوارای واپسین در کشید - و قطب‌خان نیز از همراهان او بآئین اخلاص‌گزینان نقد زندگانی در باخت - دریں هنگام (که هراول را آن چشم زخم رسید)

---

(۲) نسخهٔ [ی] بادیهٔ پیکار (۳) نسخهٔ [ل] نبرد دوستان جنگ‌آزمای (۴) در [اکثرنسخه] ابوالغیث (۵) نسخهٔ [ی] دهیرو نربان - و در [بعضی جا] هیرو بهان - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] عنایت الله - و در [اکثرنسخه] غیاث‌الله (۷) نسخهٔ [ی] مردانهٔ عبرت بخش (۸) نسخهٔ [ل] دست از کار نداشت (۹) در [اکثرنسخه] حیرت افروز ٭

نوجهای فیروزی‌طراز بیهم آمدند - و دل باقبالِ[2] ابدپیوند بسته بکارزار در شدند - مخالف پای تهوّر افسوده گردِ پیکار انگیخت - و باندازهٔ توانائی جلادت نموده غبارآلودِ بےآزرمی روی در هزیمت نهاد اولیای دولت بمیامنِ تائیداتِ[3] روزافزون در نیمروزِ ناامیدی کامیابِ خواهش شده عشرت از سرگرفتند چون داستانِ نصرت بعرضِ همایون رسید جلائلِ سپاسِ ایزدی بجای‌آمد - خدمتگذارانِ همت‌منش بعطفتِ خسروانی پایهٔ[4] امتیاز یافتند •

آغاز سال بیست ودوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال دی از دور دوم

شهریارِ معدلت‌[5] دوست در حواشی دیبالپور عبادتِ نشأهٔ تجرّد و تعلّق را در نقابِ شکار تفهیم رسانیده صورت را با معنی مزاجِ یکتائی می‌بخشید - و ظاهررا پایهٔ باطن میداد - گلبانگِ اعتدالِ ربیعی چهره افروزِ انبساط آمد - نشاط را بارگاه فراخ زدند - و هنگامهٔ بخشش رونقِ دیگر پذیرفت شبِ دوشنبه بیستمِ ذی‌الحجّه بعد از هفت ساعت و دوازده دقیقه آن فروغ‌افزای نورستانِ ایزدی برنوِ خرّمی بحمل انداخت - مناظرِ صورت را رنگ‌آمیزی مطالعِ انوارِ حقیقت درگرفت - آسمان جواهرِ نیسانی بارمغانیِ زمین فرو ریخت - و او[6] بنثارِ قدومِ نورسیدگانِ ملکِ تقدّس هزاران نقشِ دلفریب بیرون فرستاد - گیتی[7] خدیو مراسمِ سپاسگذاری را آئینِ تازه پیش‌گرفت - و بخشایش را روزِ بهجت پدید آمد - عمومِ مردم باندازهٔ دیدِ خویش بمژدگانیِ زمانِ خجسته در هرِ چمنی انجمنی ساخته از بستان‌سرای عشرت دامن دامن گلچینِ مراد گشتند • • بیت •

جهان از نقشِ قدرت شد چوصورت‌خانهٔ مانی • چمن از نورِ حکمت شد چو فکرِ بوعلی‌سینا
زمین از خرّمی گوئی گشاده آسمانستی • گشاده آسمان گوئی شکفته بوستانستی

بخجستگی سالِ دهم از دورِ دوم نویدِ عشرتِ جاوید آورد - و پیغامِ نشاطِ دایم رسانید - امّید که جمیعِ منتسبانِ انفس و آفاق بمیامنِ این‌دولتِ ابدی‌اعتصام کامیابِ یک‌نسبتی گردند •

و از سوانحِ خرامش فرمودنِ ماهی بیگم است بجهانِ معنی - آن نونهالِ گلشن‌سرای خلافت نبیرهٔ راول هرراج[8] مرزبانِ جیسلمیر است - خاک‌تودهٔ دنیا را انبارخانهٔ غم انگاشته هیژدهمِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] باقبال مؤید بسته - و نسخهٔ [ل] باقبال نصرت پیوند بسته (۳) نسخهٔ [ل] تائیدات ایزدی در نیمروز (۴) نسخهٔ [ب] پایهٔ اعتبار یافتند (۵) نسخهٔ [ل] معدلت افروز (۶) نسخهٔ [ل] و دایهٔ زمین به نثار قدوم (۷) نسخهٔ [ی ل] گیتی خداوند (۸) در [بعضی نسخه] دهر راج •

فروردین ماهِ الٰهي روی از عالمِ صورت درکشید - و به گلچینیِ بوستانِ خزانی بیش از یک سال نه ایستاد • • مثنوي •

ژرف است محیطِ این جزیره • خاک سیه است و آبِ تیره

از رفتنِ آن گلِ بهشتي • در موجهٔ دل شکست کشتي

پرستارانِ مشکوی اقبال خرمن‌خرمن سرشک ریزان خروشهای آتشین و جوشهای جان‌خراش نمودند حالِ گیهان‌خدیو را چگونه نویسم • در کالبدِ گفت درنیاید - هرگاه آن سرچشمهٔ مهربانی از فروشدنِ فرزندانِ عمومِ اخلاص‌گزیدان باندوهِ فراوان گراید دوربینِ ژرف‌نگاه اندکی پَي تواند برد که در فوتِ فرزندِ خویش بران گیتي‌خداوندِ مهرگرای چه رفته باشد - لیکن فرمان‌روای ملکِ آگهي گریوهٔ صبر در نوردیده نزهتگاهِ آرامش گزیدند(۲) • • بیت •

بقا باد شهٔ را به نیروی بخت • بدو باد سرسبزیِ تاج و تخت

در عُنفوانِ این سالِ فرخنده گشایشِ قلعهٔ بوندي ناصیه‌پیرای دولت شد - و دودا پسرِ رای سرجن بپاداش رسید - پیشتر فوجی بر سرِ این فرومایهٔ بدکیش فرستاده بودند - چون روشن شد (که آن‌گروه ازکارنشناسي راهِ مُدارا مي‌سپرند) روزِ بهرام بیستمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ دهمِ محرم سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج از نواحیِ رامپور زین‌خان کوکلتاش را باین خدمت رخصت فرمودند و رای‌سرجن که بآن مُدبر نسبتِ پدري و بهوج که پیوندِ برادري دارد و رام‌چند(۳) و کرمسي و چندی از مجاهدانِ اقبال‌را همراه گردانیدند - و فرمان شد که اُمرای‌پیش نیز پیوسته یکتادلي(۴) گزینند - از راهِ اخلاص درانجامِ این‌کار تکاپوی‌شایسته نمودند - درکمترفرصتي قلعهٔ بوندي بتصرّفِ غازیانِ شهامت‌گزین درآمد - و آن‌گریوه‌نشینِ ادبار خود را بهتنگناهای کوهستان کشید - چون‌آنحدود از شورش آرامش یافت زین خان کوکه بحکمِ مقدّس بهوج را با اکثری از مبارزانِ دولت بحراستِ آن‌ناحیت گذاشته باتّفاقِ رای سرجن عزیمتِ درگاهِ والا نمود - در نخستین منزل شورشِ آن سرزمین شنوده بجز معاودت چاره ندید - و اجمالِ این‌تفصیل آنکه بیشتری از سپاه دران‌کوهستان از امتدادِ ایّام بستوه آمده بودند چون کوکه بارِ همّت بر راحلهٔ شوق بست بدگوهرانِ فرومایهٔ(۵) لشکر آوازهٔ رسیدنِ دودا انداخته دستِ غارت گشودند - و اردوبازار با بسیاری ازان شهرِ معمور بتاراج رفت - و اُمرا از ترسناکي و ناشناسائي درآهنگِ برآمدن شدند - کوکلتاش با رای زرین و همّتي شگرف و عزمی درست برگشته رختِ اقامت انداخت - و بتائیداتِ ایزدي و دواعیِ خرد برلواعجِ شوق چیره دستي یافت - خدمتِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] گیتي‌خدیو مهر گرای (۳) در [بعضی‌نسخه] رام چندر و کرمسي (۴) در [چندنسخه] یکتائي گزینند (۵) نسخهٔ [ل] فرومایه بلشکر آوازهٔ •

غایبانه بر ملازمت حضور پایهٔ افزایش گرفت - رای سرجن را به برخی از مصالح رخصت درگاه داده در نظم پراگندگی آن ناحیت شد - بیسامانی[۲] ظاهر و بیدلی عامّه را در پیشگاه اخلاص قدرے نماند بعبارگی غبار فتنه فرو نشست - و دلهای رفته عشرت[۳] بازگشت نمودند - تبه‌کاران هرزه اندیش رهی در خمول آوردند - و گریوه نشینان تمرّد سزاهای شایسته یافتند - روز کوش چهاردهم اردی بهشت ماه الٰهی قلعهٔ رنتهپور مضرب خیام نصرت گردید - گیهان‌خدیو فراز[۴] قلعه برآمده زمانی در منازل رای سرجن وقفهٔ آسایش فرمودند - و ازانجا داد دهان و رعیّت پروران متوجّه دار الخلافهٔ فتحپور گشتند و چون سایهٔ اقبال بران حواشي و حوالي افتاد اجلّهٔ أمرا و اعاظم اهالي و سایر طبقات انام جبهه‌سای سعادت آمده لوازم نثار بجای آوردند - و هریک بعاطفتِ خاص کامیاب صورت و معني شد رمانیان عشرت ازسر گرفتند - و دولت در بالش آمد - شب روز سي و یکم اردي بهشت ماه الٰهي آن مصر دولت از وصول موکب مقدّس فروغ تازه یافت - معدلت را پایه بلندي‌گرای شد خدا پرستي را بارگاهے دیگر زدند ●

و از سوانح آمدن زین‌خان‌کوکه بدرگاه والا ست - و داستان نصرتمندی او بموقف عرض مقدّس رسیدن - پیشتر گذشت که او در حدود بوندي رحل اقامت انداخته در تصفیهٔ مناهل آن ملک همّت گماشت - بسیارے از ریزه سپاهي درین هنگام جهت کمیابی اسباب معیشت راه بےحقیقتي سپردند - آن غنوده بخت شوریده حال را چون نظر بر نیرنگ‌سازی اقبال شاهنشاهي نیفتاده بود از فوج نصرت‌اعتصام حساب نگرفته نخوت‌آرای شد - و بدگوهرے چند فراهم‌آورده بر فراز کوه اونت[۵] گردن علم شقاوت بر افراشت - آن کوهے ست والا ارتفاع دشوار عبور - همگي اندیشهٔ تباه آنکه فرصت یافته أردوی ظفر قرین را گزندے رساند - زین خان کوکه از وفور دانش و فرط شجاعت مبارزان لشکر را سه فوج ساخته پیشدستي کرد - و برخے از مجاهدان کارطلب را تحریض[۶] بر آمدن آن آسماني پایه نمود - و خود باتّفاق رای بهوج باستظهار گریوه نوردان همّت‌گزین پای جلادت افشرد - پیش‌قدمان هنگامهٔ مردانگي از تنگناها گذشته نزدیک فراز بودند که مخالف آگهي یافته بسیارے از تهوّر منشان را پیشتر از خود روانه ساخت - شناسندگان رموز رزم در بندوق‌اندازي شدند - و بمیامن اقبال روز افزون یکبارگي سه مرد نامی غنیم بگوعدم فرورفتند - و سایر پیش‌آیندگان را پای ثبات بلغزش درآمد از ظهور شعشعهٔ تائید یزداني[۷] کوکه تیزتر شتافت - و در هنگامے (که آن خاکسار با جوقی[۸] مقهوران از گذشتن

---

(۲) در [چند نسخه] نا بیسامانی ظاهر (۳) در [بعض نسخه] بازگشت عشرت (۴) نسخهٔ [ب ی] از قلعه برآمده (۵) نسخهٔ [ز] اونت کژون (۶) یا تحریض که بمعنی برانگیختن است (۷) نسخهٔ [ی] ایزدي (۸) در [اکثر نسخه] جوقی مقهور ●

آن ناموران بشورش درآمده گردِ پیکار انگیخته بود) با جمعی از بهادرانِ ناموس‌دوست پیوست ، نیروی سترگ روی‌داد - آویزشهای سخت جوهرِ همّت را بپایهٔ ظهور آورد * نظم *

ز تیر و سپرها که در کار بود * بیابان نه بستان که گلزار بود

درخشندهٔ شمشیرهای بنفش * ز دیدهٔ بصر می‌ربود از درفش

و از بختمندی و نیک‌اختری غنیم در سنگستانِ ناکامی آبله‌پای آمد - صد و بیست کس از نامورانِ مخالف دران آوردگاه مردانه فروشدند - و بآئینِ بیدلانِ آن گریوه‌نشینِ استکبار غبارآلودِ خاکستانِ هزیمت شد - و چون آن ناحیت از غبارِ شورش صفا پذیرفت پاسبانیِ آن برزی‌بورج سپرد - و ناصیهٔ سعادت را سجودِ آستانِ مقدّس جلا افزوده مشمولِ عواطفِ شاهنشاهی گردید *

و از سوانح تجدیدِ انتظامِ خزانه است - بحکمِ سلطانِ خرد پاسِ اموال و افزایشِ نقود درآئینِ فرمانروائی از گزیده‌[۲] عباداتِ دارالملکِ تعلّق است - (اگرچه همّتِ والای گیتی‌خدیو بمقتضای قافله‌سالاریِ جهانِ معنی بمعبودِ حقیقی پرداخته نقشِ دوئی از پیشطاقِ بینش سترده دارد) لیکن نگاهداشتِ مراسمِ شهودیِ ملکِ صورت (که غازهٔ چهرهٔ جامعیّتِ فراخ حوصلهای بلند فطرتِ والاگوهر است) چون اورنگ‌نشینانِ ظاهرآرای طرازِ دوام و نقشِ لزوم دارد - و ازان گردے بر ساحتِ تقدّس نه نشیند - و غبارے در گلشنِ سرای وحدت ارتفاع نیابد - و ازانجا (که عباداتِ این[۳] یکتای جهانِ آفرینش چون طاعاتِ مترسّمانِ روزگار قضا ندارد - و هر جزوِ زمان نیتِ آن آسمانی سیر بنیایشِ خاص و پرستشِ مخصوص لب‌ریز) این امنیّت را (که شایستهٔ نشأهٔ تعلّق است) بے حجابِ تعویق و نقابِ تسویف از صفوتکدهٔ باطن ببارگاهِ ظهور آورد - صادق‌خان و خواجه شاه‌منصور و چندے از کاردانانِ دیانت‌مند را (که محلِّ اعتماد و قسطاسِ وثوق بودند) از عشرت‌آبادِ فتحپور بدارالخلافهٔ آگره رخصت فرمودند - که صیرفیِ تحقیق را بخزائنِ عامره برده عیارِ راستیِ خازنان و مشرفان و پاسبانان بگیرند - بزرف‌نگاهیِ فرستادها پاک گوهریِ منسوبانِ این کارخانهٔ سترگ روشن شد و بنوازشِ اعتبار بلندی‌گرای آمدند *

سعادت اتالیقی یافتن سعید خان در ملازمت

شاهزاده سلطان دانیال

فرمودهٔ خرد پرورانِ جهان‌آرای و پسندیدهٔ دانش‌پژوهانِ آگاه‌دل است که بزرگانِ هشیار خرام بر دیدبانیِ خود بسند نکرده بستان‌سرای زندگانیِ فرزندانِ گرامی و سایرِ نوخاستگانِ باغِ فطرت را

---

(۲) نسخهٔ [ب] گزیده ترین عبادات (۳) نسخهٔ [ب] این جوهر یکتای *

همواره بآبیاری دانش و بینش سرسبز و شاداب گردانند - و این نخلبندی را اگرچه دست‌افزار فراوان باشد یکی نخستین تعین خدمت‌گزینان شایسته‌خو ست - تا در ماند و بود و نشست و برخاست و سواری و پیادگی و شادی و غمی از فرمان‌پذیری سلطان عقل بیرون نروند - و پیوسته از دید شمائل ستودهٔ آنها نور گوهر افزوده آید - و هنگام غضب (که دران بیشترے را عنان آگهی گسیخته‌گردد) از شاهراه سعادت بکسر نشوند - و انتظام این سلسله بدانست که در خدمت خردسالان جوانان آزرم‌دوست و در ملازمت برنایان پیران تجربه‌مند گذارند - تا تیرگی سال‌نرسیدگی بروشنی خرد کارکرده[۲] گراید - دوم گشادگی معیشت که بے‌خراهش آن گروه اسباب‌عیش (از منازل دلگشای و مراکب گزیده و همسران[۳] شایسته و غداهای گوارا) سرانجام‌پذیرد - و این کار آنگاه منتظم گردد که از روی فهمیدگی به‌نیروی همّت والا چنان مقرّر گردانند که تاخیر و تعطیل دران راه نیابد - و سررشتهٔ آنرا بدست دیانت‌مندان سعادت‌طراز سپارند - سیوم گزیدهٔ اتالیقی که آنرا آستان کاخ دولت شمارند - تا بفروغ رای روشن او خادم و مخدوم ره نورد گلشن‌سرای حق شناسی و سپاس‌گذاری گردند - و بدست آمدن این‌سرو مردم بدوربینی اورنگ آرای ژرف‌نگاه بود بے‌سفارش دامن‌آلودگان آز که بچرب‌زبانی خود را در اعیان دولت می‌آرند - اگر حقیقت اندوزی و دانش‌منشی و فراخ‌حوصلگی و تمکین‌گزینی وسطوت ظاهری و کارگذاری و مردانگی و آزرم دوستی و کسالت‌دشمنی و حسدنکوهی وآهنگ صلح‌کل فراهم آید خود چه بهتر که برگزیدن چنین گوهر بے‌بها نیایش‌سترگ بود روزگاران باید که این‌چنین صیدے بدام اقبال افتد - و اگر هریکے ازین‌خوهای ستودهٔ غازهٔ تمامی بر چهره نداشته باشد بدشوار پسندی بهرهٔ هرکدام را ببهای گران برگرفته اورا بآن خدمت نامزد گردانند - و اگر نشان همه یافته‌نشود بیشتر را بنرخ آن برگیرند - که گوهر شایستهٔ افسر بزرگی و اکلیل دولت پژوهی کمتر پدید[۴] آید - و هرگاه نخستین پایهٔ کمال چنین پرده نشین نایابی بود گزیدهٔ مرتبهٔ چهارم (که بانسان کامل ازان تفسیر رود) همانا برفراز عنقا جای دارد - و اگر چنین‌نادرهٔ گوهر هم بدست نیاید از حقیقت اندوزی و مزاج‌شناسی زمانه و گردآوری حیا نصیبه داشته باشد تا یکبارگی این نام گرامی بےمعنی نبود - للّه الحمد که شاهنشاه دانش‌پژوه همواره در مراتب‌مناصب سیّما این منصب والا از راه دیده‌وری خرامش میفرماید - و ازانجا [که سعیدخان را با بزرگی نژاد ازان سه خوی (که سرانجام کارگاه تعلّق بدان باز گردد) بهرهٔ فراوان بود] باتالیقی شاهزادهٔ والا گوهر خجسته طالع سلطان دانیال (که از زمان خرد سالی نشان فرخندگی از آئینهٔ پیشانی او لامع است[۵] - و هنگام غفلت نور آگهی از مشرق حال او تابان) سربلندی بخشیدند - او بسپاسگذاری این موهبت[۶] کبری

---

(۲) در [بعضی نسخه] کارکرده آید (۳) نسخهٔ [ل] همراهان (۴) در [بعضی نسخه] بدست آید
(۵) نسخهٔ [ز] بود (۶) نسخهٔ [ی] موهبت والا ٭

بزمهای عالي ترتیب داد - و پیشکشهای شایسته گذرانید - و بقدومِ میمنت افروزِ شاهزاده منازلِ او فروغِ سعادت گرفت *

و از سوانحِ آبله برآوردنِ شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم است - دوازدهمِ خرداد ماهِ الهي آغازِ این‌نمودارِ آگهي شد - و آن پیکرِ قُدسي را عارضهٔ تب از جای برد - کشورخدای مهرآمود بربالینِ آن نوباوهٔ بوستانِ اقبال بگریبانِ تامّل سرکشیدند - و از صفائحِ تقدیر نقشِ تندرستي برخوانده پیغام گذارِ عافیت شدند - همچنان ریاضت‌اندوزانِ صافي‌دل و ستاره شناسانِ صواب اندیش و فال‌گیرانِ ژرف‌نگاه نویدِ شادماني رسانیدند - لیکن (چون طبیبانِ مسیحانفس و پزشکانِ تجربه‌اندوز در تعیینِ بیماري دلیرتر حرف‌سرائي نکردندے) پردگیانِ مشکوی‌اقبال و عمومِ ملتزمانِ بارگاهِ حضور را دل بجای نمي‌آمد - دریں کشاکشِ گفتار قدرے جُدرِي چهره‌افروز گشت - و اَطبّا نیز مژده‌رسانِ صحّت شدند - و در کمتر فرصتي بخشکي گرائیده جشنِ صحّت آراسته شد - جهانِ عشرت‌گذاري و عالمِ نشاط‌افروزي را رونقے دیگر پدید آمد - سعادت‌پژوهان بر غیب‌دانیِ گیهان‌خدیو آگهي‌پذیرفته سجودِ نیایش بجای آوردند *

و از سوانحِ آمدنِ عرائضِ نظام‌الملکِ دکني ست با تنسوقاتِ آندیار - باقي‌خان را گرانبارِ اندرزهای گرامي ساخته برهنمائیِ او فرستاده بودند - او احکامِ بارگاهِ سلطنت را پذیرا آمده وفا خان را از معتمدانِ خود همراه گردانید - روزِ دی‌بمهر پانزدهمِ خرداد ماهِ الهي آمده‌ها بدولتِ کورنش بهٔ روز گشتند - و فیلانِ نامور و نفائسِ آن دیار بنظرِ مقدّس درآمد *

و از سوانحِ آنکه بمیامنِ انفاسِ قدسي شیخ جمال بختیار از جان‌کاهي رستکاري یافت - دریں شوره‌زارِ دنیا از دیرگاه روائي‌دارد که (چون فرمان‌روای جهان یکےرا نواخته بدولتِ تقرّب سربلند سازد) دوستانِ حقیقت‌منش وخیرخواهانِ تمام‌عیار ازان‌دولت (که بروزگارِ او پدیدآمد) کارافزائي و رونقِ معاملهٔ او را طلبکار باشند - و جمهورِ ملتزمانِ بارگاه از نکوهیده‌گوهران و دشمنانِ دوست‌نما و دوستانِ کوتاه‌خرد از بیماریِ حسد همواره در برانداختنِ بنیانِ هستیِ آن‌گزیده‌مرد کوشش نمایند - واندیشهای تباه و فکرهای دور بکار برند - و او از میامنِ انتسابِ خاص در حراستِ ایزدي مسرّت‌پیرای باشد - بنا برین‌خوی ناستوده برخے تنگ‌چشمانِ ناتوان‌بین از جاه افزائیِ شیخ برنج درشده شربتِ زندگي را به بیشخبریِ آبدار مسموم گردانیدند - بمجرّدِ آشامیدن آثارِ تغیر از ناصیهٔ حالِ او پدید آمد - و داراب[۲] (که یکے از پیش‌خدمتانِ حضور است) از دوستي قدرے ازان‌آب نوشید - او نیز همان زمان بگردابِ سراسیمگي درآمد - یکشبانه روز دران خطرگاهِ جان‌گزا پریشان ماندند - چون بموقفِ عرضِ مقدّس رسید لختے

---

(۲) در [بعضِ نسخه] و روپ *

از معالجات صوري و نبذے از ادویهٔ روحاني بکار[۲] آن مسمومان نا امّید بردند - بیامنِ توجّهات قدسي بعشرتگاهِ صحّت آسایش یافتند ●

و از سوانحِ شورش افزودنِ مظفّرحسین میرزا است - دران هنگام (که رایاتِ جهانگشائی تسخیرِ گجرات نمود) میرزایان سزای کردار یافته هرکدام بناحیتے سرگردانِ بادیهٔ ادبار شد - گلرخ سلطان بیگم زاندهٔ او بغنودنِ کارداني و جدگزیني آن خود سالِ نا آزموده کار را ببلادِ دکن برد - چنانچه گفته آمد ازانجا که روی از قبلهٔ اقبال برتافته بود کارسارانِ بارگاهِ قضا او را گردآلودِ ناامیدي گردانیدند چون دران ناحیت خارِ ناکامي در پای خواهشِ او درآمد سعيِ برخے از بدنهادانِ فرومایه گجرات را خالي پنداشته بآنصوب روانه شد - هرزه‌درایانِ ژاژخای پسِ کوچه را زبان دراز گشت چون بمسامعِ اقبال رسید ازانجا (که دوربیني و پاسبانیءِ مراسمِ حزم ناگزیرِ همّتِ والای فرمان‌روایانِ آگاهدل است) روزِ مهرِ شازدهمِ خرداد ماهِ الٰهي منشورِ مُطاع بنفاذ پیوست که اُمرای عالي شکوه دفعِ شورشِ گجرات را بر تسخیرِ خاندیس و آن ناحیت مقدّم دانسته بدانصوب گرایند - آن‌گروه از نابینائیءِ فروغِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي انجامِ آن‌خدمت بیرون از حوصلهٔ خود دانسته روز میگذرانیدند - و نیز جوششِ آزمندي بربن داشته‌بود که بطنطنهٔ حرف‌سرائي از حکّامِ آن‌دیار زرها‌گرفته طرحِ مصالحت اندازند - و باین خیانتِ ملکي (که در حقیقت بنیادِ سعادتِ خود کندن‌است) خواهند که بامِ قصرِ دولتِ خود اندایند ●　● ع ●　● زهے تصوّرِ باطل زهے خیالِ محال ●

در بیجاگذهء چنین زمزمهٔ ناسپاسي داشتند که یرلیغِ مقدّس رسید - هزاران منّت بر جان نهاده ازان‌گروه کامیابِ خواهش هریکے به تیولِ خویش بازگشت - و چون[۳] نیّت گردآلود بود خدمتِ مرجوعه بے آن‌گروه انتظامِ شایسته گرفت - ماتمِ فطرت و همّتِ نابوده چرا داشته اند - اگر سوگِ این بازرگانانِ کم‌بین (که سررشتهٔ سوداگري از دست داده اند) گرفته شود گنجایش دارد - امّا کجا وقت وکو فرصت - حکّامِ دکن (که از توجّهِ جنودِ گیتي‌گشا آرام گسل بودند) آسایش گزیدند و از دوربیني (بآنچه اعیانِ لشکر را داده بودند بسند نکرده) نفائسِ آن‌مرز را مصحوبِ طرز شناسانِ بارگاهِ سلطنت فرستادند ●

روشن‌شدنِ عرصهٔ مبارزت بفروغِ شمشیرِ وزیرخان و راجه تودرمل و شکستِ یافتنِ مظفرحسین میرزا

ازانجا (که ابداعیانِ فسحت‌جای تقدیر از نیک سگالي و معدلت‌پژوهي اورنگ نشینِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] بکار آن مسمومان فرمودند　(۳) نسخهٔ [ز] نیت و کردار آلودة بود ●

فرهنگ‌آرای قوائمِ سریرِ خلافتِ عُظمی را نیرو بخشیده‌اند - و بکردارهای ستودهٔ آن مهرآمودِ فراخ حوصلهٔ رموز شناسِ آفرینش بنقش و نگارِ جاوید آراسته) هر سبکسرے کوته خردے (که در نزهت‌گاهِ مملکت گردِ شورش انگیخت - یا اندیشهٔ تباه تیرگی‌افزای خاطرِ او شد) بے سعیِ کارفرمایانِ خدمت‌گزین (تا بتوجهٔ والای شاهنشاهی چه رسد) زمانه بادافراه آنرا بشگرف‌آئین سرانجام میدهد گاه مال را (که بادهٔ هوش ربای فرومایگان است) بتاراج داده خمار آلودِ خواهش میگرداند گاه جان را (که بُنگاهِ تبه‌رائی و بدکرداری ست) از افزایشِ سیه‌روئی برگیرد - گاه پردگیانِ ناموس را نقابِ عزت دریده هنگامه پیرای رسوائی گردد - گاه نفائسِ کالای دنیا را غارتیده عُریانِ چهارسوی ازل و ابد سازد - همواره مراتبِ نیک‌بختی و بداختریِ آن گروه دریافته پاسِ این دولت نماید - هر فرومایهٔ بدگوهر (که نکبتِ حال رهنمای بادیهٔ سعادتِ او نتواند شد) بنکوهیده‌ترین روش غبارآلودِ خاکستانِ نیستی شود - و آنرا (که ناکامیِ روزگار اندرزگوی حقیقت باشد - و از خَشم‌گینیِ[۲] زمانه پندپذیرفته رهنوردِ نزهت‌آبادِ دولت آید) هنگامِ سخت‌گیریِ از تندبادِ فنا جان بسلامت برد - چنانچه چهره‌آرای این مقصود حالِ مظفّرحسین‌میرزا تواند بود - و اجمالِ این تفصیل آنکه وزیرخان در انتظامِ سپاه و آسایشِ زیردستان و استیصالِ[۳] بدکاران کاربندِ شایستگی شد - پیش از ظهورِ این سانحه شهریارِ غیب‌دان راجه تودرمل را (که در کاردانی و خدمت‌گزینی و مردانگی از یکتایانِ جهانِ هستی بود) بآن دیار فرستادند - که در رواج و رونقِ کارِ او همت گمارد و بیلوریِ دیده‌وری پراگندگیهای آن حواشی را منتظم گرداند - راجه بسرعت خود را بدان سرزمین رسانیده در فراهم‌آوردنِ پریشانیهای آن‌ملک تکاپوی‌ستوده نمود - نخستین بسلطانپور و ندربار شتافته تنسیقِ مناسب داد - پس‌ازان مهمّاتِ سورت و آن نواحی را بفروغِ معدلت روشنی بخشید - و ازانجا مشاغلِ بروچ و بروده و جانپانیر را بانجام رسانیده باحمدآباد آمد - و باتّفاقِ وزیرخان حوالیِ آن مصرِ سعادت را بلوامعِ داددهی می‌افروخت که شورشِ فتنه بلندی‌گرای شد - مهرعلی کولابی از نوکرانِ ابراهیم حسین میرزا بالختی از فرومایگانِ بدگوهر همداستان شده آن خردسالِ ناتجربه‌کار را از مرزِ دکن بگجرات آورد - و درحواشیِ سلطانپور شرارهٔ فتنه برافروختند - برخی از همراهانِ عارف و زاهد پسرانِ شریف‌خان از تبه‌کاری و تیره رائی داغِ بیوفائی بر پیشانی نهاده باو پیوستند - و چون بنواحیِ بروده رسید داروغهٔ شهر پالغزِ همت شده بیرون شتافت - و آن شهرِ بزرگ بے جنگ از دست رفت - باز بهادر به پیکار برآمد - از فرومایگیِ ملازمانِ ناسپاس کارے نساخت - وزیرخان در بسیجِ آن بود که باحمدآباد تحصّن گزیند - راجه تودرمل به نیروی اقبالِ شاهنشاهی همت

---

(۲) نسخهٔ [ل] خشم گیتی‌خدیو (۳) نسخهٔ [ل] مالش بد کاران ‌‌●

در کارکشائي بسعي - و او را از شهربند بصحرا برآورده آمادهٔ مبارزت گردانید - و با دلی کارطلب و خاطری خدمت‌گزین بصوبِ برودة رهگرای شدند - چون چارکروهیِ قصبه اولیای دولت نزول نمودند های نهادِ آن گروهِ خوابیده بخت بلغزش درآمد - دست از نبرد بارداشته کهنبایت رویه رفتند و لشکرِ فیروزي بصوبِ آن دل‌بای‌دادها راه بآهستگي پیمود - مخالف را از آگهیِ حالِ دل رفته بازآمد در حوالیِ کهنبایت عنانِ ادبار کشیده گردِ شورش برانگیخت - سیّد هاشم عاملِ خالصه نخستین برآمده دستبردے ستوده نمود - و از فزونیِ غنیم متحصّن شد - چون افواجِ گیتي‌ستان نزدیک رسیده محاصره گذاشته بجانبِ جونه‌گدهه شتاب آورد - و در حدودِ دولقه روزِ زمیاد بیست و هشتم خرداد ماهِ الهي امرای عقیدت‌گزین[2] پیوستند - و عرصهٔ مبارزت را بفروغِ همّت پذیرای نور گردانیدند قلبگاه بشهامتِ وزیرخان اعتضاد یافت - و خواجه یحیی نقشبندي و وجیه الملک و برخی از حقیقت‌منشان برانغار را آراستند - و راجه تودرمل و روپ[3] رای گجراتي و شیخ ولي و بهاک[4] داس با طایفهٔ از رادمردان جرانغار را استظهار آمدند - و ازآنجا (که بیدلي[5] و دوروئي ظلمت‌افزای حالِ افواج بود) غنیم برگشته پای جلادت افشرد - همگي اندیشهٔ این بدنهادانِ شورش‌منش آنکه بمجرّدِ رزم‌آرائي[6] و رو برو شدنِ صفوف بیشترے هنگامه افروزِ ما خواهند شد - و برخی شتابانِ راهِ گریز همانا وزیرخان و راجه را باچندے روزگار بپایان میرسد - و تمامیِ همّت درچاره‌گریِ راجه بسته بودند چه میدانستند که دران صف هستيِ دشمنانِ ناموس‌دوست بسپارند - بنابران میرزا با برخی از مُدبرانِ باعاقبت‌بین بجانبِ وزیرخان گام سست برداشت - و مهرعلي[7] سرمایهٔ فساد با خلاصهٔ تیز دستانِ تهوّرمند[8] بصوبِ راجه آمده عرصه‌آرای پیکار شد • • بیت •

چو لشکر بلشکر درآورد روی • مُبارز برون آمد از هر دو سوی

چنان گرم شد آتشِ کارزار • که از نعلِ اسپان برآمد شرار

راجه به نیروی ثبات‌پائي چهرهٔ افروزِ نصرت گشت - و بهادرانِ اخلاص‌مند در بساطِ جانستاني سپاسِ ایزدي بجای آوردند - هیزده کسِ نامي از جانبِ مخالف بخراب‌آبادِ عدم شتافت و از دورباشِ اقبالِ شاهنشاهي پس از آویزشِ بسیار آبروی او ریخته آمد - و به تباه‌ترین روشها غبارآلودِ هزیمت گردید - سپاهیانِ دستِ راست بےچپقلشِ شایسته روی در گریز آوردند - و همان‌طرز بیشترے از قولِ آبله پای خارستانِ بیدلي شدند - وزیرخان با برخی از حقیقت اساسان در صددِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] عقیدت‌کیش (۳) نسخهٔ [ا] و رت رای (۴) در [چند نسخه] بیاک داس
(۵) نسخهٔ [ا ی] بیدلیِ دروني ظلمت افزای - و نسخهٔ [ز] بیدلي وواژوني ظلمت افزای (۶) نسخهٔ
[ا] نبرد آرائي (۷) نسخهٔ [ب] میرعلي (۸) نسخهٔ [ل] همت مند •

جانفشاني شد - و نزدیک بود که کار او در نیکو خدمتي بانجام رسد - ناگاه راجه تودرمل غنیم را
بر داشته با هزاران فیل رسید - و یکبارگي تار و پود هنگامهٔ مغروران تباه رای گسیخته آمد - بسیارے
را موید باهیهٔ نیستي شدند - و لختي بکمند مذلّت گرفتار آمدند - و مظفر حسین میرزا با چندے
از جهت برگشتگي بصوب جونهگدهه شتافت ٭ ٭ بیت ٭

چنان بار گشتند هرکس که زیست ٭ که بر زندگي شان بباید گریست

منهي سترگ عشرت افزای جهانیان گشت - و غنیمت فراوان بدست اولیای نصرت درآمد - هر دولت منشي
(که در حصار اخلاص اساس منزل نهد) اگر عالم عالم موشگافان نادره کار فراهم آیند گزندے باو نرسد
و هر هنرمندے (که فرمان پذیري را جلا افزای آئینهٔ ناموس گردانند) کارهای دشوار در پیشگاه
عزیمت او طراز آساني گیرد - هر سعادت پژوهے (که نیکسگالي با پیمان یکتادلي نطاق آرای همت او
باشد) از هجوم فرومایگان بد گوهر غبارے بر نزهتگاه مقصود او ننشیند - و هر کارشناسے (که
آهنگ خدمت فروشي در چکامن خاطر او نگذرد - و حرف خویشتن نمائي بر دیباجهٔ زبان نگارش نیابد)
کارسازان ملک [۲] تقدیر هنگامه افروز او شوند - و هر کرا بارگاه سعادت گشاده باشد و نصیبهٔ این
خوبهای ستوده بردارد خیرسگالي و نیکنامي او گوی برزن آسمان و زمین را فرو گیرد - و مال فراوان
و ناموس پایدار و دین حقیقي بفرق سر پویان جبهه سای آستان او آیند - چنانچه اولیای دولت را
درین شوره زار [۳] بے آزرمي بمیامن بهره مندي از خصائل ستودهٔ مذکور جمال آرای شد - و شناسای این دولت
کُبری گشته ستایش و نیازمندي را طراوت تازه بخشیدند - ازانجا (که پیشگاه نیایش ایزدي بندگان
خدمت پذیر سپاس فرمان روایان دادگر است که پرتو فیض الٰهي اولاً بر بام اقبال ایشان فروغ [۴] دهد
و ثانیاً از برکات آن کاخستان [۵] آرزوی پیوستگان دولت روشني پذیرد) عریضهٔ ستایش آمود اقبال
شاهنشاهي با گزیدهٔ نیلان غنائم مصحوب دهارو روانه ساختند - از استماع این موهبت والا سپاس الٰهي
بلندي گرای شد - و عالمیان بهجت آرای صورت و معني گشتند - و هم درینولا ایلچیان سلطان حسین
میرزا از قندهار آمده بسجدهٔ عقیدت ناصیه افروز سعادت شدند - خلاصهٔ سفارت تجدید پیوند
نیکوبندگي و خدمت گزیني بود - شهریار قدردان فرستادهارا کامروای خواهش رخصت فرمودند ٭

و از سوانح فرستادن سپاه فیروزي برهنموني راجه مدهکراست - ازانجا (که آئین ملکداري
و رسم جهانباني ست که همواره بدست آویز مالش و نکوهش بدمستان بادهٔ خودکامي را هوش افزوده
رهنمای خدمت پذیري گردانند - و بافزایش عزّت و اعتبار آگاه دلان بیدار مغز چمن زار دولت را

(۲) نسخهٔ [ل] کارسازان تقدیر (۳) نسخهٔ [ب] درین مرز شورهٔ زار (۴) در [بعضي نسخه] جلوهٔ فروغ دهد (۵) نسخهٔ [اي] خاکستان ٭

شاداب سازند - تا بندگانِ فرمان‌گرای و گردن‌کشانِ نخوت‌مند بپاداشِ کردار رسند - و نیایشِ ایزدی ستایشِ الٰهی[۲] بآئینِ خردگزین بجای آید) دربنولا (چون آن زمیندار از فراوانیِ ملک و فزونیِ سورمندانِ بدکیش و قلبیِ جای و تباهیِ خرد و دوستیِ خوشامدگویان شاهراهِ فرمان‌پذیری گذاشته بنوردِ بادیهٔ ادبار شد) روز اورمزد غرهٔ تیرماهِ الٰهی صادق خان و راجه اسکرن و موتهه راجه و تیع خان حبشی و برخی[۳] از بهادرانِ خدمت‌گذار[۴] نامزد شدند - که آن گروهِ نشینِ نخوت را از خوابِ بیدانشی بیدار سازند *

و از سوانح فرستادنِ دستم‌خان[۵] است بایالتِ صوبهٔ اجمیر- شهریارِ آفاق بمقتضای دیده‌وری (که نقدگنجینهٔ شناخت است) نقوشِ رعیّت‌پروری و معدلت‌اندیشی از ناصیهٔ حالِ او دریافته پایهٔ اعتبار افزودند - و سرکارِ رنتهپور به تیولِ او مقرّر فرموده بحراستِ آنصوب رخصت ارزانی‌داشتند که در گلشن‌سرای فراخ‌حوصلگی رختِ اقامت انداخته بدستیاری دل و دیده پراگندگیهای آندیار را فراهم آورد - و پاسِ احکامِ عدالت داشته نیروی همّت را بتکاپوی‌صورت درشادوش دارد تا عمومِ مردم از تیرگیِ ستم و تاریکیِ بیداد بنورستانِ حق‌پذیری درآیند - و زندگیِ شایسته با کردارِ ستوده پیوندِ دوام یابد - جهانبانی گلچینِ چارچمنِ دنیا و عُقبیٰ آید - و فرمانِ پژوهی بمسرتکاهِ جاوید خرامد *

و از سوانح رسیدنِ رای لونکرن و راجه بیربر است - گذارش یافت که از حدودِ دیبال پور این دو موتمنِ بارگاهِ اقبال را بسرافرازیِ رای دونگرپور رخصت فرموده بودند - دریں‌هنگامِ نشاط‌افروز و زمانِ طرب‌افزا روزِ رام بیست و یکم تیرماهِ الٰهی مسرّت‌آرای نیکوخدمتی بجبین‌سائیِ عتبهٔ همایون ناصیهٔ بخت‌مندی را جلای تازه بخشیدند - و آن عصمت‌اعتصامِ والا گوهر را بآئینِ بزرگان بشبستانِ تقدّس درآوردند - انجمنِ تعلّق را نگار بستند - و جهانِ معنی را آذین‌کردند - گوهر یکتا بگنجورِ حقیقت پسند - و گروهی را تکیه‌گاهِ سترگ پدید آمد *

و از سوانح رسیدنِ ایلچیانِ شاهرخ میرزا ست - عفّت‌قباب خانم والدهٔ میرزا از فروغِ دیده‌وری و دوربینی نقوشِ فرمان‌روائیِ معنی و حروفِ جهان‌افروزیِ صورت از پیشطاقِ ناصیهٔ مقدّسِ شاهنشاهی در یافته از صغرسن پیوندِ عقیدت را استحکام داده بود - لیکن از سرگذشتِ میرزا سلیمان بیمناکی داشت - که برخاطرِ حقیقت‌پیرای گیهان‌خدیو چگونه پرتو اندازد - وسخن‌سارانِ بی‌صرفه‌گوی بدنهادروش بموقفِ عرض رسانند - و هر ناخشنودیِ آن فرمان‌فرمای صورت و معنی اختلال

---

(۲) نسخهٔ [ب] سپاس الٰهی (۳) در [چند نسخه] برخی دیگر (۴) نسخهٔ [ا] خدمت گزین
(۵) در [بعضی نسخه] رستم خان *

در مبانی عزّت (۲) و اساس زندگی شاهرخ میرزا اندازد - و اگر مرا سرمایهٔ این شورش تصوّر فرمایند بنکال ابدی گرایم - و نیز از عکاس ضمیر او بود که عاطفت گیتی‌خداوند میرزا را بفرزندی برگرفته سربلندی بخشد - عبدالرّحمن بیگ و میرزا عاشق عرائض آن پرده‌نشین عزّت و میرزا شاهرخ را با جلائل نفائس آندیار در اوائل امرداد ماه الٰهی با هزاران بار ضراعت و نیازمندی بدارگاه قدسی آوردند - شهریار آگاه دل از وفور مردمی و فرط مهربانی و محبّت دیرین و عاطفت تازه معذرتها پذیرفته نوازش فرمودند - و کامیاب شادمانی رخصت (۳) انصراف دادند - و هم درینولا حکیم (۴) عین الملک از دکن ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال آمد - او را برهنمائی عادل‌خان بیجاپوری فرستاده بودند - درین هنگام آن خدمت بجای آورده نیایش او را بموقف عرض مقدّس رسانید - و رشیدالملک را با عرضداشت و شرائف متاع آن بلاد بنظر همایون سربلندی بخشید *

و از سوانح آمدن ایلچی فرمان‌روای توران عبدالله خان با نامهٔ یکتادلی و شرائف تُحَف و هدایا - از شکوه اقبال روزافزون پیشتر ازین سلسله‌جنبان دوستی شده بود - بنا (۵) بر اندیشهٔ تسخیر ممالک موروثی و ظهور حال پیمانهای او چندان توجّه نفرمودند - و مدّتها در اردوی معلّی تکاپوی داشت - چنانکه در نخستین یورش گجرات غبار لشکر منصور بود - کارنامهٔ سرنال هوش ربای او شد و چون بفیروزمندی بازگشتند بالتماس اعیان دولت پاسخ نگاشته روانه ساختند - و بجهت آنکه سلسلهٔ مراسلت گسسته‌پیوند باشد کسی از بارگاه خلافت همراه او نشد - چون بدان دیار رسید نیرنگی اقبال شاهنشاه صورت و معنی گذارش نمود - مرزبان آن‌ناحیت از (۶) عاقبت‌اندیشی بلابه‌گری (۷) درآمد - و گرم‌تر حروف نیایش و نیازمندی سرائیده مدارج مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور نگاشت - اساس سخن بران نهاده بود که شهریار جهانگیر از صوب هندوستان یورش ایران فرماید - تا به نیروی یکجهتی عراق و خراسان و فارس از اورنگ‌نشین آن‌مرز مستخلص گردد - خدیو عالم بمقتضای فتوّت و مردمی آمده را بفنون نوازش خوشدل گردانیده رخصت فرمودند - و میرزا فولاد را با برخی از نفائس هندوستان همراه ساخته تورانیان را آرامش (۸) بخشیدند - و پاسخ (۹) آرای شدند که آن سلسله را انتساب خاص بخاندان نبوّت است - پاس آن داشته اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک‌ستانی نمی‌سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ضمیر حقیقت‌اندوز را ازین‌داعیه باز میدارد

---

(۲) در [چندنسخه] عشرت (۳) در [اکثرنسخه] رخصت انصراف شد (۴) نسخهٔ [ل] حکیم‌الملک
(۵) نسخهٔ [ز] بنابر تسخیر ممالک موروثی (۶) نسخهٔ [ا] از عاقبت‌بینی اندیشیده بلابه‌گری درآمده
(۷) در [بعضی‌نسخه] بلابه درآمد (۸) نسخهٔ [ز] آرامش بخشیده پاسخ آرای شدند (۹) نسخهٔ [ب] و دران گلدستهٔ دوستی پاسخ آرای شدند *

رنجی درین گلدستهٔ موسیقی والیِ ایران را بعزّت یاد نکرده بود اندرزهای هوش‌افزایی در نکوهیدگیِ آن نرموده حقّ سترگ ثابت گردانیدند ٭

نهضت موکب همایون بصوب اجمیر بار دیگر

ازانجا (که یورشِ فرمان‌روایانِ معدلت دوست مایهٔ آسایشِ عالمیان و روزبازار دادگری‌ست) همواره[۲] خاطرِ اقدس بسیر و شکار توجّه دارد - علی‌الخصوص که درین ضمن احترامِ یکی از بزرگانِ صاحبدل باشد - ازین دید ژرفِ حقیقت‌شناس بآئین هر ساله عزیمتِ خطّهٔ فیض‌بخشِ اجمیر مصمّم شد - و شبِ باد بیست و دومِ شهریور ماهِ الٰهی سمندِ اقبال را رهگرای مشهدِ[۳] قدسی گردانیدند - روزے (که مرحلهٔ کروههٔ[۴] مضربِ خیامِ همایون گشت) در اثنای راه بر فیلِ زبردستکار (که از شورشِ تندخوئی و جوششِ بدمستی تجربه کارانِ این وادی به نزدیکِ آن نرفتندے) شکفته دل و گشاده پیشانی به نیروی تیزدستی برآمدند - آن عربده‌کار از شکوهِ اقبال فرمان پذیر آمد نظّارگیان را حیرت فروگرفت - ظاهر[۵] بینانِ صورت پرست را ازین بدائع شگفت آمد - لیکن دوربینانِ ژرفنگر باندازهٔ معنی‌شناسی چهره‌گشای سعادت گردیدند - طایفهٔ یکی از هزاران خوبی ستودهٔ گیتی‌خدیو شمردند - و برخے را فروغِ تائید بخشید - و گروهے از گریوهٔ انکار برآمده بگلشن‌سرای ارادت در آمدند - و همواره ازین[۶] والا خردِ عالی‌قدر کارنامهای بدیع تراوشِ ظهور یابد - ازانجمله درین‌یورش روزے فتح‌خانِ چیته‌بان ازدردِ چشم بیدلیها نمود - و از ناامّیدیِ پزشکانِ آزموده به نیایش درآمد آن مسیح‌نفس بدم‌گیرا چارهٔ فرمودند - و بظاهر نیشتر را بکار داشته آسایش افزودند - طبیبانِ روزگار حرفتِ مکتسبی را پیشِ حکمتِ موهبتی قدرے ننهاده سجدهٔ نیایش بجای‌آوردند ٭

و از سوانحِ لبریزشدنِ پیمانهٔ زندگیِ شیخ احمد فرزندِ میانهٔ شیخ‌سلیم فتحپوری‌ست - در تعلّقیانِ روزگار بسا خوبیهای گزیده غازهٔ چهرهٔ او بود - زبان را شکایت‌آلودِ جهانیان نکردے - و از دیدِ ناملایم چندان زبونِ غم نگشتی - با آزرم و تمکین همنشینی گزیدے - از دستگیریِ عقیدت و نیکو بندگی در جرگهٔ اُمرا انتظام یافت - و باتّکگیِ[۷] شاهزادهٔ بزرگِ صورت و معنی شهرهٔ آفاق گشت - در یورشِ مالوه هوازدگی دریافت - و از ناپرهیزی و نه نیوشیدنِ سخن بدارالخلافه آمد - و انجامِ کار بفالج کشید - و درین سال (که رایاتِ[۸] جهانگشای بصوبِ اجمیر نهضت میفرمود) او را در پیشگاهِ بینش

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیوسته (۳) نسخهٔ [ز] مرقد قدسی (۴) در [چند نسخه] کروهر (۵) نسخهٔ [ب] ظاهر نگاهان صورت پرست را (۶) نسخهٔ [ب] ازان خسرو عالی‌کردار (۷) نسخهٔ [ا] و باتالیقیِ (۸) در [چند نسخه] صبحهٔ رایات ٭

...بان خدیو آوردند - بسجودِ نیایش رخصتِ واپسین گرفت - و چون بخانه رسید نفسِ آخرین ...سمانی منزل‌گاهِ نیستي شد - زهے والا بختی که اورا درقدمِ مرشد و پادشاه زندگانیِ ناپایدار ...ي دیده - اگر در برآمدِ کارِ دولت آن نقدِ گرانمایه درباخت جوهرِ مردانگي و حقیقت‌منشي ...گاهِ ظهور آورد - وگرنه بارے پردهٔ ناموسِ نیکوبندگي دریده آمدے - ازانجا (که هنگامهٔ ...میانِ درزوی و آشنایانِ سرپُل گرم است) چنین داستانِ دیده‌وری بهرگوش ندرآید - لیکن آن ...دانشِ یکتای بختمندِ وفاگزین (که درین‌نامه خطاب باو مبرود) تراوشِ صفوتکدهٔ ضمیرِ خود ...اندوخته بآفرین گراید •

و ازسوانح آنکه سیّد حامد بخاري را بایالتِ مُلتان بلندپایه گردانیدند - و پندهای هوش‌افزا (... سرمایهٔ دستگیریِ بیچارگان و مالشِ بدکاران و آسودگیِ نوطّن‌گزینانِ آن دیار باشد) فرموده رخصت دادند - او فرمان‌پذیرِ اندرزهای سعادت گشته درتکاپوی آن شد که به‌نیروی کوشش و آگهي ...اندهٔ دانش را بمنزل‌گاهِ کردار رساند •

و ازسوانح رسیدنِ راجه تودرمل از ملکِ گجرات - و بفنونِ عواطفِ خسروانی محفوف شدن ...هنگامے (که موکبِ همایون در(۲) حواشیِ قصبهٔ بساور نزولِ سعادت داشت) راجه با بسیارے ...اندلی بدولتِ آستان‌بوس سربلندی یافت - و نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را با هزاران داستانِ دولت ...ارش نموده بسجودِ نیایش ناصیه‌افروزِ بخت‌مندي شد - و بسے از بدگوهرانِ شورش‌منش را ...سرگروهِ آنها دوده(۳) بیگ بود) مُسلسل در پیشگاهِ معدلت حاضر گردانید - چون زندگاني را ...ور نبودند بیاسای آن گروه چهره‌گشائیِ عدالت شد - و بدستورِ پیشین تنسیقِ مهمّاتِ وزارت ...ن او تفویض یافت - و بمیامنِ توجّهاتِ قدسي براستي و درستي در انتظامِ امورِ سلطنت ...نِ هوشمندانه گرفت(۴) •

شورش(۵) نمودن مظفرحسین‌میرزا باردیگر - و گرد(۶)‌آلود ناکامي شدن

ایزدِ توانا خردِ تباه نبخشاد که هزاران آئینِ نکوهیده ازان پدیدار گردد - و خرابیِ جهان آرد - و اگر ازین ناشایستگي پناه یابد از همنشینیِ بدگوهرانِ فرومایه اجتناب(۷) لازم شمرد - که بسا ...مدانِ دوربین را از صحبتِ این شولیده‌رایان نیکي ببدي گراید - و صلاح بفساد انجامد ...تِ آدمي را دانش‌پژوهان دزدِ پنهاني گفته‌اند - بیخواهش خوی دمسازان برگیرد - و ازانچه

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ل] درقصبهٔ بساور (۳) در [چندنسخه] دده بیگ (۴) نسخهٔ [ل] از سر گرفت (۵) نسخهٔ [ب] شورش مظفرحسین‌میرزا (۶) در [بعضی نسخه] گرد آمود (۷) در [چندنسخه] پرهیز •

نصرت داشته باشد بروزگاران بر خود پسندد - و بتازگی چهره‌افروز این داستان حال مظفر حسین میرزاست که با پاک‌نهادی و صفای گوهر بهمزبانی همراهان تبه رای سرمایهٔ نکال خویش آماده گردانید - و ازانجا (که در سرشت او سعادت بود) جان بسلامت برد - و بداندیشان یافه درآی بگو مستی غبارآلود گشتند - دربن ایّام (که پدران و نیاکان اورا آن پیش آمد که گذارش یافت) هنگام آن بود که بخوابگاه غفلت نه غنوده - لیکن از هجوم شورش مستان بے خود (که سرگروه اینها مهرعلي بود) عنان نیک‌سگالي از دست داده بار گرد فتنه برانگیخت - و بتائیدات سماوي در اندک زمانے فرونشست - چون راجه تودرمل از گجرات متوجّهٔ آستان اقبال شد آن بد کیشان نساد اندیش عبرت نگرفته میرزا را باز دست‌آویز تباه‌کاري گردانیدند - نخستین بر بازرگانان کهنبایت دست ستمکاري برگشوده مال فراوان اندوختند - وزیرخان باعتضاد دولت ایزدي‌اعتصام از احمدآباد برآمده بآنصوب شتاب آورد - و در حدود پیرپور (۲) داستان بے آزرمی همراهان باز بهادر تذبذب در توائم همّت او انداخت - از قصبهٔ سرنال بقصد مبارزت برآمد - بیشترے از نوکران فرومایهٔ برنده بتخیّل نادرست جدائي گزیده بغنیم پیوستند - وزیرخان از ظهور این‌سانحه باندیشهٔ دراز فرو شد - و چون نقوش بیوفائي از ناصیهٔ ملازمان بدگوهر پیدا بود برگشته باحمدآباد تحصّن گزید روز دیدافر هشتم شهریور ماه الٰهي غنوده بختان بدکردار با هزاران شورش محاصره نمودند - و بسیارے از واقعه طلبان فرصت‌جوی بمخالف پیوسته هنگامهٔ بداندیشي گرم ساختند - عکس همّتان درون حصار را نیز حال دگرگون شد - وزیرخان بفروغ اخلاص روزافزون بچاره گري نشست - گروهے را مُسلسل گردانید - و برخے را بفنون دلدهي سرگرم پیکار ساخت - چون از کمک ظاهري گسسته امّید بود دل بفرو شدن گرو کرده انتظار نیرنگي اقبال میبرد - و از دوزبان دروني در هراس بوده هر روز مورچل را تغیر میداد - در زمانے (که از آویزش شباروزي بستوه آمده بود) تائید سماوي لوامع نشاط افروخت - و گروه مخالف بخاکستان ناکامي غبارآلود شدند - و اجمال این داستان نصرت آنکه پانزدهم شهریور ماه الٰهي غنیم تبه‌رای سخن با درونیان یکے ساخته هجوم آورد - و نردبانها نهاده در صدد برآمدن گشت - چندے از خود سران بکام خویش رسیده دست بیغما گشادند - و برخے در میان راه بودند - از گشادگاه تقدیر (۳) بندوقے بمهرعلي رسید - و همان زمان آن سردفتر عربده‌کاران بعزم‌خانهٔ نیستي شتافت - از دید نیرنگی اقبال روز افزون یکبارگي آن گروه بے آزرم را در عین چیره دستي پای جسارت از جای رفت - با هزاران سراسیمگي بصوب ندربار روی گریز نهادند

---

(۲) نسخهٔ [ا] هرپور - و نسخهٔ [ب] پیربور - و در [بعضی نسخه] پیري پور (۳) نسخهٔ [ب] دربن‌هنگام از گشادگاه تقدیر ه

از بس که متحصّنان بیم‌ناک[۲] بودند بگمانِ فریب‌آرائی کسے بیرون نیامد - چون پاسے از روز دیگر گذشت حقیقتِ اقبالِ گیهان‌خدیو بتارگی خاطرنشانِ دور و نزدیک شد - جهانیان به نیایشِ ایزدی شتافته خلودِ دولتِ بیهمال را طلبکار شدند *

* قطعه *

همیشه تا که ز تاثیرِ مهر و بارشِ ابر * دهانِ غنچهٔ گل را صبا بخنداند

لبِ مرادِ تو از خنده هیچ بسته مباد * که خصم را بسزا دولتِ تو گریاند

دو چیز سرمایهٔ نیک‌بختی و سعادت‌اندوزی ست - دلِ دانش‌پژوه - و دیدهٔ عبرت‌بین - هرکه از روی بخت ازین دو گوهرِ گران‌مایه تهی‌دست آید روزگار اورا بشمار زمانے در گوِ نیستی فرو برده بسوی ازل و ابد گرداند - چنانچه حالِ مهرعلی ازین آگاهی بخشید - از فروغ لوامعِ اقبالِ شاهنشاهی بدهپذیر گشته شورش‌افزای شد - و در اندک فرصتے تیرروزِ قدر اندازِ تقدیر گشته بخرابهٔ نکالِ ابد جای گرفت - و آن کس (که در اصلِ فطرت سعادت‌منشِ دولت‌مدد باشد) اگر از بد مصاحبی روزے چند در بادیهٔ گمراهی افتد او را در بوتهٔ ناکامی گدازش دهند - تا از غبارِ آلایش برآمده عیارِ کمال گیرد - چنانچه سرگذشتِ مظفرحسین‌میرزا چهره‌آرای این‌مراد است - باغوای کوته اندیشانِ بدسگال راهِ ناسپاسی رفت - روزگار او را در سنگ‌لاخِ ناامّیدی آبله‌پای ساخت - و ازانجا (که سعادت‌نهاد بود) حراستِ ایزدی درکنفِ خویش درآورده موردِ مراحمِ خسروانی گردانید - چنانچه در جای خویش نگارش یابد *

و از سوانحِ فروغ یافتنِ ناصیهٔ مظفّرخان است بسجودِ آستانِ مقدّس - گذارش یافت که بجهتِ پاداشِ کردار اورا از بساطِ قُرب دور داشته بودند - از نیک‌اختری در دشتِ هولناکِ حرمان نیایشِ حضور پیش‌گرفته در جدگزینی و خدمت‌افزائی و فرمان‌پذیری فطرت را با همّت هم‌آغوش گردانید - و شناخت را با کردار پیوندِ شایسته داد - از تکاپوی دایمی و قدردانی و کارشناسی و ملاءمت‌کیشی[۳] برفرازِ نیکوکاری برآمد - جوهرِ نیکوبندگی از چون بعیارِ صیرفیانِ بارگاهِ خلافت رسید پرتوِ عاطفت بر ساحتِ احوالِ او تافته فرمانِ طلب شد - بیست و نهم شهریور ماهِ الٰهی از صوبهٔ بهار آمده در حواشیِ هنس‌محل بسجدهٔ عقیدت روشنی‌افزای ناصیه گشت - و نفائسِ آندیار برسمِ پیشکش ببارگاهِ حضور آورد - و چهار لک روپیه نقد بآئینِ نثار گذرانید - اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرای بفنونِ عواطف سربلندی بخشوده اعتبار افزود - و حکمِ مقدّس شرفِ نفاذ یافت که بتقدیر و تطمیرِ مهمّاتِ سلطنت وا رسیده پاسبانیِ احکامِ معدلت نماید - و راجه تودرمل و خواجه

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهمناک بودند (۳) در [بعضی نسخه] ملایم کیشی - و در [اکثر نسخه] ناملایم کیشی *

شاه منصور باستصواب او کارنامهٔ خدمت بجای آورند - و بفرّخي و فرخندگي چهارم[2] مهر ماهِ الٰهي شهرِ دلگشای اجمیر از ورودِ رایاتِ همایون نورآگین شد - بآئینِ بزرگان ژرف‌نگاه بآن مشهدِ مقدّس شتافته ایزد بیچون را پرستش نمودند - و منتظرانِ قدومِ قدسي کامیابِ خواهش شدند ●

و هم درینولا (که زمانه سعادت داشت - و روزگار بالشِ اقبال) فرمان‌پذیرانِ بارگاهِ خلافت شهریارِ والا گوهررا بطلا و سایرِ جلائلِ امور برکشیدند بجزائلِ بخشش و افضالِ آرزومندانِ جهان‌را بے‌نیاز گردانیدند - نخستین آن دریا نوالِ عالي‌فطرت برای گردآوریِ رضامندیِ ایزدي خرمن خرمن و دامن دامن از زرِ سرخ و سفید مکرمت فرمود - پس‌ازان کارپردازانِ خدمت باشارتِ همایون طبقاتِ انام را بپاسِ مراتب داشته زربخشي کردند - و همدرین اثنا از فرطِ آگاهي و وفورِ حق پژوهي بمحبّ‌علي خانِ میرخلیفه (که آثارِ تجربت و شناسائي از ناصیهٔ حالِ او پدید بود) خلعتِ فاخره داده اجازت فرمودند که همواره حاجاتِ خلائق و آنچه در پیشگاهِ تامّلِ او بحسن گراید بموقفِ عرضِ اقدس رساند - با آنکه دوامِ آگهیِ گیهان‌خدیو بمثابه‌ایست (که آنچه بالغ‌نظرانِ دوربین جدّآور یک‌کار را بلوازمِ احتیاط بجای آرند گیتي‌خدیو همگي امورِ سلطنت را بدان طرزِ شایسته بانجام میرسانند) لیکن از بسیاریِ دانش‌اندوزي و دوربیني و مزاج‌شناسيِ روزگار و بهبودِ سگالي بردوام چنین هشیار‌خرام مي‌باشد - همانا منشورِ مُطاعِ سلطانِ خرد چنان‌است که فرمان‌روایانِ معدلت‌گزین و سایرِ بزرگانِ کثرت‌آرای بر دیده‌وري و رسائيِ خود اکتفا نفرموده یکے از هوشمندانِ نیک‌ذات سیرچشمِ بے‌آزاررا رخصتِ عرضِ مکرمت فرمایند - تا درهنگامِ هجومِ مشاغل و چیره‌دستيِ قُوای عضبي (که زمانِ پالغزِ تیزروانِ عرصهٔ دانائي ست) شایستهٔ وقت را بموقفِ ابلاغ رساند - خداوندا (تا سایه و آفتاب است - و سرسبزيِ چمن از فیضِ سحاب) این سالارِ بارگاهِ تجرّد و تعلّق بر انفس و آفاق نورگستر باد ● ● مثنوي ●

خدایا تا مراد است آسمان را ● مکن زین پادشه خالي جهان را

فلک چون خاتمش زیرنگین باد ● کلیدِ عالمش در آستین باد

و از سوانح نوشدنِ مجاهد بیگ است نبیرهٔ خواجه کلان بیگ - در حدودِ موهي از مُضافاتِ صوبهٔ اجمیر به تهانه‌داري نامزد بود - کنور مانسنگهه و بیشترے از دلاورانِ آن نواحي به تنگناهایِ کوه شتافته بودند - در مبادیِ مهرماهِ الٰهي راجپوتانِ آن سرزمین چندے از زینهاریانِ[3] نوآبادي آمده دستِ تاراج گشودند - ازین دلیري آگهي پذیرفته با رنجِ زدگي جریده بے‌سازِ پیکار برآمد و کارنامهٔ رستمي‌را زبردست ساخته رهگرای سفرِ واپسین شد - و سرمایهٔ نیکنامي جاوید اندوخت

---

(۲) نسخهٔ [ي] چهاردهم (۳) در [بعضی نسخه] از دیهہای نوآباد آمده ●

شاه منصور باستصواب او کارنامهٔ خدمت [illegible] آورند - و بهترخی و فرخندگی [illegible]

شهر دلکشای اجمیر از روز [illegible] نورآگین شد - [illegible] بزرگی از [illegible] مقدس [illegible]

[illegible] را پرستش [illegible] - و منتظران [illegible] کامیاب خواهش [illegible] ●

و هم [illegible] داشت - و روزگار [illegible]) [illegible]

[illegible] سرانجام [illegible] و اعمال [illegible] جهان [illegible]

[illegible] برای کردآوری [illegible]

[illegible] فرمود - پس از آن کاربردازان خدمت [illegible]

[illegible] - و همدرین [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] از ناصیهٔ حال او پدید بود) [illegible]

[illegible] و آنچه در پیشگاه [illegible] بعضی گزاید [illegible]

[illegible] گیهان‌خدیو بمثابه‌ایست (که آنچه [illegible]

[illegible] گیتی‌خدیو همگی امور سلطنت را بدان طرز [illegible]

[illegible] و دوربینی و مزاج‌شناسی روزگار و [illegible]

[illegible] منشور مطاع سلطانی خود چنان‌ست که [illegible]

[illegible] دیده‌وری و رسائی خود اکتفا نفرموده [illegible]

[illegible] عوض مثوبت فرمایند - [illegible]

[illegible]

[illegible] اندا نیک لک روپیه [illegible]

[illegible] نیکوبندگی

[illegible] شهاب الدین احمد خان - چون

[illegible] برای زبانی [illegible]

[illegible] - و از نارواي دادده‌ي آن ملک

[illegible] - والله اعلم (م) نسخهٔ [ل] آن مکان داشت

هفدهم مهر ماه الٰهی بر فراز قلعهٔ اجمیر صعود اقبال نموده غنودگان آن سرزمین را دستمایهٔ رحمت شدند - و در حواشی مرقد سیّد حسین خنگ‌سوار وقفهٔ آمرزش فرمودند - آن‌شب تا ظهور پرتو خورشید حقیقت شمع آگهی افروخته رهنمای سعادت‌پذیران محفل قدسی بودند - بسا حقائق کونی و الٰهی سامعه‌افروز بخت‌وران بیدار دل گشت - و خاطر عمارت دوست شاهنشاهی چون اختلال مبانی آن حصار آسمانی‌پایه دریافت کار پردازان بارگاه سلطنت را اشارت همایون شد که همّت در تعمیر بستند آن عمارات فرسوده را تازه گردانند - در کمتر زمانے بخوبترین وجهے صورت انجام گرفت - بیست و دوم مهر ماه الٰهی ازان خطّهٔ فیض‌اساس عنان توجّه بجانب میرتهه انعطاف یافت - بظاهر نشاط شکار چهرهٔ عزیمت می‌افروخت - لیکن معدلت‌آرائی و انتظام آن‌ناحیت و اندوختن مرضیّات ایزدی پیش‌نهاد همّت والا بود *

چون آن سرزمین مخیّم اقبال گشت ضمیر صواب‌اندیش در تعیین قافله‌سالار رهگرایان بادیهٔ حجاز توجّه فرمود - دوم آبان ماه الٰهی میر ابوتراب باین‌گزیده خدمت سرافراز شد - او از سادات سلامی شیراز است - جدّش میر غیاث‌الدّین نبّته الله (که بسیّد شاه میر مشهور بود - و از علوم مکتسبی بهرهٔ فراوان داشت) در زمان سلطان قطب‌الدّین نبیرهٔ سلطان احمد (که احمدآباد بنام او اساس یافته) آمد - و بوطنگاه (۲) خود بازگشت - بار دیگر در شورش شاه اسمٰعیل بحکومت سلطان محمود پیکره (۳) با دو فرزند خود میرکمال‌الدّین و میرقطب‌الدّین بگجرات آمده رخت اقامت انداخت و به نیکنامی روزگارش سپری شد - میر ابوتراب فرزند میرکمال‌الدّین دران مرز و بوم اعتبار یافت و ازان باز (که گجرات در حوزهٔ تصرّف اولیای دولت درآمد) بفنون عواطف ظلّ‌اللّهی اختصاص گرفت - و بدولت ارادت چهره افروز سعادت شد - دریں هنگام (که از بارگاه خلافت باین‌خدمت شرف اعتبار یافت) پنج‌لک روپیه نقد و ده‌هزار خلعت بجهت محتاجان آن‌مرز در عهدهٔ کاردانی او شد - و اعتمادخان گجراتی (که از سالها آرزوی طواف آن سرزمین (۴) داشت) نیز رخصت یافت (۵) - و از رشحهٔ دریای مکرمت فراوان مردم با گزین‌سامان محمل شوق بستند - شُرفا را (که پیوسته بارسال عرائض و تنسوقات آن ولایت سلسله‌جنبان نیکوبندگی اند) بیکه لک روپیه نقد و شرائف اجناس یادفرمودند *

و از سوانح تفویض فرمودن ایالت گجرات است برای رزین شهاب‌الدّین احمد خان - چون آگهی شد (که وزیرخان پاسبانی احکام معدلت را بسزا نمیکند - و از ناروائی داددهی آن ملک

---

(۲) نسخهٔ [ز] بوطن خود (۳) نسخهٔ [ب] بیکره - والله اعلم (۴) نسخهٔ [ل] آن مکان داشت
(۵) در [چند نسخه] گرفت *

روی در اختلال دارد) رقم عزل بر صفحهٔ احوال او کشیده خانِ مذکور را (که از شناسائیِ معامله ، جهانگزینی در کارها و عدالت پژوهی و رعیت‌پروری بهره‌مند بود) ازمالوه بحراستِ این‌ملک بزرگ نامزد کردند - و منشور مقدّس مشتمل براندرزهای سعادت شرفِ نفاذ یافت - قاسم‌خان و طاهرخان و سیف‌الملوک و میر غیاث‌الدّین علی نقیب خان و قمرخان و فیروز و شیخ معظّم و شیخ جنید و برخی از ملتزمانِ بارگاهِ حضور را فرستادند - تا آسودگیِ آن دیار افزوده آید - و یرلیغ والا صادر شد که چون صوبه‌دارِ نو بآن‌حواشی آید وزیرخان بحدودِ ایدر آمده بانجامِ مهمّات قدرافزای جوهرِ خود گردد و بندگانِ خدمت‌گزین پیش بدرگاهِ همایون شتابند *

و ازسوانحِ فرستادنِ افواجِ گیهان‌ستان[۲] است باستیصالِ رانا - ازآنجا (که گزیدهٔ پرستشِ نشاهٔ تعلّق آنست که باندرزهای شایسته و نیروی تدبیر گردن‌کشانِ نخوت‌مند را فرمان‌پذیر گردانند - و اگر نصیحت و نکوهش سودمند نیاید نقشِ هستیِ آن گروه را بسترند - تا وحدتِ انتظامی اختلال بپذیرد - و نزهت‌گاهِ جهان از شورشِ کثرت غبارآلود نگردد) بسال و مهِ مذکور راجه بهگونت داس و کنور مان سنگهه و پاینده خان مغل و سیّد قاسم و سیّد هاشم و سیّد راجو و الغ[۳] اسد ترکمان و گجره[۴] چوهان و برخی از مبارزانِ عقیدت‌مند را بانجامِ این‌کارِ سترگ رخصت فرمودند - شهباز خان میر بخشی را صاحب اهتمامِ آن لشکر گردانیدند - و انتظامِ آن برای رزینِ او بازگشت در ضمنِ عشرتِ شکار پراگندگیهای این صوب انجامِ شایسته یافت - کارهائی (که در باستانی زمانه بهزاران نیرنگیِ عزیمتها صورتِ اتمام نمی‌گرفت) امروز از افزونیِ آگهی بشطرے از توجّهِ طفیلی روی در انصرام می‌نهد *

و از سوانحِ فروغ افزائیِ عاطفتِ گیهان‌خدیو است - از وفورِ رافت و مهرگزینی گروها گروه آدمی با اختلافِ مشربها و تباینِ ملّتها نطاقِ نیکوبندگی برمیانِ دل بسته فدویِ[۵] میزیند چنانچه بر مزاج شناسانِ روزگار بس‌شگفت نماید - غریبتر آنکه جانورانے (که رمیدگی در نهادِ ایشان سرشته اند) نیز از خوی ستودهٔ کشورخدای آرامش‌گزیده نشاطِ موانست دارند - اگر ازین نمط داستانهای راستین فراهم آرد هرآئینه در پیشگاهِ خواهش گریوهٔ دشوارعبور پدید آید - مبادا پیش از شکستغشدنِ ناهارِ جوائی یورشِ واپسین حسرت‌افزای گردد - این چابک دستِ تیز رفتار بر بادپیمائی استعجال برآمده میخواهد که (اگر بزودی ساغرِ زندگی لبریز نگردد - و سودای دیوانگی عقلِ مصلحت‌اندوز را کالیوه نگرداند) بهزاران تکاپوی دایمی انموذجے از بدائعِ شمائلِ گیتی خداوند

(۲) نسخهٔ [ل] گیهان‌گشای است (۳) نسخهٔ [ل] لک‌لک الله ترکمان (۴) نسخهٔ [ز] کجسره چوهان (۵) نسخهٔ [ل] در فدویت میزیند *

و فهرستي از نیرنگیِ تائیداتِ سماوي بعنوانِ سپاسگذاري نگارش نماید - و اگر هر یکی ازان بستانچهای دلاویزِ سخن سرائي سیراب گرداند برای شادابیِ هرکدام دفترے جداگانه باید - خامه از مهرافزائي و عاطفت افروزي - که همانا[2] بیانِ آن در کالبدِ گفتار نگنجد - و آنچه بتارگي زنگ‌زدای بینشِ نظّارگیانِ دشوارپسند گردید آنکه آهوئی (که سرخیلِ وحشت‌گزیدانِ ملکِ صحراست) بسانِ انس‌پذیران از دستِ آن یگانهٔ عالمِ دلجوئي دانه میخورد - آن خوانای نقوشِ پیشاني نشانِ شگفت‌مندي را از حاضرانِ درگاهِ قدس[3] دریافته فرمود که ناآزاریِ جانوران و بزبانِ عاطفت بدین خموشانِ گویا پیش آمدن اگر چنین خاصیت بخشد چه دور - این خوی‌گزیده را جاذبه ایست که افلاک و انجم را در کمندِ محبّت در آرد ٭

تربیت فرمودن فرزندان سعادت‌پژوه والا گوهر

گیهان‌خدیوِ دادگر پیوسته از دوربیني اندازهٔ حالِ طبقاتِ انام را دریافته گلشنِ افزایش را سرسبز و شاداب دارد - و شناسای عیارِ جواهرِ مردم شده هریکی را فراخورِ آن بهنگامِ مناسب برومندِ دولت میگرداند - و چنانچه ناگزیرِ ساقیِ بزمِ سلطنت است (که فراخي و تنگیِ حوصلهای جهانیان شناخته بادهٔ مردآزمای دنیا را درخورِ آن پیماید) فرمان‌فرمای زمان از فروغِ دیده‌وري این کارِ شگرف را بگزیده آئین آراسته دارد - از نیرنگیِ مزاجِ روزگارِ بوقلمون گروهے را بتدریج پایهٔ اساسِ[4] آسمانيِ اعتبار مي‌بخشد - و برخے را سزاوارِ بزرگي یافته یکبارگي بر فرازگاهِ عزّت جای مي‌دهد - و [چون دریں ایّام (که عُنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولتِ روزافزون است) از ناصیهٔ احوالِ فرزندانِ سعادت‌منش لوامعِ آگهي و حق‌پژوهي بر پیش‌گاهِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتوِ ظهور انداخت] صغرِ سن‌را قدرے ننهاده هریکی را بمنصبِ بزرگ اختصاص بخشیدند - و ازانجا (که سوارانِ خاصه دوازده هزار قراریافت و آن یکّه‌تازانِ عرصهٔ شهامت را بزبانِ وقت احدي گویند - و سپاهِ نوئینانِ والاشکوه و امرای عالي‌قدر از پنجهزار افزون نبود) پایهٔ سترگِ شاهزادهٔ خردپژوهِ اخلاص‌گزین سلطان‌سلیم ده‌هزاري مقرّر شد - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که نظر برو‌فورِ رضاجوئي و نیک‌سیرتي و هشیاردلي و بردباري تماميِ جنودِ سماوي‌اعتصام بآن نونهالِ دولت وابستگي دارد - و شاهزادهٔ عقیدت‌گزینِ آگهي‌منش سلطان مراد بمنصبِ هفت‌هزاري بلندي‌گرای شد - و شاهزادهٔ سعادت‌پذیرِ خدمت‌گذار سلطان دانیال بمرتبهٔ سترگِ شش‌هزاري شرفِ اختصاص یافت - بآبیاریِ افضال بستانسرای دولت نگارین

---

(۲) در[بعضِ نسخه] که همانا در کالبد گفتارنگنجد . و نسخهٔ [ل] که همانا آن در کالبد گفتار (۳) نسخهٔ [ل] بارگاهِ قدسي دریافته (۴) نسخهٔ [ل] آشنائیِ اعتبار مي‌بخشد ٭

گشت - چارچمن دنیا را رونق دیگر پدید آمد - از نیک‌سگالي و کارشناسي عادت پایهٔ عبادت گرفت
دوربین‌آرائي پیغام دورپیمائي آورد ＊　　＊ نظم ＊

ز تو نقش بست این کهن طاق را ＊ عمارت گري کرد آفاق را

چو معمور شد ملک و دولت درست ＊ بمعموري دل کمر بست چست

اگرچه شهریار هشیار خرام منزل بمنزل بنشاط شکار مي‌پردازد لیکن همگي‌همّت در صید دلها مصروف دارد - و بندگیهای انفسي و آفاقي زمان زمان ازان سرچشمهٔ آگاهي مي‌تراود - کردارهای شایسته هرزمان بشگرف آئین بر دیباچهٔ روزگار پیرایهٔ ظهور میگیرد - در منزل بامري [۲] از اعمال میرٹهه بعرض اقدس رسید که خرابي‌کول سرمایهٔ ویرانیِ این‌مرز است - از وفور مهرباني بدآن‌سرزمین ورود فیض فرمودند - کارفرمایان جدگزین بحکم والا آنرا بامرا قسمت نمودند - و در کاوش یکروزه طراوت انجام برگرفت ＊　　＊ نظم ＊

درخشنده حوضي چو لوح ضمیر ＊ چو آئینهٔ عقل صورت پذیر

زُلالش بروشن‌دلي چون بصر ＊ بهر قطره اش مایهٔ صد گهر

و از سوانح فرستادن جوقي از بهادران است بصوب [۳] اجمیر - (چون ایستادگان پایهٔ سریر اعلی عرضداشت شهبازخان برخواندند - و روشن شد که او در انتظام لختي از ثغور خواهان طایفهٔ از کارشناسان همّت‌گزین است) بنابران شیخ ابراهیم فتحپوري را با برخي از مبارزان نبردآزمای رخصت دادند که در حدود لوالي رخت اقامت انداخته سرکشان آن سرزمین را رهگرای فرمان‌پذیري سازد و بیاوري شهبازخان پای سعادت افشرده در بنیادافکني رانا تکاپوی شایسته نماید ＊

نهضت [۴] فرمودن شهریار دیده‌ور بصوب پنجاب

چون مهمّات این‌ناحیت حسن اهتمام گرفت [۵] عزیمت جهان‌آرای تصمیم یافت که موکب همایون یورش پنجاب گزیند - تا در نشاط شکار پراگندگیهای آن‌صوب نیز انتظام پذیرد - و عالمیان بفروغ قدرشناسي بمسرّت روزافزون گرایند - نهم آبان ماه‌الهي سرادقات عزّت بحواشي قصبهٔ ماهروت [۶] سایه‌آرای معدلت شد - کشورخدای از خوی کهترنوازي منزل نرایندداس برادر روپسي [۷] را بفروغ قدوم قدسي آرایش داد - او از سپاسگذاري و نیایشگري چهره‌افروز بختمندي آمد - بیست و هفتم آن ماه رایات

---

(۲) نسخهٔ [ل] مامري (۳) در [چند نسخه] بصوبهٔ اجمیر (۴) نسخهٔ [ز] نهضت فرمودن موکب همایون به یورش پنجاب (۵) نسخهٔ [ل] پذیرفت (۶) نسخهٔ [ا] ماهروت (۷) نسخهٔ [ي] روپ سین را ＊

اقبال بمعمودِ آنبیر[۲] نزولِ دولت فرمود - همانروز ایلچیانِ قطب‌الملک پیشکشهای گزیده بنظرِ مقدّس در آوردند - ازان میان فیلِ فتح‌مبارک در بدمستی و عربده ناکی فتنهٔ روزگار بود - و چابک‌دستانِ این پیشه از سواریِ آن بعجز گرائیدے - چون در پیشگاهِ حضور آمد، آن جهان‌پهلوانِ الٰهی به تیزدستی سرمرازِ آن شده بزیرِ پای شکوه درآورده فرمان‌پذیر گردانید - نظّارگیانِ بارگاهِ دولت را حیرت فرو گرفت و آمدها را نزدیک بود که از صولت و صلابتِ شاهنشاهی قالب تهی شود - بلند اقبالے (که از شکوهِ والا همّتی تسخیرِ عالمِ ملک و ملکوت فرماید) امثالِ این چیره‌دستی از چه شگفت - و بزرگ نیروئے (که بیاوریِ آگهی نفسِ هزاران نیرنگ را فرمان‌پذیر دارد) او زبون‌ساختنِ چنین جانورانِ وحشی چه دور نماید •

و از سوانح رهنمائیِ راجه تودرمل است - او (چنانچه در معامله‌شناسی و دیانت‌گزینی از یکتایانِ زمانه است) همچنان در تقلیددوستی و تعصّب‌اندوزی سرآمدِ جهانیان - آئین چنان داشت که تا صنم‌پرستی بطرزِ خاص نکردے و هزاران لابه پیش بت ننمودے بکارِ دیگر نپرداختے و بخوردن و آشامیدن تن در ندادے - ناگهانی در جنبشِ کوچ و مقامِ صنمهای آن ساده‌لوح گم شد - ازان دلنهادِ بیدانشی شده ترکِ خواب و آشام گرفت - فرهنگ‌آرای اورنگ‌نشین بر حالِ آن فرورفتهٔ گلزارِ تقلید بخشوده گرانبارِ اندرزهای سعادت گردانید - از بخت‌مندی لختے پذیرا شده روی در کردار آورد •

و از سوانح اساس نهادنِ قلعهٔ مولِ منوهرنگر است - ازانجا (که خاطرِ جهان آرای حقیقت‌بین بمعموریِ گل چون آبادیِ دل میلِ فراوان دارد) همواره در تعمیرِ این دو عبادتگاهِ عالی هنگامهٔ تعلّق و تجرّد آراید - در ینولا (که قصبهٔ آنبیر[۳] از ورودِ موکبِ مقدّس رونق و بها یافت) بمسامعِ همایون رسید که دران سرزمین شهرے ست باستانی - از تداولِ حوادث تلِ خاکے ازان شیوا زبانی[۴] میکند - رای صلاح‌اندیش بر تجدیدِ آن عمارت توجّه فرمود - بیست و نهمِ آن ماه در خجسته ساعتے بدستِ همایون اساسِ آن حصار نهادند - و برخے از اُمرا بانجامِ این نامزد گشتند در کمتر زمانے حسنِ انجام گرفت - و بمنوهرداس پسرِ رای لونکرن (که زمیندارِ آنجاست - و بنظرِ تربیتِ شاهنشاهی اختصاص دارد) منسوب گردانیده مولِ منوهرنگر نام نهادند •

و از سوانح پدید آمدنِ ذوذنب است بعد از نشستنِ نیّرِ اعظم عطابخشِ عالم بکرسیِ مغرب زمین - حقیقتِ این نمودارِ آسمانی برای سیرابیِ دیباجهٔ[۵] سخن نگاشته میشود - چون پرتوِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] انبرسر - و نسخهٔ [ز] عنبرسر (۳) در [بعضے نسخه] عنبرسر - و در [بعضے] انبرسر
(۴) نسخهٔ [ی] آبان ماه الٰهی (۵) در [چند نسخه] دریاچهٔ سخن •

آفتاب عالم‌تاب بر خاک نمناک افتد از فروغ آن نیّر والا گرمی پذیرد - و برخی از ریزهای آب سبکتر شده روی ببالا نهد - و باجزای هوائی آمیزش گرفته ببلندی گراید - و این آمیخته را بخار گویند و چون زمین خشک تابش‌گاه آن فروغ‌آرای عالم گردد مایهٔ تری از مکامن آن بپیوست پیوندد - و بتاثیر حرارت ذرّات خاک را از سوختگی سبکی افزوده آید - و با هوا آمیخته روی بفراز نهد - و آن درهم‌شده را دخان نامند - هریکی بردو گونه بود - یکی درون زمین پای‌بند گردد - و چشمها و کانها و زلزلها از فروغ ظهور بخشد - دیگر برروی بسیط چهره‌گشای گشته خرامش صعودی کند - ازان ابر و باران و تگرگ و رعد و برق و چنین صورتها پدید آید - نامهای حکمت طبیعی این داستان عبرت‌بخش را بروشن بیانی گذارش نماید - اکنون لختی از پیدائی آن تمثال بدیع نوشته بستان‌سرای آگهی را شاداب میگرداند - بر نیوشندگان دانش پوشیده نماند که هرگاه مرّیخ بران ناحیت استیلا یابد آن مرزستان را خشک گرداند - و ابخره و ادخنهٔ غلیظ بسیار برخیزد - خاصه که در طالع سال یا فصل مرّیخ در عاشر بود - و آن برج بادی (۲) یا آتشی منحوس باشد - و قمر یا عطارد بادی باشد - تا بنظر درستی در ایشان نگاه کند - هرآینه کشتها روی در خرابی آورد - و سرمایهٔ قحط پدید آید - بیماریها روی‌دهد - و نیز قوّت غضبی نیرو گیرد - و سررشتهٔ خردپژوهی گسیخته گردد *

القصّه [چون بخار لزج چربناک از نشست‌گاه زمین بنخستین طبقات هوا (که بآتش آمیخته است) پیوندد] لطافت در گیرد - چنانچه دود چراغ افسرده از پیوستن شمع افروخته افروزش پذیرد - آنرا شهاب گویند - و چون بزمین فرود آمدن گیرد عامّه پندارند که ستاره روی در نشیب دارد - و اگر لطف آن‌پایه ندارد بجهت کثافت مشتعل نشود - لیکن بسوزد - و باعتبار اختلاف (۳) هوا پیکرهای گوناگون نماید - چنانچه شخص گیسودار یا صاحب دم یا نیزه بدست یا بجانوری ماند (که شاخها داشته باشد) و امثال آن - و بواسطهٔ تفاوت پایه زود زوال و دیربقا بود گاه نشانهای سرخ و سیاه هولناک درو نمودار گردد - و در غلیظ علامات سرخ بیم افزاید - و اگر غلیظتر بود نشانهای سیاه هول بخشد - و این صُور را بزبان باستانی ثوابت نجوم و ذوات الاذناب نامند - و هر یکی را بمناسبت آن صورت نامی جداگانه بود - چنانچه گیسودار را ذوذوابه گویند و دم‌دار را ذوذنب - در کتب هندی از صد متجاوز شمرده‌اند - و در نامهای یونانی هفت‌قسم داشته همه را بر طبیعت زحل و مرّیخ انگارند - ذوذوابه و ذوذنب را نحس‌تر دانند - بطلیموس گوید که درمیان ذوذوابه و نیّر اعظم یازده برج فاصله باشد - و برخی از یونانیان برآنند (۴) که ذوذوابه جانب مشرق هنگام طلوع صبح چهره افروزد - و ذوذنب از صوب مغرب عنفوان شام ظهور کند

(۲) نسخهٔ [ن] بادی و آتشی منحوس باشد (۳) در [بعضی نسخه] اختلاف مواد (۴) در [چند نسخه] سرایند *

همانا از عهد تکرار چنین توهّم نموده باشند - و دانش‌پژوهان هندوستان آنرا دوقسم ساخته برسعادت و نحوست پی برند - و همه دربن سخن زبان یکتائی دارند که آثار این بولایتی بازگردد که بر سمت‌الرّاس آن گذاره کند - یا توطّن‌گزینان آن ملک او را ببینند - و بمنسوبات آن برج که درو پیدائی بخشد - و بهنیروی جنبش کرهٔ آتش حرکت نماید - و باندازهٔ درنگ نتائج آن بظهور آید و بیرنگی آثار این در نگاشتهای پیشینیان بیشتر ازان است که گفته آید - ازانجمله درسال (۶۶۲) ششصد و شصت و دو هجری ذوذوابه پدیدآمد - فروغ افزای عالم در اسد بود - و دران شب قریب یازده اصبع کسوف زیر زمینی واقع شد - غریب‌تر آنکه باندازهٔ سر آدمی بزرگ می‌نمود - و دودے از فراز آن بر می‌خاست - ببلاد تبّت و ترکستان و چین و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنّهر و خراسان گذشت و هشتاد و پنج روز نمایش داشت - در همهٔ آن دیار شورشها پدیدآمد - در ماوراءالنّهر و خراسان حوادث فایده و براق و غیر آن چهره گشای مقصود است - چنانچه سال و مه دیرین ازین گذارش نماید و در (۸۰۳) هشتصد و سه ذوذنبی بر سمت‌الرّاس روم پدیدآمد - مولانا عبدالله لسان و محیي‌الدّین مغربی با سایر اخترشناسان آن زمان بموقف عرض صاحب قران رسانیدند که از گفتهای دانش‌پژوهان تجربه‌اندوز چنان دریافته میشود که لشکرے از صوب[3] مشرق بآن دیار چیره‌دستی نماید و فرمان‌روای آن ناحیت دستگیر گردد - آن چهره‌افروز اقبال (که همواره اندیشهٔ یورش آن ملک داشت - و همراهان کم‌حوصله تن برضا ندادے) توجّه فرموده جوهر عزیمت خود را و ژرف‌نگاهی ستاره‌شناسان را خاطرنشین خرد و بزرگ گردانید - و در سال (۸۳۷) هشتصد و سی و هفت هلالی در اوائل میزان ذوذنب نزد اکلیل شمالی لمعهٔ بروز داد - طلوع و غروب با وی کردے - چون روزے چند برین سپهری شد حرکت خاصهٔ او پدید آمد - نیزه‌دار ازان اکلیل شمالی رویه دوری گزید - و در هشت ماه راه کمون گرفت - وبای عظیم درهرات و متعلّقات آن عبرت‌افزای شد - هر روز زیاده از هزار کس[4] رخت هستی بربستے - و میرزا ابراهیم والی فارس و میرزا بایسنغر ارغون شاه بدخشان و شیخ زین‌الدّین خافی درین شورش فرو شدند - و منازعتے (که میرزا شاهرخ را با سکندر قرا یوسف روی داد) هم از نتائج اوست - و رازدانان آسمانی‌سیر برانند که اگر ظهور او در پند دولتی باشد فرمان‌روای آن ملک یا نیابت‌گزین او را روزگار بسر آید - و اگر در مائل وتد بود اموال آن مرزبان از دست رود و در ساقط لوثاد وبا و بیماری ملال‌افزاید - و فرو شدن ناگهانی در عامّه ظهور کند - هزاران شکر ایزدی که بمیامن ذات قدسی گیهان‌خدیو آثار نحوست از قلمرو برخاسته - اگر احیاناً چنین نمودار هولناک

---

(۲) نسخهٔ [ل] رابد و براق (۳) نسخهٔ [ل] از صوب ما بدیار روم چیرهٔ دستی نماید (۴) نسخهٔ [ا] ده هزار کس •

بدید آید آسیبی سترگ بدین دیار نرسد - و باوجود چنین حراست ایزدی آن هشیارخرام بزم آگهی بآئین مسلمان و برهمن خیرات فراوان فرمود - و جهان جهان مردم کامیاب شادمانی گشتند - و اجمال این موهبت کبری آنکه روز آزاد بیست و پنجم آبان ماه الهی هنگامیکه نیر اعظم در برج عقرب سعادت می‌افزود در برج قوس این نشان آسمانی باختر رویه مایل بشمال چهرهٔ تابش افروخت دنبالهٔ دراز داشت - چنانچه بحدّے رسید که در بعضی بلاد تا پنج ماه دیدند - اختر شناسان آگاه‌دل و رموزفهمان انجمن بالا چنین‌گذارش نمودند که در لختی از مساکن هندوستان غلّه گرانی پذیرد - و از جایهای خاص نشان دادند - و فرمانروای ایران را روزگار سپری گردد - و در عراق و خراسان گرد آشوب برخیزد - همچنانکه گفته بودند بےکم و کاست بظهور آمد - در همان نزدیکی قافلهٔ از ایران رسید برخی از کاردانان راستی‌منش بدرگاه همایون شرح گذشتن شاه‌طهماسپ و کشته شدن سلطان حیدر(۲) و بسلطنت رسیدن شاه اسمٰعیل بعرض اقدس رسانیدند - و اختصار این‌تفصیل آنکه شاه رضوان‌قباب پنجم خرداد ماه الهی سال پیش درقزوین رخت هستی بر بست - و سلطان حیدر پسر سیومین بسعی برخی از بزرگان آن سرزمین سلطنت را مخصوص خود دانسته درمقام جمعیت شد - و بسعی پری(۳) خانم خواهر نامهربان او را روزگار سپری گشت - و اسمٰعیل میرزا را (که فرزند دومین بود و مدت بیست و دوسال در قلعهٔ قهقهه(۴) محبوس) برآورده بداوری نشاندند - او از تیره‌رائی اکثر برادران و بنی‌اعمام را بفرامشخانهٔ نیستی فرستاد - چنانکه در یک‌روز سلطان ابراهیم میرزا را با یازده برادر خود بقتل آورد - چون سرگذشت ایران بعرض اقدس رسید فرمودند رعایای آن‌ملک بادافراه ناسپاسی فرمان‌روای خود می‌بینند - و نزدیک باشد که این جوان سودائی دل‌آزار خون‌ریز را از بادهٔ دنیا لب‌ترنگشته پیمانهٔ زندگی پرشود - که مزاج روزگار بدمستی برنتابد - و چنانچه بر لوحهٔ زبان گوهرآمود خلافت آرایش یافته‌بود بظهور آمد - غیب‌دانی شهریار دانش‌پژوه را عیار دیگر گرفتند - و آن نمایش فلکی در پیش و پس چهره‌افروز خاصیت گشت - نخستین شاه‌طهماسپ پیشتر از ظهور این سانحه بعالم قدس شتافت - و پس ازان شاه اسمٰعیل رهگرای ملک نیستی آمد - او یکسال و پنج ماه بخونریزی و بےآزرمی و بدمهری روزگار گذرانیده رخت هستی بربست - بسیارے برانند که بسعی پری خانم مسموم از عالم رفت - در حیات شاه طهماسپ مدار معاملات مالی برو بود - و در هنگام حکومت این آشفته بخت جان‌گزا بیشتر ازان توقّع داشت - او از خودبینی و خویشتن‌آرائی (با آنکه بسعی او بپایهٔ شاهی رسیده بود) رقم عزل بر صفحهٔ حال او کشید

---

(۲) نسخهٔ [ا] جنید (۳) در [اکثر نسخه] پری‌خان خانم - و در [بعضے نسخه] پری جان خانم

(۴) در [بعضے نسخه] قهقه •

آن کوتاه خرد بمادرِ حسین بیگ حلواچي اوغلي (نه تراکیب و معاجین از دست او خورده) همداستان گشت - شب بهمن دوم آذر ماهِ الهي سالِ آینده از حاکمِ گرجستان اسپی چند برسم ارمغاني آمده بود - بدیدنِ آن بمیدانِ چوگان شد - (چون ذوذنب سایهٔ نحوست انداخته بود - و رمزدانانِ سرائرِ تنجیم ایران موافقِ دانش منشانِ هندوستان مي سرائیدند) نیک اندیشانِ سعادت اندوز داستانِ آسماني خوانده استدعای توقف نمودند - سودمند نیامد - و ازانجا بمنزلِ حسین بیگ[۲] (که نزدیکِ آن عرصه بود) شتافت - و کیفِ معتاد را شریف قزویني از خانهٔ او آورده چنان گذارش نمود که مُهرِ حقه برداشته مینماید - چون هنگامِ ناگزیر رسیده بود سررشتهٔ آگاهي گسیخته پاسخ داد اگر از دستِ والدهٔ حسین بیگ گرفتهٔ باکے نیست - قدرے ازان بکار برد - و بحسین بیگ نیز داد - و از رازدارانِ ایران شنوده آمده که چون لختے از شب گذشت پري خانم (که خانهٔ او بهمسایگیِ آن حلوائي پسر بود) شمهٔ وردي را با چندے در کسوتِ زنان فرستاد - و آن سودائيِ مدهوش را گلو و بعضے اعضای رئیسه افشرده از هم گذرانیدند - ازانجا (که سورشِ سودا و سازشِ واهمه اورا در گریوهٔ تنهائي آبله پای داشت) هوا خواهانِ حقیقت منش و خیرسگالانِ دیده ور (که پاسبانانِ دین و دولت اند) در قربگاهِ سلطنت راه نیافتندے - بل سایرِ اهالیِ[۳] خدمت دران حواشي قدم نمي توانستندے زد از شامتِ این کردارِ نکوهیده (که در عمومِ تعلق گزینان بدترینِ خویها انگاشته بنگاهِ بلاها شمرند تا بفرمان روایانِ جهان آرای چه رسد) آن خودکامِ شوریده رای را آن پیش آمد - و ازان هیبت کدهٔ در بسته هیچ تراوشے ننمود - تا آنکه شب بروز آمد - و نزدیک بود که روز بشب گراید - هیچکس را یارای جست و جوی آگهي نبود - بصد دلیري میرزا سلیمان وزیر و میرزا محمد حکیم و چندے از خاصانِ نزدیک بآن پیوستند - و کتابهٔ یاس ازان پیش طاق برخوانده در را شکستند - آن گسیخته رشتهٔ خردمندي را قالب تهي کرده یافتند - خنصرِ دستِ راست شکسته بود - و پوستِ پیشاني و بیني خراشیده - هرکرا بخت بخواب درآید چراغِ خرد افسرده گردد - و نورِ بینش فرو نشیند سلطانِ چارپالشِ کاخستانِ عنصري را بزندانیانِ تبه رای سپارد - و سرهنگانِ نابینای طبیعت سر بکامیابي بردارند - قدرِ نعمت نشناسد - جهانیان را بچشمِ حقارت بیند - حسنِ پیوندِ دلها از پیشِ نظرِ او پنهان شود - آئینِ مُدارا (که گلشنِ خلافت را آبیاري ازو ست) خشک رود گردد دوست را از دشمن تفرقه ننهد - سود را در زیانِ خویشتن داند - طبیعت پژوهي را حقیقت اندوزي انگارد - تدبیر را (که ستونِ تعلق است) در شکسته بحسابِ توکل برگیرد - کارِ خود را گذاشته به پیشهٔ دیگران پردازد - هرآئینه هرچه بیند از خود بیند - چنانچه حالِ این شوریده باطنِ خاطرنشین

---

(۲) در [بعضے نسخه] حسن بیگ (۳) در [چند نسخه] ذرات خدمت •

همگنان است - نخستین از بدگوهري در آزار پدر و ولي‌نعمت و فرمان‌روای خویش راه‌گرای همنجاري شد - و آن مهرآمود حق‌اندیش از فرط دوربیني و امّید چاره‌پذیري او را پای‌بند زندانی گردانید - و چون بسرنوشت آسماني فرمان‌روای ایران شد لوامع خرد فرونشانده در درازنای خواهش تیرگي افزود - و سرچشمهٔ آگهي انباشته بدوست‌کشي و دشمن‌نوازي مشغوف گشت قدر سلطنت ندانسته در خرابیء بنیان دولت تیزدستي نمود - همانا نیرنگيء ابداعیان ملک تقدیراست که از میمنت(۲) کردار هوش‌افزای اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای وسعت‌آباد هندوستان را بسرچشمهٔ مردمي و کان داد دهي شهرهٔ(۳) انفس و آفاق میگردانند - و عموم رعایای آن نزهت‌آباد معمور را شناسای امام وقت ساخته در سعادت‌گاه سپاس‌گذاري آرامش میدهند * مثنوي *

ستایش بران معدن آب و خاک * که زاید چنین گوهر تابناک
بر ان آسمان باد فرخنده روز * که دارد چنین اخترے شب‌فروز
خدایا لواي شاه درویش‌دوست * که آسایش خلق در ظلّ اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار * بتوفیق طاعت دلش زنده دار

القصّةُ بطُولها دنیاطلبان بےحقیقت برخی سوگواریء رسمي بجای آورده و بیشترے جشنها داشته در پی فرمان‌روای دیگر شدند - چون از فرزندان شاهي(۴) (که سروري را شاید) نبود روی بهري(۵) خانم آوردند - او مزاج روزگار دریافته ازان کارسترگ سر باز زد - و بسلطان‌محمّد خدابنده پسربزرگ شاه طهماسپ (که از نابینائي(۶) در شورش شاه خونریز جان بسلامت برده بود) رهنمون شد همگي اندیشه آنکه اسم سلطنت بران باشد - و معنیء فرمانروائي بدو باز گردد - میرزا سلیمان (که بر حیله‌سازي(۷) و مکراندوزیء او آگاهي داشت - و از نیک سگالي با او همزبان نمیشد) از بیم گرفتاري گریخته بشیراز آمد - و حقیقت بدکرداریء او را روشن ساخته با والدهٔ سلطان‌محمّد خدابنده (که مادر حقیقیء شاه اسمٰعیل بود) قرار داد که این شورافزای عربده کاررا از هم باید گذرانید - چون سلطان‌محمّد خدابنده نزدیک بقزوین شد پري خانم از سگالش این گروه آگاهي یافته شهر را کوچه‌بند ساخت شمخال(۸) چرکس خالوی او با چند هزار کس هنگامه‌آرای پیکار شد - و بتکاپوی نیک اندیشان بصلح انجامید - و بانوی ایران پوزش‌کنان پذیرا گشت - فرصت‌جویان دوربین هنگام کام روائي یافته خواهش را بکرسیء قبول نشاندند - چون نزدیک اردو پیوست چنین گذارش نمودند که امروز ساعت

---

(۲) در [بعضی نسخه] یمن کردار (۳) نسخهٔ [ا] شهرهٔ آفاق (۴) نسخهٔ [ی] شاه (۵) نسخهٔ [ای] بهري خان خانم (۶) نسخهٔ [ز] که از بینائی (۷) نسخهٔ [ی] حیله‌بازي (۸) نسخهٔ [ب] شمخان - و در [بعضی نسخه] شمس خان *

خجستگی ندارد - هودجِ آن پرده نشینِ عزّت در حواشیِ اردو نزولِ سعادت فرماید - و شمخال با عمومِ لشکریان در حواشیِ فلان قریه (۲) فرود آید - صباح پیش از آنکه بمردمِ اردو آمیزش گیرند نخستین شمخال بزمین بوسِ مزکانی سرافراز آید - و پس ازان سانِ سپاه بگزین روشے دیده شود و بچنین داستانهای دلاویز پالغزِ غفلت گردانیدند - چون شب طیلسانِ کحلی بر روی روز کشید امیر اصلان افشار را (که از دوستانِ رسمیِ شمخال بود) برین داشتند که رفته در خلوتکدهٔ او بزمِ دوستی آراید - و در اولِ (۳) بیخبری کارِ او بانجام رساند - و آن زربندهٔ را حکومتِ اصفهان بجلدوی این خدمت قرار دادند - آن نافهمیدهٔ معنیِ آشنائی (تا برموزِ دوستی چه رسد) ساغرِ زندگیِ او را لبریز گردانید - و آن حقیقت‌گزینِ عراق را همان زمان گرفتند - و باندک فرصتے حجله نشینِ خلوتگاهِ نیستی شد •

و از سوانحِ آنکه دومِ آذر ماهِ الٰهی در حواشیِ قصبهٔ کوٹ‌پوتلی (۴) مظفّر خان و راجه تودرمل و خواجه شاه منصور را بحریمِ بساطِ عزّت طلب‌فرموده در انتظامِ مهامِ سلطنت سخن‌سرای شدند و بسا کارها تنسیقِ شایسته یافت - سرکارِ بهار بشجاعت‌خان و میر معزّالملک و برخے دیگر از ملازمان مقرّر گشت - و دار الضّربِ ممالکِ محروسه را (که بعهدهٔ چودهری گشته بود) تقسیم فرمودند صاحب اهتمامیِ این کارخانهٔ متبرک در دارالخلافهٔ فتحپور بعهدهٔ خواجه عبد الصّمد شیرین‌قلم مقرّر شد - و در لاهور بمظفّر خان - و در بنگاله براجه تودرمل - و در جون‌پور بخواجه شاه منصور و در گجرات بخواجه عمادالدّین حسین - و در پتّنه بآصف خان نامزد گشت - و در همین روز فرمان شد که روپیه را چهار گوشه مسکوک سازند - نهمِ آذر ماهِ الٰهی لوای نصرت‌اعتصام سایهٔ معدلت بر ساحتِ قصبهٔ نارنول انداخت - ازانجا (که فروغِ خداطلبی و ایزد شناسی سرابستانِ خاطرِ اقدس را در گرفته است) بمنزلِ شیخ نظامِ عزلت‌گزین نزولِ همایون شد - و آن دکّان‌آرای ساده لوح را نشاطِ جاوید بخشیدند - و به نیروی بخت‌مندی از نایافتِ نشانِ آگهی ملالے بخاطرِ قدسی راه نداده جویائی‌افزودند - [چون از فراخیِ حوصله و افزونیِ طلب نظرِ دوربین برنقدِ حالِ خویش نمی‌افتد - و ازان رموزِ انفسی و آفاقی (که راتبه‌دارِ مائدهٔ فیضِ ایزدی هست) نشانے در ژنده پوشانِ زمانه و عمامه‌دارانِ روزگار نمی آید] تشنگیِ زلالِ حقیقت زمان زمان افزایش میگیرد ازینجا ست که محرمانِ حریمِ کبریا دردِ خداجوئی را (که همتِ حقیقی ازان تعبیر رود) ابدی گفته اند - نه ایزدِ بیچون در خاطرزارِ امکانیان درآید - و نه پلی جویائی فرسودگی پذیرد - روزآسمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] دیه (۳) نسخهٔ [ا] عنفوان - و نسخهٔ [ز] غنودن (۴) نسخهٔ [ا ب] پوتلی و نسخهٔ [ز] پوتلی - ونسخهٔ [ی] بوملی - و نسخهٔ [ل] تومل •

بیست و هفتم آذر ماهِ الٰهي دار الملکِ دهلي بقدومِ شاهنشاهي فروغِ سعادت یافت - نخستین در طوافِ مشهدِ مقدّسِ حضرتِ جنّت‌آشیاني آدابِ زیارتِ شایسته بجای‌آمد - و زجوشِ دریای افضالِ معتکفانِ حواشیِ آن مهبطِ انوارِ لبریزِ خواهش شدند - و ازانجا بر سایرِ آسودگانِ آن شهر گذارهٔ آمرزش فرموده بدادارِ جان‌آفرین(۲) روی نیاز آوردند - و منسوبانِ هر بقعه(۳) ببخششِ فراوان اختصاص گرفتند - سیومِ دی ماهِ الٰهي منازلِ شیخ فرید بخشي‌بیگي (که اکثرِ نشیمنهای آن نزهت‌گاهِ دلنشین بر ساحلِ دریای جون و حواشیِ پرستش‌جای نیایش‌گرانِ هندوستان واقع است) بمُقتضای التماسِ آن اخلاص‌گزینِ خدمت‌گذار از پرتوِ گیهان خدیو نور آگین شد و او را دست‌مایهٔ سربلندیِ جاوید فراهم آمد - پنجمِ آن ماه سرای باوَلي موردِ اعلامِ ظفرقرین شد و بجهتِ مشاغلِ ملکي و انبساطِ شکار روزے چند توقّف گزیده آمد - مستمندانِ ان حوالي از موائدِ عطایای شاهنشاهي کامیاب گشتند ●

و از سوانحِ رسیدنِ حاجي حبیب‌الله است بدرگاهِ والا - پیشتر گذارش یافت که او را بامبلغي گرانمند و صنعت‌گرانِ آگهي‌منش روانهٔ بندرِ کرده ساخته بودند - تا بجدکاري و ژرف نگاهي شرائفِ صنائع و جلائلِ مصنوعاتِ آن بلاد را هنگامه‌آرایی این دیار گرداند - نهمِ ماهِ مذکور با گروهي انبوه در لباسِ نصاری نقّاره و سرنای فرنگي نواخته بآستان‌بوسِ درگاهِ قدسي سربلند آمد و گزیدهٔ کالاهای آن ملک بنظرِ اقدس در آورد - و حرفه‌گرانے (که بدانش‌پذیري شناخته بودند) هنرها آموخته در عیارگاهِ مشکل‌پسندي آفرینها اندوختند - و نوازندگانِ آن سرزمین با گزیدهٔ سازهای آن‌ملک خاصه ارغنون بمحفلِ همایون پیوسته افسونِ آگهي دمیدند - از یک جانب شنوائي با بینش کشاکشِ شادماني داشت - و از یک‌طرف دل با خیالِ(۴) دوشادوشِ نشاط بود - و همدرین منزل خواجه غیاث الدّین علي آصف خان از ایدر بسجودِ نیایش سپاس‌گذار آمد - و برادر زادهٔ خود جعفر بیگ را (که از عراق آمده بود) بسعادتِ کورنش سرافراز گردانید ●

هزیمت یافتنِ راجه مدهکر باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي

هر کرا ستارهٔ بخت فرو شود و روزگار به تیرگي گراید نخستین روشنیِ خرد ازو بر گیرند تا بسعيِ خویش آبروی خود را بشورهٔ زارِ ناکامي بریزد - و غبارآلودِ خواري و خجلت‌زدهٔ جهانِ صورت و معني آید - چنانچه حالِ این زمیندارِ فرومایهٔ تبه رای ست - درین روزبازارِ دیده‌وري

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهان آفرین (۳) نسخهٔ [ل] هر بقعه را ببخشش فراوان اختصاص دادند
(۴) نسخهٔ [ا ب ی] با تخیل ●

(که فروغ معدلت عالم را فروگرفته - و کارسازان ابداع در دولت‌آرائي تکاپو دارند) آن کوتاه بینِ کم‌گرای ثروتِ صورت و مکنتِ ظاهر و مستحکمیِ جای و افزونیِ گروهِ تهورگزین را سرمایهٔ نخوت ساخته از شاهراهِ فرمان پذیري بیرون رفت - گیهان‌خدیوِ دادگر صادق‌خان را با لشکرے انبوه بآنصوب نامزد فرمود - که اگر بسخنانِ دلاویز نصیحت ره نوردِ سعادت نگردد سزای شایسته درکنارِ او نهد[۲] عساکرِ فیروزي‌طراز از حدودِ نرور داستانِ اندرز درمیان نهادند - آن شوریده رای شولیده‌اندیشه را سودمند نیامد - ناگزیر سرانجام جنگل‌بري نموده بقصبهٔ اوندچه[۳] (که بنگاه آن مُدبر است) روی‌آوردند - چون بنواحیِ قلعهٔ کرهره جنودِ اقبال را گذر افتاد پرماندن پنوار از همسرانِ آن تیره روز تحصّن گزید - افواجِ گیتي ستان آن دژ را حلقه‌آسا گِردگرفتند - و گشایشِ آنرا پیش‌نهادِ همّت گردانیدند - هر روز برخے درونیان گردِ پیکار انگیخته بادیهٔ پیمای[۴] هزیمت گشتے - و زمان زمان آثار فیروزي در معسکرِ اقبال چهره افروختے - در کمتر زمانے پیمانهٔ توانائيِ او لب‌ریز شد - زبانِ زاري و امان طلبي بر گشود - ازآنجا (که آئینِ شاهنشاهي عاجزنوازي و پوزش پذیري ست) اولیای دولت پاسِ آن داشته زنهار دادند - نخستین عقدهٔ مشکل‌نمای این ملک گشوده آمد پای عزیمت افشرده قدم پیشتر نهادند - و ازبسکه آن‌حواشي درخت‌زار بود و عبورِ افواجِ نصرت‌اعتصام دشوار غازیانِ شهامت‌اندیش یک روز بدرخت‌افکني همّت گماشته صبحِ دیگر برهنمائیِ[۵] تائید آسماني آهنگِ پیش مي‌نمودند - و بدین طرزِ هوشمندي منزل بمنزل راه نوردیده نزدیک آب دهاره[۶] (که شمال‌رویهٔ اوندچه است) ورودِ سعادت شد - آن گروه‌نشینِ واژون‌بخت لشکرِ گران فراهم آورده بر ساحلِ آن معرکه آرای گشت - دلاورانِ هرطرف روزبروز عرصهٔ نبرد را آرایش دادندے - و چپقلشهای مردانه (که عیارِ ناموس ازان برگیرند) زمان زمان حیرت افزودے - پنجمِ دی ماهِ الهي قرارِ گذشتنِ دریا و جنگِ صف دادند - از نامساعديِ جای و ناشایستگیِ راه جنودِ فیروزي‌اعتصام بدان تورک نماند - صادق‌خان با گروهے کار طلبانِ اخلاص‌گزین یک جوق شد و قاسم علي‌خان و الغ‌خان[۷] و شیخ فیروز را با برخے از مجاهدانِ دیده‌ور پیش داشته روی درعبره نهاد - هراول از شورشِ آتشبازیِ غنیم نتوانست گذشت - و کار غازیانِ شهامت‌اندیش بدشواري کشید - دربن لغزش‌گاهِ دلها فوجداران پادشاهي کمال‌خان و محمودخان نیازي صف‌شکن را بآب زده جرأت‌افزای گُردانِ لشکرِ منصور گشتند - نخستین صادق‌خان با طایفهٔ از تیزدستانِ عرصهٔ شجاعت گذاره شد - و شگرف آویزشے چهره‌افروزِ گُندآوري گشت ● ● مثنوي ●

---

(۲) نسخهٔ [ی] نهند (۳) نسخهٔ [ا ب ل] اندوچه - ونسخهٔ [ي] اونچه (۴) نسخهٔ [ز] بادیه‌پیمای هزیمت
(۵) نسخهٔ [ا] بتائید آسماني (۶) نسخهٔ [ی] دهارو (۷) نسخهٔ [ز ل] الفخان - ونسخهٔ [ی] قلي‌خان ●

بیابان چو دریای خون شد درست • تو گوئي بروی زمین لاله رست
زمین شد بکردارِ دریای قیر • همه موجش از خنجر و گرز و تیر

و ازآنجا (که در سواطعِ تائیداتِ ایزدي نیروی اسباب کارگر نیاید - و بنزهت‌گاهِ حق‌گذاري افروزی تیرهٔ رایانِ باطل‌ستیز غبارِ فتور برنخیزد) دستبردهای راد مردانِ حقیقت اندوز[2]
شکیب‌ربای اوباش گشت - معرکهٔ سترگِ بدگوهرانِ نخوت‌فروش روی در پراگندگي آورد - یکبارگي
آن فرومایه بادیه‌پیمای هزیمت شد - و بسیارے را آبِ زندگي ریخته آمد - جنودِ نصرت طراز
خان و مانِ اورا بیغما بردند - و از انبوهیِ درخت و بیگانگیِ زمین حالِ آن بدروز معلوم نشد - لختے را
آن گمان که بکمین‌گاه شتافته فرصت جوی است - و برخے را اندیشه اینکه بر سرِ اردو شتاب‌آورده
... خان این رای را برگزیده متوجّهِ معسکرِ اقبال گردید - و فوجِ هراول را چنداول گذاشته
دمعه دمعه مردم را پیش میفرستاد - دربن‌اثنا آن غنوده بختِ کالیوه خرد از عقب برآمده غبارِ
... انگیخت - بیشترے ازان فوج پالغزِ همّت شده روی برتافتند - الغ‌خان با چندے از مبارزانِ
... دوست عنان کشیده هنگامه آرای کارزار شد - صادق‌خان با فوجے از بهادرانِ رزم‌جوی رسیده
قدم افشرانِ عرصهٔ جان‌فشاني را عزیمتِ جان‌ستاني بخشید - ابو المعالي و دیگر گریز آوران
سهزاران دل پیوستند - و هریک دل از جان برگرفته بپاسِ ناموس ایستاد - آویزشِ گُنداوران رونقے تازه
پذیرفت - و جوهرِ مردانگي زنگ‌زدای ناشناسائي[3] آمد - الغ‌خان و ابوالمعالي و میرزا محمّد سلدوز
چپقلشهای نمایان کرده سرخروئیِ کونین بدست آوردند - هورل دیو پسرِ بزرگِ آن خوابیده عقل
از مصادمهٔ کجنال بعدم‌خانه فرورفت - خانجهان برادرِ آن تبه رای بفیلِ کوه پیکر در آویخته
بر زمین آمد - و بچابک دستي برجسته جمدهر حواله نمود - و کارنامهٔ شجاعت آراسته خود را
زخمي بدر برد - رام ساه پسرِ آن نخوت‌گزین نیز بعد از واماندگیِ تردّد و رنجوریِ شگافِ تیر
خویشتن را از ناوردگاه بیرون انداخت - از نیرنگیِ اقبالِ روز افزون آن خرابه نشینِ ادبار خاکسارِ
بادیهٔ ناکامي گشت - قریبِ دویست راجپوتِ نامي را روزگار سپري شد - و چندے از جان‌نثارانِ
سعادت‌گرای بآسیب‌گاهِ زخم درآمده بحراستِ ایزدي عشرت‌آمودِ عافیت گشتند - صادق خان
در تراوشِ سپاسِ اقبال گذارش مي‌نمود که چون کار از دست رفته بنظر آمد ذاتِ مقدّس
شاهنشاهي را در پیشگاهِ تصوّر داشته بمبدای فیّاض روی‌آوردم - و توجّهِ خدیوِ عالم را قافله‌سالارِ سفر
واپسین گردانیده گرمِ نبرد شدم - ناگاه رایاتِ همایون نمودارگشت - و آن پیکرِ نوراني بجلوه‌گاه درآمد
لحظهٔ این نمایشِ والا نورافزای دیده و دل بود - در لجّهٔ حیرت فرو شده کارزار میکردم - و زمان زمان

---

(۲) نسخهٔ [ی] تیره‌دلان باطل ستیز (۳) نسخهٔ [ا ل] ناسپاسي •

بینش تازه فروغ دیگر می‌بخشید - درین کشاکش عنصری و روحانی بمیامن آن مشاهدهٔ بینی لوامع فیروزی تیرگی زدای آمد - و با پراگندگی دوستان و بسیاری مخالف فتحے (که در دیدهٔ مختصر عادتیان روزگار نگنجد) چهره افروز نشاط شد - پیوسته امثال این سوانح (که در نقابگاه[۲] ظاهر بینان شگرف نماید) از نفوس قدسیّه دانسته برای رهنمودی بیدانشان نیک‌اختر آشکارا گردد - و گاه کارسازان تقدیر بےآگاهی آن یکتایان ملک هستی بجهت شناسائی صفای گوهر بظهور آورند - تا جهانیان از وحشت‌آباد انکار برآمده نزهت‌سرای عقیدت در آیند - نیوشای این داستان حیرت‌افزای (اگر از گروه محرمان بزم تقدّس و همرازان بارگاه صفا ست - و بر حقائق حداشناسی خدیو عالم آگاه) این اعجوبهٔ صورت را نخستین قسم انگارد - و (اگر از سعادت[۳] منشان منزلگاه معامله دانی ست - و بر نیک‌اندیشی و شمول مهربانی گیتی خداوند قدرے اطّلاع دارد) از جنس دوم اندیشد *

و از سوانح فرستادن قاسم‌خان است بایالت دارالخلافهٔ آگره - از خاصیت آب وهوا عموم رعایای آن حوالی در سرکشی و مردانگی و جانبازی انگشت‌نمای عرصهٔ پهنای هندوستان اند از سطوت ظلّ‌اللّهی فرمان‌پذیر گشته پرستاری کردے - درین‌زمان (که موکب همایون نهضت فرمود) از بدگوهری و ناعاقبت بینی سر بشورش برداشته بآزار فرودستان چیره‌دستی نمودند - بنابران شهریار معدلت اندوز او را (که براستی و کاردانی و دلاوری از ناموران زمانه بود) چهاردهم دی ماه الٰهی باندرزهای حوصله افزای آگهی‌[۴]افروز گرانبار دانش بآن‌خدمت رخصت ارزانی داشتند از شناخت را فروغ کردار داده جهانے را نشاط آرامش بخشید *

و از سوانح لشکرکشیدن خانجهان است بجانب ساتگانو[۵] - که زه و زاد داؤد بدگوهر درآنحدود می بود - و متی و جمشید خاصه‌خیل او با بسیارے از افغانان خیره سر دران بُنگاه سرشورش می‌خاریدند - چون میانهٔ ولایت بنگاله از تمرّد گزینان تیره رای صاف شد خانجهان بآن‌صوب عزیمت گماشت - متی (که لختی اندوختهای گزیدهٔ داؤد را فراهم آورده بود) از نیک بختی خواست که در سلک بندگان پادشاهی در آید - جمشید با سایر افغانان بد سرشت سخن یکے ساخته به پیکار او برخاست - او پس از آویزش سترگ هزیمت یافته تنگنای خمول گزید - و بسیارے اسباب مکنت او بدست آمد - یوسف بلوچ و سرمست افغان با برخی از دوستان متی بکین‌توزی فرصت جوی شدند - روزے (که آن‌عربده کار برای دلدهی این‌مردم بخانهٔ ایشان رفته بود) پیمانهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] نقابت گاه (۳) نسخهٔ [ب] عقیدت منشان (۴) نسخهٔ [ا] آگهی افزوده
(۵) نسخهٔ [ز] ساتگانو که نخیرهٔ زه و زاد - و نسخهٔ [ی] ساتگانو و جسر که زه و زاد *

زندگی او را بآبِ خنجر لبریز گردانیدند - از نیرنگیِ تائیداتِ سماوی بے مبارزتِ اولیای دولت مخالفانِ واژون‌بخت باهم درافتاده گردِ آشوب فرو نشاندند - مادرِ داؤد با سایرِ اغروق زنهار خواسته قرار داد که چون جنودِ اقبال بحدودِ تانده شتابد با منتسبانِ خود روی نیاز بدرگاه آورد خانجهان قبه‌گزین او را پذیرفته از ساتگانو بقرارگاهِ خود بازگشت - و آن گروه پاسِ پیمان داشته خود بدین دولتِ ابد قرین پیوستند ●

بیست و ششم آن ماه شهریارِ والا شکوه جریده بشکارِ حواشیِ حصار شتافت - و ازانجا برای مصرِ جامع سایهٔ معدلت گسترد - و خانهٔ مهرعلی‌خان سلدوز از فرِ قدومِ شاهنشاهی رشک‌افزای سپهرِ برین گشت - و مراسمِ نثار و پیشکش بجای‌آمد - مسندآرای اقبال اندکے پذیرفته کامیابِ عشرت گردانیدند - و ازانجا ظاهرِ قصبهٔ هانسی مضربِ خیامِ همایون گردید - کشورخدای از فزونیِ نیازمندی و نیایشگری به بقعهٔ شیخ[(۲)] جمال ورودِ سعادت نموده توجهاتِ قدسی بایزدِ جهان‌آرا گذارد و منسوبانِ روضه بجلائلِ مواهب اختصاص گرفتند - او از جانشینانِ شیخ فرید شکرگنج است باشارتِ پیر درین خطّه برهنمائیِ جویندگانِ آبشخورِ شناسائی نامزد بود - هرگاه شیخ از پیش‌طاقِ ناصیهٔ گزیده مردے چنین نقشِ دلفریب برخواندے او را بناحیتے مخصوص گردانیده فرمودے که اجازت‌نامهٔ مرا بنظرِ شیخ جمال درآر - اگر رای صواب اندیشِ او مطابق افتد بخیراندیشیِ خداوندگان تکاپوی شایسته بجای آرد - وگرنه در گذارشِ[(۳)] خویش کوشش کن - تا سزاوارِ این پایهٔ عالی گردی - چنانچه گویند یکے را بدهلی تعین فرموده بودند - بامضای شیخ نرسید - و در زیستِ شیخ نظام‌الدین آن توقیع فروغِ قبول یافت - همانا مقصود آن باشد که حقیقتِ صفای او خاطرنشانِ همگنان گردد - و بلند مرتبگیِ خود را بدین بزرگ داشتِ مرید چهره گشای گرداند - وگرنه چه گنجائی که مستفیض را این پایه بخشند - و چگونه در فراخنای ارادت چنین خرامشِ ستوده نماید ●

و همدرینولا مولانا[(۴)] محمّد امین بسجودِ آستانِ مقدّس دریوزهٔ فروغِ ناصیهٔ بختمندی نمود - او بزرگ زادهٔ یزد است از قریهٔ اقدا - در شیراز بدرس‌گاهِ علّامهٔ روزگار مولانا میرزا جان شرحِ حواشیِ مطالع و تجرید و عضدی را شناسا آمد - و بدریوزهٔ دانش‌کدها اندکے از نجوم و رمل و قدرے از تاریخ آشنا شد - بروشن بیانی چهره‌افروزِ مقاصد شدے - و بچیره‌روئی و چرب‌زبانی خویشتن را ببهای سترگ فروختے - درین هنگام از عراق روی بدین عتبهٔ اقبال آورد - و بذریعهٔ مقرّبانِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیخ جمال‌الدین (۳) در [چندنسخه] گذارش (۴) نسخهٔ [ا ب ل] مولانا محمد بجهود و نسخهٔ [ی] مولانا امین ●

بارگاه خلافت جبینِ[۲] نیاز بسود - خدیو عالم بحسن ظنّی (که در بارهٔ سفارش‌گذاران داشتند) پایهٔ اعتبار افزوده همراهِ شاهزاده سلطان‌مراد بخانهٔ شیخ عبد النّبی (که مدارِ طبقهٔ اهلِ سعادت بود - بل انجام هر کارِ بزرگ بے رای او صورت نبستے) فرستاده گرانبارِ افضال گردانیدند - و بفنونِ نوازش اختصاص گرفت - (چون از فطرت نصیبهٔ نداشت - و نسخهٔ همّت نخوانده بود - و فراخیِ حوصله در نیافته) در اندک زمانے عیارِ ناسرگیهای او گرفته آمد - و زراندودیِ او خاطرنشینِ خرد و بزرگ گشت - چنانچه در جای خود گذارش یابد *

و از سوانح گرفتار شدنِ مظفّرحسین میرزا ست - هرکه سر از فرمان‌پذیریِ خدیوِ خدا پرست برتابد زمانه به پیکار او برخیزد - و زود خارِ ناکامي بپای مرادِ او درشکند - اگر بهرهٔ از سعادت‌اندوزي نداشته باشد در گوِ نیستي نگون‌سار آید - و در خسرانِ جاوید افتد - و گرنه نیرنگیِ روزگار کالیوهٔ ساخته آن خوابیدهٔ بخت را بدستِ صاحب‌اقبال دهد - تا در بندخانه[۳] که دبستانِ حقیقت‌آموزي ست رهگرای نیکوخدمتي گردد - چنانچه بتازگي داستانِ میرزا چهره‌گشای بیان است - هرچند مرومایگي بدگوهر او را دست‌آویزِ شورش گردانیدند در کمتر فرصتي گردآلودِ خجالت گشته آبله پای ادبار شد - از صوبهٔ گجرات باز بجانبِ دکن شتاب آورد - و در ولایتِ برار ببوخي از فتنه‌افزایانِ بدکیش پیوسته هنگامه آراست - سپاهِ آنملک بجنگ برخاستند - و عرصهٔ نبرد گرمي پذیرفت و ازانجا (که روی از قبلهٔ حقیقي برتافته بود) غبارآمودِ[۴] هزیمت بخاندیس آمد - راجه علي خان او را گرفته از تصرّف باز داشت - اگرچه در معني گردِ شورشِ ملکِ خود را فرو نشاند لیکن بظاهر دست‌مایهٔ دولتخواهیِ درگاهِ مقدّس گردانید - چون حقیقتِ حال بمسامعِ همایون رسید فرمانِ مُطاع مصحوبِ مقصود دنبه صادر شد که او را بدرگاهِ والا روانه سازد *

و از سوانح آغازِ غبارآلود شدنِ نزهتگاهِ[۵] اعتبارِ شیخ عبدالنّبی ست - جهانبانِ خداپرستِ حق‌اندیش خویشتن را درمیان نیاورده پیوسته در معدلت‌اندوزي و داددهي چهره افروزد - و بفرمان‌پذیریِ سلطانِ خرد دوست از دشمن بازنداند - [چون صفوت و صفای شیخ بوسیلهٔ ساده‌لوحانِ بیغرض (که از نیرنگیِ خامهٔ تقدیر ناشناسائیِ ایشان بدانائي فروخت رفته) و ثنای دامن‌آلودگانِ حرص‌اندوز (که درطیلسانِ تزویر بے‌طمعي و پاکدلي بظهور دارند) خاطرنشانِ اقدس شد] او را از نشیبِ ناکامي بفرازگاهِ عزّت برآوردند نخستین کارسازیِ اربابِ سعادت برسمِ استقلال بار تفویض یافت - و بمرورِ ایّام جلائلِ امورِ سلطنت بصوابدید او باز گردید - ازانجا (که در عیارگاهِ صیرفیانِ آدم‌شناس ناسرگیهای زمانیان پایدار[۶] نماند

---

(۲) نسخهٔ [ی] جبین‌نیاز بسجود بسود - و نسخهٔ [ل] جبین‌نیاز بسجود آستان نوراني گردانید (۳) نسخهٔ [ی] بندتخانه ; (۴) نسخهٔ [ب ل] غبارآلود (۵) نسخهٔ [ب ل] نزهت‌کدهٔ (۶) نسخهٔ [ی] پدیدار بماند *

آن گروهِ نیکوئی‌منش را بر حقیقتِ کار آگاه گردانیدند - و درین هنگام لختی از داستانِ دکان‌آرائی و خویشتن‌فروشی او بعرضِ شهریارِ دیده‌ور رسید - از فرطِ حزم‌اندوزی و تامّل‌گزینی (که بسا راستانِ درستکردار به نیرنگسازی بدنهادانِ بےآزرم دامن‌آلودِ تهمت شده اند) تحقیقِ حال را بر بےغرضی و ژرف نگاهیِ خود گرفتند - و بشگرف آئینی رهگرای معامله شدند - نه در بارگاهِ مروّت غبارِ فتور نشست و نه عامّهٔ مردم ازان آگهی پذیرفتند - و چون سپهرگردان برین اندیشه چندے گذشت بطرزهای مختلف نشانِ راستیِ گفتارِ پیشین پدید آمد ◦ ◦ بیت ◦

اگرچند پنهان کند مرد راز ◦ پدید آردش روزگارِ دراز

از کمالِ دوراندیشی (که ناگزیرِ آشوبگاهِ دنیا ست) در حدودِ قصبهٔ کهانه[(٢)] شیخ فرید بخاری را فرمان شد که چون موکبِ همایون ازین راه گذرد خداوندانِ سیورغالِ این سرزمین را بنظرِ اقدس درآورد - تا در پیشگاهِ حق‌اساسی پایهٔ حالِ هرکس پدید آید - و جوهرِ شایستگیِ هرکدام خاطرنشینِ ما گردد - در کمتر فرصتی پیدائی پذیرفته که از زردوستی و سفارش‌پذیری سررشتهٔ کفاف و استحقاق از دست رفت - خدیوِ عالم از فزونیِ مردمی پرده از روی کار برنگرفته نکوهیدگیِ کردار را بر هوشیارانِ خدمت نهادند - و بر زبانِ گوهرآمود گذارش یافت که آدمی از انبوهیِ مشاغل بهمه نتواند رسید - خاصه این شغلِ بزرگ افزون‌تر ازانست که یک تنه تواند پرداخت - ناگزیرِ دوربینی آنست که بهر صوبه سره مردے مقرّر گردد - و این عبادتِ سترگ تقسیم پذیرد - که حق بمرکزِ خویش قرار یابد - و پایهٔ همه یعنی حق‌دانی ببلندی گراید - درین نزدیکی صدارتِ صوبهٔ پنجاب بمولانا عبدالله سلطانپوری نامزد شد - و بآگاه دلانِ روشن‌ضمیر پرتوِ اشارت تافت - که چندے از دیانت‌منشانِ معامله‌شناسِ جدّآور (که شایانیِ این کار داشته باشند) بعرضِ مقدّس رسانند درین وقت قصبهٔ سیام[(٣)] از فروغِ رایاتِ همایون ظلمت‌زدای آمد - میرزا یوسفخان را بشرفِ خطاب اختصاص بخشیده فرمودند که چنان بر پیشطاقِ ضمیرِ صواب‌اندیش میتابد که عرصهٔ جهان‌گشای کشمیر در حوزهٔ تسخیرِ اولیای اقبال درآید - و از وفورِ عاطفت آن ملکِ دلپذیر در تیولِ او مقرّر گردد بنازم صفای گوهر و نورِ بینش را - آنچه پس از چندین سال چهره‌آرای ظهور خواهد گشت در صفوت‌کدهٔ باطن (که آئینهٔ غیب‌نماست) امروز لمعهٔ وضوح دارد - بیست و یکمِ بهمن ماهِ الٰهی شادی‌وال مضربِ خیامِ دولت شد - و برهنمائیِ ایستادگانِ عتبهٔ اقبال اندرزهای سعادت‌افزا فرموده بصاحبِ حقائقِ کونی و الٰهی را نوازش دادند - میفرمودند که اگر طیلسانِ تعلّق بر دوش نبودے خود را از غذای گوشت بازداشتی - و ازانجا که بر گرگ‌خوئیِ زمانیان آگهی ست یکبارگی یله کردن

---

(٢) نسخهٔ [ا] کهانه (٣) در [بعضے نسخه] شیام ◦

مادندانی زمانه را در تنگنای اندوه بشکنجه آوردن بود - بنابراین بخاطر قدسی چنان پرتو اندازد که بتدریج و آهستگی دست کشیده آید - تا بر پیروان حقیقت‌گزین کار دشوار نگردد - و عامّه را اندیشهٔ دوار کالبود نگرداند - اکنون چند گاه روز جمعه از خوردن حیوانی جویشتن را باز میدارد و بروزگاران گذاشته شود •

و از سوانح عنایت فرمودن پرگنهٔ نهاره اسب بپرچهن[۲] قلي قوش‌بیکي - زمانے بمقتضای پیشوائی ملک معنی در محاسبهٔ نفسانی شلناور دریای شهود بودند - و پس از بازگشت این بخشش والا بظهور پیوست - برخی از ملتزمان بارگاه حضور در پیدائی سبب تامّل داشتند - آن خوانای نقوش نامهٔ دل بر حیرت‌زدگی این گروه بخشوده گذارش فرمود - چون آن قصبه در پیشگاه بینش درآمد و معنیٔ نام ازلي‌ست چنان بر پیشگاه خاطر آسمان پیوند پرتو انداخت که هرچیز از فروغ ذات قدسي نمایش دارد - و آن جز صورت نمودارسه بیش نیست - از شورش ما و من و گرفتاری نسست و اضافت دل خراشیده شد - و از بارگاه تعلّق افسردگي روی‌داد - و نزدیک‌بود که پیوند صوري گسیخته گردد - چون نیرنگی تقدیر ایزدي بملک اسباب آورد در صفوت‌کدهٔ باطن گذشت که بسپاس‌گذاری این قصبه را بکسے (که نام‌دادار بے‌همال ملاحق اسم او باشد) داده شود - درین هنگام آن خدمت‌گزین بنظر همایون درآمد - و بعاطفت والا اختصاص گرفت - و دران محفل مقدّس بسا سخنان دلاویز فرمودہ بخت‌مندان بیدار مغز را گران‌بار دانش گردانیدند - و ازین آوازهٔ آگهي گران خوابان شبانگاه نادانی بیداری گزیده رهگرای بادیهٔ جویائی شدند - زہے سترگ نیروئے که در تند باد کثرت چراغ وحدت افروخته خلوت در انجمن میدارد - و خوشا بزرگ‌شناسائی که سلطنت را با ولایت هم‌شادوش داشته یکرنگي مي‌گزینند[۳] • قطعه •

شاہے که بعقل هادی راه خدا ست • دریاب که از خدای یکدم نه جدا ست
هرچند که سایهٔ خدا خوانندش • ما سایه نگوئیم که او نور خداست

نهم اسفندارمذ ماه الهي از نواحی لکهي تیام پور جمر بسته رایات اقبال از آب ستلج گذشت و جهان‌جهان لشکر و عالم‌عالم جانور بآسودگي و آرامیدگي گذاره شدند - و درین نزدیکي شاه‌قلي‌خان محرم از لاهور جبین‌سای بختمندي آمد - و بنوازش پادشاهي اختصاص گرفت •

و از سوانح فرستادن جنود سماوي‌تائید است بصوب بلوچستان - (چون اعیان آن الوس از وحشت ذاتي و واژونی بخت از فرمان‌برداري سر پیچیده آداب نیکوبندگي بجای نمي‌آوردند) میرزا یوسف‌خان و شاه‌قلي‌خان محرم و سیّد حامد و محمّدزمان و برخی از مجاهدان اخلاص‌منش را

---

(۲) در [بعضي نسخه] بپچهن قلي (۳) نسخهٔ [۱] مي‌گیرد •

رخصتِ آن سرزمین فرمودند - تا نخست باندرزهای هوش‌افزا رهنمای سرگشتگانِ بادیهٔ ادبار شوند اگر داستانِ پندگذاري سودمند نیاید بلوامعِ سیوف تیرگي‌زدای استکبار گردند - دوازدهم آن‌ماه موکب قدسي در حدودِ پتن نزولِ اجلال فرمود - شهریارِ هشیار خرام بزیارتِ شیخ فرید شکرگنج توجّه گماشت برای نیایش‌پذیري و نورافزائي انجمنِ آگهي انتظام یافت - از مبادیِ شب صبحِ حقیقت روشني بخشید و بهشتروے از روز دیگر نیز دران مطاف بوده رسومِ پیشوائیِ ملکِ صورت و معني بجای آمد - و مجاورانِ آن بقعه و عمومِ توطّن‌گزینان بوالا(۲) پایه رسیده آسایش گزیدند - و درین بزمِ آگهي صوفي ناصر از بلخ و ملّا مشفقي از بخارا سعادتِ حضور دریافتند - و معرفتِ او را چون شعرای این دیار عیار گرفته شده و زیان‌زدگیِ عمر را شناسا گشته کار را از سر گرفتند *

آغاز سال بیست و سیوم الٰهي از جلوس(۳) اقدس شاهنشاهي

یعني سال بهمن از دور دوم

روز سه‌شنبه دوم محرم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش پس از سپري‌شدنِ پنجاه و سه دقیقه نیّرِ اعظم فروغ‌افزای دیده و دل برجِ حمل را نورآگین ساخت - و عنفوانِ سالِ یازدهم از دور دوم نویدِ فرخندگي آورد - زمانیان از اعتدالِ هوا و خرّميِ وقت جوشِ عشرت زدند - و بنشاطِ گوناگون هنگامهٔ سپاس‌گذاري آراستند - ترانهٔ بےغمي بسار آمد - و طنطنهٔ شادماني سامعه‌افروزِ همگنان شد * * نظم *

نقشبندي میکند در بوستان ابرِ بهار * عطرسائي میکند در گلستان بادِ سحر

گهٔ نسیمِ مشکبوی از غیب مي‌آرد عبیر * گهٔ شمالِ جانفزا برخاک مي‌ریزد گهر

در عنفوانِ این سالِ خجسته سیوم فروردین ماهِ الٰهي حوالیِ خان پور دریای راوي را قنطره سرانجام داده گذاره(۴) فرمودند - و ماهچهٔ راياتِ همایون پرتوِ اقبال بر ساحتِ آن‌حواشي انداخت *

و از سوانح نامزد فرمودنِ شیخ ابراهیم است بایالتِ صوبهٔ دارالخلافه - او از مزاج‌شناسیِ عالمِ صورت و کاردانیِ ملکِ ظاهر بهرهٔ داشت - حکم شد که از نهانداريِ لاوالیي بدان مصرِ دولت آمده پاسبانِ احکامِ سلطنت باشد - و به نیروی دیده‌وري بارِ فرمان‌پذیري بر دوشِ همّت گرفته گره گشای بستگیها گردد - (اگرچه دورباشِ شکوهِ معدلت دوران را چون نزدیکانِ بدبستانِ خدمت‌گذاري عشرت‌گزین دارد - و پرستاري را سرمایهٔ سعادتِ دین و دنیا مي شمرند) لیکن

---

(۲) نسخهٔ [ل] بدست مایه رسیده (۳) نسخهٔ [ب ی] جلوس سعادت‌قرین شاهنشاهي (۴) نسخهٔ [ل] عبور فرمودند *

ازانجا (که حزم‌اندیشي و دور سگالي خوی پسندیدهٔ اورنگ‌نشینِ اقبال است) هر ملکی بیکی از هوشیارمغزانِ آگاه دل میسپارد - و بر ستودگیِ حال نغنودهٔ سایهٔ دیدبانیِ خویش مي‌گسترد و بآئینِ خرد پژوهانِ ژرف نگاه چهار چمنِ دولت را آبیاري میکند - و پرستشِ ایزدِ جهان‌آفرین بدین طرزِ والا مینماید ‏•

و از سوانحِ فرستادنِ شجاعت خان است بصوبهٔ(۲) مالوه - چون بمسامعِ همایون رسید (که اُمرای آن ناحیت خوابِ آسودگی کردهٔ بغمگساریِ زیردستان نمي پردازند - و بسطتِ دنیا را پیرایهٔ طبیعت ساخته از شاهراهِ خرد کناره مي‌گیرند) باندازهٔ هریکی اندرزهای بیدار ساز فرمودهٔ رهنمونِ شناسائي گشتند - و نام بردهٔ (که با وفورِ مردانگي از معاملهٔ داني و معدلت اندوزي نصیبه داشت) بسپهسالاریِ آن‌گروه رخصت یافت - و فرمان شد که شاه بداغ خان و تولک خان و مطّلب خان و عمومِ سپاه در فراهم‌آوردنِ پراگندگیها یکرنگي‌گزیدهٔ بمصلحت‌دیدِ او گرایند ‏•

و از سوانحِ بخشیدنِ رخشِ گیهان‌خدیو است - هرکه در سرشت قدسي و صافي گوهر و ستوده‌کردار باشد همواره در مدارجِ احوال رهگرای دیده‌وري‌بوده زیب‌افزای سعادت گردد - (اگر بمقتضای نشأهٔ بشري غنودگي روی‌دهد - و از طیلسانِ امکاني فراموشي پیش‌آید) اورا بگزندنما نمودارے بیدار گردانند - و بنمایشی شگرف آگهي بخشند - و نمودارها باندازهٔ خوابِ هرکس بر مسندِ آموزگاري نشیند - و بسا بیداریِ جهانے بپایهٔ آن شادخواب نرسد - و نظّارگیان در شگفت‌زار درآیند و بچگونگیِ آن نرسیدهٔ بحیرت درشوند - و همانا ازین جهت شبی از عشرتِ شکار بصوبِ اردوی همایون خرامش داشتند - شبدیزِ آن شهسوارِ عرصهٔ آفرینش بلغزش درآمد - فرهنگ‌آرای دوربین آنرا پیغامِ ایزدي انگاشتهٔ سجودِ نیایش بجای آورد - و پرستشِ الٰهي را اساسِ دیگر نهادهٔ شد دادارِ بے‌همتال(۳) پیوسته آن ذاتِ قدسي را برنشاطگاهِ عافیت داراد - و گردِ ناملایم بر دامنِ اقبالِ روزافزونِ آن یکتای ملکِ شناسائي نرساد ‏•　　• مثنوي •

زهے دارندهٔ اورنگِ شاهي • حوالت گاهِ تائیدِ الٰهي
بحمد الله که با قدرِ بلندش • کمالے درنیاید جز سپندش(۴)

ظاهرنگاهانِ ساده‌لوح (که جز هوشیاري و دوام آگهي ازان یگانهٔ بارگاهِ هستي درنیابند - و نیم گامے از چهارسوی اسباب بیرون‌نیایند) هرآینه بکهین وسایل برخیزند - چنانکه یکی از پیشینیان مي‌سراید ‏•　　• رباعي •

---

(۲) نسخهٔ [ل] بصوب مالوه (۳) نسخهٔ [ل] بے‌همتا (۴) نسخهٔ [ا] جز بسندش - و در [بعضی نسخه] جز سمندش ‏•

رفتم بر اسپ تا به‌تیغش بکشم • گفتا بشنو نخست این عذرِ خوشم
نے گاوِ زمینم که جهان بردارم • نے چرخِ چهارمم که خورشید کشم

و از سوانحِ گشایشِ قلعهٔ کوهلمیر[۲] است - آن دژ سست دشوار عبور بر کوهِ آسمانی‌پایه رانا آنرا بآئینِ نیاکانِ خویش بنگاه گردانیده - در زمانِ باستانی کمتر کسے برو دست‌گشای[۳] چیرگی شده امروز از نیرنگ‌سازی اقبالِ شاهنشاهی باندک توجّهے آرام جای جنودِ فیروزی‌اعتصام است چون شهبازخان با دلے کارطلب و نیّتے خدمت‌گزین بآن ناحیت پیوست راجه بهگونت داس و کنور مان‌سنگهه را رخصتِ درگاهِ والا داد - همگی بسیچ آنکه مبادا بمناسبتِ زمینداری بادافراهِ آن باطل‌ستیز دیرتر سرانجام یابد - و خود با شریف خان و غازی‌خان و میرزاخان و دیگر مجاهدانِ عقیدت‌منش روی در گشایشِ آن حصار نهاد - و از رهنمونیِ ستاره و کارگشائیِ طالع بنگاههای ژرف و راههای صواب‌اندیش سنگستانهای سترگِ[۴] آن حواشی پایمالِ عساکرِ منصور گشت - و بنور افزائیِ اخترِ بختمندی گریوهای شگفت و تنگناهای شکیب ربا را بآسانی گذاره نمودند - و در هنگامے (که[۵] باندیشهٔ بومی و غریب نمیرسید) شهبازخان با عزیمتے همّت آمود بگشادنِ قلعه پای جلادت افشرد - و بچابکدستی و تیزپائی ره نوردِ تنگناها شد - و به نیروی تائیدِ آسمانی دژِ کیلواره را (که بپای[۶] خیال بدانجا نتوان رسید) بتصرّف در آورد - و بهادرانِ ناموس‌دوست بر بلندیها برآمده چیره‌دستی نمودند - مرزبانِ دژ را از دیدِ لوامعِ تائیداتِ سماوی دل از خود رفت - و دست از کار افتاد بیست و چهارمِ فروردین ماهِ الهی قلعه را گرد کرده کوسِ شادمانی برزدند - و ترانهٔ اقبال برکشیدند از شکوهِ سطوتِ غازیانِ عرصهٔ شهامت پای همّتِ آن شوریده بخت بلغزش درآمد - و سراسیمگی افزون‌تر از پیش او را روی داد - از شگرف‌کاریِ تقدیر توپے بزرگ از درونِ حصار شکسته خرمنِ سامانِ اورا خاکستر گردانید - و یکبارگی سررشتهٔ مردانگی گسیخت - جریده بخفایای کوهسار[۷] شتاب آورد بسیارے از راجپوتانِ نامور به پیشگاهِ دروازه و حوالیِ پرستش‌جای خویش آویزشِ تهوّر پیش گرفته بجان‌فشانی ایستادند - وچپقلشهای رادمردان نموده بفرامشخانهٔ نیستی غنودند - در عنفوانِ لوامعِ صبحِ دولت آن عقدهٔ آسمانی گشوده گشت - و کارے (که بحوصلهٔ عادتیانِ زمانه در نگنجد) پرتوِ ظهور داد - و (چون آن نافرجامِ بدگوهر را در کوهستانِ بانسواله[۸] نشان دادند) قلعه را بغازی‌خان بدخشی سپرده بآن[۹] ناحیت گامِ سرعت برداشت - و روزِ دیگر در رواروِ تعاقب به نیم روزے حصار

---

(۲) نسخهٔ [ا] کونهمیر - و نسخهٔ [ب] کومنامیر - و نسخهٔ [ل] کونهلمیر (۳) نسخهٔ [ل] دست‌یافته (۴) نسخهٔ [ب] سنگریزهای سترگ (۵) نسخهٔ [ل] که باندیشهٔ آدمی غریب نماید (۶) نسخهٔ [ا ل] بپای خیال (۷) نسخهٔ [ی] کوهستان (۸) در [چند نسخه] بانسوار (۹) در [اکثر نسخه] بآن خدمت •

نیندند را بدست اقتدار در آورد - و نیم‌شبی قلعهٔ اودیپور را متصرّف شد - و مُبارزان فیروزی غنائم فراوان اندوختند •

و از بدائع آنکه یکی از تجرّدگزیدگان گوشه‌نشین از دیرباز در نخستین حصار کنج خمول گزیده بود - همواره مردم آن سرزمین از انفاس گرامی او تبرّک و تیمّن می‌جستند پیشتر ازین سانحه بسه روز سحرے بوفراز پرستشگاه رانا برآمده ترانهٔ اذان برکشید - و زبان بنوید فیروزی لشکر پادشاهی برگشاد مرزبان آن دژ در حیرت فرو شده ازین زمزمه باز پرسید - پاسخ داد که امشب مرا بنمودار چنین کشایش بیدار گردانیدند - آن غنوده رای جوش خشم زده او را از هم گذرانید - اورنگ‌نشین اقبال از مژدهٔ این مهین بخشش الٰهی نیایش ایزدی را پایهٔ دیگر برافراخت - و کارگذاران اخلاص‌گزین بالطاف گران‌مایه اختصاص یافتند - سی و یکم آن ماه در نواحی جنوب آن شهسوار عرصهٔ آگاهی حوالی جسر آمد - برخی از اردوی بزرگ بدیدبانی والا گذاره گشت - و پیش‌خدمتان رکاب همایون را بنازگی دستمایهٔ دانش کرامت فرمود - چنین لشکر انبوه را اگر چنان راهنمائی نباشد که بهنجار تواند داشت - و کرا نیروی آنکه سامان آنرا تواند نمود - طرز ره‌نوردی کوه و صحرا باز گوید - یا روش انجام قنطره و آئین کشتی نویسد - یا طریق روانه ساختن فیلان کوه پیکر در موجخیز دریا بنگرد یا داستان اسپهبدی ملک معنی طرازد - دران روز از ناشناسائی نوآموزان خدمت فیل خاصه بنزدیک نام بزرفائی دریا فرو شد - شهریار ژرف‌نگاه از فروغ بینش کاهش مال را افزایش عمر انگاشته بزم نشاط آراست - و روزے در شکارگاه تگرگ بزرگ چون آسا ریختن گرفت - و آنحضرت در سکهپال با ایزد بیچون رازگذاری داشتند - و در ظلال میمنت شاهنشاهی دران صحرای بے پناه همراهان سعادت گزین را آسیبی نرسید •

و از سوانح فرونشاندن ابر و ریزش باران است - و اجمال این طلسم قدسی آنکه روزے چند بارش بے‌هنگام تواتر داشت - لشکریان و عموم زیردستان ستوه آمده نالش نمودند - آن بدائع طراز انفاس گرامی بآئینه دمیده در آتش نهاد - از نیرنگی دم گیرای آن سپهر مُطاع عربدهٔ سماوی فرو نشست •

• نظم •

چو همّت شود اهل‌دل را ضمان • زمین را بر آرند بر آسمان

بهمّت سرانجام ده کار ها • که آسان شود بر تو دشوار ها

و از سوانح بخشیدن گناه بلوچان است - گذارش یافت که اعیان آن الوس از تیرگی خرد و خوابیدگی بخت چشم بر دوری راه و محکمی جای انداخته گریوه رو بیراهی شدند - ازانجا (که

---

(۲) در [بعضی نسخه] جوبای خبر آمد •

برانداختنِ تباه کاران چون نواختنِ نیک‌سگالان شمسهٔ پیشطاقِ جهان‌آرائیست) فرمان شد که برخی امرای پنجاب بصورتِ آن گروه شتافته سزای سزاوار دهند - آوازهٔ افواجِ گیتی‌کشای غنودگانِ پندار را هگرای ایکو بندگی گردانید - از بیمناکی و دوراندیشی کاردانانِ بخرد فرستادهٔ جوبای پندهار آمدند - تا بهای دست‌آویزِ آرام‌بخش جبهه‌سای عتبهٔ قدسی کردند - شهریارِ پوزش‌پذیر نیایش و نیازمندیِ آن رمیدگانِ دشتِ بیخبری (۲) را ببهای خدمت‌گزینی برگرفت - و منشورِ مقدّس بنفاذ پیوست که عساکرِ گردون شکوه ازان عزیمت باز آیند - چه همگی نیّتِ (۳) والا در فرمان‌پذیریِ جهانیان آنست که کثرت ظلالِ وحدت گیرد - و سرمایهٔ آلودگی و آرامشِ عمومِ مردم انتظام یابد - نه چون چیره‌دستانِ زردوست لغزش را بهانهٔ مالش ساخته جز بریختنِ خون و اندوختنِ مال نیاسایند •

و از سوانح فراهم آوردنِ پراگندگیهای سیورغال است - بیشترے قناعت‌گزینانِ سعادت‌اندوز چون زمینِ کشت و کار بیکجای نداشتند از بے‌یاوری و کم‌نیروئی رنج‌زده گشتے - و گاه از ابنازیِ عمل‌گذارانِ خالصه و گماشتگانِ تیول‌دار آزرده شدے - و نیز گروهے آرمندانِ بےآزرم به نیرنگِ حیله‌سازی در چند جا زمین گرفتے - و اختلافِ امکنه‌را دست‌آویزِ خیانت انگاشته درنگالِ ابدی شتافتے کشورخدای معدلت درست از وفورِ عاطفت حکم فرمود که محالِّ ایمه با خالصه و جاگیردار آمیخته نباشد - و نیز تعدّدِ مکان را برداشته در جای گزیدهٔ هرکدام تنخواه نمایند - کاردانانِ آگاه دل در هر صوبه و سرکار بعمل آورده عدالت را رونق افزا شدند - بفروغِ فرمانِ قدسی زاویه نشینانِ حق‌گرای را چراغِ خرسندی افروخت - و هرزه گردانِ بادیهٔ ناراستی بسعادت گاهِ درستی روی آورده کار از سر گرفتند - و پاسِ مال (که بهین عبادتِ جهانِ داروگیر است) بآئینِ خرد پژوهان بجای آمد و نیّرِ (۴) معدلت برساحتِ عالم تابشِ دیگر داد •

و از سوانح در شگفت ماندنِ ظاهر بینانِ صورت آرای بغیب‌دانیِ گیهان خدیو - روزے بخلوتگاهِ قُدس آوازهٔ نقّاره بمسامعِ اقبال رسید - هرچند باریافتگانِ بزمِ حضور جولانگاهِ تفرّس (۵) پیمودند نوازنده را در نیافتند - بر زبانِ گوهربار گذشت که بر پیشگاهِ باطن پرتوِ ظهور میدهد که نادره کاری یار محمّد باشد - چون باز جستند همچنان بود - همواره چندین دور بینیهای شگرف ازین پیشوای خداشناسان برای رهنمونیِ سعادت‌مندان مشعلِ آگاهی می‌افروزد - روزے نگذرد که نقوشِ گوناگونِ صحائفِ ضمیرِ مردم چون کتابهٔ پیشطاقها (۶) بسوادخوانیِ آن یکتای دوربین نگراید - اگر تنها

---

(۲) نسخهٔ [ل] بیخودی را (۳) نسخهٔ [ل] نیت والای فرمان‌فرمای جهان آنست (۴) در [بعضے نسخه] پرتو معدلت (۵) نسخهٔ [ی] تفرس و قیاس (۶) نسخهٔ [ی] پیشطاق •

از دریافت خاطر این حیران آرامیده نگاشته آید دفترے جداگانه نگارش یابد - تا بدانستنهای رنگارنگ جهانیان و رازدانیهای دیگران چه رسد •

نشاط آرائیُ اورنگ نشین اقبال بشکار قمرغه

و صید مقصود بدام افتادن

خدیو دانش‌پژوه را همواره بسیج والا در عشرت شکار آنست که بےدورباش سطوت شاهنشاهی و میانجیء سخن‌گذاران حرف سرای (که بیشترے دامن‌آلود غرض باشند) بر سوادِ روزگار آگهی پذیرفته چیره دستان ستم پیشه را از پای اندازد - و سعادت‌گزینان کنج خمول را بر فراز اعتبار کشد و نیز پیوسته از باطن اقدس آهنگ دریافت نفس قدسی تراوش شوق کند - باشد که در صحرای بےنعمتی بصره مردے اتّفاق صحبت افتد - و بحقیقت‌طرازی آن شناسائی[3] رموزِ معرفت کاخ دانائی را اساس تازه نهاده آید - یا از زبانِ گویای[4] خموشے گوهرآمود معرفت گردد - و از کششهای درونیء او دل را از چون و چرا باز مانده یکجای بگروگانی برد - تا درین دشت تفسیدهٔ خود رائی آرام‌گاهے سرانجام یابد - و در نشیمن قدسی دم آسایش برگرفته شود - بدین ناهارشکنیء جست‌وجو دوازدهم اردی‌بهشت در حوالیء بهیره شکار قمرغه بخاطر سعادت‌پیرای رسید - آب بهت را گذاره فرموده بموئیدانِ بزرگ و اُمرای والا شکوه فرمان شد که از کرجهاک تا بهیره (که مسافت بیست و پنج کروه باشد) بآئین گزیده از اطراف نخچیر برانند - جدآوران کارپرداز قشون‌قشون و جوق‌جوق روی بخدمت آوردند و درین شغل سترگ حاجی‌خان و سایر[5] بزرگان بلوچستان با هزاران شرمساری جبهه سای عتبهٔ خلافت گشتند - و پیشانیء تضرّع و ابتهال بر خاکِ آستانِ معلّی سودند - و ازانجا (که پاسِ پیمان سرآمد کارهای تعلّق است) جرائم آن گروهِ تیره رای بخشوده از خاکستانِ مذلّت برداشتند - و باشارت همایون دران جرگه جای یافتند - جد گزینان عرصهٔ آگاهی فرموده را بانجام رسانده بردند - که طایر آرزو بدام افتاد - و شیوا زبانانِ خاموش شادی‌آگینِ رستگاری آمدند - آن طلبگار حقیقت درین بادیهٔ فراخ کام جویائی زدے - و بنزهت‌گاهِ صیدافکنی باخود هنگامهٔ رزم داشتے - و جایهای تنزّه و مرزهای دلگشای مفوت‌کدهٔ نیایش را فروغ یکتائی بخشیدے - و چون جویندگی یابندگی در پی دارد چراغ دیده‌وری افروخته شد - و شگرف نشاطے آن پیکر قدسی را فروگرفت - جذبهٔ شناخت ایزدی پرتو انداخت - گویائیء آنرا نیروی عادتیانِ کوتاه‌همّت برنتابد - و هر دانائی[6] روشن‌ضمیر را بدان

---

(۳) نسخهٔ [ب] وپیوسته (۳) در [چندنسخه] شناسای نظر و ناله (۴) در [بعضی‌نسخه] مزبان گویای خاموش (۵) نسخهٔ [پ] و چهوته خان و سایر - و نسخهٔ [ل] و چبته خان و سایر (۶) نسخهٔ [ب] دانا دلی •

نتوانند برد - برخے پیش‌بینانِ نورستانِ معرفت اندکے از بسیار بیاوریِ ذوقِ شهودی دریابند جرعه‌نوشانِ بزمِ حضور تا مروّقِ آن‌باده درنکشند چه دانند که شناسائی چیست - و بینائی کدام ساغرپیمایانِ مصطبهٔ وحدت را بے چاشنیِ این میِ هوش‌افزا کجا یارای دریافتِ آنکه این نشا از کدامی خمکده است - گروهے تیزهوشانِ بار یافته را چنان اعتقاد که نقشبندانِ بارگاهِ ابداع جمالِ جهان‌افروز را در فروغِ بصیرتِ آن والا نگاه داشته اند - و با دلِ رازدارِ حریمِ قدس گرمِ همزبانی ست - و جمعے بالغ‌نظرانِ انجمنِ قدس را چنین خیال که دران صحرای جان‌پذیر یکے از تجرّدنژادانِ دادار پرست را دریافته کامیابِ خواهش گشتند - طبقهٔ از نظّارگیانِ آگاه‌دل را آن تصوّر که با یکے از صاحبانِ نفوسِ قدسیّه پیوسته جوشِ حقائق می‌زنند - و شطرے از بینش‌ورانِ[۲] حاشیهٔ قرب را آن یقین که گویائیِ زبان‌خموشانِ دشتی پیامِ مراد گذارش نمود - و چندے از دوربینانِ بساطِ عزّت را آن تخیّل که جانورانِ آن دشتِ دلگشا بزبانِ بے‌زبانی یا بلسانِ متعارف افشای اسرارِ الوهیّت[۳] کرده‌اند - زمانے دراز آن حقیقت‌آمودِ وحدت را انوارِ تجلّیاتِ ایزدی درگرفته بود بندگانِ سعادت‌منش باندازهٔ نیرو زلّه‌بردارِ خوانِ افضال آمدند - و چون کارپردازانِ نهانخانهٔ مشیّت برای انتظامِ جهانِ آفاقی آن کامیابِ[۴] خواهشِ ملکِ معنی را از عالمِ انفسی نزولِ صعودی دادند بسپاس‌گذاریِ این مهین بخشش چندین هزار جانور را فرمانِ رستگاری شد - و چابکدستانِ تیزرو هر سو تکاپوی نمودند - که هیچکس پیرامونِ صعوهٔ نگشته جاندارانِ گوناگون را بآئینِ خویش گذارند قوافلِ جانها را زندگانیِ تازه چهره‌آرای نشاط شد - زبان‌خموشانِ سرای[۵] دنیا بگلشنِ فارغبالی شتافتند ازانجا (که صفوت‌کدهٔ ضمیرِ صافِ قدسی از خواهشِ مستلذّاتِ صوری پاک است - و همواره تجرّدِ ظاهر فروغ‌افروزِ تقدّسِ معنی میخواهد) عزیمتِ آن در باطنِ اقدس بجوش درآمد - و آهنگِ یکتائی چهره‌دستی نمود - نزدیک بود که خاطرِ آگاه ازین دار و گیر وا پردازند - و دامنِ همّت از زخارفِ دنیا یکبارگی درچینند - لیکن بفرمانِ شاهنشاهِ خرد خود را ازین آرزو گذرانده قدرے بآن‌گروه مانند گردانیدند - و موی سر را (که در درازی و دلربائی فریب‌گاهِ نظر بود) کوتاه ساختند - و بسیارے از دوستدارانِ این سلاسل بے‌تابانه پیروی نمودند - بدیع‌تر آنکه پیشتر ازین بچندگاه برزبانِ گوهرافشان میگذشت که درعنفوانِ فرمان‌روائی برای استیناسِ هندی‌نژادانِ حقیقت‌اندوز برخلافِ آئینِ نیاکان محبّتِ موی سر پدیدآمد - از نیرنگیِ قدرتِ ایزدی چه دور باشد که دل ازین برگیریم - و بومیانِ این‌سرزمین بطرزِ دلنشینِ ما گرایند - همان‌روز دریای بهت را گذشته بارِدو نزولِ اجلال فرمودند - و اندیشهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ی] ازپیش روان (۳) نسخهٔ [ب ل] ربوبیت (۴) نسخهٔ [ب] کامیاب ملک معنی

(۵) در [بعضے نسخه] سخن سرائی •

پیش رفتن از ساحت ضمیر منوره آمد - و هم درین ایّام برساحل این رودبار راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه از صوبهٔ اجمیر آمده بسجود نیایش جلا افزای پیشانی گشتند ●

و از سوانح ورود حضرت مریم مکانی ست بمعسکر اقبال - درین هنگام (که کنارهٔ دریای بهت مورد رایات همایون بود)[۲] بموقف عرض رسید که هودج آن پرده‌نشین شبستان تقدّس دران حواشی پرتو سعادت انداخت - و شوق دیدار گرامی قافله‌سالار راه - شهریار قدردان این مژدهٔ نشاط بر جهت افزوده در لوازم احترام و مراسم تعظیم (که غازهٔ چهرهٔ تعلّق است) توجّه والا فرمود - نخستین بفرمان شاهنشاهی صدرآرای بارگاه اخلاص گوهرافروز ارادت شاهزادهٔ رضاجوی دانش‌پژوه سلطان سلیم پذیرا شده کام عشرت برداشت - و بسیارے از نوئینان بزرگ و امرای عالی‌شکوه بهمرکابی آن بیداردل هشیار خرام نامزد شدند - و سپس آن اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای بر سمند سعادت[۳] خرامش فرموده بزرگ‌داشت خدای مجازی را سرمایهٔ پرستش دادار حقیقی گردانید - هم رسم‌دانی بکار بستند و هم خداشناسی را پایه افزودند ● بیت ●

از مرتبه‌دانی ست درین مرتبه آرے ● ایزد ندهد مرتبه جز مرتبه‌دان را

و از سوانح آمدن پیشکشهای ولایت بنگاله و کوچ است بدرگاه معلّی - درین ایّام (که کنار دریای بهت مخیّم سرادقات مقدّس بود) خدمت‌گذاران طرزدان عرائض خانجهان را به پیشگاه حضور آوردند - نقارهٔ مضمون آنکه بمیامن نیک‌سگالی و خوب کرداری فرمان‌روای زمان ممالک شرقی آرامش دارد - و عموم توطّن گزینان این ناحیت نیایش گیتی‌خدیو ناگزیر همّت دانسته گشاده پیشانی و شگفته‌دل اند - و راجه مال گوسائین (که زمین‌دار ولایت کوچ است) بتازگی از شعشعهٔ بوارق جهان‌افروز گیهان‌خدیو بفورستان فرمان‌پذیری ناصیهٔ بخت‌مندی را روشن گردانید - نخستین نفائس بنگاله با پنجاه و چهار فیل نامور در پیشگاه خلافت برز قبول یافت - و سپس آن تنسوقات بومی را پذیرفته کامیاب مسرّت گردانیدند - و پرتاب[۴] تار فرنگی (که از اعیان بازرگانان بنادر بنگاله است) سعادت بار یافت - و با نشورنا[۵] زن خود از نیک‌اختری حیرت‌زدهٔ خوی ستودهٔ شهریار گشت - و بآراستگی عقل و شایستگی حال در نظر اکسیرآسای گیتی‌خداوند اعتبار یافتند و هم درینولا عبدالباقی ترکستانی بسعادت کورنش دولت اندوخت - کشورآرای از فرط حق‌جوئی هرکس را بخود راه دهد - و گوش پذیرای حقیقت را بشنودن داستانهای سخن‌طرازان حرف‌سرای

---

(۲) نسخهٔ [ز] رایات همایون نزول داشت (۳) نسخهٔ [ی] اقبال (۴) نسخهٔ [ب] پرتاب مار فرنگی و نسخهٔ [ز] پرتاب بارو فرنگی (۵) نسخهٔ [ب] با نسورنا زن خود - و نسخهٔ [ز] با بسورنا زن خود و نسخهٔ [ی] با نسورنا زن خود ●

بار دارد - باشد که بدلی روشن یا سخنی دلپذیر بستان سرای باطن بشادابی گراید - درین عرصهٔ
جویائی (تا بصد ناملایم نسازد - و با گروها گروه مردم گشاده‌روئی نکند) آن دُرِّ یکتای آگهی بدست
نیاید - و کامیابِ شناسائی نتواند شد - بسا روشنانِ آسمانِ تقدس پرده‌نشینِ ظلمت‌گاهِ تیره‌خاطرانِ
خاکستانِ نادانی شوند - و بسیارے برخلافِ آن خویشتن‌آرائی کنند - و از دیدِ این شورش
پویندگانِ بادیهٔ طلب را دل از جست و جوی باز ماند - و پای از تکاپوی بازداشته گُرنجه گزین
آیند - شهریارِ دیده‌ور از نایابیِ آن گوهرِ شب‌تاب جوششِ خواهش بیشتر فرماید - و همواره
طایفه ... بزمِ مقدّس هرطایفه را بنظرِ ژرف نگاه درآرند - بناسران درین هنگام برهنمائیِ برخی
... همایون آن بادیه پیمای غربت را (که از حجار آمده بود) دران انجمنِ آگهی آوردند
... افسانه‌گوئی بنیاد کرد - و لختی گفتگوی مذهب و ملّت (که باحبارِ نصاری
... - در اندک فرصتی ظاهر شد که بچشمِ دلیل دیدبانی نمیکند[2] - و بصفوت کدهٔ
... نیک‌نهادی[3] از تهیدستی و زیان‌زدگیِ زندگانی آگاه گردیده کار از سر گرفت *
رخصت فرمودنِ سکینه‌بانو بیگم است باندرزگوئیِ حکیم میرزا - یکی از مکامنِ ضمیرِ
... آن دید که بصوبِ کابل شتافته میرزای غنودهٔ[4] پندار را بیدار گردانند - و پراگندگیهای
... عمومِ رعایا را سایه‌نشینِ معدلت سازند - و چون نمودارِ غیبی گره‌گشای بستگیها آمد
... پیشگاهِ خاطرِ اقدس سپردند - و چنان بر زبانِ گوهربار گذشت که همگی خواهشِ
آنست که میرزا ازان گریوهٔ رمیدگی برآمده محفوفِ مراحمِ خسروانی گردد - و ازانجا (که
آزموده روزگار است - و با کوتاه‌خردانِ تنگ‌حوصله خوی گرفته) مبادا بقربِ رایاتِ همایون
... برتافته پی‌سپرِ خرآبادِ غربت شود - اگرچه آگاه‌دلانِ دوربین برادرِ کهین‌را در پایهٔ
... لیکن بر ضمیرِ آسمان‌پیوند چنان پرتو می‌اندازد که وجودِ فرزندانِ رضاجوی بتازگی
... برادر محال - همان بهتر که او را از دور بنصائحِ هوش‌افزای یاوری فرمائیم - باشد که
... او بیدار شده راهِ فرمان‌پذیری گیرد - و از هرزه‌گرائی باز آمده رهنوردِ منزلگاهِ سعادت آید
... تیره رایانِ شوریده مغز و همنشینیِ فرومایگانِ کوتاه بین از شاهراهِ بندگی و نزهتگاهِ
... بیرون شتافته بخارستانِ ناسپاسی افتد) شایانِ فطرتِ عالی و سزاوارِ حوصلهٔ والا
برخلافِ تنگ‌چشمانِ زمانه و مختصراندیشانِ ظاهرنگاه آن بادیه‌نوردِ نکالِ روز افتاده را
... - و بگوناگون پندِ خرد افروز سعادت بخش گزین چاره‌گری کرده آید - بنا بران از وفورِ

نسخهٔ [ل] میکند (۳) نسخهٔ [ی] سبک نهادی و تهیدستی (۴) در [چند نسخه] غنوده را
نسخهٔ [ب] نا آزموده کار است *

عاطفت پرده‌نشین بارگاه عفّت را (که همشیرهٔ اعیانیِ میرزا ست) برهنمونی نامزد فرمودند که بهشتوره مردم سخندان حقیقت‌طراز را از دوستان و نزدیکان بپذیرند - و گفت دوران خیر بسیج بگوش درنیاید - و ازان شمارے نگیرند - اگر عقل روشن و چشم بینا و دل آگاه بودے بفروغ دیده‌وری گوهر را از خرمهره شناخته چون جوهریان چهارسوی معامله‌دانی از[۲] هر که رمه گرفتے - و گوینده را از پیش‌گاه بینش انداخته نظر بر جمال معنوی گماشتے - و نیز در خلوتگاه باطن اقدس آن بود که (اگر میرزا بآن طرز داناپسند داستان مهرگزینی را آویزهٔ گوش هوش گرداند) برای دلدهی و خاطرجمعی او نسبت تازه چهره‌افروز گردد - هرچند نزد خردپژوهان حقیقت‌نگاه پیوند نزدیک ستودگی ندارد لیکن دوربینان ملک آگهی برای مصلحت روا داشته اند - و شرّ اندک را برای خیر بسیار پذیرفته - ازین جهت فرمان شد که اگر آن مقنعه‌گزین عصمت‌نشان بهروزی از ناصیهٔ حال او دریابد بدامادی فرزند سعادت‌پژوه گوهر اکلیل هوشمندی شاهزاده سلطان سلیم نوید شادمانی رساند نوزدهم خرداد ماه الٰهی از مقام سیدرپ[۳] رخصت ارزانی داشته میرعلی‌خان سلدوز و میر ابو اسحٰق صفوی[۴] را همراه گردانیدند •

و هم درین روز ایلچیان شاهرخ میرزا دستوری انصراف یافتند - و عبدالله خان و عابدی خواجه را برای دلدهی و خاطرافروزی بدخشیان دستوری دادند - پیشتر گذارش یافت که خانم از جانب میرزا کاردانان فرستاده در ناهنجاریهای آن ملک معذرتے خواسته بود - چون بر حقیقت حال آگهی آمد شورش میرزا از خردسالی و کم‌تجربگی و کوته‌بینی او و هجوم خوش‌آمد گویان بدگوهر و انبوهی فتنه‌اندوزان سخن‌ساز و کمیابی و ناروائی دانش‌پژوهان صواب‌اندیش دانسته پوزش پذیرفتند - و بعاطفتهای گوناگون دلهای سراسیمه را آرامش‌بخشیده شادی‌آمود گردانیدند و چهان پرتو عنایت تابش نمود که چون آن پرده‌نشین عصمت شرف دولت حضور دریابد بنوید تازه چهره‌افروز نشاط خواهد گشت - و همدرین نزدیکی پیشوائی جهان معنی بران پیکر قدسی چیره‌دستی نمود - و جمال جهان‌آرای گیتی‌خداوند فروغ دیگر بخشید - در نشاطگاه شکار خنیاگران جادوکار بنغمه‌پردازی[۵] در آمدند - و زمانے خاطر همایون بدان روی توجّه آورد - از شنیدن این افسون گشایش تار و پود تعلّق بل طلسم شناسائی گنج حقیقت یکبارگی گسیخته آمد - آن شهسوار عرصهٔ بینائی را حال دگرگون شد - آنچه پیشروان صفوت و وارستگی در جست و جوی آن حرمان‌گرای اند جلوه نمایش فرمود - و نظّارگیان حواشی قدس[۶] زلّه‌بردار فیض ایزدی شدند - در کمتر فرصتی

---

(۲) نسخهٔ [ل] چهار هر که رمه گرفتی (۳) نسخهٔ [ل] سیهدرپ (۴) در [بعضی نسخه] صوفی را
(۵) نسخهٔ [ب ل] بنغمه‌سرائی (۶) در [چند نسخه] قرب •

به نیرنگیِ قدرتِ خداداد روی بظاهر آورده بناگزیر رفتت پرداختند - اگر این قسم داستانِ معنوی بازگشایی تحریر گردد دفترها انتظام یابد - و قلمِ رهگرایی را درقدمِ نخستین پای جنبش فرساید همگی نیّت[2] مصروفِ آنست که جلائلِ سوانحِ عالمِ صورت بر پیشطاقِ بینش نگاشته آید - ازانجا که بسیجِ معنی عنانِ دل گسیخته گرداند ناچار برخی از جهانِ تقدّس بر زبانِ قلم رود - درینولا عاطفتی تازه چهرهٔ نشاط افروخت - و بزرآمودنِ انوپ‌تلاو کوشش فرمودند - در دولت‌خانهٔ خاصِ فتحپور حوضی‌ست بیست در بیست - بژرفائیِ دوقامتِ آدمی - بسنگِ سرخ اساس یافته - دیده‌ورانِ مشکل‌پسند را بالغزِ نظر است - پیشتر ازین یورشِ همایون[3] از چشمه‌سارِ افضال تراوش نموده بود که بیچندے خاصانِ بزمِ تقدّس از صفای گوهرِ آب و رامشگریِ آبشارها بینائی و شنوائی را جلای تازه داده اند اکنون بنقودِ گوناگون لبالب شود - تا گنجهای سترگ در پیشگاهِ بینش بماند[4] - و عامّهٔ جهانیان از نوالِ والا فراوان بهره بردارند - و آرزومندانِ عالم از کشاکشِ انتظار باز مانند - درین هنگام کارسازانِ بزمِ سلطنت را در پُر ساختنِ آن اهتمام رفت - راجه تودرمل بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید که تا رسیدنِ راياتِ عالي انباشته خواهد شد - هفده کرور دام در شمار آورده اند - و قیاس میرود که بمثلِ آن برآموده گردد ●

و از سوانح آمدنِ شهبازخان است بدرگاهِ همایون - و آوردنِ دودا پسرِ رای سرجن - گذارش یافت که او را بایل ساختنِ گردن‌کشانِ گریوه‌نشینِ صوبهٔ اجمیر و سزا دادنِ بدکارانِ شورش نهادِ آن سرزمین فرستاده بودند - او خرد را پیشوای مردانگی گردانیده کردارهای شایسته بجای آورد بسیارے[5] نقدِ زندگانی بغارت دادند - و برخی پرستاری و خدمت‌گزینی را سرمایهٔ رستگاری اندیشیده در ظلالِ ایمنی برآسودند - رانا بدگاه را بتاراج داده در تنگنای ناکامی خرابه‌نشینِ خمول گشت و دودا (که همواره از شورپشتی و بدنهادی گردِ فتنه بلند ساختی) زینهاری شده راه‌گرای فرمان‌پذیری آمد - شهبازخان آن لابه‌گرای را همراه گرفته احرامِ بارگاهِ خلافت را سرمایهٔ بختمندی[6] گردانید - پنجم تیر ماهِ الٰهی در حدودِ قصبهٔ نهاره ناصیهٔ دولت‌پژوهی را بجبهه‌سائیِ آستانِ مقدّس فروغِ تازه بخشید - و از روشنیِ ستاره و بیداریِ بخت بنوازشهای خسروانه اختصاص یافت و دران موج‌خیزِ عاطفت تبه‌حالیِ او بعرضِ همایون رسانید - پوزش‌پذیرِ مهرافزای پایهٔ قبول داده آن نابخشودنی را رخصتِ بار فرمود - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که ادبار جاوید از پیشانیِ حالِ او پرتوِ ظهور میدهد - در مزاجِ بدنهادان نوش‌داروی مهربانی سودمند نیاید - ازانجا که پاس داشتنِ

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] همت (۳) نسخهٔ [ز ل] همایون چشمه‌سار (۴) در [بعضی‌نسخه] نماید (۵) نسخهٔ [ل] بسیارے ازان مردم (۶) نسخهٔ [ل] بختمندیِ او ●

پیمانِ ناگزیرِ فرمانروائیست در ظلالِ بخشایش در آمد - و سایه نشینِ آرامش گشت - چون رایاتِ جهانگشای متوجّهِ دارالخلافه شد او را در پنجاب گذاشتند - دران نزدیکی از تباه اندیشی بادیه‌گردِ گریز پائی گشت - و غیب‌دانیِ گیتی‌خداوند بتازگی تابشِ ظهور داد - نهمِ ماه موکبِ والا نزدیکِ قصبهٔ کهلور دریای چناب را والا جسرے بسته گذاره فرمود - بیست و یکم از حواشیِ کلانور قنطرهٔ عالی انتظام داده از دریای راوي گذشتند - ازین نواحي وخشورے[(۲)] بمرزبانِ کشمیر رفت چون علي‌خان حاکمِ آن ملک بشاهراهِ فرمان‌پذیري نشتافته شهریارِ معدلت اندوز بیست و چهارم ملّا عشقي غزنوي و قاضي صدرالدّین لاهوري را روانهٔ آنصوب فرمود - تا آن گریوه‌نشینِ استکبار را رهگرایِ بندگي سازند - روزِ دیگر دران خطّهٔ دلگشای نزولِ همایون شد - و بگلشن‌سرای آن مصرِ اقبال (که دران گلزمین تختِ دولت بجلوسِ آن یکتای آفرینش فروغِ جاوید گرفته) سعادتِ ورود ارزاني داشتند - و فرّخ بزمے آراسته مسرّت‌پیرای گشتند - چهارمِ امرداد ماه الهي از حوالیِ کهوکهروال[(۳)] راياتِ همایون دریای[(۴)] بیاه را براهِ پل عبور نمود - و درین حواشي سعید خان را بایالتِ پنجاب رخصت فرمودند - آغازِ رسیدنِ موکبِ فیروزي‌اعتصام بدین ملک جمعے انبوه دادخواه آمدند که شاه قلي خان محرم دربازپرسِ ستم‌دیدگان پی‌سپرِ ناپروائي شد - و از بے‌توجّهي و پیش‌آمدنِ بدگوهران هنگامهٔ داددهي فروغ ندارد - اورنگ نشینِ معدلت‌آرای سرزنش فرموده دلهای آزرده بدست آورد - و بدکارانِ تباه‌سگال به تنگنای خمول شتافتند - ازان بار ضمیرِ صواب‌اندیش آهنگِ آن داشت که یکے از بندگانِ دادگرِ جدگرین را بپاسباني نامزد فرمایند - درین هنگام (که عزیمتِ دارالخلافه پیش‌نهادِ باطنِ قدسي شد) آن خدمتِ سترگ را بکارداني و دیده‌وریِ آن هشیار خرامِ عدالت دوست اختصاص بخشیدند - و اندرزهای گرانمایه جوهرِ هوشمندي را جلا افزود - فراوان زر برای درویشانِ خرسند و آرزومندانِ تهي‌دست مصحوبِ او بدارالملکِ لاهور روانه گردانیدند - و براجه تودرمل فرمودند که چنان بمسامعِ همایون میرسد که در قصبات و قریاتِ پنجاب بسیارے از افغانان بُنگاه[(۶)] ساخته اند - اگرچه بظاهر برخے بسوداگري[(۵)] و طایفهٔ بکشت‌وکار مي‌پردازند لیکن آثارِ بدگوهري از ناصیهٔ احوالِ ایشان روزافزون است - و ضعیف‌آزاري زمان زمان از ایشان بظهور مي‌آید - و تحقیقِ آن دیرتر میشود - و زیردستان بگواهي چیره‌دستي نمیتوانند نمود - بخاطرِ اقدس میرسد که این گروهِ[(۷)] انبوه را پراگنده گردانند - و هر طبقه[(۸)] را بصوبهٔ فرستاده آید - تا خلائق از ستم‌پذیري سبکدوش گردند

---

(۲) نسخهٔ [ل] دستوري (۳) نسخهٔ [ز] کهوکروال (۴) نسخهٔ [ب] دریای بیاه را عبور نمود (۵) نسخهٔ [ز ل] بسودا و طایفهٔ بکشت و کار (۶) نسخهٔ [ی] بدکرداري (۷) نسخهٔ [ی] گروه را (۸) نسخهٔ [ی] هر طایفه را •

را آن طایفه نیز راه آوارگي نسپرند - و همدرین ولا راجه بیربر و سیّد مظفّر را بحواشي جالندهر[۲] رخصت فرمودند - که روزے چند در تابش‌گاه دوري آداب بندگي آموزند - و بغمخوارگي بیچارگان سعادت اندوزند - و هرکه جویای مددمعاش باشد و نتواند خود را ببارگاه خلافت رسانید - ماندارۀ کمانی از اراضی خالصه بنام او مقرّر گردانند ●

و از سوانح نامزد فرمودن محبّ‌علي‌خان میرخلیفه است بدارالسّلطنة دهلي[۳] - با سال‌خوردگي مصاحب باشعور بود - و کاردانيِ خود را از پرتو عقیدت‌مندي شمرده - بادشاه دانش‌پژوه او را در گزیدن یکي از چهار کار بزرگ دستوري‌فرمود - منصب میرعرضيِ بارگاه اقبال - خدمت گذاري دربار شبستان - امارت ولایت دور دست - حکومت آن شهر فیض‌اساس - چون نیروی تکاپوی در استخوانيِ کالبد کمتردید از راه انصاف‌پذیري بشغل پسین خرسندي‌گزید - بیست و ششم آذماه در حدود رحیم‌آباد سطح دریای ستلج تخته‌بند فرموده عبور جنود فیروزي‌اعتصام شد - دورین روز حاجي‌خان و سایر اعیان الوس بلوچ از رمیدگي و ناداني راه گریز پیش‌گرفتند - سطوت و شکوه اردوی بزرگ ندیده بودند - و از بنگاه خود دوري نگزیده - مبادا خدمت درگاه مقدّس بدیشان باز گردد در مشغلۀ دریا گذشتن پروای بیراهي گشتند - کنور مانسنگهه و زین‌خان‌کوکه و خواجه غیاث‌الدّین علي‌آصف‌خان را پیِ آن وحشت‌گزینان دشت بےخبري فرستادند - از دیرآگهي نتوانستند رسید سفرسازان بدگوهر چنان وا نمودند که در راه جویائي گام سرعت برنداشته اند - روزے چند از دولت بار بازمانده پرده‌نشین عتاب آمدند ●

و از سوانح گذاشتن راجه تودرمل است در صوبۀ پنجاب - چون خاطر شوق‌پیرای گیتي‌خداوند رفتن دارالخلافۀ فتحپور را طلبگار شد برای انتظام جایگیر امرای الوس کچهواهه آن خدمت‌گزین کارپرداز را رخصت فرمودند - و پرتو اشارت والا چنان تابش‌یافت که برخي از معمورۀ کوهستان شمالي (که مرزبانان آنجا رهگرای فرمان‌پذیري نیستند) اگر از اندرزگوئي غاشیۀ[۴] بندگي بر دوش خجالت گیرند ببخشش و نوازش خسرواني آرامیدگي بخشد - وگرنه استیصال آن گروه ناسپاس نموده محالّ و مساکن ایشان مبارزان دولت را تنخواه نماید - در کمتر زمانے فرموده حسن انجام گرفت بسیارے بومیان کوه‌نشین شرمساري را عذرخواه حال گردانیده خود را آویزۀ فتراک اقبال ساختند و چندے سزا یافته آوارگي‌گزیدند - هنگامي (که رایات اقبال بمرکز خلافت سایۀ معدلت انداخته بود) راجه بهگونت‌داس و او[۵] بسجود آستان قدسي روشن‌پیشاني گشتند ●

---

(۲) در [چند نسخه] جلندهر - و در [بعضی نسخه] جلندر (۳) نسخۀ [ب] بدارالخلافۀ (۴) نسخۀ [ل] غاشیۀ خجالت را بر دوش کشند (۵) نسخۀ [ب] و برخي از منصبداران بسجود ●

و از سوانح فرستادنِ فتح‌خان است بایالتِ بهکر - در یورشِ مالوه حدودِ دیبال‌پور چنان آگهي رسید که سیّد محمّد[2] میرعدل را روزگار سپري شد - جهان‌خدیو اعتمادخان خواجه سرا را (که بعدالت‌پژوهي و کارشناسي امتیاز داشت) بدان‌ناحیت روانه فرمود - او از کارطلبي لشکرے بصوبِ سیهوان[3] برد - و چیره‌دستي نموده بمصالحت بازگشت - ازانجا [که بیشترے مردم درکامیابي و مقصودآرائي سررشتهٔ خرد از دست[4] داده غرورافزایند - و زیردستان را اعتبار نگرفته پیوندِ دلها (که مهینِ بخششي ست از دادارِ بے‌همال) در نظر نیارند] این مردِ هوشمند از چهره‌افروزیِ مراد دربن‌رنجِ دشوار گرفتار آمد - از خودبیني و ناپروائي دوست از[5] دشمن نشناختے - و چاپلوسیِ مدارائي را از حق‌گوئيِ تلخ‌نما جدا نکردے - بدگوهرانِ شورش‌منش برفرازِ اعتبار برآمدند - و نیک‌اندیشانِ راست‌گذار در نقابِ بے‌توجّهي نشستند - و بااین‌خویِ نکوهیده با نوکر در داد و ستد گفتگوي بے‌آزرمي کردے - و حیله‌افروزي[6] را تدبیراندوزي نام نهاده حق نگذاردے - دربن هنگام (که رایاتِ همایون پرتوِ اقبال بروِلایتِ پنجاب انداخت) در مقامِ آن شد که سپاهِ او بدرگاهِ مقدّس رفته اسپانِ خودرا بنشانِ خاص آرایش دهند - از خردغنودگيِ پیشین وامها که بروزگاران داده‌بود سرمایهٔ[7] انجام اندیشید هرچند تهیدستيِ خود وا نمودند دل‌نهادِ حق‌گذاري نشد - صبحے مقصودعلي نام نوکرے با برخي از بدگوهرانِ فرومایه آن‌خواب‌آلودِ غفلت را از هم گذرانید - جمعے گرفتار شدند - و چندے بصوبِ قندهار شتاب آوردند - اورنگ‌نشینِ اقبال فتح‌خان را (که بعدالت‌اندوزي آراسته بود) بپاسبانیِ آن‌ملک نامزد فرمود - پنجمِ شهریور ماهِ الٰهي عبورِ موکبِ والا نزدیکِ سهرند اتّفاق افتاد - و بستان‌سرایِ مصرِ دولت بقدومِ شاهنشاهي طراوتِ بهار گرفت - اُمرایِ عالي‌شکوه و حکمایِ ناله و استدلال و سایرِ خاصانِ بزمِ مقدّس باندازهٔ منزلت دران انجمنِ آگهي بسخن‌سرائي و نکته‌پردازي نشستند خدیوِ فرهنگ را بحرِ شناسائي بموج درآمد - تشنه‌دلانِ دشتِ ناداني سیرابِ دانش گشتند ●

و از سوانح دریانوردشدنِ حضرتِ شاهنشاهي‌ست - از هجومِ مواکبِ فیروزي و انبوهيِ گوناگون‌مردم بخاطرِ عشرت‌گزین پرتو انداخت که عساکرِ گردون‌شکوه راهِ خشکي سپرد - و خود با چندے خاصانِ بزمِ عقیدت بدان مسلک نشاط اندوزند - چهاردهمِ ماه از گذرِ سلطان‌پورِ خضرآباد بمناظرِ نظرفریبِ دریا درآمده رهگرایِ شدند - و خلاصهٔ نزدیکان و نقاوهٔ بیوتات بآئینِ شگرف سعادتِ همراهي یافتند اردویِ بزرگ و عامّهٔ سپاه راهِ صحرا گرفت - نوزدهمِ ماه ظاهرِ دارالملکِ دهلي موردِ جنودِ اقبال شد

---

(2) نسخهٔ [ی] سید محمود میرعدل را (3) نسخهٔ [ی] سیهوان (4) نسخهٔ [ب ل] از دست فروهشته غرور افزایند (5) نسخهٔ [ز] تا دشمن - و نسخهٔ [ی] و دشمن (6) نسخهٔ [ب] افزائي (7) نسخهٔ [ب] سرمایهٔ انجام از بدگوهران اندیشید ●

اورنگ‌نشین نمودان بزیارت مشهد حضرت جهانبانی[۲] توجه فرمودند - و پس از[۳] زمانے بعشتی درآمده لشکر کشادند - چون رعایای آنحدود از عمل‌گذاران بفریاد آمده بودند مظفرخان و شاه منصور را دران مصر اقبال[۴] گذاشتند - که بداد آنها رسیده بملازمت شتابند ●

ایلغار[۵] فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر و ازانجا بمرکز خلافت شتافتن

آئین چنان بود که سالے یکبار در عنفوان رجب بدان مطاف قدسی نزول همایون شود و بخشش و بخشایش طراز شمول یابد - و عبادت ایزدی بدان طرز والا انتظام گیرد - و ازین روی (که پرستش الٰهی را جائے برنتابد - و کرم عام را مکان خاص نزیبد) بر نور آگهی باطن چنان پرتو انداخت که سلسلهٔ التزام رسم و عادت گسیخته آید - و حق‌پژوهی را بارگاهی فراخ‌تر زنند - درین سال آن عزیمت نیوی کردار نداشت - ناگاه بخاطر مقدس تابش داد که بصوب قدسی مطاف کام سرعت برداشته آید بنابران بیست و چهارم در حواشی متهرا بر تکاور بادپیمای برآمده خرامش فرمودند - و برخے نزدیکان عقیدت‌گزین سعادت همراهی یافتند - درین روز خواجگی فتح‌الله را (که از ملازمان خدمت حضور بود) رخصت گجرات فرمودند - تا قطب‌الدین خان را ببارگاه اقبال[۶] آورد - ازان باز (که میرزا کوکه باعتماد وفور مراحم شاهنشاهی کنج‌نشین آمد) همواره مکنون خاطر سهوآموز بهروزی آن سعادت‌پژوه بود - و بدین اندیشهٔ نیکوئی او را درین یورش[۷] طلبداشتند - که اگر ازان شورش درونی آرامش یافته باشد دستوری بار داده محفوف خسروانی الطاف گردانند - از فزونی واهمه و نایابی اندرزگوی همچنان آشفتگی رای داشت - بنابران قطب‌الدین خان (که عم حقیقی و پدر مجازی او ست) بدان حکم اختصاص گرفت - باشد که بمصلحت‌اندوزی و دستان‌طرازی او راه سعادت پیش گیرد - و شهریار جهان‌نورد چنان گرم‌رفتار شد که مسافت افزون از صد کروه در چهار روز پیموده گشت نخست در قصبهٔ حاجی‌پور بخانهٔ دودا نزول همایون اتفاق افتاد - روز دیگر مول منوهرنگر از فروغ مقدم شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و سپس آن در حواشی قصبهٔ سانبهر[۸] ورود آسایش فرمودند ●

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهانبانی جنت‌آشیانی (۳) در [بعضے نسخه] از زیارت (۴) در [چند نسخه] افضال

(۵) نسخهٔ [ب] ایلغار فرمودن گیتی‌خداوند بصوب اجمیر - و ازانجا بمرکز خلافت - و نسخهٔ [ز] قصد فرمودن حضرت شاهنشاهی حسب دستور بسوی خطهٔ اجمیر برای زیارت روضهٔ معینیه - و نسخهٔ [ل] ایلغار فرمودن حضرت گیهان‌خدیو بصوب اجمیر (۶) در [بعضے نسخه] خلافت (۷) در [چند نسخه] وقت

(۸) نسخهٔ [ی] سنام ●

همین روز طرازندهٔ شگرفنامه را بینائیِ خاص جلاافزای دیده[۲] و دل شد - و اجمالِ این داستانِ آگهی آنکه درین تیزرویِ گردونی برای خردسالانِ سعادت‌آمود (که از وفورِ مهربانیِ کشور خدای آبا و امّهات فراموش کرده بدیدارِ گرامی آرامش داشته همراه بودند) از خاصانِ عقیدت‌گزین هر روز در کس نامزد شده که کاروان سرانجام‌نموده بمنزل[۳] رسانند - دران هنگام (که رایاتِ اقبال از صوبِ منوهرنگر پیشتر روان شد) بدین خدمت مهین برادرِ بزرگِ صورت و معنی شیخ ابوالفیض فیضی و این حیرانیِ انجمنِ آفرینش اختصاص گرفتند - عنفوانِ کوچ اشرفِ برادران در رکابِ همایون سخن‌سرا شتابان گشت - و این نوآموزِ جهانِ دار و گیر یکتنه بدان خدمت پرداخت - چون آن سرزمین جانشینِ کوهیانِ وحشی‌نهاد[۴] است هرجا بسیچِ گاو گرفتن کردے - و گردِ شورش برخاستی - بیشترے باور نیاوردے که پادشاهِ وقت را باین مرز گذاره باشد - از بے یاوریِ لختی در سرآسیمگی افتادے - و زمانے از نیک اختری بهوش گرائیدے - خاطر درکشاکش بود - که اگر فرموده انجامِ شایسته نگیرد چه کرده باشی - و اگر بآویزش دل‌نهاد گردی بسبکسری افسانه شوی - و شاید از تنهائی کارے هم پیش نرود - ناگاه دران عرصهٔ ناامیدی هاتفِ غیبی نویدِ شادمانی داد - و ستارهٔ بختمندی بدرخشید - برهنمائیِ بشارتِ قدسی گیهان‌خدیو[۵] را سرمایه یاد کرد - و از گره‌گشائیِ بستگیها نمود بیچارگی دران تابشگاهِ گرمی و افسردگیِ تکاپو شتابان بکوهچهٔ بر[۶]شد - ماده گاوان نمودار گشت خود را رسانیده گاوے دو جدا گردانید - از نیرنگیِ تائیدات قریبِ بیست گاو بقلاوزیِ موانست پیِ آن روانه شدند - کارِ دشوار بآسانی گرائید - دل را فروغِ تازه پدید آمد - و گلشنِ عقیدت را شادابیِ دیگر شد ●

بیست و هفتمِ شهریور ماهِ الٰهی شهرِ[۷] دلگشای اجمیر از پرتوِ قدومِ شاهنشاهی روشنی پذیرفت و خلوتکدهٔ نیایش نورستانِ آگهی گردید - لوازمِ طوافِ مشهدِ فیض بجای آمد - و مستمندانِ منتظر کامیابِ خواهش گشتند - روزِ دیگر چون نیم‌شب سپری‌شد نه کس از ملتزمانِ حضور همراه گرفته شبدیزِ[۸] خوش‌خرام را بصوبِ دارالخلافه گرم‌عنان ساختند - نورنگه‌خان - شیویه‌خان - حسین‌خان مقبول‌خلی - فتح‌الله شربت دار - عبدالله بلوچ - هلال افتابچی - شاکرخان آبدار - محمودخان خواص مسافتِ صد و بیست کروه در دو روز نوردیده سلخِ ماه بدان مرکزِ سلطنت ورودِ اقبال فرمودند عالمیان را نشاطِ دیگر پدید آمد - بستان‌سرای دولت بسرسبزیِ تازه چهره افروخت - و روشنی افزای دیده و دل شد ●

---

(۲) در [بعضی نسخه] دیدهٔ دل (۳) در [چند نسخه] منزل بمنزل (۴) نسخهٔ [ی] نژاد (۵) نسخهٔ [ی] ذیمه کیهان خدیو را (۶) نسخهٔ [ا ی] برسید (۷) نسخهٔ [ب] سواد (۸) نسخهٔ [ب] سمند ●

و هم درینولا (که ساحتِ ممالکِ هندوستان از فروغِ معدلتِ شاهنشاهي جهان‌افروز بود) از صوبهٔ گجرات عرضداشتِ اولیای دولت ببارگاهِ همایون آمد که قوافلِ حضراتِ عفائف خطرهای دریا گذرانده بصوبهٔ گجرات رسیده اند - چون اسبابِ سفرِ خشکي آمادهٔ گردد کوچ بکوچ بعزیمتِ دیدارِ قدسي ناقهٔ شوق را محمل بسته آید - از نیوشیدنِ این نوید خاطرِ مقدّس نشاط اندوخت و فرمانِ مطاع[۲] بشهاب‌الدّین احمد خان شرفِ نفاذ یافت که بزودي سرانجامِ قافلهٔ شریفه نموده روانهٔ کعبهٔ اقبال سازد ۰

روشني افزودنِ[۳] عبادت‌خانه بفروغ دیده‌وریِ حضرت شاهنشاهي

اگرچه ذاتِ مقدّس را دانشِ خداداد و فنونِ شناسائي طرازِ حالِ قدسي و غازهٔ چهرهٔ نورانی‌ست لیکن از کمالِ نیرنگي فطرت درهرچندے پردهٔ خاص برروی کشیدهٔ جهانباني فرماید و باندازهٔ بایستِ وقت زبانِ کردار و زفانِ گفت بسراید - امروز (که صبحِ اقبال میدمد - و ستارهٔ بختمندي زمان زمان نورِ دیگر مي‌افروزد) آگهيِ صوري را نقابِ معنوي گردانیدهٔ ارج گدازندگانِ نفس و نرخِ شناسندگانِ حکمت بکارشناسي و دور بینيِ خویش برگرفت - گذارش یافت که اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌پژوه از وفورِ حق‌جوئي و فرطِ معدلت‌دوستي نشیمنِ عالي برای انجمنِ آگاهي اساس نهاد همگي اندیشهٔ والا آنکه (چنانچه درین دولتِ ابدي‌اعتصام از ژرف‌نگاهي و انصاف‌طرازي گوهرِ کاردانانِ ملکِ صورت تابشِ ظهور دادهٔ - و بهانه‌ورزي و سفارش‌گزیني را بازارگرمي نماندهٔ) همچنان خداوندانِ علم و عمل و منسوبانِ نظر و ناله[۴] را عیار گرفته آید - و حقیقتِ ادیان و ملل و تشخیصِ مذاهب و مشارب لمعهٔ ظهور بخشد - و دلائل و براهینِ هریک بر فرازِ تنقیح شتابد - و زرِ سرهٔ و کالای فاسدهٔ از آمیزشِ غلط‌انداز جدا گردد - درکمتر زمانے بمیامنِ نیّتِ صافي نزهتگاهِ جداگانه حسنِ انجام گرفت - و حیله‌آرایانِ تزویرفروش بنهان‌خانهٔ خمول غنودند - جهانِ معني را بارگاهِ شگرف زدند - و پایهٔ شناسائي بلندي‌گرای شد - درینولا (که مرزِ خلافت از فروغِ مقدمِ شاهنشاهي پرتوِ اقبال پذیرفت) آئینِ پیشین را سرآغاز شد - و صفوتکدهٔ شناسائي شبهای جمعه از نورستانِ باطنِ قدسي پرتویافت[۵] - بیستم مهرماهِ الهي درآن عبادت‌خانه خلوتِ تجرّد را در بزمِ تعلّق چراغ افروختند - و نقدِ دانش‌اندوزانِ مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند - صاف از درد و سرهٔ از مغشوش

---

(۲) در[بعضی نسخه] جهان مطاع (۳) نسخهٔ [ز] اساس‌نو نهادن بعلوهمتي - و جمع بودن موبدان هرفرقه در هفته یکروز و کاوش فرمودن در هر باب (۴) نسخهٔ [ز] طالع را (۵) در[بعضی نسخه] روشن شد ۰

جدا کردن آغاز شد - و فراخیٔ حوصله و بسطتِ ظلِّ الٰهی چهره‌آرای گشت - صوفی حکیم متکلم فقیه سنّی شیعه برهمن جتی سیورا چارباک نصاری یهود صابی زردشتی و سایرِ گوناگون مردم را دیدِ آرامشِ محفلِ همایون و نشستنِ گیهان‌خدیو بر فرازِ منبری و آراسته شدنِ نزهتگاهِ بیغرضی بساطِ فارغبالی نمودند - و بے بیمِ پرخاش‌کنانِ جنگجوی گنجینه‌گشای راز گشتند - انصاف طرازانِ حقیقت‌بینیِ هر گروه از رعونت و خودپرستی برآمده کار از سر گرفتند - و بدست‌آویزِ ژرف‌نگاهی و تامّل‌گزینی برمسندِ بزرگی نشاطِ جاوید اندوختند - خودآرایانِ لجاج‌پیشه از بدگوهری و کم اندیشی در گلزارِ پندار فرو رفته سود در زیان اندیشیدند - و از رهنمائیِ همنشینانِ نادان و پیش‌روِی بختِ خوابیده برسوائی گرائیدند - از وفورِ دیده‌وری و فرطِ حق‌جوئیِ گیهان‌خدیو انجمنهای والا انتظامِ شایسته یافت - و هر زمان دل و دیده را نورے تازه جلا افزود - چراغِ شب زنده داری تابشِ دیگر داد - تاریکی‌دوستانِ هنگامهٔ تقلید را شمعِ تحقیق فروخته شد - و عیارِ دودمانِ مدرسه و خانقاه گرفته آمد - مفتقرانِ ذروهٔ امّید را عروهٔ[۲] غنی و دستمایهٔ بےنیازی بچنگ افتاد - و صیتِ این طرزِ دین‌آرائیِ دنیابخش طالبان را از وطن تلخ‌کام ساخته غربت‌دوست گردانید - درگاهِ شاهنشاهی موطنِ مستعدّانِ هفت‌اقلیم و مجمعِ دانایانِ ملل و نحل گشت - زراندودی و قلبیهای جمعے (که بدستیاریِ گربزت و حیله‌اندوری در لباسِ اهلِ دانش درآمده بودند) ظاهر شد - برخے بےآزرمانِ حیله اندوز باظهورِ حق و پیاپی ملزم‌شدن برهمان‌نمط ایستاده لجاج‌نمودے بآن‌خیال که چنانچه در مجالسِ سترگِ فرمان‌روایانِ پیشین از هجومِ مردم و بےتوجّهیِ بزم‌سالار و بازارگرمیِ هرزه‌سرایانِ تهی‌مغز و بودنِ سررشتهٔ تمیز بدستِ بےدانشانِ دانانما و دانایانِ بیمناک مقاصدِ علمی و مطالبِ حکمی کمتر تشخیص یافته شاید درین محفلِ همایون[۳] نیز بزبان‌درازی کار پیش برده آید - و فراروی حقیقت پرده فروهشته گردد خدیوِ حکمت‌پژوه از فروغِ باطنِ قدسی انجامِ کار بر رسائی و دوربینی[۴] و بےغرضی و آهستگیِ خود گرفت و ازین خوی ستوده (که در بزرگانِ تجرّد کمتر یافته شود - تا بفرمان‌دهانِ عالم چه رسد) نقدِ گوناگونِ جهانیان را عیار گرفته آمد - بسا مردم غبارآلودِ شرمساری گشته گمنامی‌گزیدند - و طایفهٔ خرد پژوهانِ دلیل بنده از نشیب‌گاهِ خمول برآمده بلندی‌گرای شدند - عقل را پایه برفراز نهادند - دانش‌اندوزان را ستارهٔ دولت درخشید - برعلمای تعصّب و فقهای تقلید (که خودرا بچرب[۵]زبانی و نقل‌آرائی از فحولِ حکما و سرآمدِ خانوادهٔ آگهی شماره کردندے) کار دشوار شد - و بسیارے را پرده از روی برداشته آمد - خانهٔ قلبکارانِ تبه‌رای بنگاهِ هزاران تهمت و بهتان گشت - (اگرچه بدگوهرانِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] عروهٔ وثقی و دستمایهٔ (۳) نسخهٔ [ی] عالی (۴) در [بعضے نسخه] درست بینی
(۵) در [بعضے نسخه] فسر - و در [بعضے] بصر •

کج‌منشِ شورش‌اندیش همواره دربارهٔ این خدیوِ خداپرست بژاژکده‌ها هرزه‌لائي [۲] و یاوه گوئي نمودندے) لیکن درین هنگام پایهٔ بدسگالي را اساسِ تازه نهاده درکوِ خسرانِ ابدي فروشدند - ازانجا (که عاطفتِ [۳] شاهنشاهي را تابشِ روزافزون است - و بر نادانیِ آن شوریده‌مغزانِ آشفته‌رای آگهي بود) با نیروی صوري و معنوي و سطوتِ ظاهري و باطني در پاداشِ آن گروه توجّه نفرمودے - بلکه زبان و دل از نفرین و نفرت بازداشته گردِ ملالے پیرامونِ نزهتگاهِ خاطرِ مقدّس بر نخاستي - در کمتر زمانے بمیامنِ خوی شایسته بسیارے ببلاهای جان‌فرسا و بگزندهای ناموس‌کاه رسیده رختِ هستي بر بستند - و برخے نیک‌ذاتان خجلت‌زده کار از سر گرفتند - از دیرگاه روائي دارد که تیره‌خاطرانِ صورت‌گزین سخنانِ دلاویزِ قدسي‌نفوس افسانه پندارند - و دانش را جز بدبستان و درس‌گاه نشناسند و ندانند که علومِ مکتسبي بیشترے غبارآلودِ شبهه و شکوک باشد - آگهي آنست که بے آموزشِ دبستانِ صفوتگاهِ دل روشني پذیرد - و نزهتگاهِ باطن از آسمانِ تقدّس پرتو گیرد - از عنفوانِ ابداع دریای افضالِ الٰهي در موج‌خیز است - و پیمانهٔ مستعدّانِ جهانِ آفرینش ازان لبالب - و همواره بزرگانِ رسم و عادت با دانشِ سترگ گشادِ کارِ علم و عمل ازین گروهِ صافي‌ضمیر جویند - و در پیشگاهِ ساده‌لوحانِ نگارینِ دل بآئینِ پرستاري دلاویز گشته سعادت اندوزند - چنانچه تاریخ‌نامها ازان بازگوید - و بسیار ترا بود لله الحمد امروز خدیوِ خداوندانِ علمِ لدني ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي ست - مشکلاتِ گروهاگروه مردم از لوامعِ باطنِ قدسي بآساني گراید - پذیرائیِ آگهي اوّلین خلعت نیست که خیّاطِ ازل دوخته باشد رازدارِ باستاني و خوانای داستانِ کهن نیکو داند - چه جای دیده‌ورانِ حقیقت‌گزینِ آگاه‌دل - ایزدِ تقدّس و تعالی دایم این شجرهٔ برومندِ صورت و معني را سرسبز و شاداب داراد • • نظم •

خدایا تا جهان را آب و رنگ است • فلک را سیر و گیتي را درنگ است

جهان را خاصِ این صاحب‌قران کن • فلک را یارِ این گیتي ستان کن

شبے انجمنِ عبادت‌خانه روشني‌افزای حقیقت بود - پادری ردیف [۴] (که از دانشورانِ نصاری بفهم و فطرت نشانِ یکتائي داشت) دران بزمِ آگهي نکته‌طراز شد - چندے از نادرستانِ تعصّب‌اندیش بمغلطه‌آرائي و پاسخ‌گوئي درآمدند - از آرامیدگیِ محفلِ همایون و نورافزائیِ انصاف روشن گشت که هرکدام گردِ پذیرفتهای باستانیِ خود تنیده شاهراهِ دلیل نمي‌سپرد - و گشایشِ معمّای حقیقت بر وجهِ همّت نیست - و نزدیک شد که یکبارهٔ پرده از روی کار برداشته آید - شرمسارانه ازان گفتگو دست بازمانده در تحریفِ انجیل سخن کردند - و در اثباتِ این نیز خصم را خاموش نتوانستند کرد - پادري

---

(۲) نسخهٔ [ا] هرزه درآئي (۳) نسخهٔ [ا] عاطفتِ شاهنشاهي تابشِ روزافزون داشت - و در [بعضے نسخه] بالش روز افزون (۴) در [بعضے نسخه] روبق •

با خاطرِ آرامیده و دلِ یقین‌پیرای بر زبان راند حاشا امثالِ این امور از فروغِ صدق ضیائی داشته باشد در واقع اگر اهلِ گروه کتابِ ما را چنین(۲) اعتقاد دارند و فرقان را کلامِ خالصِ ایزدی می‌شمارند شایسته آنست که خرمنِ آتش افروخته گردد - و ما انجیل بدست و علمای این دین کتابِ خود بدست گرفته بدان عیارگاهِ راستی درشویم - وستکاری هرکدام نشانِ حق‌طرازی باشد - بے‌جگرانِ سیاه‌دل بالغز گشته در پاسخِ آن بتعصّب و لجاج پیچیدند - بر خاطرِ عدالت‌پژوه این شتردلی و بے‌آزرمی گران آمد و بفروغِ نکته‌آرائی بزمِ آگهی نورآگین شد - همواره دران شبهای روزآسا جلائلِ نکات و سخنانِ دلاویز بر زبانِ گوهرآمود گذارش یافتے - ازانجمله بر لوحۀ بیان نگارش فرمودند که بیشتر از هم‌زبانیِ ظاهرآرایانِ حرانهدرون چنان بخاطر میرسید که صورت‌آرائی و حرفِ مسلمانی بے‌پذیرائی درونی فایده بخشد بدین جهت بسیارے گرویدگانِ(۳) کیشِ برهمن را به بیم‌افزائی و زورآوری رهنونیِ دینِ بزرگانِ خود گردانیدیم امروز (که پرتوِ حقیقت شهرستانِ باطن را فراگرفته) چنان فروغِ آگهی میتابد که درین آشوب‌گاهِ اختلاف (که تیرگیِ پندار و تاریکیِ خودبینی توبرتو فراهم آمده) بے مشعلِ دلیل قدمے نتوان رفت و آن روش سودمند آید که بصوابدیدِ خرد برگیرند - از نهیبِ سلطانی کلمۀ شهادت بر زبان راندن و پوست‌پاره جدا کردن و سرِ استخوانی بر زمین مالیدن خداپژوهی نبود • بیت •

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیشانی • صدق پیش‌آر که اخلاص به پیشانی نیست

نخستین گامِ این بادیۀ خطرناک آنست که با همّتے عالی و فطرتے والا بکارزارِ نفسِ خودآرای بوقلمون برخیزد - و به نیروی شناسائی خواهش و خشم را فرمان‌پذیرِ سلطانِ عقل دارد - و از ساحتِ دل نقشِ خویهای ناستوده بسترد - باشد که نیّرِ برهان از پردۀ مغالطه برآمده حق‌پرست گرداند و یکے از جویندگانِ(۴) راه را از کششِ درونی بخویشتن کشد - و چنین مقناطیس از معدنِ ریاضت پدید آید یا بدستیاریِ طلسم و نیرنگیِ نیرنجِ درگرو خود آرد - و اگر سیچ گم‌کرده درگو نارضامندیِ ایزدی افتد هرآینه غبارآلودِ عتاب نبرد - و نیز بر دیباچۀ بیان نگاشته آمد تا حقیقتِ دینداری بر پیش‌طاقِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتو انداخت ما خود را از آئینِ پیشین نکوهش میکنیم - بخت‌مندانِ سعادت‌اندوز از سامعه افروزی بنورستانِ طلب شتافته در چاره‌گری نشستند - و غنودگانِ شوریده‌رای گردآمودِ شورش آمدند - و ازانجا (که تندبادِ بے‌تمیزی چهاردیوارِ جهان فروگرفته آئینِ کیشهای مختلف بر زبان می‌آورند - و سنجیدگیهای آنرا مذکورِ محفلِ دانائی بسازند) شهریارِ دیده‌ور یافه‌درائیِ عامّه را قدرے ننهاده گزینِ هرکیش تحسین‌فرمودن گرفت - و بارها بر لوحۀ زبان آرایش یافت که آدمی آنست که انصاف را پیشروِ راهِ طلب سازد - و از هر گروه آنچه پسندِ خرد باشد برگیرد - شاید بدین زیست

---

(۲) نسخۀ [ی] این چنین (۳) در [بعضی نسخه] گروندگان (۴) در [چند نسخه] و جویندگان راه را •

نقل گم‌شده‌کلید گشایش پذیرد - بدین تقریب در حقیقت‌گزینیِ هندی‌نژادان ستایش نمودند و داستانِ همراهیِ مردانِ این‌مرز بروزِ ناکامی درظلِّ وفاداری و مال و جان و ناموس و دین (که کالای چهارسوی دنیا ازین برنگذرد) در باختن بشیوا زبانی گذارش نمودند - و شگرف‌حالیِ خاکسترشدنِ زنانِ این‌بوم[2] (هرچند بناکامی روزگار سپری شده باشد) بروشن‌بیانی گذارش‌فرموده عبرت‌افروز گشتند *

این طایفهٔ سعادت‌اندوز چندگونه باشند - لختے پیش‌قدمانِ راهِ نیک‌اندیشی بمجرّدِ شنودنِ واقعهٔ ناگزیرِ شوی جان بسپارند - بسا بوالهوسانِ باستانی از کم‌دانشی و بے‌تاملی چنین‌گزیده‌مردم را از نقوشِ پیشانی و روزنامچهٔ احوال در نیافته بگریوهٔ امتحان زبان‌زده گشته‌اند - و آن گوهرِ بے بها رایگان از دست دادند - و گروهے بوارستگی و شگفته پیشانی با کالبدِ عنصری یا آنچه نشانِ آن ره‌گرای ملکِ نیستی بود برگرفته بآتشِ سوزان درشوند *

* بیت *

سوزند بهم ز عشق سیراب * همچون دو فتیله خورده یکتاب

برخے را اگرچه جان‌نثاری و همراهی چهره‌افروزِ انبساط نگردد لیکن از بیمِ بیغارهٔ مردم پاسِ حرفِ دوستی داشته بکامِ شعله فرورَوَند - باحبارِ نصاری[3] فرمودند (چون درآئینِ شما احترامِ زن از دین شمرند و بر مردان جزیکے روا نباشد) اگر چنین وفاداری و جانفشانی از زنانِ این گروه بگوش رسیدے چندان شگفت نبودے - بوالعجبی در حالِ برهمن‌کیشان است - چندین همخوابه فراهم آورند - و بسا از کم‌پروائی و بے‌باکی و قدرنشناسی حالِ کنج‌نشینانِ خلوت‌سرای عفّت بناکامی گراید - . باچنین ناپژوهندگانی همچنان گرم شعلهٔ دوستی و همپائی باشند - از شنودنِ این شگرف داستان حاضرانِ حضور[4] در بیشگاهِ پاسخ خاموش‌دل و لال زبانِ حیرت گردیدند - و پیامِ الٰهی عمومِ دانش‌پژوهانِ محفلِ همایون را نشاط‌آمود گردانید *

و ز سوانحِ تقسیم فرمودنِ اوقاتِ گرامی‌ست - (هرچند ذاتِ مقدّسِ گیهان‌خدیو پاسپانیِ انفاسِ قدسی نماید - و مهمانانِ آسمانی را ببایستِ آن محترم گرداند - و زمان را بناگزیر آباد دارد و هیچ وقت را رایگان و بیجا مصروف نسارد) لیکن درین خجسته ایّام برای رهنمونیِ سعادت پژوهانِ حقیقت‌بیدار داستانهای هوش‌افروزِ دولت افزای برزبانِ قدسی گذارش یافت - و شباروزِ خود بخشش‌فرموده مردم را شناسای آگهی گردانیدند - [اگرچه همواره درهر جنبش و آرامش وجههٔ همّت آنکه در ایزدیِ بے‌همال باشد - و رضاجوئیِ دادارِ جهان‌آرای (که در گروِ فرمان‌پذیریِ سلطانِ خرد است) دلبکار] لیکن چون ازخواب وا پردازد دست از همه بازداشته ظاهررا بسانِ باطن نیایش‌پژوه گرداند

---

(۲) در [چندی نسخه] قوم (۳) نسخهٔ [ی] روند (۴) در [بعضی‌نسخه] حاضران حضور خاموش دل ولال زبان حیرت را در پیشگاه پاسخ گردانیدند *

و خاطر بیدارکرد جهان‌آفرین(۲) نورآگین سازد - و در ناگزیر وقت شکر تازه زندگانی بجای آورد - و سرآغاز را شایستهٔ کردارمی آراید - و درین شغل سعادت کمتر از پنج گهری (که در ساعت نجومی باشد) برنگذرد و آنرا کلید ابواب مقاصد شناسد - و ازانجا (که مارا نظام‌آرای کثرت ساخته اند) شایسته آنست که لختی ببدن پرداخته آید - و بپوشش و تیمار آن قدری توجه برگمارد - و درین کار زیاده از سه گهری نگذراند - و سپس آن بارعام داده ابواب معدلت برگشاید - و در بازپرس ستم‌رسیدگان بشهود و قسم (که دست‌آویز حیله‌اندوزان است) اعتماد ننهاده از اختلاف تقاریر و سواد بشانی و پیروپهای شگرف و حدسهای(۳) عالی پی بمقصود برده آید - و حق بمرکز جای گیرد(۴) - و آن از یک و نیم پهر کمتر نباشد - و چون عالم تعلق است لختی بغذا پرداختن و بشایستگی کار فرمودن ناگزیر - زیاده از دو گهری بدین کار نپردازد - و چون بر ذمهٔ فرمان‌دهان(۵) نقش لزوم دارد (که عدالت را بارگاه بلند برفرازند و از زبان‌خموشان بی بلور آگهی جویند) ناگزیر زمانی بفیل و اسپ و شتر و استر و امثال آن باید پرداخت - و از قضیم و علیق خبر گرفته به تیمار این مستنی بی‌تصنع توجه فرمود - چهار گهری را بدین کار جدا گرداند - و نیز دو پهر درون شبستان اقبال بمهمات پرده‌نشینان مشکوی دولت و سایر عفائف (که روی نیاز آرند(۶)) دل نهادن ضروری - تا سوبتی بکار رفته باشد - و پایهٔ معدلت شمول گیرد و چون اساس این کاخ استخوانی برخواب نهاده اند به نیت تنومندی (که به سپاسگذاری مصروف آید) دو و نیم پهر را بسنادخواب گذراند - ازین بیان حقیقت شرف یافتگان حضور سعادت اندوختند - و آئین بخت‌بیداری بدست درآمد •

و از سوانح فرستادن راست‌گوبان ژرف‌نگاه است بدیدبانی خزائن - برخی غرض آلودگان بدگوهر بموقف عرض مقدس رسانیدند که گنجوران دارالخلافه را پای امانت لغزیده دست خیانت گشوده اند - ازانجا (که سرانجام جزئیات کارگاه سلطنت تا بکلیات چه رسد نخستین برهمت دادگران جهان‌بان نقش لزوم دارد) اورنگ‌نشین اقبال مظفرخان و خواجه شاه منصور و قاسم‌خان و چندی معامله‌دانی خرده‌پژوه را به پیروی و شناسائی آن نامزد فرمود - خدمت‌گزینان راستکار در کمتر فرصتی نقد گنجینه را به محک چونی و چندی عیار گرفتند - و سخن‌سازان شورش اندیش بپادافراه خویش رسیدند •

و از سوانح آغاز گشادن خزینهٔ انوپ‌تلاو(۷) است - پیشتر اشارت عالی بآمودن آن از گوناگون نقود شده بود - چون بتکاپوی جدکاران راستی‌منش مالامال گشت شهریار دریادل بیست و سیوم مهرماه الهی

---

(۲) در [چند نسخه] جان‌آفرین (۳) نسخهٔ [ی] حزمهای عالی (۴) در [چند نسخه] یابد (۵) در [چند نسخه] فرمان‌دهی (۶) نسخهٔ [ز] آوردند (۷) نسخهٔ [ی] انوب تلاو •

برکنارهٔ آن مسندآرائی گشته آغاز بخشش فرمود - نخستین توجّه بایزدِ بخشایندهٔ بیهمال نموده گزینی نیایش‌گری بجای آورد - سپس آن مهر و روبه و دام یکان یکان خود برداشتند - و چندے باریافتگانِ حضور را همان‌قدر مکرمت شد - راقمِ شگرف‌نامه نیز بدین عاطفت اختصاص گرفت و ازین بار هر روز مشت مشت و دامن دامن بگروهاگروه مردم بخشایش می‌یافت - و با نخستین طایفه از زبانِ غیب‌گذار خطاب رفت که هرکس از عقیدت پژوهي عطیّهٔ پادشاهي را تعویذ بازوی هوشمندي اندیشیده پاسباني نماید - و برای پایندگیِ دولت و گشایشِ مراد پیمان بندد - که ازانچه از کالای این جهان فراهم آید بخشی معیّن به تهي‌دستانِ آرزومند رساند - تا در کمتر زمانے بگوناگون کامیابي نشاطِ جاوداني اندوزد - بختمندانِ سعادت‌سرشت این سخن را پیغامِ الٰهي دانسته گره‌گشای مقصود آمدند - و بدگوهرانِ تیره‌خاطر افسانه انگاشته خارِ ناکامي بپای دولت شکستند - خاطرِ آگاهي‌جوی بر روزنامچهٔ احوالِ مردم ژرف‌نگاهي بکار می‌برد - و نشانِ نیرنگیِ دم گیرا می‌جست - بکم مدّتے پاسدارانِ پیامِ ایزدي برفرازِ پایهٔ امارت جای گرفتند - و آنها (که از غنودگیِ بخت بدان نپرداختند) بجائے نرسیدند - چون گویم حالتِ پیشین نیز از دست دادند - و زبان‌زدهٔ صورت و معني گشتند شرحِ این شگرف داستان دراز است - ثنای که برخواند - و پردهٔ کدام بردرد - لختے سرگذشتِ خود می‌نگارد - و سرمایهٔ شناسائي افزوده (۲) میشود - بهمین عقیدت از فروغِ گوهرِ اخلاص به یتاقداریِ آن همّت گماشت - و از میامنِ آن گلچینِ بستان‌سرای اقبال گشت - ازانجا (که دولتها در کمین وقت جویای استعداد است - و نیرنگ‌سازانِ تقدیر نو سفرانِ ملکِ تقید و تجرّد را در مبادیِ حال به تنگناها درآرند) مرا در اوّلین منزلِ درازنای تعلّق بدان شورستان بردند - از یاوریِ اندیشهٔ درست و نیروی بختِ بیدار بگشاده پیشاني ثبات پائي پیش آمد - و برهنمونیِ تائیداتِ سماوي زبانِ خواهش بسته و دل را بنزهت‌سرای خرسندي جای داده آستانِ گیهان‌خدیو را آرامش‌گاه ساخته عشرت می‌اندوخت - بوقلمونیِ زمانه گردِ فتورے دران صفوتکده نمي انداخت - و تنگدستي رهنمای فراخ‌نشاطي میشد - همراهان از خیره روئیِ روزگار و دشواریِ زندگاني جدائي گزیدند - مگر چندے از وفاکیشي و فتوّت‌پرستي گرمِ همپائي بودند - و از شگفتگیِ من شگفت‌حالي داشتند - روزے این تهي‌دستان تنگ آمده در خرجِ آن دستمایهٔ دولت کوشش نمودند - از پیشگاهِ نظرت چنان پاسخ شد که آن دو روزه را بسنده‌نکنند - هر آن تدبیر (که سپسِ آن چاره‌گر آید) اکنون بکار برده خرسندي باید نمود و اگر زندگاني جاوید را ضمان باشد نیز دل از هرزه گرائي بازداشته دامنِ پیمان نگذاشت - ازانجا (که نصیبهٔ سعادت داشتند) اندرزِ سماوي پذیرفته گردِ دل‌آزاري نگشتند - همچنان از نشیب و فرازِ گردشِ سپهر

---

(۲) نسخهٔ [ی ل] مي فروشد •

چندین بار نفسِ خودآرای بوقلمون بآویزش برخاست - و غبارآمودِ هزیمت گشت - در کمتر زمانے بمیامنِ آن نفسِ قدسي در دولت کشود - و بے تکاپوی جویندگي و سفارشِ مردم نوازشِ شاهنشاهي گم‌نام خاک‌نشین را بپایهٔ آسماني بود - و زر و سیم را در ترازوی همّت وزنے و سنگے نماند - بسیارے بزرگانِ زمانه در خارستانِ نا توان بیني افتادند - امّید که بکامروائیِ ملکِ معني نیز چهرهٔ نشاط افروزش یابد - و لختے از کشاکشِ خواهش باز مانده روی در ناسود آرد - پنداریي که مدحت‌سرائي میکنند - برخے نعمت رسیدگي را بآئینِ نیایش مي‌نگارد - جلائلِ صفاتِ برگزیدهٔ الٰهي افزون از حوصلهٔ عادتیانِ روزگار است - مرا شمولِ رافت برین میدارد تا بندے از سرگذشتهای خویش خاطرنشانِ اربابِ ظاهر سازم - باشد که نابینایان را چشمے و بینندگان را سرمهٔ روشني افزا بدست آید - و ببارگاهِ حقیقت پیوسته سعادت اندوزند *

و از سوانح آمدنِ عرضداشتِ خان‌جهان است بدرگاه والا - (چون بفروغِ آگهي و کارشناسي ملکِ دلگشای بنگاله از خس و خاشاکِ ناسپاسان رُفته آمد) ابراهیم نرل (۲) و کریمداد موسی‌زئي همچنان در حدودِ ولایتِ بهاتي (۳) بکمین‌گاهِ شورش بودند - و عیسی زمیندار آن مرز بحرفِ سرائي روزگذرانِ‌دے - و شاه بردي (۴) میرنواره نیز سرِ استکبار مي‌افراخت - کارگذارِ خدمت‌افروز سپاه آراسته روی بآنصوب آورد - در نواحیِ قصبهٔ کواس نُولکا (۵) مادرِ داؤد با سایرِ اغروق و محمود خان خاصه‌خیل مشهور بمتي و بسیارے افغانانِ سرکش بدست‌آویز زینهار پیوستند - مالِ فراوان بدست آمد و گزینِ اندوختها برگرفت - میانِ نولکا و متي غبارِ خصومت برخاست - خان‌جهان (که در اندیشهٔ فرستادنِ او بفرامشخانهٔ نیستي بود) او را بخرابهٔ عدم کسیل کرد - تا بظاهر دادِ ناسزائي (که بدو نسبت میکنند) یافته باشد - و هم گرفتها درکنجِ پنهاني ماند - شاه بردي (که آوارهٔ دشتِ خودسري بود) اندرزهای حقیقت پذیرفته رهگرای نیکوبندگي شد - و چون قصبهٔ بهوال (۶) موردِ جنودِ آسماني اعتصام گشت ابراهیم نرل و کریمداد و دیگر افغانانِ آن سرزمین داستانِ فرمان‌پذیري درمیان آورده سخن‌سرائیِ یکجهتي بنیاد کردند - عیسی همچنان گریوه نشینِ سرتابي بوده بنخوت‌افروزي شوانِ لشکرے بسرکردگیِ شاه بردي و محمّد قلي روانه ساخت - دریای کنارهٔ سندر در نوردیده بحدودِ کستل (۷) آویزشِ سخت روی‌داد - عیسی شکست یافته راهِ گریز پیش گرفت - و نفائسِ غنائم بدستِ مجاهدانِ دولت افتاد - ازانجا (که غرور تیرگي‌افزای دیده و دل است) ناگهاني مجاس (۸) داور

---

(۲) نسخهٔ [ی] ترول - و در [بعضے نسخه] نرل (۳) نسخهٔ [ا] ولایت بهاوتي - و نسخهٔ [ب] ولایت بهار و نسخهٔ [ز] ولایت بنهاتي - و در [بعضے نسخه] پنهاني (۴) نسخهٔ [ل] شاه ویردي (۵) نسخهٔ [ب ي] لونکا (۶) نسخهٔ [ب] بهلوال (۷) نسخهٔ [ب] کیتهل (۸) نسخهٔ [ل] مجلس و پرتاب که از *

مجلس پرتاب (که از نامداران آن حواشي بودند) از رودها و جویها کددلان نواره آورده آتش
ی ر افروختند - مبارزان لشکر فیروزي[2] پالغز همّت گسسته روگردان شدند - و دران چپقلش برخی
انوردان کشتي گذاشته گریختند - محمّد قلي از تیزدستي و مردانگي خود را بر سفینهٔ مخالف
نبردآرای گشت - و باندازهٔ توانائي تکاپوی نموده[3] دستگیر آمد - و از بدائع اقبالِ روزافزون
عنان‌تابی جنودِ نصرت اعتصام تیله[4] غازي زمین‌دار رسیده دستِ جرأت و جلادت
ود - در بم روزِ ناامّیدي لوامعِ نصرت چهرهٔ افروزِ اولیای دولت گشت - و با فراوان غنیمت
خواهش شدند - و مخالفانِ تیره رای در موجهٔ خجالت افتادند - مقارنِ این ابراهیم نرل
حود را با گزیدهٔ کالای آن سرزمین فرستاده زینهار خواه آمد - سپه‌آرای پوزش پذیرفته معاودت
و بصحّت پور (که در حوالی ٹانڈه شهرے اساس نهاده بود) عامِ عسرت و کامراني برامراخته
پس تائیدِ آسماني بموقفِ عرضِ همایون رسانید *

درین ایّامِ بسطت گدائي نام نغمه‌سرائی بنظرِ اقدس در آمد - و روشن شد که از یک زن
ست و پنج پسر دارد - ایستادگانِ بارگاهِ حضور شگفتها نمودند - بدین تقریب بر زبانِ گوهرآمود
شت که ناوچی را بیست پسر از یک زن بوجود آمده بود - بدرگاهِ همایون عرضداشت که چندے
ند این بدکامی از بسیار زائي حرام شده - چارهٔ من چیست - و تباه‌حالی مرا چه علاج
... جمع ... که این سخن ... - ... از خود ...
... از ... خواهد بود - ... - ...

...
...افروز
...ی صادق خان
... ناصیه‌سای عتبهٔ والا گشت
...حت - خدیوِ عالم پاسِ پیمان داشته بگوناگون

...حسین میرزا ست مسلسل بدرگاهِ همایون - نگارش یافت که از دمسازی
... در صوبهٔ گجرات روی سعادت از بارگاهِ اقبال برتافت - و چگونه
... دشتِ ادبار گشته در خاندیس گرفتار آمد - از روی مهرباني

(۳) نسخهٔ [ب] بسمکر (۴) نسخهٔ [ی] دران تنگناها (۵) نسخهٔ [ی]
... نیایش بجای آوردهٔ سعادت اندوخت *

روحانی برگرفتند - چه جای دوربینان معنی[۲] آگاه - چون ازان شگرف حالت باز آمدند سپاس ایزدی بجای آورده دامن امید رامشگر بنقود گرامی آموده ساختند ●

و از سوانح برآوردن میرزا عزیز کوکلتاش است از تنگنای حرمان - بهمزبانی معامله‌نشناسان خوش‌آمدگوی و شورش برنائی در خارستان خواهش تباه افتاد - اورنگ آرای معدلت درست از وفور عاطفت و کاردانی روزے چند از دولت کورنش باز داشته بدبستان هوش‌افزائی فرستاده - (چون از پیشانی روزگار او نقوش پشیمانی برخوانده شد - و فروغ پرستاری تابش ظهور داد) دوازدهم آبان ماه الهی از راه عاطفت و مهرافروزی ازان ظلمت‌کدهٔ اندوه برآورده بانواع نوازش اختصاص بخشیدند از ستارهٔ روشنی و بخت‌بیداری بتدارک آن ایّام آئین خدمتکاری پیش گرفت ●

و از سوانح آمدن راجه مدهکر[۳] است بدرگاه والا - پیشتر گذارش یافت که او گرد مصاف انگیخته غبارآلود هزیمت گشت - ازان پس خجلت‌زده در[۴] تنگناها روزگار گذرانیدے - صادق‌خان از وفور کاردانی رخت اقامت دران حدود انداخت - چندانکه از هجوم مبارزان همّت‌گزین کار برو دشوار شد ناگزیر بعجز گرائیده نیکو بندگیهای پیشین را دست‌آویز بازگشت گردانید - و بهزاران لابه‌گری و پورش‌آرائی درآمد - اُمرا پاسخ دادند که اگر عرصهٔ پیکار آراسته نگشتے گنجائی داشت که زاری پذیرفته شود - اکنون سرگذشت بموقف عرض همایون میرسانیم - و او نیز کاردانے آگاه فرستاده تباه‌حالی خویش ایستادگان بارگاه حضور را خاطرنشین سازد - باشد که موجهٔ افضال درگیرد - و ازگرداب ناامیدی بساحل مراد اندازد - بنابران سوم[۵] چند برادرزادهٔ خود را با پیشکشها روانهٔ آستان جلال گردانید - درحوالی بهیره فرستادها سعادت بار یافتند - و ازانجا (که خوی ستودهٔ شهریار عذر پذیری سیه‌کاران پشیمانی‌گزین است) برحال او بخشوده نوازش فرمودند - چون نوید جرم‌بخشی سامعه‌افروز شد - بهمراهی اعیان دولت روی‌نیاز بقبلهٔ اقبال آورد - بیست و یکم آبان ماه الهی صادق‌خان با سایر سرداران (که دران لشکر چهره‌افروز خدمت بودند) آمده ناصیه‌سای عتبهٔ والا گشت و گروهونشین استکبار بسجود[۶] نیایش سعادت اندوخت - خدیو عالم پاس پیمان داشته بگوناگون نوازش سربلند گردانید ●

و از سوانح آوردن مظفّر حسین میرزا ست مسلسل بدرگاه همایون - نگارش یافت که از دمسازی و همنشینی فرومایگان بدگوهر درصوبهٔ گجرات روی سعادت از بارگاه اقبال برتافت - و چگونه سر بشورش برداشت - و چسان آوارهٔ دشت ادبار گشته درخاندیس گرفتار آمد - از روی مهربانی

(۲) نسخهٔ [ل] معنی نگاه (۳) نسخهٔ [ب] بدهکر (۴) نسخهٔ [ی] دران تنگناها (۵) نسخهٔ [ی] پیوم‌چند (۶) نسخهٔ [ل] سجدهٔ نیایش بجای آورده سعادت اندوخت ●

و تیمارداری مقصود دنبه را فرستادند که او را به پیشگاه حضور آرد - مرزبان آن ملک در سپردن تسلّی‌گرای شد - و شرطهای دور از کار درمیان آورد - همانا از توجّه رایات عالی بصوب پنجاب در نکوهیده اندیشها افتاد - قطب‌الدّین خان خواجگی فتح‌الله را فرستاده اندرزگوی آمد - و آوازهٔ بازگشت موکب مقدّس بصوب دارالخلافه جهان را فروگرفت - ناگزیر ازان سگالشهای ناسزا باز مانده او را مصحوب بندگان بارگاه خلافت روانه گردانید - و از دور بسیجی و حزم‌اندوزی[2] مطّلب خان با برخی سپاه مالوه لیزدستی نموده همراه شد - بیست و هفتم آذر ماه الٰهی آن آوارهٔ دشت ناکامی را بقدسی بارگاه آوردند - گیهان‌خدیو از فراخی حوصله و فراوانی رافت بزندان‌بان حواله فرمود تا اندازهٔ پند پذیری و سعادت آموزی گرفته آید - در کمتر فرصتی آثار نیک‌بختی از ناصیهٔ حال دریافته قلم عفو بر جرائم‌نامهٔ او کشیدند - و بفنون الطاف ظلّ‌اللّهی شرف اختصاص یافت - روز دیگر قطب‌الدّین خان از صوبهٔ گجرات آمده ناصیهٔ بخت‌مندی را بسجود آستان قدسی جلای تازه داد و بگوناگون توجّهات شاهنشاهی سربلندی گرفت - و همدرین[3] نزدیکی راجه بهگونت داس و جگنّاتهه و راجه گوپال و جگمال پنوار و چندے دیگر از مجاهدان دولت بصوب پنجاب رخصت یافتند و هرکدام را گرانبار اندرز ساخته بوالا اسپ و گرامی خلعت سربلندی بخشیدند - و فرمان شد که در لوازم خدمتگاری جدگزین آمده از صلاح‌دید سعید خان بیرون نروند - و در انتظام آن صوبه و آمادگی خود زمانے نغنوند ●

و از سوانح فرستادن شهباز خان است بصوبهٔ اجمیر - چون آگهی شد (که رانا دران حواشی سر بشورش برداشته) چهارم دی ماه الٰهی غازی‌خان و محمّد حسین و شیخ تیمور بدخشی و میر زاده‌علی خان و بسیارے از مبارزان همّت‌مند[4] را بسرکردگی آن خدمتگذار عقیدت‌گزین دستوری کرامت فرمودند - تا آن فتنه‌اندوز کج‌گرای و سایر سرکشان نخوت‌فروش از تبه‌کاری بازآمده رهگرای نیکوبندگی گردند - وگرنه خرمن هستی آن مشتی ناسپاس بصمصام آتشین‌کردار مجاهدان دولت سوخته گردد - و فراوان خزائن همراه کردند - بکمتر زمانے کار آن تیره‌رای بخواری پیوست - و کافّهٔ خلائق در ظلال عافیت نشاط‌گزین و سپاس‌آرای[5] شدند ●

و از سوانح بنیاد نهادن غریب‌خانها - از وفور مهربانی و شمول عاطفت بکارپردازان سعادت‌گزین فرمان شد که اطراف دارالسّلطنه سراهای فراخ اساس نهند - و بسیرچشمان مهربان‌دل سپرند - تا غریبان و مسکینان چهار رکن عالم بے‌نگرانی خاطر و بارکشی انتظار خانه‌نشین گردند - و تهی‌دستان

---

(۲) نسخهٔ [ب] و حزم‌اندوزی و احتیاط ورزی مطّلب خان (۳) نسخهٔ [ی] و همدرین‌ولا (۴) نسخهٔ [ی] همت بلند را (۵) نسخهٔ [ب] سپاس‌گذار شدند ●

بے‌مایه را خورش و پوشش آماده باشد - در اندک زمانے فرمودهٔ حسنِ انجام گرفت - و بے‌نوایانِ مستمند را در تابشِ غربت وطن‌گاهِ آسایش پدید آمد •

و از سوانحِ پدرود کردنِ خان‌جهان است سپنجِ سرای را - (چون از ولایتِ بهاتي کامیابِ خواهش بازگشته بصحّت پور بارِ اقامت گشود) از بادهٔ هوش‌ربای خودکامي خاطرِ اخلاص‌گزینِ او قدرے غبارآلود شد - از سعادت‌نهادي پردهٔ آزرمِ او دریده نیامد - درکمتر زمانے بربسترِ رنجوري افتاد - تابشِ تب بهستگیِ شکم کشید - پزشکانِ هندي نافهمیده داروی گرم دادند - و سررشتهٔ زندگي گسیخته آمد یک و نیم ماه دردمنديِ شکم کشیده شبِ دیباذر هشتمِ دی ماهِ الٰهي رختِ هستي بربست کشورخدای ازین فروشدن تاسّفِ سترگ فرمود - و آمرزشِ او را طلب‌کار شد - و بمقتضای فرمان‌روائیِ ملکِ معني در نزهتگاهِ رضا شتافته بستان‌سرای بےخزانِ تسلیم بدست‌آورد •

و از سوانحِ ناصیه‌سائیِ سلطان‌خواجه است بسجودِ عتبهٔ اقبال - چون بمنصبِ سالاريِ حاج اختصاص یافته رخصتِ آندیار گرفت مهینِ بخششهای شاهنشاهي را بشریف و وضیع رسانید و بومي و غریبِ آن بلاد را کامیابِ خواهش ساخت - و کارهای سترگِ آن سرزمین انتظام داده با قافلهٔ بزرگ رهگرای آستانِ جلال شد - و با دلے عقیدت‌گزین و همّتے ارادت‌طراز راهِ دراز بتارکِ شوق سپرد - یازدهمِ ماهِ گیهان‌خدیوِ اخلاص‌دوست عشرتِ شکار پیش‌گرفته صحرا را بفرِ قدسي‌قدم طراوتِ بهار بخشید - او دران عرصهٔ دل‌گشای بزمین‌بوسِ مژگاني سربلندي یافت - اسپانِ عربي و سایرِ نفائس و شرائفِ آن‌دیار را بنظرِ همایون درآورد - و نشاطِ صیدافکني بجای‌آمد - و پایهٔ اعتبارِ آن سعادت‌منش افزوده گشت - و هرکدام از همراهان فراخورِ منزلت بافضالِ شاهنشاهي چهرهٔ شادماني افروخت خواجه بسا دستگیریهای کشورخدای گذارش نموده دل و گوشِ مردم نگارین گردانید - ازانجمله درهنگامِ رفتن شیء خردسالے از بالای جهاز بغرقاب افتاد - هرچند سفینه تیزتر میرفت آوازِ گریه نزدیکتر میشد - و بگوشِ کشتي‌نشینانِ عالمِ بے‌سروبن میرسید - خواجه نذرِ گیتي‌خداوند کرده سُنبک مصحوبِ خلاصیان فرستاده انتظارِ نیرنگیِ قدرت مي‌برد - دریا وزران ازین جست و جوی بیجا افسوس میکرفتند - زمانے دراز سپري شد - و نشانے ازان پدید نیامد - و زبانِ بیغاره‌سرایان دراز گشت - و این سعادت‌آمود بغم فرو رفت - در نیم شبِ ناامیّدي فرستادها فرورفتهٔ غرقاب را سلامت آوردند - عامّهٔ مردم را حلقهٔ بندگي در گوشِ هوش کشیده آمد - در کمتر زمانے بیکرخدمتیهای خواجه جوهرِ او را جای دیگر بخشید - و بمنصبِ ترخاني اختصاص یافت و شغلِ صدارت بزرف‌نگاهیِ او بازگشت - و از بخت‌فرّخي و اخترسعادتي درصدرنشینانِ بزمِ اخلاص جای گرفت - و همدرین ایّام فرمان شد که میرفخرالدّین مشهدي (که بخطابِ نقیب‌خاني

بلند پایگی دارد) از آجین بحکومت پتن گجرات روانه گردد - و چون بدانجا رسد ترسون خان را (که بایالت آن حدود معدلت می افروزد) متوجه درگاه همایون گرداند *

و از سوانح فرستادن میرحاج است بیاریگری دلها - همگی عزیمت شهریار حقیقت پژوه آنست که تهی‌دستان قناعت گزین هردیار از دولتخانهٔ احسان گیتی‌خداوند کامیاب خواهش گردند و عموم صحناجان بوایهٔ خود رسیده مایهٔ خرسندی برگیرند - (چون روشن شد که بکلبانگ زربخشی هرساله از اقصای روم و شام بے‌نوایان آرزومند در جزیرهٔ عرب فراهم آمده اند - و داستان نشاط‌افزائی و سپاسگذاری بومی و غریب آن ملک بموقف عرض همایون رسید) دریای عاطفت بموجه درآمد و بکارگذاران بارگاه خلافت اشارت شد که یکے از سیرچشمان آگاه دل باین خدمت والا نامزد گردانیده در برابر آنچه پیشتر فرستاده بودند سرانجام نمایند - خواجه یحیی را سزاوار دانسته عرضه داشتند و بنظر قبول تحسین یافت - بیست و ششم دی ماه الٰهی بقافله سالاری حجاج و رساندن عطایای بزرگ رخصت فرمودند - او نبیرهٔ پسری قدوهٔ اصفیا خواجه احرار است - بیک واسطه بخواجه عبدالله (که تورانیان خواجگان‌خواجه خوانند) میرسد - اگرچه جولان‌گاه نظر و تالّه کمتر پیموده لیکن قدرے طب و برخی سخنان صوفیه برخوانده بود - و در راستی و درستی از یکتایان روزگار - و همدرین هنگام قلیج خان را بصوب گجرات دستوری دادند - تا در انتظام رعیّت و سپاه یاور کارپردازان آن ناحیت باشد - و سرمایهٔ افزونی آرامش آن دیار گردد - و از اقطاع خویش نیز آگهی پذیرد - و در آبادی آن همّت برگمارد - و حاجی ابراهیم سهرندی را بصدارت آن ملک فرستادند - او قدر این تربیت ندانسته جوهر دنائت فطری و سفاهت ذاتی خود آشکار کرد - و بپاداش آن گرفتار آمد - چنانچه درجای‌خود نگاشته آید - و همدرین ایّام خواجه غیاث‌الدّین علی آصف خان را بصوبهٔ[۲] مالوه و گجرات فرستادند ازانجا که ناگزیر فرمانروائی ست (که در هرچند گاه کاردانان سعادت‌سگال بهرناحیتے کسیل کرده از چگونگی سپاه چراغ شناسائی برافروزند) بیستم[۳] بهمن ماه الٰهی آن معامله گذار شیوا زبان را رخصت فرمودند - که سپاه مالوه را بداغ رساننده بگجرات رود - و باستصواب شهاب‌الدّین احمد خان و قلیج خان رونق‌افزای جنود اقبال گردد *

آغاز سال بیست و چهارم الٰهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال اسفندارمذ از دور دوم

درین هنگام (که از وفور دیده‌وری و سامان حق‌پژوهی اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای بهار انفسی ر

---

(۲) نسخهٔ [ب] بصوب مالوه (۳) در [بعضی نسخه] هشتم بهمن *

جشنِ آراسته دارد) ربیعِ آفاقي بزمِ نشاط گسترد • • نظم •

مجلس‌آرا شو درین موسم که با برگِ نشاط • گل چمن‌آرای و شاهنشه جهان‌پیرای شد
شاه اسکندر منش اکبر که در بزمِ مراد • همچوخضر از چشمهٔ حکمت قدح[۲] پیمای شد

روزِ چهار شنبه دوازدهمِ محرم (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت پس از سپري شدنِ شش ساعت و چهل و هفت دقیقه روشني‌افزای جهانِ صورت و معني بازگشای دانش و بینش[۳] معیارِ گوهرِ آفرینش دیدبانِ پیدا و پنهان ببرجِ حمل پرتو انداخت - دلها جوشِ حقیقت برزد - و پیکرها صفای روحاني گرفت - عقلها[۴] را بآبِ دانش تازه روئي آمد - و مغزها را سرمایهٔ گران‌تر نهادند از شعشعهٔ لوامعِ درون و بیرون مالامالِ فیض شد - و دامن و جیبِ روزگار از گلهای آرزو برآمود - و هزاران نقشِ دلفریبِ پالغز والا نگهانِ دشوارپسند آمد - کشورخدای بر مسندِ کامروائي گنجینه گشای افضال گردید - و گروها گروه مردم بپایه رسیدهٔ سرمهٔ چشم و داروی دل و سرمایهٔ زندگاني اندوختند ایزدِ بےهمال خسروِ آفاق را در گران سایهٔ پایندگيِ خویش با خردِ خزائي نما و طبعِ جواهر فشان طرب پیرای داراد • • نظم •

مدام تا همي امروز باشد از پیِ دي • همیشه تا همي امسال باشد از پیِ پار
بقاش باد و سرش سبز و روزگار بکام • فلک مساعد و دولت رفیق و داور یار

در عنفوانِ این سال مظفّرخان را بایالتِ بنگاله دستوري دادند - و غمگساريِ زیردستانِ آن دیار فرمودند آنچه نخست بر همّتِ فرمان‌روایانِ دادگر طرازِ لزوم دارد آنست که امصار و ولایات را (که طوائفِ انام و گوناگون جانور دران فراهم آیند) بدوربینانِ معدلت اندوزِ فراخ حوصله بسپارند - تا بدستاویزِ فروغِ بینش گوهرِ آدمیان روشن شود - و بترازوی راستي سنجیده آید - و داد دهي و دولت‌افزائي بپایستگاه روی آورد - و از گشادگیِ همّت باربردار و ناملایم‌کش گردد - و به نیروی خوی گزیده هنگامِ ناکامي پاسبانيِ خویش کند - و پیش‌بیني را دستیارِ[۵] خود گرداند - تا پریشانيِ روزگار انتظام پذیرد - و بخت پایمردي نماید - و آسودگي و شادماني چهره افروزد - وگرنه آدمي‌زاد در چنین آشوبگاه کالیوه شود و با عقلِ صلاح اندیش بیگانگي ورزد - چون خان جهان را پیمانهٔ زندگي لبریز آمد - بایالتِ آن ملکِ دلگشای مظفّرخان را (که از گزین‌خویها فراوان بهره داشت) نامزد فرمودند - و باندرزهای هوش افزا گرانبار گردانیده سیومِ فروردین ماهِ الٰهي بآن صوب فرستادند - منصبِ بخشیگريِ آن سپاه برضوي خان تعلّق گرفت - و شغلِ دیواني بکاردانيِ میر ادهم و رای پتر داس مفوّض شد - و حکیم

---

(۲) نسخهٔ [ز] قدح فرسای (۳) نسخهٔ [ی] بینش دیدبان پیدا و پنهان (۴) در [بعضی نسخه] عقلها بآب دانش تازه‌روی آمد (۵) نسخهٔ [ی] دستیار خود •

ابوالفتح را بصدارت و امینی اختصاص بخشیدند - و میرزا نجابت[۲] خان و میر جمال‌الدّین حسین آنجو و سهارسه از ملازمانِ عتبهٔ اقبال را بهمراهی نوشتند - و همه را بخلعتهای فاخره و اسپانِ خاصه نوازش فرموده شرفِ رخصت ارزانی داشتند - و منشورِ سپهرمُطاع باسمعیل‌قلی خان نفاذ یافت که چون مرزبانِ نو بآن سرزمین پیوندد گشاده پیشانی ولایت باو سپرده خود احرامِ آستان‌بوس نماید - تا ریشِ سوگواری او بنوازشِ والا مرهم پذیرد - و خاطرِ برهم‌زده بآرامش گراید - و بقیا خان و باباخان و جبّاری و سایرِ اُمرای آنصوب فرمان صادر شد که از صوابدیدِ سپه آرا بیرون نباشند[۳] و همدرین ایّام دیهیم‌خدای از نیروی فطرتِ والا و همّتِ خداداد نقوشِ جرائمِ مظفّرحسین میرزا را از دیباچهٔ اعتبار سترده بخشش و نوازش فرمود - ازانجا (نه روز بازار مهرافروزی‌ست - و غرضهای بشری درگوِ نیستی) فتنه اندوزیِ گجرات را (که لختی درجای خود گذارده آمد) ناکرده انگاشت (اگرچه گیتی‌خداوند از جان‌شکریِ جانور خویشتن را برکناره گیرد - و همواره بفوش داروی مهربانی بدگوهرانِ روزکار را چاره‌گر آید) درین بخششِ والا برصافیِ ضمیر پرتو انداخت که سرچشمهٔ عصیان خاطرِ سادهٔ لوحِ او نبود - فتنه اندوزانِ نافرجام و کوته‌اندیشانِ بے آزرم او را دست‌آویزِ شورش گردانیده بودند - و همدرین هنگام میرزا عزیز کوکلتاش از فزونیِ راهمه به تنگنای خمول شتافت و روزے چند او را کج‌گرائیِ بکنجِ حرمان بر نشاند - میر علاؤالدّین عمل‌گذار را بگمانِ[۴] نادرستی بپرستارِ خود سپرده بود - از ناخوشیئے که داشت درشکنجهٔ بے‌آزرمی تار و پودِ زندگیِ او را ازهم گسیخت میرزا از وفورِ عدالت آن فرصت‌جوی بے‌باک را بقصاص رسانید - و از ایزدپرستی بے‌خواهشِ[۵] کس چنین دادِ نیکوئی داد - پدرِ میر از ایران زمین دادخواه آمد - و ستم‌رسیدگیِ میر بموقفِ عرضِ همایون رسانید - کارگیای حق‌پژوه (که درعدالت‌گاهِ او از خویش تا بیگانه تفاوت نرود - و از بیگلربیگی تا ژولیده‌موی بے سر و پا تفرقه نگیرند - و از زیردست تا زبردست دگرگونی نبود - و با گرانمایه و تهی‌دست[۶] یکسان‌نسبتی رود) اشارت فرمود - تا امیرانِ داد بازپرس نمایند - و حقیقت را بے غبارآلودِ مداهنه عرضه دارند - آن نازپرورِ عاطفت از نیرنگیِ خیال بے‌عنایتی فهمیده بگوشهٔ عزلت نشست - و بزرهای گرانمند خوشنودیِ آن ماتم‌زده بدست آورد ٭

و از سوانحِ رخصتِ ایلچیِ عادل‌خان بیجاپوری‌ست - اگرچه از غنودگیِ بخت فرمان‌پذیری شایسته ننموده لیکن بآئینِ سایرِ حکّامِ دکن همواره مردمِ کاردان و پیشکشِ گزین فرستاده خود را مذکورِ

---

(۲) در [چندنسخه] نجابه خان (۳) نسخهٔ [ب ی ل] نباشند - وفرمان‌پذیری و خدمتگذاری را سرمایهٔ دین و دنیا شمرند (۴) در [بعضی‌نسخه] بکمال نا درستی (۵) نسخهٔ [ی] نه بخواهش کس (۶) نسخهٔ [ی] تهی جیب ٭

محفلِ همایون گرداند - درینولا نیز یکی از طرزدانانِ شیوا زبان را با تنسوقاتِ آن دیار فرستاده بود کشورخدیو از نهادِ مهواندیشی و نیک سگالی آمده را کام‌یابِ خواهش گردانیده دستوری بازگشت کرامت فرمود - و حکیم‌علی را باندرزگوئیِ او همراه گردانید - تا شرائطِ خیرسگالی بجای آید و لوازمِ نصیحت‌سرائی بتقدیم رسد - و با این‌همه مدارا اگر آئینِ پیش نگذارد و رهگرای نیکوبندگی[2] نشود جنودِ فیروزی‌اعتصام رفته بمالش بیدار گرداند - هرکه چنین خیراندیش و تامّل‌گزین بود زمانه کارساز آید - و بخت پذیرا کند - و ستارهٔ همرهی - و همه سرکشانِ جهان فرمان‌پذیری را سرمایهٔ سعادت شمرند ٭

و از سوانحِ دبستان‌نشینی و دانش‌آموزیِ شاهزادهٔ سلطان مراد است - درین هنگام (که آن نونهالِ برومندِ خلافت بهشت‌سالگی رسید - و از بیماریهای پیاپی تندرستی روبداد) اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرای خواست که آن گوهرِ آگهی پذیرای نقشِ حروف و معانیِ الفاظ گردد - و بسوادِ باستانی‌نامها چراغِ حقیقت افروزد - بپرورشِ سایهٔ الٰهی لوحِ تعلیم درکنارِ سعادت‌آمود نهاده بشیخ ابوالفیض فیضی (که در دانش و کردار یکتا ست - و جهانِ بینش را مرزبان - و بخطابِ ملک الشّعرائی شهرهٔ آفاق) اشارتِ همایون شد که آموزگارِ نوخاستهٔ بزمِ اقبال باشد - در کمتر زمانے خواهش بر کرسیِ قبول نشست - و دریچهٔ صورت و معنی گشوده آمد - و دامنِ دانش فراخ و روزن‌کدهٔ بینائی بافزایشِ[3] نور روشن شد ٭

و از سوانحِ آمدنِ میرنظام[4] بوالا درگاه - پیشتر گذارش یافت که شهریارِ دیده‌ور عبدالله خان و عابدی خواجه را مصحوبِ ایلچیانِ بدخشان بآنصوب گسیل فرمود - میرزا شاهرخ قدومِ آیندگان را سرمایهٔ جاویدِ دولت اندیشید - و پذیرا را سرمایهٔ سترگِ دوستکامی برشمرد - (چون خانم بیمار بود و ستارهٔ زندگیِ او بغروب نزدیک) مهمان‌بیگم دخترِ خود و میر مذکور را (که نسبتِ دامادی داشت) با نفائسِ آن‌دیار روانهٔ درگاهِ مقدّس گردانید - تا خود را بنازکی بستهٔ فتراکِ اقبال گرداند - و دستمایهٔ آبادیِ دین و دنیا سرانجام یابد - درین‌هنگام برخی از نزدیکانِ بارگاهِ خلافت پذیرا شده باحترام آوردند و بیست و یکم اردیبهشت ماهِ الٰهی آیندگان بخاک‌بوسیِ عتبهٔ اقبال روشن پیشانی و آسوده روزگار گشتند - و بگوناگون توجّهاتِ شاهنشاهی شرفِ اختصاص گرفتند - شازدهم خرداد ماهِ الٰهی وزیرخان بسجودِ قدسی‌آستان ناصیهٔ بخت‌مندی برافروخت - و بفنونِ نوازش سربلندی یافت - چون ایالتِ گجرات بشهاب‌الدّین احمد خان قرار گرفت او فرمان‌پذیر شده خدمتِ ایدر را پیش‌نهادِ همّت گردانید - در اندک فرصتی رای آنجا گردنکشی از سر نهاده بلابه‌گری نشست - آن ملک را

(۲) نسخهٔ [ی] نیکوخدمتی (۳) نسخهٔ [ز] بافروزش گرائید (۴) نسخهٔ [ب] نظام‌الدین ٭

باشارت والا بار داده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال آمد - و همدرین نزدیکی آمدن شهباز خان است در پیشگاه سلطنت - (چون مهمات صوبهٔ اجمیر انتظام شایسته یافت - و نخوت‌گرایان آن سرزمین روی در خمول آوردند) هرجا مردم کارگذار گذاشته بیست و هفتم آنماه (۲) بزمین‌بوس مژگانی ناصیهٔ سعادت را جلا افزود *

گرویدن (۳) عموم دانش‌اندوزان روزگار باجتهاد گیهان خدیو

ژرف‌نگاهان انصاف طراز از عنفوان مبدع ایجاد ذات مقدس شاهنشاهي را فهرست جرائد کمال دریافته همرهان نفس قدسي و دانش‌اندوز درسگاه ایزدي میدانستند - و از آغاز لوامع آگهي تا هنگام جلوس بر اورنگ خلافت و از عنوان (۴) افزایش بخت و اقبال روز بروز ناصیه‌شناسان حال و کاردانان رموز را آرامش دیگر پدید آمدے - و بر دیده‌وري و سترگ اندیشي خود آفرین‌گر بوده نیایش افزودے و ستایش بیشتر بجای آوردے - ازآنجا (که کار افزائي ملک صورت بر جمال جهان‌افروز معنوي پرده فروهشته بود) هر رسای دوربین پی بدین شناخت نتوانستے برد - و بازار نایافت روائي داشت خاصه مدرسه‌نشینان قرطاس‌پرست و فرورفتگان گلزار تقلید - که حقیقت‌داني جز پذیرفتن اندوختهای باستاني و میناهای بازارخوردهٔ کم بها و نگاشتهای کهن‌اوراق سیاه و سفید بسچیان قالبي ندانند بے زیادهٔ گوئیهای ستایش‌گران سخن پیرا و لفظ تراشان خماهن‌فروش هرکه (بر روزنامچهٔ گرامي احوال نظر عبرت اندازد - یا درین گوهرین نامه بچشم راست‌بین در نگرد) داند که آن شگرف کاریها از حوصلهٔ بشري افزون‌است - و بر بینائي سواد خوانان پیشاني آباد سرائي نماید - ازآن باز (که آن وحدت‌گزین کثرت‌آرای توجه همایون بمقاصد حکمت و مطالب گوناگون مردم برگماشت - و پرده چند برداشته والاگهي و دوربیني را بر منصهٔ ظهور (۵) آرایش داد) در غوامض نظر و تالّه و دقائق علم و عمل چندان سخنان بلند از ضمیر دریابار ریزش یافت که تفسیدهٔ دلان تابشگاه تعلیم (۶) در حیرت‌زار افتادند - و گروه (۷) دبستاني بشگفتگاه فروشدند - داستان کشف و شهود نیست که در شناسائي آن اندیشهٔ قدسي فطرت والا و همت (۸) عالي بگذارش پی در پی صفای ضمیر یابد - این گفتگوی دانش‌منشان حرف سرا ست بے آمیزش (۹) آویزش دست ندهد - مگر آنانکه از بختمندي در دانش‌گاه ایزدي نقوش کوني و الهي

---

(۲) نسخهٔ [ل] بیست و یکم آنماه (۳) نسخهٔ [ز] اجتهاد فرمودن گیتي‌خداوند در اصول امور و ازین باعث پایهٔ دانش دانشوران افزودن (۴) در [بعضی نسخه] و از عنوان فراز نشیني تخت اقبال (۵) نسخهٔ [ی] شهود (۶) نسخهٔ [ا ل] تعلم (۷) نسخهٔ [ی] گروها گروه (۸) در [بعضی نسخه] نهمت عالي (۹) نسخهٔ [ل] آمیزش و آویزش *

ـه میانجی برگیرند نسخهٔ عقلِ نخستین و اسطرلابِ آسمانِ تقدّس برخوانند - جای آنست که صورت‌پرستانِ چاردیوارِ تقلید به تنگنای حیرت در شوند - و ظاهربینانِ کوتاه نگاه را پای اندیشه بلغزد - فراخنای نادانی و کم‌بینی انباشته گردد - و خاکدانِ تیره درونی از آبِ سیاه برجوشد احوال‌نشناسان درین تخیّل که همگی عمرِ گرانمایهٔ شهریارِ دانش‌پژوه در آموزگاری آبادی پذیرفته و بسیارے از تیره دلی و وارون بختی و تباه سرشتی بشورستانِ حسد درشده زبان‌زدهٔ دین و دنیا گشتند - لختی از ستارهٔ روشنی و سعادت‌نهادی و کارسازیِ بخت رهگرای چهارسوی آگهی شده چشم و گوش فراهم آوردند - و برخی ظاهرنگاهان (که فراوان سال در جستجوی دانش رنجها کشیده بر پیشطاقِ انصاف دیدبانی نمودے) بزاژگوئی انجمن ساختند - و پذیرفتهای شگرف داد و ستد کرده با یکدیگر سرائیدند - فروغِ نفسِ قدسی‌ست که هنگامِ تابشِ او رسیده - یا امروز نورِ ولایت بر درونِ صافی پرتو می‌اندازد - و از خیرسگالیِ گیهان‌خدیو این منزلتِ والا کرامت میشود - یا در صفوتکدهٔ خلوت چراغِ دانش[2] آموزی افروخته داشتی - و امروز ایزدی‌عاطفت یاوری نموده جلوه آرائی میکند یا بجادو نفسی و سحرطرازی کوسِ بلند آگهی میزند - و نیرنگِ کاردانی برفرازِ پیدائی میگذارد و آنان (که بسعادت یاوری و نیک اختری از رسم پرستی فرانرک میزنند) چشمِ بینش کشوده و دانش را چراغ افروخته این یگانهٔ آفاق را پیشوای جهانِ انفس دانسته زنگِ تعجّب زدودے - بلکه گروهے گردآلودِ تقلید به نیروی کهن‌نامهای باستانی زمزمهٔ انصاف پژوهی برگرفتی - و راهِ سعادت بسیچی سپردے - هرگاه ژولیده مویانِ دشتِ آوارگی و گرانِ پایانِ دیوارِ سرگردانی برفرازِ چنین مسند[3] بلند اقبالی گزینند از کارگیای معدلت اندوزِ خیرسگال چرا شگرف نماید - برهنمونیِ بخت گشاده پیشانی گرویدند و آئینِ نو را بازار گرم داشتند •

• نظم •

شناسندگانِ سرانجامِ کار • دعا تازه کردند بر شهریار
که تا چرخِ گردنده پُراخترِاست • وزین هردو آمیزشِ گوهراست
چراغِ جهان گوهرِ شاه باد • رخِ شاه روشن‌تر از ماه باد

و (چون محافلِ عالی بنورِ آن یکتای بزمِ حقیقت و توانای کارشناس روشنی گرفت - و نیّرِ شناسائی بر دور و نزدیک تابش داد) دیده‌ورانِ آگاه دل و خردگزینانِ دانش‌گرای (که در کیشهای رنگارنگ و راههای گوناگونِ پیشینیان پسِ کوچهای پیچ در پیچ و پیغولهای خراب در خراب درمانده چاره‌پژوه بودند) با دانشورانِ سعادت پذیر و خیرسگالانِ بیداربخت جرگه ساختند - [هرگاه مرتبهٔ اجتهاد (که فروتر از پایهٔ نفسِ قدسی‌ست) تیرگی‌زدای اشتباه شود] اورنگ نشینِ فرهنگ‌آرای بگزیدهٔ آئین

---

(۲) در [چند نسخه] دانش آرائی (۳) در [بعضی نسخه] مسند اقبال •

آرامش‌افزای لفتهٔ دلی لختلاف خواهد شد - لیکن این را هرکس نداند - و آن را همه دریابند بس آن سزاوار که دانش اندوزان سعادت طراز فراهم آمده کهن درد دلگزای را بدین پزشک نو بارگوینند - و گوارای مزاج روزگار آنکه بارخدیو را بعنوان اجتهاد نیایش کند - و سپس دگرگونگی کیشها و مذهبها بعرض رسانده خواهش گوه گشائي رود - چون اندیشهٔ ایشان بسمع قدسي رسید گیتي‌خداوند بکچندے از نقاب درستي پذیرای آن نشدے - و آن گروه دیده‌ور لابه‌گر بوده خواهش افزودے ●

ازانجا (که مراد بخششي ستودهٔ خوی آن هشیار خرام آگاه‌دل است - و چاره‌گري و کارآساني پیشه) بر پیش‌طاق نگه زار آن دوربین آغاز شناسِ انجام رسان پرتو ظهور انداخت که از سپه سالاری جهانِ معني بدین پایه برآمدن و دل برو نهادن پرده‌آراستن و نقاب‌گزیدن است - کام شان برآورده شادي‌آمود گردانید - بیستم شهریور ماه الٰهي انجمن کارآگهان سامان پذیرفت - و سگالشهای دانشوران یکتائي گرفت - که گیتي‌خدیو امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات گذشتگان و گروها گروه سخن‌آرای[۲] حقیقت پژوه آنچه برگزینند سایر مردم را پذیرفتن آن خشنودئ ایزدي اندوختن باشد و بدین‌معني گزین‌سجلے نگاشته آمد - و آگهي‌نامهٔ منتظم شد - مولانا عبدالله سلطان پوري (که بخطاب مخدوم الملکي سربلندي داشت) و شیخ عبدالنّبي صدر (که کوس شیخ الاسلامي برنام او میزدند) و غازي خان بدخشي و حکیم‌الملک و دیگر بزرگ‌دانشان روزگار بنقش نگین و دست‌نگار خود آرایش دادند - سرگردانان بادیهٔ شکوک و اوهام را گردن ارادت بپالهنگ تعین ببسته آمد - و تاریک‌نشینان گمان را پرتو یقین داد - درون بیگانگي را چراغ آشنائي بر افروخت - و دلهای پراگنده را آرامش دیگر چهره آرای نشاط گشت ●

و هم درینولا فرازمنبر بهای آسمان سای شاهنشاهي بلند پایگي یافت - و بارگاه دانش سرافرازي دیگر گرفت - و زمان را آسمانے دیگر پدید آمد - ازانجا که تکاپوی گیهان‌خدیو آنست (که باندازهٔ توانائي شایسته کارها بجای آید - و گوناگون نیکوئیها بکوشش آن یکتای بزم آگهي انجام پذیرد) هر گزین‌کردارے (که بقدسي خاطر فروغ بخشد - یا از ایزدپرستان باستاني بشنود) دست‌آویز رضامندی الٰهي شمرده پذیرای آن شود - و چون درین‌هنگام بسمع همایون رسید (که ائمّهٔ هدي و خُلفای راشدین آن عبادت بدیگرے نگذاشته این کار بزرگ بر دوش همّت گرفته اند) بر باطن نورآگین جهان پرتو انداخت که آن صدرنشینان حقیقت[۳] گذار را درین شایسته خوئي نیز پیروي شود و پاداش سزاوارکاري اندوخته آید - و چون جهان‌آرائي و معدلت پژوهي فراوان شغل است

(۲) نسخهٔ [ز] سخن‌زای (۳) در [بعضی نسخه] حقیقت کار را ●

از دراز گفتاری بناگزیر بسندی گزیده آمد - بارها در جامع دار الخلافه مجمع آگهی انتظام گرفت و بار بشگفتگی همایون محفل گوناگون سعادت اندوختند - و از خطبهائی (که باشارهٔ والا اشرف برادران شیخ ابوالفیض فیضی در رشتهٔ نظم کشیده بود) این است * نظم *

بنام آنکه ما را خسروی داد * دل دانا و بازوی[2] قوی داد
بعدل وداد ما را رهنمون کرد * بجز عدل از ضمیر ما برون کرد
بود وصفش ز حدّ فهم برتر * تعالی شانهٔ الله اکبر

ازانجا که اندیشهٔ صافی بود بزبان دل افروز و دم گیرا و سخن شایسته سعادت اندوزان نیک اختر را نیروی تائید ایزدی برگرفت - و شگرف گشایشها چهرهٔ بختمندی برافروخت - و ازان رو (که شوروناک زمین گزیدهٔ تخم را تباه گرداند) خراب درونان تیره رای را دل ترنجیده[3] تر گشت - و سیه کاران پریشان مغز را آئینهٔ سیه نابتر - و چون رسم ست باستانی (که همواره با خدابندهای حق پژوه کالوسان دیولاخ نادانی یافه درائی و هرزه گوئی نمایند - و خزف ریزها را جواهر گران ارز خام نهند و سنگ شکسته را گیتی نمای خدایگانی و شب چراغ روشنائی برشمرند) در برزنهای بیدانشی و پس کوچهای بدگوهری هر گروهے بروشے یاوه گذاری نمودے - و اغالش خجلت زدگان هنگامهٔ دانائی و بهتان سرائی نادانان دانا نمای به سرشت سرباری آمد - و از هر طرف گرد شورش برخاست و سیه دود تیره درونی و تاریک پیشانی درگرفت - و انجمنهای بدگوئی[4] فراهم آمد - طایفهٔ ازان خاکساران فتوده خرد (که جانوران شب آشیان و پای کوبان روز کور اند) آن یگانه ستودهٔ ایزدی را (که زاد بر زاد روشن دودمان ست) تهمت آلود دعوی خدائی کردند - و بچنین ناسزا گفتن در گو خسران ابد فرو شدند - و در دیوسار سیه ناکی در افتادند - همانا غلط انداز این گروه خدا آزار آن بود که چندے از پیش قدمان یکجهتی (که بر مشرب نصیر بودند) با ذوق حسین منصور خدا و معانی را مظهر حق دانسته سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسندآرائی صلح کل بے حرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان سرزنش نفرمود - به نهادان نابخرد را پای سعادت از جای رفت - و از کج گرائی و تباه سرشتی در گلزار باطل[5] بسیچی فرو شدند - و مفتریان ترفند گذار را ازین رهگذر روز بازار شد - برخے از فتنه دلان بادیهٔ ادبار را زبان[6] آور شدے که خسرو زمان را خواهش وخشوری داد ار بے همال سراپای دل میگیرد - دست آویز تخیّل این فتنه اندوزان آنکه شاهنشاه حکمت پژوه همواره آیینهای شگرف درمیان آورد - و چهار چمن دین و دنیا را شاداب گرداند - و در سخنان شک آمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] نیروی (۳) در [اکثر نسخه] رنجیده تر (۴) نسخهٔ [ب] بدگوهری (۵) نسخهٔ [ل] باطل فروشدند (۶) نسخهٔ [ل] باور شدے *

پیشینیان ناخنها زند - کالیوه‌دلانِ کوتاه‌بین بدین خیال درشدند - و دیدِ خطبه خواندن بر خلافِ آئین و پای همّت افشردن بر منبر برهنمونیِ جهانیان یاورِ تباه اندیشي شد - و بسیارے را از گوش‌بندگي و ترهات پرستاري باورآمد - و سخن‌سازانِ فتنه‌جوی را روزبازارِ نشاط پدید گشت •

چون حقیقتِ ژاژخالیهای بدگوهران بمسامعِ اقبال درآمدے از فراخیِ حوصله و تماشائي‌بودنِ نیرنگیِ ابداع ازان اعتبار نگرفته بارها فرمودے سبحان‌الله در تنگنای خاطرِ نادانان چگونه مي‌درآید که امکانیِ حدوث‌آمودِ درماندهٔ طبائع نسبتِ الوهیت بخود دهد - و گروهے از هادیانِ آفاق (که بهزاران شگرف‌کاریهای اعجازِ اظهارِ نبوّت کرده اند) روزگاران برآمد و دورها سپري شد که این معني پرورش مي‌یابد - و روی در افزوني دارد - و هنوز گردِ انکار فرو نمي‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان در صفوتکدهٔ ضمیر راه یابد - و ظاهرنگاهانِ صورت پرست را این تبه‌خیالي چرا سراسیمه دارد - و ازانجا (که ملامت‌کشي و طنزپذیري[2] در دلهای صافي فروغِ دیگر بخشد) سرزنشِ آن تیره رایانِ نور افزای نشاید کرد - و طایفهٔ تباه سگالانِ بےآزرم[3] را آن خیال که شهریارِ آفاق دینِ احمدي را ناستوده میداند همگي دست‌آویزِ بےراهي خراب درونانِ زنگین‌خرد[4] آنکه خسروِ دانادل از فراخیِ مشرب و عمومِ مهرافزائي و بسطتِ ظلّیّت گروها گروه آدمي را بدوستي برگزیند - خاصه دانش‌پژوهانِ هرکیش و ریاضت اندوزانِ هر دین و مذهب را همواره در مطالبِ دیني و مقاصدِ حقیقي دلیل پژوهد و از شورشِ بیدانشي و کم‌پژوهي گزین‌پاسخ نیابد - خصوصاً درین‌هنگام فیلسوفانِ نصاری در محافلِ همایون گرفت و گیرها بر متفقّهانِ روزگار کردند - و آویزهٔ دانش‌گذاري درمیان آمد - بدنام کنانِ دودمانِ آگهي (که بحیله‌سازي دانشِ نابوده را بر خود بسته بودند) بشورش برخاستند - و از روزبازارِ دادگري و هنگامه گرمیِ تمیز در پیشگاهِ سلطنت خجلت‌زده سر بجیبِ ناداني فرو بردند - در خلوتکده‌های تیرگي افزا با دمسازانِ خود سرائیدے که ما را غمِ دین فرو گرفته - و پادشاهِ وقت را از جانب‌داري پاسخ بسمعِ قبول نمي‌رسد[5] - و از بدنهادي آن گزین‌عقیدتِ روشن درون را تهمت‌آلود گردانیدند - و از تیره‌دلي و آشفتگیِ پردهٔ دري[6] نظر بدین نینداختند که بزرگ‌داشت و احترام (که ازین قدردانِ اورنگ‌نشین نسبت بخاندانِ نبوّت بظهور مي آید) از پادشاهانِ باستاني کمتر گذارش نمایند - بسیارے از ساداتِ سعادت اندوز بتوجّهِ آن خدیوِ اعظم بمراتبِ عالي و مناصبِ والا سربلندي دارند - و زمان زمان بافزایشِ منزلت بستان‌سرای آرزوی شان سرسبز و شاداب میگردد و رضا نمیدهد که یکے ازین خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا ناصیه‌سای آستانِ اقبال آید

---

(۲) نسخهٔ [ل] طعن پذیري (۳) نسخهٔ [ز] با زرم ستیز را (۴) نسخهٔ [ل] بیخرد آنکه (۵) نسخهٔ [ب] نمیرود (۶) نسخهٔ [ل] و پردهٔ دري •

طبقهٔ از کم‌بینی و بدکیشی آن صافی‌اعتقادِ پاک‌باطن را دامن‌آلودِ تشیّع گردانیدند - و سنّیانِ ساده‌لوح را بهرزه درائی از راه بردند - دستمایهٔ پالغزِ این‌گروه آنکه پیوسته در محافلِ همایون ادلّهٔ این‌دو فریق چون دلائلِ دیگر طوائف بر لوحهٔ بیان نگارش یافتے - و شاهنشاهِ آگاه‌دل از حقیقت‌اندوزی و نصفت‌طرازی بے میل طرفِ راجح برگزیدے *

* بیت *

بیانے که باشد بحجّت قوی * ز نافرخی باشد از نشنوی

و توجّهِ خاطر و نفرتِ ضمیر و انبوهی و کمیِ گذارندگان و آشنائی و بیگانگیِ ایشان گردِ فتور برنینگیختے - و کوتاه بینانِ بے‌تامّل از دیدِ مخالف‌گزینی دل را باوه[2] بالا ساختے - و اعتبار یافتنِ[3] ایرانیان (که بیشترے بدان روش زندگانی نمایند) سرباریِ بدگمانی و افروزینهٔ شورشِ عربده کاران آمدے - و از بیدانشی و تقلیدپرستی داستانِ برگرفتنِ موافق بیاد نیاوردے - و بزرگی یافتنِ تورانیان از چشمِ تعصّب‌گزینِ آن قوم پوشیده ماندے - یا خود را بنادانی زده بهانه‌جوی شدے گروهے از ناپاک‌طینتی آن قافله‌سالارِ خداشناسان را بکیشِ برهمن بیغاره زدند[4] - سرمایهٔ سگالشِ ناسزا آنکه شهریارِ دیده‌ور از فراخیِ حوصله براهمهٔ دانش‌اندوز را در بساطِ قرب جای دادے - و طوائفِ هنود را بجهتِ مصالحِ ملکی و افزونیِ حقیقت پایه افزودے - و برای شایستگیِ تمدّن گرم‌خوئی فرموده عاطفت بظهور آوردے - دست‌آویزِ جوششِ یاوه‌درایانِ بدگوهر سه چیز شد - نخستین از فزونیِ شناسائیِ بارگاهِ مقدّس مجمعِ دانشورانِ ملل و نحل آمد - و ازانجا (که هر آئین شایستگیِ چند با خود دارد) هرکدام نصیبهٔ آفرین برگرفت - و از فرطِ انصاف‌گزینی نکوهیدگیِ هیچ طایفه پرده‌بافِ نیکوئیِ او نتوانست شد - دوم هنگامهٔ صلحِ‌کل در پیشگاهِ خلافت رونق پذیرفت - و گروهاگروه مردم با گوناگون احوال کامروای صورت و معنی گشتند - سیوم تباه‌سرشتی و کج‌گرائیِ فرومایگانِ روزگار از خیربسیچی و حق‌سگالیِ گیهان‌خدیو درکمتر زمانے شرمسارِ نادانی گشته بچاره‌گریِ ایّامِ بیدانشی تکاپوی نمودند - و بسیارے بکیفرِ کردارِ خویش در شکنجهٔ ناکامی فروشدند *

عزّت افزودن[5] قطب‌الدین خان باتالیقیِ گوهرِ اکلیل

سعادت شاهزاده سلطان سلیم

آدمی‌زاد اعجوبهٔ نگارخانهٔ آفرینش است - نادره کاخے از دیوارهستِ چار آخشیج اساس یافت آنگاه جوهرِ قدسی را (که یگانهٔ تجرّدگاهِ ایزدی ست) بکدگیائیِ آن برگزیدند - حکمتهای دادارِ بے‌همال

---

(۲) نسخهٔ [ز] یاوه‌بلا - و در [بعضے نسخه] یافده بالا (۳) نسخهٔ [ب] گرفتن (۴) نسخهٔ [ب] زدندے (۵) نسخهٔ [ز] اثرپذیرشدن شاهزادگان والاشان بیمن صحبت خدیو زمان *

کجا در تنگنای حوصلهٔ امکان درآید - لیکن خردِ دوراندیش داند که کارفرمای قهرمانِ قدرت درین نو نامهٔ پیوند پیامِ آگهی میرساند - که به نیروی شناسائی دامنِ اعتدال از دست نگذارد - و این چاردیوارِ عنصری را از گزندِ کیفیّاتِ باهم دشمن شایسته نگاهبانی نماید - و خوردن[۲] و آشامیدن و پیوندِ همخوابه و کسبِ هوا بطرزی (که دانشورانِ آزمون اندوز نگاشته اند) بکار برد - سپس خواهش‌گری[۳] و خشم‌کینی را فرمان‌پذیرِ خود[۴] داشته بهوش‌افزائی و مهرافروزی نشیند - و بوالا دانشها (که در نشاءٔ صورت و معنی بکار آید) چهرهٔ نفس پیراسته دارد - و بآمیزهٔ نکوهیدهٔ مردم دامن‌آلای نگردد - که ستودهٔ خوبانِ عالی‌فطرت را از راه برد - تا بساده‌لوحانِ سقیم‌دل و فرومایگانِ کوتاه‌بین و کم‌گرایانِ تباه بسیچ چه رسد - هرگاه چنین دیده‌بانی در هرآدمی ناگزیر بود بر بزرگانِ کثرت‌آرای آنگاه بر فرمان‌روایانِ روزگار چه مایه ضرور باشد - للّه الحمد که از آسمانی‌تائیدات آنچه درین کارِ سترگ پیش‌قدمانِ باستانی برنجِ درازِ دریافته اند کشورخدای را در نهادِ صافی سرشته اند - و بی‌آمیزشِ آموزش خوبهای ستودهٔ غازهٔ چهرهٔ سعادت است - و با این هشیار خرامی پیوسته دیده‌سانانِ گزین (که بر خود بلرزند - و حق را بی کم وکاست بموقفِ عرض رسانند) باز داشته اند - تا نیّرِ اقبال هرزمان فروغِ دیگردهد - و جاوید دولت چهره افروزد - و با این بسند نکردهٔ محفلِ همایون و بارگاهِ خلافت را برخلافِ سرافرازانِ عالم بآگاه‌دلانِ حقیقت پژوه آراسته دارند - و فرومایگانِ خوشامدگوی ناراستی‌آرای کمتر درین دو جای گزین راه یابند •

• بیت •

چوشاهنشهان دوربینی کنند • بدانشوران همنشینی کنند
کسانی که دانادلی خواستند • بدانا دلان مجلس آراستند

و ازین گزیدهٔ آئین گوناگون مردم و گروهاگروهٔ آدمی شناسائی پذیرفته سعادت می‌اندوزند - اندازهٔ فرخنده‌بختی و نیک سگالیِ فرزندانِ آن گیتی‌خدیو که تواند گرفت - فراخنای حوصلهٔ قیاس بر نتابد - المنّة للّه که بمیامنِ توجّهِ آن دانش‌آرای فرهنگ‌افروز اولاد و احفادِ والاگوهر را در آغازِ برنائی (که همگنان را بگرانخوابِ غفلت دارد) بیدارعقلی و ژرف نگاهی و صواب اندیشی و شایسته کرداری گلگونهٔ جمالِ روزافزون است - و از فروغِ قدسی‌عاطفت و خجستگیِ طالع برخلافِ خردسالانِ روزگار بستودگیِ اخلاق پیراسته اند - و بنظرِ کیمیاسازِ شاهنشاهی پرورش یافته پذیرای منّتِ آموزگار و اتالیق نیستند - خاصه فرزندِ سعادت پژوهِ رضا جوی گلدستهٔ بختمندی فهرستِ جرائدِ آگهی سلطان سلیم (همچنانکه بظاهر مهین‌فرزندِ گیهان‌خدیو است) در پیروی خجسته خصالِ آن یکتای ملکِ

---

(۲) در [بعضی نسخه] و درخوردن و آشامیدن نگذارد - و پیوند (۳) در [بعضی نسخه] خواهش گرمی
(۴) نسخهٔ [ی] خرد •

دانائي فراوان تکاپوی دارد - لیکن ازانجا (که شهریار دوربین نیرنگی مزاجِ آدمي‌زاد را سراپا بشناسد و پیش‌بیني و حزم اندیشي خوی ستودهٔ اوست) بدیدهانی خود بسند نفرموده فرزانهٔ از هوشمندانِ ارزم درست وفا طرازرا نامِ اتالیقي نهاده سرابستانِ دوربستيچي شاداب میگرداند - آئینِ والا نگاهي نگارمیرود - ورسومِ احتیاط‌گزیني بجای‌مي‌آید - یکی از شایستگانِ سعادت‌گزین برفرازِ بزرگي[۲] جاي میگیرد و جهانیان را آئینِ دانش‌آموزي بر منصّهٔ ظهور جلوه‌گر میشود - تا بیدارِ دلانِ هشیارمغز دریتاقداری اعتدالِ این آغشته‌آخشیجان تن بغنودگي ندهند - و آراستگیِ ظاهر و باطن فتورے دران سگالش نیندازد ازین رو خدیوِ عالم بیست و دومِ شهریور ماهِ الٰهي قطب‌الدّین خان را (که از باریابانِ بارگاهِ سلطنت و بزرگانِ پیشگاهِ خلافت بود - وآثارِ حقیقت و کارشناسي از ناصیهٔ حالِ او روشن - و خیربسیچي و حیا دوستي از نشست و برخاستِ او پیدا) بدین بلند پایگي کامیابِ سعادت گردانیدند - و بخلعتِ گرانمایهٔ داقو (که درین قدسي دودمان بس پایهٔ سترگ دارد) سرفرازیِ جاوید کرامت شد - و بخطابِ بیگلربیگي (که از اعاظمِ القابِ این خاندانِ والا ست) بلندنامي‌یافت - او بسپاس‌گذاریِ این مهین‌بخشش ترتیبِ جشنِ بزرگ بخیال آورد - و آرایشِ بزمِ همایون اندیشیده استدعای گرامي‌مقدم نمود - ازانجا (که خواهش پذیري و کامروائي شمسهٔ پیشطاقِ فرمان‌روائي ست) آرزو پذیرفته آمد - و منزلِ آن عقیدت گزین از میمنتِ قدومِ اقدس رشک افزای سپهرِ برین گشت - درین مهبطِ انوارِ الٰهي و مطرحِ اشعّهٔ ربّاني شاهزادهٔ والاگوهررا بر دوشِ او گذاشته سرمایهٔ سرمدي‌سعادت بخشیدند - و پیرایهٔ افتخارِ کونین سرانجام یافت - اسبابِ خرّمي و شادکامي آماده گشت - ولوازمِ نثار بتقدیم آمد - طبقاتِ مردم بمرادِ خود پیوستند - و گروها گروه جهانیان شادماني اندوختند ٭　٭ بیت ٭

عجب بزمگاهے شد افلاک‌تاب ٭ که کم بیندش چشمِ اختر بخواب
بنظّاره اش دیده مدهوش بود ٭ خرد بے زبان و زبان گوش بود

چالش[۳] فرمودن گیتي‌خداوند بصوب اجمیر

اورنگ نشینِ فرهنگ آرای پیوسته از وفورِ حق پژوهي و فرطِ دیده وري خویشتن را بچشم درنیاورده کامِ آگهي بردارد - و زمان زمان پاسبانیِ احوال کرده چهارسوی دنیا را روز بازارِ تازه بخشد سرابستانِ بینش را شاداب گرداند - و سراپای هرکردارے بنظرِ اعتبار درآورد - پاسِ مراتبِ شناسائي داشته خرامش فرماید - و از سعادت اندوزي و خیرسگالي برسومِ طوافِ مشاهدِ بزرگان (که والا نگهانِ حقیقت اندوز بدان کمتر گروند) نیز پردازد - و درضمنِ آن چندین حقیقتِ[۴] عبادت چهرهٔ ظهور برافروزد

(۲) نسخهٔ [ل] بندگي (۳) نسخهٔ [ل] نهضت فرمودن (۴) نسخهٔ [ب ی] حقیقي عبادت ٭

ظاهر بیغفلی صورت پرست را سرمایهٔ نشاط پدید آید - و معنی بسیچان تقدّس طراز را گوناگون شادمانی در گیرد - درین هنگام (که لوامع خداشناسی پایهٔ ظهور گرفت - و پیکرگزیدان روی درسیرت افروزی داشتند) بخاطر همایون چنان پرتو انداخت که این نیکوئیهای رسم و عادت بے آهنگ گزین عبادتے سرمصطهٔ عیانی نتابد - و بے ملاحظهٔ مصالح ملکی یورشهای پادشاهی فروغ نبخشند - وجویای آن گشتند که اگر چنین باعثی خودگزین نباشد بخلاف هرسال درین مرتبه عزیمت مطاف اجمیر در پایهٔ توقّف افتد و چون روشن شد (که نهضت آن صوب سرمایهٔ آرامش خلائق و پیرایهٔ نیازمندی گردن‌کشان است) بهست و ششم شهریور ماه الهي پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده رهگرای گشتند - و با ستوده آئین منزل بمنزل نشاط شکار چهره آرای شد - معدلت را شادروانے دیگر بر افراختند[۲] - و گروها گروه مردم کامیاب آرزو گشته شادی‌اندوختند - برخے را مطالب دنیا و مشاغل ظاهر انتظام گرفت - و جمعے را مرادات معنوی و خواهشهای عالم باطن سرانجام یافت - آن شهسوار عرصهٔ آگهی با ایزد بیهمال بوده ظاهر بر آراستے - و با گوناگون مشاغل آزاد خاطر خرامش فرمودے - ازان ساز (که داستان تعلّق و تجرّد در نزهتگاه هستی غریو نشاط انداخته - و سررشتهٔ نگاهداشت آثار پیشیدیان دوتائی دارد) مراسم این در آخشیج در یگانه پرستار ایزدی بایں‌فزونی و فراوانی فراهم آمده کمتر نشان دهند - دیده‌وران هرگروه از دید شگرف[۳] آرائی آن یکتای بدائع‌طراز چنان سر بجیب حیرت فرو می برند که بقالب گفت نگنجد و بحوصلهٔ شنود درنیاید - هرطایفه را دلنشین که همگی همّت والای خدیوعالم بهمین[۴] آئین خاص بسرمیرود و چنین چهره دستی از دوام توجّه بدان پیشه روی درظهور دارد - باپزدی تائید (چنانچه در آرامش آشرف‌گاه دنیا شگفت کارنامها پدید آورند - و فیض آن بدور و نزدیک رسد) افزون‌تر ازان نادره پردازیها در وسعت‌آباد ملک معنی آشکار میشود - و شمع رهنمونی سعادت‌پژوهان دیده‌ور افروخته میگردد و سازگی آنچه به مصوّری[۵] قلم چهره‌گشائی میگردد فرمان‌پذیری شیرشرزه است - بیست و ششم مهر ماه الهي رایات اجلال نزدیک حوض خواص خان پرتو اقبال انداخت - بومیان آن سرزمین جبین نیایش سوده بعرض همایون رسانیدند - که رهنوردے را درین حدود نه بیشهٔ هولناک در افتاد - درندهٔ[۶] نا آشنا بجان‌گزائی برخاست - آن قوی دل را خاطر سعادت‌گزین چاره‌گرآمد همان‌دم خطّے بگرد خود برکشید - و دعای[۷] گیتی‌خدیو بر زبان آورد - از شنودن نام گرامی برجای ایستاد - و او از گزند جان‌شکر رستکاری یافت - آگهی پذیران آن سرزمین بتازگی گردن سعادت بکمند اخلاص در آوردند - و دست‌افزار راه‌یابی طایفهٔ و سرمایهٔ افرایش عقیدت گروهے سرانجام پذیرفت

(۲) نسخهٔ [ل] برافراشتند (۳) در [چندنسخه] شگرف‌کاری (۴) نسخهٔ [ی] بهمان آئین همین
(۵) نسخهٔ [ب ی] بمصور قلم (۶) نسخهٔ [ل] ژنده شیرے (۷) شاید که دعائی باشد ۰

و چون شگرف‌کاری اقبال بمسامع همایون پیوست از سترگی همّت و پرده‌آرائی حسابے بر نگرفته بوربان مقدّس گذارش یافت - اگر براستي پیوندد دیگر شکار این‌جانور نکنیم - و بجان‌شکری او چیره‌دستي نفرمائیم - نیرنگیِ(۲) بدائع کرامات آن یگانهٔ روزگار برتر ازان‌است که چابک روان عرصهٔ آگهي ساحتِ کنهٔ آن توانند رسید - و والاپایگیِ آن وحدت گزینِ کثرت‌آرای ازان دورتراست که بلند پروازانِ علوي‌خرام در هوای شناختِ آن پر توانند گشود ＊ قطعه ＊

مائیم که نظارهٔ او ＊ حیرت زدگانِ آفرینش

از کنهٔ کمالِ او چه(۳) دانیم ＊ ما هیچ‌مدانِ آفرینش

سیوم آبان ماهِ الٰهي سایهٔ همایون چتر بدان شهر سعادت پرتو معدلت انداخت - و مراسم(۴) دعاپرسني و آداب زیارت بظهور آمد - مُنتسبانِ آن مشهد و دیگر منتظرانِ آرزومند بگوناگون افضال شادکامیها اندوختند ＊

و از(۵) سوانح فرستادن شیخ عبدالنّبي و ملّا عبداللّه سلطان‌پوري ست بحجاز - نظرتِ گنجینه‌پرداز شاهنشاهي آن میخواهد که تهیدستانِ هفت کشور و نیک‌سگالانِ هر دیار از موائدِ احسان فراوان بهره برگیرند - و همواره جویای خیراندیشانِ آگاه دل و کارشناسانِ راستي‌کردار است - تا مصارفِ عطایا در شهرستانِ بیگانه تشخیص یابد - و بے ستمِ شریکي و بیش‌طلبیِ آزدوستانِ(۶) آن دیار شایسته قسمت پذیرد - و پیوسته از جهان‌نوردانِ روزگار هرکه براستي و درستي امتیاز دارد برگزیده مبلغهای گرانمند حواله میفرمایند - تا بخششِ ظلِّ الٰهي پایهٔ شمول گیرد - و سپاس بلنداقبالي چهرهٔ دولت برافروزد (چون فروغِ احتیاج‌مندانِ جزیرهٔ نشینِ حجاز و انزوا گزیدانِ آن دیار خاطرنشینِ همایون شد ؛ هرسال خروارهای زر مصحوبِ کاردانانِ سعادت منش روانه ساختی - و اندیشهٔ قدسي آن بود که پیوسته دریایِ بخشش(۷) در جوش باشد - لیکن چون آگهي آمد (که چیره‌دستانِ آزمند آن مشاهد گردِ شورش برانگیزند - و قسمت شایستگي نمي پذیرد - و تهیدستانِ آزرم‌دوست را بخشي نمیرسد - یا کمتر بهره میدارند - و خیره رویانِ عربده‌ناک فراوان ستانند) چنان بخاطرِ معدلت آرای قرار یافت که دیگر آن والا مکرمت بظهور نیاید - و چنانچه مساکینِ هر دیار پنهاني کامیابِ عشرت گشته خلودِ دولت را طلبگارند دران بلاد نیز همان آئین رواج گیرد - و همانا چنین گردِ دلها گشتن و خاطرهای نژند شادمان گردانیدن دستینهٔ قبول داشته باشد - درین‌ولا (که خرد بلند پایگي یافت - و تشخیص را

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدائع کرامات - و نسخهٔ [ی] نیرنگي کرامات (۳) نسخهٔ [ل] چه‌گوئیم (۴) نسخهٔ [ل] مراتب (۵) در نسخهٔ [ز] درینجا این‌عنوان آورده - فرستادن شیخ عبدالنبي و ملا عبدالله سلطان‌پوري بحجاز (۶) نسخهٔ [ز] دراز دستان آنه دیار (۷) نسخهٔ [ی] بخشش و بخشایش ＊

روزبازار پدید آمد) شیخ عبدالنّبي و ملّا عبدالله سلطانپوري (که از افسانه طرازي و دستان سرائي و پیش‌آمدي سادہ لوحانِ کار نشناس و مدارای فرمان‌دهانِ روزگار برمسندِ پیشوائي جا گرفته در نفس پرستي و طبیعت پرستاري کام فراخ میزدند) پردۀ کارِ ایشان برداشته آمد - و دریافته شد که بجز لوازمِ مقدّماتِ رسمي (که اساتلِ صف‌نشینانِ بساطِ تحصیل گردآورند) چیزے نیندوخته اند و بغیرِ زبان‌درازي و نقل‌فروشي (که آئینِ بیدانشانِ هرزہلای است) هنرے نشناسند - و با این همه تهیدستي از دادارپرستي و حق پژوهي کمتر نصیبه بردارند - و غرورافزائي و نخوت فروشي را بزرگیِ حال و گزیدگیِ منزلت خیال کنند - شهریارِ فراخ حوصلۀ والا عاطفت از آزرمِ ذاتي و حیای فطرتي نخواست که آن گروہ دریں عیارگاہِ دانش و بینش زیادہ ازیں بنادانی و بے‌انصافي شهرۀ آفاق گردند و برسوائي انگشت‌نمای خاص و عام شوند - بمنصبِ میرحاج اختصاص بخشیدند - و نیازمندانِ آن سرزمین را یاد فرمودند - و بدین عنوان از قلمرو برآوردند - و فرمان شد که پیوسته درآن معابد به پیراستنِ نفس پردازند - پاسِ اعتبارها داشته آمد - و لوازمِ آزرم بتقدیم رسید - زربندگانِ آرزوپرست بسرّاینِ نرسیدہ در توقّف هزاردستان بکار بردند - اندیشۀ آن پست فطرتان اندوختنِ درهم و دینار بود - نه فراهم آوردنِ نام و ناموس - لیکن گیتي‌خدیوِ دانش پژوہ (چنانچه حکمای مهرگزین بیمارانِ نادان را کام و ناکام تلخ دارو بخورش میدهند) دستوري دادہ مداوا فرمودند - و بسیارے از تهیدستانِ آرزومند را سامانِ سفر سرانجام یافت - هفدهمِ آبان ماہِ الٰهي ازان مصرِ سعادت بدارالخلافه بازگشت شد و راہِ میوات پی‌سپرِ همایون‌موکب آمد - و راغ و کهسار طراوتِ بهار گرفت - اگرچه بصورت نشاطِ شکار چهرہ مي‌افروخت لیکن درمعني دادارپرستي و رعیّت پروري بجای مي‌آمد - بیست و نهم حواشیِ سادبهر شهباز خان با برخے جنودِ فیروزي دستوري یافت که دران صوبه پاسبانيِ احکامِ سلطنت نماید - و درایمنیِ ملک و آبادیِ ولایت همّت گمارد ٭

و از سوانح گزندہ رسیدنِ بزین خان کوکلتاش است - بیست و سیومِ آذر نواحیِ بهیرہ[۲] گیهان‌خدیو در خلوت‌سرای تقدّس بنیایشِ ایزدي بود - از پیشگاہِ دولت‌خانه غوغائے بلند شدہ فرونشست - بهوپت چوهان از واژونیِ بخت چندے سر از بندگي تافته بدیارِ بنگاله شتافت - دریں روز (که آن ناحیت بدستیاریِ اقبال کشودہ گشت) ناگزیر بهمایون درگاہ پناہ آورد - ازانجا (که خوی بد از نهادِ مردم بدشواري رود - خاصه که نکوهیدہ نشمرند زوال نپذیرد) آن بدگوهر باز بهبنگاہِ خود آوارہ رفته دزد[۳] افشاري و رعیّت آزاري پیش گرفت - چون آن قصبه از تیولِ کوکلتاش بود رخصت یافت

---

(۲) در [بعضے نسخه] منهرا (۳) نسخۀ [ز] بدزد افشاري و رهبت پروري آزادي پیش گرفت ٭

که او را و دیگر نخوت آرایانِ آن مرز را باندرزهای هوش افزا رهگرای نیکوبندگی گرداند - و هرکه از بدمستِ غنودگی سخنانِ دلاویز نشنود بفروغِ بارکِ هندی تیرگی‌زدای استکبار آید - چون بدان سرزمین گذاره نمود بد گوهرانِ آن بوم غاشیهٔ فرمان پذیری بر دوش کشیدند - و همگی گردن‌کشان آرزوم ستهیز برهنمونیِ کوکلتاش دولتِ کورنش یافتند - آن شوریده مغز از تباه سرشتی نتوانست همراهی گزیند - ازین آگهی فرمان شد که اقطاع دارانِ آن نواحی او را بدست آورند - از بیمناکی در معسکرِ اقبال آمد - و راجه تودرمل و راجه بیربر را پناه اندیشید - بظاهر حرفِ جرم‌بخشی درمیان داشتی - و ملازمتِ گیهان‌خدیو را آرزو نمودے - لیکن همواره در کمینِ کوکلتاش بسر بردے و هرزه درائی کردے - کوکه اندیشهٔ تباهِ او را بدرگاهِ همایون باز گذارد - شیخ ابراهیم بقدسی‌فرمان آن تیره رای سرگشته را طلب نمود - تا سراپای دل برگیرد - و ضامن گرفته بخدمت نامزد گرداند با برخی از راجپوتانِ تهوّرگزین درین نزدیکی آمده عرضه داشت که اگر کوکلتاش مرا در زینهارِ خود گیرد و شما در یاوریِ من پیمان بندید ببارگاهِ سپهرتمثال بتارکِ سر می‌آیم - ورنه آماده شده ام که نقدِ زندگانی سپرده آید - شیخ بهمراهیِ کوکه آن وحشت‌زدهٔ بےدانشی را بخورش‌زبانی آرامش بخشیده آورد خواست که در ساحتِ قدسی درآید (۲) - ازانجا (که چاوشانِ بارگاه بےفرمانِ مقدّس سلاح‌دار نگذارند خالی‌دل دست بجمدهرِ او برده بازداشتند - شوریده مغز فریب انگاشته دشنهٔ عربده‌ناکی برآهیخته آویزش نمود - کوکه به نیروی مردانگی درآویخته زخمی شد - چندے از ملازمان او را دستگیر کرده بفرامش‌خانهٔ نیستی فرستادند - خدیوِ مسیحا نفس روزِ دیگر منزلِ کوکلتاش را بفروغِ همایون‌قدوم رشک افزای سپهرِ برین گردانید - و بدلِ مهرگزین و دمِ گیرا و زبانِ عاطفت مرهم بر جراحت نهاد از میامنِ توجّهاتِ اقدس آن گزندِ جان‌گزا چاره پذیرفت - و سپاسگذاری (۳) و نیایش‌گریها بجای آمد بنصرت و فیروزی بیست و نهم بدارالسّلطنهٔ فتحپور نزولِ اجلال شد - از روزافزونیِ دولت پایهٔ حق‌پژوهی بلندتر گردید - و فرمان روائی را بر قدردانی و کارآگهی اساس نهادند - چهارسوی دنیا را تازه رونقی پدید آمد - و کالاشناسی (۴) بگرم‌بازاری چهره افروخت - طبقاتِ انام و طوائفِ عالم روی نیاز بوالاآستان آوردند - و حاکمانِ اطراف و والیانِ نواحی گزین پیشکشها و نثارها روانهٔ درگاه ساختند سعادت‌منشانِ انصاف‌طراز سزاوار دانسته نیایش‌گذار شدند - و ظاهرنگاهانِ چاره‌سگال از بیمناکی راهِ لابه‌گری سپردند •

و از سوانح پناه‌آوردنِ یوسف خان کشمیری ست بهمایون درگاه - پدرِ او علی‌خان چک مرزبانیِ کشمیر داشت - (چون در تکاپوی چوگان بازی بآسیبِ پیش‌کوههٔ زین رهگرای ملکِ نیستی

---

(۲) نسخهٔ [ل] درآرد (۳) نسخهٔ [ز ل] و بسپاس‌گذاری نیایشگریها (۴) نسخهٔ [ب] وکارشناسی •

شد) بزرگان آن دیار انجمن ساخته او را بکلانی برگرفتند - ابدال عمِّ او اندیشهٔ سری بخود راه داده بهامکاری نشست - یوسف‌خان تیزدستی نموده خانهٔ او گرد گرفت - و دران زد وگیر آتشِ بندوق رختِ زندگانیِ او بسوخت - زمانه هنوز نیارمیده بود که سیّدمبارک و ابوالمعالی[2] پسرش و علی خان و حیدر[3] چک و علی‌ملک و جمعی دیگر بران شدند که یوسف بن حسین خان[4] را (که عمزادهٔ اوست و بخطابِ خانخانانی نامور) جای‌نشین گردانند - او از دوراندیشی سر باز زد - عمومِ فتنه‌انگیزان[5] سیّد مبارک را برداشته آتشِ شورش برافروختند - میدانِ عیدگاه گردآلودِ آویزش شد - یوسف‌خان لشکر آراسته بکارزار برخاست - محمّدخان (که هراول بود) پس‌از فراوان زد و خورد نقدِ زندگی درباخت یوسف خان بآوردگاه نارسیده راهِ گریز سپرد - و از گریوهٔ پیرپنجال[6] گذشته در حواشیِ[7] تتهه دمی برگرفت بد گوهران نامهای فریب‌آمیز[8] فرستاده برگردانیدند - درسرزمینِ مراج[9] سیّد مبارک بعزمِ پیکار برآمد موروپانِ هرزه‌سرای از هنگامهٔ گفت یک گامِ کردار برنداشتند - بسعادت‌بسیچی از راهِ قرمز براجه مانسنگهه و میرزا یوسف‌خان پناه آورد - خاصانِ بارگاهِ تقدّس اورا برگرفته از[10] پنجاب رهگرای پیشگاهِ اقبال شدند - و بیست و یکمِ دی ماهِ الٰهی بسجودِ آستانِ قدسی روشن پیشانی ساختند - دستِ عاطفتِ گیهان‌خدیو از نشیب‌گاهِ خاکساری برگرفت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافت •

و همدرین روز پیشرو خان از سمتِ جنوبی ناصیه سای آستانِ جلال آمد - و بنوازشِ خسروانی سرافراز گردید - او را باندرزگوئیِ نظام‌الملکِ دکنی فرستاده بودند - وخشوری را بسزا نمود و از کاردانی بسا سخنانِ شکوه‌افزا دلنشین گردانید - (با آنکه جوهرِ دماغِ او گردآمدِ سودا بود و دست از آمیزشِ مردم بار داشته در کنجِ تنهائی بسر بردے) لختے بهوش گرائید - و آصف خان را (که از معتمدانِ او بود) با تنسوقاتِ آندیار همراهِ آن سعادت‌گرای گردانید - آیندگان نوازش یافته کامیابِ شادمانی گشتند •

و از سوانح نامزد فرمودنِ عساکرِ گیتی‌گشای بتسخیرِ بنادرِ فرنگ - ازانجا (که مهینِ آئینِ فرمان‌روائی ملک‌گیری و کشورستانی ست - و بدین طرزِ شکوه‌افزا پریشانیِ کثرت قدم در آرامشِ وحدت می‌نهد - و جهانِ پراگنده روی درانتظام می‌آرد) امرای صوبهٔ گجرات و مالوه بسرداریِ قطب‌الدّین خان هیزدهمِ بهمن ماهِ الٰهی باین خدمت نامزد گشتند - و مرزبانانِ دکن را فرمان شد جنودِ فیروزی‌اعتصام رخصتِ آن‌صوب یافته - که فرنگی‌گروه را (که سنگِ راهِ بادیه‌نوردانِ حجاز اند)

---

(۲) نسخهٔ [ی] و ابو المعالي و علي‌خان (۳) نسخهٔ [ز] حیدر جنگ (۴) نسخهٔ [ی] خان‌چک را (۵) نسخهٔ [ب ی] فتنه اندوزان (۶) نسخهٔ [ز] بربنجال (۷) نسخهٔ [ب ل] حوالیِ (۸) نسخهٔ [ب] فریب‌انگیز (۹) نسخهٔ [ی] میرراج - و نسخهٔ [ل] مرراج (۱۰) نسخهٔ [ی] ازین جانب •

از میانه بردارند - این مژدهٔ دولت‌افزا را سرمایهٔ ظهورِ جوهرِ اخلاص دانسته هرکدام بشایسته سامانی و گزین‌سرانجامی بلشکرِ نصرت‌قرین پیوندد - تا حرفِ سرائیِ بندگی (نه همواره از زبانِ فرستادگان گذارش می‌یافت) بیقین گراید - و فراخورِ خدمت و اخلاص بوالا پایهٔ عاطفت اختصاص یابد و هم رعایای سمتِ جنوبی از آسیبِ موکبِ همایون سایه‌نشینِ عافیت گردند •

و همدرین روز سرکارِ غازیپور بمعصوم خان فرنخودی مرحمت گشت - و خطّهٔ دلگشای جونپور از تغیرِ او بترسون محمّد خان مکرمت فرمودهٔ دستوریِ انتظامِ آنحدود دادند - و مولانا محمّد یزدی را بصدارتِ آن صوبه (۲) همراه گردانیدند - و آدیسه در انطاعِ معصوم خان کابلی فرار گرفت سبحان‌قلی ترک فرازِ باد پیمای استعجال بر نشست (۳) - که او را از بهار باُدیسه (۴) برد - و قیاخان کنک را بنواحیِ بهار آورد •

و از سوانح بازآمدنِ میر ابوتراب از حجاز - نگاشته آمد که میر (۵) را بوالا منصبِ قافله‌سالاریِ حجّاج سربلندی بخشیده رخصت ارزانی داشته بودند - درینولا آگهی آمد که آن سفرگزین خدمت بتقدیم رسانیده نقشِ پای نبوی صلّی‌الله علیه وسلّم می‌آرد - و چنان برگوید که این همدستِ آنست که (۶) سیّد جلال بخاری در زمانِ سلطان فیروز بدهلی آورده - دین پناه (هرچند میدانست که اصلی ندارد - و صیرفیانِ دیده‌ور ناسرگیِ آن وا نموده اند) از وفورِ پرده داریِ آن انتسابِ سترگ را پاس داشته حق‌گذارِ تبجیل آمد - و بهمایون فرمان چهار کروهیِ دارالخلافه قافله توقّف گزید - کارفرمایانِ بارگاهِ سلطنت نزهتگاهی دلگشا بر آراستند - شاهنشاهِ حقیقت‌پژوه با بزرگ نوئینان و دانشورانِ بیدار دل پذیرا شده قدمی چند آن پارهٔ سنگ را بر دوشِ آسمان سای نهاده خرامش فرمود - و بترتیبِ منزلت اعیانِ دولت بر تارکِ ادب گرفته بمصرِ اقبال آوردند - و باشارتِ قدسی بخانهٔ میر (۷) برگذاشتند و از فروغِ شناسائی و آزرم دوستی و قدردانی و فراخیِ حوصله (باندیشهٔ آنکه آبروی آن سیّدِ ساده‌لوح بخاکِ نادانی ریخته نیاید - و شناسندگانِ شوخ طبع لبریزِ خنده نگردند) چنین احترامی بزرگ بجای آمد - و بنقد کاسهٔ خیالِ کوته اندیشانِ روزگار خاک‌آمود گشت - فتنه اندوزانِ بدگوهر در گوِ خجالت فروشدند - و بی‌مایگانِ تیره‌رای [که از استکشافِ دلائلِ نبوّت و گذارش یافتنِ شبهه وشکوکِ آن (که کلامی‌کتب ازان پراست) درشورش بودند] یکبارگی رسوای بازارِ شرمندگی آمدند و آنان (که از بیدولتی و تباه سرشتی با ظهورِ دینداری و یزدان‌شناسیِ آن پیشوای صورت و معنی بهتان‌سرائی و یافه‌درائی داشتند) زبان‌زدهٔ دین و دنیا گشتند - بزم‌آرای جهانِ آگهی را نه آن روز

---

(۲) در [بعضی نسخه] آن صوب (۳) نسخهٔ [ی] برگشت (۴) نسخهٔ [ی] بآن‌دیار (۵) نسخهٔ [ل] که اورا (۶) نسخهٔ (ل) که مخدوم جهانیان سید جلال بخاری (۷) نسخهٔ [ی] میر مذکور گذاشتند •

[redacted] گهش گردِ فتنه مي انگیختند) در نزهتگاهِ باطنِ قدسي غبارے - و نه امروز (که گروه باطل ستیز سر بگریبانِ شرمساري دارند) نشاط افزائي - هرکرا سراپای خاطر چنین بود ... درستهایِ دولت هدریاتش آید - و زمان زمان نازوانقبال نوید کامیابي رسد - و ... زرے کامی ... - و نیرنگیِ تقدیر عبرت افروزد[۲] •

• نظم •

براهِ شگرفي همه گام زن • همه خنده بر نقشِ ایّام زن

بر آفاق رندانه چشم افکنان • نمطهای عالم تماشا کنان

... اندیشِ خداپرست را از غم و شادي چه پروا - لیکن مخلصانِ نو ارادت را نیرو پدیدآمد - و عامّه را ... آماده گشت •

• از سوانح دوازده بخش گردانیدنِ عرصهٔ پهنای هندوستان - ناگزیرِ والافطرتِ کارگیا آنکه بستانِ سعادت گزینِ مملکت را ببخشش و بخشایش نوازش فرماید - و تباه سگالانِ گردن‌کش را بفروغِ تدبیر و لمعانِ شمشیر چاره گزیند - ملک را به پیوندهای شایسته لخت لخت گرداند و بستان‌سرای آفرینش را بگونیای شناسائي طرحے گزین اندیشد - و بپاسبانانِ سیرچشمِ حق‌شناس بسپرد - و چارچمنِ دنیا را از چشمه سارِ آگهي آبیاري کند - و ازین روی بصواب‌اندیشیِ گیتي‌خداوند وسعت‌آبادِ ملکِ هندوستان شایسته قسمت پذیرفت - و در هر صوبه سپهسالارے و دیوان و بخشي و میرعدل و صدر و کوتوال و میربحر و واقعه نویس نامزد شد •

و از سوانحِ قرارِ جمعِ ده ساله - ازانجا (که زمان‌زمان روزگار نرخ را طرحِ دیگر اندازد - و نشیب و فرازِ سترگ پدید آرد) آئین آن بود که هرسال برخے از کاردانانِ راستي‌منش تفصیلِ آنرا از هر ناحیت روانه ساختے - و سال بسال دستورالعمل در ادای[۴] حقوقِ دیواني قرار گرفتے - (چون ممالکِ محروسه فراخي پذیرفت - و قلمرو چندین فرمان‌دهانِ[۵] والاشکوه در سایه‌گاهِ معدلتِ گیهان خدیو درآمد) آن نگاشتها بتفاوت رسیدے - و سپاهي و رعیّت گزند یافتے - و خواهشِ باقي و فاضل شورش‌افزودے و نیز کناره شدنِ برخے از نرخ نویسان از راهِ درستي شهرت گرفت - کارپردازانِ بارگاهِ خلافت ستوه آمده بچاره گریِ او درماندند - شهریارِ دانش پژوه بابداعِ این طرزِ حق‌گذار گروها گروه مردم را نشاطِ سترگ بخشید - نقاوهٔ این مخترع آنست - که حالِ ده سالهٔ هر پرگنه از مراتبِ کشت‌وکار و مدارجِ ارزش شناخته دهم بخش را مالِ هرساله مقرّر فرمود - چنانچه در آخرین دفترِ این گوهرین نامه مفصّل نگاشته آید - اگرچه انجامِ این شغلِ عالي براجه تودرمل و خواجه شاه منصور حواله شد

---

(۲) نسخهٔ [ل] افزاید (۳) نسخهٔ [ز] یک اندیش (۴) نسخهٔ [ز] وادی (۵) نسخهٔ [ل] فرمان‌روای •

بیکن راجه بخدمت‌گذاری شرقي دیار رخصت یافت - و خواجه بفروغِ خردمندي اشارتِ والا دستنه گزین[نسخهٔ] انتظام داد *

سرتابی[۲] امرای بهار - و نامزد شدن افواج گیتي‌گشای بسزای آن ناسپاسان

نیرنگیِ روزگارِ بوقلمون چگونه گذارد - و شگرف کاری کهن دیر بکدام نیرو نویسد - از نکوهیده خویهای او آنست که در پرورشِ بدسیرتانِ فتنه اندوز و آرایشِ هنگامهٔ گروهِ باطل ستیز همّت گمارد - و غم‌افزائی نیک سگالانِ سعادت گزین و جان‌گزائی خردپژوهانِ حقیقت منش را هرزمان فرا آورد - دوربینانِ هشیارخرام درچهره گشائی این نقشِ بدیع دستِ جرأت دراز نکرده لب فرو بسته اند - و بر نطعِ آگهي پای خواهش ننهاده[۳] زبانِ چون و چرا نگشاده - چنانچه آن رازدانِ بیدار‌دل مي‌سراید * * نظم *

بسے اندیشه کردم پیش و پس را * بحکمتهای او ره نیست کس را
درین بستان زبان باید درو کرد * خموشي را بحیرت پیش‌رو کرد

اگرچه برباطنِ والانگهانِ ملکِ شناسائي کمتر داروئے باشد که پرتوِ ظهور نبخشد لیکن درکبریای ایزدي فرو رفته از نایابیِ سخن‌نیوشانِ انصاف طراز خود را بناداني شهرهٔ آفاق گردانند - و از شورشِ نفهماندنِ گوش‌آمودگانِ سیمابِ غفلت خوابِ آسایش گزینند - ابوالفضل ترا (که اندیشهٔ آشوبِ دوران بخاطر راه داده نیروی فهماندن داده اند) چرا سرِحقّه باز نمیکني - و درجِ حقیقت مي‌گشائي * * بیت *

دلے داري از معرفت نکته سنج * ز دریای دانش فرو ریز گنج
کلیدِ درِ علم در جیبِ تست * چو برخلق نگشائیش عیبِ تست

همانا گره‌گشائیِ این معمّای دشوار آنکه بینندگانِ سوانحِ روزگار کم‌بین و کوتاه حوصله اند - چشمِ شان بر نماسی نشیب و فراز نیفتد - خارِ پای را آشوبِ جهانے اندیشند - و گزندِ شخصے بلای عالمے انگارند و گرنه بر تیزنگاهانِ حقیقت‌پژوه روشن[۴] است (همچنانکه از روئیدنیها زهرگیا و تریاق نشانِ نشو و نما کند - و درجانوران دل‌میدکن و جان‌شکر جنبشِ نشاط نماید) در آدمیان نیک و بد را ظهور و خفائے باشد و بآئینی (که درادویهٔ جسماني هردو بکار رود) در معالجهٔ روحاني این‌دو گروهِ مردم درخور باشند و بر سخن‌شناسانِ[۵] زمانه پیدا که کام روائیِ والاگوهرانِ نیک اختر و تباهیِ لئیمانِ بدکیش افزایشِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] سرتابیِ بعضے امرا و شورش افزودن میرزا سلیمان و ناکام برگشتن (۳) نسخهٔ [ب] نهاده (۴) نسخهٔ [ی] روشن‌ضمیر - ودر[بعضے‌نسخه] روشن‌دل (۵) نسخهٔ [ب ی] نبض‌شناسان زمانه *

مروغِ هستي و سرانجام دادنِ اسبابِ پاداش است - و نیز فرازداشتنِ فتنه اندوزانِ جهانِ آسایش بجهتِ نگونسار گردانیدنِ ایشان باشد در گو زیانزدگي * بیت *

این بادهٔ که روزگار دارد * یک مستي و صد خمار دارد
گر بود فراز از نشیبت * هشدار که میدهد فریبت

و بسا این دست‌آویزِ خار پیرائی چارچمنِ آدمیّت و طراوت افروزیِ نو نهالانِ سعادت‌آمود شود و نیز دانائی طرزِ تعلّق شناسد - که کامیابیِ دولتمندانِ حق پرست آرایشِ جمال است - و برآمدِ کارِ شقاوت‌اندوزانِ بطلان منش زیب و زینتِ جلال - و شناسای خلوتکدهٔ تجرّد را یقین که لطفِ ایزدي و جمالِ الٰهي درین نمودارهای شگرف جلوه میدهد - امکان آتشِ[۲] جلال بر نتابد - و باطل همخوابهٔ محال - اکنون ازین بوالعجب رازگوئي زبان بازگرفته اسموذجي ازین داستانِ هوش افزا مینگارد (با آنکه اورنگ نشینِ اقبال از سترگیِ عاطفت و افزونیِ معدلت و آرایشِ صلحِ کل فراوان بخشش و بخشایش دارد - و مانندِ ابرِ رحمت برکشت‌زارِ جهانیان ریزشِ سودمندي نماید) یکبارگي بسیارے از اُمرای بهار (که پروردهٔ نعمتهای گوناگونِ این‌دولتِ ابدي‌اعتصام بودند - بلکه بستان‌سرای نیاکانِ این گروه از جویبارِ افضالِ شاهنشاهي سرسبز و شاداب بود) در شورستانِ عصیان افتادهٔ رهگرای بادساري ونخوت گشتند - و روزگار زهرخندي نمودهٔ هر یکی را ببرآمدِ آرزوهای کوتاه خرسندي بخشید و اجمالِ این مفصّل آنکه اوائلِ این فرخندهٔ سال گیهان خدیو پاسِ جهانداري داشته راي پرکهوتم و مولانا طیّب[۳] و شیخ نجم‌الدّین و شمشیرخان خواجه‌سرای را بصوبِ بهار رخصت فرمود که در انتظامِ آن صوبهٔ[۴] معمورهٔ جوهرِ کارداني بظهور آورند - و در آباديِ ملک و تیمارداريِ سپاه و غمخواريِ زیردستان تکاپو نمایند - آن فرومایگانِ تنگ‌حوصله از بےدانشي رختِ اقامت به پتّنه انداخته در فراخنای آز افتادند - و در معاملهٔ سانِ[۵] واجب و کارِ داغ سخت‌گیري و خیره روئي پیش گرفتند از چشم‌تاریکي خواهشِ مدارا و پوزش پذیري (که جهانِ داروگیر بے او نظام نگیرد) از دست دادهٔ هوش گسل شدند - یک دوئي (که بصفوتکدهٔ اخلاص گذارهٔ کردے) تنگنای طبیعتِ خودِ[۶] دوست را از وسعت‌آبادِ جهانِ عقیدت چاره‌گر آمدند - و چندے (که رئیسانِ چارسوی معامله بودند) پیشین‌نعمت را جواب‌دهِ ناکاميِ حال گردانیدهٔ نیز ساحتِ باطن را خارستانِ شکوهٔ نساختند - و دیگر بازرگانانِ شورابهٔ محنت درکشیدهٔ ظاهرِ خود را نیالودند - و بسیارے از بدگوهرانِ زراندود سربشورش برداشتند - و از پادشاهِ دین ودنیای خود برگشته گردنِ مخالفت برافراختند - نه در خلوتگاهِ ایشان

---

(۲) نسخهٔ [ز] بخش جلال (۳) در [چندنسخه] و طیب و مجدالدین و شمشیرخان (۴) در [بعضی‌نسخه] آن معمورهٔ (۵) در [بعضی‌نسخه] شان واجب (٦) نسخهٔ [ی] خرد دوست *

سعدا حرمی آلای بصیرتکاه شتافتند - هر دوگروه فتنه‌اندوزي را بهانه یافته در خیالِ شورش افتادند محبّ علي‌خان (که از حقیقت و معامله شناسي فراوان بهره داشت) فرمان‌پذیري را سعادتِ دین و دنیا دانسته بانجامِ آن کار همّت گماشت - و آن مردم را از پتّنه بمحبّ‌علي پور[۲] (که بنزدیکیِ رهتاس است) برده شروع در داغ نمود - و بکام روائیِ آن گروهِ نافرجام نشست - و دیگر امرا بسیاه روئي و خیره چشمي گردن افراشتند - درین اثنا (که محبّ‌علي خان هنگامهٔ داغ گرم داشت) قافلهٔ بزرگ از بنگاله رسید - و سیه درونیِ آن تیره رایانِ تباه‌گوهر برملا افتاد - مظفّرخان اندوختهای خانجهان و گزیده فیلانِ[۳] او و نولکا مادرِ داؤد را با سایرِ اغروق مصحوبِ فتح‌چند مدکلي روانهٔ درگاه ساخته بود - و بسیارے از سپاهي و بازرگانان با فراوان خواسته همراهي داشتند - فرصت‌جویانِ ناسپاس در کمین‌گاهِ تاراج نشستند - و در استواریِ پیمانِ یکدیگر تکاپوی نمودند - ازین آگهي محبّ‌علي خان باندرزگوئي شتاب آورد - بو که پردهٔ آزرمِ شان دریده نگردد - و از بیدانشي و کم‌بیني در کیفرگاهِ معدلت رسوائي و بےناموسي نیابند - در مقامِ آره بآیندگانِ شرقي‌دیار پیوست - همانا از نافرجامیِ رسومِ یکجهتي شورش‌منشان دلیري نتوانستند نمود - و ازانجا (که عمومِ کاروانیان از چیره‌دستیِ فتنه اندوزان در هراس بودند) طایفهٔ را بسرکردگیِ حبش‌خان بدرقه گردانیده بیورتِ خود بازگشت درین هنگام تباه‌کاران جلبابِ شوم برگرفته شهرِ پتّنه را تاراج کردند - و سگالشهای آن فرومایگانِ تنگ‌حوصله پدیدآمد - محبّ‌علي‌خان بسیجِ قلعه‌داري نموده با طیّب و مجدالدّین فرازِ رهتاس شتافت رای پرکهوتم بآن‌خیال (که معصوم خان فرنخودي را بکارزار درآرد) روی بغازي‌پور آورد - شمشیر خان بجانبِ بنارس رفت - بآن‌تصوّر که سپاهِ راجه تودرمل فراهم‌نموده آمادهٔ پیکار گرداند - درینولا عرب نربده جوی در پیِ آن قافله گامِ فراخ برزد - ره نوردانِ قبلهٔ حقیقي بپاسِ ایزدي از گذرِ چوسا گذشته بودند - بجز فیلي چند بار پس‌مانده بدستِ او در نیامد - حبش‌خان دران عرصهٔ مردآزمائي کارپردازي نموده گرفتار شد - آن شوریده‌مغز خواست که محبّ‌علي‌خان را برروباه بازیِ او همداستان گرداند - از صواب‌اندیشي و درست رائي پاسخ‌گذارد که او را بحرف سرائي نتوان فریفت - و هیچگونه یکتائي نگزیند - لیکن همه دانند که از صحبتِ او دل بر گرفته ام - و از دیر باز اندیشهٔ جدائي در سراپای دل جوش میزند - (اگر پیمانِ استوار دلدهي بخشد - و خواهشِ من فروغِ قبول برگیرد) هرآینه برهتاس رفته عمومِ دژنشینان را جهت‌مند گردانم - و بآساني پیمانهٔ زندگیِ آن مرزبان لبریز گردد - سپهر آسا قلعهٔ بدست آید - و پناهِ حوادث انجام یابد - آن دوستِ دشمن‌نما بچرب‌زباني و افسانه‌گوئي خود را ازان خطرگاه برآورد - و با خداوندِ خویش آن دستان‌سرائي گذارش نمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] بمحب‌علي خان‌پور (۳) نسخهٔ [ب] گزیده فیلان نولکا مادر داؤد ٭

و جوهرِ حقیقت دل‌نشینِ صیرفیانِ چهارسوی دنیا گردانید - دریں‌اثنا سانحهٔ ناگزیرِ رای پرکهوتم پدید آمد - و شکیب ربای ضعیفه دلانِ کارنشناس شد - او چون بغازی‌پور شتافت معصوم خان فرنخودی بهانه‌سازی و حیله‌اندوزی پیش گرفت - و بدین قرارداد (که در حوالیِ گذرِ چوسا خواهد پیوست) اورا کسیل کرد - آن ساده لوح فریب‌زدهٔ هرزه‌گوئی شده روی بدان‌جانب آورد - و در حوالیِ خطّهٔ بکسر بفراهم آوردنِ سپاهِ آن ولایت تکاپو نمود - نظام‌الدّین حسین سیستانی و سیّد حسن و دیو راج و چندے دیگر از اقطاع‌داران آن حدود پیوستند - روزے بر ساحلِ دریای گنگ بشست و شوی بدن و پرستشِ دادارِ بےهمال می‌پرداخت - ناگهانی عرب با بسیارے از زر بندگانِ فتنه‌اندوز بدان حدود آمد - و شناسای قابو شده چیره‌دستی نمود - پیوستگانِ بیدل ببهانهٔ آمادگی خود را بر کناره کشیدند - او پای همّت افشرده گرمِ پیکار شد - و بسرنوشتِ آسمانی زخمین بر زمین افتاد همراهان درکشتی انداخته بغازی‌پور بردند - پس از دو روز جانِ[2] سپنجی به نیکنامی سپرد - و روزگارِ او بسعادت‌منشی و حقیقت‌اندوزی بسرآمد - محبّ علی خان ازین‌آگهی بآن شوریده بخت رسیده ناوردگاه را افروزش بخشید - حبش خان گوا را شربتِ جان‌فشانی درکشید - و عرب گردآلودِ ناکامی روی در بادیهٔ هزیمت نهاد - اواسطِ اسفندارمذ ماهِ الٰهی سرگذشت بمسامعِ همایون رسید و بیست و سیوم راجه‌تودرمل و شیخ‌فرید بخشی و مهرعلی‌خان سلدوز و راجه اسکرن و رای لونکرن و نقیب‌خان و قمرخان و شاه خواجه ابوالقاسم و ابوالمعالی و باقرسفرچی و گروهے انبوه را فرمان شد که بدان ملک شتافته ناسپاسانِ بدسگال را ببادافراه رسانند - و منشورِ سپهر مُطاع بنامِ ترسون خان و معصوم خان فرنخودی و غازی خان بدخشی و رای سرجن و دیگر جاگیرداران صوبهٔ الٰهاباس[3] و اوده شرفِ نفاذ یافت - که چون لشکرِ فیروزی بآن دیار پیوندد بساز و سامانِ گزین پیوسته رهگرای یکتائی و یکجهتی گردند - و از صواب‌دیدِ ترسون‌خان و راجه بیرون نشوند[4] - و اشارتِ والا شد که صادق‌خان و باقی‌خان و الغ‌خان‌حبشی و طیّب خان و میر ابوالمظفّر از نواحیِ چندیری و نرور نیز بدان طرف گامِ همّت بردارند - اگرچه کشورخدای نظر بدیدبانیِ ملکِ صورت هنگامهٔ پاداش را رونق بخشید - لیکن بمقتضای اسپهبدیِ جهانِ معنی از سود و زیانِ روزگار سیمای فارغبالی دارد و زمان‌زمان از سرابستانِ رضا و تسلیم گلچینِ نشاط است - و همدرین ولا قاضی‌علی بغدادی (که بکم‌آزی و کاردانی از یکتایانِ زمانه بود) بمنصبِ والای بخشیگری شرفِ اختصاص یافت •

و از سوانحِ نامزد فرمودنِ افواجِ گیتی‌کشای بصوبِ بدخشان - و بازماندنِ آن - نگاشته آمد که میرزا سلیمان از نزاریِ عقلِ صلاح اندیش و تنومندیِ سلطانِ واهمه رخصتِ حجاز گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] جان ازین سپنج‌سرا (۳) در[چند نسخه] الهاباس (۴) نسخهٔ [ل] نروند •

سواد خوانانِ ناصیهٔ احوال و کاردانانِ حقیقت شناسِ محفلِ همایون دریافته بودند که راهِ بهانه می‌سپرد - و آن در سر دارد که خود را بکوهستان اندازد - و بچیره دستي با بدسگالان سرانیي بدست آورد - و بکین‌توزی میرزا شاهرخ عشرت اندوزد - همان طور برفرازِ پیدائي برآمد - ازان طراف کاه بعراقِ عجم شتاب آورده بود - که بدستیاری فرمان‌فرمای ایران کام‌روای خواهش گردد دران هنگام شاه اسمٰعیلِ شاه طهماسپ (که بمرزبانی آنجا جوشِ شورش میزد) پاسِ بزرگی والا دودمان نموده مقدمِ اورا ارجمند داشت - و برخی سپاه را بکمک نامزد فرموده دستوري داد - در هري خبرِ پرشدنِ پیمانهٔ زندگی شاه در رسید - کتابهٔ یاس از پیش‌طاقِ روزگار برخوانده بقندهار آمد - و بمظفّر حسین‌میرزا خویشي کرد - درانجا نیز چون کارے بر نیامد روی بکابل آورد - میرزا حکیم پذیرا شده گرم‌خوئیها نمود - سگالشِ آن ناسپاس آنکه برهنموني این کهن‌سال آزمون‌کار بنگش روبه شتافته آشوبِ هندوستان گردد - میرزا شکوهِ شاهنشاهي (که بچشمِ عبرت‌بین دیده بود) گذارش نموده او را از تباه‌اندیشي بازآورد - و یورشِ بدخشان پیش‌نهادِ خاطر گردانید - دهمِ آبان ماهِ الٰهي سالِ (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت در شورشِ ابر و ریزشِ برف رهگرای شدند - ازین سرگذشت چون بدرگاهِ والا آگهي آمد ازانجا (که شاهرخ میرزا خود را بدین دولتِ ابدي‌اعتصام پیوند داده بود) یاوری او بر صفوتگاهِ باطنِ اقدس پرتو انداخت - بسعید خان و راجه بهگونت داس و مانسنگهه و میرزا یوسف خان و دیگر اُمرای صوبهٔ پنجاب و ملتان مناشیرِ قدسي شرفِ نفاذ یافت که بدان‌ملک رفته دستگیري نمایند - اُمرا کاربندِ فرمان شده درسامانِ سفر بودند که داستانِ آشتي و بازگردیدنِ مرزبانِ کابل گذارش نمودند - جنودِ فیروزي ازان عزیمت بازمانده عرضه داشتند - و اجمالِ این تفصیل آنست که میرزایان در حدودِ تالقان گردِ پیکار انگیختند - شاهرخ میرزا اگرچه پای همّت افشرده نبرد آرای شد لیکن از هرزه درائیِ دورویانِ بدگوهر و کوته اندیشيِ یکجهتانِ خیرسگال و کم‌بیني و ناآزمونیِ خود کارے نتوانست پیش‌برد - یافه‌گذارانِ خدنگ‌انداز بر زبانها انداختند که میرعماد سرآمدِ کارپردازانِ آن ملک با میرزا سلیمان نیک‌بسیچي گزیده[۲] میخواهد که در گرمیِ زدوگیر میرزا شاهرخ را گرفته بدو سپارد - و دولتخواهانِ صواب اندیش را دامن‌آلودِ تهمت گردانیدند[۳] - و گروهے بدخشیان بمرزبانِ قدیم پیوسته هنگامه افروزِ بدگماني گشتند - هنوز گزین‌آویزشے عیار افزای بهادران نشده بود که میرزا شاهرخ عنان تافته بقندوز شتاب آورد - لشکرِ زابلستان (که در خارستانِ خوف و رجا اندوهناک بود) ازین رهراني جلوهٔ نشاط گزیده قدمے چند براهِ تکامشي برداشت - میرزا چون بقندوز رفت آن دژ را محکم ساخته بکولاب شتافت - و محمّد قلي‌شغالي را از تنگنای زندان

---

(۲) نسخهٔ [ز] یکسان نسبتي گزیده (۳) نسخهٔ [ی] گرداند •

برآورده زمامِ وکالت سپرد - میرزایان بیست روز در حوشیِ تالقان توقّف داشتند - چون حالِ شاهرخ میرزا بتحقیق انجامید از راهِ قلعهٔ ظفر برستاق[2] آمدند - و بحرف‌سرائی و افسانه‌طرازیِ محمّدقلی گفت و گوی مصالحت درمیان آمد - او با فریدون پیوسته پیوندِ آشتی داد - و از دور اندیشی و هزم‌اندوزی میرزا شاهرخ دیدن نیارست - و بصوابدیدِ خیرسگالانِ آرامش جوی از تالقان تا هندوکوه (که در اقطاعِ میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان مقرّر شد - و او بدان خرسندی گزیده[3] بکولاب رخصت گرفت - میرزا[4] حکیم درنواحیِ قندور بخواجه چارطاق جهتِ انجامِ کار روزے چند توقف نمود چون گفتار غازهٔ کردار گرفت بکابل بازگردید •

نیرنگیٔ اقبالِ شاهنشاهی در سرتابیٔ امرای بنگاله - و سزا یافتن آنها[5]

(هرکرا ایزدی تائید چهره‌افروزِ دولت باشد - و کارسازانِ تقدیر باقبال افزائی در تکاپو) هرآئینه روزگار بپرستاری[6] برخیزد - و بآراستنِ[7] دو کار همّت گمارد . بداندیشانِ فرومایه را (که از روباه بازی و حیله اندوزی بصورتِ نیک‌نامان برآمده باشند) پرده از روی کار برگیرد - و سرابستانِ خلافت از خس و خاشاک پاک سازد - و حقیقت اندوزانِ سعادت بسیچ را (که از نارسیدگیِ وقت و پیش آمدنِ بدکاران غبارآلودِ ناشناسائی بودند) بر فرازِ شناخت کامیابِ عشرت گرداند - و بآبیاریِ گوهرشناسی گلبنِ دولت را ببالاند - بیشترے بفراخ ساختنِ روزی و فراهم آوردنِ اسبابِ شادمانی و پیش‌آوردنِ ناملایم و شکنجهٔ غم درانداختنِ مردم سرآغاز را بسرانجام رساند - و آنرا (که درستی دریافت با شایستگیِ کردار هم‌آغوش بود) تلخکامی از نزهت‌جای آرامش بآشوبگاهِ بےآرامی نبرد و افزونیِ جاه و فراوانیِ مال گزندے بآگهی نرساند - بلکه درین دو زمانِ آزمون منشورِ[8] فرمان‌پذیری و خدمت‌گذاری برسر نهاده نشاط اندوزد - و بداستانهای حقیقت نفسِ یاوه‌درآی را خاموش گرداند - و هرکه در اصلِ سرشت بدگوهر و غنوده بخت باشد از شاخسارِ شناخت برنخورد - و اگر بهرهٔ بردارد نسیمے از گلشنِ[9] سرای کردار باو نرسد - هم در افزونیِ معیشت چراغِ خود برهگذرِ باد نهاده ببدمستی گراید - و هم روزِ ناکامی از شاهراهِ سعادت برکناره شده طریقِ بےاعتدالی سپرد - چنانچه سرگذشتِ امرای بنگاله ازین آگهی می‌بخشد - داستانِ پندگذاری و هوش‌افزائی کتابهٔ پیش‌طاقِ شناسائی میگرداند - از ایمنیِ روزگار و آبادیِ اقطاع و افزایشِ مال گوهرِ شب‌افروزِ بینائی زمان‌زمان

---

(۲) نسـ ؛ [ب ی] بروستاق (۳) نسخهٔ [ز] گرفته (۴) نسخهٔ [ل] میرزا درنواحیِ (۵) در [چند نسخه] ایشان (۶) نسخهٔ [ی] بدسنیاری (۷) در [بعضے نسخه] بآراستنِ کار (۸) نسخهٔ منشورِ اقبال فرمان‌پذیری (۹) نسخهٔ [ی] گلشنِ کردار •

تیرگی‌افزای شد - از بیدانشی و کم‌گرائی سودِ خود را در زیان‌کاری اندیشیده زر اندوختی - و سپاه کمتر نگاهداشتی - و سگالشهای نکوهیده بدل راه داده در کمین‌گاهِ شورش چشمِ انتظار گشوده - دریغوا (که مظفّرخان رختِ اقامت انداخت) قدرِ بزرگی نشناخته در انتظامِ ملک و لشکر نکوشید - و حساب دانی (که سرمایهٔ اعتبارِ او بود) از دست داده همواره پیشانی دل را چین‌آمود [۲] چنین گویم که ناصیهٔ سر گره‌زده داشتی - بلکه لوحهٔ زبان را بحروفِ شکایت و رقومِ آزردگی سیاه گردانیدے - درین هنگام [۳] (که بابالتِ بنگاله سرافرازی یافت) از افزونیِ عاطفت دیوانی و بخشی و امینی بیاوری او نامزد فرموده بودند - از کوتاه بینی انبار پنداشته برنجِ درشد و دست از کار برگرفته شکوه فروش آمد - و مهمّات را بآن گروه گذاشته خود را از تیمارِ سپاهی و رعیّت باز داشت - در خلوتکدها چه بهنگامها سپاسِ نعمت‌رسیدگی نگذارده گِلها سرائیدے و آن غارت زدهٔ آگهی نمیدانست که در ملکِ دار و گیر هرچند یاور بیشتر و یاری ده افزون باشد انجامِ کار را شایستگی دیگر پدید آید - هـ ـا آزمندیِ درونی او را بآشوب‌گاه بردے و از تیرگیِ دل بایستِ زمان در نیافتی - گرفتم که در سودا ربانے رفت - و پایهٔ جاه بهستی گرائید - در چنان فتنه زار چنین زیستن چگونه سزاوار بود - و با طیلسانِ تعلّق راهِ مدارا نمپردن کجا بمنزل رساند ●

دیارِ بنگاله سرزمینے ست که همواره از هوای سفله [۴] پرور غبارِ فتنه برخیزد - و از بدگوهری مردم خاندانها برافتد - و دولتها زوال یابد - ازینجا در باستانی‌نامها آنرا بلغاک‌خانه نامند - سپه‌آرا بپندارِ جاه درمانده دلاسای آشنا و بیگانه نکردے - و دیگر کاربردازانِ حرص‌اندوز از پاره اندوختن گذرانده بزورستدن هجوم آوردندے - کاشکے درین آزمندی (که خاک بر سرِ آن) یکبارگی از راهِ آزرم برکنار نشدے - و قدرے بهنجار رفته سررشتهٔ معامله دانی نگسیختے - (هرکه خانهٔ زیردستان خراب سازد - و بدین دستمایه نشیمنِ خویش نگارین گرداند) زود [۵] آبروی بزرگی او ریخته آید - و بنیادِ زندگی پراگنده گردد - آغازِ درآمدن کارفرمایانِ معامله نشناس به پیروی اندوختهای خان‌جهان آویختند اسمٰعیل‌قلی‌خان و سایرِ ترکمانان بهرِخاش پیش‌آمدند - و ازانجا (که از کاردانی و عقیدت منشی بهره بود) ناملایم برداشته ناشنای معدهٔ حرص‌آلودِ آن گروه را چاره گزیدند - و گرگ آشتی نموده بدرگاهِ والا روی عزیمت آوردند - سپس با عمومِ ترکمانانِ [۶] آن ناحیت در زرطلبی و ... ـت گیری ... ـن کارگذارانِ صوبهٔ بهار چیره دستی نمودند - چنانچه سرحلقهٔ بدگوهران باباخان بـ ... ـا دردِ دل

... نسخهٔ [ل] هرگاه که (۴) نسخهٔ [ل] سفله پرورد (۵) نسخهٔ

می‌سرائید که تا حال هفتاد هزار روپیه برسمِ ارمغانی گذرانده‌ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده
تباه‌اندیشی حالِ دیگر تیولداران این صوبه است - (چون ناظمانِ پراگنده دل بارِ خواهش گشودند
و از[۲] سیه درونی در آبادیِ خویش و خرابیِ دیگران همّت گماشتند) زردوستانِ شوریده مغز آزار یافته
از بدگوهری و تیره رائی گردنِ فرمان‌پذیری برتافتند - هشتمِ بهمن[۳] در حوالیِ دارالملکِ تانده
آبِ گنگ را گذاره نموده جدائی گزیدند - و هفدهم (که عیدِ قربان بود) ظلمتِ درون را بیرون کشیده
غبارِ فتنه برانگیختند - گرفتم فرمان‌روای عالم گران‌خاطر است - و باشارتِ همایون دلازاری میرود
نقدِ مروّت کجا درباختند - حقوقِ نعمت‌رسیدگی چرا فراموش شد - و نمک‌شناسی چسان
از پیشِ نظر پنهان گشت - قدسیانِ اخلاص را گزندِ جان‌گزا چگونه رهگرای نیستی گردانید - و خردِ
مصلحت‌آموزِ بازرگانی از کدام باده بیهوشی گزید - سپهرِ گردان دوره چند بگوناگون حکمت آن بدسرشتانِ
تباه‌گوهر را پرده می‌تنید - و برخی خیرسگالِ عقیدت اندوز را غبارآلودِ ناشناسائی[۴] میداشت - چون
زمانِ آن شد (که بفروغِ نیّتِ گیهان‌خدیو تیرگیهای ملکِ صورت و معنی بروشنی گراید) کارسازانِ
بارگاهِ آفرینش آن ظلمت‌آمودانِ درونی را نقاب از روی برگرفتند - و ده‌خدای کاخستانِ عنصری را
(که عقلِ صلاح اندیشِ آزرم درست باشد) خرابه نشینِ خمول گردانیدند - و آن را سرمایهٔ نوازشِ
بسیاری گم‌نامانِ سعادت‌اندوز ساختند - سرفتنهٔ بنگاله باباخان و جبّاری و وزیر جمیل بودند
نیکی سعید توقبای و میرزا حاجی لنگ و عرب بخشی[۵] و صالح و میرکی خان و مرتضی‌قلی[۶] ترکمان
و فرخ بیر[۷] غلیغ افروزندهٔ[۸] آتشِ خلاف گشتند - قیا خان در اَوَدیسه و مراد خان از فتح‌آباد و هابردی
سالارکانو حرفِ یکجهتی درمیان داشته توفیقِ نیکوخدمتی نیافتند - و با نیروی سترگ
[illegible] یاوری ببازار نیاوردند - نخستین اسباب بی راهه رفتن عقلِ کم‌گراست - که پای از هنجار
بیرون نهد - و سود را در زبان انگارد - دوم نکوهیده[۹] ذاتی که تیرگی‌افزای دل بود - و از چراغِ احسان
فروغ نگیرد - سیوم افزایشِ مال - که فرومایه خردمندِ نیکوسرشت را از جای برد - تا ببد نهادانِ
بیخرد چه رسد - چهارم تباه‌بسیچیِ رضوی خان درحوالیِ جونپور - بجهتِ اجاره‌گذاریِ خالصاتِ
[illegible] (که چندگاه درعهدهٔ او بود) توقّف گزید - ازان پیش که پیوندِ معاملهٔ داغ را باغراض اندوزی
پیش گرفته بودند - چون خطابِ بخشی‌گری بنامِ آن نکوهیده رای بود درین هنگام طامعهٔ[۱۰] آن فرومایه

---

(۲) نسخهٔ [ب] و از آزوری و سیه درونی - و در [بعضی نسخه] و از آزورزی و سیه درونی (۳) نسخهٔ [ی] هفتم بهمن (۴) نسخهٔ [ل] ناسپاسی (۵) در [بعضی نسخه] بلخی (۶) نسخهٔ [و میرزا قلی ترکمان (۷) نسخهٔ [ی ل] پورغلیق (۸) نسخهٔ [ی] افروزندهٔ (۹) نسـ نکوهیدگی ذاتی (۱۰) نسخهٔ [ل] رگ طمع آن فرومایه ٭

گدا طبع بجنبش درآمد - تصحیح پیشین نکرده کار از سر گرفت - و بران تنگ چشمان زربنده دشوار تر آمد - و در اندیشهٔ تباه سراسیمه گشتند پنجم خمول گزینی دروهیده مرد خیرسگال که شورش هنگامها بگردانی و نیک اندیشی آن دانادل سیرچشم همت گزین فرونشیند - دران چارسوی گفت و شنود چنان کسی بر فراز ظهور نبود - و غنودگان زرصحت آهنگ جستجوی آن گرامی گوهر هم نداشتند دانش پژوهان بیدار مغز ازیاوری چنین سره مرد بے نیاز نباشند - طبیعت کدهٔ آدمی همواره فروغ خرد نگیرد - ناچار فارغ خاطرے اندرزگوی باید که از زبان خود نیندیشیده سزاوار وقت بخلوتها بے آموزهٔ خوش آمد گذارش نماید - دیگر مردم چگونه و چه مایه بااین خیربسیچ آرزومند باشند - ناگزیر سعادت گزینان بجستجو که بدستمایهٔ نیک گمانی و والاگهی شناسا گشته از صوابدید او درنگذرند و پای جستجوی از مدرسه و خانقاه فراترک نهاده در هنگامهای تعلق و انجمنهای داد و ستد تکاپو نمایند - و بژولیده مویان برهنه پای دشت و برزن نیز دیده وری بکار برده قدم جویائی بفرسایند بر که بیگانهٔ آشنارویی دو چار شود - و کارها بشایستگی گراید - و تا برآمد آرزو از آشنایان و ملازمان یک دوئی گزینند - تا بایست وقت بیاد آورند - و اندازهٔ شناخت خود گذارش نمایند - و همواره(۲) صواب اندیشی او بحسن جزا پیوندد - و در هنگام لغزش بگرم خوئی و گشاده پیشانی چاره گزینند کیمیاسازان کارگاه اهلیت بدین شگرف کاری از خاکستان ناکسی جواهر آبدار بیرون آورند - و در قحط سال حقیقت گذاری بدین شایسته سامان عشرت اندوزند - و از گزند روزگار و آسیب آشوب برکناره زیند ششم ریختن آبروی خالدین خان - جلیسر بمیر جمال الدین حسین انجو نامزد کرده از تیولداری او برگرفتند - چون مبلغی برداشته بود مظفرخان سررشتهٔ مدارا (که انتظام ملک تعلق بدو ست) گسیخته او را در تنگنای شکنجه بیک دست آویخت - و سرمایهٔ بیمناکی عموم زردوستان آمد - بجهت آبادی اقطاع و گم نمودن سپاه باندیشهٔ دراز درشد - و نیز دران هنگام (که خانجهان را روزگار سپری شد) اسمٰعیل قلی خان را برای تسلی فرومایگان بدگوهر بے حکم مقدس جاگیر افزوده بود - مظفرخان هر دو وجه باز خواست نمود - و از غنودگی خرد مصلحت بین وقت را نشناخت - هفتم بیاسارسیدن(۴) روشن بیگ - از عمل گذاران خالصه(۳) بود - دامن آلود خیانت بکابل گریخت - و باشارت فتنه اندیشان آنجا بنگاله آمد - و بشورش افزائی و بدآموزی بر نشست - چون بمسامع همایون رسید فرمان شد که آن تبه کار را از هم گذرانند - مظفرخان از زمان ناشناسی در آغاز شورش گسیختن تار و پود هستی او سرمایهٔ سعدی مردم اندیشید - و پیرایهٔ سرکشی آن گروه آمد - و از زبردستی و خویشتن داری بکین توزی(۲) - هشتم کفایت اندوزی ناهنگام خواجه شاه منصور دیوان - چون به نیروی اقبال شاهنشاهی

(۲) و پیوسته (۳) نسخهٔ [ب] خالصهٔ شریفه (۴) نسخهٔ [ی] ازانجا .

فتحِ بهار و بنگاله شد نظام‌بخشِ جهانیان از کاردانی و دوربینی (ازانکه آب و هوای آن ولایت باسپ فسادکار است - و در برخی از محال مردم را نیز طبیعت‌گزا) برای گرمیِ هنگامهٔ جنودِ فیروزی در بنگاله ده بیست و در بهار ده پانزده علوفهٔ سپاه عاطفت فرموده بود - خواجه هنگام نشناخته بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد - مظفّر خان کاربندِ حکم شده امارهٔ نویسی از سرِسال برگرفت - و طلبکارِ فراوان خواسته شد - زردوستانِ[(۲)] فتنه اندوز را بهانهٔ بدکاری بچنگ آمد اگر قدرے انصاف داشتے از نیایشِ گوناگون‌نوازشِ شاهنشاهی بکارِ دیگر نپرداختے - تا بناسپاسی و گردن‌تابی چه رسد - نهم آراسته شدنِ بزمِ صلحِ کل در پیشگاهِ سلطنت - گذارش یافت که اورنگ‌نشینِ اقبال از دورِ حق‌پژوهی دانایانِ ملل و نحل فراهم آورده عیار برگرفت - و بآبیاریِ بینشِ آن فراخ حوصلهٔ ژرف‌نگاه چارچمنِ آشتی روی در طراوت نهاد - فرومایگانِ تباه سرشت آن یگانهٔ ملکِ آفرینش را تهمت‌آلود ساخته دستمایهٔ شورش گردانیدند - و از آزمندی و حرص‌آمودی بهانه انگیخته در زیانکاری جاوید فرو شدند - چون پردهٔ آزرم دریده عربده‌آرای گشتند مظفّرخان میر جمال‌الدّین حسین رضوی خان تیمورخان رای پتر‌داس میر ادهم حسین بیگ غترا‌غلی حکیم ابوالفتح خواجه شمس‌الدّین جعفربیگ محمّد قلی ترکمان قاسم‌علی سیستانی عوض بهادر زلف‌علی یزدی یکّه‌آویز سیّد ابواسحٰق صفوی مظفّربیگ حسن بیگ گرد و بسیارے از بهادرانِ خدمت گزین روبروی آن گروهِ باطل ستیز بر ساحلِ دریای گنگ معرکهٔ نبرد آراستند - و نجات خان با پیوندِ خویشی از بیخردی و شتردلی خود را نرسانید - وزیر جمیل پیوست - لیکن دو روئی باحزن گرفت - آن گروهِ نافرجام برزبان‌زدگیِ خود قدرے آگهی یافته سلسله جنبانِ مصالحت گشتند - و اعیانِ دولت از نظرِ اعتبار انداخته گوش بران نمی[(۳)]نهادند - و منتظرِ آن می‌بودند که یکے از بندگانِ خیرسگال لنگ‌گیریها بموقفِ عرض رسانیده منشورِ عاطفت آورد - ازانجا (که در بارگاهِ خلافت جرم‌بخشی را وسیله نمی‌طلبند و پوزش‌پذیری را بهانه نمیجویند) فرمانِ سپهرمُطاع در نکوهشِ مظفّرخان شرفِ نفاذ یافت و آن بیراهه روان را بنویدِ بخشش و بخشایش شادی‌آمود گردانیدند - و در گرمیِ آویزش قاسم‌نوچه[(۴)] باسپ بام خود را رسانید - اولیای دولت را چشمِ بینش باز شد - لابه‌گری و معذرت گذاری برخاستند - و سرگردانانِ بادیهٔ خودسری از قدسی مثال تازه جانے یافته جشنِ نشاط آراستند چون پای از جادهٔ راستی یکسو شده بود آرزو نمودند که مظفّرخان بمیانجیِ برخے اعیانِ لشکر پیمانِ نیک اندیشی استوار کند - تا بپشت گرمیِ آن نقشِ بیم از ساحتِ ضمیر سترده رهگرای بندگی گردند - نخستین میر ابواسحٰق را فرستاده سراپای خاطر فرا گرفت - چون نشانِ پشیمانی

---

(۲) نسخهٔ [ب ی] از دوستان (۳) نسخهٔ [ز] نمی‌داشتند (۴) در [چند نسخه] نوچه

حزم‌اندوزی و پاسبانی بگزین روشی انتظام پذیرفته باشد - در کنگر فرمنی آنچه بر زبان گوهربار[۲] گذارش یافته بود بر فراز ظهور برآمد - و کوته نگاهان صورت پرست را توتیای بینائی بدست افتاد • بیت •

بدین قلبگاه امید و هراس • بدلهای بیدار دارند[۳] پاس

آغاز سال بیست و پنجم الٰهی از جلوس مقدّس شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دور سیوم

سپاس و ستایش ایزدی که دور دوم بفرّخی انجام گرفت - و سرآغاز سیوم چهرهٔ نشاط بر افروخت - جای آنست که زمزمهٔ[۴] نیایش جهان‌آرای جان‌آفرین سراید - و بترانهای دل‌افروز مسعدت پردازد - لیکن روستائی دهکدهٔ امکان را کدام یارا و چه نیرو که درین سرابستان همیشه بهار طاؤس‌خرامی کند - و با لطمهٔ حیرت پیش رو و سیلی جهل از قفا کام شناسائی برگیرد •

• نظم •

درانجا که هست از خدائی بسیچ • نیایش‌گریهای ما جمله هیچ
دلا زین سخن تا توانی خمش • قدم بر بلندی‌ست هش‌دار هش

بفروغ فرخندگی شب جمعه بیست و چهارم محرّم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت پس از سپری شدن سی و هفت دقیقه نور افروز شبستان عالم را پرتو خاص بر حمل افتاد - عشرت و نشاط را روز نو پدید آمد - وگلبن معدلت را گل اقبال بشکفت - آسمان برزمین سعادت بار شد - و زمین نیرنگی آسمان برگرفت • • مثنوی •

بهار عقل را پیرایه نو شد • بهش سرمایهٔ هستی گرو شد
رسید آیام بالیدن جهان را • زمین سرمایه بخشد آسمان را
جهان را تازه شد رسم جوانی • خوش‌آمد باز چندے زندگانی

ازانجا (که آگاه دلان بیدارمغز نقوش انجام از ناصیهٔ آغاز برخوانند - و حسن خاتمت از عنوان کار برگیرند) لوامع دولت روزافزون این دور همایون روشنی‌افزای دیده و دل گشت - و نوید خرابی ناسپاسان آزرم ستیز و فرونشستن فتنه اندوزان شورش‌منش رسانید •

و از سوانح بخشیدن باج و تمغا ست - اگرچه درعنفوان اورنگ نشینی بدین مهین بخشش

---

(۲) نسخهٔ [ب ی] گوهرآما . و نسخهٔ [ل] گوهرآمود (۳) نسخهٔ [ب] دادند (۴) نسخهٔ که از هرمو نیایش •

حکمِ مقدّس نفاذ یافته بود لیکن از نقاب گزینیِ گیهان‌خدیو و آزمندیِ پاسبانانِ احکامِ خلافت بر فرازِ روائي نشتافت - چه هر بیماریِ درازعمرِ دشوار دوا بے فراوان تکاپوی پزشکِ مطاع چاره نپذیرد خاصه که آمیزشِ[۲] آز و حرص باشد - و انفسيِ طبیب پرده نشین - درینولا سیماءِ والا همّت بتازگي در نفاذِ آن سترگ احسان اهتمام رفت - و روی در انتظام آورد - (با آنکه قهرمانِ فرمان‌روائي و سطوتِ جهانبانی سرکشانِ روزگار را به نیایش و نیازمندي سرافکنده دارد - و کرا یارا که از قدسي احکام سر بازکشد) لیکن از وفورِ مهربانی بسخنانِ دلاویز آن کهن بیماري را چاره‌گر آمدند - و بر زبانِ گوهرآمود گذارش یافت - نظام‌بخشانِ باستاني و کشورآرایانِ پیشین چندین‌گونه باج و گیرا برای آمادگیِ اسبابِ جهانگیري و انتظامِ شغلِ سلطنت (که دستمایهٔ آرامشِ عالم و پیرایهٔ انجامِ فنونِ عبادات است) روا داشته اند - امروز (که دادارِ بیهمال ملکِ چندین سلاطینِ والا شکوه درحوزهٔ اقتدارِ ما درآورده و خزائنِ انبوه را گنجورِ اقبالِ ما پاسباني میفرماید) چگونه این بازخواست شایستگي داشته باشد و چسان در ترازوی سنجیدگي سخته آید - عقلِ حقیقت اندوز آنرا از[۳] جهانباني شمرده دستوري داده بود - اکنون (که از فروغِ خیربسیچي گنجهای سترگ در دست باشد - و بدان احتیاجے نے) هرآینه خواستگاریِ آن از شاهراهِ فرمان‌پذیریِ سلطانِ خرد کناره گرفتن و راهِ آزستان بقدمِ ناسپاسي پیمودن بود - بنابرین اندیشهٔ صواب اساس یرلیغِ مطاع از مکمنِ عنایت شرفِ صدور یافت که از همگي قلمرو باج و تمغا (که از خراجِ اقلیمها افزون است) را گذارند - و دستِ خواهش از عمومِ بازرگان کوتاه داشته پیرامون نگردند ٭

زهے نیروی دل و فراخیِ همّت که والا بخششهای افزون از حوصلهٔ روزگار پرتوِ ظهور میدهد و جهانِ‌جهان مردم در نشاطِ جاوید سپاس‌آرای میگردند - کجاست حاتمِ طائي و معنِ زایده و دیگر زرپاشانِ همّت افروز - تا قدرے شناسای مراتبِ کرم گشته بسجده‌گاهِ خجالت جبهه سای سعادت گردند ٭　　٭ بیت ٭

ببوی خلق بهار از خزان همي‌آید ٭ ببذلِ گنج خزان از بهار میسازد

هر دولت پژوهے روشن ستاره (که ابرِ افضالِ او بدین گونه ریزش کند) هرآینه چمن پیرایانِ[۴] تقدیر زمانی زمان نهالِ دولتِ او را بالش دهند - کلیدِ جهان‌گشائي بدست افتد - و گنجهای روزگار روی بدان آستان نهد - و بتازگي چهره‌آرای این‌داستانِ آگهي آمدنِ مالِ بنگاله است ببارگاهِ خلافت گذارش یافت که مظفّرخان اندوختهای خان‌جهان را با بسیارے از نفائسِ آن دیار مصحوبِ ... روانهٔ درگاه گردانید - و چگونه از شورش‌گاهِ بدگوهرانِ فرومایهٔ بهار بسلامت برآمد

---

(۲) در [چند نسخه] که نیش (۳) در [اکثر نسخه] بذل (۴) در [بعضی نسخه] حسن پیرایان ٭

درین هنگام بپاسبانیِ نگاهبانانِ آسمانی داخلِ گنجینهٔ اقبال گشت - و صد و هفتاد و یک نیلِ نامی در حلقهای پادشاهی جای گرفت - رمز شناسانِ جداولِ(۲) هستی مژدهٔ گشایشها برگرفتند - و نقشِ دولتِ روزافزون از دیباچهٔ روزگار برخوانده زمزمهٔ شادی برکشیدند •

و از سوانح اختصاص بخشیدنِ میرزا خانِ بیرام خان بوالا منصبِ میرعرضی - اگرچه هر روزے از هفته یکے از سره بندگانِ معامله دان بایں گرامی خدمت سرافراز شدے - لیکن از انبوهیِ حاجتمندان و افزونیِ کارها و گرمیِ بازارِ آزمندی و افزایشِ شکوهِ درگاهِ همایون بر باطنِ نورآگین پرتو انداخت که گزین بندهٔ از بزرگ نژادانِ عالی‌فطرت (که ژرف نگاهی و کارشناسی و بےغرضی و راستکاری از ناصیهٔ کردار او پیدا باشد) رونق افزای این شغلِ سترگ گردد - تا از فروغِ صلحِ کل خویش از بیگانه و دوست از دشمن نشناخته خواهشهای بهنجار بموقفِ عرضِ مقدّس رساند و در زمانِ خجسته(۳) پاسخ برگیرد - و اگر از نیرنگیِ حال (که ناگزیرِ مصطبهٔ دنیا ست) جوابِ پسندیده نشنود ملالے بخود راه نداده وقتے دیگر بتکرارِ آن جرأت نماید - که درین جهانِ پرآشوب بیشتر بمغزکار نرسند - و اگر بدان راه یابند از بیم‌نادیِ چیره‌دستان و اندوختنِ پاره و ناشناسائیِ وقت بسا گفتنیها از تنگنای سینه بیرون نیاید - و نابودهای باطل برفرازِ ظهور شتابد - شهریار دانش‌پژوه نشانِ خوبیهای ستوده از لوحهٔ پیشانیِ آن اخلاص طراز دریافت - و بایں عالی خدمت شرفِ اعتبار افزود - هر بختورے (که با سترگ رسائی و صواب‌اندیشی نقشِ طمع و ریا بسترد - و از دوربینی و انصاف‌منشی بر دریافتِ خویش پسند ننماید - و همواره(۴) چنین‌آئینهای نیک‌و اندیشد - و مقاصدِ خلائق بشایسته مردم بازگذارد) هرآینه جویبارِ اقبالِ او بشادابی گراید - و چهار چمنِ دولت طراوتِ جاوید گیرد •

• ابیات •

خوشا شهسوارانِ آفاق پوی • که در دین و دولت ربودند گوی
درین عرصه زین شهسواران یکےست • که بسیار بستودنش اندکےست
دو حرفم بود در ستایش(۵) تمام • که افضل بوصف است و اکبر بنام

و از سوانح رسیدنِ ایلچیانِ قطب الملک بقدسی‌آستان - اگرچه مرزبانانِ دکن در لوازمِ بندگی و فرمان‌پذیری بشایستگی سعادت نمی‌اندوزند لیکن همواره بفرستادنِ عرائض و پیشکشها خود را وابستهٔ فتراکِ دولت می‌شمرند - درین هنگام والیِ گلکنده لابه‌گری و نیایش‌گذاری نموده عرضداشتے با تنسوقاتِ آن دیار بهمایون درگاه فرستاد - ازانجا (که روزگارِ مهرافزائی و پوزش‌پذیری ست‌آید

(۲) در [چند نسخه] جدول هستی (۳) نسخهٔ [ب] خجستگی (۴) نسخهٔ [ب] و پیوسته (حرمهسرا [بعضے نسخه] نیایش •

فرستاده فروغ قبول گرفت - و دلهای بیمناک آرامش یافت - و همدرین ولا (۲) آگهي آمد که عادل‌خان بیجاپوري سامانِ نفائسِ آن بلاد نموده میخواست که چون بندگانِ سعادت گزین حکیم علي را (که بوخشوري رفته بود) روانهٔ درگاه سازد - ناگهاني ساغرِ زندگی او لبریز آمد - و اجمالِ این تفصیل آنکه آن رنگین‌خرد تباه ساز فرمان‌پذیریِ شایسته نکردے - و همواره بدستیاریِ (۳) روباه‌باري از آسیبِ جنودِ اقبال برکناره بودے - و از خودکامي راهِ سعادت گذاشته آلای گزیده را در نا رضامندیِ ایزدي بکار بردے - و همواره دامنِ عفّت آلوده داشتی - ازانجا که از دیرباز روائي دارد (که هرکه گوهرِ شب‌تابِ خرد بخاکستانِ طبیعت برآلاید بتکاپوی خود خرابه نشینِ نیستي گردد) آن (۴) نا جوانمرد بکوششِ فراوان دو خواجه‌سرای را (که گمانِ صفائي داشت) از ملک برید (که یکے از مرزبانانِ دکن است) طلب داشت - چون خواسته نزدیک آمد از بے‌آزرمي و فرومایگي پذیرا شد - و در خلوتکدهٔ ظلمت‌آمود با یکے دستِ ناسزا خواهش دراز کرد - آن سعادت سرشتِ پارسا گوهر از پاک دامني و ناموس‌دوستي تن در نداد - و بدشنهٔ (که از دوربیني با خود پنهان داشته بود) کارِ او بانجام رسانید - ابراهیم برادرزادهٔ او بسعيِ حکمای تذکرهٔ پیشین امیر فتح‌الله شیرازي و برخے سرانِ آن دیار جانشین شد •

و از سوانح پای‌بند شدنِ میرزا علي علمشاهي (۵) و چندے دیگر بدبستانِ زنداني آن غنوده‌بختِ تیره روز با برخے از شور پشتانِ هرزه گوی (چون میرکي و عیدي‌کور و شهاب بدخشي و کوچک یساول) همداستان شده در اندیشهٔ تباه افتاد - و فرومایگانِ هده (۶) نشناس نوازشِ گوناگون بزاویهٔ فراموشي نهاده در فراهم آوردنِ بدذاتانِ فتنه‌اندوز شدند - تا هنگامِ فرصت دست‌بردے نموده روی ادبار بصوبِ ناسپاسانِ شرقي دیار نهند - آگهي‌آورانِ راست گذار سگالشِ بدگوهران باز نمودند - و بوالا اشارت چابک‌دستانِ خدمت (پیشتر ازانکه راهِ آوارگي سپرند) بپرسش‌گاهِ معدلت حاضر گردانیدند نخستین دوربینانِ انصاف گزین خرده دانیها بکار برده حقیقت شناس آمدند - و سپس از راهِ حزم اندوزي (که ناگزیرِ مزاج‌دانانِ روزگار است) شاهنشاهِ سعادت پژوه بفروغِ دیده‌وري ژرف نگاهي بجای آورد - و چون کج‌گرائیِ تباه بسیچانِ فرومایه پایهٔ ظهور گرفت ازانجا (که اورنگ‌نشینِ هشیار خرام این عنصري کاخ را بنای ایزدي دانسته دیدباني نماید - و در گسیختنِ پیوندِ جان و تن تیزدستي نفرماید) این گروهِ سزاوارِ نیستي را به بندلاخ فرستاد - مگر میرکي را (که سرمایهٔ شورش بود) نشانِ نومیدي از خطوطِ پیشاني شناخته حکم بیاسا شد - و بسیارے از شوریده مغزانِ هرزه سگال را رهنموني پدید آمد •

---

(۲) نسخهٔ [ا] همدرین ایام (۳) نسخهٔ [ب] بدستمایهٔ (۴) نسخهٔ [ا] آن کوتاه خرد ناجوانمرد نسخهٔ [ل و بعضی نسخه] اکبرشاهي (۶) نسخهٔ [ب] حق‌نشناس •

وارسوالح سوری شدن روزگار مظفّر خان - نیرنگ آرای ابداع اقبالِ روزافزونِ گیهان خدیو را (**چنانچه بفیروزی اولیای دولت خاطرنشینِ سرخوشانِ بزم حضور میفرماید**) بنادر زمانے در شکستِ این گروه سعادت گزین چهره افروز میگرداند - بنقد باد افراه لغزشِ عقیدت‌منشان سرانجام می‌یابد و بعضی از نهانخانهٔ دورنگی بیرون شده بچهارسوی رسوائی می‌نشینند - چنانچه سرگذشت بندگانِ سعادت‌منش و ناسپاسانِ نافرجام بنگاله ازین داستانِ حقیقت آگهی بخشد - گذارش یافت که پاسبانانِ احکامِ خلافت درین ملک رفته چگونه بارِ خواهش گشودند - و از خود بینی و کارنشناسی چسان بخوابِ پندار غنودند - و اقطاع‌دارانِ آن سرزمین از شاه راه فرمان‌پذیری کناره گرفته گردِ شورش برانگیختند چون بر ساحلِ دریای گنگ از دو طرف به تیر و تفنگ پاسخ‌آرای شدند از آسمانی تائید مخالف باوجودِ انبوهی شرمسار ناکامی گشتی - و زمان زمان کارپردازانِ سخت گیر را جرأتے دیگر پدید آمدے - آشفته دلانِ نافرجام چنان خیال بستند که فوجے بجانبِ دارالملک تانده فرستاده جنودِ فیروزی‌اعتصام را دودله گردانند - و باین اندیشهٔ تباه میرزا بیگ قاقشال و همزبانان با برخی بدگوهرانِ دورتر از جنودِ فیروزی از آب گذشته بصوبِ آن مصرِ جامع غبارِ فتنه انگیختند - مظفّر خان خواجه شمس‌الدّین و میر رفیع‌الدّین[۲] نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن[۳] بیگ گرد و جوقے از بهادرانِ همّت‌گزین را بچاره گری کسیل کرد - فرستادها بپای همّت شتافته عرصهٔ نبرد آراستند و به‌نیروی سعادت غنیم را گردآلودِ هزیمت گردانیدند - و بسیارے غبار آمودِ خرابهٔ نیستی گشتند - یکبارگی از عمومِ گردن فرازانِ ناسپاس شکیبائی برخاست - بزاری گرائیده زینهاری شدند درین هنگامِ عذر پذیری بزرگانِ دولت را استکبار افزود - و لابه‌گری و نیازگذاری سودمند نیامد - هرچند آشوبِ بهار بگوش رسیدے ازان حساب برنگرفتی - و پیوستنِ سرکشانِ آن ناحیت بخاطر نرسانیدے ازانجا (که مستی غرور خمارِ ناکامی در پی دارد) آن فتنه اندوزان ببدگوهرانِ بنگاله پیوسته تبه‌کاری از سر گرفتند - و مغروران بکردارِ خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدنِ افواجِ گیتی‌گشای بصوبهٔ بهار بلندآوازه شد فرومایگانِ بدسگال در گوِ حیرت فرو رفتند - نه رای آویزش - و نه راهِ گریز درین سراسیمگی سرتابی امرای بنگاله و برهم خوردگی آن ملک بیقین گرائید - بمیانجی‌گری کارشناسانِ پیمانِ یکجهتی بسته بآن صوب شتافتند - چون رسیدنِ بدگوهران گرمی پذیرفت بهزارانِ گفت وگوی صواب بسیچان مظفّر خان تمرخان و خواجه شمس‌الدّین و جعفر بیگ و برخی دیگر را روانه گردانید - تا گدهی را (که دروازهٔ آن ملک است) پاسبانی نمایند - پیش از رسیدنِ این گروه بیک روز سرکشانِ نافرجام آن جای را گرفته بودند - اگرچه عرصهٔ مبارزت آراسته گشت لیکن بیشترے از همراهان

---

(۲) در [چند نسخه] میرزا رفیع‌الدّین (۳) نسخهٔ [ب] حسین بیگ گرد ه

رنو کهلی خمیر را

میفرمایند) بنادر زمانی در شست

لولیای دولت خاطرنشین ... سرانجام می‌یابد بفقد باد افراهِ لغزشِ عقیدت‌منشان

چهره افروز میگردانند - چنانچه سرگذشت بندگی

رسوی رسوائی می‌نشینند - گذارش یافت که پاسبانانِ

دورنگی بیرون ... حقیقت آگهی بخشد - کارنشناسی چسان بخوابِ

پاسبانی ناهنجار ... و از خود بینی و کارنشناسی چسان بخوابِ گشودند - و از خود بینی و گرد شورش برانگیختند

لک رفته ... از راهِ فرمان‌پذیری کناره گرفته گردِ شورش برانگیختند

طامع‌آرای ... شدند از آسمانی تائیه

طرف به تیر و تفنگ پاسخ‌آرای شدند - جرأت دیگر

دریای گنگ ... سخت گیررا جرأت دیگر

کشتی - و زمان زمان کارپردازانِ دارالملکِ تانده فرستاده

انبوهی ... که فوجی بجانب دارالملک تانده فرستاده

آشفته دلان ناهنجار چنان خیال بستند که فوجی بجانب میرزا بیگ قاقشال و همزبان با برخی

اعتصام را ... گردانند - و باین اندیشهٔ تباه میرزا بیگ قاقشال و همزبان با برخی غبارِ فتنه انگیختند - مظفرخان

زنهار از جدی ... از آب گذشته بصوبِ آن مصرِ جامع غبارِ فتنه انگیختند - مظفرخان (۳) بیگ گرد و جوقی

شمس‌الدین و میرزا رفیع‌الدین (۲) نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ گرد و جوقی

... بیساز و گرمی کمیل کرد - فرستادها بپای همت شتافته عرصهٔ نبرد آراستند

... را گردآلود هزیمت گردانیدند - و بسیاری غبارآلودِ خرابهٔ نیستی

... شکیبائی برخاست - بزاری گرائیده زینهاری شدند

گستند - یکبارگی ... عمومِ گردن فرازانِ ناسپاس شکیبائی برخاست - بزاری گرائیده زینهاری شدند

درین هنگام عذرپذیری بزرگانِ دولت را استکبار افزود - و لابه‌گری و نیازگذاری سودمند نیامد - هرچند

آشوب بسیار بگوش رسیدے ازان حساب برنگرفتی - و پیوستنِ سرکشانِ آن ناحیت بخاطر نرسانیدے

ازاینها (که مستی غرور خمارِ ناکامی در پی دارد) آن فتنه اندوزان بیدگوهرانِ بنگاله پیوسته تبه‌کاری

از سر گرفتند - و مغروران بکردارِ خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدنِ افواجِ گیتی‌گشای

نصرت بسیار بلندآوازه شد فرومایگانِ بدسگال درگو حیرت فرو رفتند - نه رای آویزش - و نه راهِ گریز

درین سراسیمگی سرتابی آمرای بنگاله و برهم خوردگی آن ملک بیقین گرائید - بمیانجی‌گری

کارشناسانِ پیمانِ یکجهتی بسته بآن صوب شتافتند - چون رسیدنِ بدگوهران گرمی پذیرفت بهزاران

گفت وگوی صواب بسپهبان مظفرخان تمرخان و خواجه شمس‌الدین و جعفربیگ و برخی دیگررا روانه

گردانید - تا گڈهی را (که دروازهٔ آن ملک است) پاسبانی نمایند - پیش از رسیدنِ این گروه بیک روز

سرکشانِ ناهنجار آن جای را گرفته بودند - اگرچه عرصهٔ مبارزت آراسته گشت لیکن بیشترے از همراهان

(۲) در [چند نسخه] میرزا رفیع‌الدین (۳) نسخهٔ [ب] حسین بیگ گرد ٭

بسرکردگی لمرخان راهِ بیدلی سپردند - خواجه شمس‌الدّین با چندے از ناموس‌دوستان کارنامهٔ مردانگی بظهور آورده زخمی باز گردید - درین هنگام بابا خان قاقشال با بسیارے از بدکرداران سکسر براک[۲] محل از دریای گنگ گذشته بشورش‌افزایانِ بهار پیوست - مظفّر خان حسین بیگ غتراغلی[۳] را با لختی مبارزانِ حقیقت‌اندوز فرستاد - که سرکهازی[۴] گنگ را گرفته مخالف را راه ندهند - آن روزے ست که پیشینیان ازان دریا بریده اند - بهادرانِ عقیدت گزین دران حواشی بخدمتگری نشستند شبی (که طغیانِ آب و طوفانِ باد بود - و یتاق‌داران بر بسترِ غفلت غنوده) گروهِ خلاف اندیش ازان جویبار گذشته گردِ شورش انگیختند - و دیگر بدگوهران (که در برابرِ مظفّر خان بودند) نیز پیوستند اولیای دولت مورچلهای آن جانب برهم زده روی بدین صوب آوردند - هر روز دلیرانِ پرخاش‌جو عرصهٔ نبرد را آراسته گردانیدے - و هنگامهٔ زد و خورد گرمی پذیرفتے - جانها در پاسبانیِ ناموس فرو شدے - و گوهرِ همّت را فروغِ دیگر پدید آمدے • • نظم •

دریای مصاف[۵] گشت جوشان • گشتند مبارزان خروشان
شمشیرِ زخون چو جام دردست • میکرد بجرعه خاک را مست
مرغانِ خدنگ تیز رفتار • بر خوردنِ خون گشاده منقار
خونابهٔ تیغ مغز پالای • سرهای سران فکنده برپای

روزے جوقی مخالف از آب گذشته بغتراغلی[۶] دستِ استیلا برگشود - خواجه شمس‌الدّین با برخی مجاهدانِ پیوسته آوردگاه را تازه فروغی بخشید - و به نیروی اقبالِ روز افزون دست‌گشا[ی] چیرگی شد - اگرچه دران آویزش حسین بیگ را روزگار سپری شد لیکن غنیم گردآلودِ هزیمت گشت نوزده روز میانِ این دو لشکر عرصهٔ جانفشانی آراسته بود - و هربار شکست بران گروهِ تباه کار افتادے ازگشایشهای پی‌درپی تیره رایانِ بدکیش بستوه آمدند - و آوازهٔ رسیدنِ عساکرِ گردون شکوه نیز در شکیب‌ربائی یاوری نمود - هرزه درایانِ باطل ستیز انجمنِ رازگوئی برساخته درمیان آوردند هنوز (لشکرهای آسمانی‌تائید نرسیده) حال چنین است - دران هنگام (که افواجِ گیتی‌کشای یکجا فراهم گردد) کار چگونه خواهد شد - ناگزیر ازین رود بدریای گنگ شده بصوبِ آدیسه پناه بریم و اگر قابو باشد دستِ جرأت بمورچل نیز گشوده آید - شبِ بیستم باین تباه اندیشی روان شدند قاسم‌علی سیستانی و جمعے (که درآخرین‌مورچل بودند) این جنبش را ویرانی دانسته بچیره‌دستی لختی چند برگرفتند - مظفّرخان ازین آگهی کوسِ شادی بلند آوازه گردانید - و از دوراندیشی

---

(۲) نسخهٔ [ز] بر اراک محل (۳) در [بعضی‌نسخه] و عنبر علی را (۴) نسخهٔ [ا] گهاتی (۵) نسخهٔ [ب] نبرد (۶) در [بعضی‌نسخه] بعنبرعلی •

رده آرای شد - مبادا آن فرومایگان بدگوهر فریبی اندیشیده باشند - صبحگاه استیلای مخالف شکیب‌گسلی خاص و عام گشت - و بادافراه آزمندی و نخوت گزینی سرانجام یافت •

و اجمالِ این داستانِ عبرت آنکه چون بدسگالان سراسیمه شده کشتي را لنگر گشادند نانشناسی و بسیارے از فتنه اندوزان ازان رود بدریای بزرگ پیوستند - و چندے سفینه بتاراج رفت و سرمایهٔ خوابِ غفلت شد - (چون معصوم بدان‌جایگاه آمد و از همزبانی که داشت توپے بصوب آن مردم سرداد) عموم سپاهیانِ آن سرچل را پای همّت بلغزش درآمد - و بے آنکه آویزشی رود غبار آلود هزیمت گشتند - زلف‌علي بدخشي⁽²⁾ و کوچک قندوزي (که عمدهٔ این گروه بودند) با بسیارے از فرومایگان خاکِ بیحقیقتي بر تارکِ روزگار بیخته بمخالف پیوستند - و ناسپاسانِ غنوده خرد فراهم‌آمده هنگامهٔ شادمانی آراستند - ازین آگهي مظفّرخان را سررشتهٔ تدبیر گسیخت - از بدگمانی و بیدلی کالیوه شد - نه عقلِ چاره‌گر⁽³⁾ رهنمای - و نه نیروی سخن شنوي فریادرس - هرچند کارشناسانِ خیرسگال گذارش نمودند (که از ویرانیِ آن جوقِ کوتاه بین چه طرف بربندند - و ازین چهره دستي چه سود بردارد - سزاوارِ وقت آنست که پراگندگي بدنها راه نیابد - و فیروزی جنود بشایسته آگیني عرصهٔ مبارزت آراید) این پندگذاري و حقیقت سرائي سودمند نیامد - و زمان زمانِ آشفتگی حال افزایش گرفت - از اختلافِ رای و تذبذبِ عقل و توهّمِ بیجا و دشمن نشناسي و دوست داري جانِ سپنجي کار از انتظام گذشت - نه خود سرانجامِ افواجِ گیهان گشای نموده پیکارجوی میشد - و نه آمرا را (که جوق جوق بهرجا انتظار خدمت میبردند) رخصتِ مبارزت میداد بهزاران گفت و گو برخے سپاه را بسرکردگی خواجه شمس‌الدّین کسیل کرد - که بدان ضرب⁽⁴⁾ شتافته طلبگار قابو شوند - و ناصیهٔ روزگار برخوانده از حقیقتِ کار آگهي بخشند - جمعے از اندیشهٔ عیال و برخے از شتردلي توفیقِ همراهي نیافتند - و بسیارے از نکوهیده سرشتي راهِ بےآزرمي پیش گرفتند هرگاه کارفرمای را دل از جای رود بر فرمان‌پذیران چه گرفت و گیر باشد •

خواجه گذارش مي‌نمود قدرے راه درنوشته دیدم که از هر طرف گروها گروه مردم بغنیم درمي‌آیند - و زمان‌زمان همراهان جدائي میگزینند - درکمتر فرصتی غیر از مطّلب⁽⁵⁾ (که رابطهٔ مصاحبت داشت) کسی نماند - دریافته آمد که عبرتِ ایزدي لطمهٔ بروی و سیلي از قفا برگروه خویشتن‌بینان نخوت‌آرا میزند - و نهارمندي و عجزگذاري شوریده مغزانِ نافرجام را سرآغازِ دستگیري دارد - ناگزیر دل از جان برگرفته بآن تهمتنِ حقیقت‌گزین روی در کارزار نهادم - چنانچه آن یکتای عرصهٔ مردانگي زخمها خورده

(۲) نسخهٔ [ا] الف‌خان بدخشي (۳) نسخهٔ [ل] چاره‌گر ماند - و نه (۴) نسخهٔ [ز] بدست (۵) در [بعضي نسخه] مطلب جهام •

بزمین آمد - و زندگانی به نیکنامی فروخت - درین اثنا محمد علي ارلات[۲] (که با او حقوق دوستي دیرینهای بود) رسیده آمد - پنداشتم که یاوري خواهد نمود - آن بیوفای سبکسر نیزه[۳] حواله کرد - و من بیچارگي از پای افتادم - نزدیک بود که پیمانهٔ زندگي لبریز گردد - ناگاه میرزا محمد (که ازو گسسته امید بودم) مرا بمهرباني برگرفته پیشِ معصوم خان برد - و او دلدهي نموده بقاضي زاده سپرد - دران عرصهٔ عبرت برفرازِ پیلی (که مرا بار داشته بودند) نیرنگیِ چهره‌گشایانِ تقدیر را تماشائي بودم و از شیوا زبانیِ روزگار اندرز مي‌نیوشیدم - و پند مي‌پذیرفتم - (با آنکه آویزشي درمیان نبود - و هنگامهٔ ایشان زمان زمان افزایش یافتي) بد سگالانِ ناسپاس شگرف بیمناکي داشتند - و تذبذبِ سترگ شکیب گسل بود - ناگاه فوجي بزرگ پدید آمد - نزدیک بود که انتظامِ بدگوهران پراگندگي پذیرد آگهي شد که وزیر جمیل بآهنگِ دوستي مي‌آید - دلِ رفته بجای آمد - و زمزمهٔ نشاط برگرفت[۴] این ده زبانِ دو رو درین شب (که آبستنِ حوادث بود) گزیده مردم را همراه خود گرفته درپیکار آرائي یافه درا گشت - و هنگامِ کار بهرزه گوئي و ژاژخائي بسی دلهای آسوده[۵] را برهم زده - و در آخر خاک‌آمودِ بی‌آزرمي گردیده جوهرِ خود را برملا انداخت - و دیرین‌حقوق را برطاقِ فراموشي نهاده بغنیم پیوست - باوجودِ آن مخالف هراسان بود - که انجامِ کار بکجا کشد - و با مظفرخان نبرد چگونه روی‌دهد - درین اثنا قلعه‌گزینيِ آن سپه سالار بتحقیق انجامید - او در تشخیصِ بایست فرصت را از دست داد - و چندان در گریوهٔ دودلي ایستاد که بجز میر جمال‌الدین حسین انجو و حکیم ابوالفتح و جعفربیگ و باقر انصاري و تردي بیگ یکه‌آویز وعیسیِ ترکمان و چندے از ملازمان و خیل‌تاشان همراهِ او نماندند - تا آنکه از واژونيِ بخت زندگانیِ تباه را بو فروشدنِ دلیرانه گزیده و با نام‌بودها در شهربند تانده درآمد - و اندوخته را پراگنده ساختن گرفت - خوش‌خوئي و گرم خوئيِ بی‌هنگام چه سودمند آید - و زرافشاني و کالادهيِ بی‌وقت چه هنگامه آراید - آگاه دلانِ هشیارخرام در زمانِ بیکاري ببخشایش و عاطفت دلهای شیرمردان بدست آورده اند - و جان‌گزائيِ ناکامي را بفروغِ دل پیشتر شناسا آمده چاره گزیده اند - بیمناکانِ ناسپاس حصاري شدن را به‌آمد دانسته ترانهٔ کامروائي برکشیدند - و راهِ دلیري سپرده بمحاصرهٔ آن پرداختند - و چنان گفتارش نمودند که اگر بر جانِ خود بخشوده راهِ ما پیش‌گیرد او را بپایهٔ والای اعتبار اختصاص داده یاوري نمائیم وگرنه دستوري‌گرفته رهگرای حجاز شود - چون همتِ جان‌نثاري نبود پاسخ‌آرای گشت که ناسپاسي بیراهه روي زبان‌افزائيِ دین ودنیا ست - پاسبانيِ ناموس داشته دروائي[۶] سازند - که بدان مشاهد

---

(۲) نسخهٔ [ا] ارلان (۳) نسخهٔ [ا] تیر (۴) در [چند‌نسخه] برگرفتنه (۵) نسخهٔ (۵) در د مورا (۶) نسخهٔ [ل] درمانے ‌•

قدسی رفته تاریکی‌زدهٔ غفلت آید - و عذرآرای لغزشها گردد - بدگوهرانِ شورش‌منش پذیرفته قرار دادند که سیوم بخشِ اموالِ او بازگذارند - ازآنجا (که بر سخنِ آن‌گروه اعتماد نبود - و نگاهبانی قلعه از حوصله بیرون میدید) برخی رازداران را پنهانی پیشِ معصوم خان فرستاده دست‌گیریهای دیرین بیاد داد - و بیست هزار اشرفی روانه ساخته استعطاف(۲) نمود - چنان گذارد که بسرنوشتِ ایزدی بشوریدن نه رای خرد پژوهانِ بیداردل است - اکنون در پاداشِ آن میخواهد که پاسبانی ناموس بر خود گیرد - تا بنگاهِ آرامش دست‌زدهٔ حوادث نشود - و در کشاکشِ یغما گریبانِ عرض کشیده نیاید او بدین‌لابه گرائیده پاسخِ دلدهی فرستاد - شبی که آبستنِ تاراج بود میرزا شرف‌الدّین حسین از قلعه گریخته بمنزلِ معصوم خان فرود آمد - گیهان‌خدیو در اواسطِ سالِ پیش آن سزاوار گسیختنِ تار و پودِ هستی را خلاص فرموده از راهِ دریا فرستاده بود - که (اگر نقوشِ پشیمانی از دیباچهٔ ناصیهٔ او خوانده شود - و طرزِ نشست و خاستِ او بر تدارک و تلافی آگهی‌بخشد) دران حدود جایگیر نماید وگرنه او را روانهٔ حجاز گرداند - در خواجه زاده اثرے از ندامت پیدا(۳) نبود - بلکه پیوسته با فتنه‌اندوزانِ هرزه‌درا انجمن آراستی - و در تباه بسیچی کالیوه بودے - مظفّرخان از فرمان‌پذیری و خیراندیشی او را زندانی گردانیده انتظارِ موسمِ کشتی می‌برد - که این طوفانِ آشوب برخاست - روزِ دوم با برخی نگاهبانان ساخته از قلعه فروشدن گرفت - جمعی آگاه شده تیرها برگشودند - زخمی بمخالف پیوست و از بیدلی تحصّن‌گزینانِ بیمناک شناسائی بخشیده ناسپاسانِ بدگوهر را دلیرتر ساخت - سحردم بدسگالانِ باطل‌ستیز پیمانِ استوار فراموش کرده بشورش برخاستند - قاقشالان پیش‌دستی نموده گردِ تاراج برانگیختند - و هر گروهے از جانبی برفرازِ قلعه شتافته آن مصرِ معمور را یغمائی کردند معصوم خان بقرارِ خود گرائیده حوالیِ بنگاهِ مظفّرخان آرامش گزید - تا تیره دلانِ آزمند صفوتکدهٔ ناموسِ او را غبارآگین نسازند - و بیشتر مالها بچنگِ او درآید - مظفّرخان با چندے از غلامانِ خود سلاح پوشیده سراسیمگی داشت - نه رای پیکار - و نه روی گریز - معصوم با یکدوئے آمده گرم خوئی فرو ریبان پیش گرفت - درین هنگام غوغائے درونِ حرم سرای(۴) او شکیب ربا آمد - چنان قابوئے را از دست داده بدان‌صوب شتافت - آن سرآمدِ فتنه اندوزانِ غنوده خرد بیدارگشته جان بیرون برد همواره ازین جرأت خود را نکوهش کردے - (اگرچه تهیدستانِ بے آزرم را جیبِ آرزو پُرگشت و اندوختهای خدابندگان را برگرفتند) لیکن از شگرفیِ زمانه میرزا شرف‌الدّین حسین زرِ فراوان یافت درین برهم‌زدگی مظفّرخان از دوربینی هشتصد هزار روپیه بکرواهے فروبرد - تا در زمانِ عافیت بکار آید

---

(۲) نسخهٔ [ل] استعفا نمود (۳) نسخهٔ [ا] پدید نبود (۴) نسخهٔ [ب] درون نسخهٔ [ا] شکیب‌ربای او آمد ٭

آن ناانجام آگهي پذیرفته به نیرنگ سازي آن را برگرفت - و صندوقها را سنگ آمود ساخته درلای ژرفای آب گذاشت - و آن را بروزگاران سرمایهٔ شورش گردانید - دربن چیره‌دستی یغما آن اصبهبد را در همان منزلِ او دیدبانی مي‌نمودند - و برخی را پای‌بند ساخته به بنداخ فرستادند - و بسیارے از بد گوهری خود بغنیم پناه بردند - حکیم ابوالفتح و رای پترداس به نیروی دل و نورِ تدبیر از تنگنای زندانِ رهگرای خلاص شدند - و خواجه شمس‌الدّین را سعید بیگ پاسِ آشنائي نموده در زینهارِ خود گرفت - بنقد از آسیبِ جان‌کاهي رستکاري یافت - لیکن درشکنجهٔ زرطلبي گرفتار آمد - و جعفر بیگ ازبذله گوئي و نکته سرائي ازان بازخواست نیز رهائي یافت - و طرزِ فرستادنِ او بدان دیار هم از اسبابِ نجات شد •

هشتمِ اردي بهشت[۲] مظفّرخان را پیمانهٔ زندگي لبریز ساخته بفرِ مناصب و تقسیمِ ولایت و خواندنِ خطبه بنامِ میرزا حکیم انجمنها برساختند - غرّهٔ خرداد هنگامهٔ ناسپاسان انتظام گرفت و سیه درونانِ بدگوهر فراهم آمدند - بارگاهِ خان‌جهان (که بجهتِ پیشکش آرایش یافته بود) برپای شد و پهنای آن عرصه را بسایه‌بانهای رنگارنگ و فرشهای گوناگون آراستند - نخست در مدارج اعتبار و بخش‌کردنِ ملک سخن رفت - و آویزشهای بدگوهري درمیان آمد - و بدستان سرائی حیله اندوزان فرونشست - و هریک بچیزے خرسند گشته آرامش گزید - خطابهائی (که از پیشگاهِ بے‌دولتي آن بےسعادتان بریکدیگر بستند) تفصیلِ آنرا نگاشته داستانِ پندپذیري سرانجام میدهد معصوم‌خان برفرازِ وکالت نشسته بخان‌دوراني بدنامي گزید - و بابای قاقشال بخانخاناني و ایالتِ بنگاله نامزد گشت - جبّاري بخان‌جهاني و سربراهیِ ده هزار کس قرار گرفت - و وزیر جمیل بلقبِ خانِ زماني و منصبِ توزک‌بیگي اختصاص پذیرفت - و خالدین اعظم خاني و جان‌محمّد بهسودي خان‌عالمي و عبدالباقي خداوند خاني و میرزا بیگ بهادرخاني یافت - و لشکرخاني بخواجه شمس‌الدّین و آصف‌خاني بجعفربیگ خیال کردند - این دوکس بفسون‌سازی[۳] تدبیر پذیرش را بوقتِ دیگر انداختند - و عرب غایبانه بشجاعت‌خاني مخصوص گشت - و سعید خان توقبای را خانِ ساخته هزار و پانصدي کردند - و بهریکے جایگیر و علم و نقّاره نامزد شد - میرزا حاجي لنگ فرّخ یرغلیق فریدون[۴] تیمورتاش عزیز دستم[۵]بیگ محمّد توقبای محمّد قلي ترکمان حمزه بیگ ترکمان عبدالله بیگ بدخشي قاسم‌علي برلاس مقصود علي‌کور عوض[۶] بهادر میرزا عرب دوست‌محمّد تولکچي شذادِراد قاقشال تاش بیگ زلف علي لنگ خدا بردي غضنفربیگ نوروز بیگ را بمنصبِ هزاري

---

(۲) لمع — نسخهٔ [ل] هفتم (۳) نسخهٔ [ز] بفنون‌سازی (۴) نسخهٔ [ل] فرید و حسین (۵) نصرت اعتصام] رستم بیگ (۶) نسخهٔ [ا] عوض بهادر •

و لقبِ خاني و علم و نقّاره نامزد ساختند - و میرکلان بیگ وفابیگ میرزا کیچک یار بیگ محمّد خرم بهادر لطیف حسین ایلانچق[2] بابا دوست محمّد مهرعلي محمّد بیگ قربان بیگ بخاني و علم و پانصدي مخصوص گشتند - و چندے دیگر اوباش را خطابِ سلطاني مقرّر شد گمراهانِ بے سر و پا را بخاطر میرسید که باندوختنِ زر و چیره دستي والا پایۀ امارت توان بدست آورد - غافل ازانکه ناشایسته بارِ بزرگي برنتابد - و بے یاوريِ کارگشایانِ تقدیر خیال پیمائي سودمند نیاید •

• قطعه •

خاقاني آن کسان که طریقِ تو میروند • زاغ اند و زاغ را روشِ کبک آرزوست

گیرم که مارچوبه کند تن بشکلِ مار • کو زهر بهرِ دشمن و کو مهره بهرِ دوست

چون کفشِ وکوی منزلت و اقطاع سپري شد بسیجِ آن نمودند که خطبه بنامِ میرزا حکیم خوانده بعیش و عشرت پردازند - نیرنگ سازیِ اقبالِ شاهنشاهي بجلوه درآمد - باد بشورشِ طوفاني برخاست - و ابر جوشِ دریاافشاني برزد - از هر طرف دورباشِ قهرمانِ ایزدي هنگامۀ ناسپاسي درهم نوردیده تار و پودِ آن بارگاهِ عالي و شامیانهای والا و فرشهای بوقلمون گسیخته بخلابها درآورد و هریکے از فرومایگانِ کج گرا[3] افتان و خیزان بگوشۀ خزید - سعادت پژوهانِ ژرف بین نافرجامیِ بدگوهرانِ فتنه اندوز ازکتابۀ تائیدِ سماوي برخوانده ترانۀ نشاط برکشیدند - و بخت‌مندانِ والا نگاه چشمِ عبرت گشوده زمزمۀ نیایشِ دادارِ بیهمال سرائیدند •

• بیت •

جهان بین که صد رنگ افسون درست • شگرفي ز اندازه بیرون درست

خوشا کو دهد جلوه اندیشه را • کشد زین معاني رگ و ریشه را

درین اثنا آمدنِ جنودِ فیروزي‌طراز گرم آوازه شد - و از آرایشِ بزم والایشِ منبر بازآمده در اندیشۀ دراز افتادند - و از زرمستي و تباه بسیچي ازان ملک بعزیمتِ پیکار برآمدند - در ظاهر میرزا شرف‌الدّین حسین بسري چهره برافروخت - و از راهِ معني معصوم و باباخان - و برخے از بدگوهرانِ شورش‌افزا را دران ملکِ معمور گذاشتند •

سخن بدینجا گذاشته سرگذشتِ صوبۀ بهار تا رسیدنِ عساکرِ[4] نصرت‌قرین مي‌نگارد - و ناگزیرِ سوانح نویسي بکار مي‌برد - در همان ایّام (که بدگوهرانِ این سرزمین گردِ شورش برانگیختند) بهادر هنگامۀ ناسپاسي جدا گرم ساخت[5] - او پسرِ سعید بدخشي ست - آن سیاه دل از بدنهادي بناکام از بنگاهِ خویش برآمد - و در فراخنای هندوستان بدست‌مایۀ گربزت چهرۀ نشاط برافروخت

بازارِ

---

(۲) نسخۀ [ا] عبدالحق - و نسخۀ [ب] الاه الحق (۳) نسخۀ [ب] کج رای (۴) نه فوج نصرت‌قرین (۵) نسخۀ [ا ب ل] ساخت - و جهانے در شگفت فرو مانده •

... عمل‌گذارِ سرکارِ ترهت بود - که اُمرای بهار تارکِ ناسپاسي برافراختند - پورِ بد گوهر را
... جا گذاشته با سرکشانِ خلاف‌گرا پیوست - و بیاوریِ آن گروهِ نافرجام تکاپو نمود - درین اثنا دودِ سودا
... دماغِ آن غنودهٔ عقل را پریشان ساخت - مالِ خالصه در گرد آوریِ فرومایگانِ مفلس همّت
... - و جوشِ شورش زده نامِ بزرگي برخود بست - معصوم خان ازین آگهي سعید را دستوري داد
... آن شوریدهٔ شولیدهٔ رای را باندرزِ پدرانه رهگرای یکجهتي گرداند - آن تباه اندیش را نصیحت
سودمند نیامد - از بے آزرمي خدای مجازي را به تنگنای زندان فرستاد - در کمتر زمانے از
بیدانشي و شتردلي آن خیرهٔ روی زیادهٔ سر را بسرداري برداشته هنگامه آرا شدند - درین کشاکشِ
بیراهي آوازهٔ عساکرِ گردون شکوه بلندي گرفت - معصوم خان با بسیارے از باطل ستیزان بصوبِ
بنگاله شتافت - و عرب را با چندے از کج‌گرایانِ تباه اندیش در پتنه گذاشت - بو که درین صوبه
دست‌بردے نماید - و بتاخت و تاراج همّت گمارد - شاهم خان از سعادتِ ذاتي پیمان گسیخته
حاجي پور علمِ دولتخواهي برافراخت - و بجهتِ آنکه بسیج او خاطرنشینِ اولیای اقبال گردد
بر سرِ بهادر فوجے نامزد کرد - آن گروه شکست خورده بازگشتند - و نخوتِ او افزوده شد - سپس خود
لشکر کشیده کامیابِ فتح آمد - و سعیدِ سیه گلیم بگو نیستي فرو رفت - محبّ علي‌خان به نیروی
عقیدت بارِ دیگر به‌پیکارِ عرب چیره‌دستي نمود - آن تباهٔ (۳) سگال از پتنه برآمده نبردآرای شد - ازانجا
(که نیّت درست بود - و همّت اخلاص آمود) بر فرازِ فیروزي برآمد - و آن شوریدهٔ مغزِ کج‌گرا
پای‌ریشِ خارستانِ هزیمت گشت - و چون شکست یافته بدان‌شهر رسید سعادت‌علي‌خان (که در بدآموزي
پیش‌آهنگي داشت - و بنگاه باعتمادِ او گذاشته بود) از خردمندي ازو روی برتافت - آن غنوده‌بخت
بپیوستِ او رفته آویزش نمود - و بکارسازیِ روشنانِ ابداع زخمي راهِ گریز پیش گرفت - و مقارنِ این
محبّ علي خان آن شهرِ معمور را بتصرّف درآورد - افواجِ گیهان ستان روزے چند بسرانجامِ یورش
اشتغال داشتند - پس ازان بعزیمتے درست و عقیدتے دل‌افروز روانه شدند - در حدودِ جون‌پور
ترسون‌خان صادق‌خان غازي خان الغ‌خان و بسیارے از اُمرای نامزد بعساکرِ فیروزي (۴) اعتصام پیوستند
و فوجها را آرایشِ دیگر پدید آمد - در دو کروهیِ غازي پور معصوم خان فرنخودي باردوی بزرگ
پیوست - و چون هرزه درائي و یاوه‌گذاریِ او زبان‌زدِ خرد و بزرگ بود چنان مقرّر گردانیدند که او
برسمِ هراولي یک دو منزل جدائي گزینند - بنقد از گزندِ او برکناره باشند - و در پردهٔ آزرم جویای
... سائي شوند - بر ساحلِ دریای گنگ از سرگذشتِ مظفّرخان آگهي پذیرفتند - و کاوریشانِ
حقیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] که آن شولیدهٔ رای را (۳) نسخهٔ [ل] آن تباه اندیش بدسگال (۴) نسخهٔ [ل]
(۴) دور

و[2] بعضی زبانِ لاابالی برگشودند - اگرچه برخی را دل باضطراب درشد لیکن دیده‌ورانِ والاگاه ارزنامی
بیدولتي را اندازه گرفته در نوشتنِ آن بساطِ خودسري از کتابهٔ روزگار برخواندند - و پذیرای نسیمِ فیروزمندي از چارچمنِ گیتي شده ترانهٔ نشاط برکشیدند - و هم درین نزدیکي محبّ‌علي خان و شاهم خان و سمانجي خان و باقي کولابي بحضورِ اقبال رسیدند - در حواشیِ شهرِ پتّنه گزین‌محفلے انتظام یافت - و بزرگانِ دولت به پیمانِ یکجهتي و یکتادلي نشستند - خاطر ازان پرداخته لختے سخن در رده‌آرائي رفت - و هرکدام جای خود را شناسا آمده بآباديِ وقت کوشید - درقول ترسون خان راجه تودرمل رای سرجن راجه اسکرن مهترخان و جمعے دیگر از بهادرانِ عقیدت‌منش قرار گرفتند - و در برانغار محبّ علي خان شاهم خان میرابوالمظفّر و طایفهٔ دلیرانِ عرصهٔ جلادت نامزد گشتند - و در جرانغار صادق‌خان الغ‌خان نقیب خان تمرخان و جوقے از دلاورانِ نامور تعین شدند و در هراول معصوم خان فرنخودي شیخ فرید بخاري سیّد ابوالقاسم سیّد ابوالمعالي سیّد عبدالواحد سیّد عبدالهادي و گروهے از مبارزانِ شیردل پای‌همّت افشردند - و ازانجا (که برخے بزرگانِ لشکر را دل دگرگون بود - و طایفهٔ از ناسپاسان بعنوانِ قزّاقي میگشتند) دور اندیشي و حزم‌آرائي نموده ازین‌مرحله سلاح‌پوشي درمیان آمد - و آمادهٔ نبرد بوده ره نوردیدے - عرب و حبیب[3] و چندے از شوریده‌مغزانِ تیره[4] رای (که دران حدود غبارِ فتنه انگیختے) بآوازهٔ عساکرِ گردون‌شکوه پی‌سپرِ تنگناهای خمول گشتند و بدسگالانِ آردوی بزرگ را (که اولیای دولت ازآنها اندیشه‌مند بودند) قابوئی[5] گریده بدست نیفتاد هفتمِ خرداد لشکرِ اقبال بمنگیر نزولِ سعادت نمود - معصوم خان فرنخودي (که از دیرباز سگالشِ تباه جوهرِ هوشمندیِ او را ظلمت‌آمود داشتے) در خیالِ آن شد که راجه تودرمل را (که نظامِ این لشکر بفروغِ تدبیر و شجاعت و اخلاصِ او باز میگردد) ازهم گذراند - تا سر از فرمان‌پذیري برتابد و کامے چندِ فراخ بآرزوی خود زند - گروهے انبوه ازاوباش (که فراهم آورده بود) بآئینِ شایان[6] آراست و چنان خواهش نمود که راجه بنظرِ خود درآرد - آن سعادت اندوز آگهي پذیرفته عذرآرای شد و پردهٔ بےآزرمیِ او دریده نیامد ●

درین‌هنگام وازون‌بختانِ بدنهادِ بنگاله ازگذهي گذشته باندیشهٔ مبارزت نخوت‌فروش آمدند و گروهے از قراولانِ لشکرِ منصور با پیش‌آهنگانِ مخالف آویزش نمودند - جلال‌الدّین مسعود وجي تواجي‌باشي و چندے دیگر گزین دست‌بردے بجای آوردند - راجه تودرمل با دیده‌ورانِ آگاه دل و سعادت‌گزینانِ بیدار بخت انجمنے ساخته بچاره‌گري نشست - بسیارے از نیروی پردلي و دیدِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] لاابالي (۳) نسخهٔ [ا ب ل] و چیله (۴) نسخهٔ [ل] تیره‌رای (۵) در [بعضی‌نسخه] قابوی گزندے (٦) در [چندنسخه] سان ●

بیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي پاسخ گذاردند که همّت پاېزدهي تائید آویخته معرکهٔ کارزار آرایش یابد
و بیرنگي ژرف نگاهانِ هشیارخرام چنانی گذارش نمودند - که امروز تندبادِ شورش از هرطرف برخاسته
یک اندیشِ نیک سگال از در روی تباه بسیچ باز دانسته نمیشود - و از معصوم خان فرنخودي (که
برگرفتهٔ گوناگون احسانِ گیتي‌خداوند است) خاطر آرامش ندارد - حصاري شده راهِ دوربینیِ سپردن
سزاوار مي‌نماید - چندے (که بضرورت بدان گروهِ نافرجام پیوسته اند) خود را بمعسکرِ اقبال میرسانند
و از چگونگیِ همراهان آگهي بسزا روی‌میدهد - از کاردانيي و حزم اندوزي آخرین رای پذیرفتند
چون قلعهٔ منگیر گنجائیِ جنودِ فیروزي‌اعتصام نداشت ازان گذشته سرزمینے شایستهٔ حصار گزیدند
شازدهم امرای خدمتگذار مورچل گرفتند - و در فروبردنِ خندق و برآوردنِ دیوار کوشش رفت
در کمتر فرصتے چهار دیوارے پاندِ بهنادر انتظام یافت - و حصارِ شهر پایهٔ ارک گرفت - بیست و چهارم
تیره رایانِ باطل ستیز بدان حوالي گردِ شورش برانگیختند - و بتوپ و تفنگ هنگامهٔ پاسخ‌آرائي
گرمي پذیرفت - همواره جوانانِ چابک‌دست از هرطرف عرصهٔ مبارزت آراستے - و کارنامهای مردانگي
چهرهٔ نشاط افروختے - دربن زد وگیر سیارے از اردویِ انجم شکوه خاکِ بیحقیقتي بر تارکِ بخت
افشانده بغنیم پیوستند - سرگروهِ این گروهِ کج‌گرا ترخان دیوانه و همایون قلي شاه دیوانه بودند
از آسماني‌تائید بکمتر زمانے غبارِ بےراهه روي فرو نشست - و ازان گروه جوق جوق آمده سجودِ
نیایش بجای آوردن گرفتند ۰

و از سوانحِ نواختن و فرستادنِ میرزا کوکه بشرقي دیار - چون از رازدارانِ حریمِ قدس داستانِ
شرمندگي و پشیمانیِ کوکلتاش بمسامعِ حقیقت نیوش رسید گیهان‌خدیو پوزش پذیرفته بفنونِ
نوازش پایهٔ اعتبار افزود - و بمنزلِ منصبِ پنج هزاري اختصاص گرفت - درین هنگام عرائضِ
مجاهدانِ فیروزي بدرگاهِ خلافت آمد - سرگذشتِ قلعه‌گزیني و بدگوهريِ همراهان و هجومِ مخالف
و التماسِ کمک بتازگي گذارش یافته بود - شهریارِ دیده‌ور بسرانجامِ لشکر اشارتِ همایون فرمود
کوکلتاش از سعادت وري و نیک‌اختري جویای این خدمت آمد - بوکه بتدارکِ ایّامِ گذشته
چهره افروزِ نیکوبندگي گردد - از فروغِ راستي خواهش پایهٔ قبول یافت - بیست و نهم بخطابِ
خان‌اعظمي سربلندي بخشیده دستوري دادند - و سیّد عبدالله خان قاسم خان میرزاده علي خان
عشقي خان مختاربیگ یونان بیگ سکندر چکني(۲) حیدردوست قادرعلي لسنا ذکریّا قنبرسهاري
و دیگر بهادرانِ کارطلب را همراه گردانیدند - و رهگرایانِ بادیهٔ خدمت بگران مایه خلعتها
و گزین اسپانِ سرفرازي یافتند - و منشورِ والا بنفاذ پیوست که چون کوکلتاش بفیروزي جنود

(۲) در [بعضی نسخه] جکني ۰

پیوندد امرای عالی‌شکوه و دیگر مبارزان سعادت سرشت بفروغ عقل دور اندیش او راه گرای نیکو بندگی گردند *

و هم درینولا حکیم ابوالفتح بناصیه سائی آستان اقبال سعادت اندوخت - و برهم‌زدگی بنگاله و ناسپاسی سپاه آندیار بشیوازبانی گذارش نمود - و انداختن خود از فراز دژ و ره نوردیده آبله‌پای شدن و بدستگیری قدسی‌توجه بدامن رسیدن گذارده سجود نیایش بجای آورد - و عرضه داشت که میرمعزالملک اگرچه نخست از تیره‌رائی و بدگوهری با گروه شورش‌افزا یکتائی گزید لیکن از دوراندیشی راه جدائی سپرد - شگفت آنکه درین زمان (که هنگامهٔ ناسپاسان روی در شکست دارد - و سواطع اقبال روز افزون) آن تباه بسیچ عربده‌کار در جونپور هرزه درائی میکند - و بد نهادان واقعه جوی را فراهم می‌آورد - و مولانا محمد تبریزی[2] در ژاژخائی و فتنه اندوزی دو اسپه دوش کام برمیدارد - پرتو اشارت تافت که اسد خان ترکمان از مانکپور بآن‌حدود شتافته آن زیاده سران آشفته‌رای را بدرگاه همایون آورد - آن عقیدت‌گزین کاربند فرمان شده شایستگان نیستی را بدست آورد - در حدود قصبهٔ اتاوه کشتی بدگوهران در موج‌خیز دریای جون فروشد - و عالم لختی از آلایش نادرستان کج‌گرا پاک گشت و از حزم اندوزی و کارشناسی والا فرمان بخان اعظم مصحوب رامچند شرف صدور یافت که میر علی اکبر برادر خرد معزالملک را از زمانیه مسلسل بدرگاه والا روانه سازد - اگرچه بهنگامهٔ ناسپاسان در نیامدے - لیکن همواره بپیغام‌گذاری و هرزه‌سرائی افروزندهٔ شورش شدے - با کوکلتاش در[3] مقام سرکشی و حیله اندوزی درآمد - ازانجا (که معامله دان دیده‌ور بود دستان‌فروشی سودمند نیامد رامچند و حیدر دوست او را ببارگاه[4] خلافت آوردند - رافت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده بدبستان زندانی فرستاد *

و از سوانح دریده‌شدن طیلسان تزویر شیخ قطب - در قصبهٔ جلیسر از مضافات دارالخلافهٔ آگره زاویهٔ سالوسی آراسته داشتی - و راه ساده لوحان زده روزی خود فراخ گردانیدے - ناگاه شیخ جمال بختیار بدام تسویل او درآمد - و نیرنگی حیله را کرامات اندیشیده در قدسی‌محفل گذارش نمود ازانجا (که جویائی سره آدم خوی‌ستودهٔ گیهان‌خدیو است) دیدن او آرزو کردند - چون ایزد بیهمال در پاسبانی آن یکتای بزم آفرینش توجه دارد چنان بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت که نخستین چندے کارآگاهان دیده‌ور (که از نقش کردار بیرونی اندیشهٔ درونی دریابند - و رازهای پوشیده از لوحهٔ پیشانی برخوانند) باید فرستاد - اگر دریافت این گروه معاضد افتد رفتن بصومعه سزاوار - وگرنه دستمایهٔ گرویدن[5] فراوان مردم گردد - میرزاخان و حکیم ابوالفتح (که در

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] یزدی (۳) نسخهٔ [ب] در معرکهٔ (۴) نسخهٔ [ا] بدرگاه والا (۵) در [بعضی نسخ]

حقیقت‌آموزی اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرا دیدهٔ بینا را توتیای شناسائی میکشیدند) بایِن خدمت نامزد شدند - از دوربینی و راست اندیشی بر خرابیِ ظاهر و باطنِ او آگهی یافته درپیشگاهِ عدالت آوردند - خدیوِ جهان دریافتِ ایشان بترازوی دانش سخته به بندخانهٔ زندانی جای داد - تا از فریبندهٔ خوئیِ مردم‌فریب باز ماند - و حق هم‌آغوشِ باطل نگردد - شیخ جمال سجودِ نیایش بجای آورده هشیار مغزی از سر گرفت - و آن تهیدستِ تزویر فروش شرمسارِ کردار آمده بچاره‌گری نشست •

الحمد للّه که بمیامنِ دانای رموزِ انفسی و آفاقی بسا مکراندورانِ روزگار و ترفند گذارانِ خیره روی از تبه کاری برآمده ره نوردِ صفوت سرای سعادت آمدند - و از سجّادهٔ تلبیس بر خاکِ نیازمندی روی نهاده از خود بینی بحق پرستی شتافتند - بزرگانِ باستانی بیشتری در پیراستنِ ناراستانِ صورت تکاپوی نموده - و از دشوارکاری و ناتوانائی بآراستنِ دروغ زنانِ معنی کمتر پرداختی امروز از فروغِ ایزد شناسیِ خدیوِ آگاهی این کارِ سترگ نیز بانجام میرسد - فرهیده مردِ انصاف‌گزین داند که پیرایشِ صورت و معنی و آرایشِ ظاهر و باطنِ چندین گروها گروه در زمانِ باستانی بهمّتِ یک کس پرتوِ ظهور نگرفته - و گوناگون مردم از تفسیده دشتِ تقلید بشهرستانِ تحقیق نپاسوده ازین پیش سخن بقدرِ دریافتِ مخاطب از خلوتکدهٔ کمون ببارگاهِ ظهور می‌آمد - امروز باندازهٔ حالِ متکلّم پذیرائیِ فیض میگردد - اشرفِ برادران در نیایشِ آن جهانِ بینش چه خوش می‌سراید • • نظم •

ساقیِ قرابهٔ سبکدست • ساغرشکنِ حریفِ بدمست
صرّافِ عیارِ قلب کاران • نقّادِ ضمیرِ کم عیاران
با دانش و بینشِ فلک‌سیر • بگرفته عیارِ کعبه و دیر
بر مسندِ کبریا نشسته • صد بتکدهٔ ریا شکسته
بر بسته دکانچهای تزویر • بگشاده نقابِ خاک و اکسیر
بر تخت بفقر بوده خرسند • اطلس بگلیم داده پیوند
بر تاج نشانده آستینها • بر تخت کشیده اربعینها

سر بلندی یافتن شریف خان[۲] باتالیقیِ شاهزادهٔ سعادت‌سرشت سلطان مراد

کارآگاهانِ بیدار دل و معامله دانانِ هشیار مغز یکتائی گزیده اند - و براهینِ عقلی و امارات

---

(۲) [ب] یوسفخان •

[ب] نبود ،

عرفی هست بدیگر زده - که کارهای دینی و دنیاوی و فیاوارهای صورت و معنی از خرد صواب‌اندیش انتظام گیرد - و بے این چراغ آگهی بی بصفوت‌گاه آرامش نتوان برد ● ● نظم ●

چه نیکو متاعی‌ست کار آگهی ● کزین نقد عالم مبادا تهی

جهان آنکسی راست کاندر جهان ● بود آگه از کار کار آگهان

صورت نکوهیده خوهان و آموزهٔ نیکوان اموزش یابد - و ازین نمط زندگانی کام دل توان برگرفت ...مید مقصود بدام آورد - در هزاران یکی پدید آید که بے میانجی پذیرای[۲] آن پرتو گردد - و از گزند همنشینان بد برکناره زید - [هرگاه یکتایان تجرّد گزین (که همگی بسیج ایشان دست از اختلاط ...ا دشتی است - و دل از غیر وا پرداختن) براه انتظار آن تابش حقیقت نشسته در آموزش ...ام همّت بردارند - و بدبستانی هنگامه شناخته عقل هیولانی را بنقوش بینائی آرایش بخشند] پیدا ست که بختمندان کثرت آرا چگونه در گوهرین ساختن دل بصحبت شایسته سرشتان خردپژوه آرزومند باشند - و (هرگاه شورش طبیعت ناپیدا و نیرنگی نفس بوقلمون و ناروائی عقل ده خدای و رنگینی بساط دانا فریب و انبوهی صورت پرستان خویشتن دوست و بے توجّهی طبیب انفس ...راهم آیند) جای آنست که دلهای شناسا خون پالا و پایهای طلب آبله‌ناک گردد - و بجست و جوی ...ست و بے آرامی شگرف پای تکاپو فرساید - هرکرا بخت بیدار باشد و عنایت ایزدی یاور ...شوب‌گاه خطرناک بسعادت جای عافیت رسد - و بنزهت‌گاه اطمینان رخت اقامت اندازد ...شانِ پایندگی مقصود پیوستن نیک‌مردان خیرسگال است - تا اوّلین پایه بدستمایهٔ آموزگاری همنشین بد و دمساز تباه برکناره شود - و نقش نکوهیده سیرتها از لوحهٔ خاطر سترده آید - آنگاه ...ائی صافی و کوشش فراوان بستوده خوبها آراستگی جوید - بو که از بختمندی و ستاره روشنی ...اب ظاهر و باطن گردد - و آزمون گروها گروه مردم و گوناگون آدمیان است که پیرایهٔ دولت سرمدی

...ث او

● ابیات ●

...ر بعهد دراز

...حوانند نقش هنرنامها

...ر بود ● در دولتش بر جهان بار بود

...ر روزگار شجاعت خان - درین ایّام (که بدگوهران شرقی دیار

---

(۲) نسخهٔ [ب] پلاه ●

از بیم چشم زخم همواره سپندسوزی بکار برند - و فراوان نیایش دادار بےهمال نمایند - و در پیش گاه خلافت داشته اندرزهای سعادت افزا و پندهای دل افروز گذارش فرمایند - و از مهرواندوزی و عاطفت بهمزبانی خویش از آفت نکوهیده مصاحب باز دارند - و از دوربینی و ژرف نگاهی بآن هیدبانی بسند نفرموده بابریان اخلاص اندوز و روزگاردیدگان خردسگال را باتالیقی نامزد گردانند تا از گفتار و کردار شان سعادت آموز و خرد پیرا باشند - و دیگر پرستاران نیز بدان آئین گرائیده نور بینش افزایند - و از دورباش سطوت هنگام غیبت از محفل همایون ناسزائی نتواند خود را بعنوانی نیکوئی فروخت - و نکوهیده خوئی بتزویر پیشگی راه نیابد •

المنّة للّه که درین فرخنده روزگار[۲] کشورخدای این ستوده خوی را چون سایر گرامی صفات بروجه کمال دارد - و ذات مقدّس بے آموزش آخشیجی از دبستان ایزدی فنون آگهی بهذیرد - و گزندے از طبقات عالم بدان نزهت گاه تقدّس نرسد - و با این والا پایهٔ شناخت و عالی رتبهٔ کارکرد بر بساط نیایش و نیازمندی بر نشسته یتاق داری جهان برقلمون نماید - و از میامن آن پیکر نورانی نکوئی بیگانگی و دوران محفل همایون بگوناگون سعادت رسیده سجود سپاس گذاری بجای آرند و عالمیان از اقلیمهای دور دست نورپذیر نیّر اقبال شده روی التجا بدرگاه سلاطین مطاف[۳] آورند ازینجا پایهٔ حق پژوهی فرزندان رضاجوی قدرے توان شناخت - و مرتبهٔ حقیقت اندوزی آن والا نژادان بمنور بسوصلهٔ قیاس توان آورد . زمان زمان باصناف تربیت و عاطفت اختصاص می یابند و بانواع عنایت چهرهٔ نشاط می افروزند - چنانچه شهریار دوربین درین بهار دولت تازه توجّه بفرزند عقیدت گزین سعادت پژوه سلطان مراد فرمودند - هشتم امرداد شریف خان را (که با قدم نسبت جوهر بختمندی از ناصیهٔ حال او تابش میداد) باین گرامی خدمت سرافرازی بخشیدند - هم آئین خود را رونق افزود - و هم پایهٔ اعتبار آن بابری بلندی گرای شد - او بسپاس گذاری این مهین بخشش گزین جشنی اندیشیده استدعای مقدم شهریار عقیدت دوست نمود - آن کامروای دودمان اخلاص ملتمس او را پذیرفته سرمایهٔ جاودانی مباهات کرامت فرمود - و چهرهٔ دولتمندی او فروغ دیگر گرفت • • ابیات •

یکی محفل عیش دادند ساز • که دوران خیارد بعهد دراز
فراهم شد از شرق هنگامها • که خوانند نقش هنر نامها
فراوان درو نعمت و ناز بود • در دولتش بر جهان باز بود

و از سوانح سپری شدن روزگار شجاعت خان - درین ایّام (که بدگوهران شرقی دیار

---

[۲] ب]- روز (۳) نسخهٔ [ب] پناه •

غبار شورش برانگیختند) برخے مخلصانِ حقیقت اندوز و سوداگر منشانِ معامله شناس را از ولیانهٔ نوردست فرمانِ طلب شد - و بوالیغ والا نفاذ یافت که اُمرای گجرات و مالوه از یورشِ دکن دست بازکشیده آمادهٔ خدمت باشند - وجیهی یساول[۲] بآوردنِ شجاعت خان روانه شد - اوائلِ تیر از سارنگ پور بخاکبوسیِ آستانِ قدسي رهگرای آمد - و بنخستین منزل پیمانهٔ زندگیِ او لبریز گشت و ستارهٔ پایندگي بنشیب‌گاهِ نیستي فرونشست - عوض[۳] بیگ برلس و محمد قاسم و هزاره بیگ و خسرو و خداقلي و بسیارے از نوکرانِ بےآزرم و ناسپاسانِ پریشان سر همداستان شده حاجي شهاب‌الدین را بسرداري برداشتند - و گم‌نامي را بلند آوارگي و خاکباري[۴] را تاجداري نام برنهادند و باندیشهٔ نکالِ جاوید در کمین‌گاه فرصت نسستند - پایانِ شب بیشترے با پرتالِ لشکر همراه بنه و بار ره نوردیدند - و برخی گرمیِ شغلِ کوچ داشتند - بدگوهرانِ آزرم ستیز هنگامه آراسته در شورش زدند - فریادے سترگ برخاست - و آوایِ عظیم درگرفت - پسرِ او قویم خان جویای آگهي شد - و بگزندِ جان فرسا نقدِ زندگي درباخت - شجاعت خان بیرون شتافته روانِ پرسش برگشاد - و خود را آماجگاه یافته ازان وحشت‌جای دیوبار و آشوب‌گاه دهشت‌انگیز بخیمه شتاب‌آورد آنجا نیز تا رسیدنِ لشکر گزندے چند بار رسید - هنوز رمقے از جان بود که پیش‌خدمتانِ حقیقت‌اندوز و نزدیکانِ کارآگاه بعماري درانداخته روانهٔ سارنگ پور شدند - و از پخته کاري و زمانه شناسي چنان ره‌نوردیدند که بسیارے زنده انگاشتند - و چندے بدان تصوّر یک گونه همراهي‌گزیدند - آن دوربینانِ فراخ حوصله و کار شناسانِ راست‌کردار در کمتر زمانے بحصارِ آن شهر پناه بردند - و مژدهٔ رستگاري برزبانها انداخته کوسِ شادماني بلندآوازه گردانیدند - گردِ شورش فرونشست - و بدسگالان کناره گرفتند شگفت‌تر آنکه بربنه و بارِ او دران صحرای بےبار و بیابانِ بےپنهار دست‌بردے راه نیافت - و با هجومِ یغمائیانِ خیره رو و غارتگرانِ شوریده مغز بعافیت‌گاه پیوست - بیشترے زربندگانِ ناسپاس انجامِ کار دانسته بدست درازي و کام ربائي گامِ سرعت برداشته بودند - خبرِ زندگي یاوري نموده برخے بپاسباني برخاستند - تبه بسیچانِ بےهنجار و کوته اندیشانِ درازِ سودا هراس‌گرفته راهِ خمول سپردند در اندک فرصتي بدکارانِ تباه اندیش بقهرمانِ معدلت گرفتار آمدند - و بگوناگون پادافراه عبرت‌نامهٔ جهانیان گشتند - عُمدهٔ اسبابِ شورش بدگوهري و سیه دلیِ قلقچیانِ فرومایه و سخت‌گیري و نارسائیِ آقا بود - سرباریِ مواجبِ سپاهي به بیحسابي باز داشتے - و بنکوهیده دشنامها سرزنش کردے - و ناخوش سخنانِ قهر برگذاردے - اخلاص‌گزیني و خیرسگالي نا پدید - حقیقت‌گذاري و نمک شناسي کم‌یاب - و درشت خوئي و سست پیوندي را بنیادِ محکم - چرا درین آشوب

(۲) نسخهٔ [ب] برخی یساول (۳) نسخهٔ [ا] عیوض بیگ (۴) در [بعضی‌نسخه] خاکساري را

دیده‌وری و نیروی راستی پاسبانی مال نماید - و در نگاهداشتِ بندگانِ خدایگانی همّت برگمارد و در داد و دهش و درشتی و نرمی میانه روی را شاهراه شمرد - و با دوست و دشمن یکسان زیستن از راست میزانی داند - و بایستِ وقت و سزاوارِ حال از دست ندهد - و زراندوزی را بهین کار نه انگارد و بگشاده پیشانی و شیرین زبانی و دلِ توانگر و خاطرِ مهربان و انصافِ بردوام زندگی نماید و چشمِ ناتوان بینی بربسته درِ فراخ حوصلگی برگشاید - و دکانِ مکسل پسندی و سخت‌گیری برچیده از جهانیانِ بازرگانی بهنجار را بفراوان‌نرخ برستاند - بو که بدین شگرف‌طرازی گروها گروه مردم از چهار سوی سود و زیان بیرون شده در سرابستانِ عقیدت عشرتِ جاوید اندوزند - و مستوفی را جز لوازمِ نیک‌بسیچی و ناخن زدن و باقی کشیدن و مال افزودن کارے نباشد - و غرض از میانه برداشته سررشتهٔ اماره[2] را یساق داری نماید - خواجه از جادهٔ خویش پا کشیده کفایت اندوزی پیش گرفت - و شورشِ زمانی و دستبردِ روزگار را منظور نداشته بازخواستِ بقایا درمیان آورد راجه تودرمل عرضه داشت که اولیای دولت هنگامهٔ نبرد گرم دارند - و بازارِ سربازی تیز[3] - و آویزشِ جانفشانی و دل‌شکری درمیان - کارپردازانِ سلطنت از بے تامّلی و وقت ناشناسی در چنین معرکهٔ زد و گیر داد و دهش را سرِ کیسه بربسته مالِ برگرفته را باز می‌طلبند - این بازیافت را چه توان نام نهاد - و طلبکارِ بے هنگام را از کدامی گروه توان شمرد - شهریارِ معدلت‌دوست او را از تصرّف بازداشته بشاه قلی خان محرم حواله فرمود - و منصبِ والای وزارت بوزیر خان باز گردید - مبارزانِ شرقی دیار ازین سترگ عاطفت کمرِ جانفشانی از سر بستند - و پای جوانمردی پیشتر نهادند سیارے از ناسپاسی[4] به نیایش‌گذاری آمدند - بو که بصفه‌گاهِ عقیدت نیز گذاره نمایند - و از آسیبِ جان‌گزائی و تباه‌بسیچی برکناره زیند •

و از سوانحِ دستوری یافتنِ گوهرِ اکلیلِ خلافت شاهزاده دانیال بصوبِ اجمیر - اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای از دستگاهِ حق پژوهی و دیده وری بدو گونه ایزدی پرستش کاخِ دولت برافرازد و اساسِ فرّخیِ روزافزون بران نهد - نخستین از دوامِ آگهی سعادت نامهٔ کردار را فروغِ حقیقت بخشد و از دمسازیِ خرد (که خانه خدای این نگارین سرا ست - و معامله گذارِ این چارسوی داد و ستد) طبیعت را فرمان‌پذیر دارد - و درین عبادت دگرگونی نرود - و ازانجا (که اسپهبدیِ سپهبجی سرای را نقابِ پیشوائیِ جهانِ معنی ساخته است) آنچه ظاهرنگاهانِ صورت‌گرا پرستاریِ دادارِ بیهمال شمرند بجای آورد - و باندازهٔ مزاجِ زمانیان پذیرای کمی و افزونی گردد - چه همگی مقصود

---

۲) نسخهٔ [ا] حساب اماره را (۳) نسخهٔ [ل] لفظ تیز نیست (۴) در [چند نسخه] سپاسان •

پاسبانیِ سادهلوحان است از کجروی و تباهسگالی - و صاف داشتن عرصهٔ جهان از غبار کوته اندیشی زیارتگرهِ تربتهای غنودگان بیدار دل ازین گونه انگاشته اند - اگر توسّل بروحِ آن دادار پرست مطلوب است آنجا دوری و نزدیکی نگنجد - و اگر بزرگداشتِ فرسودهٔ خاک در نظر شریک معبودی و بتپرستی - درین هنگام (که معنیپژوهانِ حقیقت اندوز افزایش گرفتند - و دیدهورانِ گوهر شناس روائی یافتند - و کوته بینانِ صورت پرست در لباسِ سعادتگزینی[۲] در آمدند) از ساحتِ اندیشهٔ گیتیخداوند نقشِ لزوم این گونه عبادت ستردہ آمد - خاصه دربنولا که بدان حواشی شغلِ ملک آرائی نبود - و بارگاهِ خلافت را گوناگون کار در پیش - ناگزیر ازان عزیمت باز آمده وقتِ گرانمایه را بسزاوارِ آن آباد گردانیدند - لیکن (چون آن مشهد فیض وسیلهٔ بخششِ فراوان میشد و بسیارے آرزومندانِ کامیاب خواهش میگشتند) بخاطرِ آسمان پیوند پرتو انداخت که یکے از فرزندانِ والا گوهر بدان قدسیمطاف شتابد - و خواهشگرانِ بادیهٔ انتظار را بوابه رساند - نوزدهم امرداد آن نیّر آسمانِ اقبال را دستوری دادند - و شیخ جمال و سادهوسنگهه و شیخ فیضی و جمال خان و برخے نزدیکانِ عتبهٔ دولت را همراه فرمودند - چهارمِ شهریور آن یکتا خدیوِ آفرینش را بگوناگون مال برکشیدند - و جهانے لبریزِ بخشایش آمد •

و از سوانحِ فرستادنِ حکیم الملک بصوبِ حجاز - از آزورزی دل بدنیا بسته بود - و این اندیشه گردِ خاطرِ او نمیگشت - بیاد افراهِ لغزشها دستوری یافت - چندانکه وسائل برانگیخت سودمند نیامد پنجم با همگی اندوختها روانه شد - و چشمِ حسرت باز پس نگران •

و از سوانحِ رسیدنِ شاهزادهٔ والاگوهر از خطّهٔ فیضبخشِ اجمیر - در کمتر زمانے بدان سرزمین گشاده رو و فراخ دامن شتافته صلای افضال درداد - و عمومِ تهیدستانِ آرزومند شادکامیها اندوختند هشتم بسجدهگاهِ مقدّس نامیهٔ بختمندی را تابشِ دیگر شد •

و همدرین روز یکے بدرگاهِ همایون آمد - نه شکلِ گوش داشت - و نه شکافِ آن - شگفتتر آنکه گفته را بے تفاوت شنودے - همانا زمزمه سازانِ بارگاهِ تقدیر طنطنهٔ سترگیِ[۳] این دولتِ ابدی اعتصام بگوشِ جهانیان میرسانند - و نیرنگیِ اقبالِ روز افزون بے گوشانِ روزگار را سامعه افروز آمد •

و از سوانحِ اعتبار افزودنِ اعتماد خان گجراتی - از شایسته کرداری (که در عنفوانِ گشایشِ گجرات بظهور آورده بود) پیوسته خاطرِ جهان آرای گیهانخدیو پاداشِ آن میخواست - دربنولا (که کتابهٔ سعادت پژوهی و بختمندی از لوحهٔ پیشانیِ او برخوانده آمد) شهریارِ کامبخش

---

(۲) در [چند نسخه] سعادت درآمدند (۳) نسخهٔ [ب] سترگ •

نوازش فرموده سرکارِ پٹن باقطاعِ او داد - و آبادیِ خالصاتِ گجرات بدو بازگردید - سي فیل و صد اسپ بدو بخشوده دستوري دادند - و میر ابوتراب را بآموزگوئي و صلاح اندیشي همراه گردانیدند ٭

و از سوانحِ بار رسیدنِ یوسف خان چک بمرزبانیِ کشمیر - نگاشته آمد که از بدگوهري[۲] و ناسازگاریِ[۳] بومیانِ آن سرزمین بچه روزِ ناکامي نشست - و برهنمونیِ بختِ بیدار روی نیاز بپارگاهِ اقبال آورد - سیّد مبارک بنیرنگِ دستان سرائي و جادوزبانیِ فتنه[۴] اندوزانِ ده زبان فرازِ مسندِ حکومت برآمد - و پیش از سپري شدنِ دو ماه بد نهادانِ بے آزرم و بے نشانانِ ناهنجار او را زاویه نشینِ خمول گردانیدند - ولوهر چک عم‌زادهٔ یوسف خان‌را ببزرگي برگرفتند - چون او جبهه‌سای آستانِ قدسي گردید بگوناگون نوازش نیرو بخشیده بکشمیر رخصت فرمودند - و فرمانِ مقدّس نفاذ یافت که آمرای پنجاب شایسته فوجے همراه سازند - کشمیریان از شادخوابِ غفلت برآمده بچاره سازي نشستند - و از بیمِ فیروزي جنود بدلاویز سخنان لابه‌گري نمودند - و گزندِ لشکرآوردن دلنشین گردانیده تنها طلب داشتند - پیشتر ازآنکه لشکر سرانجام یابد و بے‌آنکه این‌راز[۵] را درمیان نهد گامِ سرعت برگرفت - در بیرم‌کله[۶] چندے نامورانِ ملک آمده دیدند - مرزبانِ نو آگهي یافته شمس چک و حیدر چک و بسیارے را بچاره‌گري نامزد گردانید - نام بردها با سازِ پیکار روبرو آمدند - او در خود توانائیِ آویزش ندیده این‌راه گذاشته بسونپور[۷] شتافت - لوهر چک با برخے سپاه در برابر آمد - چون خلاصهٔ لشکر بدان‌صوب رفته بود یوسف خان قابو یافته بیست و هشتمِ آبان آبِ بهت را گداره کرد و بے سزاوار آویزش فوجِ غنیم پراگندگي یافت - لوهر چک بدست درآمد - و از پیش‌بیني ره نوردیده بگرفت - و بدان والا استظهار آبِ رفته بجوی‌آمد - و بحکومتِ کشمیر سربلندي یافت ٭

و از سوانحِ ریختنِ آبروی چندر سینِ مالدیو - این فرومایهٔ کم دانش با آنکه سعادتِ آستان‌بوس دریافته بود از کوتاه بیني و واژونیِ[۸] بخت سرکشي و خودسري پیش‌گرفت - چنانچه گذارده آمد از بیمناکیِ سپاهِ کشورگشا بکنجِ خمول بسر بردے - و هنگامِ شورش را طلبکار بودے - دریننولا ازان تنگنا برآمده در برخے محالِّ صوبهٔ اجمیر گردِ فتنه برانگیخت - قدسي منشور بلسم پاینده محمّد خان مغل و سیّد هاشم و سیّد قاسم و سایرِ اقطاع دارانِ آن حدود شرفِ صدور یافت که راهِ دیده‌وري و یکجهتي سپرده آن خود رای شوریده بخت را سزای شایسته در کنار نهند - نام بردها کاربند

(۲) نسخهٔ [ب] بدگوئي (۳) نسخهٔ [ا] ناسازیِ (۴) در [بعضےنسخه] فتنه اندوزان فراز مسند (۵) نسخهٔ [ل] این راز درمیان آید (۶) نسخهٔ [ز] بیرم کله (۷) در[بعضےنسخه] بسو یپور (۸) نسخهٔ [ک] واژون بختي ٭

حکمِ والا شده روی بخدمت نهادند - آن تیره روزگار برگشته دولت[۲] در برابرِ جنودِ اقبال آمد و آویزشِ سخت روی داد - و بهزاران زبان‌زدگي آبله‌پاي باديهٔ ناكامي گشت •

هزیمت یافتن ناسپاسان شرقي دیار

ازان باز (که رو بروی سپاهِ فیروزي نشستند - و پردهٔ آزرم برگرفته کج‌گرا شدند - چنانچه در پیشینِ داستان گدارده آمد) هرروز ناموس‌دوستانِ رزم‌آرا براد‌مردمي و کندآوري چهرهٔ نشاط برافروختني - و گردِ ناوردگاه را بآبِ تازه روئي برنشاندے - تهورِ گزینانِ باطل ستیز را آبرو ریخته شدے - و ببادافراهِ تباه‌بسیچي بر خاکستانِ شرمساري نشستني - اگرچه ترسون خان و راجه تودرمل و محبّ علي خان و معصوم خان فرنخودي پاسِ سرداري داشته چالشِ بیروني نکردے لیکن صادق خان و شیخ فرید و الغ خان و دیگر مبارزانِ کارطلب تازه جوهري ببازار آوردے - و هنگامهٔ داد و ستدِ جانها گرمي پذیرفتي - آورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای بر نیرنگيِ ایزدي تقدیر چشمِ عبرت گشوده گاه از مهرافزوني و خدایگاني نوازش بر بیدانشي و زیان‌زدگيِ نادانان کج‌گرا بخشودے و گاه از غیب‌داني بنزدیک شدنِ بادافراهِ بدگوهرانِ شرارت منش و پیش آمدنِ خیراندیشانِ خودپژوه عشرتِ سپاس بجای آوردے - و ازفرمان روائيِ ملکِ معني بسا هنگام آن‌گروه را معذور داشته بے شایبهٔ دگرگوني بچاره‌گري دل ننهادے - لیکن ازانجا (که سبب آرائيِ جهانِ صورت را دادارِ بیهمال بر دوشِ فطرتِ آن یگانهٔ[۳] بارگاهِ آفرینش بازگذاشته بود) ناگزیر برخے توجّه در فرونشاندنِ غبارِ رمیدگي برگماشت - و لشکرهای گزیده بسرکردگي ثابت قدمانِ بزمِ عقیدت پي یکدیگر فرستاد و فراوان خزینه همراه ساخته دلهای عامّه را تازه نیرو بخشود - و پیوسته خدمت گزینانِ پیشگاهِ حضور مثلِ پیشروخان و جمیل و صالح و زین‌الدّین و تارا چند و دیگر تیزهوشانِ آگاه دل را باسپِ بام فرستاده همّت و آگهي افزود - آبِ نیروی اقبال گرمیِ هنگامهٔ مخالفان را افسرده گردانید - و جمعیّت این بے سر و پایانِ ادبار را بسیلابِ نیستي در داد - دربن دو ماه (که بدگوهرانِ شوریده رای آمده بگردِ حصار نشستند) هرروز ایشان تباه‌تر از پیش میشد - چندانکه پای شکیب از جای رفت و از نخوت فروشي (که بدیوار بست و خندق نپرداختي) بدان روی‌آوردند - هرچند خان اعظم و شهباز خان و دیگر اُمرا نه پیوستند لیکن آوازهٔ آمدنِ فیروزي افواج بیم افزای تباه بسیچان شد و هنگامهٔ ایشان ازان رونق افتاد - احتیاط گزینانِ دور اندیش (که جنگِ صف قرار ندادے) همّت بران گماشتند که از حصار برآمده گوهرِ رادمردي را ببازار آرند - و ناوردگاه را بکارنامهای کندآوري

---

(۲) نسخهٔ [۱] بخت (۳) در [چند نسخه] آن یگانهٔ آفرینش •

برآرایند - بدگوهران باطل ستیز ازین آگهي پانزدهم امرداد روی در گریز نهاده بیابان آوارگي را پیش گرفتند - برخے سپاه نصرت اعتصام را آن خیال که راه تزویر مي‌سپرند - و بیرون آمدن لشکر و بد جلوی بهادران را طلبکار - غافل ازین‌دریافت که ناسپاسان واژون بخت را سرمایهٔ توانائي از دست شده تکاپوی آن دارند که پیش از فراهم آمدن افواج گیتي‌کشا خود را بپناه جائی رسانند دیده‌وران والا نگاه اردو اگرچه برحقیقت حال آگهي داشتند لیکن از دورسگالي و حزم‌اندوزي قدم بیرون نمي نهادند - روز دیگر بهزاران گفت وگوی فروهیده مردم بعزیمت تکامشي از شهربند برآمدند محب‌علي خان و مهرعلي خان و جوقی مبارزان سعادت سرشت را هراول گردانیدند - و از ناشناسائي و احتیاط گزیني گام در دلي بر میداشتند - تا آنکه خواجه شمس‌الدین (که دران کوهستان راه پیوستن مي‌جست - چنانکه گذارده آمد) با هزار و دویست سوار در رسید - و برهم‌زدگی مخالف گذارش نمود - برعموم لشکر تباه حالي و نگونساری غنیم روشن شد - و اندیشهٔ کار دیگر در سر افتاد با افزونيِ[۲] بدسگالي و کمی خیراندیش و گرم بازاری درونی تائید آسماني چهرهٔ نشاط برافروخت چون بهروزي و نصرت مندی اولیای دولت و خدمت‌گذاران خدا[۳] پرست بمسامع همایون رسید سپاس و ستایش را هم آغوش نیایش و نیازمندي گردانیدند - و عبادت را با عشرت پیوند خاص کرامت شد - هنگامهٔ کامروائی بندگان بیدار بخت و افزودن مراتب اعتبار گرمي پذیرفت ●

چون سخن بدینجا رسید ناگزیر خامه پردازي آنکه برخے حال بنگاله نگاشته[۴] آید - و عبرت‌نامهٔ آگهي‌پژوهان سرانجام یابد - حوادث آن سرزمین چون عیار قلب کاران گرفت و ناراست‌میزاني پذیرا شد تنک مایگان تیره رای ارتفاع هبوطي را ارتقای عروجي اندیشیدند - طایفهٔ بهمان ملک توقف گزیده بجاوید نکال در شدند - و بسیارے بزبانگاه پیکار شتاب آوردند - چنانچه گذارش یافت قیا خان در آدیسه و مراد خان در فتح‌آباد و میرزا نجات خان در ساتگانو حرف نیکوبندگي بر زبان گذاردے - لیکن از فراخنای گفتار بصفوتگاه کردار قیم گامی بر نداشتي - پیش ازانکه پردهٔ آزرم دریده آید مراد خان بمرگ طبیعي در گذشت - و مکند زمیندار آن ناحیت پسران او را بمهماني طلب داشته از هم گذرانید - و نیول او بر گرفت - قیا خان را روزگار به تنگنای ناکامي کشید - و بنوش داروی حیات زهرگیای نیتسي برآمیخت - بومیان آن حواشي چیره دستي یافتند - قتلو بر سر میرزا نجات رفت - میرزا در حدود سلیم‌آباد آویزش ناهنجار نموده راه گریز پیش گرفت - و در پناه پرتاب بار فرنگي شتافت - دو رویان هرزه‌کار را زمانه پندے بسزا داد - و باد افراهے در خور - بابای قاقشال را دران نزدیکي بیماری سخت درگرفت - و باوجود جانکاه زندگي همزبان را با برخے بدنهادان

---

(۲) نسخهٔ [ا] و با افزوني بدسگال (۳) در [بعض نسخه] خدیگان پرست (۴) نسخهٔ [ک] نوشته آید ●

غنودهٔ بخت بر سر میرزا نجات فرستاد - او از میانهٔ راه چیره‌دستی قتلو شنودهٔ شتاب آورد و در نواحی منگلکوٹ با قتلو آویزش نمود - و شکست یافته آبله‌پای دشت ناکامی شد - بابا بکوی‌نوزی هنگامه آراست - قتلو بافسانه‌سرائی و حیله فروشی راه آشتی پیش گرفت - ازانجا (که کارسازان ابداع و پیش بینان کارگاه تقدیر بدخواهان دولت جاوید طراز را پیهم سزا میدهند) بیماری آن سرگروه شورش و دست‌مایهٔ[(۲)] دودمان آشوب بدرد بی درمان خورد انجامید - هر روز دوسیر گوشت دران ریشگاه نهادهٔ طعمهٔ جانوران ساختی - (چون از خواب دراز بیخبری و بیهوشی داروی مستی قدری بیدار شده بود) پیوسته گفتی بدکاری و نمک حرامی مرا بدین حال تباه نشاندهٔ ناسپاسان بهار جانکاهی او شنودهٔ پراگنده شدند - میرزا شرف‌الدین حسین و جباری با برخی زیان‌کار بصوب بنگاله ره نوردیدند - معصوم خان کابلی با طایفهٔ بیخردان وازون‌بخت برهمنونی زمیندار کیدهور بهار رویه شتافت - و عرب بهادر و نورم پسر ترخان با چندی بی‌دانشان دل بقزاقی نهادند - و بزودی آبروی ایشان به نیروی اقبال ریخته آمد - چودهری کشنه برای یاوری نیرومندان خزینه می‌برد - عرب و نورم و چندی دیگر تنگ‌چشمان بی سر و پا بتاراج آن گام سرعت برداشتند او از کاردانی و آگاه‌دلی تیزرفتاری نمودهٔ بحصار پتّنه درآمد - تیره سختان غنوده‌خرد قلعه را گرد گرفتند - بهادر خان در دژبانی و یتاق‌داری همّت را هم‌آغوش عقیدت گردانید - و دیده‌وری را بمردانگی دوشا دوش - درین هنگام (که اُمرای نصرت اعتصام نیایش فیروزی داشتند - و در تعاقب غنیم آهسته آهسته راه می‌سپردند) ازین آگهی راه معصوم خان گذاشته بصوب پتّنه روی آوردند و رایها بران قرار گرفت که افواج کشورگشا بشایسته آئین منزل بمنزل کوچ کنند - و برخی تیزدستان ناوردگاه دلاوری پیشتر شتابند - معصوم خان فرنخودی خواهش این خدمت نمود - چون راجه تودرمل از بدسگالی[(۳)] او بستوه آمده بود رخصت داد - و از دور بینی محب علی خان و مهرعلی خان را با برخی حقیقت‌منشان از پی روانه ساخت - هنگامی (که نخستین قلعهٔ آن شهر گرفته بودند - و کار بر دژ نشینان جان‌نثار دشوار شده) نامبردها پیوسته دست جلادت برگشودند - فرومایگان بدگوهر و شتاب‌زدگان ستیزه‌کار قدری پیکار نمودهٔ غبارآلود هزیمت گشتند - و خزانه و قلعه را بایزدی حراست گزندی نرسید - معصوم خان فرنخودی اگرچه شایسته خدمت بجای آورد لیکن بی صلاح‌دید اولیای اقبال باندیشهٔ تباه‌کاری جدائی گزیدهٔ روانهٔ جونپور شد - در اثنای راه حاجی‌پور را از گماشتگان بهادر بدست آورد - و آنروز (که زمانه آشفتگی داشت - و جنود فیروزی گرم پیکار) آن نافرجام از حوالی ترهت برآمدهٔ بسیاری معمورهٔ بگرفت - ازان بار سرکار حاجی‌پور در تصرّف او بود ٭

---

(۲) نسخهٔ [اب] خمیرمایهٔ (۳ نسخهٔ [ک] بدسگالیهای او ٭

شبخون آوردن معصوم خان کابلي - و بخسرستان ناکامي افتادن

دران هنگام (که شورش عرب فرو نشست) لشکر ظفرقرین از سرای راني روانهٔ بهار شد - تا کار معصوم خان کابلي بانجام رسد - و سرابستان ملک از خس و خاشاک ناسپاسان رُفته آید - از فزوني ریزشِ ابر و بارشِ پی در پی برکنار دریای پن‌پن توقف گزیدند - چون هوا طرازِ اعتدال گرفت راه خدمت سپردند - آن بدگوهر از بهار برآمده بدامنهٔ کوهستانِ شمالي ره گرای شد - پانزدهم مهر عساکرِ نصرت اعتصام بقصبهٔ گیا نزول سعادت نمود - غنیم تباه سگال بامدادان ازین سرمنزل برآمده بمعمورهٔ شهر بهیره[۲] دمی برگرفت - روز دیگر چهار کروه درنوشته دایره شد - و از بسیاری آب سلسلهٔ تورک فرود آمدن از هم گسیخت - هجوم مبارزانِ سعادت گزین و نمودِ مخالفانِ کج گرا بسیارے را بخوابِ غفلت درآورد - آن شوریده[۳] مغز در دو فرسنگي نخوت آرای بود - (هرچند آوازهٔ تباه‌بسیچيِ او در مردم افتاد - و کارشناسانِ آگاه دل و روزگار دیدگانِ بیدار بخت در انتظام سپاه سخن گذاردند) سودمند نیامد - لیکن راجه تودرمل در یورتِ خویش و صادق خان درجای خود سررشتهٔ دوربیني نگسیخته آمادهٔ بیکار بودند - آن شب نوبتِ قراولیِ الغ خان حبشي[۴] و جمعے بود - سرگروه بر بسترِ غفلت غنوده نوکرانِ خواب‌آلود را بکار آگهي فرستاد - از احتیاطهای دوراز کار و آهسته شناختنِ افواج گیتي‌گشا غنیم را دلِ رفته بازآمد - و سرِ افسرده مغز بشورش درشد - و چون درخود توانائيِ آویزشِ روز نیافت بوم‌وار در ظلمت‌آبادِ شب دست‌بردے اندیشید - پاسے از شب گذشته بود با فراوان مبارزان آهنگِ پیکار گرفت - و پیش‌آیندگانِ غفلت‌آمود را مالش داده چیره‌دستي نمود ماه بیگ و چندے حبشیان را روزگار سپري شد - نخوت افزوده بر معسکرِ اقبال دستِ جرأت برگشود آن سیلابِ شورش و طوفانِ آشوب بسرمنزلِ صادق‌خان روی آورد - او ثبات پائي نموده دادِ مردانگي داد بهادرانِ ناموس‌دوست جانفشاني نموده کارنامها بظهور آوردند • نظم •

دو لشکر نگویم که دو کوهِ قاف • ستادند در جلوه[۵] گاهِ مصاف

چنان گشت هنگامهٔ رزم گرم • که خارا شد از تیغِ فولاد نرم

درین هنگام (که کار ترازو شده بود - و گزندے ازدور چهره مي‌نمود) کمال خان فوجدار دو فیلِ باد رفتار سراپا همت آورده هنگامهٔ کارزار را رونق بخشید - بدنهادانِ فتنه جوی در سراسیمگي افتادند و نسیمِ فیروزي بر گلبنِ آمالِ بندگانِ سعادت گزین وزیدن گرفت - و ناوردگاه را بآبِ تازه‌رویان گلها

---

(۲) در [چند نسخه] بهرة (۳) نسخهٔ [ا] شوریده بخت (۴) در [بعضی نسخه] بدخشي (۵) در [چند نسخه] در جلوة اندر مصاف •

شگفت - از یک‌طرف دلاورانِ(۲) نصرت پیوند و از جانبِ فیلانِ آسمانی‌شکوه شگرف‌کارها بجای آوردند هر لهرے که بفیل میرسید آنرا محرّکِ تیزدستی دانسته همّت افزودے - و چابک سوارانِ خلاف گرائی را بخرطوم درهم آوردے(۳) - بیک فیل هشتاد و دو و بدیگرے پنجاه و پنج تیر بند شده بود و شگفت افزای دیده‌ورانِ کاردان - بسیارے بندگانِ سعادت منش زخمی شدند - لیکن بایزدی حراست گزندِ جانی نرسید - و به نیروی سماوی‌تائید فتحے بزرگ روی داد - اگر تنگنای همّت را قدرے فراخی بخشیده کامِ تکاپو بر میداشتند غنیم را دورهٔ سپهر آخر شدے - لیکن آن سرزمینها(۴) پرآب بود و عزیمتها در نشیب آباد - و راهها شاخ در شاخ - جنودِ فیروزی تا صبح حزم‌اندوزی داشتند چون نورِ جهان افروز عالم را درگرفت ازان آوردگاه بیرون شده نزدیکِ شهر بهیره فرود آمدند - و با آنکه مخالفانِ ستاره سوخته را در سه کروهی نشان میدادند توفیقِ تکامشی(۵) نشد •

و از سوانحِ پیوستنِ خان‌اعظم بلشکرِ ظفراعتصام - ازانجا (که ایزدِ بےهمال در اقبال‌افزائی گیهان‌خدیو است) پیشتر ازانکه لشکرها فراهم آید شورشِ سترگ فرو نشست - و روزافزونیِ دولت که رمه را بتازگی خاطرنشین گشت - دیر آمدنِ کوکلتاش ازان شد که چون از گذرِ چوسا گذاره نمود سرکشی و مردم آزاریِ دلپت اُجینیه باعثِ توقّف آمد - همراهانِ کوتاه بین پیرایشِ حالِ زمین‌دار را سزاوارتر باز نمودند - گوش بر سخنانِ آن گروه نهاده درمالشِ آن بد مست توجّه نمود و در همان نزدیکی شهباز خان رسید - خان‌اعظم او را نیز از رفتن باز داشت - و همان سزای بومی پیش‌نهادِ همّت گردانیدند - چون کارسازانِ آسمانی در نمایشِ نیرنگیِ اقبالِ روزافزون بودند وابسته بندگانِ خدایگانی را نگاهِ صواب اندیش نشد - و بانجامِ این جزوی کار پای همّت افشردند - جگدیسپور بنگاهِ آن خودسر بتاراج رفت - و درخت زارے (که از اطراف، خلاب داشت) پناه‌جای سرکشانِ کج‌گرای شد - تیزدستانِ عرصهٔ مردانگی رختِ اقامت انداختند - و بکارزار [illegible] جوهرِ رادمردی را عیار برگرفتند - درین اثنا از ژاژخائیِ سخن‌سازانِ هرزه‌لا میانِ خان‌اعظم و شهباز خان غبارِ دوئی برخاست - و پرتوگاهِ یکجهتی تیرگی(۶) پذیرفت - کوکلتاش دست از کار باز داشته روی بدان معسکر آورد - و فردای آن شبخون هیزدهم بدان لشکرگاه پیوست - و هنگامه را رونقِ دیگر پدید آمد •

و از سوانحِ فرو شدنِ سعادت علی خان - عرب بهادر با برخے شورش منشان و لختے آزرم فروشان بر شهباز خان شتاب آورد - اُمرا از راهِ حزم اندوزی و احتیاط سگالی سعادت‌علی خان و قمرخان

---

(۲) نسخهٔ [ا] بهادرانِ نصرت‌پیوند (۳) نسخهٔ [ا] آویختی (۴) نسخهٔ [ز] سرزمین تمام پرآب بود
(۵) نسخهٔ [ل و] نیافتند (۶) نسخهٔ [ا] تاریکی پذیرفت •

و پاینده و سیّد حسین و رستم را بآئین چریک فرستادند - از رسیدن مبارزان سعادت‌گزین فرومایگان بدگوهر پراگنده شدند - شهباز خان برای پاسبانی ملک جا بجا مردم گذاشت - و قلعهٔ کنت از مضافات رهتاس بسعادت علي خان و پاینده و رستم و روپ‌نراین بومي نامزد گردانید - عرب و دلپت قابو یافته چیره دستي نمودند - شگرف آویزشے روی داد - اگرچه حصار را یتاق‌داري نتوانستند نمود پاس ناموس داشته جان‌سپنجي بشایستگي درباختند - سعادت علي خان اگرچه درآغاز شورش افروزینهٔ فتنه شد لیکن واپسین نفس بدولتخواهي سپرد - عرب از تباه سرشتي قدرے خون او بیاشامید - و بلختے ازان پیشاني برآلوده بدگوهري را آب دیگر داد ٭

و از سوانح برآمدن بسیارے شورش منشان از صوبهٔ بهار - چون خان‌اعظم بجنود اقبال طراز پیوست عشرت را پایه بلند شد - بدگوهران تنگ‌مایه دل از اندیشهٔ کارزار برگرفته بصد ناکامي بنگاله رویه شتافتند (اگرچه از تباه‌سگالی برخے همراهان و خدنگ افزائی نارسایان دانش‌فروش تکامشي نشد - و از راه همّت افروزي و یکتادلي روی به بنگاله نیاوردند - تا ناسپاسان بال و پر ریخته بباد‌افراه رسند - و گرد شورش یکبارگي فرونشیند) لیکن از سعادت اختري در انتظام ملک بهار تکاپوی شایسته رفت - و دران دیار سترگ آرامشے روی داد - بیستم[۲] محبّ علي خان را رخصت دادند و از شهر بهیره تا رهتاس بدیدبانی او بازگردید - سیّد مظفّر و میر معصوم بهکري و دیگر خدمت‌گزینان کارشناس را همراه گردانیدند - و آن روز ساحت قصبهٔ گیا مورد جنود فیروزي گشت - و در حوالی راج‌گدهه دوست‌محمّد بابا دوست (که از بخت برگشتگي بآن گروه دم یکجهتي زدے) از روشن ستارگي شرمگین و پشیمان با دو بیست کس آمده پیوست - و چون فیروزي لشکر نزدیک غیاث‌پور رسید آگهي آمد که عرب ناسپاس از شهباز خان شکست یافته بصوب سارنگ‌پور میرود - و دست ضعیف‌کشي و زیردست آزاري گشاده دارد - بنابران شاهم[۳] خان را با جمعے دران حواشي جایگیر کرده فرستادند - که آن آوارهٔ دشت ادبار را بباد‌افراه رساند - و گوشمال آن بدمست روزگار دهد - و هم درینولا غازي خان بدخشي را با جوقے مبارزان[۴] در بهار گذاشتند - و چون آوازهٔ فتنه اندوزی معصوم خان فرنخودي بگوش روزگار پیچیده بود ترسون خان را بجونپور دستوري دادند - و صادق خان و شیخ فرید بخاري والغ خان حبشي و طیب‌خان و برخے مبارزان را بصوب منگیر فرستادند - تا آن نواحي از خس و خاشاک مخالف پاک[۵] گردد - و عموم رعایا سایه‌نشین آسایش گردند - و خان‌اعظم و راجه تودرمل و دیگر سپاه سعادت‌گزین به پتّنه و حاجي‌پور روانه شدند - درین هنگام شهباز خان پیشتر ازانکه امرا[۶] پیوندند

---

(۲) در [بعضی نسخه] هشتم (۳) نسخهٔ [ا] شاهم خان جلایر را (۴) نسخهٔ [ا] از بهادران (۵) نسخهٔ [ل] پاک رفته شود (۶) نسخهٔ [ک ل] بامرا پیوندد ٭

در پتنه آمده دکانے دیگر برآراست - (چون دلپت و عرب را مالش بسزا داد و حاجي‌پور را از کسانِ بهادر بزور گرفت) بخود نظر انداخت - و شگرف نخوت بسر او آمد - معصوم‌خان فرنخودي چون بجونپور رفت بهادر تیزدستي نموده بدست درآورده بود - اگر عقلِ صلاح اندیش او را آفتي نرسیدے بایستے باعیانِ دولت پیوسته بزمِ مصلحت آراستے - و بصواب‌دیدِ یکدیگر انتظام مهمّات نمودے - از کامروائي (که پارسا گوهر را به نیازمندي و نیایش‌گري برد[۲]) برخلافِ آن گرائیده بآویزۀ دشمني برخاست - نخست درگذاشتنِ حاجي‌پور (که از درگاهِ والا بکوکلتاش مقرّر شده بود) لختے توقّف نمود - و شیرین زباني و کارداني راجه تودرمل ازان باز آمد - خانِ اعظم و راجه درحاجي‌پور رختِ اقامت انداختند - و شهباز خان در پتنه - پیشینان درسرگراني[۳] و عشوه فروشي - و آن تازه مستِ نارسیده[۴] زمان‌زمان در دکان آرائي و سربراهي - بافزودنِ منصب و دادنِ جاگیر بسیارے از آمرا روی بدو آوردند - خانِ اعظم دل از همه برگرفت - و راجه کار را در طرح انداخت - و تمامیِ مهمّاتِ آن صوب بشهباز خان باز گردید هرچند نیک اندیشانِ روزگار و کارگذارانِ راست[۵] میزان درمیان آمدند بهیچگونه رشتۀ یکجهتي دوتائي نگرفت - و راهِ مدارا سپرده نشد - هرچند گذارش نمودند (که از نیرنگیِ تقدیر فیروزي جنود دوبخش شده اند - و بخواهشها درمانده راهِ یکتادلي نمي‌سپرند - ناگزیر وقت آنست که گروهے خدمتِ بنگاله را برخود گیرند - و آن دیگر از بهار تا دارالخلافه پاسباني نماید) ازانجا (که غرض پرده برچشمِ حقیقت‌بین فرو هشته بود - و فراخ[۶] حوصلۀ خیرسگال در نقابِ خفا) گفته پذیرائي نگرفت - خانِ اعظم و راجه با برخے آمرا بجانبِ ترهت روان شدند - اگرچه عنوانِ عزیمت دفعِ بهادر بود امّا بنقد دوريِ شهباز خان را طلبگار شدند - لختے راه رفته غازي خان را پیشتر فرستادند آن شوریده سر معرکۀ نبرد آراست - و از نیروی اقبال خاک‌آلودِ ناکامي گشت - و بنه و بارِ او بدست درآمد - شهباز خان با فراوان لشکر متوجّه جونپور شد - اگرچه او را نیز جدائي ازان هنگامه و خلاصي از گفت وگوی هر روزه بدین آورد لیکن چنان وانمود که معصوم خان فرنخودي را رهگرای بندگي گرداند ٭

و از سوانحِ سپري شدنِ روزگارِ شرف‌الدّین حسین میرزا - هرچند سرانِ فیروزي جنود بخویشتن‌داري افتادند نیرنگیِ اقبال همچنان چهره گشای دولت بود - چون معصوم خان کابلي راهِ گریز سپرده به بنگاله شتافت میانِ او و میرزا گردِ خلاف برخاست - و هریک بکمینِ[۷] یکدیگر برنشست

(۲) نسخۀ [ب] بردارد (۳) در [چند نسخه] سرگرداني (۴) در [بعض نسخه] نورسیده (۵) نسخۀ [ل] راست سرای (۶) نسخۀ [ل] و فراخ حوصلگي و خیرسگالي در نقاب خفا (۷) در [اکثر نسخه] بکین یکدیگر ٭

میرزا از بسیاری مالِ یغما و هجومِ سگ‌مگسانِ بد گوهر بغرور درشد - آن روباه بارِ دستان‌سرای بچاپلوسی و لابه‌گری درآمد - و بحیله‌اندوزی اورا مسموم گردانید - میرزا محمود نام هندی پسرے را از ظاهرپرستی و آدم نشناسی بدوستی برگرفته بود - معصوم او را بزر بفریفت - و بگفتهٔ او آبِ خشخاش زهرآمیز بخوردِ میرزا داد - و بکمتر زمانے بپاداشِ کردار نقدِ هستی[2] درباخت و زمانیان از شرارتِ او رهائی یافتند *

و از سوانح لبریز شدنِ پیمانهٔ زندگی رستم[3] خان - سالِ گذشته بجهتِ برانداختنِ سرکشان و نیرو بخشیدنِ زیردستانِ صوبهٔ اجمیر دستوری یافت - و کارآگهی را با بےغرضی و جداگزینی هم‌آغوش گردانید - درین اثنا اچلا پسرِ بلبهدر[4] و موهن و سورداس[5] و تلوکسی برادرزادهای راجه بهارهمل از پنجاب بے رخصت بدان نواحی آمدند - و در قصبهٔ لونی[6] (که بنگاهِ اینان بود) گردِ شورش برانگیختند - آن نوهیده مرد پاسِ خاطرِ کچهواهه[7] داشته باندرزگوئی درآمد - ازانجا (که انگاره را سوده‌پنداشت و درشت بکار آید - و همواره را نرم سا) ملایمت و مدارا به تباه سرشتان نساخت - و سرمایهٔ افزایشِ بدگوهری شد - و سرکشی را سرِ دیگر برافراختند - درین هنگام آدم تاج بدد از بارگاهِ خلافت رسیده بود - آمد که رستم خان بنصیحت‌گذاری[8] و بیم افزائی تباه بسیچانِ پریشان خرد را براه آورد - و اگر پذیرای آن نشوند سزای شایسته درکنارِ شان نهد - او سررشتهٔ تدبیر گسیخت - و بشتاب‌زدگی گرائید بے که سپاه فراهم آید بنگاهِ آن گروهِ شوریده[9] سر بشتافت - دهمِ آبان در موضعِ تهوزی با غنیم پیوسته عرصهٔ پیکار را آرایش داد - موهن داس و سورداس و تلوکسی برسرِ هراول (که بسرکردگی کرم‌علی بود) چیره دست آمدند - او در آویزش از اسپ جدا شد - و بیاوری برخاسته دست بکار برد - رستم خان ازین آگهی بیشترے همراهان را فرستاده آوردگاه را رونق داد - و هنگامهٔ جان‌ستانی و جان‌ستانی گرمی پذیرفت - موهن داس و سورداس بگوِ نیستی افتادند - تلوکسی بطرفی دیگر در آویزه قالب تهی کرد - اچلا سرگروهِ خدا ستیزان جوار زارے پناه ساخته جویای فرصت بود بتنهایی از کمین‌گاه برخاسته رستم‌خان‌گویان بعرصهٔ نبرد درآمد - او ازین آگهی برافروخته روی بکارزار آورد - و کمی مردم در پیشگاهِ بینش پوشیده شد - آن نافرجامِ دیوهنجار ببرچه زخمِ کاری رسانید و او با گزندِ جان‌فرسا کارفرمای شمشیر شده بخاکِ هلاکت برنشاند - و خود در زمانی از دگرگونگیِ حال بر زمین آمد - درین اثنا برخی از مبارزان رسیده براسپ سوار کردند - چون هنگامهٔ زد و گیر

[illegible] (۳) [illegible] (۴) در [بعض نسخه] بلبهدر - و در [بعض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گرمي داشت گزند را بگفت نیاورده بمردم دل میداد - و همّت مي بخشید - گندآوران عرصهٔ فیروزي بسیارے را بخاک و خون برآغشتند - و گروهے غبارآلود ناکامي گشته راه گریز سپردند و بنگاه سرکشان تیره بخت بتاراج رفت - و بمیامن اقبال روزافزون سترگ فتحے چهرهٔ نشاط برافروخت چون خاطر از آویزش فراهم آمد درهمان نزدیکي منزل گرفت - روز دوم بهنگام بازگشت در قصبهٔ شیرپور رخت هستي بربست - و ازحسن اخلاص وياوري بخت در نیکوکاري روزگار سپري ساخت و جاي سپنجي نثارکرده سرمایهٔ جاوید نیکنامي اندوخت - گیتي خداوند لختي باندوه در شد - و از اسپهبدي جهان معني بگلشن‌سراي تسلیم خرامش فرمود - و بگوناگون مهرباني و دلاویز سخنان بےتابيء مادر تفسیده درون او قدرے چاره پذیرفت - برزبان گوهرآمود گذشت - ازعنفوان بهار هستي سه سال بے او بسر برده ایم - و ازان باز در پیشگاه عاطفت جاي داشت - خدمت‌گذاري را با مزاج داني فراهم آورده بود - همگنان دانند که آن پرده نشین عفّت چندین سال بے او بوده است - همانا جدائي او برو دشوارتر باشد - سزاوار آنکه او در دلجوئي ما مرهم خاطر سرانجام دهد - بس گزیده[۳] سخنے گذارش یافت - و شگرف نکتهٔ بروي کار آمد - ایزد بے همتا[۴] سالهاي دراز بر اورنگ آگهي کامیاب صورت و معني داراد - پس‌ماندگان سمرگزین ملک تقدّس را بنوازشهاي رنگارنگ آرامش بخشیدند - و غمزدگان سوگواري را نشاط تازه پدید آمد - و بانتظام آن ناحیت میرزا خان بیرم خان را فرستادند - و سرکار رنتهپور در اقطاع او مرحمت شد - و بسا جواهر اندرز آویزهٔ گوش هوش او گردانیدند ●

و هم درین ولا خواجه شاه منصور بعاطفت خسرواني اختصاص گرفت - گذارده آمد که اورا براي چه از وزارت بازداشته بدبستان زنداني فرستادند - چون روشن شد (که خواجه را دران حساب‌فریبي و بازخواست دیواني بجز کفایت اندیشي و وقت‌نشناسي امرے دیگر نبوده) باز بهمان منصب والا سربلندي بخشیدند - و بشایسته نصیحتها جوهر خرد او تازه جلائے یافت ●

و از سوانح فرستادن وزیرخان بصوبهٔ اوده[۵] - چون آن صوبه از بزرگ امیرے خالي بود زمینت و سپه را دستگیري فرمودند - و ایالت آن دیار بدو تفویض شد - اواخر ماه روانه گشت و بسیارے بندگان خدمت گزین و پیکار پرستان درست آئین بهمراهيء او نوشتند ●

و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرومایهٔ نافرجام پسر میرهاشم نیشاپوري ست

---

(۲) در [چند نسخه] خدمتگاري را (۳) نسخهٔ [ز] گران سخنے (۴) نسخهٔ [ل] بےهمال (۵) نسخهٔ [ا] ساکهوه ●

صرب نام دارد - از خودسري باز در پرستاران گیتي‌خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصه بود - آوارهٔ فرمان خوده نیر ساقي برآورده بودند - این زربنده سرکشي را از حق‌گذاري بهتر اندیشید - وبتکاپوی خویش درجاوید نکال افتاد - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کره را محاصره نمود - الیاس خان لنگاه با برخی از نوکران اسمٰعیل قلي خان عرصهٔ پیکار برآراست - و برادمردي شربتِ واپسین درکشید - بسیارے را بے‌آزرمی او ناور نماند - و لختے بشگفت‌زار افتادند - کشورخدای ازین آگهي سیومِ آذر اسمٰعیل قلي خان و عبدالمطّلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادرانِ اخلاص‌مند را دستوري داد - و بوزیر خان و سایرِ اُمرای آن صوب فرمان شد که پیوندِ یکجهتي نموده گامِ همّت فراخ برزنند - و بادافراهِ ناسپاسی او سرانجام نمایند - (چون فیروزي جنود نزدیک شد - و بازوی بالادستي برگشادند) آن باطل ستیز بستهکام برخی قلاع داده بجانبِ اریل[۲] شتافت - وزیرخان با جوقِ دلاوران در گشایشِ آن پای جلادت افشرده نخست برگرفتنِ الهاباس همّت گماشت - اسمٰعیل‌قلي خان با دیگر ناموران درپیِ آن تباه سرشت رهگرای[۳] گشت - و قریبِ آب[۴] کشت مطّلب خان و شیخ جمال بیشتر رسیده آوردگاه را به نیروي کدآوري آراستند - و از هرطرف رادمردانِ جنگ‌جوی باهم در آویختند - و بجان خریدارِ متاعِ بیش‌بهای[۵] ناموس شدند و دوست و دشمن بازوی[۶] یکدیگر را آفرین کردند • • نظم •

نخستین به تیرِ خدنگ از دو سوی • بصد شاخ کردند یک تارِ موی

چو ماندند از تیرِ جوشن شکاف • کشیدند شمشیرِ تیز از غلاف

نزدیک بود که گزندے بلشکرِ منصور رسد - ناگاه اسمٰعیل قلي خان با دلیرانِ نبرد آزمای در رسید و آتشکدهٔ پیکار از سرگرمي پذیرفت - بایزدي‌تائید کار دیگرگون شد - و چهرهٔ دستي چهره برافروخت بسیارے قضاستیزانِ نافرجام را روزگار سپری شد - و آن شوریده مغز بادیه[۷] پیمای ناکامي گشت و پیغوله نشینِ دیوسارِ گم نامي - گوناگون غنیمت بدست درآمد - و بکمتر فرصتے بنگاههای او گشایش[۸] یافت •

و از سوانحِ[۹] تهمتنیِ گیتي خداوند - مقرّر فرمودند که هرروز پهلوانانِ نامور در پیشگاهِ حضور باهم کشتي گیرند - و پیرایهٔ خوشدلیِ برخی ایستادگانِ بارِعام سرانجام یابد - روزے جگسوبها

---

(۲) نسخهٔ [ز] اریل - و در [بعضی‌نسخه] ارمل (۳) در [چندنسخه] رهگرای سرعت (۴) نسخهٔ [ز] آب‌کنت (۵) در [چندنسخه] بےبهای (۶) نسخهٔ [ا ب] بر دست و بازوی یکدیگر آفرین کردند (۷) نسخهٔ [ل] رهسپر بادیهٔ ناکامي گشت (۸) نسخهٔ [ل] روی بگشایش آورد (۹) در [بعضی نسخه] سوانحِ نادره •

و هیبت تهمتنی درآویخته حیرت افزای نظّارگیان بودند - هیبت (که تنومند بود) رسمِ پهلوانی گذاشته بنیرو بازوی خود زور آورده انگشتانِ حریف از هم درید - ازآنجا (که سرانجام کیفر نخستین بر ذاتِ مقدّسِ پادشاهان طرازِ لزوم دارد) گیهان‌خدیو مشتی حوالهٔ آن بیراهه رو فرمود - از نیروی ظالِ ید اللّهی آن عفریت‌پیکر بسانِ ناتوان بیهوش افتاد - تهمتنانِ نیرنگ‌ساز بحیرت در شدند و ظاهربینانِ صورت پرست روی در معنی آوردند ●

دریدن معصوم خان فرنخودی پردهٔ آزرم - و بخاکستان ناکامی غبارآلود گشتن (۲)

گذارش یافت که آن فرومایه براهِ خودسری شتافته از لشکرِ اقبال جدائی گزید - و بخت‌مندی پای ادبار برزد - و بجونپور آمده درگرد آوری بد اندیشانِ تیره‌رای (۳) شد - مگس منشانِ زربنده بر انگبینِ زهرآمود (۴) فراهم آمدند - (اگرچه از دیرباز فتنه اندوزی از نشست و برخاستِ او تراوش داشت - و حرفهای نکوهیده درانجمنهای رازگوئی می سرائید) امروز (که شورشِ بدگوهرانِ بنگ و بهار فرو نشست - و هنگامهٔ باطل ستیزان پراگندگی یافت) زمانِ آن بود که بر سیاه‌کاریِ خود پردهٔ بقائی نماید - لیکن از بد ذاتی و دیوسرشتی (۵) تار و پودِ آزرم یکبارگی از هم گسیخت و بسوگ سرای سیه روزی در نشست - آنرا (که هنگامِ بادافراه در رسد) عقلِ صلاح اندیش بازگیرند و دیدهٔ عبرت نگاه رمدین گردد - پندهای زمانه فروغ بینائی نبخشد - سود (۶) را در زیان انگارد و نکوهیده را سزاوار شمرد - چنانچه سرگذشتِ آن شوریده بخت این (۷) داستانِ آگهی برخواند اقبال افزائی جاوید طراز و زیان‌زدگیِ سرتابانِ نافرجام (بآوازهٔ آمدنِ حکیم میرزا بحواشیِ پنجاب و عزیمتِ شهریارِ دانش خدای بدان صوب) پوشیدهٔ باطنِ خبث‌آگین را بیرون فرستاد - و حرفِ ناسپاسی و خودسری از تنگنای سینه بفراخنای (۸) ظهور آورد - و جونپور را از گماشتگانِ ترسون خان بزور برگرفت - زمانے دراز در بارگاهِ همایون باور نمی شد - سرے (که گروِ چندین افضال باشد) چگونه باربردارِ این مایه ناخوشی گردد - و چسان مغزِ حقیقت‌آما را بدودِ سودای باطل برآمیزد و آنکه از خودی برگرفتهٔ گوناگون نوازش باشد چرا آوارهٔ دشتِ ناکامی شود - لیکن چون بخت تیرگی پذیرد چراغِ خرد افسرده گردد - و سلامت درنیستی اندیشد - و آسایش در زیان‌زدگی

---

(۲) نسخهٔ [ل] دریدن پردهٔ بےآزرمی معصوم خان فرنخودی و بخاکستان (۳) در [بعضِ نسخه] و تیره رایان شد (۴) نسخهٔ [اب] زهرآلود (۵) نسخهٔ [ب] بد سرشتی (۶) نسخهٔ [ز] سود را زیان انگارد (۷) در [بعضِ نسخه] ازین داستان آگهی اخشد (۸) در [بعضِ نسخه] بفراخ‌سار ●

دیرین حقوق را در نهانخانهٔ فراموشي نهد - و از خواهشِ گرانپای و خشم[۲] سبُکسر در سیه چالِ ناکامي نگونسار افتد •

• بیت •

بهر جا طمع گام محکم زند • طرب‌خانهٔ عمر برهم زند

غرض درضمیرے که افشرد پای • اساسِ وفا را نماند[۳] بجای

چون تبه‌رائي آن نافرجام بتواتر پیوست عاطفتِ والا برین داشت که چندے خرد پژوهانِ صلاح‌اندیش فرستادهٔ رهنمای منزل‌گاهِ سعادت گردند - تا بلشکرِ نصرت‌قرین پیوندند - یا روی نیاز بدرگاهِ مقدّس آورد - داستانِ نصیحت سرمایهٔ افزایشِ صاخولیا گشت - و عذرهای تباه را دست‌آویزِ فتنه اندوزي ساخت - ازانجا (که هشیار حرامي آئینِ گیهان‌خدیو است) فرمان شد که اگر از بےسرانجامي بدان دو کار همّت نمي‌گمارد دست از جونپور باز داشته باوده رود و جاگیرِ خود دانسته در انتظامِ سامان شود - آن بد اختر رستگاري اندیشیده بدان صوب شتافت بظاهر فرمان پذیرفت - و در معني بآمادهٔ ساختنِ اسبابِ شورش فرصت یافت - هرچند اولیای دولت برخی نکوهیده‌گیهای او بعرضِ همایون رسانیدند چون روز بازارِ عاطفت بود بسمعِ قبول نرسیده شگونه قراولِ و چندے نزدیکان را برای پژوهشِ حال فرستادند - که در بارگاهِ دنیا بسا خیراندیشانِ سعادت اندوز از بےپروائیِ فرمان‌روایانِ والا شکوه و فتنه سازي و غرض آمیزیِ پرستارانِ حضور دامنِ آلودِ تهمت شده غارت‌زدهٔ جان و ناموس گشته اند - و سودا[۴] فروشي را دستمایه ساخته بازارِ دیگر گرم داشته - فرستادگان از خرد کوتهي وحرص درازيِ آن مکرفروشِ تباه‌اندیش را مخلص و خدمت‌گذار وا نمودهٔ برگذاردند : که از آوازهٔ نادرست سخنان قدرے برخود مي‌لرزد - اگر یکدوئے از نزدیکانِ بزرگ‌منش رفته آرامش بخشند با هزاران متاعِ نیازمندي جبهه‌سای آستانِ والا خواهد شد خدیوِ عالم از فرّخيِ ذات گذاردهٔ را حقیقت طرازي پنداشته شاه قلي‌خان محرم و راجه بیربر را بدین‌خدمت رخصت فرمودند - چون دران حوالي پیوستند از راهِ دوربیني نامهٔ یکجهتي فرستادهٔ ازین‌موهبتِ کبریٰ آگاهي بخشیدند - آن غنودهٔ بختِ آشفته رای از پردهٔ آزرم برآمدهٔ حرفهای ناشایسته درمیان آورد - کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - پیشتر ازانکه بسعادتِ حضور اختصاص یابند شهباز خان با جنودِ اقبال پیوسته غبارِ فتنه فرونشاند - و آن نخوت‌فروش را آوارهٔ دشتِ هزیمت گردانید - هرکرا ایزد بیچون سعادتِ هوش افزای کرامت فرماید درازعمر و فراخ نشاط سازد و بدخواهانِ دولتِ او بے گزین‌تکاپوی غبارآلودِ ناکامي گردند - و [هرکه بارنامهای باستاني برخواند

---

(۲) نسخهٔ [ا] چشم سبکسر (۳) نسخهٔ [ا] ندارد - و در [بعضی‌نسخه] نماندهٔ (۴) نسخهٔ [ک ل] سواد فروشي را •

یا بنگاهبانان سخن (که کتاب‌خانهٔ دل را مي‌آرایند) هوشمندانه صحبت دارد] پذیرا گردد وگرنه چشم آگهي برگشوده با دل انصاف (۲) گرای برخی حال گیتي‌خداوند دریابد - و بتازگي سرگذشت نگونساری این شوریده مغز نافرجام شناسائي مي‌بخشد - از گم شدن سررشتهٔ کارداني و ناپدید بودن میانجیء آگاه‌دل و افزونیء سخن چینان فتنه افزای و بسیاریء حرف سازان بدگوهر و درحقیء خوش‌آمدگویان و عیب پژوهیء دیگران میان اعیان لشکر فیروزي بزم یکجهتي چرا گویم صورت نبست مجلس مدارا (که ناگزیر نشأهٔ تعلّق است) دست نداد - و هنگامهٔ اولیای دولت ازان انتظام باز ماند - خان‌اعظم و راجه تودرمل بجانب ترهت رهگرای شدند و شهباز خان با بسیارے بصوب جونپور کام خدمت برداشت - تسخیر ولایت بنگاله و مالش شورش منشان بدگوهر در نقاب تاخیر افتاد - و از دولت روزافزون آنچه از اسباب گزند اقبال تواند شد سرمایهٔ بهروزي و سعادت افزائي گشت - چون شهباز خان حوالی قصبهٔ بهنه (۳) رسید آگهي شد که عرب بهادر از مردم ترسون خان شکست یافته دران نزدیکي میگردد - و سرمایهٔ آزار زیردستان میشود - برخی تیزدستان عرصهٔ جلادت را فرستاده سزای شایسته داد - و ازانجا متوجّه جگدیسپور شده بمالش گردن‌کشان آن سرزمین همّت گماشت - درین هنگام بپایهٔ یقین رسید که معصوم خان فرنخودي بیراهه میرود - و نیابت خان و عرب هنگامه آرای آن بدگوهر گشته‌اند - ناگزیر بجانب اوده شتاب آورد - و نامهٔ هوش افزا مصحوب یکے از دیده‌وران کاردان فرستاد - خلاصهٔ مضمون آنکه عرب و نیابت خان و شاه دانه را گرفته متوجّه درگاه شود - یا پیشتر روانه سازد - تا پرده از روی کار او بر نیفتد - و نکوهیدگیهای او را بشایستگیها برگیرند - ازانجا (که چراغ خرد افسرده بود - و بخت رهنمون غنوده) اندرز داستان را افسانه پنداشت - و پاره درآئي پیش‌گرفت - و بنه و بار از آب سرو گذرانده بقلب‌جا فرستاد - و خود با ترکان (۴) شولیده رای پذیرای پیکار شد - شهباز خان آمادهٔ کارزار گردید - و بگزیدگي رده‌آرائي نمود - در قول خود با برخی مبارزان سعادت گزین همّت آرای گشت و در برانغار ترسون خان با طایفهٔ دلاوران نامور چهره افروز خدمت آمد - و مهترخان و پهار خان و سیّد عبدالله خان و قمرخان و چندے دیگر جرانغار را انتظام دادند - و مهرعلي خان سلدوز و جیون خان کوکه و میر ابوالقاسم و میر ابوالمعالي در پیش‌قدمان هراول جای گرفتند - و مفاخر محمّد با بسیارے از کارشناسان ناورد درکمین طرح بجویائیء نیکوبندگي ایستاد - مخالف تیره روزگار درازاندیش قلب‌گاه را بسرکردگي گروهے منتظم گردانید - و دست‌راست را بناراستیء عرب

---

(۲) نسخهٔ [ب] انصاف گزین (۳) نسخهٔ [ب] بهنبر - و نسخهٔ [ز] بهنه (۴) در [چند نسخه] با بزرگان شولیده رای ٭

پیراسته - و در یسار شاه دانه و عابدی تخوت افزودند - و میرزا قلي توقبائی با جمعی از شور بختان مقدمهٔ ادبار شد - و نیابت خان را در التمش جای داد - و خود با برخی زیاده‌سران آشفته‌رای درکمین‌گاه خسران نشست *

سیزدهم بهمن پاسی از روز گذشته بود نزدیک سلطان‌پور بلهری بیست و پنج کروهی اوده لشکرها باهم درآویختند - و بشمشیرهای صاعقه کردار طوفان آتش برانگیختند * * بیت *

بفرق سر یکدگر کوفتند * برزم اندر از کینه آشوفتند
فلک‌دامن از کینه درخون گرفت * نم خون همه کوه و هامون گرفت

هراول جنود نصرت قرین پیش‌دستي نموده نبردآرای شد - و التمش سعادت همپائي یافته بآویزشهای سخت غنیم را غبارآلود هزیمت گردانید - میرزا قلي بفراخنای نیستي گام برزد - و بنابود سرای گمنامي رخت بربست - مبارزان برانغار نیز بکوششهای شگرف فوج مقابل برداشتند - درین اثنا معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان را دل از جای رفت - و راه گریز پیش گرفت برانغار و هراول ازین آگهي بازگردیدند - از شگرف کاری چهره آرایان اقبال آوازهٔ سپري شدن معصوم خان هنگامهٔ مخالف را پراگنده گردانید - آن تهي مغز قدری راه شتافته بمیدان آمد - واثری از مردم خود ندیده بژرفنای حیرت فروشد - ناگهان فوجی آراسته نمودار[۲] گشت - آن آشفته‌رای مردم خود اندیشید - و شادي نموده بدان صوب رهگرای شد - و پدید آمد که فوج جرانغار لشکر منصور است در تباه حالي سراسیمه برگشت - عنفوان پیکار به نشیب زمینی درخت‌زار گذارا شدند - و از کارداني و مردانگي جلوریز غنیم را برداشته بخیمه‌گاه مخالف دست یغما برگشودند - و الوس بیگوتي ازان گروه نیز دران تاراج همراهي نمودند - سیلاب‌وار بنگاه آن فرومایگان بی‌بنیاد را برداشته کامیاب فیروزي آمدند - غنائم بآوردگاه رسیده بود که آن عصیان‌گرا پیوست - هرچند همراهان گذارش نمودند که این مردم از حال شهباز خان آگهي ندارند - شایستهٔ وقت آنکه لختی توقف رود چون حقیقت حال روشن گردد بی آویزش پراگنده خواهند شد - گوش بران ننهاده متوجه پیکار گردید - و کاری نساخته زخمي دست ازان بازداشت - و بر بلندیئ (که بحقیقت پستي بود) عنان برکشید - اگرچه میدان بدست مجاهدان اقبال درآمد اما توفیق دستیار نشد که قدمی چند برگرفته آن درمانده را گرفتار سازند - آن برگشته بخت آیت نومیدي برخوانده بصوب منزل‌گاه روان شد - چون ازان اثری ندید پایمال اندوه گشت - و با درونی تیره و برونی خراب بقصبهٔ اوده شتاب آورد - جرانغار فیروزمند از دل‌بای دادن دیگر افواج آگاهي پذیرفته باکبرپور دوازده کروهی اوده

(۲) نسخهٔ [ل] پیدا شد *

نزولِ عشرت نمودند - و شتابندگانِ چابک‌دست بمژدهٔ فیروزی پیشِ شهباز خان و دیگر اعیانِ لشکر رسانیدند - شهباز خان از فیروزی واهمه در جونپور سی‌کروهیِ جنگ‌گاه عنان کشیده بود - و فوج جانغار و هراول در سهرپور دوازده کروهی میدان توقّف داشتند - محضِ اقبالِ اسرِ خدایگان (که فروغِ الٰهی تائید است) چنین شکستی سترگ بر مخالف افتاد - و چون سردارِ لشکرِ منصور از بادهٔ(۲) دنیا سرخوش بود چنین خمارے غم افزا کشید - بیست و یکم نویدِ آسمانی سامعه افروز شد گیهان‌خدیو نیایشِ(۳) ایزدی و سپاسِ الٰهی بزبانِ کردار گذارش فرمود - و شایستگانِ خدمت را بگوناگون نوازش سربلندی بخشید - سرمهٔ چشمِ دل فراوان شد - و روشنائیِ بینش پرتوِ دیگر بخشید *

و از سوانح قدر فرمودنِ شاهنشاهی از وفورِ ایزد اندیشی - زمانے نگذرد که بر روزگارِ سعادت‌آمود اماره نویسی نفرماید - و در مراتبِ کردارِ گذشتگان ژرف‌نگاهی بکار نبرد - همگی همّتِ والا آنکه شورشِ اختلاف فرو نشیند - و غبارِ آویزش از میان برافتد - و در صفوتگاهِ حضور (که بخلوتکدهٔ قدس تعبیر رود) از مذاهبِ گوناگونِ جهانیان درستوه بوده جویای رضامندیِ الٰهی باشد - و از ناراست‌بازیِ عیّارانِ مذهب تراش و شیدپیشگانِ سالوس‌گذار(۴) کناره گزینند - و همواره دل و زبانِ آن یکتای جهانِ آمرزش بامنِ ترانهٔ نیازِ خواهانِ مراد بود * نظم *

یا رب رهِ قرب آشکارا بنمای * یک جلوه ازان حسنِ دل‌آرا بنمای
آن حرف که خواندنی‌ست در دل بنگار * وآن نقش که دیدنی‌ست ما را بنمای

بیست و پنجم از بسا پردگیانِ حقیقت نقاب برداشته حق را ببارگاهِ ظهور جلوه دادند - و سربیانِ بدائع طراز(۵) گذشت که اگر این امنیّت انجام پذیرد و در ناگزیر کارها رضامندیِ ایزدی دلنشینِ همگنان گردد بکدام دستمایه سپاسِ آن تواند نمود - و بچه نیرو شکرِ آن بجای توان آورد - لیکن بموجبِ گفتهٔ خردپژوهانِ(۶) باستانی (اگر همه نتوان کرد همه نتوان گذاشت) بخاطر میرسد که ما و هر کدام از باریافتگان باندازهٔ توانائی یک چیز را بر خود لازم شمرد - و آنرا سرمایهٔ سعادت اندیشد - و چنان بر پیشگاهِ خاطر میریزند که چون بزرگانِ ما دوره را دوازده سال قرار داده‌اند در هر سالے یک کارِ شایسته بتقدیم رسد - سیچقان‌ئیل موش را نیازارند - اودئیل در تنومندیِ گاو کوشش رود - و ببخششِ آن بزرگوران را باری ننمایند - بارس‌ئیل بگرفتنِ یوز و صید افکنیِ او دستِ خواهش نیالایند - تُشقان‌ئیل بخورد و شکارِ خرگوش پرداخته نشود - لوی‌ئیل(۷) بماهی همان روشِ پیش گیرند

(۲) نسخهٔ [ب] بادهٔ خود بینی (۳) نسخهٔ [ا] نیایشِ الٰهی و سپاسِ ایزدی (۴) نسخهٔ [ا] سالوس کردار (۵) نسخهٔ [ک] گذار (۶) نسخهٔ [ز] خرد پروران (۷) نسخهٔ [ا] بوی‌ئیل - و این هم صحیح است *

ایلانئیل[2] مار را زحمت نرسانند - یونت‌ائیل اسپ را نکشند - و نخورند - و ببخشش آن همت[3] بر گمارند - قوی‌ائیل با گوسپند این ماجرا رود - موچون‌ائیل[4] بشکار میمون نپردازند - و گرفتها بصحرا یله کنند - تخاقوائیل مرغ بسمل نکنند - و ازو هنگامهٔ آویزش نسازند - ایت‌ائیل بشکار سگان صحرا نگزینند - و در تیمار این جانور وفا سرشت توجّه گمارند - خامهٔ بینوایان کوچه‌گرد - تنکوزائیل گراز را آزار نرسانند - و نیز هر ماه هلالي بدین‌گونه شایسته‌کارے بجای آید - محرّم جاندار نکشند صفر بندي آزاد کنند - ربیع الاوّل سي گزیدهٔ مستمند بانعام اختصاص یابند - ربیع الآخر بشست و شوي پیکر عنصري ترقّه نجویند[5] - جمادی الاوّل بلباس فاخره و نسیج ابریشمي خود را نیارایند[6] - جمادی الآخر چرمینه را کار نفرمایند - رجب باندازهٔ توانائي چهل[7] هم سالِ خود را دستگیري کنند - شعبان هرروز ستمکاري از خویشتن با دیگرے دور نمایند - رمضان سي وا ماندهٔ را بخوراک و پوشش یاوري کنند - شوّال هرروز هزار بار نامِ جهان‌آرای جان‌آفرین بر زبان آرند - ذیقعدهٔ نشستین شب زندهٔ دارند - و هرروز چندے مخالفِ کیشِ خود را ببخشش و گرم خوئي خوش وقت گردانند - ذیحجه سي بنای خیر اساس یابد - و پیوسته این نذرِ حقیقت‌افروز در سنین و شهور معمول باشد دوربینِ آگاه دلِ دانش‌خدای هنرپژوه نیکو شناسد که این آئینِ گیتي‌خداوند برای گروها گروه مردم است - که راهِ سعادت گذاشته درگوِ تقلید و سیه‌چالِ پیرویِ گمراهان فرو رفته‌اند - و جهان‌پناهیِ او جوشِ این آرزو میزند - وگرنه آن دریای آگهي وگنج‌خانهٔ دانش را (آنچه در سلطنتِ صوري و خلافتِ عالمِ معنی بکار آید) در دانش‌کدهٔ او فراوان بار در بار است ● ● نظم ●

خدایا تو این شاهِ آگاه را ● فرازندهٔ افسر و گاه را

بنه بر سرِ آسمان تختِ او ● همان‌کن که او خواهد و بختِ او

و از سوانحِ سپري شدنِ روزگارِ بهادر بسکي[8] - او از ناسپاسانِ سرآمدِ بنگاله است - در اقصای صوبهٔ بهار باتّفاقِ جان‌محمّد بهسودي و برخے از روزگار برگشتگان کامِ تجبّر میزد - (چون در اُمرا غبارِ دورنگي برخاست - و توجّهِ جنودِ ظفرطراز بصوبِ بنگاله درگریوهٔ تاخیر ماند) صادق خان با طایفهٔ بهادران درحدودِ منگیر رختِ اقامت انداخت - و الغ خان حبشي و بابوي منکلي و ابابکر و باقر انصاري در بهاگل‌پور رفته بساطِ غفلت گستردند - آن غنودهٔ بختانِ روزگار دلیر شدهٔ برین گروه چیره دستي نمودند - آن جماعت تابِ مقاومت نیاوردهٔ بمنگیر بازگشتند - صادق خان جوقِ دلاورانِ

---

(۲) و ایل‌ائیل هم آمدهٔ (۳) در [بعضِ نسخه] دست همت برگشایند (۴) و مچون‌ائیل نیز آمدهٔ
(۵) در [بعضِ نسخه] بجویند (۶) در [چند نسخه] بیارایند (۷) نسخهٔ [ل] کهن‌ساله هم سال خود را
(۸) نسخهٔ [ب] خویشگي ●

نبرد آزما و پیش‌دستانِ برافروخته نیرو را روانه گردانیده - و با دلِ نیازمند و خاطرِ آزاد روی هر پیکار نهادند - میدانِ مردانگی افروزش یافت - و طوفانِ سربازی برخاست - و چپقلشهای رادمردان حیرت افزود - بیاوریِ اقبالِ روزافزون بهادر را (که سرمایهٔ شورش بود - و بنگاهِ آشوب) پیمانهٔ هستی لبریز گشت - و بناهود سرای نیستی در نشست - و دیگر بدگوهران بصوبِ بنگاله گریز آوردند - و عرصهٔ دلگشای بهار از خس و خاشاکِ ناملایم رفت و روب یافت - و بجای خاربن مردمگیها برآمد - و هنگامهٔ(۲) عشرت گرمی پذیرفت ٭

نهضت(۳) موکب همایون بصوب پنجاب - و بناکامی بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ‌حوصلهٔ سترگ رافت (که از نیک سگالی و خیر بسیچی با نیروی والا چارهٔ فتنه‌اندوزانِ بدنهاد را بدادارِ توانا بازگذارد) هرآینه کارسازانِ نهانخانهٔ تقدیر همت برآن گمارند - اگر سعادت‌سرشت و نیک‌منش بود ازان نکوهیده طرز برآورده بنیایشگری درگاهِ گیتی‌خداوند فرستند - وگرنه سرگردانِ خواهشهای تباه ساخته بناکامی روزگار سپری سازند - چنانچه حالِ این(۴) جوانِ شوریده‌مغز ازین آگهی بخشد - هرچند بمسامعِ همایون ناهنجاریهای او رسید بمالش روی نیاوردند - و بهرستارانِ حضور می‌فرمودند - که یادگارےست از حضرتِ جهانبانی - فرزند توان بهم رسانید - برادر کجا بدست افتد - و لو از بادهٔ پیمائی و بد مستیِ برنائی و دمسازیِ خوش‌آمد گویانِ هرزه‌لا و ناپدید بودنِ اندرزگوی دانش سگال بهمان تباه بسیچی سرگرم بودے - و آهنگِ(۵) آویزهٔ دولتِ خداداد درخیال بیاوردے - و ندانستے که آتشِ بلند را نیروی تنک‌آب چاره‌گر نیاید - و ناسورِ کهن را داروی خارش موهمی نکند - دربنولا (که طایفهٔ بدگوهر بدیارِ شرقی گردِ شورش انگیختند - و فتنها روی‌داد - چنانچه لختی برگذارده آمد) هرچند اولیای دولت یورشِ آن صوب التماس نمودند پذیرائی نیافت و همگی ناپذیرش برای آنکه بر قدسی ضمیر پرتو انداخته بود که آن تباه‌خواهش بصوبِ پنجاب گردِ فتنه خواهد برانگیخت - و همان طور پیدائی گرفت - و جهانیان را سرمهٔ بینش بدست آمد - میرزا پیشین سال میخواست که درعافیت‌گاهِ هند غبارآمای دلها گردد - میرزا سلیمان او را بجانبِ بدخشان برد - و آن چیره‌دستی سرمایهٔ افزونیِ دلیریِ او شد - و ژاژخائی بداندیشانِ

---

(۲) نسخهٔ [اک ل] و عشرت هنگامهٔ گرمی پذیرفت (۳) نسخهٔ [ل] فتنه انگیزی میرزا حکیم و رخصت یافتن عساکر ظفرقرین و اختصاص یافتن کنور مانسنگه بحراست حدود سند (۴) نسخهٔ [ب ک ل] این نوجوان (۵) نسخهٔ [ل] و آهنگ دولت خداداد ٭

شرقي هبار سرباري - اواسطِ آذر جمعے را بسرکردگیِ حاجي نور الدّين فرستاد - آن فرومایه آبِ سند را عبور نمود - میرزا یوسف خان اقطاع دارِ آن نواحي فوجے مبارزانِ سعادت گزین را بباشلیقیِ حسن بیگ روانه گردانید - و سعید خان گهکر و برخے مجاهدانِ آن حدود پیوستند - وچون در تیزرویي لشکر کمتر رسیده بود بسیچِ آن شد که پس از روے چند عرصهٔ پیکار آرایش یابد - لیکن اقبال افزایانِ تقدیر را که تواند عنان گرفت - در کمتر زمانے هنگامهٔ آویزش سرانجام پذیرفت - و مخالف به تندبادِ ادبار غبار آلودِ هزیمت گشت - هنگامي (که فوجِ نصرت[2] انتصام در مقام فرودآمدن بود) ناگاه گلّهٔ آهو نمودار[3] شد - و حسن بیگ را شوقِ شکار گریبانِ همّت گرفت - و بچستي و چالاکي یکے را تیردوز گردانید - و با چندے تیزدستان در پیِ آن شتابان گشت - ازان طرف مستعجلانِ جان[4] گذار سرکردهٔ آن گروه را بسیر و تماشا برآورده بودند - حسن بیگ و حاجي نور الدّين باهم درآویخته کوششِ مردانه بجای آوردند - از شکوهِ اقبالِ روز افزون آن بدگوهر زخمي رو بگریز نهاد - و یکبارگي شرارهٔ فاسپاسان فرو نشست - برخے شوریده بختان دستگیر گشتند - و بسیارے را در موج خیزِ دریا رختِ زندگي فروشد - و خمیر مایهٔ سودائیانِ آشوبگاه در حدودِ پشاور گرگ شده بنشیب آبادِ نیستي سرنگون آمد - او از فرومایگانِ حصار است - لختے در پیشِ محمّد حسین میرزا آئینِ ناسپاسي برگرفت - و چون روزگارِ او سپري شد بهزاران تکاپو خود را در تباه بسیچانِ کابل انداخت و قدرے اعتبار یافت - اگرچه خدمت گذارانِ پیکارپرست پاداشِ نیکوکرداري[5] یافتند لیکن چون روشن شد (که میرزا یوسف خان در سرانجامِ سرحد دوربیني و حزم سگالي بکار نبرده است) ازو تغیر یافته مرزباني حواشيِ سند بکنور مانسنگهه قرار گرفت - او برای انتظامِ آن ملک از سیالکوت روانه شد - و از دوربیني و کارشناسي جوقے بهادران بسرکردگیِ زین الدّين علي پیشتر فرستاد - در حدودِ راول پندي از رسیدنِ شادمان بر ساحلِ سند آگهي آمد - بسرعت رهگرای پیکار شد - و به نیروی اقبالِ روز افزون آویزش نموده بباد افراه رسانید - چون سانحهٔ نور الدّين روی داد میرزا از غنودگیِ خرد عیارے نگرفته او را (که شمشیرِ لشکرِ خود میدانست) با گروهے انبوه روانه ساخت - ششم دی آن مغرورِ مردانگي از آبِ سند گذشته بمحاصرهٔ قلعهٔ نیلاب پای افسرد - زین الدّين علي و دیگر گماشتگانِ کنور مانسنگهه در استحکامِ حصار همّت را با حوصله همدوش گردانیدند - کنور چون نزدیک رسید الوخان[6] کچهواهه را هراول ساخت - و سورج سنگهه برادرِ خود را التمش - مخالف به بیخبري داشت - بآوازِ تبیره بیدار شده جویای پیکار گشت - دوازدهم عرصهٔ ناوردگاه

---

(۲) نسخهٔ [ا] نصرت قرین (۳) نسخهٔ [ل] پدیدار شد (۴) در [اکثر نسخه] جان گزا (۵) نسخهٔ [ب] نیکوکاري (۶) در [بعضي نسخه] ابوخان - و در [بعضي] منشي الوخان م

آویزش یافت - ناموس‌دستانِ هستي دشمن با یکدیگر آویزشِ حیرت‌افزا نمودند - و به نیروی اقبالِ روز افزون نسیمِ فیروزمندي نشاط آورد - همانا دران چپقلشِ مرد آزما راجه سورج سنگهه شکیب ربای سردار شد - و زخمي آبله پای دشتِ ناکامي گشت - و در همان نزدیکي آن غنودهٔ بخت را خاک آلودِ نیستي یافتند - او پسر سلیمان بیگ اندجاني ست - جدّ او لقمان بیگ منظور نظر حضرت فردوس‌مکاني بود - مادر او بخدمتِ گهوارهٔ میرزا امتیاز داشت - و از خردي‌باز همراه او نشو و نما یافت - از رشدِ مردانگي و فیروزجنگي بالوسِ افغانی عزّت و اعتبار او در کابل زمین افزود گیهان‌خدیو از استماعِ نیرنگیِ اقبال سپاس و ستایشِ الٰهي بجای آورده بخاصانِ محفلِ همایون اشارت فرمود - همانا زمانِ یورشِ ما بصوبِ پنجاب نزدیک شد - اگرچه همواره معامله[۲] گذارانِ آسماني بے سعيِ ما کار ساخته و میسازند لیکن انتظام اسباب را تائید دادارِ جهان‌آرا میدانیم - میرزا از شنودِ فرو شدنِ شادمان بےنامانه بهندوستان خواهد آمد - شایستهٔ وقت آنکه در سرانجامِ یورش کارگذارانِ سلطنت اشتغال نمایند - و از پیش بیني و معامله شناسي رای رای سنگهه و جگنّاتهه و راجه گوپال و برخے آمرای اخلاص اندوز را با بسیارے فیلانِ نامور روانه ساختند - و بأمرای سند فرمان شد - اگر میرزا ارادهٔ گذشتنِ آب نماید سرراهِ او نگیرند[۳] - و پیکار را در پردهٔ توقّف اندازند برهنمونیِ توفیقِ الٰهي رایاتِ اقبال درین نزدیکي سایهٔ معدلت بران دیار خواهد انداخت و همان‌طور (که بر پیشگاهِ ضمیرِ آسمان پیوند پرتو انداخته بود) لمعهٔ ظهور داد - چهاردهم بهمن خبرِ آمدنِ میرزا بصوبِ پنجاب بمسامعِ همایون رسید - اخترشناسانِ آسماني‌سیر باشارتِ والا در لختیارِ ساعتِ سعادت افزا انجمن ساختند - و در انتظامِ مشاغلِ دارالخلافه[۴] برخے توجّهٔ بکار رفت - و بجهتِ آنکه خاطرِ اقدس از دیارِ شرقي نگراني داشت برای آرامشِ ملک چنان مذکور شد که درّة التّاج اقبال سلطان سلیم را با برخے از آمرای عالي شکوه گذاشته بصوبِ پنجاب نهضت فرمایند - شاهزادهٔ والا اخلاص حضرتِ مریم مکاني را وسیلهٔ عرض ساخته التماسِ همراهي نمودند - شهریارِ آگاه دل ملتمس را پذیرفته برای آن کارِ بزرگ گوهرِ اکلیلِ خلافت سلطان دانیال را نامزد فرمودند - و سلطان خواجه و شاه‌قلي خان محرم و شیخ ابراهیم و بسیارے ملتزمانِ بارگاهِ حضور درخدمتِ آن رضاجوی ارادت گر قرار گرفتند - و چون لختے ضمیرِ صافي از سبب آرائي وا پرداخت با جنودے ایزدي‌تائید بیست و هشتم موافقِ دوشنبه دوم محرّم (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم هلالي در زمانے (که گزیدهٔ منجّمانِ دانش پسند بود) بدان صوب توجّه فرمودند - اقبال همعنان و ظفر همر[illegible] موکبِ همایون شد - ستارهٔ کامروائي درخشید - و سفیدهٔ صبحِ دولت برآمد ● نظم ●

(۲) نسخهٔ [ل] معامله شناسان (۳) نسخهٔ [اب] بگیرند (۴) نسخهٔ [ل] دارالسلطنت ●

بجنبید با قلب رزم آزمای * چو سیلاب طوفان بجنبد ز جای
بخصم آزمائی علم برکشید * همه دشت در زیر لشکر کشید
خرامیدن بادپایان بگشت * تزلزل در افکند در کوه و دشت
عرق کردن توسنان در شتاب * بطوفان آتش روان کرد آب

دوربینان بارگاه از زبان آوران بی‌زبان آفرینش بمژدهٔ فیروزمندی سامعه افروز گشتند - و فال گیران انجمن آگهی در نمودار آسمانی(۲) چشم پژوهش گشودند - از راه حزم اندوزی و دوربینی جای مبارزان اقبال قرار یافت - و اسباب پیکار آمادگی پذیرفت - کشک داران پنجشنبه و جمعه در ظلال رایت همایون جای گرفتند - و امرای شنبه و چهارشنبه بآرایش برانغار نامزد گشتند - و امیران دوشنبه و سه شنبه در جرانغار قرار یافتند - و مبارزان یکشنبه هراول را اعتضاد بخشیدند در منغولان این یورش نوید فتح تازه ظاهر نگاهان روزگار را چون روشنان باطن کامیاب آرامیدگی و نشاط گردانید *

فیروزی یافتن اولیای دولت - وآوارهٔ دشت ناکامی شدن

معصوم خان فرنخودی

شهبازخان از کام روائی و ناکامی (که گذارده آمد) از شاد خواب خودبینی بیدار شد و به تیزدستی و کاردانی هنگامه آرائی پیش گرفت - و راه هنجار سپرده در کمتر فرصتی آمادهٔ کارزار گردید - و آن(۳) ناسپاس بدگوهر (که زمان هشیاری و شرمساری او بود) بخواب گران افتاد و در فراهم آوردن نیرومایگان نافرجام شد - و اندوختهٔ این دولت ابدی اعتصام را در کافرنعمتی خرج کردن گرفت - و بنه و بار خود(۴) و مردم (که درجابهای قلب فرستاده بود) طلب داشت - او را آن اندیشه که سرمایهٔ جمعیت مردم انتظام گیرد - و کارآگاهان قضا از خنده لبریز - که دستمایهٔ تباه شدن ناموس را خواهان است - مبارزان اقبال فوجها بآئین پیش منتظم ساخته بصوب مخالف رهگرای شدند - و آن بی‌آزرم شوریده رای نیز از بنگاه خود برآمد - در قول جبهارخان خاصه خیل جوهر بدگوهری ببازار آورد - و عرب از آبرو ریختگان دست راست شد - و نیابت خان نحوست افزای یسار - و شاه دانه درمقدمهٔ ناکامی - و خود طرح شده درکمین هزیمت سراسیمگی می اندوخت - هفت کروهی قصبهٔ اوده بیست و چهارم بهمن رادمردان سعادت سگال میدان

(۲) در [چند نسخه] جسمانی (۳) نسخهٔ [ل] و آن سرآمد ناسپاسان بدگوهر (۴) نسخهٔ [ز] خود که درجابهای *

آراستند - و بجوپائیِ کارزار ایستادند - آن فرومایه بحیله سازي برنشست - و در آمدن درنگي نمود بیشترے گمان بردند که امروز هنگامهٔ آویزش نخواهد شد - جنودِ سماوي تائید فرود آمده بسرانجام خندق آگهي کوشش از سر گرفتند - دریں[۲] هنگام آن دستانِ سرای غنودهٔ بخت با لشکرے آراسته جوپای نبرد شد - بهادرانِ اخلاص منش بچستي و چابکدستي روی در کارزار آوردند - نخستین پیش قدمانِ هراولِ لشکرِ نصرت قرین با فیلانِ کوه پیکر تیزدستي نموده بکوششِ مردانه هراولِ غنیم را برداشتند - برانغارِ مخالف بر جرانغارِ لشکرِ فیروزمند زور آورد - و در آخر از دل افروزي و ثبات پائیِ مجاهدانِ اقبال نزدیک شد که بادیه پیمای هزیمت گردد - طرحِ غنیم دل‌بای‌دادها را نیرو بخشید - و از نیرنگیِ تقدیر کار بر دلیرانِ فیروزي فوج قدرے دشوار گشت - دریں هنگام هراول و التمشِ لشکرِ منصور مقابلِ خود را برداشته همّت افزود - و از ایزدي تائید ناسپاسانِ بد گوهر آبرو ریخته آبله پای راهِ گریز شدند - دریں تابش‌گاهِ اقبال برانغارِ لشکرِ ظفرطراز بر جرانغارِ غنیم چیره‌دستي نمود - و عرصهٔ آوردگاه را ازان گروهِ تباه کردار پاک گردانید - برخے پیلانِ نامور (که در نخستین پیکار بدستِ مخالف درآمده بود) برگشته کارنامهای نمایان بتقدیم رسانید - و فتح و فیروزي را گزین اسباب شد - پانزدهم روز از نخست نیرنگ‌سازي و شگرف‌کاریِ تقدیر نشاط افزود و شادکامي را چراغان برافروخت - و آن زبان‌زدِ دین و دنیا بهزاران سراسیمگي بقصبهٔ اوده باز گردید همه اسبابِ حشمت و فراوان خواسته (که سرمایهٔ بدمستیِ او بود) بدستِ اولیای دولت درآمد و بیشترے گمراهانِ بادیهٔ کج‌گرائي از فروغِ آگهي راهِ سعادت گرفتند - و از تنگنای ناسپاسي و صیدِ چالِ گمراهي کناره گزیدند - شهبازخان فیروزمندي را غنیمت دانسته از نبرد[۳] جا نیم گام برنداشت - همّت یاوري نکرد - یا دور اندیشي بکاربرد - وقت را گنجائي نماند - یا هرزه سگالیِ شتردلان پیش راه گرفت - ازیں باز ماندنِ ناهنگام آن دل‌بای‌دادهٔ تباه سرشت رستکاري یافت - و کارِ آخر شده لختے روی بدرازي نهاد - و بهزاران ناکامي به بنگاه درآمد - هرچند خواست (که دستے بر دلِ هزار پارهٔ خود نهد - و پای در دامنِ شکیبائي و ثبات‌پائي کشد) درخود نیروی آن نیافت - ناگاه ناخوش آوازه از شهبازخان زبان زدِ ارجوفه‌سازان شد - و آن نافرجام لختے بخود گرائید - همانا برخے تیزدستانِ لشکرِ منصور کنارے از شهر تاراج کرده بازگشته بودند - عرب با برخے رسیده در پیکار شد - و چندے را ازیں فوج روزگار سپري گشت - سگ‌مگسانِ شورش منش چنان آوازه انداختند که ایں شهبازخان بود - آن بد گوهر از شنودنِ ایں به بهجت آمد - و در کمتر زمانے آگهي یافته در تنگنای غم فرو رفت - و بر نگاهداشتِ بیرون و درونِ شهر و ضبطِ برج و باره کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ل] دریں اثنا (۳) نسخهٔ [ل] نبردگاه ٭

پیش گرفت - (چون ستارهٔ آن ژولیدهٔ روزگار نفسیدهٔ آرزو هر زمان فروتر میشد) هرچه درآن سود مي‌انگشت زیان میدید - چنانچه توپے بر فراز دروازه برده آمادهٔ[۲] نبرد شد - و از سطوت قهر ایزدی بمجرد گشادن بام درهم شکست - و نوید ناکامي رسانید - دغل دوستان زبینده پراگندگي گرفتند و به تباه حالي و سراسیمگي افتاد - همراهان پا برجا ثم - و شکوه افواج گیتي‌گشا زمان زمان در افزایش - نه نیروی برآمدن ازان شهربند حوادث - و نه[۳] هنجار نشستن دران تنگنای آشوب از افزوني بنه و بار تارو پود تعلّق نمي‌گسیخت - درین[۴] اندیشهٔ جانکاه عرب و نیابت خان و شاه دانه (که سرمایهٔ مدهوشي او بودند) راه جدائي سپردند - و نعل وارون بربسته راه[۵] چلپا در نوشتند - آن شایان آوارگي زن و زاد خود را با اندوختهای چندین سال گذاشته راه گریز پیش گرفت - و لختي شتافته از دوروبان وا مانده نیز تنهائي گزید - و با هفت نفر چهار ضرب شده دیوانه وار رو بخرابهٔ خمول نهاد - درین ناکامي زمیندار کورج[۶] پیوست - و بحکم پیشین شناسائي به بنگاه خود آورد - و بآشنا روئي و ابله طرازي از نقد و جنس آنچه داشتند برگرفت - و پاس دیرین حقوق را زبون قزّاقي داده کسیل نمود - آن سزاوار رسوائي گاه خود سوار شده و زماني پسر را بران سوار[۷] کرده - با حالي تباه از آب سرو گذاره کرد - راجه مان بوموی آن سرزمین او را بخانهٔ خود برده بدستگیري برخاست - شهباز خان ازین آگهي داستان امّید و بیم گذارش نمود - که او را گرفته روانه سازد - یا بفرامشخانهٔ نیستي فرستد - براه انکار شتافت - و پنهاني او را بآوارگي سرداد - و چندے را بدرقه گریان همراه گردانید - و از جواهر (که با او گمان مي‌برد) قرار جان شکري داد - او از ناصیهٔ حال دریافته فرومایگان را بزر بفریفت و بخمولستان ناکامي گام فراخ برزد - روز دیگر فیروزمندي شهباز خان با جنود سماوي اعتصام بقصبهٔ لوده درآمد - و همگي زن و زاد و بنه و بار او بدست افتاد - ازانجمله صد و پنجاه فیل و سرمایهٔ[۸] دین و دنیا و ناموس آن نافرجام دست فرسود یغما گشت - و جهانیان را عبرت‌نامهٔ سرانجام یافت - و زبان‌زدگي ناسپاسي بتازگي دلنشین روزگار آمد - در نواحي دارالخلافه این نوید دولت کوس نشاط را بلند آوازه گردانید - دور بینان محفل همایون آنرا مژدهٔ دیگر گشایشها دانستند شهریار خوش‌خرام نیایش ایزدي بجای آورد - و خدمت گذاران عقیدت گزین بنوازش سترگ سربلندي یافتند - و از وفور مردمي فرمان شد که شهباز خان زن و زاد آن عصیان گرای را پاس دارد

---

(۲) در [بعض نسخه] نبرد آرای شد (۳) نسخهٔ [ل] نه جای نشستن (۴) نسخهٔ [ل] درین آشوب‌گاه حوادث (۵) نسخهٔ [ا] راه چیپا - و نسخهٔ [ز] چلیپا (۶) نسخهٔ [ا] کوارخ و در (چند نسخه) گوارج (۷) در [اکثر نسخه] بار گردے (۸) در [اکثر نسخه] و دین و دنیا •

درین شورش این ناتوان خلوت‌نشین را چه گناه - جهانیان را بینشے دیگر پدید آمد - و اخلاص‌گزینی را خواهش تازه شد - هنگام آنست که زمانه و زمانیان نازش نمایند - و بایزدی نیایش کردار خانه را آباد سازند - بر زبانها افتاده بود که آن کج‌گرا از راه دامنهٔ شمالی کوه میخواهد خود را بکابلیان فتنه اندوز رساند - از روی حزم‌اندوزی[۲] قلیچ‌خان را با برخی تیزدستان عرصهٔ آگهی رخصت آن صوب فرمودند - دهم اسفندارمذ ساحت دارالملک دهلی از خیام اقبال رفعت آسمانی یافت[۳] - و تربت بزرگان آن سرزمین بفروغ نیایش نور آگین شد - سابق بیش‌خانه زیاده از چهار کروه نرفتی - ازین جا فرمان شد - که از شش‌کروه کم نبود - دوازدهم بر ظاهر قصبهٔ سنپت[۴] رایات جهان‌گشا سایهٔ معدلت انداخت - قلیچ خان ازان خدمت بار آمده سجود سعادت بجای آرد - و آوارگی و خمول‌گزینی آن شوریده مغز نافرجام چنانچه گذارش یافت دلنشین شد ●

و از سوانح پرشدن[۵] پیمانهٔ هستی قیا خان کنگ - ازان باز (که عرصهٔ دلگشای بنگاله غبارآلود شورش گشت) او با برخی بهادران یکجهت در ولایت اڈیسه روزگار گذرانیدے - اگرچه همّت یاوری نکرد که از اسباب تسکین شورش شود لیکن آن سرزمین را از گرد خلاف رُفت و روے میداد درین هنگام (که آن ملک از افواج نصرت‌قرین خالی شد) قتلوخان با بسیارے آویزش نموده چیره‌دستی یافت - او لوازم کارزار بجای آورده حصاری شد - و از امتداد پیکار و جدائی همراهان بےحقیقت به تنگنای ناکامی نشست - و در آخر با برخی از بهادران ناموس دوست آویزشهای سخت نموده نیکنامی جاوید اندوخت - هفدهم نزدیک تهانیسّر[۶] رایات همایون نزول اقبال فرمود ازانجا (که شهریار دیده‌ور برخود کمتر نظر اندازد - و همواره صحبت الٰهی‌بنده پژوهش نماید) بخلوتکدهٔ شیخ جلال[۷] (که سال‌خورد ایزدی پرستش بود - و مردم را اعتقاد ولایت بدو) گذاره فرمود شیخ باندازهٔ شناسائی نیایش بجای آورده عرضه داشت - امروز آرزوها[۸] گرو دم گیرای اورنگ‌نشین حقیقت طراز است - و آسمان بکام او جنبش نشاط میکند - دعاهای صافی کرده التماس گذارش حقائق نمود - و خود را پذیرای آن ساخته بدریوزه‌گری نشست - کشورخدای لختی بنکته طرازی و گره‌گشائی درآمد - و سخن‌سرائی پیش گرفت - بسا دلاویزسخنان روشنی‌افزای صفوتکدهٔ درویش شد - راقم شگرف نامه باشارت همایون از شیخ پرسید که عمر دراز بسر برده اند - و صحبت نیکان[۹] روزگار دریافته - زهیر خاطر را چاره بار گویند - و دل سراسیمه را از تفرقهٔ اختلاف نجات بخشند

---

(۲) در [چندنسخه] حزم اندیشی (۳) نسخهٔ [ل] گرفت (۴) نسخهٔ [ل] سونپت (۵) در [بعضی نسخه] لبریز شدن (۶) نسخهٔ [از] تانیسر (۷) نسخهٔ [ب ل] جمال (۸) نسخهٔ [ل] آرزوهای مردم (۹) نسخهٔ [ا] بزرگان ●

نخستین بآبِ دیده پاسخ گذارد - و پس ازان این بیت بر زبان آورد • بیت •

آه ز استغنای دلبر آه آه • کز تعظّم بست بر کونین راه

و از سوانح سپري شدنِ روزگارِ خواجه شاه منصور دیوان - سکندر ذوالقرنین همواره با خاصانِ بزمِ سلطنت گذارش فرموده - که ندیمان[2] و بذله گویان دیگر اند - و کارِ اینان جزین نه که بشاداب نکتهٔ و نادر حکایتی (هرچند فروغِ راستي نداشته باشد) افروزندهٔ[3] شگفتگي گردند - و چراغِ طرب را روغن افزایند - و بگزندهٔ دلنشین (که حاضرانِ بساطِ موّدت را رسانند) معرکهٔ خوشحالي آراسته دارند و عروسِ نشاط را از شگرف کاري بهر هفت آرایند - و اساطینِ دولت و بزرگانِ درگاه (که بمثابهٔ دست و بازو باشند) دیگر - همگي بسیجِ اینان سرانجام دادنِ داروی فسادِ عالم و تریاکِ شکسته کاران[4] و مرهمِ کهن زخمانِ روزگار گزیده - آن بر زبان آورند که پراگندگیِ زمانه فرونشاند - و کارِ برهم شده فراهم آید جهانِ آسوده ببالد[5] - و شادماني با ایمني همدوش گردد - و اگر خریدار نایاب باشد بخموشي و نیک اندیشي چاره سگالند - بارگاهِ دولت را هر آسیبي که رسد بیشتر ازان است که این دو گروه کارِ خود را وا گذارند - و نیز همواره بکارپردازانِ دولت فرموده (هرکه باندیشهٔ خشنودیِ ما پا از شاهراهِ راستي بیرون نهد - و درست عیاري را عنان فروگذارد - و از تنگ گیریِ سپاه و رعیّت گشایشِ ما را طلبکار شود و از وجهِ ناروا بدستان سرائي خواهد گنجینهٔ دولت برآماید) هرآینه چیره دستانِ ملکِ تقدیر دلهای ما را درکمتر فرصتي ازو برگیرند - و بدستِ قهرمانِ سیاستِ ما گردشِ سپهرِ گردان او را بازماند و امروز بتازگي حالِ خواجه ازان بازگوید - همواره از جاه طلبي و آزمندي در محاسباتِ دیواني خرده گرفتي - و سخت گیري نمودے - و غمخوارگیِ بندگان پیرامنِ خاطر نگشتي - همگي بسیجِ انباشتنِ خانهٔ خود برد - و با آلایشِ دامان بشیوهٔ زباني کار از پیش مي برد - یکبارگي در زیر بارِ ناستوده کردار آمده در گوِ نیستي فرو شد - و ندانست که قلبکاری دو روزه نا پایدار است - و چراغِ آب افروخته فروغي ندهد - پیشتر ازین چند پروانچه بخطِّ منشیِ میرزا حکیم (در رخت گاهِ شادمان (که کشته شد) یافتند - کنورمانسنگهه آن را بوالا درگاه فرستاد - یکي ازان بنامِ خواجه بود خلاصهٔ مضمون آنکه عرائضِ یکجهتي و نیک اندیشي پی هم میرسد - و سرمایهٔ بالشِ توجّه میگردد - درین نزدیکي به نتائجِ آن اختصاص خواهد یافت - شهریارِ فراخ حوصلهٔ نظام آفرینِ گشاده[6] نیرو آنرا سازشِ بدکاران پنداشته برروی خواجه نیاورد - در نواحیِ سنبهت ملک ثاني[7]

---

(۲) نسخهٔ [ل] ندیمان بذله گوی دیگر اند (۳) در [بعضی نسخه] افروزندهٔ (۴) نسخهٔ [ل] شکستگان (۵) در [بعضی نسخه] ببالد (۶) نسخهٔ [ل] گشاده روی (۷) در [بعضی نسخه] ملک ثاني و در [بعضی] ملک ثاني •

از قیصیان میرزا با بنه و بار بدرگاه آمد - و شهرت یافت که او را فرستاده اند تا رنجش را پیش رو خود سازد - و بلوازم چاپلوسی (۲) پردازد - و صید دلهای ساده لوحان نماید - و بدکاران را تیزتر گرداند از دوراندیشی و احتیاط گزینی (که نیروی بازوی دولت است - و یارای پنجهٔ اقبال) او را از تصرف (۳) باز داشتند - دران روز از خواجه بسا سخنان جانب‌داری بظهور آمد - و غبار شورش بلندی‌گرای شد - و روزگار ناحق‌شناس پرستار - و آشوب زمانه تازگی داشت - او را در خلوتکدهٔ قدس طلب داشته آن نامه را برخواندند - چون ستارهٔ بخت او در فروشدن بود پاسخهای او بدگمانی را بیاور افتاد - از اختلاط باز داشتند - و دوربینی بکار رفت - نوزدهم ملک علی کوتوال اردو برخی نوشتها در نظر آورد - و تباه سگالی خواجه را تازه گردانید - ازان نگاشتها معلوم شد که سپاه خواجه از فیروزپور (که در اقطاع او ست) بمیرزا زبان کتائی گشوده درین نزدیکی بدو خواهد پیوست - ازین آگهی قهرمان سلطنت شعله افروز گشت - و فرمان شد اگر خواجه آوردن مرده تعهد نماید و براستی منشی همان شود همان طور در زندان باشد - و گرنه او را از هم گذرانند تا گوشمال کوته اندیشان دراز آز (۴) شود - و تنبیه بدگوهران کج‌گرا گردد - او در پاسخ سخندان پیچ گذارش نمود - و ضامن نتوانست سرانجام داد - از راه عاطفت و کارشناسی فرمودند اگر خواجه سلیمان (که پیوند خویشی و التیام برادری دارد) تعهد نماید بپذیرند - آن بیدل هول زده را حال دیگرگون شد - و از بیم جان خود را برکنار گرفت - ازانجا (که روزگار از ناتوان بینان فرومایه پرداخته بود - و وقت نازک - و بزرگان دولت در جان گزائی او بهانه آرا) ناگزیر حکم سیاست شد خدمت‌پذیران کاربند شده نزدیک سرای کوتی کچهواهه بدرختی از حلق آویختند - از طبیعت دوستی و فهمیدگی ترک و تاجیک را وقت خوش شد - و نشاط سترگ در اردوی مقدس پدید آمد مشهور آنست که حسودان سخن ساز و بادسرایان غرض گذار بدین روز نشاندند - و سالها افزایش خویشتن بینی و بدسگالی زبردستان سرانجام یافت • نظم •

نباشی بکار جهان سخت گیر • که هر سخت گیرے بود سخت میر
فر زیر دستان بجور زینهار • بترس از زبردستی روزگار

فتنه اندوز بود - با عقل معاش نداشت - بآبادانی ویرانهٔ خویش خانهای مردم خراب کردے و برای آسایش روزگار خود گروه سه برگ را بنیاد برافکندے - نیرنگی مزاج زمانه برنخواندے و هنگام معاملا از راستی گرایش و گهر باز نشناختی - و لیکن چنین اماره نویسی خرده گیر و نکته سنجی [illegible] بردار و شیوا [illegible] کم کمتر یافته شود - اگر قدرے نیایش درگاه ایزدی و لختی

(۲) نسخهٔ [ب] [illegible] نسخهٔ [ل] بازداشته مقید گردانیدند (۴) نسخهٔ [ا] دراز سودا •

اخلاصِ خدیوِ عالم و برخی مهربانی با خلائق و اندکے بے‌طمعی و کم‌آزاری با او بودے هرآینه از قهرِ شاهنشاهی بدین روز ننشستے - و دران نمودارِ غضبِ الٰهی گرفتار نیامدے - آن قدردان را بارها بر زبانِ گوهربار گذشت - ازان روز بازارِ حساب سرد شد - و سررشتهٔ محاسبه از دست رفت اورنگ نشینِ اقبال انتظامِ مهامِ وزارت بقلیج خان تفویض فرمود - و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابو الفتح نیز بدار الوزارت حاضر میشده باشند - و کار آگهی بجای آورند •

بناکامی[2] شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل

تجربه اندوزانِ آگاه دل و روشن روانانِ هشیار خرام در پذیرائی[3] انتظارِ دلیل نکشند و بدریوزه گریِ حجّت نشتابند - هر والا شکوهے (که هنگامِ افزایشِ ملک و بالشِ ... ضمیر از بآبیاریِ معدلت سرسبز و شاداب باشد - و آن را سرمایهٔ نیایشِ ایزدی ... اندیشه و کردار را زمان زمان پیرایهٔ سعادت بخشد - و خود را امانت دارِ ایزدی شمرده نگهبانیِ سپاه و رعیّت کند - و خستگانِ روزگار گزیده را مرهمِ چرب زبانی و مهرگذاری بکار برد) هرآینه خواهشهای او بے منّت پذیریِ خدمت فروشان برآید - و کارهای دشوار دلنشین طرزے چهره افروزِ نشاط گردد - چنانچه از دیباجهٔ قدسی حالِ گیهان‌خدیو تابشِ پیدائی دارد - و این شرفنامه لختے ازان بازگوید - و بتازگی زبان‌زدگیِ میرزا آگهی بخشد - و سعادت پژوهِ بیداربخت بے گردِ دل پذیرا[4] گردد - (چون در هند زمین لختے گردِ شورش برخاست - و یک‌چند آتش‌گاهِ آشوب در گرفت) فرومایگانِ این دیار و هرزه درایانِ زابلستان آن جوانِ آشفته رای را در خواهشِ هندستان سراسیمه گردانیدند - برخی سپاه پیشتر فرستاده غبارِ فتنه برانگیخت - و در سیه‌چالِ ... سرنگون آمد - جای آن بود که از گرانِ خوابِ پندار برخاسته راهِ شرمساری پیش گیرد و چاره‌گریِ لغزشهای خود فرا[5] آویزد - بر خلافِ آن بقصدِ پیکار شتاب آورد - چون ... گذاره نمود اُمرای آن ناحیت کاربندِ فرمانِ والا شدند - و بدار الملکِ لاهور آمده قلعه داری را آماده گشتند - میرزا یوسف خان بپاسبانیِ رهتاس پای همّت افشرد ... کسی بدان تباه اندیشیِ نا راست نه پیوست - تا برو شناسان چه رسد - از سپاهی ... بر میخوراند - و رعیّت را دل بسوی خود نمیدید - زمان‌زمان ناامیّدی اندوهے تازه

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهضت موکب والای گیهان‌خدیو بصوب پنجاب برای اطفای نایرهٔ شورش میرزا حکیم ... میرزا (۳) نسخهٔ [ب] پذیرائی کار دامن دلیل نکشند (۴) نسخهٔ [ب] پذیرای نیرنگی ... گردد (۵) در [چند نسخه] فرو آمده •

مي‌آورد - و بدروغهای هرزه[۲] لابان دل خوش میکرد - و بخیالهای پریشان روزگار مي‌گذرانید - بادے بهوای میکوفت - و آب بغربال مي‌بیخت - تا آنکه بمحاصرهٔ لاهور پرداخت - و باهنگهای بے آهنگ در گشایش کوه ادبار شد - اگرچه کنارهٔ[۳] شدن مبارزان والا شکوه زمانے اورا بشادي مي‌آورد کارنامهای دلاویز ناموس دوستان هستي دشمن بسیار شنوده بود - درین هنگام دل به پیکار نفهادن بسیچهای او را یاور مي‌افتاد - و از رادمردي و نیزدستی گیهان‌خدیو بر خود مي‌لرزید لیکن از نشنیدن آوازهٔ موکب همایون دل نیرو مي‌گرفت - چون گزیده ساعت آسماني رسید عنان عزیمت بصوب پنجاب انعطاف فرمودند - گوناگون عشرت درمغز روزگار پیچید - و زمانه مصمصدگوئی اقبال روزافزون برگرفت - آسمان زمین خدمت ببوسید - و بخت و دولت به نیایش درآمدند ٭ نظم ٭

جهان بکام و فلک بنده و ملک داعي ٭ امید تازه و دولت قوي و بخت جوان

فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار ٭ سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان

گیتي خداوند با خاطر آرامیده و پیشانی گشاده و دلی حق پژوه و قدمی استوار و عزمی شگرف و نیّتی والا داد دهان و شکارکنان خرامش داشت - هرچند منزل بمنزل پیشتر میشد داستان گریز او نمیرسید - و غبارے درنزهتگاه ضمیر آسمان پیوند راه نمي‌یافت - و خراب درونان شوریده خرد بآن خیال (که در سر اندیشهٔ آویزش دارد) نشاط گزیدے - و سعادت منشان دیده‌ور را تخیّل فرو شدن او عشرت آمود داشتي - بر زبان گوهربار گذارش یافت - چنان بر پیشطاق باطن پرتو مي‌افتد که این همه ایستادن او ازانست که نهضت رایات همایون باور ندارد - و هرزه درایان ژاژخا طور[۴] دیگر خاطرنشین کرده اند - بیشتر آنست که درحوالي سهرند خبر گریز آن پریشان رای بسمع همایون رسد - همچنانکه آن رازدار تقدیر گذارش فرموده بود چهره‌گشای راستي گشت همان روز (که رایات جهان‌آرا از دار الخلافه روانه شد) میرزا نزدیک لاهور غبار شورش برانگیخت بیست[۵] روز درباغ مهدي‌قاسم خان بدستمایهٔ مالیخولیا شادماني میکرد - و هدفگاه وهم را تیرے خیال مي‌انداخت - سعید خان و راجه بهگونت داس و کنورمانسنگهه و سیّد حامد و محمّد زمان و دیگر جاگیرداران پنجاب قلعه را قدرے استحکام داده آمادهٔ کارزار بودند - چون فرمان بآرایش هنگامهٔ پیکار نبود بهادران حقیقت گزین در مورچلهای خویش باگهي میگذرانیدند - و از کارشناسي چالشگویان مصامعیند شهرزا از اختلاط باز میداشتند - و بنیروی الٰهي‌اعتصام دروازها گشوده مبارز

---

(۲) نسخهٔ [ک ل] هرزه درایان (۳) نسخهٔ [ل] از کنارهٔ شدن مبارزان والا شکوه زمانے روی بشادي مي‌آورد (۴) نسخهٔ [ب] طرز دیگر (۵) نسخهٔ [اب] بیست و دو روز ٭

میشدراستند - بارها شیرخواجه و ناد علي و قربان علي و میرسکندر ازان طرف جوشش مردانگي کردند وبلطمهای ید اللّهي مالش یافتند - میرزا از نا روائي کار و بستگي مقصود زمان زمان آشفته تر شدے و بهروالیان همراه سرگراني نمودے - ناگاه آوازهٔ موکب شاهنشاهي جوهر دماغ او را پریشانتر گردانید - راه گریز را گام شتاب برگرفت - و یک گروهي بالاروبهٔ باغ مهدي قاسم خان از آب راوي عبور نموده سراسیمه بصوب کابل شتافت - دران شب نواحي شاهم علي زمانے بخواب پریشان بسر برد و از حدود جلال‌آباد از دریای چناب گذشته رهگرای شد - بسیارے همراهان دران گذاره فرو رفتند و در نواحي بهیره از دریای بهت عبور نمود - و در موج‌خیز آن نیز چندے بسیل فنا افتادند از گریوا قهار براه کهیتپ آب سند عبره نموده به بنگاه خود باز گردید - چون بمسامع اقبال رسید ماطفت خسرواني در جوش آمد - و منشور والا نفاذ یافت که جنود فیروزي عنان از تعاقب کشیده دارند - مبادا در شورش آبها کشتي میرزا فرو نشیند - و کار آن سلیم دل از چاره بگذرد (اگر آن غنوده بخت از نا رسیدگي شناسای منزلت نشود - و پذیرای آگهي نباید) ما باوجود چندین فروغ خرد چگونه نقش هستي او بستریم - بو که بروزگاران سعادت پذیر گردد - و شاهراه بینش را دیدبان آید - و نیز در میزان قدرداني برادر گران‌سنگ‌تر از پسر باشد *

بنازم خدیوزمان را که چنین گوهرنیک اندیشي ببارگاه ظهور آورد - و سلطان خرد را بر اورنگ کامراني سربلندي بخشد - همانا آزرم و مردمي را سرآغاز مي‌نهند - و جاوداني دولت را بتازگي مي‌پیرایند - دانش والا را ثناگري نماید - یا رافت سترگ را بازگوید - نظرت عالي را محمدت برخواند یا فراخ سازي حوصله را داستان طرازد - پس از کوتهي سخن بهزاران نیایش ایزدي بصوب پنجاب نهضت فرمودند - تا بمعدلت روز افزون پراگندگي آن‌دیار فراهم‌آید - و شکستگان را بمومیائي مهرباني درستي بخشند - بیست و چهارم ظاهر سهرند معسکر اقبال شد - گیتي خداوند بباغ دلگشای آن مصر دولت عشرت اندوخت *

و از سوانح تجدید آئین ملک‌داري - ازانجا (که شهریار دوربین زمان زمان هشیار خرامي را تازه اساسے بر نهد - و جهان آرائي را عبادت ایزدي برشمرد) درین هنگام طرزے دلگشا بخاطر آسمان پیوند رسید - و یرلیغ والا صدور یافت که جایگیرداران و شقداران و داروغگان قلمرو ده بده ساکنان را بنام و حرفه بقلم آورند - و در یکدیگر منتظم گردانند - و نگذارند که بے دستمایهٔ پیشه

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیرعلي و نادعلي (۳) در [بعض نسخه] قربانعلي زرچه (۴) در [چند نسخه] سرگرداني (۵) نسخهٔ [ب] قهارا - و نسخهٔ [ک] کهوارة (۶) نسخهٔ [ا] کهب - و نسخهٔ [ب] کهیت (۷) نسخهٔ [ب] کامروائي (۸) نسخهٔ [ل] رافت و مهرباني *

و التزام هنرِ زندگانی نمایند - و در دخل و خرج مردم ژرف‌نگهی (که از بدگوهری و نیک‌ذاتی فراهم آمده باشد) بکار برند - تا بکمتر زمانے اندیشهٔ بیرون‌آرایانِ خراب درون پیدائی گیرد و قلبِ کارانِ زراندود نیز بوزنگاه درآیند - ازین فرمانِ آگهی روزبازار عاقبت شد - و فراخنای هندوستان ایمنیِ سترگ پذیرفت - بیست و هشتم حوالیِ ماچهیواره دریای ستلج را جسرِ عالی انتظام داده عبور فرمودند - درین نواحی آمرای پنجاب بسجودِ قدسی آستان ناصیهٔ سعادت نورآگین گردانیدند - و هریکی بعنایتِ خاص سربلندی یافت - و از مکافاتِ نیک کرداری سپاس‌گذاری درآمدند •

آغاز سال بیست و ششم الٰهی از جلوس مقدّس شاهنشاهی

یعنی سال اردی بهشت از دور سیوم

• نظم •

دولت نوروز بصحرا برخاست • فیضِ روح‌القدس از عالمِ بالا (۲) برخاست

چه هوائی ست که خلدش بتخیّر بنشست • چه زمینی ست که چرخش بتولاّ برخاست

شب پنجشنبه پنجم صفر (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه هلالی بعد از سپری شدنِ شش ساعت و ... و دقیقه نورپردازِ جهانِ صورت و معنی بارخدای عالمِ پنهان و پیدا ببرجِ حمل نظرِ خرّمی انداخت - و عنصری عالم را چون روحانی ملک نورآگین گردانید - جشنِ شادمانی آرایشِ تازه (۳) یافت - و صلای عیش بلند آوازه شد - ازانچه در سرآغاز این سالِ خجسته تابشِ ظهور داد نهضتِ رایاتِ همایون است بصوبِ دریای سند - ازانجا (که پاسبانیِ عموم خلائق دیباچهٔ فرمانروائی نقشِ لزوم دارد) بر ضمیرِ آسمان پیوند پرتو انداخت - که (چنانچه بیاوریِ تائیداتِ آسمانی نزهت‌گاهِ پنجاب از خس و خاشاکِ فتنه اندوزان رفت و روب یافت) بنگاه گزینانِ ساحلِ سند بآبیاریِ داد و دهش سرسبز گردند - و تیمارِ آفت زدگانِ حوادث سرانجام یابد و نیز چندے مزاج‌شناسانِ خرده پژوه فرستاده بگرانمایه اندرزها اصلاحِ حالِ (۴) میرزا کرده آید - سخنانِ هوش افزا آنچه در نزدیکی کارش تاثیر نماید هزاریکِ آن از دور کارگر نیاید - و نیز مکنونِ خاطرِ صوابِ اندیش آن بود که برکنارِ دریا قلعهٔ سپهر آسا اساس یابد - تا وحشیانِ تمرّد گزین بنقدِ سعادت پذیرا آیند - و بندگیِ خدمت گذار را پناهِ سترگ باشد - بدین قدسی بسیجها عزیمتِ آن صوب فرمودند •

---

(۲) نسخهٔ [...] ... نسخهٔ [ک] آرایش دیگر یافت (۴) در [بعضی نسخه] کار میرزا

و از سوانح توجّه فرمودن گیهان خدیو بتماشای نگرکوت - چون نیرنگهای آن باستانی مطاف (خامه درست شدن زبانهای بریده) بسمع همایون رسیده خاطر حقیقت پژوه بدان صوب کشیده دریغا (که آن سرزمین نزدیک شد) آن داستان شگرف نتازگی گذارش یافت - پانزدهم با چندے خاصان بزم سلطنت بعزیمت تماشا راه پیما گشتند - نخستین منزل راجه جیچند منزهان آن دژ بدولت زمین بوس سربلندی یافت - چون پاسے از شب در گذشت برای آسودگی مردم در قصبهٔ دیسوهه نزول اجلال فرمودند - راجه بیربر تیول‌دار آنجا بلوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت - از دشواری راه و سختی گریوها همرکابان دولت را لختی پیشانی عزیمت چین زده بود - و از دورباش شکوه خدایگانی (که زبان بندے عظیم است) کسے یارای گفتار نداشت - دران شب روحانی پیکرے (که نادره کاری بدو منسوب دارند) در خلوتگاه مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی گیتی خداوند گذارده ازان بسیچ باز آورد - عنفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش فرموده باز گردیدند - و نشاط سترگ همه (۲) را فرو گرفت - میان کهوکهووال (۳) و کالوادهن (۴) دریای بیاه را پل بسته گذاره نمودند - هفدهم شهر دلگشای کلانور از فروغ قدوم گیتی خداوند نورآگین شد - و در بوستان آن مصر اقبال گلدستهٔ عشرت فراهم (۵) آمد ●

و از سوانح غبارآلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرنخودی از سیه بختی روی در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگیختند - بدان اندیشه که اندوختهای آن صوب برگرفته دست‌آویز افزایش بدگوهری سازند - و گرنه شبگیر (۶) کرده خود را بمیرزا حکیم رسانند - حکیم عین‌الملک فوجدار آن حدود آگهی یافته بر استحکام قلعهٔ بریلی همّت گماشت - و در فراهم آوردن سپاه آن ناحیت کوشش نمود - نام بردها بدان تخیّل (که حکیم را بخود یار و یاور سازند) داستان امّید و بیم گذارش نمودند - و در کمتر زمانے نقش ناامّیدی برخوانده گرد حصار برآمدند - و آتشے برگردهٔ نیمهٔ شهر بسوختند - حکیم نه ثبات پائے خرد و نیرو گشاده پیشانی فیروزی یافت - دران آشوب شورش شب در آمد - و تیره رایان بدگوهر و روز کوران پی گم کرده انجام کار را جوز انداختند - چون زمین شکستگی داشت و آوازهٔ آمدن سپاه بدان نواحی سامعه کوب بدگوهران فرومایه از گرد قلعه برخاسته قدرے دورتر نشستند - آن دانش‌اندوز یکے از هرشیار مغزان را بآگین جاسوسان بصوب اردوی مخالف روانه گردانید - تا آن بخته کار خود را بپژوهندگان غنیم

---

(۲) نسخهٔ [ا] که و مه را (۳) نسخهٔ [ا] کهوکهوال - و نسخهٔ [ز] کهوندوال (۴) نسخهٔ [ب ک ل] کالوادهن (۵) در [چند نسخه] فراهم آوردند (۶) نسخهٔ [ا] شبگیر زده ●

در گيرانند - و پس از آزار بسيار باستوار پيماني چنان برگذارد كه غازيان نصرت طراز از اطراف فراهم آمده انديشهٔ شبخون دارند - و مرا بجهٔ بركيري فرستاده اند - تدبير (٢) چهرهٔ اقبال برافروخت نهنگ شب كام هزيمت برگرفتند - و حصاريان نوميد ترانهٔ نشاط برساختند - رخسارهٔ طرب را گلهاي تازه شگفت - و كوس شادماني بلند آوازه شد - در كمتر فرصتي بختيار بيگ از بداؤن و شيخ محمّد غزنوي از شمس آباد و شيخ معظّم و مير ابوالحسن از امروهه (٣) و غلام حسين از سليم پور و قاسم از لكهنوٌ و مولانا محمود و ابوالقاسم از جنبل پيوستند - و هنگامهٔ اولياي دولت رونق (٤) تازه گرفت - حكيم با دلي كاردان جوياي پيكار شد - سراسيمگان باديهٔ ناكامي و شوريدگان ديوسار سرگرداني اگرچه ازين نواحي دورتر شدند ليكن در اطراف آن ملك دست يغما برگشاده آزار دلهاي زيردستان ميكردند - و زبون كشي را سرمايهٔ مردانگي پنداشته دراز دستي مي‌نمودند راجه كمادون (٥) و رام ساه و مكت (٦) سين و راجه كرن و بسيارے زميندارانِ كم‌گراي و خود سران تهي‌مغز فراهم شده شورش برافزودند - حكيم نخست بزبان گيرا تفرقه دران هنگامه انداخت - رام ساه و مكت سين و راجه كرن ره نوردِ نيكوبندگي گشتند - و بميانجيِ ايشان نيابت خان نيز بجنود فيروزي پيوست - در حدودِ اَكلي (٧) كارطلبانِ خدمت دوست رده آرائي كرده ناموس يتاقي نمودند - و پاسِ حزم داشته نوگروندگانِ سعادت را هراول نام نهادند - و بحقيقت بختيار بيگ با برخي ناموران مقدّمه آراي شد - سرآغاز پيكار شاه دانه برهراول دستِ چيرگي گشود - بختيار بيگ با چندے مبارزانِ عقيدت سرشت ديده وري را با مردانگي همدوش گردانيد - و مجاهدانِ تيزدست از هر طرف پيوسته دادِ مردانگي دادند - اقبالِ شاهنشاهي نويدِ فيروزي رسانيد - و روزگار مژده آوردِ غنيم غبارآلودِ ناكامي دشت پيماي هزيمت شد - سيّد ميان و سيّد مصطفي و بسيارے از غنوده‌بختان بكوِ نيستي نگونسار افتادند ٭

گيتي خداوند در حواليِ كلانور آبِ راوي را جسر آراسته عبور فرمودند - و از حواليِ رام‌گذهه آبِ چناب را گذاره كردند - و آبِ بهت را از ميانِ گذرِ (٨) جهيلم و رسول پور براهِ پل عبور نمودند - و در نواحيِ بهت چند روز عشرتِ شكار بجاي‌آمد - و برميانِ آن سرزمين كامياب خواهش گشتند دريں هنگام (كه بهارِ دولت روزبازار داشت - و چشمهٔ بخت گشايشِ روزافزون) دهمِ اُرديِ بهشت

(٢) نسخهٔ [ا ب] بدين‌تدبير - و نسخهٔ [ل] نيراقبال چهرهٔ برافروخت (٣) نسخهٔ [ا ب] انبروهه (٤) در [بعضي‌نسخه] تازه رونق گرفت - و در [بعضي] تازه روئي گرفت (٥) نسخهٔ [ا ل] كماؤن و نسخهٔ [ب ل] كمايون (٦) در [بعضي‌نسخه] منكت‌سين (٧) نسخهٔ [ز] واكلي - و نسخهٔ [ل] وتكلي (٨) نسخهٔ [ب] گذرجيلم - و نسخهٔ [ز] از ميان جيلم ٭

دلگشا بلغی اساس نهادند - همواره خاطرِ فیض‌آمودِ گیهان‌خدیو بآبادیِ صورت و معنی توجّه فرماید - و از فروغِ جهانبانی گلشنِ[۲] دلهای زمانیان[۳] بشگفتگی گراید - و شوره سارِ دنیا بآبیاریِ همّت کشت‌زار گردد - برسمِ شکار بقصبهٔ نندنه[۴] عبور واقع شد - چون پروردهٔ زمین و چشمهٔ خوشگوار داشت سرابستانی بخاطر آوردند - در کمتر زمانی حسنِ انجام برگرفت - و بجهتِ عشرت پذیری بر فرازِ قلعهٔ آن قصبه (که از عماراتِ باستانی ست چون فطرتِ بزرگانِ والا پایه) صعودِ اقبال فرمودند ‏•

و هم دربنولا قدسی خاطر بزیارتِ خلوت‌کاهِ بالناتهه تلّه متوجّه شد - بکسرِ تای فوقانی و فتحِ لامِ مشدّد و های مکتوب کوهی ست آسمانی پایه نزدیکِ رهتاس از دیرباز هندی که آغازش پدید نیست - او را نیایش‌کدهٔ بالناتهه جوگی دانند - و در بزرگ داشتِ آن کوشش رود جمعی انبوه روی نیاز آرند - در فراخنای هندوستان گوناگون راهِ آزادی روائی دارد - طایفهٔ را جوگی نامند - بضمِّ جیم و سکونِ واوِ مجهول و کسرِ کافِ فارسی و سکونِ یای تحتانی - کردارِ این گروه بر قانونِ پاتنجل است که لختی ازان در آخرین دفتر گذارش یافته - در ملکِ نیستیِ جاوید هستی اندوزند - و خلافِ عادات فراوان بظهور آید - بسیاری بخرسندی و کم‌آزاری نامور - و یکان یکان تیزروِ عرصهٔ آگهی پدید آمد - بالناتهه از سرآمدِ پیش روانِ این گروه است ببا و الف و لام و نون و الف و سکونِ تای فوقانی و های مخفی - گویند کهین برادرِ رامچند بود مشهور است که از دوربینی و کارآگهی راهِ تجرّد سپرد - و این نزهتگاه برای گدازشِ نفسِ بوقلمون برگزید - کوتهیِ سخن آنکه گیتی خداوند از کمالِ آگهی نظر بر فروغِ حسنِ معنویِ خویش نیفداخته پژوهشِ الٰهی بنده نماید - و با هر طایفه (که گمانِ را یافتگی باشد) یا جائی[۵] (که مردم بدان روی نیاز دارند) پیوسته ایزدی نیایش بجای آورد - ازین رو بدان خلوتگاهِ ایزد پرستان شتافتند - و انجمنِ تجرّد منشانِ آن‌حواشی از فروغِ توجّهِ گیهان خدیو روشنی پذیرفت - سی و یکم منازلِ میرزا یوسف خان بقدومِ شاهنشاهی جاودانی سعادت گرفت - حصارِ رهتاس (که از قلاعِ نامور است) در اقطاعِ او بود - چون آن‌نواحی مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد بذریعهٔ باریافتگانِ محفلِ همایون این آرزو درخواست - و از والا عاطفت پایهٔ قبول گرفت - و بلوازمِ نثار و پیشکش پرداخت و جاوید دولت اندوخت - و برای میمنت افزائی و نشاط افروزی اندکی پذیرش یافت - اگرچه رای بیشتری آن بود (که شهریارِ دادگر درین مصرِ جامع روزی چند توقّف فرماید) لیکن

(۲) نسخهٔ [اب] گلهای (۳) نسخهٔ [ل] جهانیان (۴) نسخهٔ [ب] بندنه - و نسخهٔ [ز] تندنه

(۵) نسخهٔ [اب] یا انجمنی ‏•

(باندیشهٔ آنکه هرچند رایاتِ همایون بکابلستان نزدیکتر شود مهمِّ مرزبانیِ آن دیار دلخواه صورت خواهد گرفت) بصوبِ سند ساگر (که به نیلاب اشتهار دارد) نهضتِ والا شده •

و از سوانحِ فروشدنِ خواجه عالم خواجه سراست - کارگذارِ بےرو[۲] بود - برخے پهلوانان باهتمامِ او خدمت داشتند - در مقامِ خربوزه[۳] بیکے ازان گروه چوبے چند میزد - و پاداش را سرانجام میداد آن شوریده مغز بدشنه کارِ او بانجام رسانید - شاهنشاهِ قدردان آن خدمت‌گذارِ دایم حضور را آمرزش خواست - و از معدلت اندوزي کشنده بیاسا رسید - و بسا شولیده عقل را چراغِ آگهي برافروخت - و کج گرایانِ خود بین را راهے پدید آمد •

رسیدن موکب همایون بر ساحل سند ساگر

گیهان‌خدیو داد دهان و نوازش کنان با هزاران شکوه صوري و معنوي بر کنارِ دریای سند سیزدهمِ خرداد نزولِ اجلال فرمود - سپاه و رعیت بدست‌آویزِ نیایش روی بدرگاه آوردند - و هریک ... ... بخشش و بخشایش عشرت از سر گرفت - و الوسِ افغان (که سراسیمگانِ بادیهٔ ... ...) ناصیه سای نیکوبندگي گشتند - ازانجا (که پیش‌نهادِ قدسي خاطر انتظامِ ... میرزا حکیم بود) منشورِ موعظت شرفِ نفاذ یافت - و خیرسگالي و اندرزگوئي پرتو ... اندوخت - و بکاردانانِ آشنا روی عقیدت گزینِ شیرین‌گفتارِ دلاور کم آزار دستوري دادند تا ... دانشِ خویش برملا نیاورده سراپای او را برخوانند - و سپس سخنانِ دلاویزِ بخت‌آور گذارش نمایند •

• بیت •

توان ساختن دلهای فولاد نرم • به نیروی پیوندِ گفتارِ گرم

... چه کج‌گرائي او در پیشگاهِ دانشِ والا و آزمونِ دیگر خرد پژوهان پیدا بود) لیکن بقدسي خاطر ... که (چون بتارگي بهادرانِ فیروزي را از تکامشي باز داشته اند - و درین ناکامي ... ما را شنوده) بو که دلاویز پندها فروغِ پذیرش گیرد - و ببستان سرای حق پژوهي رود ... بخت باشد - و خردِ او در شورستانِ خواهش پا بند) بینش و دانشِ او در وارونی ... خویشتن را بکوشش فراوان زبان زدِ دین و دنیا گرداند - چنانچه زندگانی ... عقل شیوا زباني مي‌نماید - و ماتمِ روزگارِ او میدارد •

... آگهي آنکه هر بزرگ شکوهے (که با والا توانائي و فراوان نیرو دست ... بنصیحت طرازي و حقیقت سرائي همّت برگمارد - و دستمایهٔ او جز

---

[۱] خوابدیده بخت [ب] نسخهٔ [۲] نسخهٔ [ب] خبربوزه [۳] بیرو [ب] •

خیرسگالي و خلوصِ عاطفت امرے دیگر نباشد) هرآینه سعادت‌پذیرانِ نیک اختر در بالغزِ بیدانشي بیدار شده بروی شرمگین و دلِ حق‌پذیر انجمن آرایند - و به نیایش و لابه‌گریِ درونی و بیروني چارهٔ برسگالند - و بدگوهرانِ تیره رای دران سیه چالِ خطرناک دستانِ سرائي و حیله فروشي پیش گیرند - و بر تبه کاریِ خود هزاران یافهٔ حجّت گذارش نمایند - اکنون آن برادر (که پایهٔ فرزندي دارد) پذیرای شناسائي آید - و جاوید دولت اندوزد - سلاطین‌نژادانِ والاتبار و بزرگانِ هر سرزمین از فروغِ عنایتِ ما پرتو میگیرند - او با این همه نسبت چگونه و تا کی تیره‌نشینیِ ناسپاسي باشد - و تا چند بهمنشینیِ فرومایگانِ نافرجام در نشیب آبادِ زیان‌کاري خیمه[۲] خواهد زد - باید که بر طنینِ مگس سیرتانِ خدک انزا گوش ننهاده باندیشهٔ درست و دلِ پذیره و اعتمادے[۳] شایسته و خاطرے امیدوار بسجودِ قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي را برافروزد و از مهراندوزیِ ما خاطرنشینِ دور و نزدیک گردد - و او روزے چند زندگاني بشایستگي کند پایهٔ دنیایِ او چون رتبهٔ عقبی ببلندي گراید - و انجامِ کار به نیک نامي کشد - مورچهٔ مسکین را نم روي و نا تنومندي از سپردنِ بادیهٔ مقصود باز ندارد - بو که بآویزهٔ طایرِ بخت بر هوار مراد برآید - مردم زاد با چندین فروغِ آگهي چگونه بشادخوابِ غفلت درافتد - و نیم گامے در فراخنای جست و جو برندارد •

• نظم •

پایه بسیار سوی بامِ[۴] بلند • تو بیک پایه چون شوي[۵] خرسند
اندرین راه اگرچه آن نکني • دست و پائے بزن زیان نکني

اگر پیش‌نهادِ کامیابي سمت خود آزموده را چه آزماید - و تا چند خود را بردمِ تیغ بردارد و (اگر از شرمندگي و بدکاري روی بدرگاه نمي‌آرد - و از بیم‌ناکي دل بخدمتکاري نمي‌نهد[۶]) داستانِ عاطفتِ روزافزون از آغازِ سلطنت تا حال (که عنفوانِ بهارِ اقبال است) بر عالمیان ظاهر و بخشش و بخشایشِ گناهکارانِ بزرگ دور و نزدیک را دلنشین - ازانجا (که شولیدگانِ بادیهٔ ادبار و تیره اندوز گرانِ خفتوند) از غنودگیِ بخت و نا یاوریِ خرد دلاویز گفتارِ آگهي را افسانه سرائي انگاشته و پاسخ بگفتارِ بےفروغ گذارش داد - و چون روزبازارِ مردمي بود مهر افزائي ... بر وی ببخشود - و اشارتِ والا شد (اگر در حرفِ نیکوبندگي زبان با دل یکتائي دارد و ... با همه سعادتِ ملازمت را روزے چند نمي‌تواند قرارداد) باید که یکے از فرزندان مصحوبِ ... عفّت و صفوت‌گزینِ عصمت بخت‌نساء بیگم روانه سازد - و اگر از تنگدلي و بیدانشي

---

[۱] نسخهٔ (۵) نام بلند [ک] نسخهٔ (۴) اعتمادے [چندنسخه] در (۳) نعرهٔ [ل] نسخهٔ
(۶) نسخهٔ [ل] نمي‌دهد •

بامی هم نگراید بخواجه حسن نقشبندي را با برخی اعیانِ آن سرزمین فرستاده رسومِ پیمان و سوگند بجای آورد - هرآینه در ضمیرِ آسمان پیوند پایۀ قبول یابد - و بخشودن و بازگشتن را دست‌آویزے سرانجام گیرد - چون بگوشِ خوابیده بختانِ شوریده رای پندهای هوش افزا در نیاید فرمان شد که راجه مانسنگهه با جوقی دلاورانِ اخلاص‌گزین آبِ سند را گذاره نموده بپشاور شتابد و سرکشانِ آن ناحیت‌را براهِ نیکو بندگي درآورد - و ازانجا که همگي اندیشۀ حقیقت‌پژوه آن بود (که آن غنودۀ بیخبري از شکوهِ جنودِ سماوي تائید پذیرای سعادت گردد) یازدهمِ تیر گوهرِ اکلیلِ آبهت و بختیاري شاهزاده سلطان مراد با بسیارے آمرا دستوري یافت - که ازان آب عبور کرده بآهستگي متوجّهِ ولایتِ پشاور گردد - اگر میرزا بیدار شده راهِ فرمان پذیري سپرد بگوناگون نوازش امّیدوار سازد - و گرنه بکابلستان شتابد - و برای مزیدِ آگهي فوجها ترتیب یافت - و رده‌آرائي بگزیده آئین شد - قول بنور(٢) امروزِ انجمنِ خلافت زینت گرفت - میرزا یوسف خان و رای رایسنگهه و رای درگا و گوجرخان و سورج سنگهه و مدن چوهان و شیخ عبدالرّحیم و بالکا(٣) رای و رامچند و ٹهاکرسي و سلیم خان و کاکرعلي و سیّد محمّد موجي و کرم الله کنبو و پرتهي راج و رام داس چوهان و منهرا(٤) داس و سانول داس و کله کچهواهه و اسکرن و کجره و هزاره بیگ و شیخ ولي جلال و میرمحسن و جمعے کثیر از مبارزانِ خدمت گزین و یکّه جوانانِ دلاور دربن فوجِ فیروزي اعتصام جای یافتند و سپه‌آرائی جرانغار بسیّد حامد بخاري و مخصوص خان و سیّد مهدي(٥) قاسم و ابوالقاسم تمکین و عرب و سیّد حسین و حسن قلي بیگ و عبد الله بلوچ و طایفۀ رادمردانِ نامور قرار یافت - و برانغار را قلیج خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نورقلیج و میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ ککهر و ملک درویش جانوهه و عالم نوحاني و مولانا آلهداد انبروهه و شهبازخان لودي و برخی از مجاهدانِ ناموس‌دوست رونق بخشیدند - و راجه مانسنگهه و نورنگ خان و شیرویه خان و مادهوسنگهه و محمّد بیگ تکلو و مانسنگهه درباري و جگمال سلهدار(٦) و بهادرخان قوردار و سرجن و پهلوان علي و سکت سنگهه و جگت رای و رامچند و بهگونداس و شیخ کبیر و جبّار قلي و نقیب(٧) دیوانه و گروهے دیگر از نبردآزمایانِ عرصۀ جلادت بآرایشِ فوجِ هراول پرداختند - و از عاطفتِ فطري و رافتِ ذاتي بارِ منشورِ نصیحت (که حرزِ بازوی بختوري تواند شد) مصحوبِ حاجي حبیب‌الله کاشي فرستادند - که هنگامِ یورشِ آن صوب میگذرد - و لشکرِ انبوه در تنگناها قدرے دشواري

---

(٢) نسخۀ [ز] بنور انجمن خلافت (٣) نسخۀ [ا] بانکا - و در [بعضی‌نسخه] مانکا
(٤) در [چندنسخه] مهرا داس (٥) نسخۀ [ز] مهدي و ابوالقاسم (٦) نسخۀ [ل] سلهدي
(٧) نسخۀ [ز] نصیب دیوانه ○

میکشد - باید که زود تر یکے ازان طرزهای فرمان پذیری بجای‌آرد - تا جنود فیروزي از حدود بکرام بازگردد - و کار او به نیک نامي گراید - و در نوازش او دست‌آویزے سرانجام یابد - و همگي اندیشهٔ صافي آنکه مبادا از شکوه فیروزي جنود میرزا آوارهٔ دشت[2] ناکامي گردد - و در بیگانگان فرصت جو افتد - و ازانجا (که دوربیني شمسهٔ پیشطاق اقبال است) بکارگذاران جد گزین فرمان شد که آن دریا را گزیده جسرے بر بندند - خدمت جویان کارطلب بگرد آوري کشتیها پای تکاپو برداشتند - و کشک داران هفت‌روز و آمرای عالي شکوه در ساختن منازل دریائي همّت گماشتند - که (اگر از واژون‌بختي میرزا افسانهای هرزه‌کاران بگوش درآورده راه ریان‌کاري سپرد و از کم‌گرائي فرموده نپذیرد) آن سراوار که موکب همایون نیز بدان صوب نهضت فرماید *

و از سوانح فرو شدن فتح دوست پور علي دوست باربیگي - طبیعت پرستاري کردے و بظاهر پارسا گوهر وا نمودے - و پیوسته براقم گوهرین‌نامه گذاردے که آرزوی ارادت گیهان‌خدیو در سر دارم - بموقف عرض رسانیده کامیاب خواهش گردانید - چون این سواد خوان پیشاني زبان[3] را با دل یکتائي نمیدید اورا بپاسخے[4] از سر وا کردے - درین هنگام (که رایات اقبال بکنار سند رسید مرا در انجام آن کار بسختي گرفت - خدیو دوربین آگاه شده از کمترین پژوهش فرمود - سرگذشت بعرض رسانید - تبسّم نموده تحسین کردند - از خیر اندیشي معروض داشت ازین که شهریار مهربان‌دل خود آگهي یافتند باشد که به نیروی این دولت جاوید ازان حال بر آید - و رهگرای سعادت گردد - برگذاردند با آنکه روز بهي از ناصیهٔ حال او نمي‌تابد لیکن ملتمس پایهٔ پذیرائي یافت - ارادت این نیازمند ایزدي عیار مردم برگیرد - و درون برملا اندازد - باین قدسي شست کرامت فرموده این مصراع بزبان گوهر بار خواندند[5] * * مصرعه *

* شست پاک و نظر پاک خطائے نکند *

و گرامي اندرزها گذارش یافت - (چون از صمیم خاطر نبود - و زبان او با دل یکتائي نداشت) در همان[6] دو روز غبارآلود نیستي شد - و گران خوابان غفلت لختي روی به بیداري نهادند - بیکے پیوند طبیعت داشت - و در بزمگاه آن حواشي با او بادهٔ پیمائي میکرد - شوریدگان[7] رشک بدو پیوسته از هم گذرانیدند - گویند مطّلب خان چنین بیراهه شتافت - و آن جوان را از حوالی خانهٔ او بر آوردند و مطّلب خان بعقابگاه[8] بازپرس در آمد - و تشخیص آن بآمدن پدر او بازگذاشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] دشت ادبار (۳) نسخهٔ [ل] دل را با زبان (۴) نسخهٔ [ا] بپاسخ ازسر دور کردے
(۵) نسخهٔ [ا] راندند - و نسخهٔ [ل] گذشت (۶) در [بعض‌نسخه] در همان روز (۷) نسخهٔ [ل] شوریدهٔ رشک بدو پیوسته ازهم گذرانید (۸) نسخهٔ [ا ل] معتابگاه *

و از سوانح اساس نهادن قلعهٔ اتک بنارس - مکنون ضمیرِ جهان آرا آن بود که چون موکب همایون بآن حدود رسد حصارے عالي عمارت یابد - درینولا آنجایی که دوربینان گزیده بودند بچشم حقیقت پژوه پسندیده آمد - پانزدهم خورداد بعد از گذشتن دو پهر و دو گهري بدستِ مقدّس بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند - چنانچه در اقصای شرقي ممالک قلعه ایست نام آن کتک بنارس[۲] - و بعهدهٔ اهتمامِ خواجه شمس الدّین خافي (که درین نزدیکي از بنگاله آمده بود) قرار گرفت - در اندک فرصتی بحسنِ انجام رسید - میانِ ولایتِ هندوستان و کابلستان برخی شگرف انتظام یافت - و سرمایهٔ فرمان پذیری گردن کشانِ آن حدود شد - آرزومندانِ بے مایه را دستاویزِ روزي پدید آمد - و خواسته داران را بضاعتِ اطمینان سرانجام یافت و جهان نوردانِ روزگار را ایمني روی داد ●

نهضت موکب شاهنشاهي بصوب کابل

در همان ایّام (که ساحلِ دریای سند مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد) آن عزیمت بود که بفیروزیِ دولت از دریا گذشته بزابلستان خرامش رود - بیشترے خاصانِ جنودِ فیروزي در بازداشتِ این یورش دستان سرائي نمودند - و برخے از نارسائي و طایفهٔ از تنگ حوصلگي و گروهے از بیمناکیِ ولایتِ سردسیر و طبقهٔ از تن پرستي و هند دوستي و چندے از زیان زدگیهائی (که سفر با خود دارد) و بعضے بهوا خواهیِ آن غنوده بختِ نافرجام و مدارای گیتي خداوند دلیر ساز و عنان گسلِ گروها گروه مردم بودند - چون سررشتهٔ دوربیني و ژرف نگهي دوتائي داشت نیرنگیِ دستان طرازان بجائی نرسید - دران وقت راقمِ شگرف نامه را فرمان بود که گذاردهای اعیانِ دولت را بروشنِ روشے بنگارد - و دلنشینِ خود ساخته بعرضِ همایون رساند - از گفت و گویِ ایشان درشگفت زار افتادے - و از نیروی ایزدي تائید دستان زدهٔ این گروه نشدے - موی سفید و ریشِ دراز نداشت - و خرقهٔ زرق آلودِ کهن سالي روی ریا نمي افروخت - سخنانِ دلاویز نشنوده بکین توزي نشستی - و چون پسندِ قدسي خاطر بود اندیشهٔ این و آن پیرامونِ دل نگشتی و همگي تاخیر در عزیمتِ شاهنشاهي ازان بود که میرزا را عقلِ مصلحت بین یاوري نماید و سعادت اندوزي دستگیري کند - و او خود از بیهوشي و غنودگي به تباه بسیچي افتادے و غرور افزودے ●

● بیت ●

دشمنان از سخنِ نرمِ تو مغرور شدند ● وقت باشد که زبان کار بود خوش سخنے

---

(۲) نسخهٔ [ل] اتک بنارس ●

و با آنکه بر پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند پیدائي داشت - و همواره در محافلِ همایون بر زبانِ گوهرآمود میگذشت (که خردمندانِ حکمت پژوه را آئینی ست گزیده - و دستورے ست شایسته که هرگاه بیکسو شدنِ مزاج از اعتدالِ طبعي کارِ عضوے بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند تا گزندِ آن بدیگر اعضا نرسد - همچنان در افرادِ انساني اگر یکے را در جوهرِ سعادت اختلال افتد و مایه ده پراگندگيِ دیگرے آید هرآینه نقشِ هستيِ او از صفحهٔ جهان ستردن سزاوار باشد) لیکن خاطرِ مهرآمود بهیچگونه قرار نمي‌یارست داد - و در گذشتن از آب توقّف میفرمود - مبادا از عبورِ رایاتِ همایون کار از صلاح بگذرد - و زندگانی این جوانِ غفلت(۲) آلود بسر آید - و چون عاطفت از اندازه گذشت و مدارا بمداهنه کشید تا گزیر گیتي خداوند برهنمونيِ خردِ والا و پیش رویِ بهمتِ بیدار سي و یکم تیرماه گذاره فرمود - و جائی (که دریای سند و رودِ کابل بهم مي‌پیوندد) مخیّمِ سرادقاتِ همایون شد - و اردوی بزرگ را با مراوان پرتال بر کنارِ سند گذاشتند - و حکومتِ آن سرزمین بقاسم خان مقرّر شد - که سرکشانِ آن ناحیت را ایل سازد - و گزیده جمعے سرانجام دهد هشتمِ امرداد حاجي حبیب الله ناصیه سای آستانِ جلال آمد - و عرضه داشتِ میرزا بمسامعِ همایون رسید - (اگرچه لختے پشیماني و شرمندگي خامه نگارِ او بود - و پیمانِ فرمان پذیري بسوگندها استوار کرده) لیکن چون فرموده نپذیرفته بود گفتارِ او فروغِ راستي نداد - پوزش آنگاه برگرفته آید که گفتار با کردار یکتائي گزینند - و گرنه دستان سرایانِ فریب آرا زبان را به نیایش‌گري فرستند - و عمل را به بیکاري - بسیارے ساده لوحانِ باستاني از ناشناسائیِ کارکرد گفتارِ پذیرفته اند - و زیان‌کاریِ سترگ اندوخته - شایستهٔ مدارا آنست که اگر عمل خانهٔ او نگارین‌تر از گلشنِ سرای لساني نباشد کمتر ازان نبود - و گرنه گریزت و ابله‌طرازي ببازار آوردن باشد - بنابران شهریارِ هشیارخرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزادهٔ بلند اقبال از حوالیِ بکرام متوجّه پیش شود - و ما نیز بیاوریِ سماوي‌تائیدات بدان صوب نهضت میفرمائیم نهم رایاتِ جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنارِ آبِ کابل نزول نمود - چون دریای عاطفت در موج‌خیز بود باز خواجه محمّد علي و جمعے را فرستادند - بو که یکے ازان گذاردها بجای آورد و در زبانِ زدگیِ جاوید نیفتد - روزِ دیگر نزدیکِ دولت آباد منزل شد - درین روز خسروِ آفاق میرزا غیاث‌الدّین‌علي قزوینيِ را (که در گوناگون تاریخ یگانهٔ روزگار است - و به نیک‌ذاتي و خیرسگالي سعادت پژوه) بخطابِ نقیب خاني سربلندي بخشید - و بخلعتِ فاخر و اسپِ خاصه و فراوان خواسته اختصاص یافت - هرزه(۳) لایانِ نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسزا گویانِ جاه(۴) جو را

(۲) نسخهٔ [ک] غفلت آمود (۳) نسخهٔ [ک ل] هرزه درایان (۴) نسخهٔ [ک ل] جارهٔ جورا ٭

رهنمونی شد - و دریں سر منزل شاطرے عرضه‌داشت میرزا آورد - پشیمانی از کردار گذشته و پیمانِ نیکو بندگی از آینده گذارده بود - چون فروغِ راستی از ناصیهٔ حال تابش نداشت در مغزنگاهِ قدسی خاطر جای نگرفت - و ازآنجا (که تامّل گزینی و کنگش‌طلبی خوی ستودهٔ شاهنشاهی ست) اشارت شد که نوئینانِ بزرگ و امرای والا شکوه تا بیست کس انجمنِ خاص برسازند - و از راهِ دوربینی و کار شناسی سزاوارِ پاسخ را عرضه دارند - و بنگارندهٔ شگرف نامه فرمان شد که صوابدیدِ هرکس را دلنشینِ خود ساخته بعرضِ همایون رساند - فرموده بکردار آمد و هرکس بدستورِ پیشین سخن‌سرا شد - و چون سگالشِ رفتن در سر نبود بخشودن و باز گردیدن را برگذاردند - و یکتا مقصود را بگوناگون روش برآراستند - بر زبانِ راقم گذشت (هرگاه لشکرے بزرگ بسرکردگیِ چنین بلنداقبالِ والا شکوه راهِ دوردست سپرده باشد - و تامقصد زیاده از هفت هشت روزه راه نبود - و بارها بخشودنِ جرائم و بازگشتِ رایاتِ همایون یکے ازاں چهارگانه صورت وابسته شده) چگونه بے آن بمجردِ گفتارِ فرستادگانِ گم‌نام و نگاشتهای بےفروغِ راستی مراجعت سزاوار بود و نیز امروز در هندوستان زمانِ بارندگی ست - اگر تا سپری شدن درحدودِ سند توقّف شود چه لایق و اگر کوچ کرده آید دریں ریزشِ ابر زیانے سترگ باسبابِ سپاهیگری بازگردد - و سودے بار نیاورد شایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد - و مالشے بسزا یا بخششے نمایان چهره افروزد - مردم از آمیزهٔ گوناگون غرض برآشفتند - و به تباهِ اندیشی سر فرو بردند - سلامت روے از نارسائی بآئینِ درستی گذارش نمود - اگرچه دانم (که پایهٔ شناسائی بظهور می‌آید - و حق‌گوئی بر فرازِ پیدائی می‌شتابد) لیکن در آشوب‌گاهِ تعلّق سازش با زمانیان و آنگاه چیره دستانِ بارگاهِ سلطنت ناگذران گفتم در انجمنِ رازگوئی و صفوت جای کنگش بایستِ وقت پوشیدن و برخلافِ آن گرائیدن سرآمدِ ناخوشیها شمرده اند - و بنگاهِ زیانکاریِ دین و دنیا - چگونه برای ایمنیِ صورتگاه زود زوال گزندِ جانفرسای معنوی دانسته برگزینند - چون بجویائیِ آوازه راهِ فضولی نمی‌سپرد امّید که گردے بدامن ننشیند - گذارده آمد که هرکدام صلاح‌دیدِ خود را بعرضِ همایون رساند - و ازکمترین تا نپرسند گذارش نکنند - باین قرار داد ازهم جدا شدند - آن روز مرا دردِ سر و جوششِ تب از کورنش باز داشت - برخے تباه بسیچانِ فرصت‌جو پیمانِ یکتائی(۲) بستند - و گزندِ اینکس را بفتوای نادرست برخود گرفتند - بسیارے ساده لوحانِ راستی‌منش را بگفتارِ(۳) ناروا از جای بردند - و بعرضِ اقدس رسانیدند - که همگی اولیای اقبال را رای آنست که برحکیم میرزا بخشوده بازگشت شود گیتی‌خدیو فرمود فلانی یعنی راقمِ اقبال نامه را اندیشه چیست - یکے ازانها (که بدلیری

---

(۲) نسخهٔ [ل] بکجهتی (۳) نسخهٔ [ل] بگفتار دلاویز ٭

و چهره زبانی خیره[۲] رو بود) عرضه داشت - او نیز بدین آهنگ یکتائی گزید - کوتاه اندیشان از ناتوان بینی و تن‌داری چنین بیراهه رفتند - و بآئینِ پخته کاران چنین تباه بسیچی رفت بندگیِ ظلّ‌اللّهی برآشفته فرمودند که چنین اندیشهای کم‌بینی بخاطر نمیرسد - همانا اُمرا از سرمای زابلی بیمناکی دارند - همه را گذاشته با شاگرد پیشه بدان‌صوب توجّه خواهد شد - روزِ دیگر مرا جان‌آفرین تندرستی داد - بی آلایشِ تاخیر ببارگاهِ کورنش سربلند شد - آثارِ افروختگی از ناصیهٔ مقدّس تابان بود - و محفلِ والا را بآئینِ دیگر یافت - باندیشهٔ دراز در شد - و در پژوهشِ اسباب ژرف‌نگهی رفت - درین هنگام شهریارِ والا نگاه در پیشگاهِ قرب طلب داشته پرسشِ عتاب‌آلود فرمود - و از خلاف[۳] رائی همه روزه باز پرسید - روشن شد که ناتوان بینان سخن‌ساز تزویرے ساخته اند و تدبیرے انگیخته - باندوهے در افتاد - و بحالتی در شد که هیچ مددکارے را مرساد - شورشِ برنائی و ریعانِ عقیدت و مستیِ راستی و هستی‌دشمنی بجوشش درآورد - نزدیک بود که خودِ صلاح اندیش بیگانگی گزینند - و ناشتای صبحِ تعلّق را (که نوسفرِ ناشناسائیِ مزاجِ روزگار است) دورِ سپهر سپری‌گردد از ستارهٔ روشنی ایزدی‌تائید مرا از نشیبِ‌گاهِ بی‌تامّلی برگرفت - و عقلِ دانش‌سگال سایهٔ عاطفت انداخت - لختی از آشوبِ دل برآمد - و بعرضِ همایون رسانید - آنچه نسبت میکنند بگوشِ یکی گفته یا درآن انجمن برزبان آورده - آن زیاده سر آخرین را برگرفته پاسخ داد - خدیوِ معدلت دوست همه را طلبداشته بپژوهش درآمد - چندے (که با او همداستان بودند) یکی پس از دیگرے راهِ بی‌آزرمی شتافتند - نزدیک شد که جوهرِ خرد تباه گردد - و خویشتن را بگوِ نیستی آرامش بخشد شهریارِ دوربین آثارِ راستی از لوحهٔ پیشانی برخوانده از شورش فرود می‌آمد - و از دلیریِ بدگوهران افتاده بود از درست‌گذاری برگرفته حال دگرگون میشد - درین آشوب‌گاهِ ناامّیدی یکی[۴] از شیرمردانِ راستی منش (که بر خویشتن بلرزد - و از بسیاریِ مخالف اعتبار نگیرد - و مرا از کم آشنائی گمان راستی هم بدو نبود) بزبان[۵] آمد - درآن محفلِ ثانی بخلافِ این گروه سخن میکرد - مگر درجای دیگر گذارده باشد - گره از دلِ من گشوده گشت - و از فراخیِ حوصله شهریارِ دیده‌ور طومارِ گفت‌وگوی در نوردید - بسپاسِ آن مهینِ بخششِ ایزدی (که داوریِ این سانحه بدیگرے باز نگردید) بسوختگی گنهانِ خدیوِ حقیقتِ حال خاطرنشانِ دور و نزدیک شد - و ازان خیالِ عزیمت گزیدن و گوشه‌نشینی بازآمد - و پایهٔ پرستاری و خدمتگذاری برافزود - گیتی‌خداوند پرستشِ کنش[۶] بکشورِ کابل متوجّهِ زابلستان شد - چهاردهم نزدیکِ بکرام مستقرِ رایاتِ جلال

---

(۲) در [نسخهٔ [illegible]] چهره افروز (۳) نسخهٔ [ز] و از خلاف همه روزه (۴) نسخهٔ [ب] یکی از سه مردان [illegible] (۵) نسخهٔ [...] زبان آمد (۶) نسخهٔ [ا] اقبال ٭

گشت - آنحضرت در کورکهتري (که طواف‌گاه جوگیان است) زمانے توقّف فرمود - دران جا سفوک صفائے ست - گزاف گویانِ هرزه لای گذارده‌ے که اندازهٔ ژرفائيِ آن کس نشناسد - و در میانهٔ راه خلوتکدهٔ مرتاضانِ باستاني ست - از دشواري و تاریکيِ راه و فراوان پیچ‌وتاب بدان نتوان رسید ازانجا (که نیایش‌کدهٔ بزرگانِ ایزدي بود) خود بنورِ خرد تنها درآمدند - و چندے از ملتزمانِ حضور یکی پس از دیگرے نیز بدین سعادت اختصاص یافتند (۲) - کمترین ازانجمله بود - شگرف راهے پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاویزِ توکّل سپرده شد - بسیارے راه مردان را دل یاوري نکرد و از نیمهٔ راه بازگشتند - ازانجا بحصارِ بکرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشاور نامند و عامّهٔ شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومتِ آن دیار علي ناظرِ بیوتات تفویض یافت •

ایلغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل

چون همگي قدسي بسیچ آن بود (که میرزا رهگرای حق‌شناسي گردد - و از گفتارِ نیکوبندگي بشایسته کرداري (۳) روی آورد) بآهستگي خرامش میشد - و در هر منزل چندین مقام میفرمودند و بشاهزادهٔ والا گوهر نیز منشورِ همایون شرفِ نفاذ یافت که در رفتار سرعت نرود - باشد که میرزا آئینِ سعادت برگیرد - و بروزِ ناکامي زیان‌زدهٔ دین و دنیا نشود - آن غنودهٔ بخت از چیره دستيِ واهمه و همنشیني بدگوهرانِ خوشامدگو بهیچگونه قرار دیدن نداد - هرچند همشیره اش خواست (که بدرگاه رفته پوزش نماید) پذیرای آن نشد - از کج‌گرائيِ خواجه‌حسن بصوبِ بدخشان عزیمت (۴) گزید - میرزا بنه و بارِ خود را بمحکم جایها فرستاده بآهنگِ قزاقي آماده شد و چون وا نمودند (که شاهنشاهِ والاشکوه در نواحيِ بکرام توقّف دارد - و لشکر بسرکردگيِ شاهزاده مي‌آید) از هرزه‌لائيِ ناشناسندگانِ اندیشهٔ کارزار در سرگرفت - و در ریزشِ آبروی خویش تکاپوی نمود گیتي‌خداوند ازین آگهي کارشناسي را با حزم اندوزي همدوش گردانید - و جریدهٔ تیزروي قرار گرفت پانزدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدیدبانيِ اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجه بهگونت‌داس و بسیارے بندگانِ عقیدت‌گزین بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد که اردو بآهستگي منزل بمنزل مي‌آمده باشد - آنروز چون بیگاه شده بود راياتِ همایون در جمرود نزولِ اجلال فرمود بامدادان گلگونِ اقبال را گرم رفتار ساختند - و سخت گریوهای کتلِ جنیر (۵) گذشته حواشيِ دکه کنارِ دریا لختي دمِ آسایش گرفتند - آخرهای روز (که هوا ازان گرمي فرو نشست) بآهنگِ شبگیر

(۲) نسخهٔ [ا] گرفتند (۳) نسخهٔ [ل] بکردارِ شایسته (۴) نسخهٔ [ب] غربت گزید (۵) در [چندنسخه] خیبر •

راندند - آنروز در حدود لجي‌پور[۲] دائره شد - صباح آن ظاهر جلال‌آباد از ماهچهٔ لوای نصرت نورآگهی گشت - بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند - و برای آسایش ره نوردان جهان‌دریش خان و شمس‌الدین کوری را گذاشتند - روز دیگر بدانغ صفا عشرت اندوختند - همواره تیزروان رکاب همایون و چابکدستان جنود فیروزی پی‌هم میرسیدند - و از نباه بسیچی میرزا و کار طلبی مبارزان اقبال آگهی می‌بخشیدند - درین منزل کسے نیامد - و قراولان نیز برگشتند که راه پیش را افغانان بسته اند - روز دیگر رایات جهان‌گشا در حدود گندمک ورود اقبال فرمود آخرهای روز حاجی محمد احدی (که از دلاوران نامور بود - و او را دانسته فرستاده بودند) از نیمهٔ راه برگشته آمد - و از نافهمیدگی حرفهای دور از حساب بعرض رسانید - و از گزند فیروزی لشکر آگهی بخشید - اورنگ نشین اقبال فرمود همانا این خبر فروغ راستی ندارد - و گرنه تا حال ازان لشکر گران چندین‌کس رسیدے - و از دوراندیشی انجمن رازگوئی برآراستند - و بایست وقت را طلبکار آمدند - جمعی برگذاردند که توقف باید نمود - تا لشکرے (که همراه شاهزادهٔ والاگوهر می‌آید) پیوندد - و چندے بعرض رسانیدند که اگر امرے ناگزیر شده باشد ما مردم کمیم - ایستادن در خور نبود - باز گردیده باردو باید پیوست - و سپهر جوبای پیکار شد - و برخے را (که نظر بر عنایت ایزدی و اقبال روزافزون بود) عرضه داشتند که اگرچه در چندگی کمی راه یافته امّا چگونگی افزایش دارد - سعادت پذیران حضور همه رادمردان آزموده کار و جان‌بازان اخلاص قرین اند سزاوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر بسرنوشت آسمانی امرے ناملایم سربرزده باشد مخالف از صیت موکب همایون پراگنده خواهد شد - شهریار دیده‌ور این رای را پسندیده با همّتے آسمان پیوند و شجاعتے خدا داد و خاطرے همیشه بهار و دلے حق شناس عزیمت پیش فرمود - در اثنای راه چندے کلانتران آن سرزمین بدرگاه آمده سخنان مهرافزای صلح[۳] افروز گفتن گرفتند - آن گوهر یکتای دانائی فرمود - از سخنان این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصلے ندارد و دران روز سرخاب مخیّم سرادقات اقبال شد - و از دوربینی و کاردانی رده‌آرائی کردند - و فوجها ترتیب یافت - قول بوجود شهریار شیرشکار آرایش گرفت - و جمعی دلاوران ناموس دوست بسرکردگی زین خان کوکلتاش زیب افزای برانغار شدند - و گروهے فدویان هستی‌دشمن را بباشلیقی مطّلب خان جرانغار ساختند - و لختے بیگچها و احدیان در هراول نامزد شدند - آخرهای آنروز (که مجاهدان دولت دل در کارساز حقیقی بسته آمادهٔ نبرد بودند) یکبارگی نوید فیروزی سامعه افروز شد - لیکن (چون قاصدان از قوم افغانان بودند - و عرضداشت کرم‌الله[۴] کنبو) تامّل گزینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لاجوپور (۳) نسخهٔ [ل] صلح انگیز (۴) نسخهٔ [ک] عبدالله کنبو •

حزم‌اندیش را اطمینانِ سترگ روی نداد - مبادا دستان سرایانِ فریب کار بتزویر[۲] نویسانده باشند و گرنه بایستی عرضداشتِ شاهزاده و اعیانِ آن لشکر رسیدے - گیتی خدیو از برخی زمینداران آن نواحی پژوهش فرمود - و از ناصیهٔ سخن‌سرائی آن گروه مژدهٔ فیروزی برگرفت - و با شایستگانِ خطاب فرمودند اگرچه از نفاق ورزی و بددرونی حقیقت را نمیگویند امّا داستان طرازی پیش را گذاشته اند - روزِ دیگر از سرخاب راياتِ جهان‌گشا متوجّهِ جگدلک بود - چندے از تیزروانِ عرصهٔ آگهی آمده عرضداشتِ شاهزاده و داستانِ فیروزی آوردند - عالمیان را نشاط فروگرفت - و بزبانِ کردار سپاسِ[۳] ایزدی و شکرِ الٰهی گذارش یافت ⁕

نصرت یافتن شاهزاده سلطان[۴] مراد - و غبارآلود هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلانِ هشیار خرام (که به نیروی روشن اختری در نزهت آبادِ نیک سگالی منازلِ دلگشا سرانجام داده اند) هرآینه بمیامنِ خیراندیشی کردارِ شایسته چون دریافتِ بلند قرینِ خجسته روزگارِ ایشان میگردد - و از بخشش خانهٔ ایزدی سترگ حصارے (که دست‌آلای هیچ[۵]کس نباشد) کرامت میشود - و گوناگون گزند را گزین پناهے سرانجام می‌یابد - و زمان زمان نیرنگی اقبال چهره می‌افروزد - و کلیدِ بستگیهای زمانه بآستینِ همّتِ او در می‌نهند - چنانچه روز نامچهٔ این دولتِ روز افزون شیوا زبانی نماید - و این اقبالنامه بر دور و نزدیک آگهی بخشد - (هرگاه بندگانِ دوردست به‌نیروی عقیدت در ظلالِ قربِ معنوی شگرف کاری نمایند) دانا داند که فرزندانِ اخلاص سرشت (که بصورت و معنی نزدیک باشند) چگونه کارپردازِ اقبال گردند - از سرآغازِ دولتِ جاوید طراز آئینِ تقدیر چنان است که (هرکه از غنودگی خود و تیرگیِ ستارهٔ اندیشهٔ خلاف در سر آورد - یا پالغز کردار شده سرِ استکبار افرازد) آبله پای تفسیده دشتِ زیان‌زدگی شود - و جهانیان ازو عبرت‌نامها برسازند - و بتازگی این داستانِ فیروزی ازان بر میگوید - و سعادت پذیرانِ بیداردل را رهنمونی میکند ⁕

میرزا از دمسازیِ فرومایگانِ بدگوهر (که بنای خانه کنانند - و بامِ[۶] قصر انداز) از شاهراهِ فرمان پذیری برآمد - و در زمانِ شورشِ ناسپاسانِ شرقی دیار نزهتگاهِ هندوستان را غبارِ[۷] آمای

---

(۲) نسخهٔ [ب] بزور - و در [بعضی نسخه] مزور (۳) نسخهٔ [ز] سپاس ایزدی گذارش یافت (۴) نسخهٔ [ز] شاه مراد (۵) در [بعضی نسخه] هرکس (۶) نسخهٔ [ا] بلم قصر اندایند (۷) نسخهٔ [ا] غبار آلای ⁕

خلاف گردانید - ازان روز (که شرمنده باز گردید) گاه طالع را نفرین کردے - و زمانے بوکیِ گرائیِ خود برافروختی - وقتی هرزه‌لایانِ مجلس را سرزنش نمودے - و در پذیرائیِ گفتار بیفروغ خود را در نکوهش داشتی - دربن سراسیمگی آوازهٔ[۲] آمدِ آمدِ موکبِ همایون پراگنده‌تر گردانید - نه روی بودن و نه رای آویختن - نه صفای گوهر عقل که بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بخت را بر افروزد و نه در همراهان هوشمندی که فرزندانِ او را بملازمت آورند[۳] - همشیره و خواجه حسن از بیمناکی نافرمانی ببدخشان شتافتند - فریدون و برخی دیگر (که خود را سرمایهٔ شورش میدانستند) از ترسناکی دل‌نهادِ آستان بوس نمی‌شدند - لختی در اندیشهٔ استواری گریوهٔ خیبر شد - و زمانے بدین خیال افتاد که از راهِ بنگش غبارانگیز هندوستان گردد - و چندے دران فکر شد که حصار کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زاویه‌نشین خمول آید - از شکوهِ جنودِ سماوی اعتصام و تیز رسیدنِ افواجِ گیهان‌گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعایای کابل بشهربند و آویزه دل نتوانستند نهاد - که بر ولی‌نعمتِ خود چگونه در فراز کنیم - ناگزیر کلید قلعه باربابِ شهر سپرد تا بنظرِ همایون درآورند - و خود با چندے بقراباغ شتافت - و هرکدام بنه و بارِ خود را بگوشهای دوردست برد - همگی اندیشهٔ تباه آنکه اگر جنودِ اقبال زورآورد خود را بتوران زمین رساند - و اگر نه در همان‌نواحی کوه و صحرا در نوردد - (هرکرا از درون خرد نبود - و از بیرون دوستِ تلخ‌گو نباشد) هرآئینه گردآلودِ ناکامی آید - روزے در کنارِ آب غوربند سراسیمگی داشت - و بایستِ وقت را طلبگار - برخی گذارش نمودند که موکبِ همایون از پشاور نمیگذرد - و در فیروزی جنود یکتادلی نیست - و بهزاران هرزه لائی ازان عزیمت باز داشته گرم‌کارزار گردانیدند - و نادان دوستانِ یافته درا کارِ دشمنانِ دانش پژوه بجای آوردند - فریدون را با بسیارے همراهان روانه گردانید - که[۴] در آق سرای بوده در فراهم‌آوردنِ سپاه و رعیّت اهتمام نماید - و از پیِ آن خود هم ره نوردیده جویای آویزش شد - و (چون جنودِ سماوی‌اعتصام نزدیک رسیده بود - و لختی لشکرِ او پراگنده) قرار داد که خود تا فراهم آمدنِ سپاه در سنجد دره باشد - فریدون کمین‌گاهها گرفته اگر تواند بعساکرِ گردون شکوه گزندے رساند - و حیدرعلی را با برخی روانهٔ شهرکابل ساخت - تا خاطر ازان وا پرداخته بناوردگاه رسد - قابوطلبانِ عرصهٔ ادبار درمقام بینی‌پدراو[۵] (که میانِ دوآب و بتخاک است) فرصت‌جوی بودند - و افواج گیتی‌کشای از باریک آب کوچ کرده بود - آن آشفته رای[۶] بچنارتو[۷] رفته

---

(۲) در [چندنسخه] لفظ آوازه نیست (۳) نسخهٔ [ا] آورد - بران تقدیر لفظ هوشمندے را بیای مجهول باید خواند (۴) نسخهٔ [ب ک] که دران سرای بوده (۵) نسخهٔ [ا] بنی بدراو و نسخهٔ [ل] بدراو - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] بخت (۷) در [چندنسخه] بچنارتوت ه

بر فنجی شد - چون فوجهای نصرت‌قرین ازان کمین‌گاه گذشتند سیّد حامد بخاری و مخصوص خان و طایفهٔ بهادرانِ همّت گزین (که چنداول لشکرِ منصور بودند) سررشتهٔ دوراندیشي از دست داده پیشتر شتافتند - و غیر از سیّد بهاءُ الدّین و چندے دیگر در عقب نمانده بود - هیزدهم امرداد تیره رایان نافرجام بپرتال درازدستي نمودند - و لختي اسباب یغمائي شد - درین اثنا مبارزانِ چنداول شنوده بعزمِ پیکار گام سرعت بر داشتند - بدگوهرانِ ناسپاس کامیاب نشده راهِ گریز پیمودند - فریدون بصوبِ بادام چشمه پناه برد - و مردمِ دیگر بطرفِ قورقسلی[۲] و الغ پور تیزپائي نمودند - و آن روز (که احدي برخے خبرهای ناخوش آورده - چنانچه پیشتر گذارش یافت) همانا که نشانے ازین شورش دیده باشد - و در خیالِ تباه افتاد - شیخ جمال بختیار از نشای دلاوري و کارنشناسي با طایفهٔ میخواست که از راهِ چنارتو بمنزلگاه شتابد - و اگر غنیمے درچار شود دستبردے نماید - درهمین روز میرزا بچنارتو آمده جریای حالِ فریدون بود - ناگاه فوجے از دور سیاهي کرد - و آگهي شد که چندے از جنودِ فیروزي مي‌آیند - برخے از دلاورانِ تهوّرگزین را بسرکردگی علي‌محمّد اسپ روانه گردانید - شیخ بر سرِ فالیزے توقّف داشت - آگهي یافته آوردگاه را آئینِ شگرف بست - درین زد و خورد فریدون از عقب رسیده آمد - غنیم بگمانِ آنکه کمکِ لشکرِ منصور میرسد دست از مبارزت باز داشته دورتر ک ایستاد - و بایزدي‌تائید شیخ آنرا بیگانه شمرده کارزار را بدان صوب انداخت - آویزشِ سترگ روی داد - نظّارگیان را حیرت فرو گرفت - شیخ دولت و متهراداس و جمعے بهادرانِ دیده‌ور دران نبردِ مرد آزما دادِ کندآوري دادند - و از مخالف بخت بیگ و غیور بیگ و شادمان پرغلیق[۳] و ملا غیوري[۴] رادِ مردي کردند اولیای دولت جنگ کنان بغرو کابل (که معسکرِ شاهزادهٔ والا گوهر بود) پیوستند - و هم درین روز شگونه قراول (که برای آگهي رفته بود) جان‌نثاري کرد - احمد بیگ و بخت بیگ و زاهد و چندے (که از ترکتازي باز گشته بودند) بابِن شیرمرد میرسند - او بآئینِ رادمردانِ ناموس دوست جان‌فشاني کرد - و هرزه اندیشانِ پایه‌درا ازین سرگذشت نخوت افزودند - و نیز درین سال میرعبدالله[۵] نقدِ همّت درباخت - مصحوبِ او مبلغے برای پیشدستانِ لشکرِ فیروزي مرستاده بودند شیرخواجه و لال[۶] بیگ و جمعے در مي‌یابند - و از بیدلي گرفتار میشود - و زر بتاراج میرود ه

حکیم میرزا با بسیارے ناسپاسان بر بلندی (که نزدیک لشکرگاهِ اقبال بود) فرود آمد اگرچه این تاراج و آویزش نخوتِ آن گروهِ نافرجام را بالش داد لیکن میرزا دل بجنگِ روز

(۲) نسخهٔ [ک] قورقسلی (۳) نسخهٔ [پ] برغلیق - و نسخهٔ [ز] پورغلیق (۴) نسخهٔ [ز] عیفوري
(۵) در [اکثرنسخه] میرعباد الله (۶) نسخهٔ [اب] لاله بیگ ه

نمي توانست نهاد (۲) - یک شبانه روز پیکار در نگرفت - همانا در فراهم آوردن سپاهي و رعیّت اهتمام داشتند - و از دستان سرائي نوشتهٔ چند مصحوب یکی از خون گرفتگان بنام قلیچ خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علي مراد (۳) و برخی از الوس جغتائي فرستادند - و در یکجهتي حرفها برساخته بودند - میرزا یوسف خان از وفور آشفتگي آن نامها را دران معرکه بردرید و علي مراد گذارنده را ازهم گذرانید - رسمی ست باستاني که حیله اندوزان مکراندیش در چنین هنگامها امثال این خطها (که دلالت بر بازگشت گروهی نماید) ظاهر میسازند - کوتاه حوصلگان پریشان رای بندگان یکجهت را گزند جاني رسانیده اند - و از بدگماني اعتبار برگرفته - و دوربینان ژرف نگاه بر فزوني اخلاص آن طایفه پی برده نوازش افزوده اند - چاره سگالان هنگامهٔ مخالف نمي دانستند که اولیای دولت دانش آموز عتبهٔ اقبال اند - از چنین تدبیرهای نا درست درایشان (۴) گرد دودلي برنخیزد ٭

القصّه کابلیان را شکوه عساکر فیروزي سراسیمه گردانید - صلاح کار گذاشته گاه بشبخون دل نهاده شدے - و لختی بکارزار روز گرائیدے - شب بیستم بر فراز آن کوه آتشها افروخته بشورش درآمدند - و تباه سگالي درسرگرفتند - قزّاق و امیرخان (۵) اسلام آبادي و افضل تولکچي وجمعی را از جانب دست راست روانه گردانید - و نور محمّد خواجه خضري و جماعهٔ پیادهای هزاره را از طرف دست چپ فرستاده بود - که دران تیره شب گزندے توانند رسانید - شکوه دولت ابد پیوند ازین گروه همّت برگرفت - و بهادران فیروزي جنود پا برجائي نموده جویای پیکار شدند و ازین فریب اندوزي و کوتاهي اعتبار نگرفتند - بیستم امرداد مرانق چهارشنبه غرهٔ رجب میرزا ازان تنگنا بیرون آمده آوردگاه را آرایش داد - مجاهدان دولت شگفته دل و گشاده پیشاني روی در جان ستاني نهادند ٭ اشعار ٭

ز شوریدن نالهٔ کرنای ٭ درافتاد تب لرزه در دست و پای

چنان گرم گشت آتش کارزار ٭ که از نعل اسپان برآمد شرار

ز غرّیدن زنده پیلان مست ٭ گره در گلوی هژبران ببست (۶)

بسماوي تائید (که همواره قرین روزگار منتسبان دولت روز افزون است) هنوز نوبت پیکار همگي دلیران هراول نرسیده بود تا بهادران افواج دیگر چه رسد - میرزا دل بپای داده راه گریز پیش گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] بست (۳) نسخهٔ [ب] علي محمد خان - و نسخهٔ [ز] علي مرد (۴) نسخهٔ [ز] اثر دوبلي نگیرد (۵) نسخهٔ [ب] و میر خیرخان (۶) نسخهٔ [ز] شکست - و نسخهٔ [ل] نشست ٭

و اولیای دولت نشاط آمود گشتند - صباح آن فریدون با جوقی اندازهٔ کار نگرفته گردِ پیکار برانگیخت از امرای هراول نورنگ خان نزدیکِ دهنهٔ[2] کریوه آماده بود - باو در آویخت - کابلیان قدرے دستِ شوخی دراز کردند - فوجِ نصرت قرین اندکے عقب‌نرک شد - نورم بیگ و ترسون بیگ قدمچاقی ازین گروه بمردانگی فرو شدند - میرزا لختی دل یافته ازان کریوه بصحرا آمد - بهادرانِ تیزدستِ هراول مثلِ شاه بیگ کولابی و رفیع رستاقی و فتح مبارک جوهرِ داوری ببازار آوردند پسین چهره افروزِ نیک نامی شده رَختِ هستی بربست ٭ ٭ اشعار ٭

بجنبش درآمد هو دوینی خون ٭ شد از موجِ آتش زمین لاله گون
روارو[3] بر آمد ز راهِ نبرد ٭ هزاهز در آمد بمردانِ مرد
چه گویم ازان جنگ و آن کارزار ٭ که یک شمّه نتوانم از صد هزار

و چون آوردگاه بلمعانِ یلارکِ دلاورانِ نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلیان چیره‌دستی نمایند - درین هنگام راجه مانسنگهه بجنبش درآمد - نخستین مادهو سنگهه و صورت سنگهه و طایفهٔ دلاورانِ تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصتِ کارزار داد - و فیلانِ کوه پیکرِ صف شکن را باَئینِ شایسته[4] پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیلِ خاصهٔ شاهنشاهی رن موهن سوار بود و ججهار خان بر پیلِ خاصه جگت رای نبردآرائی کرد - و محمود خان بر فیلِ خاصه گج منگل عرصهٔ جلادت را آرایش بخشید - و چاند خان بر فیلِ لکهمی سندر کارطلب شد - این فیل اگرچه خاصه نبود امّا درین روز جوهرِ خویش را ظاهر کرده داخلِ فیلخانهٔ خاصه گردید - و حسین خان بر فیلِ خاصه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را (که بر فرازِ فیلان داشته بودند) بدل‌شکنی[5] جوش[6] بردادند - چون این فوجِ هراول (که حکمِ چندین دیوارِ آهنی داشت) در جنبش درآمد کابلیان را سررشتهٔ همّت از دست رفت - علی محمّد اسپ و چندے هواخواهان جلوِ میرزا گرفته رو بدشتِ ادبار آوردند - نسیمِ فیروزی بر گلبنِ آمالِ مجاهدانِ دولت وزید - یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که پرتوِ اقبال جهان را فرو گرفت - و شاهزادهٔ جوان بخت را باوجودِ خرد سالی آن پُردلی و تمکین از ناصیهٔ روزگار می‌تافت که مردانِ معارک ازان کارطلبی و ثبات پائی یاد میگرفتند - ازانجا که شهرت یافته بود - و بسیارے برین بودند (که میرزا از عقبِ لشکرِ منصور

---

(۲) نسخهٔ [ز] ده کریوه - و نسخهٔ [ک] ده کروه - و نسخهٔ [ل] دامنهٔ کریوه (۳) نسخهٔ [ل] زدازد - و این را مصراع ثانی گردانیده (۴) نسخهٔ [ب] شایسته فرستاد (۵) نسخهٔ [ب] بدل‌شکنی دشمن جوش بر دادند - و نسخهٔ [ل] بدل‌شکنی و جان‌شکری جوش بر آوردند (۶) نسخهٔ [ک] بیر دادند ٭

دست برده خواهد نمود) دیگر فوجها در انتظارِ آن وقت گذرانیدند - و تعاقب بر وجهِ شایسته نشد - و از برکاتِ نیک اندیشي و خوب کرداري فتحے بزرگ بآساني روی داد - در گریختن و افتادن فراوان سپاهي بعدم خانه شتافت - و ناسپاسانِ کج‌گرا و هرزه لایانِ یافه گذار را باد‌افراه آماده شد - و مالشے بسزا یافته بدرازنای شرمساري افتادند - آف درایانِ بے آزرم پیوسته با یکدیگر گذارده - آنچه در معسکرِ اقبال ایراني و توراني ست بے آویزه خواهد پیوست - و رادمردانِ راجپوت و افغانانِ کند آور را روزگار سپري خواهد شد - و دیگر هندي‌نژادان گرفتار خواهند آمد بدین افسانه طرازي میرزای غنوده خرد را خوابِ پندار مي‌افزودند - نے نے آن جوانِ نا آزمون اگرچه از ملکِ معني آگهي نداشت در شناسائی ظاهر آن پایه نبود که بدین نادرست گفتار از جا شود - و هرزه سرایانِ شوریده سر آن مایه بیهوشي نداشتند که اخلاصِ توراني و ایراني را (که ببارگاهِ همایون دارند - و آوازهٔ آن معمورهٔ عالم را فرو گرفته) چنان اندیشند - و کارنامهای مبارزانِ راجپوت و نادره کاری شیم زادگانِ هندي بوم و رادمردیهای دیگر بومیانِ هندوستان پوشیده باشد - همانا ازین (۲) ژاژخائي همت افروزیِ زابلي دلها و بیم افزائیِ فیروزي جنود خیال کرده بودند •

روزے که میرزا از بکرام میگذشت یکے از برهنه پایانِ روشن دل گذارش نمود که پیکار با فیروزي‌جنود خجستگي ندارد - همان به که عنان کشیده نقشِ این اندیشه بسترد - از خودپسندي و خویشتن بیني نشنود - میرزا آهنگِ تاختن و فرو شدن داشت - درین زمان چندے نزدیکان را خرمنِ هستي بآتشِ توپ خاکستر شد - قاسم خواجه شکوهِ فیروزي جنود گذارده روگرداني و گریزپائیِ مردمِ خود را دلنشین گردانید - و جلو گرفته خواست که ازان هنگامه برآورد - میرزا ازانجا (که اززندگي بستوه آمده بود) گوش بران نَنهاده سرزنش نمود - درین اثنا علي محمد اسپ بیاوری لو برخاست - میرزا بخشم درشده نهیبِ جان‌گزا داد - آن سعادت آمود گفت نخست مرا بفرامشخانهٔ نیستي روانه کن - آنگاه بتاز - بدان جان‌نثاري و خیرسگالي میرزا پذیرای ملتمس شده کامِ سرعت برگرفت - در حوالیِ کتلِ منار برخے سپاهِ نصرت طراز دررسید میرزا افتان و خیزان بفراوان تکاپو خویشتن را بدر برد - و آنروز بقراباغ دمِ آسایش برگرفت و ازانجا باستر‌غچ (۳) شتافت - برخے نزدیکان و میرزا کیقباد فرزندِ نخستینِ او پیوستند - و ازانجا بغوربند رفت •

شاهزادهٔ جوان بخت بیست و یکم (۴) بجلگهٔ سیاه سنگ رفته انجمن‌آرای شد - گوناگون

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] این ژاژخائي را (۳) در [چندنسخه] باستر‌غ (۴) نسخهٔ [ب] بیست و سیوم •

مردم نورِ[2] فرمان روای حقیقی یافته شادمانی از سر گرفتند - و آن هنگامِ باستانی (که نزهتجائی دل افروز است) بآبیاری معدلت شادابی دیگر پذیرفت - دران هنگام (که رایاتِ اقبال از سرخاب عزیمتِ جگدلک داشت) نیز روانِ خجسته‌پی نویدِ فیروزی رسانیدند - و نیرنگیِ دولتِ سماوی‌تائید بتازگی دلنشینِ خرد و بزرگ شد - و سپاس گذاری و نیایش گری را تازه اساس برنهادند - روزِ دیگر باریک‌آب دایره شد - بیست و پنجم نزدیکِ بتخاک ماهچهٔ راياتِ همایون پرتو انداخت - رعیّت و سپاهِ زابلستان مرد و زن از هرطرف روی نیاز آوردند - و بگوناگون نوازش کامیابِ خواهش آمدند - و همدرین منزل کنور مانسنگهه و بسیارے مخلصانِ خدمت گزین ناصیه سای عتبهٔ جلال گشتند - و بالطافِ شاهنشاهی سربلندی یافتند - صباحِ آن قدسی موکب متوجّهِ پیش بود - در اثنای راه شاهزادهٔ رضا جوی عقیدت پژوه و دیگر امرای والا شکوه بعزِّ آستان بوس سربلند گشتند - و در جلگهٔ سیاه سنگ (که بسفید سنگی رو شناسِ مردم است) نزولِ سعادت شد - و ترک و تاجیک جوق جوق درین سرزمین کورنش یافته دولتها اندوختند و از خوی ستودهٔ خدیوِ عالم بشگفت زار افتادند - و پاسِ گذاردهٔ اخترشناسانِ آزمون کار داشته روزے چند مقام شد - و از همین‌جا[3] بباغِ شهرآرا و برخے سیرگاههای آن مصرِ سعادت بعشرت پرداختند - و جایهائے (که در خرد سالی دیده بودند) بیاد آورده نشانهای خاص گفتند چون پژوهش رفت بے کم و زیاده همچنان برآمد - و بهوشیاری و یادداشتِ گیتی خداوند اعتمادِ دیگر شد - و همدرین نزدیکی لشکرخان بقلانی را (که از شورش افزایانِ نامور بود) کشاورزانِ آن بوم مسلسل بدرگاه آوردند - و ببادافراهِ کردار گرد آمودِ نیستی شد - و [چون عزیمت آن بود که لختے درین سرزمین (که بستان سرای انس و نزهت‌جای دل افزای ست) ایزدی پرستش رود و ریشهای برمیانِ این دیار مرهم پذیرد] فیلانِ همراه را بصوبِ جلال‌آباد روانه ساختند - و سیّد حامد و سیّد بهاءُ الدّین و برخے[4] امرا را بدرقه گردانیدند - دریںولا آگهی آمد که میرزا دیوانه‌وار سراسیمگی داشت - از آوازهٔ همایون موکب بغوربند شتاب آورد - و آن اندیشه در سر دارد که اگر فوجے بجویائی او در رسد قلندرآسا بتوران زمین غربت گزیند - از افزونیِ عاطفت لطیف خواجه و قاضی عبد اللّطیف را باندرزگذاری[5] روانه فرمودند - همگی سگالش آنکه او را الطافِ شاهنشاهی دلنشین ساخته بدرگاهِ والا آورند - و درساعتِ سعادت افزا بیست و نهم برفرازِ ارکِ کابل قدسی نزول شد - سترگ روشنائی آن دیار را فرو گرفت - و دران انس جا بارگاهِ عشرت زدند

---

(۲) نسخهٔ [ز ل] پور (۳) نسخهٔ [ک] همین منزل (۴) نسخهٔ [ب] برخے دیگر را (۵) نسخهٔ [ا] باندرز گوئی •

و جشنِ عالي ترتیب یافت - و همدرین سال گرامي وزن بهجت افزود - و بگزیدهٔ کالا برسنجیدند جهانیان از افضالِ پادشاهي نشاط آمود گشتند ٭

بخشیدنِ گناهِ میرزا حکیم - و بازگشت موکب همایون بصوب هندوستان

گیهان خدیو از خدا شناسي و یزدان پرستي همواره در مراتب آرایشِ جهان و جهانیان و آراستنِ هنگامهٔ بزم و رزم و برآوردنِ خواهشها و سزا دادنِ بدگوهران و نواختنِ شایستگان(۲) رضامندیِ دادارِ جان آفرین را طلبکار - و هرگز دامنِ کردارِ ستودهٔ او بخویشتن بیني نیالاید و از فروغِ خیربسیچي و حقیقت پژوهي پراگندهٔ(۳) آهنگها بیکجهتي گراید - و خداوندانِ کیشهای گوناگون در دوستداریِ این یکتای جهانِ آفرینش بے اختیار - هرگاه در کارکردِ(۴) نیکوئي نقش غرض سترده آید هرآئینه چنین برفرازِ نیکنامي نشیند - و گروها گروهِ مردم بدستیاریِ او برخیزند ازینجا ست که بخشودنِ گناههای سترگ و ولایتهای آباد در پیشگاهِ همّتِ او قدرے ندارد و ناهنجاریهای پیشین در عاطفتِ ندامت‌گزینانِ حال فتورے نیندازد - و هرگاه زبانِ پیشانيِ گویای پشیماني یابد(۵) در یکزمان از قهرِجهان سوز بلطفِ عالم آرا گراید - و بارے برانِ قدسي خاطر نباشد - و (چون فرمان روای روزگار صوري سلطنت را ثمرهٔ ایزدي پرستش اندیشد) او را نخست خوبهای گزیدهٔ فراهم آید - و درکمتر زمانے به پیشوائیِ جهانِ معني سربلندي یابد بارها برخے مخلصانِ جان نثار اندیشیدند که نوکرے را کمین گاه ساخته میرزا را ازهم گذرانند آن مهرآمودِ حقیقي با وجودِ شورش‌افزائي خموشي هم روا نداشت - و برزبانِ گوهرآمود گذشت چگونه آدمي زاد نیروی ایزدي تائید را در برآمدِ خواهشهای نفسِ نیرنگ ساز برگذارد - و چرا برای آسایشِ خود درجانکاهيِ برادر کوشش رود - و از قدرنشناسي یکے از قدریان را روزگار سپري گردد - اگر او نیک اندیشیدهٔ راهِ خلاف میرود طریقِ عبادت مي‌سپرد - و اگرنه بیمارِ ناداني ست - رنجورانِ بادیهٔ بیدانشي را نتوان آزارکرد - دریں ایّام (که موکبِ همایون در عرصهٔ دلگشای کابل نزولِ سعادت فرمود) نزدیک بود که طومارِ زندگیِ میرزا در نوردیده آید - دران جانکاهي فرستادگانِ بارگاهِ خلافت مژدهٔ بخشش و بخشایش رسانیدند - و آن پراگنده حالِ گسسته امّید را بعنایتِ روزافزون دستگیري نمودند - میرزا لختے خواب و خیال پنداشت - و زمانے بیغارهٔ گذاري دانسته باور نکرد - چون برحقیقتِ کار آگهي یافت و درگاهِ پوزش پذیري گشاده دید

---

(۲) نسخهٔ [ل] شایستگان شایستگي دارد - و رضامندي (۳) در [بعضے نسخه] پراگندگیها (۴) در [چند نسخه] درکار نیکوئي (۵) نسخهٔ [ل] آید ٭

بارگشائی[۲] گریه و زاري شد - و از نا رسائی خود و نا مساعدی بخت و بیوفائی همراهان و شرمساری خویش داستان برخواند - و چنان پاسخ برگذارد که مرا پیشتر بایستی ناصیه سای آستانِ مقدّس شد - و خاکِ والا آستان را توتیای دیده و دل گردانید - اکنون (که بدین روز افتاده ام و هولِ جان افزوده) بکدام دل و چه دست آویز خود را در پیشگاهِ حضور رسانم - و این رفتن چه[۳] نماید - و چه آرزو داشته باشم - از بخت برگشتگي هرچند بهمشیره و خواجه حسن روی آوردم (که بدرگاهِ همایون رفته عذرخواهي نمایند) صورت نبست - و از بیمناکي مرا بروزِ نا کامي پسندیده ببدخشان شتاب آوردند - لیکن از پیامِ روح افزا دمِ آسایش برگرفتم - امّیدوار[۴] آنم که درین مرتبه مرا از دیدن معاف دارند - فرزندِ خود را بخدمت میفرستم - چون خاطرِ وهمگین قدرے آرامش پذیرد بسعادتِ کورنش سرمایهٔ جاوید دولت خواهم اندوخت - بدین مضمون عرضداشتے مصحوبِ علي محمّد اسپ روانه گردانید •

غرّهٔ شهریور لطیف خواجه وقاضي عبد اللّطیف ببارگاهِ حضور آمده حقیقتِ سراسیمگی میرزا معروض داشتند - بر ضمیرِ قدسي طراز گران آمد - و فرمان شد که برخے مجاهدانِ عرصهٔ تیزدستي شتاب آرند - تا آن غنوده خرد ره گرای نیکوبندگي آید - درین هنگام علي محمّد اسپ بوسیلهٔ ایستادگانِ سریرِ همایون سعادتِ بار یافت - چون از قدیمانِ این والا دودمان بود و طرزدانِ[۵] نیایش گرائي و لابه‌گریِ او پذیرش یافت - گناهانِ میرزا بخشیده آمد - و بتازگي زابلستان عنایت شد و چون بودنِ رایاتِ اقبال سرمایهٔ سراسیمگیِ میرزا بود روزِ دوم ره نوردِ هندوستان شدند - نخست بگذرگاه رفته بروضهٔ مقدّسهٔ حضرتِ فردوس‌مکاني دعای آمرزش فرمودند - و سپس بباغِ شهرآرا عشرت اندوختند - و آخرهای روز اُمرای والا شکوه را در خدمتِ شاهزاده سلطان مراد فرمان شد که منزل بمنزل راه سپرند - و خود بصوبِ جلال‌آباد (که اردوی بزرگ آنجا بود) ایلغار فرمودند مخصوص خان و شیخ جمال و راقمِ شگرفنامه و چندے دیگر سعادتِ همراهي یافتند - آغازِ شب زمانے نزدیکِ بگرامي آسایش گرفتند - چون پاسے سپري شد گلگونِ سبکِ[۶] خرام را تیز گردانیدند نیمهٔ روز باریک[آب آرامش گاه شد - در عنفوانِ چراغ افروزي سمندِ اقبال گرم رفتار شد - و صباحِ آن نیمهٔ روز ساحتِ جلال‌آباد از موکبِ همایون پرتو گرفت - شاهزادهٔ والا گوهر سر در پای مقدّس نهاده نیایش بجای آورد - و پردگیانِ شبستانِ دولت انجمنِ پرستاري نشاط آمود گردانیدند - و اُمرا سجودِ عقیدت نموده بسپاس‌گذاري سعادت اندوختند - هرزه سگالان شگرف ترنگها[۷] از جانبِ میرزا

(۲) نسخهٔ [ا ب] بارگشای (۳) نسخهٔ [ل] بچه ماند (۴) نسخهٔ [ل] امیدوارم (۵) ندر [بعضي نسخه] طرز دان نیایش گرائي لابه‌گریِ او (۶) نسخهٔ [ل] خوش‌خرام (۷) نسخهٔ [ل] ترنها •

سرانجامــــه - و آوازه چنان بود که رایاتِ فیروزي عزیمتِ توران زمین دارد - و امرا از بیگانگیِ جای و شیخونِ کابلیان لختی اندیشه داشتند - که یکبارگي آن شهسوارِ عرصهٔ آگهي دررسید - و در معسکرِ اقبال سترگ نشاطی پدید آمد - هفتم بصوبِ هندوستان نهضتِ والا شد - و ساحلِ دریا منزلگاهِ فیروزي گشت - گیهان‌خدیو با برخی پردگیان تماشای باغِ صفا فرموده شب باردو رسیدند - روزِ دیگر شاهزاده و امرا از عقب آمده پیوستند - و همدرین منزل شیخ فرید(۲) از بهار آمده بسجدهٔ اخلاص ناصیهٔ بختمندي را روشني داد - و ناکامیِ مخالفان و صاف شدنِ آن صوبه از گروهِ عصیان‌گرا بعرضِ همایون رسانید - پانزدهم از گریوهٔ خیبر گذشته بجمرود نزولِ اجلال فرمودند •

و از سوانحِ بخشودنِ گیتي‌خداوند تباه کاریِ معصوم خان فرنخودي - ازان باز (که در آویزهٔ شهباز خان آبروی او ریخته شد - و از گزندِ آن بومي رستگاري یافت - چنانچه گذارده آمد) دران صحرای پردرخت بناکامي میگذرانید - و هرروز بخارزارے پای تکاپو ریش کردے و بتازه اندوهے سزای بدگوهري یافتے - درین تیره بختي و سرگرداني از ملازمانِ او مقصود نامي بدو پیوست - و اندوختهٔ روزگاران نثار گردانید - آن شوره(۳) پشتِ بد نهاد را باز اندیشهٔ ناسپاسي کالیوه ساخت - و بشور افزائي و رعیّت آزاري دوا دو برگرفت - در کمتر زمانے مگس‌منشانِ زربنده فراهم آمدند - و شهرِ بهرایچ دست فرسودِ تاراج شد - فخرعلي وزیرخان لختي بآویزش برآمد - و از نا مساعدیِ ستاره و بدگوهریِ همراهان کارے نساخت - و آن شهرآباد با توابع بتصرّفِ آن بدکار در آمد - وزیرخان و مهترخان و دیگر اقطاع دارانِ آن ناحیت انجمنِ یکتائي را فروغ بخشیدند - و بیاوریِ اقبالِ روزافزون به پیکارِ آن نافرجام آماده گشتند - و دریای سرو درمیان داده بتوپ و بندوق آغازِ آویزه کردند - آن عصیان‌گرا از بیمناکیِ نو پیوستگان روز درمعرکه بوده سرانجامِ بدکاري نمودے - و شب با چندے همراهان از اردو بیرون شده کنجِ تنهائي گزیدے - در کمتر زمانے بومیانِ آن سرزمین هنگامه آرای بندگانِ خدمت گزین آمدند - و نیروی سترگ در معسکرِ اقبال روشني افروخت - شبی بنه و بار گذاشته گریزپای شد - و جنودِ نصرت اعتصام تا کلیان پور تکاپوي نموده بازگشتند - آن پریشان بختِ شوریده رای بجلوپاره شتافت - و از گران خوابیِ بے دولتي دران حدود نیز شراره افزای شورش شد - و بسیارے فرومایگانِ مگس خو فراهم آمدند و قصبهٔ محمّد آباد را یغمائي گردانید - و در اندیشهٔ تاراجِ جون‌پور شد - شاهم خان از ترهت(۴) و بهار خان از غازي‌پور و قاسم خان از چاندپور(۵) بچاره سازي برآمدند - و هنگامهٔ بندگانِ سعادت پژوه

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] شیخ فرید بخشي (۳) نسخهٔ [ا ب] شوریده بخت (۴) در [بعضی نسخه] ترهین و در [بعضی] ترهن (۵) نسخهٔ [ز] جلدپور •

تازه گرمی پذیرفت - آن کج گرای آزرم ستیز کالیوه شد - و بد گوهران نافرجام پراگندگی یافتند و اندوختها را گذاشته با چندے آب سرو را از گذر هلدی[۲] گذاره نمود - چون هر طرف عساکر فیروزی ترانه سرای اقبال بودند لختی ازان فتنه‌اندیشی فرو نشست - و بدستان‌فروشی روی نهاد - خان اعظم میرزا کوکه در حاجی‌پور بود - نیایش‌نامه فرستاده زینهاری شد - او پاس دیرین آشنائی داشته مردمی بجای آورد - و بنقد و جنس و جایگیر یاوری کرد - و از بارگاه خلافت التماس بخشش نمود شهریار بخشایش‌گر از پوزش‌پذیری و مهرگزینی کوکلتاش را بدان نوازش امیدوار گردانید و عالمی بشگفت زار در شد ●

● بیت ●

تایب اندر خواب نام توبه نتواند شنید ● گر بہ بیند عشق بازیهای عفوش بر گناه

و از سوانح فرو شدن سید هاشم بخاری - در آغاز این یورش میر بحکومت سروهی رخصت یافته بود - و میرکلان و کمال الدین حسین دیوانه و برخی دیگر مجاهدان همراه ساخته بودند چون بدان سرزمین رخت اقامت انداخت سلطان دیوره[۳] زمیندار بزرگ آن مرز بفرمان پذیری برخاست - و بدستان سرائی راه دوستی برگرفت - و از لابه گری چندے راجپوتان بد گوهر را (که با او بودے) بخود همداستان گردانید - و درکمین گزند جان فرسا نشست - درین ایام (که یکجهتان اخلاص‌گزین دوری داشتند - و دوران ناسپاس[۴] نزدیکی) آن تباه اندیش نافرجام برای غنوده حالی هجوم آورد - دوم امرداد با چندے مردانه فرو شد - و نقد زندگی بشایستگی درباخت - لختی (که دران آویزش راه بیدلی سپردند) بسزا رسیدند - و آن کج گرای مالشهای سترگ یافت - شانزدهم شهریور نزدیک بکرام نزول رایات اقبال شد - و آگهی آمد که دریای سند را بآن بزرگی و شوریدگی قاسم خان گزیده جسرے انتظام داد - گروها گروه مردم شادی‌آمود گشتند و نشاطها برساختند ●

و از سوانح سودائی شدن شیخ جمال بختیار - موکب همایون از گریوهٔ خیبر میگذشت از وی بوی باده شنودند - لختی بانکار گرائید - و زمانے بعذرهای ناسزا پرداخت - برای رهنمونی و پند پذیری نکوهش فرموده از کورنش بازداشتند - او از نیرنگ جنون سبکسری نموده اسباب دولت یغمائی ساخت - و از بیدانشی راه بینوائی سپرد - گیهان خدیو از مهراندیشی او را به پند آموزی زندانی گردانید - شیخ عبد الرحیم لکھنوی و چندے دمسازان او را نکوهش نموده از نظر انداختند - بیست و دوم دریای سند را از راه پل گذاره فرمودند - و هندوستان را بقدوم

---

(۲) نسخهٔ [ا] لهدی - و نسخهٔ [ب] ملدی (۳) نسخهٔ [ز] سلطان دیوره بزرگ آن مرز
(۴) نسخهٔ [ل] نا فرجام ●

عالم آرا آذین بستند - پاسبانی دیارِ سند بآگاه دلی کفور مانسنگهه باز گردید - لختی دران حواشی شکار قمرغه سرانجام یافت - و نشاطها اندوختند - و همدرین ایّام راجه تودرمل ناصیه سای قدسی آستان آمد - او در انتظامِ شرقی بلاد (۲) با فیروزی جنود تکاپو نمود - (چون در صوبهٔ بهار چندانی کار نمانده - و اُمرا را توفیقِ رفتنِ بنگاله نشد) او را بپاسبانیِ احکامِ وزارت طلبداشته بودند تازه جانے برگرفته رهگرای بندگی شد - غرّهٔ مهر بدان سعادت والا اختصاص یافت - و دران سال و مه از ساحلِ دریای سند کوچ شد - گیتی خداوند با دلِ آسمان بپیوند و خاطرِ حق آموده درعشرت شکار آگهی می‌اندوخت - و جهانبانی می‌فرمود - بیستم مهرماه آبِ بهت از گذرِ رسول پور بپل عبور فرمودند - و بیست و پنجم در حدودِ هیلان از گذرِ جوکالی (۳) برفرازِ جسر شده دریای چناب را گذاره نمودند - پنجم آبان آبِ راوی را (که پایاب بود) گذشته نزدیک سرای دولتخان مضربِ سرادقاتِ دولت شد - و درین روز صدور نامزد فرمودند - و چمن زارِ آمالِ در ماندگان شاداب شد خدیو آگهی نظر برافزونیِ سیورغال داران و ناهیتِ حالِ آن گروه این منصبِ والا از یک کس برگرفته بکاردانانِ سعادت منش سپرد - تا رنجِ انتظار برخیزد - و دستان سرائی بجائی نرسد صدارتِ صوبهٔ دهلی و مالوه و گجرات بحکیم ابوالفتح تفویض یافت - و آگره و کالپی و کالنجر بشیخ ابوالفیض فیضی - و از حاجی پور تا سرو بحکیم همام - و بهار بحکیم علی - و بنگاله بحکیم عین الملک - و پنجاب بقاضی علی بدخشی (۴) - و نیز جا بجا در شهرهای بزرگ یکی از دانش‌اندوزانِ بے تعصّب را سرکردهٔ قاضیانِ آن ناحیت گردانیدند - تا ازین گروهِ بزرگ دستارِ درازآستین آگاه باشد - و همدرین ایّام سپه آرای پنجاب راجه بهگونت داس آرزوی مقدمِ قدسی نمود گیتی خداوند خواهش پذیرفته هشتم (۵) سایهٔ عاطفت انداخت - و بجاریهٔ دولت اختصاص گرفت بیست و یکم دریای بیاه براهِ پل و بیست و هشتم از آبِ ستلج بر فرازِ پیل گذشتند - روزِ دیگر ساحتِ سهرند مخیّمِ اقبال شد - و ببستان‌سرای آن شهر عشرت گزیدند - و ازین سرمنزل راجه بهگونت داس و رای رای سنگهه و سیّد حامد بخاری و جگنّاتهه و دیگر تیول دارانِ پنجاب رخصت یافتند - در حدودِ پانی پت هفتم آذر شهباز خان بسجدهٔ ارادت سربلندی یافت ازانی بار (که معصوم خانِ فرنخودی را سراسیمهٔ بادیهٔ ادبار گردانید) بدارالخلافهٔ فتحپور پاسبانیِ احکامِ خلافت میکرد - آوازهٔ بازگشتِ رایاتِ اقبال شنوده برآمد - و سعادت اندوخت - دهم ماهچهٔ رایاتِ اقبال بدارالملکِ دهلی پرتو انداخت - و بزیارتِ خوابگاهِ حضرتِ جنّت آشیانی

---

(۲) نسخهٔ [ل] دیار (۳) نسخهٔ [ب] چوکانی - و در [بعض نسخه] چوکالی (۴) نسخهٔ [ا ب] بخشی (۵) نسخهٔ [ل] ششم ●

توجّه فرمودند - مستمندانِ آن سرزمین کامیابِ افضال گشتند - و از قدردانی (که سرمایهٔ جاوید دولت است) بآرامجای مهدِ عُلیا حاجی بیگم رفته نیایش‌گری نمودند - انجمنِ شادمانی انتظام گرفت - و آرزوها برفراز روائی برآمد - و آخرهای روز آگهی آمد که هودج کبریائی قدسی‌طراز حضرتِ مریم مکانی نزدیک رسید - گیهان‌خدیو پایه شناس پذیرا شده بمراسم بزرگداشت چهرهٔ دولت برآراست - در ملازمتِ آن پرده نشینِ عفّت شاهزادهٔ سعادت پیوند سلطان دانیال بسجودِ عقیدت ناصیهٔ بختمندی برافروخت - و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و بسیارے بندگانِ اخلاص سرشت جبهه سای آستانِ جلال آمدند - هفدهم نزدیک متهرا مضربِ خیامِ اقبال شد و بدانِ باستانی مطاف رفته تماشای غنودگانِ ملکِ شناسائی فرمودند - و زمانے بالتماسِ متهراداس (که از خدمت گزینانِ شایسته است) منزلگاهِ او فروغِ قدسی قدوم یافت *

رسیدنِ موکبِ همایون بدار الخلافهٔ فتحپور

گیهان‌خدیوِ معدلت پژوه بفروغِ خردِ پیش بین و رهنمونی اقبالِ روزافزون گرانِ لشکرِ هندوستان را بشگفته‌پیشانی با تباه اندیشهای جهانیان بزابلستان برد - و بکار آگهی و حساب دانی حسنِ انجام برگرفت - اندرزگوئی را پایهٔ والا نهاد - و تارهٔ گوهر مردمی بظهور آورد - حزم اندوزی را با مردانگی دوشادوش ساخت - و کرم را با بزرگ منشی هم آغوش گردانید - از دیده وری طرحِ جنگی انداخت - و جهانے را بشگفت زار درآورد - خویشتن را لختے دور گرفت - و غنیمِ کم‌گرا را راهِ دلیری نمود - و بگزیده آئین بادافراهِ تیره رایان انتظام یافت - چنین پورشِ بزرگ (که فرمانروایانِ[۲] دهانِ وسعت آبادِ هند را بخاطر نرسیده بود) به بهترین روشها بجای آمد - و گوهرِ بردباری و فراخ حوصلگی و غیب دانی بچهارسوی عالم حیرت انداخت - (هرچند ناسپاسانِ شرقی دیار بیراهه رفتند - و اعیانِ دولت نهضتِ رایاتِ والا بدان سو خواستند) فتنهٔ پنجاب گذارده ملتمس پذیرائی نیافت - و چندان آهستگی و بردباری بکاررفت که گفتها برفرازِ پیدائی نشست - و پراگندگی زمانیان را گزیده چاره‌گری کرد - و قدردانی و مرتبه آرائی افروزشِ دیگر یافت بتادیب ناسپاس برادر فرزندِ بزرگ را رخصت نداده ناموس‌آرائی شد - و به تنها آمرا بار نگذاشته رشتهٔ مرتبه شناسی را دوتائی بخشید - و با چندین گناهِ سترگ ملک و مال و جان و ناموسِ میرزا بخشش فرمود - و مدارجِ بزم و رزم و لوازمِ کوچ و مقام و برآوردنِ خدمت گذارانِ اخلاص گرای و مالشِ بدکارانِ سرکش بجای آورد - و بفایدِ اقبال و پیشروی ستارهٔ دولت نوزدهمِ آذر

(۲) نسخهٔ [ل] فرمانروایان *

جهانیان را سوگواری برگرفتند - و روزگار غم‌آمود شد - حالِ اورنگ آرای مهرگرا را چگونه برنویسد و چه مایه تواند نگاشت - حوصلهٔ زمانیان برنتابد - و بقالبِ گفت درنگنجد - و چرا نباشد که انتظامِ عالمِ اسباب را گزیده دست افزارے ست - و سرانجامِ این نشأه را مهین دست آویز - (هرگاه آن چشمه سارِ مردمی از فروشدنِ آدمیئی (که یک گونه شایستگی داشته باشد) بفراوانِ اندوه فرو شود) بگرانیِ گسیختنِ چنین پیوندِ جانی را توان اندازه برگرفت - کدبانوی دودمانِ دولت دریا بارِ نیکوئیها بود - و از آغازِ آگهی شهریار را فراوان دوست داشتی - و دلِ محبت طرازِ شاهنشاهی را نیز باو شگرف پیوندے بود - ازین دردِ بےدرمان پردگیانِ مشکوی اقبال مویه (۲) کنان و موی کنان نعرهای دلخراش برآوردند - و فریادهای جانکاه برکشیدند - ازانجا (که اورنگ نشینِ دادگر را از نیکوسگالی و پسندیده کرداری پیشوای ملکِ معنی ساخته اند - و دران نزهتگاهِ مقدس ناملایمی نباشد - و پیشانیٔ خاطر چین زده نشود) بهمتِ والا و حوصلهٔ فراخ نفسِ قدسی را از دستِ ناشکیبائی وا گرفته بصفوت‌جای رضامندی شتافتند - و باندرزهای هوش افزا مرهمهای گوناگون بر جراحتهای خسته دلان برنهادند ۰

آگاه دلِ روشن‌ضمیر نیکو شناسد که سه کاروان درین سپنجی‌سرا روا رو دارند - نخستین قافلهٔ نطفه که از اصلابِ آبا بارحامِ امهات گذاره کند - دوم بجهانِ آسمانی شدن - و بتن بخاک فرو رفتن سیوم نیرنگیِ حالِ زندگان است - که درین منقش رباط بغم و شادی گرایند - گاهے مردمے را بدلی روز نشاند - و زمانے طبیعت بدین سبکسری دارد - و آگاه دل درین شورش بپای همت بشتابد - و بچاره گریِ خویش و بیگانه تکاپو نماید - و ناشناسا را شوریدگی درگیرد - و سراسیمگی پراگنده گرداند - و از وفورِ عاطفت قاسم علی خان را بدارالملکِ دهلی فرستادند - که غنویِ مهربانیٔ سریرآرای سلطنت بمنسوبانِ آن پرده گزینِ تقدس رساند - و از غمزدگی و دل (۳) گرفتگی بار آورده به تیمار داری نشیند - و آنچه درین سفر بذاتِ آن بانوی مینونگار بکار آید بآئینِ شایسته بکار آرد - ایزد تعالی پرتوے از بقای خویش بر ساحتِ هستیِ این شهریارِ قدردانِ هشیار خرام تابانی کناد - و جهانیان از فروغِ عاطفت و معدلت کامیابِ زندگی گردند ۰

۰ رباعی ۰

۰ مقیمِ جاودانی باد جانش ۰ حریمِ زندگانی آستانش ۰
۰ جمالش باد دایم عالم افروز ۰ شبش معراج باد و روز نوروز ۰

و از سوانح آمدنِ معصوم خان فرنخودی بوالا درگاه - اوسطِ بهمن آن سرگردانِ بادیهٔ ادبار بدارالخلافهٔ فتحپور درآمد - ازانجا (که هنوز بدمستیٔ او فرود نیامده بود) روی نیاز بآستانِ اقبال

---

(۲) نسخهٔ [ل] نوحه‌کنان - و مویه بمعنیٔ نوحه آمده (۳) نسخهٔ [ل] دل‌تنگی ۰

نهاوردة بیرون شهر نزدیک پیرغیب منزل گزید - باوجود چندین جرائم همگی اندیشهٔ تباه آنکه شهریار والا شکوه پرسش نماید - اگر پشیمانی سراپای خاطر گرفته بودے بدرگاه آمده برخاک انکسار غبارآلود پیشانی شدے - تا ایزد بےهمال بخشش نمودے - و بسایهٔ عاطفت گرائیدے •

سرگذشت این جوان غنودة (۲) بخت و خرد آنکه چون بیچارگی او را در گرفت بچاپلوسی زمانے بخان اعظم میرزا کوکه پناه برد - میرزا از درست نهادی و سادہ لوحی سخنان فریب آلود او را راست انگاشته بدستگیری برنشست - و گوناگون یاوری نموده بنقد و جایگیر سراسیمگی او را چاره گرآمد - و ولایت مهیسه (۳) که دامنهٔ کوه بود ضمیمهٔ آن گردانید - و قرار یافت که چون رایات جهانگشای بهندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاه والا برده پذیرای عاطفت گرداند - ازانجا (۴) (که بد درون بود - و خیالهای تباه در سر داشت) رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت - و بسیارے از بندگان بےآزرم نزد او فراهم آمدند - میرزا از فرستادن پشیمان شده بچاره‌گری روی آورد - چون نیروی پیکار نداشت دل ازانجا برگرفت - و بعزیمت آنکه بهمایون درگاه میرود روانه شد - همگی بسیچ آنکه اگر قابو بدست افتد سر بشورش بر دارد - و گرنه بدارگاه خلافت رفته لابه‌گری نماید - میرزا بسعی بدگوهران آن فتنه‌اندوز را بے آنکه لشکرے همراه سازد دستوری داد - و سهوے سترگ در کار دولت رفت - او در بیراهه رفتن و حیله انگیختن تکاپوی نمود - لیکن از کمی دست افزار پیکار و بسیاری اولیای دولت از هر طرف و زندانی بودن والده و همشیره و کوچ نتوانست گرد فتنه بر انگیخت - و نیارست خود را بگوشهٔ ادبار کشید - ناگزیر بدین مصر انفصال (۵) پیوست و بخمار پندار افتاد •

و همدرینولا قاضی عبدالسمیع (۶) را بقضای عسکر والا سربلندی بخشیدند - او از اعیان اندجان است - و بدانش رسمی و تنقیح تقریر و راست اندیشی از یکتایان زمانه - پیشتر قاضی جلال ملتانی باین خدمت اختصاص داشت - چون آگهی شد (که آن مرد آزمند را اغراض دنیوی جوهر دماغ پریشان دارد - و از راستی و درستی برکرانه میزند) و نیز روشن شد (که پسر او بتزویر (۷) خزینهٔ معموره را دست‌آلی خیانت ساخته) او را از پایهٔ منصب و اعتبار انداخته رقم عزل بر ناصیهٔ روزگار او کشیده آمد - و بملاحظهٔ آنکه برگزیدهٔ پادشاهی در نظر سبکسار ننماید بصوب دکن اخراج فرمودند - که ازان راه بحجاز رود - آن تنومند آز (۸) دران دیار توقف گزید

(۲) نسخهٔ [اب ل] غنودة خرد آنکه (۳) نسخهٔ [اب] مهیسی - و نسخهٔ [ل] مهنی (۴) نسخهٔ [ل] چون بد درون بود (۵) نسخهٔ [ل] اقبال رسید (۶) نسخهٔ [ا] عبدالواسع را (۷) در [بعضی نسخهٔ] نیز خزینهٔ (۸) نسخهٔ [ا] آن آزمند دران •

[illegible] خدمت عالی کسے نامزد نشده بود - چون کاردانی و کم طمعی [illegible] بپایهٔ والا سرفراز گردانیدند - بیست و چهارم خان اعظم از صوبهٔ بهار [illegible] - و گوناگون نوازش خسروانی اختصاص گرفت ۰

آغاز سال بیست و هفتم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی

یعنی سال خرداد از دور سوم

درین(۲) هنگام از اقسام بهار صورت و معنی غلغلهٔ شادمانی در دودمان مراتب افگند(۳) - و هریکی به نیرنگی ابداع جهانفروز کمال شد - چمن آرای اقبال را در گلبن خاطر همیشه بهار آراستنِ جشنهای دلستانی گل کرد - و آذین بستنِ جهانِ صورت دلنشین آمد - اگرچه همواره بزرگداشت آن گرامی ایام از صفوتکدهٔ(۴) قدسی باطن تراوش فرمودے لیکن از انبوهی تقلید پیشگانِ خرد دشمن و بیدانشی ملک ظاهرنگاه غازهٔ پیدائی نپذیرفتی - (چون با بستگیِ تعصّب را چشمِ دل رمدین بود و عقلِ صلح اندیش زنگارِ ناپاکی داشت) شاهنشاهِ حقیقت گزین بر مزاجِ زمانیان شناختی و از خلوتکدهٔ دل ببارگاهِ ظهور نفرستادے - پزشکانِ روزگار و جهانبانانِ آگاه دل پرهیز از عبادتی (که سرمایهٔ شورشِ جهانیان گردد) ناگزیر دانند - و آرامشِ گروهاگروهِ مردم از مهین پرستشهای ایزدی اندیشند - امروز (که عقل بلندی گرای شد - و که و مه را جویائیِ دلیل در گرفت - و پیرانِ روشن‌ضمیر و جوانانِ سعادت اندوز و خردانِ بیداربخت دل گوِ برهان ساخته یقین پژوه گشتند) رای مقدّسِ شاهنشاهِ کارآگاه بآئینِ پیشینیان دل نهاد - و خرد را بر عادت برگزید ۰ ۰ اشعار ۰

۰ خوشا جنبشِ رهنمایانِ(۵) دین ۰ که کردند روشن چراغِ یقین ۰

۰ خوشا شهسوارانِ آفاق پوی ۰ که در دین و دولت ربودند گوی ۰

۰ درین عرصه زین شهسواران یکیست ۰ که بسیار بستودنش اندکیست ۰

۰ دو حرفم بود در نیایش(۶) تمام ۰ که افضل بوصف است و اکبر بنام ۰

از فروغِ ایزد پرستی در پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند از گویندهٔ اعتبارے نگیرند - و نگارندهٔ را چندان ارزش نباشد - هر صورت کهترے که گزیدهٔ خرد برگوید روائی یابد - و هر بزرگ ظاهرے که گفتار را بدان نمط نسراید دستِ رد بران نهاده آید - و از گوهرافروزیِ انصاف اگر گذاردهٔ باستانیان دلپسند گردد بر فرازِ پیدائی برآید - و از اشتباهِ(۷) پیرویِ دیگران نیندیشد - و فرمانِ سلطانی

---

(۲) نسخهٔ [ل] درین هنگام بهار صورت (۳) نسخهٔ [ل] انداخت (۴) نسخهٔ [ب] صفوتکدهٔ (۵) نسخهٔ [ا] رهگرایان دین (۶) نسخهٔ [ا] ثنایش (۷) نسخهٔ [ل] و از پیروی ۰

عقل فرمودهٔ ایزدی شمرده در تکاپوی کردار گام فراخ بر زنند - پیداست که بیدار از غنوده نیاموزد و نور از تیرگی نپیوندد - ازین سال آغاز جشن‌آرائی نوروز و دیگر عیدهای باستانی رواج گرفت ونقد رایج چهارسوی دنیا آمد - قدسی‌نفوس باستانیان را سرور تازه روی داد - و بزرگان زمان به پیوستگی سعادت و پیوند بهجت کامیاب صورت و معنی گشتند - و آیندگان آگهی‌جو را گزیده ارمغانی سرانجام یافت - پرستش الٰهی بجای آمد - و در لباس صورت‌آرائی معنی بالش یافت زمان اعتدال طبائع و هنگام دیگر جشنهای شهور فارسی (که حکمای پیشین پرستاری الٰهی و دل بدست آوردن و بهانهٔ افضال جستن خیال کرده اند) رونق پذیرفت - چنانچه نبذے ازان در عنفوان این شارستان آگاهی و در آخرین دفتر مذکور شد - چون نوروز نزدیک بود بفرمایش والا کارپردازان بارگاه همایون دولتخانهٔ بزرگ را (که در دور آن صد و بیست ایوان سنگین اساس یافته) آئین بستند - و امرای بزرگ و دیگر بندگان سعادت‌گرای در آرایش آن ژرف نگهی بجای آوردند زرّین پارچهای گران‌ارز بکار رفت - و بگوناگون جواهر بیاراستند - بخرّمی و خجستگی روز یکشنبه پانزدهم صفر (۹۹۰) نهصد و نود هلالی پس از سپری شدن چهارده دقیقه و سی و هفت ثانیه شمع پیشطاق این بلند طارم برج حمل را تازه روئی بخشید - و زمانه را غازهٔ شگفتگی برآراست بفرّخی آغاز خرداد سال سیوم از دور سیوم شد - شاهنشاه آگاه دل فراز اورنگ اقبال برآمد و صورت و معنی را آئینے تازه برنهاد - گوهر شناسائی بر روی کار آمد - و کاردانی و مهراندوزی را سر آغاز دیگر شد •　　• اشعار •

• یکے محفل عیش دادند ساز • که دوران نیارد بعهد دراز •

• چه هنگامهٔ عیش و جوش[۲] نشاط • هوس پای کوبان بروی بساط •

• دکان هوس را نظر فتنه خیز • متاع نظر را خریدار تیز •

قفل از گنجینه برگرفتند - و نقد امّید در دامن جهانیان ریخته آمد - و قرار یافت که همه سال از زمان تحویل تا بهنگام شرف جشن‌آرائی شود - و یکے از بندگان سعادت سرشت هر روز کارفرمای این همایون سور باشد •

و درین محفل والا فرمودند - امروز هرکدام گزین کارکردے برگذارد - و آنرا پیرایهٔ سعادت اندیشد - نخست گیتی خدیو را برزبان گوهرآمود رفت - خداوندی بحقیقت جز بایزد بے‌همال نسزد - و بندگی جز بمردم زاد - این مشتے ضعیف را چه یارا که نام صاحبی برخود بندد و بنی‌نوع را بعبندگی برگیرد - و همان زمان چندین هزار غلام آزاد فرمودند - و چنان گذارش یافت

---

(۲) در [اکثر نسخه] جشن نشاط •

که گرفتاری بزور را بدین نام خواندن و پرستاری فرمودن چگونه شایستگی داشته باشد - و آن گروهِ سعادت گرا بخطاب چیلگی اختصاص یافتند - و آنچه روشنی پذیرانِ نورستانِ حضور عرضه داشتند گیهانی خدیو پیشتر ازین بیان فرموده بود - لیکن از گرم بازاری مدارا و بے انصافی پاسبانانِ احکام طرازِ کارکرد نگرفت - ازانجمله شاهزادهٔ والاگوهر سلطان سلیم بموقفِ عرضِ همایون رسانیدند کمتر از دوازده ساله پیوندِ زنا شوئی نگیرد (۲) - که زیانِ آن فراوان - و سود بس نا پدید - خانِ اعظم میرزا کوکه معروض (۳) داشت - مرزبانانِ ممالکِ محروسه در گسیختنِ تار و پودِ هستی دلیری ننمایند و تا بعرضِ همایون نرسد در خرابیِ این بنای ایزدی دست نیالایند - با ژرف نگهی و دوربینی (که هردو کمیاب باشد) بیغرضی و کم آزاری را از کجا فراهم آورند - میرزا خان خانخانان التماس نمود - اگر جانداران ریزه چون گنجشک و ماهی را گرفتار نسازند شایستگی دارد - بگمانِ کمتر سودے فراوان جان نکوی نیستی شتابد - راجه تودرمل چنان برگذارد - هر روز در بارگاهِ دولت گوناگون خیر میشود - قانونے نگاشته آید که امرا نیز هرهفته یا ماه یا سال بحالِ تهی دستان پردازند میرزا یوسف خان استدعا کرد که از همگی شهرها و قصبات سوانح را روزنامچه می آورده باشند راجه بیربر خواهش نمود پیوسته چندین راستی منشانِ جدگزین در حواشی و حوالی بجاسوسی تکادو نمایند - و حالِ ستم رسیدگانِ داد پژوه و دیگر کارهای ناگزیر را بے آلایشِ نفسانی بپایهٔ سریرِ اعلی عرضه دارند - ملتمسِ قاسم خان آن بود که در رهگذرهای قلمرو سراها آبادان ساخته شود که سرمایهٔ آسایشِ سفرگزینان گردد - شیخ جمال بعرضِ اقدس رسانید که چندے از بےغرضانِ مردم شناس نامزد گردند - و شکستگانِ کم مایه را ببارگاهِ حضور آورند - شیخ فیضی آرزو کرد که در شهرها و بازارها برخے کار شناسانِ مهرگزین مقرّر شوند - و ارجِ هرچیز بدیده وری قرار گیرد - حکیم ابوالفتح احاسِ دارالشّفا خواهش نمود - و راقمِ شکرفنامه عرضداشت - داروغگانِ هرشهر و قصبه بنه دارانِ آنجا را نام بنام و حرفه بحرفه نوشته بفرستند - و همواره در دخل و خرجِ ایشان ژرف نگهی بکار رود و بیکار و هرزه گرد و نکوهیده روش را براندازند - چون از گفتارِ گیتی خداوند دریوزه کرده بودند جمیعِ گذارشها پرتوِ پذیرائی یافت - جهانِ افسرده تازه روئی گرفت - فیضِ ایزدی را در بارشِ چشمِ آگهی را سرمه کشیدند - زمین بستایش برخاست - و آسمان بسپاس گذاری آفرین برخواند هر روز یکے از امرای بزرگ محفل آرا میشد - گیتی خداوند سایهٔ عاطفت بدان نگارین جا انداخته بخشش و بخشایش را بلند آوازگی داد - و نیایشِ ایزدی بشگرف آئین انتظام پذیرفت و هریکے از بختمندانِ خدمت گزین اندکے از فراوانِ دادهٔ پادشاهی را پیشکش نام نهاده

---

(۲) نسخهٔ [ل] نگزیند (۳) در [بعضی نسخه] بعرض رسانید •

جاوید سعادت اندوخت - و شاهنشاه آزرم دوست لختی پذیرفته دستمایهٔ والا پایگی گردانید (۲) - و چون هنگام شرف نزدیک رسید دولتخانهٔ خاص را آذین بستند - جادو منشان سحر پرداز کارنامها بروی کار آوردند (۳) - و خود را روزبازار شد - روان دانش‌اندوزان باستانی تازگی پذیرفت - و شاهنشاه افضال دوست را گزین بهانه بدست افتاد •

در آغاز این خجسته سال گیهان خدیو لختی در انتظام مهمّات ممالک محروسه توجّه برگماشت - و آئینهای ملک و مال را تازه رونقی بخشید - راجه تودرمل را پیشتر خدمات دارالوزارت تفویض یافته بود - لیکن از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستیِ دورویان ده زبانی دل ننهاده آن دوربینِ کم‌آز (که شناسای رموز کاردانی ست) باشرافِ دیوان شرف اختصاص یافت و در معنی پایهٔ وکالت کرامت شد - همگی مهمّات برای صواب اندیشِ او بازگردید - ومعاملات مالی و ملکی را گزین نگهبانی پدید آمد - بیمن بخت بیدار دامن خواهش نیالوده ببایست دولت پرداخت - و نیکنامیِ جاوید اندوخت - بدستمایهٔ توانگردلی پاسبانیِ احکام خلافت نمود و از مردانگی (۴) بیمی از دراز دستان حیله فروش بخود راه نداد - و از دیده وری و مزاج شناسی فصلی چند عرضداشت - تا بتازگی فرمانِ مقدّس شرف نفاذ پذیرد - و نیرویِ دیگر بدست آید برای افزایش آگهی رقم زدهٔ کلک حقیقت گذار می‌سازد - و ارمغانیِ آیندگان (۵) سرانجام میدهد نخستین آنکه عمل‌گذاران خالصه و جایگیرداران مال وجهات را موافق دستورالعمل بازیافت نمایند و اگر از بدگوهری و ستمکاری از کشاورزان زیاده از قرار داد برآید (۶) از مال واجبی برشمارند - و از ستانندگان جرمانه برگیرند - و در ماهیانه حساب کنند - و هر فصل بجزو (۷) وا رسیده به تیمار زیردستان پردازند - و رشتهٔ داد وستد را دوتائی بخشند - ملتمس پذیرائی یافت - و بسزای بدکاران رخصت شد - دیگر عامل خالصه دو بتکچی دارد - کارکن و خاص نویس - بیشترے این دو آزمند بکلانتران راست‌آمده سرمایهٔ زیان‌کاری زیردستان میشوند - اگر بجای آن دو نا فرجام یکی از معتمدان راست کردار نامزد شود هرآئینه ملک آباد و رعیّت آسوده خواهد شد - دیگر چنان آگهی میرسد که در پرگنات خالصه اراضی سال بسال کم می‌آید - اگر یکبار زمینِ کشت پذیر پیموده آید فراخور توانائیِ رعایا سال بسال زیاده نموده نسقِ جزو قرار دهند - و یکدیگر را بضمان داده

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردانید • بیت • عجب بزمگاهی شد افلاک تاب • که کم بیندش چشم اختر بخواب

(۳) نسخهٔ [ب] آوردند • بیت • نشستند صاحبدلان جا بجای • سجود خداوند را جبهه سای

(۴) نسخهٔ [ل] و از مردانگیِ ذاتی و کمیِ آز دراز دستان حیله فروش را بخود راه نداد (۵) در[بعض نسخه] برای آیندگان (۶) نسخهٔ [ل] بگیرند (۷) در[بعض نسخه] بخبر •

نوشته برگیرند - و در بازخواست راهِ نیکوئي سپرند - و زمینِ افتادهٔ چهارساله را سالِ اول از قرارِ نصفی و سالِ دوم چهارم بخش کم و سالِ سیوم موافقِ دستور جواب گویند - و نا کاشتهٔ دو ساله را نخستین چهارم بخش کم ستانند - و در زمینِ نا کاشته اندک غلّه بازگیرند - چندانکه نیروی مال‌گذاري یابند - واگر کشاورزانِ بیمایه را یاوري کنند از مردمِ روشناس نوشته بستانند و برخی در ربیع و لختی در خریف بازگیرند - که در کمتر زمانے ملک آباد و رعیّت آسوده و خزینه فراوان گردد - و چون عامل جمع افزاید از کمیِ بعضے محالِ بازخواستی نرود - و هرسال حقیقتِ عمل‌گذاران بعرضِ همایون رسد - تا نیکوکردار ببخشش و افزونیِ منصب آبروی تازه بهم رساند و آن دیگر را بمالش و سزا چشمِ راستي کشوده آید - دیگر چون زراعت ایستاده باشد چند طناب باندازهٔ زمین نامزد گرداند - و از راهِ آگهي آغازِ پیمایش کند - و نیرنگیِ کشت و کارِ هرزمین را شناسا گردد - و میانهٔ جا برای خود گزیند - و بآئینِ پخته‌کاري خود را بهرجای رساند - و پژوهشِ حال نماید - و بهنگامیکه بارش دلخواه باشد و زمینها آب‌نشین گردد تا دو نیم بسوه نابود دهد و در جنگل و ریگستان تا سه بسوه - و سیاههٔ ضبط هفته بهفته و روزنامچهٔ تحصیل ماه بماه بدفترخانهٔ عالي روانه سازد - دیگر فرمانِ مقدّس صادر شود که زمینِ آفت‌زده[2] را راست کرده[3] نسخهٔ آنرا بدرگاهِ والا فرستد - تا بحکمِ قدسي کارگدار آید - دیگر گروه نشینانِ تمرّد نهاد زمینهای قلب را پناه‌جای خود اندیشیده درازدستي میکنند - بسپهسالار و فوجدار و صاحبِ تیول و عمل‌گذار فرمان شود که یکتائي گزیده چاره‌گر آیند - نخستین راهِ اندرزگوئي سپرند - اگر سود مند نیاید بمالش[4] لوای چیره‌دستي برافرازند - و آبادیِ ایشان را خراب گردانند - و جایگیردار عوض یابد و مستوفي وجهِ آنرا بازخواست ننماید - و اگر ازین آساني[5] سپاه زیان زدگي کشد تاوان دهد دیگر آنچه از رعایا باز ستانند روبرو بفوطه دار سپارند - و او برعایا قبض الوصول دهد - و ماهیانه عمل‌گذار چهار مرتبه رساند - بخشِ آخرین هنگامیکه نزدِ رعایا باقي نگذارد - دیگر با رعایای ایل چنان بسربرد که بے خواهشِ محصّل خود ها خواسته[6] را بخزینه رسانند - و از سرکشان و گردن‌تابان ضامن گرفته بخاطرجمعي گراید - و اگر چنین فرهیده مرد یافته نشود پاسبانیِ خرمنها نموده مال ستاند - دیگر توجیهِ محصول فراخورِ کشت وکارِ هرکدام نموده وقت را پس و پیش نکند و پتواریِ هرموضع بکارندها اسم باسم قسمت نماید - و عُمّال نقدِ آنرا با دستخطِ پتواریان

---

(۲) در [بعضے نسخه] آفت رسیده را (۳) در [اکثر نسخه] تیپ کردهٔ (۴) نسخهٔ [ل] بمالش چیره دستي نمایند (۵) نسخهٔ [ب] اسامي سپاه کدیور زیان‌زدگي - و نسخهٔ [ک] آساني سپاه کدیور بزرگر زیان زدگي (۶) نسخهٔ [ل] بازخواسته را •

نیاورده بیرون شهر نزدیک پیرغیب منزل گزید - باوجودِ چندین جرائم همگی اندیشهٔ تباه آنکه شهریارِ والا شکوه پرسش نماید - اگر پشیمانی سراپای خاطر گرفته بودے بدرگاه آمده برخاکِ انکسار غبارآلود پیشانی شدے - تا ایزدِ بےهمال بخشش نمودے - و بسایهٔ عاطفت گرائیدے •

سرگذشتِ این جوانِ غنوده[2] بخت و خرد آنکه چون بیچارگی او را درگرفت بچاپلوسی زمانه بخانِاعظم میرزا کوکه پناه برد - میرزا از درستنهادی و سادهلوحی سخنانِ فریب آلودِ او را راست انگاشته بدستگیری برنشست - و گوناگون یاوری نموده بنقد و جایگیر سراسیمگی او را چاره گرآمد - و ولایتِ مهیسه[3] که دامنهٔ کوه بود ضمیمهٔ آن گردانید - و قرار یافت که چون رایاتِ جهانگشای بهندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاهِ والا برده پذیرای عاطفت گرداند - ازانجا[4] (که بد درون بود - و خیالهای تباه در سر داشت) رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت - و بسیارے از بندگانِ بےآزرم نزدِ او فراهم آمدند - میرزا از فرستادن پشیمان شده بچارهگری روی آورد - چون نیروی پیکار نداشت دل ازانجا برگرفت - و بعزیمتِ آنکه بهمایون درگاه میرود روانه شد - همگی بسیچ آنکه اگر قابو بدست افتد سر بشورش بر دارد - و گرنه ببارگاهِ خلافت رفته لابهگری نماید - میرزا بسعیِ بدگوهران آن فتنهاندوز را بے آنکه لشکرے همراه سازد دستوری داد - و سهوے سترگ در کارِ دولت رفت - او در بیراهه رفتن و حیله انگیختن تکاپوی نمود - لیکن از کمیِ دستافزارِ پیکار و بسیاریِ اولیای دولت از هر طرف و زندانی بودنِ والده و همشیره و کوچ نتوانست گردِ فتنه برانگیخت - و نیارست خود را بگوشهٔ ادبار کشید - ناگزیر بدین مصرِ انضال[5] پیوست و بشمارِ پندار افتاد •

و همدرینولا قاضی عبدالسّمیع[6] را بقضای عسکرِ والا سربلندی بخشیدند - او از اعیانِ اندجان است - و بدانشِ رسمی و تنقیحِ تقریر و راست اندیشی از یکتایانِ زمانه - پیشتر قاضی جلال ملتانی باین خدمت اختصاص داشت - چون آگهی شد (که آن مردِ آزمند را اغراضِ دنیوی جوهرِ دماغ پریشان دارد - و از راستی و درستی برکرانه میزید) و نیز روشن شد (که بسرِ او بتزویر[7] خزینهٔ معموره را دستآلی خیانت ساخته) او را از پایهٔ منصب و اعتبار انداخته رقمِ عزل بر ناصیهٔ روزگارِ او کشیده آمد - و بملاحظهٔ آنکه برگرفتهٔ پادشاهی در نظر سبکسار ننماید بصوبِ دکن لخراج فرمودند - که ازان راه بحجاز رود - آن تنومند[8] از دران دیار توقّف گزید

(۲) نسخهٔ [ا ب ل] غنوده خرد آنکه (۳) نسخهٔ [ا ب] مهیسی - و نسخهٔ [ل] مهایی (۴) نسخهٔ [ل] چون بد درون بود (۵) نسخهٔ [ل] اقبال رسید (۶) نسخهٔ [ا] عبدالواسع را (۷) در [بعضی نسخه] نیز خزینهٔ (۸) نسخهٔ [ا] آن آزمند دران •

بخوبله خانه رسانند - و از ژرف نگهی ستم را براندازند - و از دیده وری گفتار را بکردار آمیزند دیگر مهر و روپیه و دام آنچه بگرامی نام نقش پذیرد گنجور جمع برگیرد - و در برابر مسکوک پیشین سفرانه پادشاهی را باز دهد - تا عمل گذاران و صرّافان نو و کهن برشمرده تفاوت نهند لعلِ جلالی درست وزن تمام عیار چهارصد دام - روپیه چهارگوشه چهل دام - اشرفیِ دستوری و روپیهٔ اکبرشاهی گرد از دست فرسودگی چنین داد و ستد نمایند - اشرفی اگر دو برنج هم تفاوت داشته باشد درست پنداشته بسه صد و شصت دام برگیرند - و از سه برنج تا یک سرخ کاسته بسه صد و پنجاه و پنج دام - و یک سرخ تا یک و نیم سرخ کم سه صد و پنجاه دام - و روپیه تا یک سرخ کم تمام وزن شمرده سی و نه دام - و یک و نیم سرخ تا دو سرخ نقصان سی و هشت دام - و لعلِ جلالی تمام عیار و وزن و روپیهٔ جلالی اگر از یک و نیم سرخ تا دو سرخ و سکّهٔ سنواتِ اکبرشاهی از سه برنج تا یک سرخ کم باشد بخزانه گذارد - و اگر ازین زیاده کم باشد تحویلدار جدا نگاهدارد و مشرف تفصیلِ آنرا داخلِ روزنامچه ساخته روز بروز بدفترخانهٔ عالی فرستد - و جایگیرداران و خزانچیان و صرّافان بشرحِ مذکور عمل نمایند - دیگر کارپردازانِ خالصه و جایگیرداران نیکوکار و تباه کردار و فرمان پذیر و سرتابِ عمّالِ خود را بشایسته گذارشی عرضه دارند - تا پاداشِ آن سرانجام یابد - و رشتهٔ انتظام دوتائی گیرد - دیگر عوضِ خرجهای پاسبانی یکدام در بیگهٔ مزروع نیز قرار گرفته (۲) امّید که ازینوجه بیست و چهار دام بکشت و کارپیمایان مرحمت شود - پانزده سیر آرد بارزِ هفت دام - و دو سیر یا کم روغنِ زرد ببهای پنج دام - و دوازده و نیم سیر دانهٔ ستور بقیمتِ چهار دام و هشت دام نقد - امین را پنج سیر آرد و نیم سیر روغنِ زرد و هفت سیر دانه و سه دام - نویسنده را چهار سیر آرد و نیم سیر روغنِ زرد و پنج و نیم سیر دانه و دو دام - و سه نفرِ دیگر شش سیر آرد و سه پاو روغن و سه دام - در ایّامِ ربیعی (که روزهاش دراز است) از دویست و پنجاه بیگه کمتر جریب نکشند - و در ایّامِ خریفی (که روز کوتهی دارد) از دویست بیگه کمتر نکشند (۳) - فصولِ مذکور بزرف نگاهی طرازِ آفرین گرفت - و خواهشهای او پذیرفتگی یافت •

و از سوانح بخشیدنِ معصوم خان و نیابت خان - نخستین ازان باز (که در حدودِ فتحپور منزل گرفت) لختی بمشوه فروشی نشست - و زمانے در دیوسارِ حیرت افتاد - و بدست گیری سعادت بسیچان روی بدرگاهِ حضرتِ مریم مکانی آورد - و آن تبه کارِ دیگر از واماندگی بعین‌الملک پیوست - و از غنودگی بخت راهِ جدائی سپرد - و خیالِ شورش پیش گرفت - و چون کارے بر نساخت بهمان ملاذِ عالم لابه‌گری نمود - و بدستِ کسانِ شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] یافته (۳) نسخهٔ [ا ب] پیمایش نکنند •